کتاب برگزیدهٔ سال ۸۲

# پیام امام

## امیرالمؤمنین(ع)

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد ششم

آیت الله العظمی مکارم شیرازی
با همکاری: جمعی از فضلا و دانشمندان

# فهرست مطالب

**فهرست مطالب** ..... ۳
**خطبهٔ ۱۵۱** ..... ۱۷
خطبه در یک نگاه ..... ۱۷
بخش اوّل ..... ۱۹
**شرح و تفسیر: خورشیدی که در تاریکی درخشید** ..... **۲۰**
بخش دوّم ..... ۲۳
**شرح و تفسیر: فتنه‌هایی در پیش است، به هوش باشید** ..... **۲۴**
نکته ..... ۲۸
ویژگی‌های حاکمان دنیاپرست! ..... ۲۸
بخش سوّم ..... ۲۹
**شرح و تفسیر: ویژگی‌های این فتنه بزرگ!** ..... **۳۰**
بخش چهارم ..... ۳۵
**شرح و تفسیر: وظیفهٔ شما در این فتنه** ..... **۳۶**

* * *

**خطبهٔ ۱۵۲** ..... ۳۹
خطبه در یک نگاه ..... ۳۹
بخش اوّل ..... ۴۱
**شرح و تفسیر: گوشه‌ای از صفات جمال و جلال خدا** ..... **۴۲**
بخش دوّم ..... ۵۱
**شرح و تفسیر: خلیفهٔ حق آشکار شد** ..... **۵۲**

* * *

**خطبهٔ ۱۵۳** ۶۱
خطبه در یک نگاه ۶۱
بخش اوّل ۶۳
**شرح و تفسیر: انسان‌های گمراه و غافل** ۶۳
بخش دوّم ۶۵
**شرح و تفسیر: اندرزی سودمند و گرانبها** ۶۶
بخش سوّم ۷۱
**شرح و تفسیر: به هوش باش!** ۷۲
بخش چهارم ۷۷
**شرح و تفسیر: از این سه خوی زشت بپرهیز** ۷۸

* * *

**خطبهٔ ۱۵۴** ۸۵
خطبه در یک نگاه ۸۵
بخش اوّل ۸۷
**شرح و تفسیر: ما درهای علوم پیامبریم!** ۸۸
نکته‌ها ۹۰
۱. تفاوت خودستایی و معرفی خویشتن ۹۰
۲. حسن دلبران در زبان دیگران! ۹۲
بخش دوّم ۹۵
**شرح و تفسیر: ویژگی رهروان راه حق** ۹۶
نکته ۱۰۰
مشکل بزرگ در دنیای کنونی ۱۰۰
بخش سوّم ۱۰۱
**شرح و تفسیر: راه شناخت نیکان وبدان** ۱۰۲

* * *

**خطبه ۱۵۵** ۱۰۷
خطبه در یک نگاه ۱۰۷
بخش اوّل ۱۰۹
**شرح وتفسیر: یک درس مهم خداشناسی ۱۱۰**
بخش دوّم ۱۱۵
**شرح و تفسیر: این پرنده عجیب و استثنایی ۱۱۶**
بخش سوّم ۱۲۱
**شرح و تفسیر: شگفتی‌های دیگری از این پرنده ۱۲۲**
نکته ۱۲۴
آفرینش حیرت‌انگیز خفاش! ۱۲۴

* * *

**خطبهٔ ۱۵۶** ۱۲۹
خطبه در یک نگاه ۱۳۰
بخش اوّل ۱۳۱
**شرح و تفسیر: آشکار شدن کینه‌های درونی به بهانهٔ واهی ۱۳۲**
بخش دوّم ۱۳۷
**شرح و تفسیر: پیشروی به سوی سرمنزل مقصود ۱۳۷**
بخش سوّم ۱۴۱
**شرح و تفسیر: اسباب نجات در قیامت ۱۴۲**
بخش چهارم ۱۴۹
**شرح و تفسیر: آزمون و فتنهٔ بزرگ! ۱۵۰**
نکته‌ها: ۱۵۲
۱ـ پاسخ به چند سؤال ۱۵۲
۲ـ شهادت، افتخار است نه مصیبت ۱۵۴
بخش پنجم ۱۵۵
**شرح و تفسیر: حرام خدا را با کلاه شرعی حلال می‌شمرند! ۱۵۶**

نکته ۱۵۸
رَگ، رَگ است این آب شیرین، آب شور ۱۵۸
* * *
**خطبهٔ ۱۵۷** ۱۶۱
خطبه در یک نگاه ۱۶۱
بخش اوّل ۱۶۳
**شرح و تفسیر: توجهی دیگر به مبدأ و معاد** **۱۶۴**
نکته ۱۶۸
چگونه تاریخ تکرار می‌شود؟ ۱۶۸
بخش دوّم ۱۷۱
**شرح وتفسیر: ناپایداری دنیا** **۱۷۲**
بخش سوّم ۱۷۹
**شرح و تفسیر: حضور در دادگاه الهی** **۱۸۰**
نکته‌ها ۱۸۶
۱ـ خیل گواهان عمل ۱۸۶
۲ـ سه جملهٔ پرمعنا ۱۸۷
* * *
**خطبهٔ ۱۵۸** ۱۸۹
خطبه در یک نگاه ۱۹۰
بخش اوّل ۱۹۱
**شرح و تفسیر: کتابی که همه چیز در آن است** **۱۹۲**
بخش دوّم ۱۹۵
**شرح و تفسیر: حکومتی ظلمانی و وحشتناک در پیش است** **۱۹۶**
نکته‌ها ۱۹۹
۱. مسئولیت سنگین حاکمان و مردم ۱۹۹
۲. پایان نکبت‌بار حکومت بنی‌امیّه ۲۰۰

**خطبهٔ ۱۵۹** ۲۰۳
خطبه در یک نگاه ۲۰۳
بخش اوّل ۲۰۵
**شرح و تفسیر: حمایت همه جانبه ۲۰۵**

* * *

**خطبهٔ ۱۶۰** ۲۰۹
خطبه در یک نگاه ۲۰۹
بخش اوّل ۲۱۱
**شرح و تفسیر: ناتوانی اندیشه‌ها در برابر عظمت او ۲۱۲**
بخش دوّم ۲۲۱
**شرح و تفسیر: بردگان دنیا ۲۲۲**
نکته ۲۲۷
دو بال برای پرواز به سوی خدا! ۲۲۷
بخش سوّم ۲۲۹
**شرح و تفسیر: اقتدا به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ۲۲۹**
بخش چهارم ۲۳۳
**شرح و تفسیر: زندگی زاهدانهٔ انبیا ۲۳۴**
نکته‌ها ۲۳۹
۱. مزامیر داوود علیه‌السلام ۲۳۹
۲. نغمه داوودی ۲۴۰
۳. زهد انبیا ۲۴۰
بخش پنجم ۲۴۱
**شرح و تفسیر: سیره پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در برابر دنیاپرستان ۲۴۲**
بخش ششم ۲۴۷
**شرح و تفسیر: زندگی زاهدانهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۲۴۸**
بخش هفتم ۲۵۳

**شرح و تفسیر: چرا به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تأسّی بجوییم؟** ..... **۲۵۴**
نکته ..... ۲۵۹

* * *

**خطبهٔ ۱۶۱** ..... ۲۶۳
خطبه در یک نگاه ..... ۲۶۳
بخش اوّل ..... ۲۶۵
**شرح و تفسیر: اوصاف دیگری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله** ..... **۲۶۶**
نکته ..... ۲۷۰
به گوینده بنگریم یا به سخنش؟! ..... ۲۷۰
بخش دوّم ..... ۲۷۳
**شرح و تفسیر: به قربانگاه‌های قرون پیشین بنگرید!** ..... **۲۷۴**

* * *

**خطبهٔ ۱۶۲** ..... ۲۸۳
خطبه در یک نگاه ..... ۲۸۴
بخش اوّل ..... ۲۸۵
**شرح و تفسیر: چرا خلافت علوی غصب شد؟** ..... **۲۸۶**
بخش دوّم ..... ۲۹۱
**شرح و تفسیر** ..... **۲۹۲**
نکته‌ها ..... ۲۹۵
۱. حق پرسشگری ..... ۲۹۵
۲. هدف اصلی این پرسش و پاسخ ..... ۲۹۸
۳. بنی امیه و توطئهٔ محو اسلام ..... ۳۰۰

* * *

**خطبهٔ ۱۶۳** ..... ۳۰۳
خطبه در یک نگاه ..... ۳۰۳
بخش اوّل ..... ۳۰۵

**شرح و تفسیر: شرح عمیق دیگری از صفات جمال و جلال او ۳۰۶**
نکته ۳۱۵
خدا یک حقیقت نامتناهی است ۳۱۵
بخش دوّم ۳۱۹
**شرح و تفسیر: علم نامحدود خدا ۳۱۹**
نکته ۳۲۱
بازتاب ایمان به علم خدا در اعمال انسان‌ها ۳۲۱
بخش سوّم ۳۲۳
**شرح و تفسیر: ای برتر از خیال و قیاس و وهم ۳۲۴**
نکته ۳۲۷
دوران عجیب جنین ۳۲۷
* * *
**خطبهٔ ۱۶۴ ۳۳۱**
خطبه در یک نگاه ۳۳۲
بخش اوّل ۳۳۳
**شرح و تفسیر: اتمام حجت امام علیه‌السلام با عثمان ۳۳۴**
نکته ۳۳۸
بهترین راه نفوذ در دیگران ۳۳۸
بخش دوّم ۳۴۱
**شرح و تفسیر: نشانه‌های پیشوایان عادل و ستمگر ۳۴۳**
چند نکته دربارهٔ حادثه قتل عثمان ۳۵۰
* * *
**خطبهٔ ۱۶۵ ۳۵۳**
خطبه در یک نگاه ۳۵۳
بخش اوّل ۳۵۵
**شرح و تفسیر: آفرینش انواع پرندگان ۳۵۶**

نکته ..... ۳۶۲
دنیای عجیب پرندگان ..... ۳۶۲
بخش دوّم ..... ۳۶۷
**شرح و تفسیر: عجیب‌ترین پرنده جهان ..... ۳۶۸**
بخش سوّم ..... ۳۷۵
**شرح و تفسیر: ترسیم دقیق و بسیار ظریفی از بال و پر طاووس ..... ۳۷۶**
بخش چهارم ..... ۳۸۱
**شرح و تفسیر: ترسیم دقیقی از زیبایی‌های طاووس ..... ۳۸۲**
بخش پنجم ..... ۳۸۵
**شرح و تفسیر: به راستی عقل در وصفش حیران است ..... ۳۸۶**
نکته ..... ۳۸۹
شگفتی‌های طاووس! ..... ۳۸۹
بخش ششم ..... ۳۹۱
**شرح و تفسیر: از پشه‌های ریز گرفته تا نهنگ‌ها و فیل‌ها ..... ۳۹۱**
نکته ..... ۳۹۳
اندکی از شگفتی‌های ماهی‌های بزرگ و فیل‌ها ..... ۳۹۳
بخش هفتم ..... ۳۹۷
**شرح و تفسیر: جلوه‌ها، نعمت‌ها و زیبایی‌های بهشت ..... ۳۹۸**
تفسیر بعضی از لغات پیچیدهٔ این خطبه (از زبان سیّد رضی) ..... ۴۰۳
نکته ..... ۴۰۴
کدام زیباتر است؟ ..... ۴۰۴

* * *

**خطبهٔ ۱۶۶ ..... ۴۰۷**
خطبه در یک نگاه ..... ۴۰۷
بخش اوّل ..... ۴۰۹
**شرح و تفسیر: سه دستور مهم اخلاقی ..... ۴۰۹**

بخش دوّم ..... ۴۱۳
**شرح و تفسیر: سرنوشت مرگ‌بار بنی‌امیّه ..... ۴۱۴**
نکته ..... ۴۱۸
قیام‌های خونین بر ضد بنی‌امیّه ..... ۴۱۸
بخش سوّم ..... ۴۲۱
**شرح و تفسیر: دلیل اصلی عقب‌ماندگی ..... ۴۲۲**
نکته ..... ۴۲۳
همانند بنی‌اسرائیل ..... ۴۲۳

* * *

**خطبهٔ ۱۶۷ ..... ۴۲۵**
خطبه در یک نگاه ..... ۴۲۵
بخش اوّل ..... ۴۲۷
**شرح و تفسیر: مسیر حق را بشناسید ..... ۴۲۸**
بخش دوّم ..... ۴۳۳
**شرح و تفسیر: در برابر همه چیز مسئول هستید ..... ۴۳۴**
نکته ..... ۴۳۷
حفظ محیط زیست و حمایت از حیوانات در اسلام ..... ۴۳۷

* * *

**خطبهٔ ۱۶۸ ..... ۴۴۱**
خطبه در یک نگاه ..... ۴۴۱
بخش اوّل ..... ۴۴۳
**شرح وتفسیر: علل تأخیر در مجازات قاتلان عثمان ..... ۴۴۴**
نکته ..... ۴۴۹
۱ ـ مشکلات در راه اجرای عدالت ..... ۴۴۹
۲ ـ ایراد عمدهٔ کار شورشیان ..... ۴۵۰

* * *

**خطبهٔ ۱۶۹** ..... ۴۵۱
خطبه در یک نگاه ..... ۴۵۱
بخش اوّل ..... ۴۵۳
**شرح و تفسیر: اگر قیام نکنید حکومت اسلامی از دست می‌رود** ..... **۴۵۳**
بخش دوّم ..... ۴۵۷
**شرح و تفسیر: اگر فتنه‌جویان ادامه دهند تحمّل نخواهم کرد** ..... **۴۵۸**

* * *

**خطبهٔ ۱۷۰** ..... ۴۶۱
خطبه در یک نگاه ..... ۴۶۲
بخش اوّل ..... ۴۶۳
**شرح و تفسیر: چرا بیعت نمی‌کنی؟!** ..... **۴۶۴**
نکته ..... ۴۶۶
جاذبه گفتار امام علیه‌السلام ..... ۴۶۶

* * *

**خطبهٔ ۱۷۱** ..... ۴۷۱
خطبه در یک نگاه ..... ۴۷۱
بخش اوّل ..... ۴۷۳
**شرح و تفسیر: بهشت پیش شماست!** ..... **۴۷۵**
نکته ..... ۴۸۰

* * *

**خطبهٔ ۱۷۲** ..... ۴۸۱
خطبه در یک نگاه ..... ۴۸۱
بخش اوّل ..... ۴۸۳
**شرح و تفسیر: کارشکنی‌های قریش در امر خلافت** ..... **۴۸۴**
نکته‌ها ..... ۴۸۹
۱ ـ چشم بستن در برابر واقعیات ..... ۴۸۹

۲ ـ آیا بخشی از حق را باید رها کرد؟ ۴۹۱
بخش دوّم ۴۹۳
**شرح و تفسیر: رسوایی آتش افروزان جنگ جمل ۴۹۴**
* * *
**خطبهٔ ۱۷۳** ۵۰۱
خطبه در یک نگاه ۵۰۱
بخش اوّل ۵۰۳
**شرح و تفسیر: شایسته ترین فرد برای زعامت مردم ۵۰۴**
بخش دوّم ۵۰۹
**شرح و تفسیر: دستوراتی دربارهٔ نبرد یا فتنه‌جویان ۵۰۹**
نکته ۵۱۲
گفتگویی با عمار یاسر در جنگ صفین ۵۱۲
بخش سوّم ۵۱۵
**شرح و تفسیر: این جهان منزلگاه اصلی شما نیست! ۵۱۶**
* * *
**خطبهٔ ۱۷۴** ۵۲۱
خطبه در یک نگاه ۵۲۱
بخش اوّل ۵۲۳
**شرح و تفسیر: کارهای ضد و نقیض طلحه دلیل رسوایی اوست ۵۲۴**
* * *
**خطبهٔ ۱۷۵** ۵۲۹
خطبه در یک نگاه ۵۲۹
بخش اوّل ۵۳۱
**شرح و تفسیر: این همه غفلت چرا؟ ۵۳۲**
بخش دوّم ۵۳۵
**شرح و تفسیر: پیامبر صلی الله علیه و آله همه چیز را به من خبر داد ۵۳۶**

**خطبهٔ ۱۷۶** ..... ۵۴۱
خطبه در یک نگاه ..... ۵۴۱
بخش اوّل ..... ۵۴۳
**شرح و تفسیر: بهشت در ناراحتی‌ها و جهنم در شهوات پیچیده شده است** ..... **۵۴۴**
نکته ..... ۵۴۶
آن‌ها که به طاعات عشق می‌ورزند ..... ۵۴۶
بخش دوّم ..... ۵۴۹
**شرح و تفسیر: نقد خویشتن!** ..... **۵۴۹**
چند نکتهٔ مهم ..... ۵۵۱
بخش سوّم ..... ۵۵۳
**شرح و تفسیر: درمان دردهای شما در قرآن است** ..... **۵۵۴**
نکته ..... ۵۵۷
قرآن و درمان بیماری‌ها ..... ۵۵۷
بخش چهارم ..... ۵۵۹
**شرح و تفسیر: قرآن شفاعت‌کننده روز جزاست!** ..... **۵۶۰**
بخش پنجم ..... ۵۶۳
**شرح و تفسیر: با این شرط من مدافع شما در قیامتم!** ..... **۵۶۳**
بخش ششم ..... ۵۶۷
**شرح و تفسیر** ..... **۵۶۸**
نکته ..... ۵۷۱
استقامت در مسیر ولایت ..... ۵۷۱
بخش هفتم ..... ۵۷۳
**شرح و تفسیر: فرق مؤمن و منافق در اصلاح زبان است** ..... **۵۷۴**
نکته‌ها ..... ۵۷۹
۱ ـ زبان عجیب‌ترین عضو بدن ..... ۵۷۹
۲ ـ سرمایه‌های اصلی انسان ..... ۵۸۱

بخش هشتم ..... ۵۸۳
**شرح وتفسیر: خطرات بدعت‌ها ..... ۵۸۴**
نکته ..... ۵۸۸
بدعت چیست؟ ..... ۵۸۸
بخش نهم ..... ۵۹۱
**شرح وتفسیر: در قرآن بهار دل‌ها و چشمه جوشان علوم است ..... ۵۹۲**
بخش دهم ..... ۵۹۷
**شرح و تفسیر: خوشا به حال آن‌ها که مشغول اصلاح خویش‌اند ..... ۵۹۸**
نکته ..... ۶۰۲
اجتماعی زیستن یا انزواگرایی؟ ..... ۶۰۲

* * *

**خطبهٔ ۱۷۷ ..... ۶۰۷**
خطبه در یک نگاه ..... ۶۰۷
بخش اوّل ..... ۶۰۹
**شرح و تفسیر: با انحراف حکمین حکم آنها باطل است ..... ۶۱۰**
نکته ..... ۶۱۳
حکمین پشت به قرآن کردند ..... ۶۱۳

* * *

**خطبهٔ ۱۷۸ ..... ۶۱۵**
خطبه در یک نگاه ..... ۶۱۵
بخش اوّل ..... ۶۱۷
**شرح و تفسیر: عظمت خداوند وکرامت پیامبرش ..... ۶۱۸**
نکته ..... ۶۲۳
۱ ـ کلید حل معمای صفات ..... ۶۲۳
۲ ـ اهداف بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ..... ۶۲۴
بخش دوّم ..... ۶۲۵

**شرح و تفسیر: با صدق نیّت به درگاه خدا روید** ..... **۶۲۶**

* * *

**خطبهٔ ۱۷۹** ..... ۶۳۳
خطبه در یک نگاه ..... ۶۳۴
بخش اوّل ..... ۶۳۵
**شرح و تفسیر: آیا خدا را دیده‌ای؟** ..... **۶۳۶**

* * *

**خطبهٔ ۱۸۰** ..... ۶۴۳
خطبه در یک نگاه و شأن ورود آن ..... ۶۴۳
بخش اوّل ..... ۶۴۵
**شرح و تفسیر: یا جهاد یا در انتظار مرگ و ذلت بودن** ..... **۶۴۶**
بخش دوّم ..... ۶۴۹
**شرح و تفسیر: همهٔ گفتنی‌ها را گفتم اما...** ..... **۶۵۰**
نکته‌ها ..... ۶۵۵
۱ـ فرق میان «مَعُونه» و «عطا» ..... ۶۵۵
۲ـ خدمات چهارگانه فرهنگی امام علیه‌السلام ..... ۶۵۶

## خطبهٔ ۱۵۱[1]

# وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

## یحذر من الفتن

از خطبه‌های امام علیه‌السلام که در آن مردم را از فتنه‌ها بر حذر می‌دارد.

## خطبه در یک نگاه

عمدهٔ این خطبه از دو بخش تشکیل شده است: بخش اوّل را حمد و ثنای الهی و سپس شهادت به رسالت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اوصاف مهمی از آن حضرت را در بر می‌گیرد. در این بخش، امام علیه‌السلام به وضع نابسامان عصر جاهلیّت اشاره کرده تا مسلمانان ضمن مقایسه با آن، نعمت‌های عظیمی را که خداوند به برکت اسلام به آنان ارزانی داشت، درک کنند.

---

۱. **سند خطبه:**
این خطبه در منابع دیگر دیده نشده؛ تنها چیزی که نویسندهٔ «**مصادر نهج البلاغه**» بر آن تکیه می‌کند، مطلبی است که سیّد یمانی در کتاب «**الطراز**» آورده و به چند جمله از این خطبه استشهاد کرده است. گرچه او بعداز «**سیّد رضی**» می‌زیسته، ولی تفاوتی که در بعضی از تعبیرات او با نهج البلاغه دیده می‌شود، نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (به مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۳۴۱، مراجعه شود).

در بخش دوّم از ظهور و بروز فتنه‌ها در آینده و بازگشت‌هایی به افکار و رفتار عصر جاهلیّت خبر می‌دهد. فتنه‌هایی که ستمکاران آن را رهبری می‌کنند و یکی پس از دیگری نقش محوری آن را دارند.

و در پایان خطبه، به مردم سفارش می‌کند که فریب فتنه‌گران را نخورند و آلت دست آن‌ها نشوند، در راه‌های شیطان گام نگذارند، و از لقمهٔ حرام بپرهیزند و خود را در همه حال در محضر خداوند بدانند.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**وَ أَحْمَدُ ٱللّٰهَ وَ أَسْتَعِينُهُ عَلَىٰ مَدَاحِرِ الشَّيْطَانِ وَ مَزَاجِرِهِ وَالِاعْتِصَامِ مِنْ حَبَائِلِهِ وَ مَخَاتِلِهِ. وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا ٱللّٰهُ. وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ نَجِيبُهُ وَ صَفْوَتُهُ. لَا يُؤَازَىٰ فَضْلُهُ، وَ لَا يُجْبَرُ فَقْدُهُ. أَضَاءَتْ بِهِ ٱلْبِلَادُ بَعْدَ الضَّلَالَةِ ٱلْمُظْلِمَةِ، وَٱلْجَهَالَةِ ٱلْغَالِبَةِ، وَٱلْجَفْوَةِ ٱلْجَافِيَةِ؛ وَالنَّاسُ يَسْتَحِلُّونَ ٱلْحَرِيمَ، وَ يَسْتَذِلُّونَ ٱلْحَكِيمَ؛ يَحْيَوْنَ عَلَىٰ فَتْرَةٍ، وَ يَمُوتُونَ عَلَىٰ كَفْرَةٍ!**

## ترجمه:

خدای را ستایش می‌کنم، و از او برای کارهایی که موجب طرد شیطان است کمک می‌جویم و برای مصون ماندن از گرفتار شدن در دام‌ها و فریب‌های شیطان یاری می‌طلبم و گواهی می‌دهم جز خداوند یکتا معبودی نیست و شهادت می‌دهم که محمّدﷺ، بنده و فرستاده و برگزیده و انتخاب شدهٔ اوست. در فضل و برتری همتا ندارد و فقدان او قابل جبران نیست؛ به برکت وجودش شهرهایی که غرق در ضلالت و ظلمت بود و جهل بر افکار مردمش غلبه داشت و قساوت و سنگدلی بر آن‌ها چیره شده بود، روشن گشت.

در زمانی که مردم حرام را حلال می‌شمردند، دانشمندان را تحقیر می‌کردند، و در دوران فترت (و غیبت اولیای الهی) قدم به عرصه حیات می‌گذاشتند و در کفر و بی‌دینی جان می‌سپردند.

## شرح و تفسیر

### خورشیدی که در تاریکی درخشید

این خطبه از خطبه‌های ملاحم است که بخشی از حوادث خطرناک آینده را بازگو می‌کند و به مردم هشدار می‌دهد که مراقب خویش باشند و آلودهٔ فتنه‌ها و ظلم و فسادها نشوند. امام علیه‌السلام این خطبه را با حمد و ثنای الهی و پناه بردن به ذات پاک او از شر شیاطین آغاز می‌کند و می‌فرماید:

«خدای را ستایش می‌کنم و از او برای کارهایی که موجب طرد و منع شیطان است کمک می‌جویم و برای مصون ماندن از گرفتار شدن در دام‌ها و فریب‌های شیطان یاری می‌طلبم» **(وَ أَحْمَدُ ٱللّٰهَ وَ أَسْتَعِينُهُ عَلَىٰ مَدَاحِرِ[۱] الشَّيْطَانِ وَ مَزَاجِرِهِ[۲] وَالاِعْتِصَامِ مِنْ حَبَائِلِهِ وَ مَخَاتِلِهِ[۳])**.

امام علیه‌السلام در این دو جمله از خداوند، توفیق اطاعت و عبادت و پرهیز از گناه و معصیت می‌طلبد؛ زیرا «**مداحر**» و «**مزاجر**» شیطان و به تعبیر دیگر، اموری که او را از انسان دور می‌سازد، چیزی جز اطاعت فرمان خدا نیست و «**حبائل**» و «**مخاتل**» (دام‌ها و فریب‌های) شیطان چیزی جز گناهان و معاصی نیست و به یقین بدون یاری خداوند و امدادهای الهی نه اطاعت ممکن است و نه پرهیز از گناه؛ چراکه راه این دو بسیار سخت است و پر پیچ و خم.

سپس به سراغ شهادت بر یکتایی خدا و رسالت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رود و چنین می‌فرماید: «گواهی می‌دهم جز خداوند یکتا معبودی نیست و شهادت می‌دهم که محمّد،

---

۱. «**مداحر**» جمع «**مدحر**» به معنای امری است که سبب طرد و دوری چیزی می‌شود و از مادهٔ «**دحور**» به معنای راندن و دورساختن آمده است.

۲. «**مزاجر**» جمع «**مزجر**» به معنای بازدارنده از چیزی است و از مادهٔ «**زجر**» به معنای بازداشتن است.

۳. «**مخاتل**» جمع «**مختل**» به معنای کاری است که به وسیلهٔ آن فریب می‌دهند، از مادهٔ «**ختل**» (بر وزن قتل)، به معنای خدعه و نیرنگ است.

بنده و فرستاده و برگزیده و انتخاب شدهٔ اوست» **(وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا ٱللّٰهُ. وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ نَجِيبُهُ وَ صَفْوَتُهُ)**.

بسیاری از شارحان نهج البلاغه «**نجیبه**» و «**صفوته**» را به یک معنا تفسیر کرده ـ به معنای منتخب و برگزیده ـ و تأکید یکدیگر دانسته‌اند؛ ولی با توجه به این که «**نجیب**» به معنای «**نفیس**» و پرارزش است. تفاوتی میان این دو واژه وجود دارد که اوّلی در واقع، زمینه‌ساز دوّمی است؛ زیرا هنگامی که چیزی نفیس و پرارزش شد به هنگام انتخاب، آن را بر می‌گزینند.

در ادامه آن حضرت به دو وصف دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «در فضل و برتری همتا ندارد و فقدان او قابل جبران نیست» **(لَا يُوَازَىٰ فَضْلُهُ، وَ لَا يُجْبَرُ فَقْدُهُ)**.

به یقین چیزی که در فضیلت همتا ندارد، هنگامی که از دست رود جانشینی نخواهد داشت.

در هفتمین و آخرین وصف به آثار وجودی آن حضرت در شرایط عصر جاهلیّت اشاره کرده، می‌فرماید: «به برکت وجود او شهرهایی که غرق در ضلالت و ظلمت بود و جهل بر افکار مردمش غلبه داشت و قساوت و سنگدلی بر آن‌ها چیره شده بود روشن گشت» **(أَضَاءَتْ بِهِ ٱلْبِلَادُ بَعْدَ الضَّلَالَةِ ٱلْمُظْلِمَةِ، وَٱلْجَهَالَةِ ٱلْغَالِبَةِ، وَٱلْجَفْوَةِ ٱلْجَافِيَةِ**[1]**)**.

و در ادامه می‌افزاید: «در زمانی که مردم حرام را حلال می‌شمردند، دانشمندان را تحقیر می‌کردند، در دوران فترت (و غیبت اولیای الهی) قدم به عرصهٔ حیات می‌گذاشتند ودر کفر و بی دینی جان می‌سپردند» **(وَالنَّاسُ يَسْتَحِلُّونَ ٱلْحَرِيمَ، وَ يَسْتَذِلُّونَ ٱلْحَكِيمَ؛ يَحْيَوْنَ عَلَىٰ فَتْرَةٍ، وَ يَمُوتُونَ عَلَىٰ كَفْرَةٍ!)**.

این اوصاف هفتگانه که در عبارات کوتاهی دربارهٔ عصر جاهلیّت بیان شده ترسیم گویایی از آن زمان است. گمراهی و جهل و قساوت، حلال شمردن حرام وتحقیر

---

۱. «**جفوه**» به معنای قساوت است.

دانشمندان، نداشتن رهبر و سرانجام، بی‌ایمان از دنیا رفتن.

گمراهی آن‌ها چنان تاریک و ظلمانی بود که به جنایات خود افتخار می‌کردند، کشتن و زنده به گور کردن فرزندان، نشانهٔ غیرت، و غارتگری دلیل شجاعت شمرده می‌شد.

جهل و خرافات آن چنان بر جامعهٔ آن‌ها سایه افکنده بود که خدایانشان را با دست خود می‌ساختند؛ گاه از سنگ و چوب و گاه از مواد غذایی و سپس در زمان قحطی آن را می‌خوردند.

قساوت و سنگدلی آن چنان بود که کینه‌ها را از نسلی به نسلی منتقل می‌ساختند و خونریزی و آدمکشی برای آن‌ها یک امر ساده بود، و هم چنین مفاسد دیگر.

در این زمان می‌توان به عظمت خدمات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهمیّت رسالت او در آن محیط تاریک و ظلمانی پی برد، که در مدت کوتاهی از آن قوم وحشی و خرافی و جاهل، قومی متمدّن و عالم و آگاه ساخت.

☆ ☆ ☆

## بخش دوّم

**ثُمَّ إِنَّكُمْ مَعْشَرَ ٱلْعَرَبِ أَغْرَاضُ بَلَايَا قَدِ ٱقْتَرَبَتْ، فَاتَّقُوا سَكَرَاتِ النِّعْمَةِ، وَٱحْذَرُوا بَوَائِقَ النِّقْمَةِ، وَ تَثَبَّتُوا فِي قَتَامِ ٱلْعِشْوَةِ، وَٱعْوِجَاجِ ٱلْفِتْنَةِ عِنْدَ طُلُوعِ جَنِينِهَا، وَ ظُهُورِ كَمِينِهَا، وَٱنْتِصَابِ قُطْبِهَا، وَ مَدَارِ رَحَاهَا. تَبْدَأُ فِي مَدَارِجَ خَفِيَّةٍ، وَ تَؤُولُ إِلَىٰ فَظَاعَةٍ جَلِيَّة. شِبَابُهَا كَشِبَابِ ٱلْغُلَامِ، وَ آثَارُهَا كَآثَارِ السِّلَامِ، يَتَوَارَثُهَا الظَّلَمَةُ بِالْعُهُودِ! أَوَّلُهُمْ قَائِدٌ لِآخِرِهِمْ، وَ آخِرُهُمْ مُقْتَدٍ بِأَوَّلِهِمْ؛ يَتَنَافَسُونَ فِي دُنْيَا دَنِيَّةٍ، وَ يَتَكَالَبُونَ عَلَىٰ جِيفَةٍ مُرِيحَةٍ. وَ عَنْ قَلِيلٍ يَتَبَرَّأُ التَّابِعُ مِنَ ٱلْمَتْبُوعِ، وَٱلْقَائِدُ مِنَ ٱلْمَقُودِ، فَيَتَزَايَلُونَ بِالْبَغْضَاءِ، وَ يَتَلَاعَنُونَ عِندَ اللِّقَاءِ.**

## ترجمه:

شما ای گروه عرب در آینده هدف بلاهایی هستید که نزدیک شده است از مستی نعمت بپرهیزید و از بلاهایی که کیفر اعمال شماست برحذر باشید و هنگامی که گرد و غبار حوادث ناشناخته بر می‌خیزد و پیچیدگی‌های فتنه آشکار می‌شود نوزادش تولد می‌یابد و باطن آن ظاهر می‌گردد، قطب و محورش بر جای خود قرار می‌گیرد و آسیای آن به حرکت در می‌آید (به هوش باشید و) با احتیاط گام بردارید. (آری) فتنه‌ها کم کم از مراحل ناپیدا شروع به حرکت می‌کنند و سرانجام به صورت خطرناک آشکار می‌شوند. رشد آن‌ها همچون رشد جوانان سریع است و آثارشان (بر پیکر جامعه) همچون آثار سنگ‌های سخت و محکم است (که بر پیکر انسان وارد می‌شود) ستمگران آن را طبق

پیمان‌هایی از یکدیگر به ارث می‌برند، نخستین آن‌ها رهبر آخرینشان هستند و آخرینشان پیرو نخستین آن‌ها. (آری) آن‌ها، برای به دست آوردن دنیای پست بر یکدیگر سبقت می‌جویند و همچون سگانی که بر سر مردار گندیده‌ای ریخته باشند با یکدیگر به نزاع بر می‌خیزند (گرچه در ظاهر متحدند) ولی به زودی پیروان، از پیشوایان خود برائت می‌جویند و رهبران از پیروانشان و سرانجام با بغض و کینه از هم جدا می‌شوند و به هنگام ملاقات (در این جهان و یا در آخرت) یکدیگر را لعن و نفرین می‌کنند.

## شرح و تفسیر

### فتنه‌هایی در پیش است، به هوش باشید

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه، مردم را از فتنه‌هایی که در پیش است با خبر می‌کند و برحذر می‌دارد و به آن‌ها آگاهی می‌دهد، تا آن جا که ممکن است از ضربات فتنه در امان بمانند و از ضایعات آن بکاهند و جالب این که امام علیه‌السلام در این بخش به سرچشمه‌های فتنه و کیفیت شکل‌گیری و مراحل مختلف آن با بیان لطیفی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «شما ای گروه عرب! در آینده هدف بلاهایی هستید که نزدیک شده است؛ از مستی نعمت بپرهیزید، و از بلاهایی که کیفر اعمال شماست بر حذر باشید» **(ثُمَّ إِنَّكُمْ مَعْشَرَ ٱلْعَرَبِ أَغْرَاضُ بَلَايَا قَدِ ٱقْتَرَبَتْ، فَاتَّقُوا سَكَرَاتِ النِّعْمَةِ، وَٱحْذَرُوا بَوَائِقَ[1] النِّقْمَةِ)**.

امام علیه‌السلام در این عبارت به دو عامل مهم از عوامل فتنه‌ها اشاره فرموده است که: یکی از آن‌ها مستی حاصل از نعمت است و دیگری مجازات اعمال؛ که نتیجه آن فتنه‌هایی است که دامان مردم را می‌گیرد و آن‌ها را هدف بلاها قرار می‌دهد.

سپس برای کم کردن ضایعات فتنه چنین دستور می‌دهد: «هنگامی که گرد و غبار حوادث ناشناخته بر می‌خیزد، و پیچیدگی‌های فتنه به هنگام تولّد نوزاد آن آشکار

---

۱. «**بوائق**» جمع «**بائقه**» به معنای حادثهٔ مهم و مرگبار است و از مادهٔ «**بوق**» (بر وزن فوق) به معنای فاسد شدن می‌باشد.

می‌شود و باطن آن ظاهر می‌گردد، قطب و محور آن بر جای خود قرار می‌گیرد و آسیای آن به حرکت در می‌آید، (به هوش باشید و) با احتیاط گام بردارید» **(وَ تَثَبَّتُوا فِي قَتَامِ[۱] ٱلْعِشْوَةِ[۲]، وَٱعْوِجَاجِ ٱلْفِتْنَةِ عِنْدَ طُلُوعِ جَنِينِهَا، وَ ظُهُورِ كَمِينِهَا، وَٱنْتِصَابِ قُطْبِهَا، وَ مَدَارِ رَحَاهَا)**.

امام علیه‌السلام در این عبارت‌گاه، فتنه را به جنینی تشبیه می‌کند که به طور پنهانی پرورش پیدا می‌کند و ناگهان متولّد می‌شود و گاه همانند آسیایی می‌شمرد که نخست قطب و محور آن را برپا می‌سازند و سپس سنگ آسیا به چرخش در می‌آید. تجربیات تاریخی نیز نشان می‌دهد که واقعاً فتنه‌ها چنین‌اند؛ مراحل کمونی دارند که بر اثر عوامل مختلف اجتماعی شکل می‌گیرد؛ ناگهان انفجاری رخ می‌دهد و آن‌چه در درون جامعه است، ظاهر می‌شود.

در ادامه این سخن، امام علیه‌السلام نشانه‌های دیگری از شکل‌گیری فتنه‌ها بیان می‌کند و می‌فرماید: (آری) «فتنه‌ها کم کم از مراحل ناپیدا شروع به حرکت می‌کنند و سرانجام به صورت خطرناک آشکار می‌شوند. رشد آن‌ها همچون رشد جوانان (سریع است) و آثارشان (بر پیکر جامعه) همچون آثار سنگ‌های سخت و محکم است (که بر پیکر انسان وارد شود)» **(تَبْدَأُ فِي مَدَارِجَ خَفِيَّةٍ، وَ تَؤُولُ إِلَىٰ فَظَاعَةٍ جَلِيَّةٍ. شِبَابُهَا كَشِبَابِ[۳] ٱلْغُلَامِ، وَ آثَارُهَا كَآثَارِ السِّلَامِ[۴])**.

در این که این فتنه‌هایی که امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه به آن اشاره فرموده و دربارهٔ آن هشدار می‌دهد کدام فتنه است؟ در میان شارحان «**نهج‌البلاغه**» گفتگوست؛

---

۱. «**قتام**» به معنای غبار است.

۲. «**عشوه**» به معنای پرداختن به کاری بدون آگاهی است.

۳. «**شباب**» (به کسر شین) به معنای سرحال بودن اسب و بلند شدن بر روی پاها و «**شباب**» (به فتح شین) به معنای جوانی و آغاز هر چیزی است؛ این واژه در بعضی نسخه‌های نهج‌البلاغه با کسر و در برخی دیگر با فتح آمده است.

۴. «**السِّلام**» (به کسر سین) جمع «**سَلِمَه**» (بر وزن کلمه) به معنای سنگ سخت است.

ولی ظاهر این است که اشاره به فتنهٔ «**بنی امیّه**» باشد که از زمان عثمان شروع شد و دوران کمون خود را طی کرد و با قتل «**عثمان**»، ظهور و بروز پیدا کرد و با حکومت «**معاویه و یزید و عبدالملک مروان**» و مانند آن‌ها به اوج خود رسید و به قدری این فتنه آشکار گشت و به رسوایی کشیده شد که علناً بر منابر، علی علیه السلام را سبّ می‌کردند و دشنام می‌دادند و ضرباتی که از این ناحیه بر پیکر اسلام وارد شد مانند ضرباتی بود که در یک زلزلهٔ وحشتناک از متلاشی شدن کوه‌ها و سقوط سنگ‌ها بر آبادی‌ها رخ می‌دهد.

و در ادامهٔ این بحث به ویژگی‌های دیگری از این فتنه اشاره می‌کند و می‌فرماید، سردمداران فتنه چنان با هم متحد و متفقند که: «آن را بر طبق پیمان‌ها از یکدیگر به ارث می‌برند، نخستین آنها رهبر آخرینشان هستند و آخرینشان پیرو نخستین آن‌ها» (**يَتَوَارَثُهَا الظَّلَمَةُ بِالْعُهُودِ! أَوَّلُهُمْ قَائِدٌ لِآخِرِهِمْ، وَ آخِرُهُمْ مُقْتَدٍ بِأَوَّلِهِمْ**).

آری! فتنه‌انگیزان خطرناک این گونه‌اند که اسباب فتنه را از یکدیگر به ارث می‌برند و همه در خط واحدی سیر می‌کنند و در مسیر واحدی گام بر می‌دارند و این هماهنگی و توارث از یکدیگر خطر آن‌ها را افزایش می‌دهد و آثار شوم فتنه‌هاشان را مضاعف می‌سازد.

آن گاه به انگیزه‌های اصلی فتنه‌جویان و ستمگران خودکامه اشاره کرده، می‌فرماید: «آن‌ها برای به دست آوردن دنیای پست بر یکدیگر سبقت می‌جویند و همچون سگانی که بر سر مردار گندیده‌ای ریخته‌اند با یکدیگر به نزاع بر می‌خیزند» (گرچه در ظاهر متحدند و مسیر واحدی را طی می‌کنند، ولی در باطن با یکدیگر در ستیزند و هر یک می‌خواهد در رأس فتنه باشد و دیگران پیرو او باشند). (**يَتَنَافَسُونَ فِي دُنْيَا دَنِيَّةٍ، وَ يَتَكَالَبُونَ عَلَىٰ جِيفَةٍ مُرِيحَةٍ**[1]).

سپس در عبارتی کوتاه و گویا به عاقبت کار آن‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «ولی به زودی پیروان، از پیشوایان خود بیزاری می‌جویند و رهبران از پیروانشان؛ و سرانجام با

---

۱. «**مریح**» به معنای بدبو و گندیده است که از مادهٔ ریح به معنای بو گرفته شده است.

بغض و کینه از هم جدا می‌شوند و به هنگام ملاقات (در این جهان یا در آخرت) یکدیگر را لعن و نفرین می‌کنند! **(وَ عَنْ قَلِيلٍ يَتَبَرَّأُ التَّابِعُ مِنَ ٱلْمَتْبُوعِ، وَٱلْقَائِدُ مِنَ ٱلْمَقُودِ، فَيَتَزَايَلُونَ بِالْبَغْضَاءِ، وَ يَتَلَاعَنُونَ عِندَ اللِّقَاءِ)**.

این قسمت ممکن است اشاره به فتنه جویان «**بنی عباس**» باشد؛ گرچه آن‌ها همان خط نفاق و تکالب بر دنیا و ضربه زدن بر پیکر اهل‌بیت علیهم‌السلام ـ که رهبران الهی امت بودند ـ همان خط بنی امیه را ادامه می‌دادند، ولی در ظاهر به آن‌ها لعن و نفرین می‌فرستادند و از اعمال آن‌ها بیزاری می‌جستند و شعار قیامشان که برای فریب مردم بود «**الرضا لآل محمّد**» بود، آن‌ها کشتار عجیبی از بقایای بنی امیه کردند و سیل خون جاری ساختند و آثارشان را محو و نابود کردند و اموالشان را بر باد دادند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه جملهٔ «**و يتلاعنون عند اللقاء**» را اشاره به «لقاء الله» و روز قیامت می‌دانند، همان‌گونه که در قرآن می‌فرماید: «**﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ ٱتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ ٱتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾**؛ در آن هنگام رهبران (گمراه و گمراه کننده) از پیروان بیزاری می‌جویند و کیفر خدا را مشاهده می‌کنند و دستشان از همه جا کوتاه می‌شود».[1]

همان‌گونه که تابعین نیز از پیشوایان خود بیزاری می‌جویند؛ چنان که در قرآن مجید می‌خوانیم: «**﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ * ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾**؛ آن روز که همهٔ آن‌ها را محشور می‌کنیم؛ سپس به مشرکان می‌گوییم معبودهایتان که همتای خدا می‌پنداشتید کجایند؟

سپس پاسخ و عذر آن‌ها چیزی جز این نیست که می‌گویند: سوگند به خداوندی که پروردگار ماست که ما مشرک نبودیم».[2]

---

۱. بقره، آیهٔ ۱۶۶.
۲. انعام، آیات ۲۳-۲۲.

جملهٔ «یتکالبون علی جیفه»، این گروه ستمگر و دنیاپرست را به سگ‌هایی تشبیه می‌کند که به مردار گندیده‌ای حمله‌ور شده‌اند و از دست و دهان یکدیگر می‌ربایند. چه تشبیه دقیق گویایی!

## نکته

## ویژگی‌های حاکمان دنیاپرست!

از عبارت یاد شده از کلام امام علیه‌السلام به خوبی استفاده می‌شود که ستمگران خودکامه ویژگی‌هایی دارند که تاریخ بشر نیز گواه و شاهد آن است؛ از جمله:

۱ـ استفاده از بهانه‌ها و فتنه‌ها برای پیش بردن اهداف خود، همان‌گونه که «**بنی امیّه**» از ماجرای خون‌خواهی عثمان، حدّاکثر بهره‌گیری را کردند.

۲ـ هماهنگی نقشه‌ها در آغاز کار و انسجام در برنامه‌های مخرب و فتنه‌خیز.

۳ـ رقابت شدید به هنگام پیروزی به گونه‌ای که گویی سگانی‌اند که بر جیفه‌ای افتاده‌اند و هر یک سعی دارند آن را از دیگری برباید.

۴ـ سرانجام، هر فردی دیگری را لعن و نفرین می‌کند و گناهان را به گردن دیگری می‌اندازد.

تاریخ گذشته و معاصر، شاهد و گویای این گفتار پربار امام علیه‌السلام است.

☆ ☆ ☆

## بخش سوّم

**ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذٰلِكَ طَالِعُ ٱلْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ، وَٱلْقَاصِمَةِ الزَّحُوفِ، فَتَزِيغُ قُلُوبٌ بَعْدَ ٱسْتِقَامَةٍ، وَ تَضِلُّ رِجَالٌ بَعْدَ سَلَامَةٍ؛ وَ تَخْتَلِفُ ٱلْأَهْوَاءُ عِنْدَ هُجُومِهَا، وَ تَلْتَبِسُ الْآرَاءُ عِنْدَ نُجُومِهَا. مَنْ أَشْرَفَ لَهَا قَصَمَتْهُ، وَ مَنْ سَعَىٰ فِيهَا حَطَمَتْهُ؛ يَتَكَادَمُونَ فِيهَا تَكَادُمَ ٱلْحُمُرِ فِي ٱلْعَانَةِ! قَدِ ٱضْطَرَبَ مَعْقُودُ ٱلْحَبْلِ، وَ عَمِيَ وَجْهُ ٱلْأَمْرِ. تَغِيضُ فِيهَا ٱلْحِكْمَةُ، وَ تَنْطِقُ فِيهَا الظَّلَمَةُ، وَتَدُقُّ أَهْلَ ٱلْبَدْوِ بِمِسْحَلِهَا، وَ تَرُضُّهُمْ بِكَلْكَلِهَا يَضِيعُ فِي غُبَارِهَا ٱلْوُحْدَانُ، وَ يَهْلِكُ فِي طَرِيقِهَا الرُّكْبَانُ؛ تَرِدُ بِمُرِّ ٱلْقَضَاءِ، وَ تَحْلُبُ عَبِيطَ الدِّمَاءِ، وَ تَثْلِمُ مَنَارَ الدِّينِ، وَ تَنْقُضُ عَقْدَ ٱلْيَقِينِ. يَهْرُبُ مِنْهَا ٱلْأَكْيَاسُ، وَ يُدَبِّرُهَا ٱلْأَرْجَاسُ. مِرْعَادٌ مِبْرَاقٌ، كَاشِفَةٌ عَنْ سَاقٍ! تُقْطَعُ فِيهَا ٱلْأَرْحَامُ، وَيُفَارَقُ عَلَيْهَا الإِسْلَامُ! بَرِيُّهَا سَقِيمٌ، وَ ظَاعِنُهَا مُقِيمٌ!**

## ترجمه:

سپس فتنه‌ای اضطراب‌آور، در هم شکننده و نابودکننده آغاز خواهد شد؛ در آن هنگام قلب‌ها پس از استواری می‌لغزد و گروهی از شخصیت‌ها پس از سلامت فکر و اندیشه گمراه می‌شوند، آرا به هنگام هجوم این فتنه، پراکنده و مختلف می‌گردد، و عقاید با آشکار شدن آن به خطا و اشتباه آلوده می‌شود. آن کس که به مقابلهٔ باآن بر خیزد پشتش را می‌شکند و کسی که برای فرونشاندنش تلاش کند او را در هم می‌کوبد و فتنه‌جویان در این میان همچون گورخران وحشی‌اند که یکدیگر را گاز می‌گیرند؛

رشته‌های سعادت و آیین الهی که محکم بود سست و لرزان می‌شود و چهرهٔ واقعی امور پنهان می‌گردد؛ حکمت و دانش فروکش می‌کند و ستمگران به سخن در می‌آیند، این فتنه (از شهرها به روستاها کشیده می‌شود و) بادیه‌نشینان را با ابزار خود درهم می‌کوبد و با سینه خود آن‌ها را له می‌کند؛ افراد پیاده و تنها در غبار آن گم می‌شوند و افراد سواره در مسیر آن نابود می‌گردند، این فتنه با تلخی‌ها و با شدت وارد می‌شود و خون‌های تازه‌ای می‌دوشد، علایم دین را خراب می‌کند و رشته‌های یقین را از هم می‌گسلد، (به گونه‌ای که) عاقلان از آن می‌گریزند و پلیدان تدبیر آن را به دست می‌گیرند، بسیار پر رعد و برق است و هر انسانی را به مشقت می‌اندازد، پیوندهای خویشاوندی در آن قطع می‌گردد و از اسلام جدایی حاصل می‌شود، سالم‌هایش بیمار و کوچ کنندگانش مقیمند!

## شرح و تفسیر

### ویژگی‌های این فتنه بزرگ!

امام علیه‌السلام در این خطبه به فتنهٔ مهم دیگری اشاره می‌کند که مسلمانان در پیش دارند؛ فتنه‌ای وحشتناک و کوبنده که ویژگی‌های آن در تعبیرات امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه آمده است؛ به این امید که مؤمنان آن را بشناسند و از آن دوری گزینند و ضایعات آن به حدّاقل برسد. می‌فرماید: «سپس فتنه‌ای اضطراب‌آور، درهم شکننده و نابود کننده آغاز خواهد شد؛ در آن هنگام، قلب‌ها پس از استواری می‌لغزند، و گروهی از شخصیت‌ها پس از سلامت فکر واندیشه گمراه می‌شوند؛ آرا به هنگام هجوم این فتنه، پراکنده و مختلف می‌گردد و عقاید با آشکار شدن آن به خطا و اشتباه آلوده می‌شود» **(ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذٰلِكَ طَالِعُ ٱلْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ[۱]، وَٱلْقَاصِمَةِ[۲] الزَّحُوفِ[۳]، فَتَزِيغُ قُلُوبٌ بَعْدَ ٱسْتِقَامَةٍ،**

---

۱. «**رجوف**» از مادهٔ «**رجف**» (بر وزن حذف) به معنای شدت اضطراب گرفته شده و به شایعاتی که جامعه را به شدت مضطرب می‌کند «اراجیف» می‌گویند.

۲. «**قاصمه**» از مادهٔ «**قصم**» (بر وزن خصم) به معنای شکستن توأم با شدت است.

۳. «**زحوف**» از مادهٔ «**زحف**» (بر وزن حرف) به معنای سنگین راه رفتن گرفته شده و ←

**وَ تَضِلُّ رِجَالٌ بَعْدَ سَلَامَةٍ؛ وَ تَخْتَلِفُ ٱلْأَهْوَاءُ عِنْدَ هُجُومِهَا، وَ تَلْتَبِسُ الْآرَاءُ عِنْدَ نُجُومِهَا**[1].

در این که این فتنه مربوط به کدام فتنه است، بسیاری از شارحان نهج‌البلاغه آن را اشاره به فتنهٔ «**مغول**» و «**تاتار**» دانسته‌اند و تقریباً احتمالی غیر از این ذکر نکرده‌اند؛ ولی این احتمال بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا مغول‌ها جز غارت اموال و تخریب شهرها و سلطه بر حکومت کشورهای اسلامی هدفی نداشتند؛ در حالی که امام علیه‌السلام در این عبارت از خطبه از فتنه‌ای خبر می‌دهد که افکار و اعتقادات مردم را هدف‌گیری می‌کند و آن‌ها را به گمراهی و اختلافات فکری و مذهبی می‌کشاند.

از این رو ممکن است این فتنه اشاره به فتنه «**بنی‌عباس**» باشد که بعد از فتنهٔ «**بنی امیّه**» ـ که در عبارات قبل به آن اشاره شده بود ـ به وجود آمد.

می‌دانیم «**بنی امیّه و بنی عباس**» گرچه هر دو یک هدف شیطانی را تعقیب می‌کردند، ولی «**بنی امیّه**» همان‌گونه که سردمدار آن‌ها معاویه گفت کار به نماز و روزه و برنامه‌های دینی مردم نداشتند، مگر در جایی که با حکومت خودکامه آن‌ها مزاحمت داشت؛ در حالی که «**بنی‌عباس**» پنجه در عقاید مردم افکندند و می‌دانیم بسیاری از مکتب‌های انحرافی و مذاهب فاسد در عصر آن‌ها به وجود آمد و اختلاف در مسائلی مانند «**حدوث و قدم قرآن**» و «**جبر و تفویض**» و اختلافات «**اشاعره و معتزله**» در زمان آن‌ها بالا گرفت و به یقین بنی عباس به دنبال آن بودند تا مردم و حتی دانشمندان و علما و متفکران را به این مباحث سرگرم کنند و خودشان به حکومت ادامه دهند.

نمی‌گوییم «**بنی امیّه**» مطلقاً دنبال این مسائل نمی‌رفتند، بلکه می‌گوئیم این گونه مباحث در آن زمان ظهور و بروزی همچون عصر «**بنی عباس**» نداشت.

---

← به حرکت لشکر انبوه نیز گفته می‌شود و «**زحوف**» در جمله بالا اشاره شده به فتنه گرانی است که به صورت انبوه به مردم حمله می‌کنند.

۱. «**نجوم**» در این جا معنای مصدری دارد و به معنای آشکار شدن است.

بعضی از شارحان نیز احتمال داده‌اند که این بخش اشاره به فتنهٔ «**دجال**» در آخر الزمان است که سبب گمراهی گروهی از مردم می‌شود؛ ولی با تعبیراتی که در کلام امام علیه‌السلام آمده است این احتمال بعید به نظر می‌رسد.

در ادامهٔ بیانِ ویژگی‌های این فتنه، امام علیه‌السلام به شدت و فشار آن اشاره کرده، می‌فرماید: «آن کس که به مقابله با این فتنه برخیزد، پشتش را می‌شکند و کسی که برای فرونشاندنش تلاش کند، او را درهم می‌کوبد، و فتنه جویان در این میان همچون گورخران وحشی‌اند که یکدیگر را گاز می‌گیرند» (**مَنْ أَشْرَفَ لَهَا قَصَمَتْهُ، وَ مَنْ سَعَىٰ فِيهَا حَطَمَتْهُ؛ يَتَكَادَمُونَ[۱] فِيهَا تَكَادُمَ ٱلْحُمُرِ[۲] فِي ٱلْعَانَةِ!**).

این تعبیر، تأکیدی است بر آن چه در بخش پیشین خطبه دربارهٔ فتنهٔ اوّل ذکر شد که سردمداران فتنه‌ها در آغاز متحدند؛ ولی هنگامی که پیروز شدند برای حذف یکدیگر تلاش می‌کنند.

و دربارهٔ وضع دینی و اخلاقی مردم در آن زمان می‌فرماید: «رشته‌های سعادت و آیین الهی که محکم بود، سست و لرزان می‌شود و چهرهٔ واقعی امور ناپیدا می‌گردد، حکمت و دانش فروکش می‌کند و ستمگران به سخن در می‌آیند (و زمام کارها را به دست می‌گیرند) این فتنه (از شهرها به روستاها کشیده می‌شود و) بادیه نشینان را با ابزار خود می‌کوبد و با سینهٔ خود آن‌ها را له می‌کند!» (**قَدِ ٱضْطَرَبَ مَعْقُودُ ٱلْحَبْلِ، وَ عَمِيَ وَجْهُ ٱلْأَمْرِ. تَغِيضُ فِيهَا ٱلْحِكْمَةُ، وَ تَنْطِقُ فِيهَا الظَّلَمَةُ، وَتَدُقُّ أَهْلَ ٱلْبَدْوِ بِمِسْحَلِهَا[۳]، وَ تَرُضُّهُمْ[۴] بِكَلْكَلِهَا[۵]**).

---

۱. «**يتكادمون**» از مادهٔ «**كدم**» (بر وزن شرم) به معنای گاز گرفتن است و «**تكادم**» آن است که دو حیوان به جان هم بیفتند و یکدیگر را گاز بگیرند.

۲. «**حمر**» جمع «**حمار**» در این جا به معنای گورخر است؛ به قرینهٔ «**عانه**» که به معنای گلهٔ گورخران می‌باشد.

۳. «**مسحل**» از مادهٔ «**سُحول**» به معنای تیشه و «**سوهان**» و مانند آن است که چیزی را با آن می‌تراشند. ←

آری! هنگامی که صحنهٔ اجتماع از دانشمندان خالی شود، رشتهٔ سخن به دست ظالمان بی‌منطق می‌افتد و هر چه می‌خواهند می‌گویند و مردم مجبورند عملی کنند. فتنه به اندازه‌ای فراگیر می‌شود که آبادی‌های کوچک و دورترین نقاط را تسخیر می‌کند.

و در ادامهٔ این سخن دربارهٔ خطرهای فوق العادهٔ این فتنه می‌فرماید: (وضع به گونه‌ای خواهد بود که) «افراد پیاده و تنها در غبار آن گم می‌شوند وگروه سواران در مسیر آن نابود می‌گردند!» (**يَضِيعُ فِي غُبَارِهَا ٱلْوُحْدَانُ، وَ يَهْلِكُ فِي طَرِيقِهَا الرُّكْبَانُ**).

اشاره به این که فتنه به اندازه‌ای عظیم و سنگین است که غبار آن برای نابود کردن مخالفان محدود کافی است و مخالفان کثیر و متشکل نیز هنگامی که در مسیر آن قرار گرفتند در هم کوبیده می‌شوند وهیچ کس را یارای مقابله با آن نیست.

بعضی از شارحان در تفسیر این جمله گفته‌اند: منظور از «**وحدان**» فضلا و دانشمندانند که به غبار شبهه‌ها گرفتار می‌شوند و حق را از دست می‌دهند و «**رکبان**» کنایه از گروه‌های نیرومند است که آن‌ها هم تاب مقاومت در برابر فتنه گران ندارند و از میان برداشته می‌شوند؛ ولی تفسیر اوّل صحیح‌تر به نظر می‌رسد؛ چراکه «**وحدان**» اشاره به افراد تنها یا پیاده نظام است و «**رکبان**» به افراد قوی یا سواره نظام گفته می‌شود.

و در ادامه می‌فرماید: «این فتنه با تلخی‌ها و با شدت وارد می‌شود و خون‌های تازه می‌دوشد، علایم دین را خراب می‌کند و رشته‌های یقین را از هم می‌گسلد، (به گونه‌ای که) عاقلان از آن می‌گریزند و پلیدان، تدبیر آن را به دست می‌گیرند!» (**تَرِدُ بِمُرٍّ ٱلْقَضَاءِ، وَ تَحْلُبُ عَبِيطَ**[۶] **الدِّمَاءِ، وَ تَثْلِمُ مَنَارَ الدِّينِ، وَ تَنْقُضُ عَقْدَ ٱلْيَقِينِ. يَهْرُبُ مِنْهَا ٱلْأَكْيَاسُ، وَ يُدَبِّرُهَا ٱلْأَرْجَاسُ**).

آری! هنگامی که هوشمندان و دانشمندان از صحنهٔ اجتماع کنار زده شوند و ناپاکان،

---

← ۴. «**ترض**» از «رَضَّ» به معنای کوبیدن و نرم کردن است.

۵. «**کلکل**» به معنای سینه است.

۶. «**عبیط**» از مادهٔ «**عبط**» (بر وزن خبط) به معنای سربریدن حیوان است و دم عبیط به خون تازه می‌گویند که از بدن انسان یا حیوان جاری می‌شود.

زمام امور را به دست گیرند، رشته‌های ایمان و یقین گسسته می‌شود و جان و مال و نوامیس مردم به خطر می‌افتد.

سرانجام، امام علیه‌السلام در بیان آخرین ویژگی‌های این فتنهٔ عظیم چنین می‌فرماید: «فتنه‌ای است بسیار پر رعد و برق و هر انسانی را به مشقت می‌اندازد؛ پیوندهای خویشاوندی در آن قطع می‌گردد و به خاطر آن از اسلام جدایی حاصل می‌شود (آن فتنه چنان شدید است که) سالم‌های آن بیمار و کوچ کنندگانش مقیمند» **(مِرْعَادٌ مِبْرَاقٌ**[1]**، كَاشِفَةٌ عَنْ سَاقٍ! تُقْطَعُ فِيهَا ٱلْأَرْحَامُ، وَيُفَارَقُ عَلَيْهَا الإِسْلَامُ! بَرِيُّهَا سَقِيمٌ، وَ ظَاعِنُهَا مُقِيمٌ!)**.

توصیف به «**پررعد و برق**» کنایه از شدت وحشتناک بودن این فتنه است؛ چراکه این تعبیر، غالباً به همین معنا به کار می‌رود؛ ولی بعضی از شارحان آن را اشاره به صدای ضربات شمشیرها و برق آن‌ها دانسته‌اند؛ اما معنای اول مناسب‌تر است.

تعبیر به «**کاشفة عن ساق**» (ساق پا را برهنه می‌کنند) کنایه از شدت مشقت آن است، زیرا هنگامی که انسان می‌خواهد کار پرمشقتی را انجام دهد آستین‌ها و پاچه‌ها را بالا می‌زند و دامن‌ها را به کمر می‌بندد.

تعبیر به «**قطع رحم**» اشاره به این است که سردمداران فتنه نه برادر می‌شناسند، نه پدر و نه مادر؛ هر کس بر خلاف خواسته‌های نامشروع آن‌ها گام بردارد از دم شمشیر می‌گذرانند و طبیعی است که در چنین شرایطی تعلیمات اسلام به کلی کنار می‌رود.

تعبیر «**بریها سقیم و ظاعنها مقیم**» که اشاره به این است که حتی کسانی که فکر می‌کنند از آسیب‌های این فتنه برکنارند بازهم گوشه‌ای از دامانشان را می‌گیرد و آن‌ها که گمان می‌کنند می‌توانند از آن فرار کنند باز در آن می‌افتند، فتنه‌ای است فراگیر که کمتر کسی از آن رهایی می‌یابد.

---

۱. «**مرعاد**» از مادهٔ «**رعد**» به معنای شیء پر سر و صدا است و «**مبراق**» از مادهٔ «**برق**» به معنای شیء «**برّاق**» و خیره کننده است.

## بخش چهارم

**بَيْنَ قَتِيلٍ مَطْلُولٍ، وَ خَائِفٍ مُسْتَجِيرٍ، يَخْتِلُونَ بِعَقْدِ ٱلأَيْمَانِ وَ بِغُرُورِ ٱلْإِيمَانِ؛ فَلَا تَكُونُوا أَنْصَابَ ٱلْفِتَنِ، وَ أَعْلَامَ ٱلْبِدَعِ؛ وَ ٱلْزَمُوا مَا عُقِدَ عَلَيْهِ حَبْلُ ٱلْجَمَاعَةِ، وَ بُنِيَتْ عَلَيْهِ أَرْكَانُ الطَّاعَةِ؛ وَٱقْدَمُوا عَلَى ٱللّٰهِ مَظْلُومِينَ، وَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ ظَالِمِينَ؛ وَٱتَّقُوا مَدَارِجَ الشَّيْطَانِ وَ مَهَابِطَ ٱلْعُدْوَانِ؛ وَ لَا تُدْخِلُوا بُطُونَكُمْ لُعَقَ ٱلْحَرَامِ، فَإِنَّكُمْ بِعَيْنِ مَنْ حَرَّمَ عَلَيْكُمُ ٱلْمَعْصِيَةَ، وَ سَهَّلَ لَكُمْ سُبُلَ الطَّاعَةِ.**

## ترجمه:

مردم (در آن زمان) یا کشته می‌شوند و خونشان به هدر می‌رود، و یا ترسان هستند (و به گوشه‌ای پناه می‌برند) و طالب امانند. فتنه‌گران با سوگندها و تظاهر به ایمان مردم را فریب می‌دهند. در چنین شرایطی سعی کنید شما پرچم‌های فتنه و نشانه‌های بدعت نباشید، و از آن‌چه پیوند جماعت به آن گره خورده و ارکان اطاعت بر آن نباشد، جدا نشوید. مظلوم بر خداوند وارد شوید و ظالم وارد نشوید. از گام نهادن در راه‌های شیطان و سراشیبی‌های ظلم و عدوان بپرهیزید. لقمه‌های حرام هر چند اندک باشد، وارد شکم خود نسازید؛ چرا که شما زیر نظر کسی هستید که گناه را بر شما حرام کرده و راه‌های اطاعت را برای شما آسان ساخته است.

## شرح و تفسیر

### وظیفهٔ شما در این فتنه

بعضی از شارحان نهج البلاغه چنین پنداشته‌اند که این بخش از خطبه، ارتباط خاصی با بخش‌های سابق خطبه ندارد ومرحوم سیّد رضی طبق روش گزینشی خود آن را انتخاب کرده و قسمت‌هایی را که قبل از آن بوده ذکر نکرده است؛ در حالی که رابطهٔ نزدیکی میان این بخش و بخش‌های گذشته دیده می‌شود، زیرا در بخش‌های پیشین، ویژگی‌های فتنه‌هایی که در برابر مردم در آینده وجود داشته است، بیان شده و در این بخش، نتیجهٔ آن فتنه‌ها و سپس وظیفهٔ مردم در برابر آن بیان می‌شود.

نخست می‌گوید: «مردم (در آن زمان) یا کشته می‌شوند و خونشان به هدر می‌رود و یا ترسان هستند (و به گوشه‌ای پناه می‌برند) و طالب امانند» (**بَيْنَ قَتِيلٍ مَطْلُولٍ**[1]، **وَ خَائِفٍ مُسْتَجِيرٍ**).

و در ادامهٔ این سخن می‌افزاید: «فتنه‌گران مردم را با سوگندها و تظاهر به ایمان فریب می‌دهند» (**يَخْتِلُونَ**[2] **بِعَقْدِ ٱلْأَيْمَانِ وَ بِغُرُورِ ٱلْإِيمَانِ**).

آری! فتنه‌گر برای پیشبرد اهداف شیطانی خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند، کشتن و در هم کوبیدن و در صورت لزوم، تظاهر به ایمان کردن و امان نامه برای افراد نوشتن و بعد همه را به دست فراموشی سپردن.

سپس امام علیه‌السلام به بخشی از وظایف مردم در این فتنه‌ها و آشوب‌های سخت اشاره کرده و دستورات پنجگانه‌ای برای پیروان حق بیان می‌کنند. نخست می‌فرماید: «سعی کنید شما پرچم‌های فتنه‌ها و نشانه‌های بدعت نباشید» (**فَلَا تَكُونُوا أَنْصَابَ ٱلْفِتَنِ، وَ**

---

۱. «**مطلول**» کسی است که خون او به هدر رفته است و از مادهٔ «**طل**» (بر وزن حل) به معنای به هدر رفتن خون است.

۲. «**یختلون**» یعنی خدعه و نیرنگ می‌زنند و از مادهٔ «**ختل**» (بر وزن قتل) به معنای نیرنگ زدن است.

**أَعْلَامَ ٱلْبِدَعِ**).

اشاره به این که با سردمداران فتنه‌ها و بدعت‌ها همکاری نکنید و خود را از این معرکه‌های خطرناک کنار بکشید. و در **دوّمین** دستور می‌افزاید: «از آن‌چه پیوند جماعت (و جامعهٔ اسلامی) به آن گره خورده و ارکان اطاعت بر آن نباشد، جدا مشوید» **(وَ ٱلْزَمُوا مَا عُقِدَ عَلَيْهِ حَبْلُ ٱلْجَمَاعَةِ، وَ بُنِيَتْ عَلَيْهِ أَرْكَانُ الطَّاعَةِ)**.

اشاره به این‌که تا می‌توانید قوانین و دستورات الهی را که ضامن بقای جامعه اسلامی و اطاعت پروردگار است، حتی درگیر و دار فتنه‌ها تا آن‌جا که می‌توانید محترم بشمرید؛ چرا که اگر راه نجاتی از فتنه باشد پیروی ازاین دستورات است. این سخن مخصوصاً برنامه‌هایی همچون جمعه و جماعت و حج و کمک به محرومان و ستمدیدگان را شامل می‌شود؛ چرا که حفظ آن‌ها سبب نجات از فتنه‌هاست.

در **سوّمین** دستور می‌فرماید: «مظلوم بر خداوند وارد شوید و ظالم وارد نشوید» **(وَٱقْدَمُوا عَلَىٰ ٱللّٰهِ مَظْلُومِينَ، وَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ ظَالِمِينَ)**.

مفهوم این سخن آن نیست که تن به ظلم بدهید و تسلیم ظالم شوید؛ زیرا این کار از نظر اسلام ممنوع و نوعی کمک به ظالم و اعانت بر اثم است؛ بلکه منظور آن است که اگر بر سر دو راهی قرار گرفتید که یا حقوق مردم را ببرید یا حق شما را ببرند، ترجیح دهید که از حق خود بگذرید تا به ظلم بر دیگران آلوده نشوید. با توجه به قاعدهٔ تقدیم **اهم بر مهم** این کار یک برنامهٔ عادلانه و خداپسندانه است.

و در **چهارمین** دستور می‌افزاید: «از گام نهادن در راه‌های شیطان و سراشیبی‌های ظلم و عدوان بپرهیزید!» **(وَٱتَّقُوا مَدَارِجَ الشَّيْطَانِ وَ مَهَابِطَ ٱلْعُدْوَانِ)**.

اشاره به این که به منطقه خطر (ظلم و فساد) نزدیک نشوید؛ چرا که لغزشگاه انسان است. تعبیر به «**مدارج**» (**پله‌ها**) و «**مهابط**» (سراشیبی‌ها) اشاره به نکتهٔ لطیفی است؛ یعنی شیطان، انسان را از پله‌های طغیان بالا می‌برد و هنگامی که به اوج رسید او را به پایین پرتاب می‌کند وگاه به کنار دره‌های گناه می‌کشاند تا پایشان بلغزد و در اعماق کبایر

سقوط کنند.

در **پنجمین** و آخرین دستور می‌افزاید: «لقمه‌های حرام را هر چند اندک باشد وارد شکم خود نسازید؛ چرا که شما در معرض نگاه کسی هستید که گناه را بر شما حرام کرده و راه‌های اطاعت را برای شما آسان ساخته است» **(وَ لَا تُدْخِلُوا بُطُونَكُمْ لُعَقَ[1] ٱلْحَرَامِ، فَإِنَّكُمْ بِعَيْنِ مَنْ حَرَّمَ عَلَيْكُمُ ٱلْمَعْصِيَةَ، وَ سَهَّلَ لَكُمْ سُبُلَ الطَّاعَةِ)**.

بی شک، به هنگام سلطهٔ ظالمان و بروز فتنه‌ها اموال حرام در دست مردم زیاد می‌شود و استفادهٔ از آن آثار بسیار شومی در وجود انسان دارد؛ قلب را تاریک و انسان را از خدا دور می‌سازد ودر مسیر شیطان قرار می‌دهد. امام علیه‌السلام در این زمینه هشدار می‌دهد و در ضمن می‌فرماید: هیچ‌گاه راه طاعت و کسب حلال به روی شما بسته نمی‌شود؛ زیرا در هر شرایطی خداوند طرقی برای نجات از معاصی و روی آوردن به طاعت الهی به روی مردم گشوده است.

به گفته نویسندهٔ معروف «**مغنیه**» بهترین تفسیر برای این جمله و ما بعد آن، همان سخنی است که در خطبهٔ ۱۱۴ گذشت که می‌فرمود: **إِنَّ الَّذِي أُمِرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِي نُهِيتُمْ عَنْهُ. وَ مَا أُحِلَّ لَكُمْ أَكْثَرُ مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ. فَذَرُوا مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ، وَ مَا ضَاقَ لِمَا ٱتَّسَعَ**؛ آن‌چه به آن مأمور شده‌اید گسترده‌تر است از آن‌چه نهی شده‌اید و آن‌چه بر شما حلال شده بیش از آن است که حرام گردید؛ بنابراین کم را به سبب زیاد ترک گویید و محدودتر را به خاطر گسترده‌تر رها سازید».

☆ ☆ ☆

---

۱. «**لعق**» جمع در «**لعقه**» به معنای چیز کم است، به اندازه‌ای که قاشق یا انگشت می‌تواند از یک مادهٔ غذایی بردارد.

## خطبهٔ ۱۵۲[1]

## وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### فی صفات الله جل جلاله، و صفات أئمة الدین

از خطبه‌های امام علیه‌السلام است که دربارهٔ صفات خداوند و اوصاف پیشوایان دین ایراد فرموده است.

## خطبه در یک نگاه

این خطبه به طور کلی از سه بخش تشکیل شده است: در **بخش اوّل**، امام علیه‌السلام به نکات مهمی دربارهٔ صفات خداوند اشاره می‌کند که به گفتهٔ بعضی از شارحان نهج البلاغه مانند آن در هیچ کتابی دیده نشده است و فراتر از مطالبی است که فلاسفه و حکیمان و عرفا دربارهٔ صفات خدا گفته‌اند.

---

۱. **سند خطبه:**
این خطبه را امام، زمانی ایراد فرمود که خلافت ظاهری به او رسید. این سخنی است که ابن ابی الحدید دارد و نشان می‌دهد که در جای دیگری غیر از نهج البلاغه دیده است؛ زیرا نهج‌البلاغه اشاره به این مطلب ندارد. مرحوم «**کلینی**» نیز بخش‌هایی از آن را در جلد اوّل «**اصول کافی**» نقل کرده است. «**آمدی**» نیز در «**غرر الحکم**» به قسمت‌هایی از آن اشاره می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۳۴۴).

و در **بخش دوّم** به موقعیت پیشوایان دینی و امامان هدایت اشاره می‌کند و مقام آن‌ها را در پیشگاه حق و موقعیتشان را در جامعه انسانی، بیان می‌فرماید.

در **بخش سوّم** از نعمت بزرگ الهی یعنی اسلام و قرآن سخن می‌گوید، و نکات جالبی دربارهٔ این کتاب آسمانی ذکر می‌کند تا مردم قدرش را بدانند و از این منبع فیض پروردگار بیشتر بهره گیرند.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الدَّالِّ عَلَىٰ وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ، وَ بِمُحْدَثِ خَلْقِهِ عَلَىٰ أَزَلِيَّتِهِ؛ وَ بِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَىٰ أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ. لَا تَسْتَلِمُهُ اَلْمَشَاعِرُ، وَ لَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ، لِافْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَاَلْمَصْنُوعِ، وَاَلْحَادِّ وَاَلْمَحْدُودِ، وَ الرَّبِّ وَاَلْمَرْبُوبِ؛ اَلْأَحَدِ بِلَا تَأْوِيلِ عَدَدٍ، وَاَلْخَالِقِ لَا بِمَعْنَىٰ حَرَكَةٍ وَ نَصَبٍ، وَ السَّمِيعِ لَا بِأَدَاةٍ، وَاَلْبَصِيرِ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ، وَالشَّاهِدِ لَا بِمُماسَّةٍ، وَ اَلْبَائِنِ لَا بِتَرَاخِي مَسَافَةٍ، وَ الظَّاهِرِ لَا بِرُؤْيَةٍ، وَاَلْبَاطِنِ لَا بِلَطَافَةٍ. بَانَ مِنَ اَلْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا، وَاَلْقُدْرَةِ عَلَيْهَا، وَ بَانَتِ اَلْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ، وَالرُّجُوعِ إِلَيْهِ. مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَزَلَهُ، وَ مَنْ قَالَ: «كَيْفَ» فَقَدِ اسْتَوْصَفَهُ، وَ مَنْ قَالَ: «أَيْنَ» فَقَدْ حَيَّزَهُ. عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ، وَ رَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبٌ، وَ قَادِرٌ إِذْ لَا مَقْدُورٌ.**

## ترجمه:

ستایش، مخصوص خداوندی است که با آفرینش مخلوقات همگان را به وجود خود رهنمون شده است و به حدوث آن‌ها ازلیّت خود را نشان داده و با شباهت داشتن آن‌ها به یکدیگر روشن می‌سازد که شبیه و نظیری ندارد؛ عقل‌ها به کنه ذاتش نرسد و حجاب‌ها وجودش را مستور نسازد؛ چرا که خالق ومخلوق با هم فرق دارند و محدود کننده و محدود شونده و پرورش دهنده و پرورده شده با هم متفاوتند. یگانه است؛ ولی نه به معنای وحدت عددی (بلکه به این معنا که شبیه و نظیر ندارد) و خالق و آفریننده است؛

اما نه به این معنا که حرکت و رنج و تعبی در این راه متحمل شود. شنواست؛ بی آن که از ابزار شنوایی استفاده کند و بیناست ولی نه از طریق باز و بسته کردن پلک‌ها. در همه جا حاضر است؛ نه این که با اشیا مماس باشد و از همه چیز جداست؛ بی آن که مسافتی میان او وموجودات باشد. آشکار است؛ نه با دید چشم‌ها و پنهان است نه به سبب کوچکی و لطافت. با سلطه و قدرتش، از همهٔ اشیا جداست و همهٔ آنها از او جدا هستند؛ چرا که در برابر او خاضع و بازگشتشان به سوی اوست. آن کس که او را (با صفات مخلوقات) وصف کند، محدودش ساخته و کسی که برای او حدی قائل شود، او را به شمارش درآورده و آن کس که او را به شمارش درآورد ازلیّتش را انکار کرده و آن کس که بپرسد: چگونه است؟ وصفش نموده و آن کس که بگوید: کجاست؟ مکانی برای او قائل شده. او عالم بود، در آن هنگام که معلومی وجود نداشت و پروردگار بود آن زمان که پرورده‌ای نبود و قادر و توانا بود آن زمان که مقدوری وجود نداشت.

## شرح و تفسیر

### گوشه‌ای از صفات جمال و جلال خدا

همان‌گونه که در بخش مصادر خطبه گفته شد، این خطبه را امام علیه‌السلام هنگامی ایراد کرد که مردم **عثمان** را به علت ناراحتی‌هایی که از او و اطرافیانش داشتند، کشتند و به دنبال آن با امام علی علیه‌السلام بیعت نمودند.

در آغاز خطبه به معرفة الله و بیان صفات جمال و جلال خدا می‌پردازد، چرا که ریشهٔ تمام خوشبختی‌ها و اصلاحات فردی و اجتماعی، معرفت او است. هیجده وصف از اوصاف الهی را در قالب عباراتی کوتاه و پرمعنا و روشن بیان می‌فرماید که فلاسفه و متکلمان در پیچ و خم آن مانده‌اند.

نخست می‌فرماید: «ستایش، مخصوص خداوندی است که با آفرینش مخلوقات، همگان را به وجود خود رهنمون شده است» (**اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الدَّالِّ عَلَىٰ وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ**).

آری! هنگامی که عجایب آفرینش را مطالعه کنیم و اسرار و نظامات و شگفتی‌های خلقت زمین و آسمان، یا حیوان و انسان را بررسی نماییم به خوبی می‌فهمیم که این همه آثار بدیع، زاییدهٔ طبیعت کور و کر نیست؛ بلکه در پشت این دستگاه حکیمی قادر و عالمی مدبر قرار دارد، واین همان برهان نظم است که در قرآن مجید و روایات اسلامی به عنوان روشن‌ترین دلیل خداشناسی به آن اشاره شده است.

در **دوّمین** وصف می‌فرماید: «به وسیله حدوث آن‌ها، ازلیّت خود را نشان داده» (**وَ بِمُحْدَثِ خَلْقِهِ عَلَىٰ أَزَلِيَّتِهِ**).

این در واقع اشاره به برهان **وجوب و امکان** است؛ زیرا سلسلهٔ مخلوقات، که پشت سر هم لباس وجود به تن می‌پوشند، نمی‌تواند تا بی نهایت ادامه یابد و هر حادثی مخلوق حادث دیگر باشد؛ زیرا بی نهایت معلول، سرانجام نیاز به علتی دارند که ازلی باشد و بی‌نیاز از خالق و به تعبیر دیگر واجب الوجود باشد.

در **سوّمین** وصف می‌فرماید: «و با شباهت داشتن مخلوقات به یکدیگر، نشان داد که شبیه و نظیری ندارد» (**وَ بِأَشْتِبَاهِهِمْ عَلَىٰ أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ**).

چگونه شباهت مخلوقات به یکدیگر دلیل بر این است که خداوند شبیه ندارد؟

پاسخ، آن است که این شباهت، دلیل بر ترکیب آن‌هاست؛ زیرا قدر مشترکی دارند از قبیل زمان و مکان و بعضی از اشکال و عوارض ظاهری؛ و جهات مختلفی دارند که آن‌ها را از هم متمایز می‌کند؛ بنابراین هر موجودی مرکب است از **مابه الاشتراک و مابه الامتیاز** (جهات مشترکه و جهات مختلفه) و طبیعی است که چنین موجوداتی که مرکبند، نیازمندند (نیازمند به اجزای خود و به کسی که آن‌ها را با هم ترکیب کند) و از این‌جا می‌فهمیم که خداوند، شبیه و نظیری ندارد وگرنه ترکیب و احتیاج در ذات پاک او پیدا می‌شد.

در بیان **چهارمین و پنجمین** وصف می‌فرماید: «عقل‌ها به کنه ذاتش نرسد و پرده‌ها وجودش را مستور نسازد، چرا که خالق ومخلوق با هم فرق دارند و محدود کننده و

محدود شونده، و پرورش دهنده و پرورده شده با هم متفاوتند» **(لَا تَسْتَلِمُهُ[۱] اَلْمَشَاعِرُ، وَ لَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ، لِافْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ، وَالْحَادِّ وَالْمَحْدُودِ، وَ الرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ)**.

اما این که: مشاعر انسان اعم از حواس ظاهر و باطن و عقل و خرد به کنه ذات او نمی‌رسد، دلیلش روشن است؛ زیرا او وجودی است نامحدود و غیر متناهی از هر جهت؛ و عقول انسانی محدود از هر جهت؛ و نامحدود هرگز در محدود نمی‌گنجد. از سوی دیگر آن قدر آثار وجود مقدّس او عالم را پر کرده که هیچ پرده‌ای نمی‌تواند او را بپوشاند. کنه ذاتش بر همه کس پنهان و آثارش در همه جا پیدا.

جملهٔ «**لافتراق الصانع...**» دلیلی است بر پنهان بودن ذات پاک او و آشکار بودن آثارش؛ زیرا خالق و مخلوق و حاد و محدود و رب و مربوب با هم متفاوتند. مصنوع که ممکن الوجود است نمی‌تواند صانع را که واجب الوجود است درک کند و آفریدگان که محدودند نمی‌توانند آفریدگار را که نامحدود است دریابند و موجودات که تحت ربوبیت خداوندند، رب و پروردگار خویش را آن‌گونه که هست درک نمی‌کنند.

این احتمال نیز از سوی جمعی از شارحان نهج البلاغه داده شده که این استدلال‌ها برای تمام صفاتی است که قبلاً ذکر شد، ولی تفسیر اوّل مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در بیان **ششمین و هفتمین** صفات او می‌فرماید: «یگانه است؛ ولی نه معنای وحدت عددی (بلکه به این معنا که شبیه و نظیر ندارد) و خالق و آفریننده است؛ اما نه به این معنا که حرکت و رنج و تعبی در این راه متحمل می‌شود» **(اَلْأَحَدِ بِلَا تَأْوِيلِ عَدَدٍ، وَالْخَالِقِ لَا بِمَعْنىٰ حَرَكَةٍ وَ نَصَبٍ[۲])**.

هنگامی که می‌گوییم خداوند واحد است، بعضی تصور می‌کنند مفهومش این است که او یکی است و دو نیست؛ در حالی که اشتباه است؛ زیرا مفهوم این سخن آن است که

---

۱. «**لا تستلمه**» از مادهٔ «**استلام**» به معنای تماس پیدا کردن با چیزی است.
۲. «**نصب**» به معنای خستگی و درد و رنج است.

دوّمی برای او تصور می‌شود اما وجود ندارد؛ حال آن که برای ذات خداوند دوّمی تصور نمی‌شود. مگر ذاتی که از هر جهت نامحدود است تعدد در آن تصور می‌شود؟ اگر تعددی تصور شود مفهومش این است که هر دو محدودند. بنابراین توحید ذات پروردگار به معنای وحدت عددی نیست؛ بلکه به معنای یکتایی از نظر شبیه و مانند است؛ نه در ذهن و نه در خارج.

و هنگامی که می‌گوییم او خالق و آفریننده است، ممکن است این توهم برای بعضی پیدا شود که او برای خلقت موجودات آستین بالا می‌زند و از این‌جا به آن‌جا می‌رود و زحمت می‌کشد تا به مقصود خود برسد؛ آن گونه که ما در مورد مصنوعات خود انجام می‌دهیم؛ نه، او چنان است که وقتی اراده کند موجودی کوچک یا جهانی عظیم ایجاد شود، فرمان می‌دهد: «موجود باش» آن هم فوراً موجود می‌شود، ﴿**إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيئاً اَنْ يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونَ**﴾.[1]

سپس **هشتمین و نهمین** وصف را چنین بیان می‌کند، «او شنواست؛ ولی نه با استفاده از ابزار شنوایی و بیناست؛ نه به وسیله باز و بسته کردن پلک‌ها» (**وَ السَّمِيعِ لَا بِأَدَاةٍ، وَالْبَصِيرِ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ**).

این توضیحات امام علیه‌السلام به علت این است که وقتی از بینایی و شنوایی و صفات دیگری همانند آن‌ها به میان می‌آید، فوراً ذهن ما متوجه بینایی و شنوایی خودمان می‌شود که با ابزار و آلاتی مانند گوش و کُرهٔ چشم با آن ساختمان‌های مخصوصشان می‌شنود، در حالی که بینایی و شنوایی او با آلات و ابزار ممکن نیست؛ بلکه با حضور ذاتش در همه جا و در ظاهر و باطن همه اشیاست.

تعبیر «**لا تفریق آلة**» ممکن است اشاره به این نکته باشد که انسان برای دیدن یک منظرهٔ کامل ـ مثلاً از یک خانه ـ باید چشم خود را متوجه نقاط مختلف آن خانه کند؛ بالا و پایین و شرق و غرب آن را ببیند و عکس‌های متعددی از آن به مغز مخابره شود و مغز

---

۱. یس، آیهٔ ۸۲.

آن‌ها را در کنار هم بچیند و ترسیم کاملی از آن خانه درست کند؛ بنابراین، کار اوّل چشم تصورهای جداگانه برداشتن و کار دوّم را که مغز انجام می‌دهد ترکیب آن‌ها با یکدیگر است.

در مورد مشاهدهٔ یک حرکت ـ مثلاً حرکت یک انسان باز همین کار انجام می‌شود که دقیقاً شبیه فیلمبرداری معمولی، چشم، از شکل و هیئت آن انسان در هر لحظه عکسی بر می‌دارد و به مغز مخابره می‌کند. هنگامی که این عکس‌ها در کنار هم چیده شود صحنه حرکت تجسم می‌شود.

در بیان **دهمین و یازدهمین** وصف چنین می‌فرماید: «او در همه جا حاضر است؛ نه این که با اشیا مماس باشد و از همه چیز جداست؛ بی آن که مسافتی بین او و موجودات باشد» **(وَالشَّاهِدِ لَا بِمُماسَّةٍ، وَ ٱلْبَائِنِ لَا بِتَرَاخِي مَسَافَةٍ)**.

اشاره به این که حضور خداوند در همه جا نه به معنای حضور مکانی است که تماس با اشیا داشته باشد؛ بلکه حضور او به معنای احاطهٔ وجودی او به همه چیز است؛ و جدایی او از اشیا نه به معنای فاصلهٔ مکانی یا زمانی است؛ بلکه به این معناست که ذات او در غایت کمال و غیر او در نهایت نقصان است.

ممکن است تصور شود که این صفات و صفاتی که بعد از آن می‌آید با هم متناقض است. نزدیک بودن و دور بودن، حاضر بودن و جدا بودن، ظاهر بودن و باطن بودن، از صفاتی است که در اندیشهٔ ما با هم جمع نمی‌شود. درست است؛ مطلب همین‌گونه است؛ ولی در آن هنگام که این صفات دربارهٔ مخلوقات به کار رود که همه از نظر زمان و مکان و جهات مختلف محدودند؛ اما هنگامی که سخن از ذات بی نهایت خداوند به میان می‌آید این اوصاف به ظاهر متضاد در او جمع می‌شود، با این که در همه جا حضور دارد (یعنی احاطهٔ علمی به همه چیز دارد) حضور مکانی در هیچ جا ندارد؛ زیرا جسم نیست که مکان بخواهد.

سپس امام علیه‌السلام به بیان **دوازدهمین و سیزدهمین** وصف پرداخته، می‌فرماید:

«آشکار است؛ نه با دید چشم‌ها، پنهان است نه به سبب کوچکی و لطافت» **(وَ الظَّاهِرِ لَا بِرُؤْيَةٍ، وَ الْبَاطِنِ لَا بِلَطَافَةٍ)**.

آری! او از همه چیز آشکارتر است؛ چراکه آثار او سراسر جهان را پر کرده و جهان پرتوی از صفات جمال و جلال اوست، و او پنهان است، نه مانند اشیا کوچک و بسیار لطیف مانند هوا، بلکه به این معنا که به کنه ذاتش خرد پی نمی‌برد.

آن‌گاه **چهاردهمین** وصف از اوصاف، او را چنین بیان می‌فرماید: «با سلطه و قدرت از همه موجودات جداست و همه موجودات برای خضوع در برابر او و بازگشتشان به سوی او از او جدایند» **(بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا، وَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا، وَ بَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ، وَ الرُّجُوعِ إِلَيْهِ)**.

اشاره به این که اگر می‌گوییم خدا از همه چیز جداست، نه به این معنا است که او از ما دور است؛ بلکه به مقتضای دلایل قطعی فلسفی و صریح آیهٔ قرآن از ما به ما نزدیک‌تر است، «﴿وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾؛ ما به انسان از رگ گردن او نزدیک‌تریم».[1] بلکه به این معناست که قدرت و قاهریت او بر همه چیز سایه افکنده. ما کجا و او کجا؟ «چه نسبت، خاک را با اوج افلاک؟» و همچنین جدایی اشیا از او که مفهومش خضوع همه چیز در برابر اراده و فرمان اوست.

در بیان **پانزدهمین** وصف چنین می‌فرماید: (ذات او قابل وصف نیست؛ چراکه) «آن کس که او را با صفات مخلوقات) وصف کند محدودش ساخته و کسی که برای او حدّی تعیین کند، او را به شمارش درآورده و کسی او را به شمارش درآورد، ازلیّتش را انکار کرده و آن کس که بپرسد: چگونه است؟ وصفش کرده و آن کس که بگوید: کجاست؟ مکانی برای او قائل شده» **(مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَزَلَهُ، وَ مَنْ قَالَ: «كَيْفَ» فَقَدِ اسْتَوْصَفَهُ، وَ مَنْ قَالَ: «أَيْنَ» فَقَدْ حَيَّزَهُ[2])**.

---

۱. ق، آیهٔ ۱۶.

۲. «حیزه» از مادهٔ «حیز» به معنای مکان گرفته شده است.

توضیح این سخن این که: ما آفریده شدگان که در جهان ممکنات به سر می‌بریم، همه چیز را با خود مقایسه می‌کنیم ودر بسیاری از مواقع، خدا را با صفات ناقص و محدود خود وصف می‌کنیم و اوصافی همچون اوصاف ممکنات برای او قائل می‌شویم و این درهٔ خطرناک تشبیه است که ما را در آیات و روایات از آن بر حذر داشته‌اند؛ به همین جهت امام علیه‌السلام می‌فرماید: کسی که او را به این صفات وصف کند او را همچون ممکنات محدود دانسته و کسی که حدی برای او قائل شود، به یقین شبیه و مانندی نیز برای او تصور می‌کند و بنابراین او را در قالب اعدادی می‌آورد و کسی که او را در قالب اعداد آورد، ازلیّت وابدیّت او را انکار نموده است؛ چرا که این دو وصف از نامحدود بودن ذات پاک او سرچشمه می‌گیرد.

همچنین کسی که از چگونگی ذات او سؤال کند، اوصاف مخلوقات را برای او قائل شده و آن کس که از مکان یا زمان او بپرسد، او را همچون اجسام در محدودهٔ زمان و مکان فرض کرده است.

**از شب و روزم چه می‌پرسی که من با یارِ خویش**
**در مکانی زندگی دارم که صبح و شام نیست!**
**اوّل و آخر ندارد داستان عاشقی**
**کانچه را آغاز نبود همچنین انجام نیست**

ممکن است کسانی وصف یاد شده را در قوهٔ سه وصف از اوصاف سلبیه خداوند بدانند: عدم محدودیت، نفی کیفیت و نفی مکان برای ذات پاک خدا و سرانجام امام علیه‌السلام اوصاف **شانزدهم، هفدهم و هیجدهم** را به این صورت بیان می‌فرماید: «او عالم بود در آن هنگام که معلومی وجود نداشت. پروردگار بوده آن زمان که پرورده‌ای نبود. و قادر و توانا بود آن زمان که مقدوری نبود!» (**عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ، وَ رَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبٌ، وَ قَادِرٌ إِذْ لَا مَقْدُورٌ**).

اما این که خداوند پیش از این که معلومی وجود داشته باشد عالم بوده است، به این

دلیل است که او عالم به ذاتش بوده و ذات او سرچشمهٔ همهٔ موجودات است؛ پس علم به ذات، در واقع علم به همهٔ موجوداتی است که به تدریج در عالم، لباس وجود می‌پوشند.

و اما این که قبل از وجود موجودات، او پروردگار بوده، به دلیل آن است که قدرت به ربوبیت و پرورش موجودات عین ذات پاک اوست؛ درست مثل این که می‌گوییم فلان کس مدیر و مدبّر است، در حالی که هنوز اداره و تدبیر تشکیلاتی بر عهده نگرفته است.

همچنین اگر می‌گوییم او قادر است قبل از این که مقدوری وجود داشته باشد به دلیل این است که قدرتش عین ذات اوست؛ همان‌گونه که می‌گوییم: فلان کس توان انجام دادن چنین کاری را دارد، در حالی که هنوز انجام نداده است.

کوتاه سخن این که صفاتی همچون علم وقدرت و تمام صفات ثبوتیه، عین ذات اوست؛ بنابراین او همه چیز بود، پیش از این که چیزی وجود داشته باشد؛ و اگر درست بنگریم او الآن هم همه چیز است و دیگران هیچ!

☆ ☆ ☆

این صفحه سفید می‌باشد

## بخش دوّم

**منها: قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ، وَ لَمَعَ لَامِعٌ، وَ لَاحَ لَائِحٌ، وَاْعْتَدَلَ مَائِلٌ؛ وَاْسْتَبْدَلَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ قَوْماً، وَ بِيَوْمٍ يَوْماً؛ وَاْنْتَظَرْنَا اْلْغِيَرَ اْنْتِظَارَ اْلْمُجْدِبِ اْلْمَطَرَ. وَإِنَّمَا اْلْأَئِمَّةُ قُوَّامُ اللّٰهِ عَلَىٰ خَلْقِهِ، وَ عُرَفَاؤُهُ عَلَىٰ عِبَادِهِ؛ وَلَا يَدْخُلُ اْلْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ. وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ. إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَىٰ خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ، وَاْسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ، وَ ذٰلِكَ لِأَنَّهُ اْسْمُ سَلَامَةٍ، وَ جِمَاعُ كَرَامَةٍ. اْصْطَفَىٰ اللّٰهُ تَعَالَىٰ مَنْهَجَهُ، وَ بَيَّنَ حُجَجَهُ، مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ، وَ بَاطِنِ حِكَمٍ. لَا تَفْنَىٰ غَرَائِبُهُ، وَ لَا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ. فِيهِ مَرَابِيعُ النِّعَمِ، وَ مَصَابِيحُ الظُّلَمِ، لَا تُفْتَحُ اْلْخَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ، وَ لَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ. قَدْ أَحْمَىٰ حِمَاهُ، وَ أَرْعَىٰ مَرْعَاهُ. فِيهِ شِفَاءُ اْلْمُسْتَشْفِي، وَكِفَايَةُ اْلْمُكْتَفِي.**

## ترجمه:

طلوع کننده‌ای طلوع کرد. درخشنده‌ای درخشید و آشکارشونده‌ای آشکار شد و آنچه از مسیر حق منحرف شده بود، به اعتدال (و مسیر صحیح) بازگشت و خداوند، گروهی را به گروه دیگر مبدل ساخت و روزگار دیگری را به جای روزگار موجود نشاند و ما از پیش در انتظار دگرگونی‌ها بودیم؛ همچون کسی که در خشکسالی در انتظار باران باشد.

پیشوایان دین (امامان معصوم) مدیران الهی بر مردمند، و رؤسا و عارفان او بر بندگانش. هیچ کس داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را بشناسد و آنان نیز او را بشناسند و هیچ کس وارد دوزخ نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را انکار کند و آنان نیز

انکارش نمایند.

خداوند، اسلام را ویژهٔ شما قرار داد و شما را (برای حمایت از) اسلام برگزید. این همه اهمیّت به علت آن است که اسلام نامی است برای سلامت و کانونی است از بزرگواری‌ها و کرامت. خداوند، راه آن را برگزید و دلایلش را روشن ساخت، (و قرآن را فرو فرستاد که) ظاهرش علم و باطنش حکمت است. تعلیمات عالی قرآن هرگز فانی نمی‌شود و شگفتی‌ها و نوآوری‌هایش پایان نمی‌گیرد. در آن نعمت‌هایی است همچون سرزمین‌های پرگیاه در فصل بهار و چراغ‌های روشنی بخش تاریکی‌ها؛ درهای خیرات جز با کلیدهای آن گشوده نمی‌شود و ظلمت‌ها جز با چراغ‌های پرفروغش برطرف نمی‌گردد. حدود محرمات را تعیین کرده و موارد مباح و حلال را نشان داده؛ درمان شفا جویان در قرآن است و همهٔ نیازهای طالبان در آن جمع است.

## شرح و تفسیر

### خلیفهٔ حق آشکار شد

جمعی از شارحان نهج البلاغه ـ چنان‌که قبلاً اشاره شد ـ معتقدند که این خطبه، مخصوصاً این بخش از آن که ناظر به مسائل خلافت است بعد از قتل عثمان و انتقال خلافت به آن حضرت ایراد شده است و تعبیرات این بخش به ویژه آن‌چه را دربارهٔ امامان و پیشوایان مردم بیان فرموده، گواه این مدعا است.

به هر حال امام علیه‌السلام در این بخش، نخست به ظهور خلافت حق اشاره می‌کند و می‌فرماید: «طلوع کننده‌ای طلوع کرد و درخشنده‌ای درخشید و آشکارشونده‌ای آشکار شد و آن‌چه از مسیر حق منحرف شده بود به اعتدال (و مسیر صحیح) بازگشت» **(قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ، وَ لَمَعَ لَامِعٌ، وَ لَاحَ لَائِحٌ، وَاْعْتَدَلَ مَائِلٌ)**.

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که زمان حکومت عثمان از دوران‌های تاریک تاریخ اسلام بود؛ چرا که خویشاوندان او در تمام پست‌ها و مقام‌های کلیدی سیطره

یافتند و اموال بیت المال به ملک خصوصی آن‌ها درآمد و فریاد محرومان به آسمان بلند شد. بعد از او خورشید فروزان عدالت از پشت ابرهای تیره نمایان گشت و حکومت اسلامی به شکل حکومت عصر پیغمبر اکرمﷺ درآمد.

در این که جمله‌های سه گانهٔ اوّل، عطف تفسیری است و یک مطلب را (طلوع خورشید ولایت حق) با چند تعبیر بیان می‌کند یا هر یک اشاره به نکته‌ای است، در میان مفسّران نهج البلاغه گفتگوست؛ ولی حق این است که هر یک معنای خاص خود را دارد؛ زیرا خورشید به هنگام طلوع، سه مرحله را می‌پیماید: نخست بیرون آمدن از پشت افق، سپس گسترده شدن شعاع آن بر پهنه زمین و سرانجام بالا آمدن و در وسط آسمان قرار گرفتن و آشکار شدن برای همگان است.

این جمله‌های سه گانه هر یک اشاره به یکی از این مراحل سه گانه دارد؛ یعنی خورشید ولایت طلوع کرد و شعاع خود را بر صفحه زمین گسترانید و سپس بالا آمد و در دل آسمان جای گرفت.

و در ادامه می‌افزاید: «خداوند گروهی را به گروه دیگر مبدّل ساخت و روزگار دیگری را به جای روزگار موجود نشاند و ما از پیش در انتظار دگرگونی‌هایی بودیم؛ همچون کسی که در خشکسالی در انتظار باران باشد» **(وَٱسْتَبْدَلَ ٱللّٰهُ بِقَوْمٍ قَوْماً، وَ بِيَوْمٍ يَوْماً؛ وَٱنْتَظَرْنَا ٱلْغِيَرَ ٱنْتِظَارَ ٱلْمُجْدِبِ ٱلْمَطَرَ)**.

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که حوادث مربوط به عثمان، غیر منتظره نبود؛ زیرا هر شخص هوشیاری پیش بینی می‌کرد که این حکومت فامیلی که همهٔ مقدرات یک کشور پهناور را به دست یک فامیل و اقوام وبستگان خود بسپارد پایدار نخواهد ماند، و نطفهٔ یک شورش و قیام عمومی را در دل خود پرورش می‌دهد. این یک سنت الهی در تمام طول تاریخ است.

آن‌ها که بر این سخن ایراد گرفته‌اند که آیا علی ﷺ انتظار قتل عثمان را می‌کشید؟ از نکتهٔ بالا غفلت کرده‌اند که این گونه حوادث برای هیچ هوشیاری دور از انتظار نیست و به

تعبیر دیگر نتیجهٔ طبیعی اعمال خود آن‌ها بود.

اضافه بر این، امام علیه‌السلام نمی‌فرماید: ما در انتظار قتل عثمان بودیم ـ بلکه به احتمال قوی امام علیه‌السلام راضی به قتل او نبود ـ ما انتظار تغییرات داشتیم، انتظار کسی که در خشکسالی آرزوی باران دارد؛ چه تعبیر جالبی! سرزمین اسلام به علت ظلم و بیدادگری بی حدّ و حساب اطرافیان عثمان، گویی به بیابان خشک و سوزانی تبدیل شده بود که به هنگام کنار رفتن عثمان و ظهور حکومت عدل علوی، باران رحمت الهی بر آن نازل شد.

«**ابن ابی الحدید**» معتزلی، در این جا به پرسش و پاسخی پرداخته که ذکر آن مناسب به نظر می‌رسد.

نخست از خود می‌پرسد: آیا بنابر عقیدهٔ «**معتزله**» از اهل سنت صحیح است که علی علیه‌السلام انتظار قتل عثمان را بکشد، همچون انتظار باران در خشکسالی؟ و آیا این دلیل بر حقانیّت مذهب شیعه نیست؟

بعد در پاسخ می‌گوید: امام علیه‌السلام نفرموده که ما انتظار قتل او را داشتیم؛ بلکه فرموده: انتظار تغییرات یعنی عزل او از خلافت داشتیم؛ زیرا به عقیدهٔ ما علی علیه‌السلام او را به علت اعمالش مستحق عزل از خلافت می‌دانست؛ نه مستحق قتل؛ و این با مذهب ما سازگار است.

سپس ایراد دیگری مطرح می‌کند که: آیا «**معتزله**» از اهل سنت معتقدند که علی علیه‌السلام عثمان را فاسق و مستحق عزل از خلافت می‌دانست؟ به دلیل فسقش؟

در پاسخ می‌گوید: ابداً معتزله چنین اعتقادی ندارند؛ بلکه می‌گویند: علی علیه‌السلام عثمان را فرد ضعیفی می‌دانست که توان تدبیر خلافت را نداشت و به همین دلیل، خویشاوندان او تمام امور وبیت المال مسلمین را به تسخیر خود درآوردند و فریاد مسلمین برخاست.[1]

امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن به سراغ بیان موقعیت امامان و پیشوایان حق می‌رود و

---

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۱۵۳ و ۱۵۴.

مقامات آن‌ها را این گونه بیان می‌فرماید: «پیشوایان دین (امامان معصوم) مدبّران الهی بر مردمند و رؤسا و عارفان او بر بندگانش؛ هیچ کس داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را بشناسد و آنان نیز او را بشناسد و هیچ کس وارد دوزخ نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را انکار کند و آن‌ها نیز انکارش نمایند» **(وَإِنَّمَا ٱلْأَئِمَّةُ قُوَّامُ ٱللّٰهِ عَلَىٰ خَلْقِهِ، وَ عُرَفَاؤُهُ[1] عَلَىٰ عِبَادِهِ؛ وَلَا يَدْخُلُ ٱلْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ. وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ)**.

این تعبیر نشان می‌دهد که امامان و پیشوایان ﷺ از سوی خدا تعیین می‌شوند؛ نه از سوی مردم و اگر بیعت و انتخابی لازم است برای انسجام کار و پیشرفت امور آن‌هاست.

تعبیر به «**قوّام**» (جمع قائم) اشاره به تدبیر امور خلق است و تعبیر به «**عرفاء**» (جمع عریف) اشاره به این است که آن‌ها به علت شناختی که دربارهٔ مردم وشرایط زمان و مکان دارند و به مصالح و مفاسد آن‌ها آشنایند، هر کس را در جای مناسب می‌نشانند و هر کار را در موقع مناسب انجام می‌دهند.

جملهٔ «**لا يدخل الجنة...**» و «**لا يدخل النار...**» تأکیدهایی است بر آن چه در جمله‌های قبل گفته شد؛ زیرا هنگامی که بپذیریم آن‌ها از طرف خدا تعیین شدند، کسی که آن‌ها را به رسمیت بشناسد و آنان اعمالش را صحیح بشناسند به یقین، اهل بهشتند و کسی که آن‌ها را انکار کند، در واقع، فرمان خدا را انکار کرده، و چنین کسی سزاوار دوزخ است؛ همچنین کسی که آن‌ها اعمالش را منکَر بشمرند او نیز دوزخی است.

بدیهی است همه این تعبیرات با مذهب شیعه سازگار است که تعیین امام را از سوی خدا به وسیلهٔ پیغمبر یا امام پیشین می‌دانند و او را معیار تشخیص حق از باطل می‌شمرند و به یقین کسی که مردم او را با فکر برگزینند و ای بسا خطا کار و ستمکار از آب درآید دارای چنین مقاماتی نیست. حدیث معروف «**مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ**

---

۱. «**عرفاء**» جمع «**عریف**» به معنای رییس و سرشناس یک قوم است که همه او را می‌شناسند و امورشان را تدبیر می‌کند.

**مَاتَ مِيْتَةً جَاهِلِيَّةً**؛ کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسند، مرگ او مرگ جاهلیّت است».[۱]

عجب این است که «**ابن ابی الحدید**» در این جا اصرار دارد که جمله‌های بالا دربارهٔ تمام خلفا که بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روی کار آمدند صادق است؛ در حالی که امام علیه‌السلام در جملهٔ قبل از آن نکوهش شدیدی از حکومت عثمان کرده بود و این مطلب با آن چه «**ابن ابی الحدید**» استنباط کرده در تناقض آشکار است.

چگونه ممکن است پیشوای ضعیفی که تمام مقامات کشور اسلامی و بیت المال را دراختیار اقوام و بستگان فرصت طلب و هواپرست خود گذاشته است و به همین جهت، مسلمانان قیام کردند و خون او را مباح شمردند و غالب صحابه نیز در برابر آن سکوت نمودند، و مصداق «**قُوّامُ اللهِ عَلَىٰ خَلْقِهِ وَ عُرَفٰائُهُ عَلَىٰ عِبٰادِهِ**» باشد؟ و هر کس او را انکار کند وارد دوزخ شود و هر کس او را قبول کند وارد بهشت گردد؟

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم که به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرمود: «**ثَلَاثَةٌ أُقْسِمُ أَنَّهُنَّ حَقٌّ، إِنَّكَ وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِكَ عُرَفٰاءُ، لَا يُعْرَفُ اللهَ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِكُمْ وَ عُرَفٰاءُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ وَ عُرَفٰاءُ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ**؛ سه چیز است که سوگند یاد می‌کنم، همه حق است، تو و امامان بعد از تو عرفاء و سرشناسانی هستید، که خدا را جز از طریق معرفت شما (و راهنمایی و هدایتتان) نمی‌توان شناخت. و عرفایی هستید که هیچ کس وارد بهشت نمی‌شود مگر کسی که شما او را شناخته‌اید و او شما را شناخته، و عرفایی هستید که هیچ کس داخل دوزخ نمی‌شود، مگر آنها که شما را انکار کنند و شما آنها را انکار کنید».[۲]

سپس امام علیه‌السلام به مهمترین نعمتی که به مسلمانان ارزانی داشته، اشاره کرده،

---

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحهٔ ۳۷۱ و ۳۷۸؛ بحارالأنوار، جلد ۲۳، صفحهٔ ۹۲؛ مستدرک الوسائل، جلد ۱۸، صفحهٔ ۱۸۷.

۲. خصال صدوق، باب الثلاثه، حدیث ۱۸۳.

می‌فرماید: «خداوند، اسلام را ویژهٔ شما قرار داد و شما را برای (حمایت از) اسلام برگزید» **(إِنَّ ٱللّٰهَ تَعَالَىٰ خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ، وَٱسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ)**.

آری! این موهبت عظیم را به شما بخشید و شما را شایسته پاسداری از آن دید.

به دنبال آن می‌افزاید: «این همه اهمیّت به خاطر آن است که اسلام نامی است برای سلامت و کانونی است از بزرگواری‌ها و کرامت» **(وَ ذٰلِكَ لِأَنَّهُ ٱسْمُ سَلَامَةٍ، وَ جِمَاعُ كَرَامَةٍ)**.

و در توضیح آن می‌فرماید: «خداوند، راه اسلام را برگزید و دلایلش را روشن ساخت (و قرآن را فرو فرستاد که) ظاهرش علم و باطنش حکمت است!» **(ٱصْطَفَىٰ ٱللّٰهُ تَعَالَىٰ مَنْهَجَهُ، وَ بَيَّنَ حُجَجَهُ، مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ، وَ بَاطِنِ حِكَمٍ)**.

ضمیر در «**منهجه**» و «**حُجَجه**» ممکن است به خداوند بازگردد یا به اسلام و نتیجهٔ هر دو یکی است و تعبیر به «**ظاهر علم**» اشاره به ادلهٔ عقلیه است که بر حقانیت اسلام گواهی می‌دهد؛ همان‌گونه که تعبیر به «**باطن حکم**» اشاره به اسرار احکام الهی است که در ادلهٔ نقلیه بیان شده است.

آری! اسلام آیین سلامت و کانون کرامت است. همیشه و در همه جا دعوت به محبّت و دوستی و همزیستی مسالمت‌آمیز می‌کند واز خشونت و عداوت و کینه‌توزی بر حذر می‌دارد و خطاب به مؤمنان می‌گوید: «**﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾**؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی در صلح و آشتی درآیید و از گام‌های شیطان (که شما را به نفاق و دشمنی و عداوت فرا می‌خواند) پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شماست».[1]

اضافه بر این، کانون کرامت انسانی است و منادی عدل و مساوات و برابری انسان‌ها و حریت و آزادگی و تقوا و مکارم اخلاق و آگاهی و آزاداندیشی است.

و به یقین، مسلمین بهترین پاسداران اسلام و مدافعان آن هستند و در طول تاریخ

---

۱. بقره، آیهٔ ۲۰۸.

وفاداری خود را در دفاع از اسلام نشان داده و در حفظ آن کوشیده‌اند.

و از آن جا که دراین تعبیرات، اشارهٔ روشنی به قرآن مجید است، به دنبال آن اوصاف مهمی برای این کتاب الهی بیان می‌کند که بالغ بر ده وصف می‌شود؛ می‌فرماید: «تعلیمات علمی قرآن هرگز فانی نمی‌شود و شگفتی‌ها و نوآوری‌هایش پایان نمی‌گیرد، در آن نعمت‌هایی است همچون سرزمین‌های پرگیاه در فصل بهار و چراغ‌های روشنی بخش تاریکی‌ها، درهای خیرات جز با کلیدهای آن گشوده نمی‌شود و ظلمت‌ها جز با چراغ‌های پر فروغش برطرف نمی‌گردد» **(لَا تَفْنَىٰ غَرَائِبُهُ، وَ لَا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ. فِيهِ مَرَابِيعُ[1] النِّعَمِ، وَ مَصَابِيحُ الظُّلَمِ، لَا تُفْتَحُ ٱلْخَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ)**.

امام علیه‌السلام در این شش جمله به اوصاف مهمی از قرآن مجید اشاره می‌کند که هر یک از دیگری جالب‌تر است. نخست می‌فرماید: «**غرائب**» (صفات برجسته بی نظیر) قرآن هرگز فانی نمی‌شود و گرد و غبار کهنگی و فرسودگی بر آن نمی‌نشیند؛ همیشه نو و باطراوت است.

و در وصف دوّم اشاره به نوآوری‌ها و شگفتی‌هایی می‌کند که هر روز چهرهٔ تازه‌ای از آن نمایان می‌شود؛ می‌فرماید: این‌ها پایان نمی‌گیرد؛ بنابراین فرق میان «**غرائب**» و «**عجائب**» و «**فنا**» و «**انقضا**» این است که اوّلی اشاره به صفات برجسته‌ای است که همیشه قرآن داشته و همواره خواهد داشت و دوّمی اشاره به نکات مهمی است که با گذشت زمان و مطالعهٔ بیشتر هر روز آشکار می‌گردد.

این همان چیزی است که در حدیث معروف امام صادق علیه‌السلام آمده است که شخصی از او پرسید: «**مَا بَالَ الْقُرْآنُ لَا يَزْدَادُ عَلَى النَّشْرِ وَ الدَّرْسِ إِلَّا غَضَاضَةً**؛ چرا قرآن هر چه بیشتر منتشر و خوانده می‌شود، کهنه نمی‌گردد، بلکه طراوت آن بیشتر می‌شود؟» فرمود: «**لِأَنَّ اللّٰهَ تَعَالَىٰ لَمْ يَجْعَلْهُ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَ لَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي**

---

۱. «**مرابیع**» جمع «**مرباع**» (بر وزن مثقال) به معنای زمینی است که در آغاز بهار در آن گیاهان می‌روید. بعضی نیز گفته‌اند: به معنای باران‌هایی است که در آغاز بهار می‌بارد.

**كُلِّ زَمٰانٍ جَديدٌ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَىٰ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ**؛ این به دلیل آن است که خداوند متعال آن را برای زمان خاص یا گروه معینی قرار نداده است؛ لذا در هر زمانی نو و نزد هر قوم و ملتی با طراوت است تا روز قیامت».[۱]

در سوّمین وصف، آن را به سرزمین‌های پرگیاهی تشبیه می‌کند که در فصل بهار غرق انواع نعمت‌هاست و می‌دانیم گیاهان بهاری دارای طراوت و لطافت و کیفیت و طعم ممتازی است.

و در وصف چهارم آن را به چراغ‌های پرنوری تشبیه می‌کند که امواج ظلمت‌ها را می‌شکافد و همه جا را روشن می‌سازد.

در وصف پنجم و ششم راه رسیدن به خیرات و برطرف کردن ظلمت‌ها را منحصر به قرآن می‌شمرد. اشاره به این که آن‌ها که کلید خیرات را در غیر قرآن جستجو می‌کنند و برای زدودن تیرگی‌های دل و نورانیّت صحنهٔ اجتماع از غیر قرآن یاری می‌جویند در اشتباهند.

و در پایان به چهار وصف دیگر اشاره کرده می‌فرماید: «قرآن، مناطق ممنوعه و حدود محرمات را تعیین کرد و موارد مباح و حلال را نشان داده. درمان شفاجویان در قرآن است و همه نیازهای طالبان در آن جمع است» (**قَدْ أَحْمَىٰ حِمَاهُ**[۲]، **وَ أَرْعَىٰ**[۳] **مَرْعَاهُ. فِيهِ شِفَاءُ ٱلْمُسْتَشْفِي، وَكِفَايَةُ ٱلْمُكْتَفِي**).

---

۱. بحارالأنوار، جلد ۸۹، صفحهٔ ۱۵، حدیث ۸؛ شرح بیشتری در این زمینه ذیل خطبهٔ ۱۸ در جلد اوّل، صفحهٔ ۶۳۵ ذکر کردیم.

۲. «**حمی**» به معنای منطقهٔ ممنوعه‌ای است که تعلق به شخص یا گروهی دارد و دیگران بدون اجازه حق ورود در آن را ندارند و در خطبه بالا اشاره به محرمات الهی است.

۳. «**ارعی**» از مادهٔ «**رعی**» به معنای مراقبت از چیزی، گرفته شده و به همین جهت بردن گوسفندان را به چراگاه «**رعی**» می‌گویند، و از آن‌جا که حیوان را در چراگاه آزاد می‌گذارند واژه «**ارعاء**» به معنای آزاد گذاردن نیز به کار رفته است و در خطبه بالا همین معنا اراده شده یعنی خداوند آنچه را باید آزاد بگذارد در قرآن حکم به آزادی آن کرده است.

امام علیه‌السلام در این اوصاف به نظم قانونی قرآن اشاره می‌کند که اصول کلی حلال و حرام را به طور کامل نشان داده و طرق مبارزه با بیماری‌های اخلاقی و مفاسد اجتماعی را ارائه کرده و در پایان فرموده است: هر چه بخواهید در قرآن است و به راستی تا انسان با قرآن آشنا نشود عمق این سخنان را درک نمی‌کند.

آری! درمان انواع بیماری‌های اخلاقی و انحرافات فکری و مشکلات اجتماعی در قرآن است و در واقع، آن کس که قرآن دارد و با قرآن همراه است همه چیز دارد؛ همان‌گونه که امام علیه‌السلام در خطبهٔ دیگری می‌فرماید:

«**وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى**؛ بدانید هیچ کس با داشتن قرآن فقر و بیچارگی ندارد و هیچ کس بدون قرآن، غنی و بی نیازی نخواهد داشت».[۱]

به همین دلیل، جامعهٔ نیمه وحشی عصر جاهلیّت که در نهایت فقر و بدبختی از نظر اخلاقی و اقتصادی و اجتماعی زندگی می‌کردند، در سایهٔ تعلیمات قرآن به اوج افتخار و قدرت در دین و دنیا رسیدند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این اوصاف ده‌گانه را مربوط به اسلام دانسته (نه قرآن) و ضمیرهای این جمله‌ها را به آن بازگردانده‌اند؛ گرچه از نظر نتیجه تفاوت چندانی در کار نیست، ولی با توجه به این که عین این تعبیرات در خطبه‌های دیگر نهج البلاغه دربارهٔ قرآن آمده معلوم می‌شود که منظور بیان اوصاف قرآن است؛ هر چند کلمه قرآن در متن خطبه نیست.[۲]

☆ ☆ ☆

---

۱. خطبه ۱۷۶.

۲. مرحوم علامهٔ شوشتری در شرح نهج البلاغه می‌گوید: «گویا واژهٔ قرآن یا «کتاب انزله» از نسخه موجود نهج البلاغه ساقط شده. (بهج الصباغه، جلد ۱۳، صفحهٔ ۳۳).

## خطبهٔ ۱۵۳[1]

## وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

از خطبه‌های امام علیه‌السلام است (که در آن به صفات گمراهان و غافلان اشاره شده است).

### خطبه در یک نگاه

این خطبه گلچینی است از چند بخش از خطبهٔ مفصلی که امام ایراد فرموده است:

در **بخش اوّل**، برخی از صفات افراد فاسد و مفسد و گمراه را بیان می‌کند تا مردم بدانند و از آن‌ها فاصله گیرند.

در **بخش دیگری**، به صفات غافلان اشاره می‌کند که وقتی بیدار می‌شوند که کار از

---

۱. **سند خطبه:**

در «**مصادر نهج البلاغه**» نقل شده است: در برخی از نسخه‌های «**نهج البلاغه**» این خطبه به صورت جزئی از خطبه گذشته ذکر شده است، «**ابن ابی الحدید**» می‌گوید، «این خطبه را امام در حالی ایراد کرد که به سوی «**بصره**» (برای جنگ جمل و خاموش کردن آتش فتنه) در حرکت بود و شک نیست که او این خطبه را در جای دیگر دیده است که آن را چنین معرفی می‌کند. قبل از سیّد رضی در کتاب «**تحف العقول**» این خطبه به صورت مشروح‌تری آمده است و مرحوم «**کلینی**» بخش‌هایی از آن را در جلد پنجم کتاب «**کافی**» آورده و در کلمات قصار نیز یک جمله از این خطبه به صورت کلمه ۳۹۸ ذکر شده است. (**ضع فخرك، واحفظ كبرك واذكر قبرك**). (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۳۴۷).

کار می‌گذرد و گرفتار آثار سوء اعمال خود می‌شوند.

در **بخش سوّم**، همگان را مخاطب ساخته و اندرزهای مفید و مؤثر به آن‌ها می‌دهد تا از خواب غفلت بیدار شوند و به فکر آخرت خویش باشند.

در **بخش چهارم**، به چند صفت خطرناک اشاره می‌کند که هر کس گرفتار آن باشد هر عملی انجام دهد، مقبول نخواهد شد و اهل نجات نخواهد بود.

در **پنجمین و آخرین بخش**، صفات چهارپایان و درندگان و انسان‌های دنیاپرست و مؤمنان بیدار را در یک مقایسه کوتاه روشن می‌سازد و به این ترتیب خطبه پایان می‌گیرد.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**وَ هُوَ فِي مُهْلَةٍ مِنَ ٱللّٰهِ يَهْوِي مَعَ ٱلْغَافِلِينَ، وَ يَغْدُو مَعَ ٱلْمُذْنِبِينَ، بِلَا سَبِيلٍ قَاصِدٍ، وَ لَا إِمَامٍ قَائِدٍ.**

### ترجمه:

او (انسان گمراه) در این چند روزی که خدا به او مهلت داده (تا با اعمال صالح، سعادت جاودان را برای خود فراهم سازد) پیوسته با غافلان به سوی سقوط می‌رود و همه روز با گنهکاران بسر می‌برد؛ بی آن‌که در طریقی گام نهد که او را به حق رساند یا پیشوایی برگزیند که قائد و راهنمای او باشد.

### شرح و تفسیر

#### انسان‌های گمراه و غافل

همان‌گونه که در بیان سند خطبه اشاره شد، بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند: این خطبه را امام علیه‌السلام در حال حرکت به سوی «**بصره**» برای خاموش کردن فتنه «**طلحه و زبیر و عایشه**» ایراد و نصایح مؤثری برای بیداری همگان بیان فرموده است.

در این بخش، از انسان‌های گمراه ـ که نمونهٔ روشن آن آتش افروزان «**جنگ جمل**» بودند ـ سخن می‌گوید و چهار وصف از اوصاف آن‌ها را بیان می‌دارد؛ می‌فرماید:

«او (انسان گمراه) در این چند روزی که خدا به او مهلت داده (تا با اعمال صالح، سعادت جاویدان را برای خود فراهم سازد) پیوسته با غافلان به سوی سقوط می‌رود و همه روز با گنهکاران به سر می‌برد، بی آن که در طریقی گام نهد که او را به حق رساند، یا

پیشوایی برگزیند که قائد و راهنمای او باشد» **(وَ هُوَ فِي مُهْلَةٍ مِنَ ٱللَّهِ يَهْوِي**[1] **مَعَ ٱلْغَافِلِينَ، وَ يَغْدُو مَعَ ٱلْمُذْنِبِينَ، بِلَا سَبِيلٍ قَاصِدٍ، وَ لَا إِمَامٍ قَائِدٍ)**.

آری! اسباب بدبختی او در این چهار امر خلاصه می‌شود، با غافلان همراه بودن و سقوط کردن و باگنهکاران همنشین شدن، از راه راست حرکت نکردن و پیشوای صالحی برنگزیدن.

تعبیر به «**امام قائد**» ممکن است اشاره به امامان علیهم‌السلام معصوم باشد یا هر پیشوای عالم و با تقوایی که پیرو معصومین علیهم‌السلام است و در هر حال، نقش رهبری صالحان را در هدایت ونجات انسان‌ها را مشخص می‌کند؛ همان گونه که نقش همنشینی با غافلان و گنهکاران را در بدبختی و سقوط انسان روشن می‌سازد.

☆ ☆ ☆

---

۱. «**یهوی**» از مادهٔ «**هوی**» (بر وزن تُهی) در اصل به معنای سقوط کردن از بلندی است و «**هوی**» (بر وزن هوا) به معنای تمایل به چیزی است و معمولاً در مورد تمایلات نفسانی به امور باطل به کار می‌رود و در جملهٔ بالا به همان معنای اوّل است؛ یعنی شخص دنیاپرست همراه غافلان در وادی بدبختی سقوط می‌کند.

## بخش دوّم

**منها: حَتَّىٰ إِذَا كَشَفَ لَهُمْ عَنْ جَزَاءِ مَعْصِيَتِهِمْ، وَٱسْتَخْرَجَهُمْ مِنْ جَلَابِيبِ غَفْلَتِهِمُ ٱسْتَقْبَلُوا مُدْبِراً، وَٱسْتَدْبَرُوا مُقْبِلاً، فَلَمْ يَنْتَفِعُوا بِمَا أَدْرَكُوا مِنْ طَلِبَتِهِمْ، وَ لَا بِمَا قَضَوْا مِنْ وَطَرِهِمْ.**

**إِنِّي أُحَذِّرُكُمْ، وَ نَفْسِي، هٰذِهِ ٱلْمَنْزِلَةَ. فَلْيَنْتَفِعِ ٱمْرُؤٌ بِنَفْسِهِ، فَإِنَّمَا ٱلْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ، وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ، وَٱنْتَفَعَ بِالْعِبَرِ، ثُمَّ سَلَكَ جَدَداً وَاضِحاً يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي ٱلْمَهَاوِي، وَالضَّلَالَ فِي ٱلْمَغَاوِي وَ لَا يُعِينُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلْغُوٰاةَ بِتَعَسُّفٍ فِي حَقٍّ، أَوْ تَحْرِيفٍ فِي نُطْقٍ، أَوْ تَخَوُّفٍ مِنْ صِدْقٍ.**

## ترجمه:

(این وضع دنیاپرستان غافل همچنان ادامه می‌یابد) تا هنگامی که خداوند پرده از کیفر گناهانشان بردارد و آن را به آن‌ها نشان دهد و آنان را از پشت پرده‌های غفلت بیرون کشد.

در این هنگام به استقبال آن‌چه پشت کرده بودند می‌شتابند و به آن‌چه روی آورده بودند، پشت می‌کنند. آن‌ها (می‌بینند) نه از آن‌چه به آن رسیدند نفعی بردند و نه از مواهبی که به دست آوردند بهره‌ای گرفتند.

من شما و خویشتن را از چنین وضعی بر حذر می‌دارم؛ هر کس باید از (مواهب و امکانات) خویشتن بهره گیرد؛ چرا که شخص بصیر و بینا کسی است که (با گوش خود) بشنود و بیندیشد و با (چشم خود) ببیند و عبرت گیرد؛ سپس در جادهٔ روشنی گام نهد که

در آن از راه‌هایی که به سقوط و گمراهی و شبهات اغواگر منتهی می‌شود، دوری جوید و گمراهان را از طریق سازشکاری در حق، یا تحریف در سخن، یا ترس از راستگویی (بر خود) مسلط نکند.

## شرح و تفسیر

### اندرزی سودمند و گرانبها

از آن جا که در بخش گذشته، امام علیه‌السلام به غفلت شدید دنیاپرستان اشاره فرمود، در این بخش می‌فرماید: این غفلت چندان طولانی نمی‌شود و به زودی حجاب‌ها کنار می‌رود و هنگامی که سیلی مرگ بر صورت آنان نواخته شود از خواب غفلت بیدار می‌شوند، ولی چه سود! می‌فرماید:

(این وضع دنیاپرستان غافل ادامه می‌یابد) «تا هنگامی که خداوند پرده از کیفر گناهانشان بردارد و آن را به آن‌ها نشان دهد و آنان را از پشت پرده‌های غفلت بیرون کشد؛ در این هنگام به استقبال آن چه پشت کرده بود می‌شتابند و به آن‌چه روی آورده بودند پشت می‌کنند» **(حَتَّىٰ إِذَا كَشَفَ لَهُمْ عَنْ جَزَاءِ مَعْصِيَتِهِمْ، وَٱسْتَخْرَجَهُمْ مِنْ جَلَابِيبِ[1] غَفْلَتِهِمُ ٱسْتَقْبَلُوا مُدْبِراً، وَٱسْتَدْبَرُوا مُقْبِلاً)**.

آری! عمر دنیا کوتاه است و به زودی پایان می‌گیرد و هنگامی که انسان در آستانهٔ مرگ قرار گرفت چشم برزخی پیدا می‌کند. پرده‌های غفلت کنار می‌رود و هر انسانی نتایج اعمالش را با چشم خود می‌بیند و به استقبال آن‌چه را از خود دور می‌دید یعنی سرای دیگر می‌شتابد و به این دنیا که به او روی آورده بود پشت می‌کند. همه چیز دگرگون می‌شود و تمام رشته‌هایی که او را به هم تابیده بود، پاره می‌شود.

از این رو در یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید: «آن‌ها (می‌بینند) نه از آن‌چه به آن رسیدند نفعی بردند، و نه از مواهبی که به دست آوردند بهره‌ای گرفتند» **(فَلَمْ يَنْتَفِعُوا**

---

۱. «**جلابیب**» جمع «**جلباب**» به معنای چادر و پرده است.

**بِمَا أَدْرَكُوا مِنْ طَلِبَتِهِمْ، وَ لَا بِمَا قَضَوْا مِنْ وَطَرِهِمْ**[۱]).

آری! آن‌ها اموال و مقامات قصرهای پرشکوه باغ‌های پرطراوتی و خادمان و چاکرانی برای خود فراهم ساختند؛ به گمان این که، سالیان دراز از آن بهره می‌گیرند؛ اما در برابر توفان حوادث، همچون یک پر کاه از جاکنده شدند و به نقطهٔ دوردستی پرتاب گشتند و در زیر خاک‌های سرد آرمیدند.

گویی در **جملهٔ اوّل** اشاره به کسانی می‌فرماید که از امکانات خود به هیچ وجه استفاده نکردند (مثلاً قصری ساخته و پیش از آن که ساکن آن شود، دست اجل گریبان او را گرفته است).

و **جملهٔ دوّم** اشاره به کسانی است که شروع به بهره‌گیری از امکانات خود کرده‌اند؛ ولی پیش از آن که بهرهٔ خود را کامل کنند، مرگ میان آن‌ها و خواسته‌هایشان جدایی افکند (همچون کسی که قصری ساخته، چند روزی در آن ساکن شده، سپس دعوت حق را لبیک گفته و از دنیا رخت بر بسته است).

امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن به نصایح بسیار سودمندی می‌پردازد که راه سعادت در آن‌ها نشان داده شده است. اشاره به زندگی پردرد و رنج غافلان کرد، می‌فرماید: «من شما و خویشتن را از چنین وضعی بر حذر می‌دارم» (**إِنِّي أُحَذِّرُكُمْ، وَ نَفْسِي، هٰذِهِ ٱلْمَنْزِلَةَ**).

و به دنبال آن راه نجات را از این غفلت مرگبار ضمن اشاره به پنج دستور بیان می‌کند؛ می‌فرماید: «هر کس باید از (مواهب و امکانات) خویشتن بهره گیرد؛ چراکه شخص بصیر و بینا کسی است که (با گوش خود) بشنود و بیندیشد و (با چشم خود) ببیند و عبرت گیرد؛ سپس در جادهٔ روشنی گام نهد که در آن از راه‌هایی که به سقوط و گمراهی و شبهات اغواگر منتهی می‌شود دوری جوید» (**فَلْيَنْتَفِعِ ٱمْرُؤٌ بِنَفْسِهِ، فَإِنَّمَا ٱلْبَصِيرُ مَنْ**

---

۱. «**وطر**» به معنای حاجت و نیاز است و «**قضاء وطر**» به معنای بهره‌گیری کامل از چیزی است.

**سَمِعَ فَتَفَكَّرَ، وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ، وَٱنْتَفَعَ بِالْعِبَرِ، ثُمَّ سَلَكَ جَدَداً[۱] وَاضِحاً يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي ٱلْمَهَاوِي[۲]، وَالضَّلَالَ فِي ٱلْمَغَاوِي[۳]**.

در این تعبیرات امام علیه‌السلام نخست خود و مخاطبان را خطاب می‌کند تا سخن تأثیر بیشتری بگذارد؛ چرا که شنونده هنگامی که ببیند گوینده سخنان خود را باور دارد و به کار می‌بندد، تأثیر بیشتری خواهد پذیرفت.

و به دنبال آن به همگان هشدار می‌دهد که خداوند مواهب بسیاری در اختیارشان گذاشته و استعدادهای مهمی در درونشان نهفته، باید از آن‌ها به نفع خویش بهره گیرند و راه بهره گیری را در گوش شنوا و چشم بینا و استفاده از تجارب دیگران و سپس گام نهادن در جاده‌های روشن دوراز پرتگاه‌ها و عوامل گمراهی می‌شمرد.

و در آخرین دستور، هشدار مهمی می‌دهد که از مسلّط کردن گمراهان بر خویش که سبب انواع مزاحمت‌ها می‌شود، بپرهیزد. می‌فرماید: «گمراهان را از طریق سازشکاری در حق یا تحریف در سخن یا ترس از راستگویی بر خود مسلّط نکنند» (**وَ لَا يُعِينُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلْغُوَاةَ[۴] بِتَعَسُّفٍ[۵] فِي حَقٍّ، أَوْ تَحْرِيفٍ فِي نُطْقٍ، أَوْ تَخَوُّفٍ مِنْ صِدْقٍ**).

اشاره به این که بعضی از افراد ضعیف النفس و عافیت طلب هنگامی که در برابر افراد گمراه قرار می‌گیرند سعی دارند با چشم پوشی از بعضی حقایق یا تحریف در بیان مطالب

---

۱. «**جدد**» و «**جاده**» یک معنا دارد و به راه‌های صاف و محکم که پا در آن فرو نمی‌رود، گفته می‌شود.

۲. «**مهاوی**» جمع «**مهواة**» (بر وزن مقداد) به معنای گودالی یا پرتگاهی است که انسان در آن سقوط می‌کند.

۳. «**مغاوی**» جمع «**مغواة**» (بر وزن مقداد) به معنای شبهات گمراه کننده است.

۴. «**غواة**» جمع «**غاوی**» به معنای شخص گمراه است.

۵. «**تعسف**» از مادهٔ «**عسف**» (بر وزن اسب) به معنای بی راهه رفتن است و به افراد ظالم و زورگو «متعسف» می‌گویند چون در واقع بی راهه می‌روند.

حق یا ترس از راستگویی و صراحت در بیان، مخالفت‌های آن‌ها را کاهش دهند و همین امر سبب می‌شود که آن‌ها بر انسان مسلّط شوند و جسور گردند که جلوگیری از آنان بعد از آن مشکل خواهد شد.

باید با صراحت آمیخته با ادب و دلسوزی حقایق را بیان کرد و از مخالفت گمراهان نترسید، آن‌ها غالباً در برابر موضع‌گیری‌های شجاعانه عقب نشینی می‌کنند و اجازهٔ جسارت به خود نمی‌دهند.

در طول تاریخ، نمونه‌های زیادی دیده می‌شود که افراد، با تحریف حقایق و کتمان واقعیات، مشکلات زیادی برای خود و جامعه‌ای که در آن می‌زیسته‌اند به وجود آورده‌اند.

داستان قریهٔ «**حوأب**» در «**جنگ جمل**» معروف است. «**عایشه**» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بود که رو به او کرد و فرمود: گویا می‌بینم یکی از شما همسرانم را (که در یک مسیر باطل) به قریهٔ «**حوأب**» می‌رسید و سگ‌های آن در برابر او پارس می‌کنند. ای «**عایشه**» بترس که تو آن فرد باشی. اتفاقاً در مسیر آتش افروزان در جنگ جمل به سوی «**بصره**» هنگامی که «**عایشه**» همراه لشکر به «**حوأب**» رسید، صدای پارس کردن سگ‌ها را شنید. سؤال کرد: این جا کجاست؟ گفتند: «**حوأب**» است. «**عایشه**» در وحشت فرو رفت. گفت: من از همین جا به «**مدینه**» بر می‌گردم. «**محمّد بن طلحه**» گفت: این سخنان را کنار بگذار! دیگری گفت: که این جا به یقین «**حوأب**» نیست و گروه زیادی از مردم آن محل را آوردند که به دروغ شهادت دهند. این جا «**حوأب**» نیست. عایشه پذیرفت و به راه خود ادامه داد.

نظیر این داستان در گذشته و حال بسیار بوده و هست.[۱]

☆ ☆ ☆

۱. شرح نهج البلاغهٔ شوشتری، جلد ۱۲، صفحهٔ ۷۴.

**این برگه سفید می‌باشد**

## بخش سوّم

**فَأَفِقْ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ، وَٱسْتَيْقِظْ مَنْ غَفْلَتِكَ، وَٱخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ، وَ أَنْعِمِ ٱلْفِكْرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَىٰ لِسَانِ النَّبِيِّ ٱلْأُمِّيِّ ـ صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ ـ مِمَّا لَابُدَّ مِنْهُ وَ لَا مَحِيصَ عَنْهُ؛ وَ خَالِفْ مَنْ خَالَفَ ذٰلِكَ إِلَىٰ غَيْرِهِ، وَدَعْهُ وَ مَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ؛ وَضَعْ فَخْرَكَ، وَٱحْطُطْ كِبْرَكَ، وَٱذْكُرْ قَبْرَكَ، فَإِنَّ عَلَيْهِ مَمَرَّكَ، وَ كَمَا تَدِينُ تُدَانُ، وَ كَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ، وَ مَا قَدَّمْتَ ٱلْيَوْمَ تَقْدَمُ عَلَيْهِ غَداً، فَامْهَدْ لِقَدَمِكَ، وَ قَدِّمْ لِيَوْمِكَ. فَالْحَذَرَ ٱلْحَذَرَ أَيُّهَا ٱلْمُسْتَمِعُ! وَٱلْجِدَّ ٱلْجِدَّ أَيُّهَا الْغَافِلُ! ﴿وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾.**

## ترجمه:

ای شنونده! از مستی خود به هوش آی! و از غفلت بیدار شو! واز عجله و شتاب خود (در امر دنیا) بکاه. در آن چه از زبان پیامبر امّی ﷺ به تو رسیده و راه گریزی از آن نیست درست بیندیش (و دستوراتش را به کار بند). با کسی که از این دستورات سرپیچی می‌کند همراه مشو. و او را به آن‌چه برای خود راضی شده واگذار. فخرفروشی را کنار بگذار و از مرکب تکبر به زیر آی! و به یاد قبرت باش که گذرگاهت به سوی عالم آخرت است. (بدان!) همان‌گونه که جزا می‌دهی جزا داده خواهی شد و همان چیز را که زراعت می‌کنی درو خواهی کرد و آن‌چه امروز از پیش می‌فرستی فردا بر آن وارد خواهی شد. پس برای ورود خود در سرای دیگر جایی فراهم سازا! و برای آن روزت چیزی از پیش بفرست. به هوش باش، به هوش باش ای شنونده! و کوشش و تلاش کن ای غافل و (بدان) هیچ کس مانند شخص آگاه تو را از حقایق امور با خبر نمی‌سازد!

## شرح و تفسیر

### به هوش باش!

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه بعد از هشدارهایی که در بخش قبل آمد، به موعظه ونصیحت شنوندگان پرداخته و اندرزهای بسیارسودمندی با عبارات کوتاه و پرمعنایی بیان می‌دارد. شنوندهٔ خود را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «ای شنونده! از مستی خود به هوش آی و از غفلت بیدار شو و از عجله و شتاب خود (در امر دنیا) بکاه» (**فَأَفِقْ**[1] **أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ، وَٱسْتَيْقِظْ مَنْ غَفْلَتِكَ، وَٱخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ**).

اشاره به این که زرق و برق دنیا و مال و مقام و شهوت انسان را مست می‌کند و در خواب غفلت، فرو می‌برد و او را بدون مطالعه به شتاب وا می‌دارد و این امور سه گانه موجب انواع اشتباهات و خطاها و گناهان است. از آدم مست و خواب و شتابزده چه انتظاری جز اشتباه و خطا می‌توان داشت؟!

سپس می‌افزاید: «در آن چه از زبان پیامبر امی صلی‌الله‌علیه‌وآله به تو رسیده و راه فراری از آن نیست، درست بیندیش (و دستورات آن بزرگوار را به کار بند) و با کسی که نسبت به این دستورات مخالفت کند همراه مشو و او را به آن چه برای خود راضی شده واگذار!» (**وَ أَنْعِمِ ٱلْفِكْرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَىٰ لِسَانِ النَّبِيِّ ٱلْأُمِّيِّ**[2] **ـ صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ ـ مِمَّا لَابُدَّ مِنْهُ وَ لَا مَحِيصَ عَنْهُ؛ وَ خَالِفْ مَنْ خَالَفَ ذٰلِكَ إِلَىٰ غَيْرِهِ، وَدَعْهُ وَ مَا**

---

۱. «**افق**» از مادهٔ «**افاقه**» به معنای به هوش آمدن است.

۲. «**امی**» منسوب به «**ام**» یعنی مادر به معنای درس نخوانده است. گویی به همان حالتی که ازمادر متولّد شده باقی مانده و مکتب استاد را ندیده. بدیهی است درس نخواندن پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به این معناست که علوم و دانش‌های آن حضرت همه الهی بود و به وسیلهٔ انسانی تعلیم نیافته بود و به گفته شاعر:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت  به غمزه مسأله‌آموز صد مدرس شد

در تفسیر این واژه دیدگاه‌های دیگری هست که شرح آن را در «**تفسیر نمونه**»، جلد ۶، ذیل آیهٔ ۱۵۷ سورهٔ اعراف، مطالعه فرمایید.

**رَضِیَ لِنَفْسِهِ**).

دراین سه دستور نیز نخست به پیروی بی قید و شرط از پیغمبر اکرمﷺ دعوت می‌کند؛ چرا که آن چه را او فرموده وحی الهی و سبب سعادت دنیا و آخرت و نجات انسان‌هاست و بعد می‌گوید: اگر کسانی با این روش مخالفت کنند، هر چند گروه زیادی از مردم باشند، مخالفت کن و در پیروی از حق تردید به خود راه مده! و آن‌ها را به حال خود واگذار.

و در ادامه این نصایح می‌فرماید: فخرفروشی را کنار بگذار، و از مرکب تکبر به زیر آی و به یاد قبرت باش که گذرگاهت به سوی عالم آخرت است» (**وَضَعْ فَخْرَكَ، وَٱحْطُطْ**[1] **كِبْرَكَ، وَٱذْكُرْ قَبْرَكَ**).

در این سه دستور امام نخست به خمیر مایهٔ شرّ وفساد یعنی فخر فروشی و تکبر اشاره می‌کند که تا انسان آن را کنار نگذارد روی سعادت نخواهد دید و به همان سرنوشتی گرفتار خواهد شد که شیطان متکبّر و فخرفروش گرفتار شد، سپس به یادآوری مرگ و قبر اشاره می‌فرماید که فراموش کردن آن موجب «**طول امل**» و غرق شدن در زرق و برق دنیاست؛ همان قبری که سهمیهٔ ثروتمند و درویش در آن یکسان است و چنان در کنار هم می‌خوابند که گویی همیشه با هم بوده‌اند. نه درویش بی کفن می‌میرد و نه ثروتمند یک کفن دارد بیش. عین این سه جمله در کلمات قصار (حکمت ۳۹۸) آمده است و نشان می‌دهد که مرحوم «**سیّد رضی**» کلمات قصار را گاه از خطبه‌های طولانی بر می‌گزیده است.

و در ادامهٔ این بحث، سه اندرز دیگر که هماهنگ با هم است بیان می‌کند و می‌فرماید: (بدان) «همان‌گونه که جزا می‌دهی جزا داده خواهی شد و همان چیز که زراعت می‌کنی درو خواهی کرد و آن چه امروز از پیش می‌فرستی فردا بر آن وارد خواهی شد؛ پس برای

---

۱. «**احطط**» از مادهٔ «**حط**» (بر وزن خط) به معنای پایین آمدن و پایین آوردن (لازم ومتعدی) هر دو آمده است و در خطبه مزبور به معنای دوّم است.

قدوم خود در سرای دیگر جایی فراهم ساز و برای آن روزت چیزی از پیش بفرست» (**كَمَا تَدِينُ تُدَانُ، وَ كَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ، وَ مَا قَدَّمْتَ ٱلْيَوْمَ تَقْدَمُ عَلَيْهِ غَداً، فَامْهَدْ**[1] **لِقَدَمِكَ، وَ قَدِّمْ لِيَوْمِكَ**).

چگونه انسان می‌تواند به دیگران ظلم و ستم کند و جزای نیکی را به بدی بدهد ولی از خداوند انتظار داشته باشد جزای اعمال بد او را به نیکی بدهد؟ و چگونه انسان می‌تواند بذر خام بپاشد و انتظار داشته باشد گل درو کند و به گفتهٔ شاعر:

**تخم گل کاشتی آخر گل شد — بر سرش نغمه سرا بلبل شد**
**خار کشتی ثمرت خار دهد — خار جز خار کجا بار دهد؟**
**در زمین دل خود کشتی خار — خار بار آمد و دادت آزار!**

در واقع این اندرزها از آیات قرآنی و روایات نبوی مایه می‌گیرد؛ آن جا که خدا را «**مالک یوم الدین**» و دنیا را «**مزرعهٔ آخرت**» می‌شمریم و در سورهٔ «**حشر**» می‌فرماید: «﴿**وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ**﴾؛ هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده».[2] و در سورهٔ «**بقره**» می‌خوانیم: «﴿**وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللهِ**﴾؛ و هر کار خیری را برای خود از پیش می‌فرستید، آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت».[3]

و امام علیه‌السلام در پایان این بخش به همان مطلبی که در آغاز از آن شروع کرد باز می‌گرداند و مخاطبان خویش را از خواب غفلت بیدار می‌کند و به جدّ و جهد وا می‌دارد و می‌فرماید: «به هوش باش، به هوش باش ای شنونده! و کوشش و تلاش کن ای غافل و (بدان) هیچ کس مانند شخص آگاه تو را از حقایق امور با خبر نمی‌سازد!» (**فَالْحَذَرَ ٱلْحَذَرَ أَيُّهَا**

---

۱. «**فامهد**» از مادهٔ «**مهد**» (بر وزن عهد) در اصل به معنای گاهواره یا محلی است که برای کودک آماده می‌کنند، سپس به معنای آماده سازی به کار رفته است که در خطبه یاد شده نیز به همین معناست.
۲. حشر، آیهٔ ۱۸.
۳. بقره، آیهٔ ۱۱۰.

**ٱلْمُسْتَمِعُ! وَٱلْجِدَّ ٱلْجِدَّ أَيُّهَا الْغَافِلُ! ﴿وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾).**

جملهٔ اخیر که اقتباس از آیهٔ ۱۴ سورهٔ «**فاطر**» است اشاره به این است که هیچ کس همچون گویندهٔ این سخنان نمی‌تواند، حقیقت مرگ و زندگی و امروز و فردای آدمی و سرنوشت او رادر این جهان بیان کند و به گفتهٔ یکی از شارحان نهج البلاغه، کسی که در خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام دقت کند به یقین می‌داند کسی با این دقت و ظرافت دربارهٔ دنیا و ماهیّت آن و آغاز و انجامش سخن نگفته، سخنی تکان دهنده و بیدارگر.

شاعر عرب در زمینه نصایح اخیر چنین می‌گوید:

**«هِـیَ الدُّنْـیَا تَـقُولُ بِـمَلْأِ فِـیهَا حَذَارِ! حَذَارِ! مِنْ بَطْشِی وَفَتْکِی**
**فَـلَا یَـغْرُرْکُـمُ حُسْـنُ ٱبْـتِسَامِی فَقُولِی مُضْحِکٌ وَ الْـفِعْلُ مُـبْکِی**

این دنیا پیوسته با تمام دهان می‌گوید: از جملات و کشتارهای غافلگیرانه من برحذر باشید، برحذر!

تبسّم زیبای من شما را نفریبد؛ چراکه سخنانم شیرین و خنده آفرین است؛ ولی کار من گریه آور است».[۱]

☆ ☆ ☆

۱. اشعار بالا از «ابوالفرج ساوی» است. (شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحهٔ ۳۳۵).

این برگه سفید می‌باشد

## بخش چهارم

**إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ ٱللّٰهِ فِي الذِّكْرِ ٱلْحَكِيمِ، الَّتِي عَلَيْهَا يُثِيبُ وَ يُعَاقِبُ، وَ لَهَا يَرْضَىٰ وَ يَسْخَطُ، إِنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْداً ـ وَ إِنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ، وَ أَخْلَصَ فِعْلَهُ ـ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا، لَاقِياً رَبَّهُ بِخَصْلَةٍ مِنْ هٰذِهِ ٱلْخِصَالِ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا: أَنْ يُشْرِكَ بِاللّٰهِ فِيمَا ٱفْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ، أَوْ يَشْفِيَ غَيْظَهُ بِهَلَاكِ نَفْسٍ، أَوْ يَعُرَّ بِأَمْرٍ فَعَلَهُ غَيْرُهُ، أَوْ يَسْتَنْجِحَ حَاجَةً إِلَى النَّاسِ بِإِظْهَارِ بِدْعَةٍ فِي دِينِهِ، أَوْ يَلْقَىٰ النَّاسَ بِوَجْهَيْنِ، أَوْ يَمْشِيَ فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ. ٱعْقِلْ ذٰلِكَ فَإِنَّ ٱلْمِثْلَ دَلِيلٌ عَلَىٰ شِبْهِهِ.**

**إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمُّهَا بُطُونُهَا؛ وَ إِنَّ السِّبَاعَ هَمُّهَا ٱلْعُدْوَانُ عَلَىٰ غَيْرِهَا؛ وَ إِنَّ النِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ ٱلْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ ٱلْفَسَادُ فِيهَا؛ إِنَّ ٱلْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ. إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ. إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ.**

### ترجمه:

از امور قطعی و مسلّم الهی در کتاب حکیم و استور او (قرآن مجید) که خداوند به آن پاداش و کیفر می‌دهد، و برای آن خشنود می‌شود یا خشم می‌گیرد، این است که هرگاه انسان با یکی از این خصلت‌ها بدون توبه از دنیا برود و پروردگار خود را با آن ملاقات کند، اعمالش سودی برای او نخواهد داشت؛ هر چند خود را به زحمت افکند و عملش را خالص گرداند.

(نخست) این که همتایی برای خدا در عبادتی که بر او فرض کرده قرار دهد یا خشم

خود را با کشتن بی‌گناهی فرو نشاند یا کسی را به سبب عملی که دیگری انجام داده نکوهش کند. (و او را متّهم سازد).

یا برای به دست آوردن حاجتی که به مردم دارد بدعتی در دین خدا بگذارد یا مردم را با دو چهره ملاقات کند و در میان آنان با دو زبان سخن بگوید (و نفاق و دورویی پیشه کند) در آن‌چه گفتم بیندیش؛ (و بقیه را بر آن قیاس کن) چرا که هر چیز را با مثل و مانندش می‌توان شناخت.

(بدان) چهارپایان تمام همّتشان شکم‌های‌شان است و درّندگان تمام همّتشان تجاوز و تعدی به دیگران است و زنان (هوسباز) تمام فکرشان زینت زندگی و فساد در آن است؛ در حالی که مؤمنان، خاضع و متواضعند و نسبت به دیگران بیمناکند (مبادا آسیبی به آن‌ها برسد). و (در برابر مسئولیت‌های‌شان در پیشگاه خدا) خائف و ترسانند.

## شرح و تفسیر

### از این سه خوی زشت بپرهیز

به دنبال بخش پیشین این خطبه که امام علیه‌السلام مخاطبان خود را به شدّت هشدار می‌دهد تا از خواب غفلت به درآیند و به تلاش و کوشش بپردازند، در این بخش، انگشت روی پنج گناه کبیره و خطرناک می‌گذارد و تصریح می‌کند: هر کس بدون توبه از این گناهان از دنیا برود هیچ عملی از او مقبول نیست؛ می‌فرماید:

«از امور قطعی و مسلّم الهی در کتاب حکیم و استوار او (قرآن مجید) که خداوند به آن پاداش و کیفر می‌دهد، و برای آن خرسند می‌شود یا خشم می‌گیرد، این است که هر گاه انسان با یکی از این خصلت‌ها بدون توبه از دنیا برود و پروردگار خود را با آن ملاقات کند، اعمالش سودی برای او نخواهد داشت؛ هر چند خود (برای انجام دادن کارهای خیر) را به زحمت افکند و عملش را خالص گرداند» (**إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ ٱللّٰهِ فِي الذِّكْرِ ٱلْحَكِيمِ، الَّتِي عَلَيْهَا يُثِيبُ وَ يُعَاقِبُ، وَ لَهَا يَرْضَىٰ وَ يَسْخَطُ، إِنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْداً ـ وَ إِنْ أَجْهَدَ**

**نَفْسَهُ، وَ أَخْلَصَ فِعْلَهُ[۱] ـ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا، لَاقِياً رَبَّهُ بِخَصْلَةٍ مِنْ هٰذِهِ ٱلْخِصَالِ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا).**

سپس امام علیه‌السلام به شرح این خصلت‌ها که عبارتند از: شرک، قتل نفس، تهمت، بدعت و نفاق پرداخته و هر یک از این امور پنج‌گانه را در عبارت کوتاهی بیان می‌کند و می‌فرماید:

«همتایی برای خدا در عبادتی که بر او فرض کرده قرار دهد یا خشم خود را با کشتن بیگناهی فرو نشاند یا کسی را به سبب عملی که دیگری انجام داده نکوهش کند. (و او را متّهم سازد).

یا برای به دست آوردن حاجتی که به مردم دارد بدعتی در دین خدا بگذارد یا مردم را با دو چهره ملاقات کند و در میان آنان با دو زبان سخن بگوید (و نفاق و دورویی پیشه کند) در آن‌چه گفتم بیندیش؛ (و بقیه را بر آن قیاس کن) چرا که هر چیز را با مثل و مانندش می‌توان شناخت» (**أَنْ يُشْرِكَ بِاللّٰهِ فِيمَا ٱفْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ، أَوْ يَشْفِيَ غَيْظَهُ بِهَلَاكِ نَفْسٍ، أَوْ يَعُرَّ[۲] بِأَمْرٍ فَعَلَهُ غَيْرُهُ، أَوْ يَسْتَنْجِحَ حَاجَةً إِلَى النَّاسِ بِإِظْهَارِ بِدْعَةٍ فِي دِينِهِ، أَوْ يَلْقَىٰ النَّاسَ بِوَجْهَيْنِ، أَوْ يَمْشِيَ فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ. ٱعْقِلْ ذٰلِكَ فَإِنَّ ٱلْمِثْلَ دَلِيلٌ عَلَىٰ شِبْهِهِ**).

به این ترتیب؛ نخستین گناه بسیار خطرناک، شرک در عبودیّت پروردگار است؛ کاری که اگر انسان از آن توبه نکند هرگز مشمول عفو الهی نخواهد شد: «﴿**إِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ**

---

۱. تعبیر به اخلاص در عمل ـ با این که کسی که دارای این صفات پنج‌گانه است نمی‌تواند عمل خالص داشته باشد ـ ظاهراً اشاره به اخلاص‌های مقطعی و موردی است که در یک لحظه همه زشتی‌ها را فراموش می‌کند و مثلاً صدقه‌ای در راه خدا می‌دهد و به درمانده‌ای کمک می‌کند، ولی این خلوص نیّت دیری نمی‌پاید که جای خود را به شرک و نفاق و بدعت می‌سپارد.

۲. «**يعرّ**» از مادهٔ «**عَرّ**» (بر وزن شر) یا «**عُرّ**» (بر وزن حرّ) در اصل به معنای بیماری جرب که یک نوع عارضه شدید پوستی است؛ سپس به هر گونه ضرر و عیبی که به انسان می‌رسد، اطلاق شده است و در جمله بالا به معنای عیب‌جویی و تهمت است.

**يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾**؛ خداوند هرگز شرک را نمی‌بخشد و کمتر از آن را برای هر کس بخواهد وشایسته بداند می‌بخشد».[۱]

دیگر این‌که انسان با ریختن خون دیگری خشم خود را فرو نشاند همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «﴿**وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا**﴾؛ هر کس انسان با ایمانی را به قتل برساند کیفر او جهنم است که جاودانه در آن خواهد ماند»[۲].

بعضی از شارحان نهج البلاغه این جمله را شامل انتحار و خودکشی نیز دانسته‌اند ولی ظاهر عبارت همان معنای اوّل است و به هر حال بعضی آیهٔ فوق را دلیل بر این می‌دانند که قتل بی‌گناهان سبب می‌شود قاتل بی‌ایمان از دنیا برود؛ چرا که خلود و جاودانگی مخصوص افراد بی‌ایمان است.

در مورد سوّمین وصف که متّهم ساختن افراد به اعمالی است که انجام نداده‌اند و در واقع، کشتن شخصیت و ریختن آبروی آن‌هاست. در روایات اسلامی می‌خوانیم که اهمیّت آبروی انسان به اندازهٔ اهمیّت خون اوست.

دربارهٔ چهارمین وصف یعنی بدعت‌گزاری در دین خدا برای رسیدن به مال و مقام دنیا همین بس که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: «**اَهْلُ الْبِدَعِ شَرُّ الْخَلْقِ وَ الْخَلِيقَةِ، اَهْلُ الْبِدَعِ كِلَابُ اَهْلِ النَّارِ**؛ بدعت گزاران، بدترین خلق خدا هستند، اهل بدعت سگان دوزخیانند!»[۳]

و در مورد وصف پنجم یعنی نفاق و دورویی و دوگویی همین بس که قرآن مجید دربارهٔ منافقان می‌فرماید: «﴿**وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوَا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ**﴾؛ و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می‌کنند می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم (ولی) هنگامی که با شیطان‌های خود

---

۱. نساء، آیهٔ ۴۸.
۲. نساء، آیهٔ ۹۳.
۳. کنزالعمال، حدیث ۱۰۹۵ و ۱۱۲۶.

خلوت می‌کنند می‌گویند: ما با شماییم ما فقط (آن‌ها) را مسخره می‌کنیم».[۱]

و در آیات بعد از آن تصریح شده است که اعمال آن‌ها سودی به حالشان ندارد و مشمول هدایت‌های الهی واقع نمی‌شوند.

به راستی اگر جامعه بشری از آلودگی به این صفات پنج‌گانه پاک شود، چه آرامش و امنیّتی بر آن حاکم خواهد شد! جان و مال و آبروی مردم محفوظ می‌ماند؛ مردم با صفا و صمیمیّت با هم گفتگو می‌کنند. شرک و بدعت رخت بر می‌بندد و از نظر جنبه‌های معنوی نیز رشد و نمو کافی پیدا می‌کنند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه جملهٔ «او یلقی الناس بوجهین» را اشاره به معنایی دانسته‌اند و جمله «او یمشی فیهم بلسانین» را اشاره به معنای دیگری؛ اوّلی دورویی خود شخص را بیان می‌کند و دوّمی دوگویی نسبت به دیگران را؛ به همین دلیل اوصاف یاد شده را شش صفت شمرده‌اند؛ ولی بدیهی است هر دو از آثار نفاق است: یکی با زبان و دیگری با چهره؛ لذا بهتر است که هر دو را با یک عنوان مطرح کنیم.

از نکات قابل ملاحظه این که به گفتهٔ بعضی از شارحان نهج البلاغه با توجه به این که این خطبه قبل از جنگ جمل ایراد شده، اشاره به این است که اوصاف مزبور در آتش‌افروزان جنگ جمل وجود داشت؛ زیرا از یک سو آن‌ها هوای نفس خویش را به جای مقدّس خدا پرستیدند و از سوی دیگر خشمشان را نسبت به علی علیه‌السلام با ریختن خون بی‌گناهان فرو نشاندند و از سویی قتل عثمان که به دست دیگران و با تحریک آنان واقع شده بود به علی علیه‌السلام نسبت دادند و از طرف چهارم مسألهٔ امامت و جانشینی علی علیه‌السلام را نسبت به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله انکار کردند و بدعت در دین خدا گذاشتند و از سوی پنجم از یک طرف مردم را از قتل عثمان باز می‌داشتند و از طرف دیگر به طور پنهانی بر ضدّ او تحریک می‌کردند و جملهٔ «اعقل ذلك» (در آن چه گفته‌ام بیندیش) را اشاره به همین

---

۱. بقره، آیهٔ ۱۴.

نکته دانسته‌اند.[۱]

امام علیه‌السلام به دنبال این تذکّرات پر معنا می‌فرماید: «آن‌چه گفته‌ام بیندیش و امثال و مانند آن را درک کن و به تعبیر دیگر تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

بعضی از شارحان نهج البلاغه جملهٔ «اعقل ذلك» را اشاره به مطالبی که در جمله‌های بعد آمده است می‌دانند؛ ولی این خلاف ظاهر تعبیر «ذلك» می‌باشد.

به هر حال، امام علیه‌السلام در پایان این خطبه به چند نکتهٔ مهم دیگر که بی‌ارتباط به مسألهٔ جنگ جمل نیست اشاره می‌کند و می‌فرماید: «چهارپایان تمام همّتشان شکم‌های‌شان است و درّندگان تمام همّتشان تجاوز و تعدی به دیگران است و زنان (هوسباز) تمام فکرشان زینت زندگی و فساد در آن است؛ در حالی که مؤمنان، خاضع و متواضعند و مؤمنان نسبت به دیگران بیمناکند (مبادا آسیبی به آن‌ها برسد). و (در برابر مسئولیت‌های‌شان در پیشگاه خدا) خائف و ترسانند» **(إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمُّهَا بُطُونُهَا؛ وَ إِنَّ السِّبَاعَ هَمُّهَا اَلْعُدْوَانُ عَلَىٰ غَيْرِهَا؛ وَ إِنَّ النِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ اَلْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اَلْفَسَادُ فِيهَا؛ إِنَّ اَلْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ[۲]. إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ. إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ)**.

آری! مؤمنان صالح و درستکار و وظیفه‌شناس هم در برابر خالق خائفند و هم در برابر خلق خدا. در برابر خالق به دلیل وظایف سنگینی که بر عهده دارند و در برابر خلق به علت این‌که مبادا حقی از حقوق کسی را پایمال کنند؛ به عکس انسان‌های درنده‌خو و هوسباز و شکم‌پرور که جز اسطبل و علف نشناسند و غیر از غارت و چپاول دیگران کاری ندارند.

در واقع، امام علیه‌السلام مظاهر دنیوی را در سه چیز خلاصه کرده: شکم‌پروری، درنده‌خویی و بهره‌گیری از تجملات و زینت‌ها. یکی را برنامهٔ چهارپایان ذکر کرده و یکی را حیوانات

---

۱. اقتباس از: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۱۶۲.

۲. «**مستکینون**» از مادهٔ «**سکون**» است که معنای روشنی دارد. سپس به خضوع و خشوع نیز اطلاق شده است.

درنده و دیگری را زنان هوسباز.

این تعبیرات ممکن است اشاره به سردمداران جنگ جمل باشد که با همین انگیزه‌ها آتش آن جنگ را برافروختند و گروه زیادی را به کشتن دادند و خودشان نیز ناکام شدند. (توجه داشته باشید که طبق بعضی از روایات امام علیه‌السلام این خطبه را در آستانهٔ جنگ جمل ایراد فرمود).

**این برگه سفید می‌باشد**

## خطبهٔ ۱۵۴[1]

# وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### يذكر فيها فضائل اهل البيت عليهم السلام

از خطبه‌های امام علیه السلام است که در آن فضایل اهل‌بیت علیهم السلام را بیان کرده است.

## خطبه در یک نگاه

مطالب این خطبه عمدتاً بر سه محور می‌گردد:

۱. فضایل اهل بیت علیهم السلام و علم و دانش فوق العاده آن بزرگواران و توصیه مردم به پیروی از آنان.

۲. بحثی پیرامون ارتباط ظاهر و باطن با یکدیگر و این که غالباً در مواقعی که باطن

---

**سند خطبه:**

«**آمدی**» در «**غرر الحکم**» که بر اساس حروف الفبا تنظیم شده بخش‌های مختلفی از این خطبه را در حرف «**ق**» و «**ن**» و «**هـ**» و «**الف**» با تفاوت‌هایی آورده است. گرچه «**آمدی**» بعد از مرحوم سیّد رضی می‌زیسته، ولی تفاوت تعبیرات او با نهج البلاغه نشان می‌دهد که این جمله‌ها را از منبع دیگری اخذ کرده است.

و «**سیّد**» در کتاب «**طراز**» بخش‌هایی از خطبه را با تفاوت‌هایی آورده که نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه نقل نموده است.

انسان پاک باشد، ظواهر اعمال او نیز پاک است و آن‌ها که از درون آلوده‌اند نیز غالباً ظاهری آلوده دارند.

۳. برای اصلاح هر چیز باید به ریشه‌های نخستین، بازگشت و اصلاحات را از اساس و بنیان شروع کرد.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**وَ نَاظِرُ قَلْبِ اللَّبِيبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ، وَ يَعْرِفُ غَوْرَهُ وَ نَجْدَهُ دَاعٍ دَعَا، وَ رَاعٍ رَعَىٰ، فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي، وَ اتَّبِعُوا الرَّاعِيَ.**

**قَدْ خَاضُوا بِحَارَ الْفِتَنِ، وَأَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ. وَ أَرَزَ الْمُؤْمِنُونَ، وَ نَطَقَ الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ. نَحْنُ الشِّعَارُ وَالْأَصْحَابُ، وَالْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ؛ وَ لَا تُؤْتَىٰ الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا؛ فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقاً.**

## ترجمه:

عاقل با چشم دل، پایان کار را می‌نگرد و اعماق و بلندی‌های آن را درک می‌کند. دعوت کننده‌ای دعوت (به حق) کرد و رهبری به امر سرپرستی قیام نمود. اکنون بر شما لازم است دعوت او را اجابت کنید و از رهبرتان پیروی نمایید.

آن‌ها (دشمنان حق) در دریاهای فتنه فرو رفتند؛ بدعت‌ها را گرفته و سنت‌ها را رها نمودند (و کار به جایی رسید که) مؤمنان کنار رفتند (و سکوت اختیار کردند؛) ولی گمراهان و تکذیب کنندگان به سخن درآمدند.

ما مَحرم اسرار (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) و یاران راستین او و گنجینه‌داران و درهای علوم وی هستیم و (البتّه) هیچ خانه‌ای را جز از درش وارد نمی‌شوند و هر کس از غیر در وارد شود سارقش می‌نامند!

☆ ☆ ☆

## شرح و تفسیر

### ما درهای علوم پیامبریم!

بحث‌های گوناگون این خطبه نشان می‌دهد که مرحوم سیّد رضی مطابق معمول این خطبه را از بخش‌های خطبه طولانی‌تری گزینش کرده و به همین دلیل، ارتباط میان بخش‌های این خطبه اندکی پیچیده است.

امام علیه‌السلام برای بیان فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام نخست به سراغ مقدمه‌ای می‌رود و اوصافی از نیکان هدایت یافته و منحرفان گمراه بیان می‌کند، نخست می‌فرماید:

«عاقل با چشم دل، پایان کار را می‌نگرد و اعماق و بلندی‌های آن را درک می‌کند» (**وَ نَاظِرُ[۱] قَلْبِ اللَّبِيبِ[۲] بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ، وَ يَعْرِفُ غَوْرَهُ وَ نَجْدَهُ[۳]**).

اشاره به این‌که انسان عاقل به ظواهر امر قناعت نمی‌کند؛ بلکه سعی می‌کند فراز و نشیب‌ها و عاقب کار را بنگرد و مسیر خود را به درستی تعیین کند؛ از بیراهه نرود و در کنار پرتگاه‌ها گام بر ندارد.

سپس می‌افزاید: «دعوت کننده‌ای دعوت (به حق) کرد و رهبری به امر سرپرستی قیام نمود. اکنون بر شما لازم است دعوت او را اجابت کنید و از رهبرتان پیروی نمایید» (**دَاعٍ دَعَا، وَ رَاعٍ رَعَىٰ، فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي، وَاتَّبِعُوا الرَّاعِيَ**).

روشن است که منظور از دعوت کننده، پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است که اساس و بنیان اسلام را بنا نهاد و منظور از راعی، امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که سرپرستی امّت را به فرمان خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برعهده گرفت.

این سخن اشاره به آن دارد که اگر با دقت بنگرید هم پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌شناسید و

---

۱. «**ناظر**» به معنای سیاهی چشم است که در وسط آن مردمک واقع شده است.
۲. «**لبیب**» از مادهٔ «**لُبّ**» (بر وزن حُبّ) به معنای مغز است و «**لبیب**» به کسی گفته می‌شود که خردمند و عاقل و هوشیار باشد.
۳. «**نجد**» به معنای زمین مرتفع است.

هم جانشین به حق او را و با شناخت آن دو بزرگوار، تردید و تأملی در اجابت دعوت و پیروی از رهبر باقی نخواهد ماند.

آن‌گاه به گروه دیگری که در نقطهٔ مقابل گروه اوّل قرار دارند اشاره کرده، می‌فرماید: «آن‌ها (دشمنان حق) در دریاهای فتنه فرو رفتند؛ بدعت‌ها را گرفته و سنت‌ها را رها نمودند (و کار به جایی رسید که) مؤمنان کنار رفتند (و سکوت اختیار کردند؛) ولی گمراهان و تکذیب کنندگان به سخن درآمدند» (**قَدْ خَاضُوا بِحَارَ ٱلْفِتَنِ، وَأَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ. وَ أَرَزَ**[1] **ٱلْمُؤْمِنُونَ، وَ نَطَقَ الضَّالُّونَ ٱلْمُكَذِّبُونَ**).

این تعبیرات اشاره به گروه‌های منحرفی دارد که بعد از پیامبرﷺ اطراف غاصبان خلافت را گرفتند و سرانجام کار به دست معاویه و یزید و خونخواران «بنی‌امیّه و بنی‌مروان» رسید.

آری، کار آن‌ها ایجاد فتنه‌ها مانند فتنهٔ «**جمل**» و «**صفین**» و «**نهروان**» و بهره‌گیری از آن بود و همچنین ایجاد بدعت‌ها در دین خدا و رها کردن سنت‌های پیامبرﷺ که در عصر خلیفهٔ سوّم و «**بنی‌امیّه**» از هر زمان آشکارتر بود.

امام علیه‌السلام بعد از ذکر این مقدمه (بیان اوصاف عاقلان و گمراهان) به بیان بخشی از فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام پرداخته، چنین می‌گوید: «ما مَحرم اسرار (پیامبر خداﷺ) و یاران راستین او و گنجینه‌داران و درهای علوم وی هستیم و به خانه‌ها تنها باید از درهای آن وارد شد، و هر کس که از غیر در وارد شود سارقش می‌نامند!» (**نَحْنُ الشِّعَارُ وَٱلْأَصْحَابُ، وَٱلْخَزَنَةُ وَٱلْأَبْوَابُ؛ وَ لَا تُؤْتَىٰ ٱلْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا؛ فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقاً**).

اشاره به این که ما از همه به پیامبرﷺ نزدیک‌تریم (توجه داشته باشید که شعار به

---

۱. «ارز» از مادهٔ «ارز» (بر وزن فرض) در اصل به معنای جمع شدن و منقبض گردیدن است؛ سپس به معنای گوشه‌گیری و کنار رفتن از اجتماع استعمال شده است که در جملهٔ یاد شده منظور همین است.

معنای لباس زیرین است که با پوست تن تماس دارد) و علم و دانش آن حضرت به ما رسیده است و هر کس می‌خواهد به تعلیمات آن وجود مقدّس و هدایت‌های او راه یابد باید از طریق ما وارد شود.

این تعبیرات در واقع برگرفته از روایات خود پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام عموماً و علی علیه‌السلام خصوصاً می‌باشد. احادیثی مانند حدیث ثقلین که تمام مسلمین را تا روز قیامت به قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام ارجاع می‌دهد و حدیث «**اَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا فَمَنْ اَرَادَ الْعِلْمَ فَلْیَأْتِ الْبَابَ**؛ من شهر علمم و علی درِ آن است هر کس علم می‌خواهد باید از در وارد شود».[۱]

جالب این که ابن ابی الحدید هنگامی که به تفسیر این بخش از خطبه می‌پردازد، می‌گوید: آن‌چه علی علیه‌السلام در این خطبه به آن اشاره کرده، تنها عشری از اعشار فضایلی است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایات بسیار دربارهٔ آن حضرت بیان فرموده است.

سپس می‌افزاید: منظور من در این‌جا روایاتی که امامیه در زمینهٔ امامت علی علیه‌السلام به آن استدلال کرده‌اند، نیست، بلکه منظور روایاتی است که بزرگان حدیث اهل سنت در کتاب‌های خود از فضایل علی علیه‌السلام آورده‌اند و من مختصری از آن را در این‌جا می‌آورم.

و به دنبال آن بیست و چهار روایت ناب در فضایل آن حضرت نقل می‌کند که در بخش نکات به قسمتی از آن‌ها اشاره خواهد شد. (ان‌شاء الله)

## نکته‌ها

### ۱. تفاوت خودستایی و معرفی خویشتن

گاه افراد بهانه‌جو می‌پرسند: چرا امام علیه‌السلام در این‌جا به معرفی خویشتن پرداخته و

---

۱. این حدیث مشهوری است که در کتب معروف اهل سنت مانند «مستدرک حاکم» و «معجم الکبیر طبرانی» و غیر آن‌ها نقل شده است. (برای آگاهی از مدارک این حدیث در کتب اهل سنت به کتاب احقاق الحق، جلد ۵، صفحهٔ ۴۶۹ به بعد مراجعه شود).

خودستایی می‌کند؟ آیا این کار دون از شأن امام علیه‌السلام نیست؟

تا آن‌جا که «**ابن ابی الحدید**» در «**شرح نهج البلاغه**» نقل می‌کند که بعضی به «**عمر**» گفتند: علی علیه‌السلام را به فرماندهی لشکر برگزین! او گفت: علی خود را برتر ازاین حرف‌ها می‌داند!

ولی این گونه خرده گیری‌ها که غالباً از ناآگاهی یا حسد سرچشمه می‌گیرد در برابر منطق عقل مردود است؛ چرا که بسیاری از مردم ممکن است به موقعیت شخص بزرگی آشنا نباشند و از افکار و علوم و برنامه‌های تربیتی او بهره نگیرند؛ آیا او نباید خود را به مردم معرفی کند؟

این موضوع به آن می‌ماند که شخص طبیب ماهر و متخصص در رشته‌های مختلف طبی تابلو بزرگی بر سر در مطب خود نصب کند و رتبه‌های علمی خود را یکی بعد از دیگری بر آن بنویسد تا مردم او را بشناسند و از علم و تجربه او بهره گیرند. آیا این کار خودستایی است یا معرفی کردن در برابر ناآگاهان؟

از این گذشته یکی از مراحل شکر نعمت‌های الهی بازگو کردن آن است؛ قرآن می‌فرماید: «﴿**وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**﴾؛ نعمت پروردگارت را بازگو کن».[۱]

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که فرمود: تفسیر آیهٔ فوق چنین است: «**حَدِّثْ بِمٰا أَعْطٰاكَ اللهُ وَ فَضَّلَكَ وَ رَزَقَكَ وَ أَحْسَنَ إِلَيْكَ وَ هَدَاكَ**؛ آن چه را خدا به تو بخشیده و برتری داده و روزی‌هایی را که به تو عطا فرموده و آن‌چه را به تو نیکی کرده و هدایت نموده، همه را بازگو کن».[۲]

و لذا در بعضی از احادیث نقل شده است که وقتی از علی علیه‌السلام در مورد بعضی از فضایل آن حضرت سؤال شد، امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: گرچه خودستایی زشت است، ولی من با الهام از آیهٔ ﴿**وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**﴾ و برای بازگویی نعمت‌های پروردگار به تو پاسخ می‌گویم (سپس بخشی از فضایل خود را بیان فرمود).

---

۱. الضحی، آیهٔ ۱۱.
۲. مجمع البیان، ذیل آیهٔ مورد بحث.

## ۲. حسن دلبران در زبان دیگران!

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، ابن ابی الحدید هنگامی که به این بخش از خطبه می‌رسد روایات زیادی از منابع اهل تسنن در فضیلت علی علیه‌السلام نقل می‌کند که بالغ بر بیست و چهار حدیث می‌شود و تصریح می‌کند که این روایات غیر از احادیثی است که شیعه امامیه در مقام اثبات امامت علی علیه‌السلام بدان تمسک می‌جویند.

مناسب است در این‌جا به بعضی از این روایات بسیار پرمحتوا اشاره کنیم:

۱. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: «**يَا عَلِيُّ إِنَّ اللّٰهَ قَدْ زَيَّنَكَ بِزِينَةٍ لَمْ يُزَيِّنْ الْعِبَادَ بِزِينَةٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهَا هِيَ زِينَةُ الْأَبْرَارِ عِنْدَ اللّٰهِ تَعَالىٰ؛ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا جَعَلَكَ لَا تَرْزَءُ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئاً، وَ لَا تَرْزَءُ الدُّنْيَا مِنْكَ شَيْئاً وَ وَهَبَ لَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ فَجَعَلَكَ تَرْضىٰ بِهِمْ أَتْبَاعاً وَ يَرْضَوْنَ بِكَ إِمَاماً**؛ ای علی! خداوند تو را به زینتی آراسته است که بندگانش را به زینتی بهتر از آن نیاراسته است و آن، زینت نیکان در نزد خداست که همان زهد در دنیاست. خداوند تو را چنان قرار داده که چیزی از دنیا گردآوری نمی‌کنی و دنیا نیز چیزی از تو بر نمی‌گیرد و نمی‌کاهد. خداوند به تو محبّت مستمندان را بخشیده و تو را آن گونه قرار داده که از چنین پیروانی خشنود شوی؛ آن‌ها نیز به پیشوایی همچون تو خشنود باشند».[۱]

۲. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**إِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ إِلَيَّ فِي عَلِيٍّ عَهْداً فَقُلْتُ يَا رَبِّ بَيِّنْهُ لِي. قال: إِسْمَعْ أَنَّ عَلِيّاً رَايَةُ الْهُدىٰ وَ إِمَامُ أَوْلِيائِي وَ نُورُ مَنْ أَطَاعَنِي وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَنِي فَبَشِّرْهُ بِذٰلِكَ**؛ خداوند با من دربارهٔ علی علیه‌السلام عهدی فرمود (و اشاره به مقامات و فضایل علی کرد) عرض کردم: پروردگارا، آن را برای من بیان کن؛ فرمود: بشنو! علی، پرچم هدایت و پیشوای دوستان من و نور کسانی است که اطاعتم کنند و او کلمه‌ای است که پرهیزکاران

---

۱. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغهٔ خود این حدیث را از «ابونعیم اصفهانی» در «حلیة الاولیاء» و «مسند احمد بن حنبل» نقل کرده است. (شرح نهج البلاغه، جلد ۹، صفحهٔ ۱۶۶).

را به آن ملزم ساختم، کسی که او را دوست دارد، مرا دوست داشته و کسی که از وی اطاعت کند، مرا اطاعت نموده است. او را به این فضایل بشارت ده.

۳. پیامبرﷺ فرمود: «**مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتُ مَمَاتِي وَ يَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنٍ الَّتِي غَرَسَهَا رَبِّي فَلْيُوَالِ عَلِيّاً مِنْ بَعْدِي وَ لْيُوَالِ وَلِيَّهُ وَلْيَقْتَدِ بِالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِي فَإِنَّهُمْ عِتْرَتِي خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي وَ رُزِقُوا فَهْماً وَ عِلْماً فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ مِنْ أُمَّتِي، الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَتِي لَا أَنَالَهُمُ اللهُ شَفَاعَتِي**؛ کسی که مسرور می‌شود همچون من زندگی کند و همچون من از دنیا برود و ساکن بهشت جاویدانی شود که خداوند آن را غرس کرده پس باید علی را بعد ازمن دوست دارد و دوست او را نیز دوست داشته باشد و به امامان پس از من اقتدا کند که آن‌ها از عترت من‌اند؛ از باقیماندهٔ گِل من سرشته شدند و خداوند فهم و دانش به آنان داده است. وای بر کسانی از امت من که آن‌ها را تکذیب کنند و نسبت به من قطع رحم کنند! خداوند هرگز آن‌ها را مشمول شفاعت من نکند!».

☆ ☆ ☆

این برگه سفید می‌باشد

## بخش دوّم

**منها: فِيهِمْ كَرَائِمُ ٱلْقُرْآنِ، وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمٰنِ. إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا، وَ إِنْ صَمَتُّوا لَمْ يُسْبَقُوا. فَلْيَصْدُقْ رَائِدٌ أَهْلَهُ، وَلْيُحْضِرْ عَقْلَهُ، وَلْيَكُنْ مِنْ أَبْنَاءِ ٱلْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِمَ، وَ إِلَيْهَا يَنْقَلِبُ.**

**فَالنَّاظِرُ بِالْقَلْبِ، ٱلْعَامِلُ بِالْبَصَرِ، يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ: أَعَمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ؟! فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَىٰ فِيهِ، وَ إِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ. فَإِنَّ ٱلْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَىٰ غَيْرِ طَرِيقٍ. فَلَا يَزِيدُهُ بُعْدُهُ عَنِ الطَّرِيقِ ٱلْوَاضِحِ إِلَّا بُعْداً مِنْ حَاجَتِهِ. وَٱلْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَىٰ الطَّرِيقِ ٱلْوَاضِحِ. فَلْيَنْظُرْ نَاظِرٌ: أَسَائِرٌ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ؟!**

## ترجمه:

آیات کریمهٔ قرآن دربارهٔ آن‌ها (پیامبر و اهل‌بیتش)(علیهم‌السلام) نازل شده، آن‌ها گنجینه‌های علوم خدای رحمانند. اگر سخن بگویند راست می‌گویند و اگر سکوت کنند کسی بر آن‌ها پیشی نمی‌گیرد. راهنمای جمعیّت باید به افراد خود راست بگوید و عقل و خرد را حاضر سازد و از فرزندان آخرت باشد؛ چراکه از آن جا آمده و به آن‌جا باز می‌گردد. آن کس که با چشم دل می‌بیند و با بینایی عمل می‌کند باید در آغاز هر کار بیندیشد که آیا آن عمل به سود اوست یا به زیان او؛ اگر به سود اوست ادامه دهد و اگر به زیانش می‌باشد از عمل باز ایستد؛ زیرا آن کس که بدون آگاهی به انجام دادن کار می‌پردازد همچون کسی است که از بیراهه می‌رود و چنین کسی هر قدر جلوتر می‌رود از منزل مقصود فاصلهٔ

بیشتری می‌گیرد ولی آن کس که از روی آگاهی عمل می‌کند همچون رهروی است که در جادهٔ روشن گام بر می‌دارد (و به زودی به مقصد می‌رسد). حال که چنین است هر شخص باید بنگرد آیا (به سوی مقصد) پیش می‌رود یا به عقب باز می‌گردد؟!

## شرح و تفسیر

### ویژگی رهروان راه حق

در این بخش از خطبه امام علیه‌السلام برای خنثی کردن تبلیغاتی که «**بنی‌امیّه**» به طور مستمر بر ضد اهل‌بیت علیهم‌السلام داشتند و هماهنگی‌هایی بعضی از جیره‌خواران و مزدوران که ظاهراً در لباس ارباب حدیث با آن‌ها می‌نمودند، اشاره به گوشه‌ای از فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌کند تا در برابر آن هجمهٔ سنگین تبلیغاتی مردم آن‌ها را فراموش نکنند؛ می‌فرماید:

«آیات کریمهٔ قرآن دربارهٔ آن‌ها (پیامبر و اهل بیتش علیهم‌السلام) نازل شده، آن‌ها گنجینه‌های علوم خدای رحمانند. اگر سخن بگویند راست می‌گویند و اگر سکوت کنند کسی بر آن‌ها پیشی نمی‌گیرد» (**فِيهِمْ كَرَائِمُ**[1] **ٱلْقُرْآنِ، وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمٰنِ. إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا، وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسْبَقُوا**).

جملهٔ «**فِيهِمْ كَرَائِمُ ٱلْقُرْآنِ**» ممکن است به همان معنا باشد که گفته شد یا به این معنا که آیات کریمهٔ قرآن و تفسیر آن نزد آن‌هاست. مطابق این تفسیر، جملهٔ مزبور اشاره‌ای به مفهوم حدیث «**ثقلین**» است که می‌گوید: اهل‌بیت علیهم‌السلام هرگز از قرآن جدا نمی‌شوند.

تعبیر به «**کنوز**» (گنج‌ها) اشاره به این است که تعلیمات و احکام گران‌بهای الهی نزد آنهاست؛ زیرا همیشه اشیای نفیس را در گنج ذخیره می‌کنند.

---

۱. «**کرائم**» جمع «**کریمه**» است و اشاره به آیات مبارکی است که در شأن اهل‌بیت علیهم‌السلام نازل شده است.

جملهٔ «**إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا**» یکی از اوصاف برجستهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام را که همان صدق در کلام است و با آیهٔ ﴿**كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**﴾[۱] هماهنگ است، بازگو می‌کند.

جملهٔ «**إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسْبَقُوا**» اشاره به این است که سکوت آن‌ها هرگز به معنای ناتوانی در پاسخ‌گویی نیست؛ بلکه به مقتضای مصلحت و حکمت است لذا کسی نمی‌تواند بر آن پیشی بگیرد. یا این که ابهت آن‌ها به قدری است که هرگاه سکوت کنند، کسی را یارای سخن و اظهار وجود در برابر آن‌ها نیست.

به هر حال، این صفات چهارگانه که در اهل‌بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، مقام آن‌ها را از دیگران ممتاز می‌سازد و عظمت الهی و علمی آن‌ها را نشان می‌دهد.

سپس برای تأکید این مطلب که هدف ستایش و مداحی نیست، می‌افزاید: «راهنمای جمعیّت باید به افراد خود راست بگوید و عقل و خرد را حاضر سازد و از فرزندان آخرت باشد؛ چراکه از آن جا آمده و به آن‌جا باز می‌گردد» (**فَلْيَصْدُقْ رَائِدٌ أَهْلَهُ**[۲]، **وَلْيُحْضِرْ عَقْلَهُ، وَلْيَكُنْ مِنْ أَبْنَاءِ ٱلْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِمَ، وَ إِلَيْهَا يَنْقَلِبُ**).

واژهٔ «**رائد**» در اصل به معنای کسی است که در پیشاپیش قافله حرکت می‌کند و برای یافتن آب و چراگاه جستجو می‌نماید. اگر چنین کسی دروغگو باشد، اهل قافله خود را گرفتار خطر می‌سازد، انتخاب این تعبیر در جملهٔ یاد شده اشاره به این نکتهٔ لطیف است که اگر من ویژگی‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام را برای شما شرح می‌دهم به منزلهٔ کسی هستم که ضروری‌ترین وسیلهٔ زندگی را برای پیروانش فراهم می‌سازد.

---

۱. این، آیه ۱۱۹ توبه است و دستور می‌دهد که اهل ایمان در هر عصر و زمان و مکان باید با راستگویان همراه و همگام باشند و این آیه طبق روایات متعددی که در منابع شیعه و سنی وارد شد به امامان معصوم تفسیر شده است. (برای آگاهی از منابع این حدیث به کتاب پیام قرآن، جلد ۹، صفحهٔ ۲۲۱ مراجعه شود).

۲. «**رائد**» از مادهٔ «**رود**» بر وزن قوم به معنای تلاش برای انجام دادن چیزی است و همان گونه که در متن آمده است معمولاً به کسی می‌گویند که در جستجوی مرتع و چراگاه، پیشاپیش قافله حرکت می‌کند.

جملهٔ «**فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِمَ** و...» (انسان از آخرت آمده و به سوی آن باز می‌گردد) ممکن است اشاره به مفهوم ﴿**إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**﴾ (ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم) باشد. یا به تعبیر دیگر آخرت در این جا به معنای ماورای طبیعت است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند: معنای این جمله آن است که «**ما برای آخرت آفریده شده‌ایم**» همان‌گونه که در بعضی از کلمات امام علیه‌السلام آمده است: «**اَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالدُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ**؛ کسی را که برای آخرت آفریده شده با دنیا چکار؟»[1]

آن‌گاه در ادامهٔ این سخن با توجه به آن‌چه در فراز قبل دربارهٔ امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام آمده هشدار می‌دهد که با دقت هر چه بیشتر، مراقب اعمال خویش باشند و راهی که را آن امامان یعنی گنجینه‌های علم الهی و آگاهان بر قرآن ارائه می‌دهند، بپویند و در آغاز هر کار در نتیجه و پایان آن بیندیشند و تصمیم بگیرند؛ می‌فرماید:

«آن کس که با چشم دل می‌بیند و با بینایی عمل می‌کند باید در آغاز هر کار بیندیشد که آیا آن عمل به سود اوست یا به زیان او؛ اگر به سود اوست ادامه دهد و اگر به زیانش می‌باشد از عمل باز ایستد» (**فَالنَّاظِرُ بِالْقَلْبِ، اَلْعَامِلُ بِالْبَصَرِ، يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ: أَعَمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ؟! فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَىٰ فِيهِ، وَ إِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ**).

در واقع، امام علیه‌السلام شرط پیروزی را سه چیز شمرده که هر سه از شاخه‌های علم و دانش است. اندیشیدن در اصل کار و عمل کردن با بصیرت و آگاهی و مطالعه دربارهٔ نتیجه آن کار که آیا به سود است یا زیان؟

سپس به دلیل آن پرداخته و با تشبیه زیبایی فرق میان عالم و جاهل را روشن می‌سازد و می‌فرماید: «زیرا آن کس که بدون آگاهی (و مطالعه کافی) به انجام دادن کار پردازد همچون کسی است که از بی‌راهه می‌رود و چنین کسی هر قدر جلوتر می‌رود از منزل مقصود فاصله بیشتری می‌گیرد ولی آن کس که از روی آگاهی عمل می‌کند همچون رهروی است که در جادهٔ روشن گام بر می‌دارد (و به زودی به مقصد می‌رسد)»

---

۱. خطبهٔ ۱۵۷.

(**فَإِنَّ ٱلْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْم كَالسَّائِرِ عَلَىٰ غَيْرِ طَرِيق. فَلَا يَزِيدُهُ بُعْدُهُ عَنِ الطَّـرِيقِ ٱلْوَاضِحِ إِلَّا بُعْداً مِنْ حَاجَتِهِ. وَٱلْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَىٰ الطَّرِيقِ ٱلْوَاضِحِ**).

چه تشبیه جالبی! افراد دانا و نادان هر دو در تلاشند؛ ولی دانا چون در جادهٔ اصلی حرکت می‌کند لحظه به لحظه به مقصد نزدیک‌تر می‌شود؛ ولی نادان چون در بی راهه گام بر می‌دارد لحظه به لحظه از مقصد دورتر می‌شود و به تعبیر دیگر تلاش‌های او نتیجه معکوس دارد.

در سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله تعبیر جالب دیگری از این مطلب نقل شده است: «**مَـنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْم كَانَ مَا يُفْسِدُ اَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ**؛ کسی که بدون آگاهی عملی انجام دهد آن‌چه را خراب می‌کند بیش از آن است که آباد می‌کند».[۱]

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «**اَلْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرُ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّيْرِ إِلَّا بُعْداً**؛ کسی که بدون آگاهی عمل کند مانند رهروی است که در غیر مسیر گام بر می‌دارد که هر چه سریع‌تر سیر کند از مقصد دورتر می‌شود».[۲]

و در پایان این بخش امام علیه السلام چنین نتیجه می‌گیرد، می‌فرماید: «حال که چنین است هر شخص باید بنگرد آیا (به سوی مقصد) پیش می‌رود یا به عقب باز می‌گردد؟!» (**فَلْيَنْظُرْ نَاظِرٌ أَسَائِرٌ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ؟!**).

این تعبیر نشان می‌دهد که افراد ناآگاه نه تنها با تلاش‌های خود به مقصد نزدیک نمی‌شوند بلکه گاهی با تلاش‌های خود درست در جهت ضد آن گام بر می‌دارند.

☆ ☆ ☆

۱. اصول کافی، جلد اوّل، صفحهٔ ۴۴، باب عمل بغیر علم حدیث ۳.
۲. همان مدرک، صفحهٔ ۴۳، حدیث ۱.

## نکته

### مشکل بزرگ در دنیای کنونی

در جهانی که زندگی می‌کنیم امکانات و وسایل زندگی بیش از هر زمان آماده است. قوای مختلف طبیعت به تسخیر انسان درآمده و زحمت‌ها را از دوش او برداشته و بردوش صنایع سبک و سنگین افکنده است. ذخایر زمین یکی پس از دیگری کشف شده و در اختیار انسان‌ها قرار گرفته است. حجم ثروت و نعمت از هر زمانی بیشتر است؛ ولی با این حال گروه عظیمی از مردم دنیا با فقر و بدبختی دست به گریبانند و هر سال جمعیّت عظیمی از گرسنگی جان می‌دهند؛ جنگ‌ها و بیماری‌ها قربانی زیادی می‌گیرد.

اگر درست بنگریم، می‌بینیم عامل اصلی یا ضعف مدیریت‌هاست و یا خیانت در امانت‌های الهی که آن نیز با دقت به ضعف مدیریت باز می‌گردد؛ زیرا پیشرفت در امانت است نه خیانت. خیانت آثار مقطعی دارد ولی در دراز مدت نتیجه منفی آن دامان خائن را می‌گیرد. اساساً در یک جامعه بدبخت نمی‌توان خوشبخت زندگی کرد.

اگر به توصیهٔ یاد شده که در کلام امام و سائر معصومین علیهم‌السلام آمده است عمل می‌شد آگاهان را برای مدیریت‌ها بر می‌گزیدند و هر کاری را به اهلش می‌سپردند. آنها نیز مرتکب خیانت نمی‌شدند؛ دنیا چهرهٔ دیگری داشت. ولی افسوس چون کارها به دست اهلش نیست، تلاش‌ها نتیجهٔ معکوس می‌دهد و مردم جهان را از مقصد اصلی، یعنی آرامش و بی‌نیازی و سعادت دور می‌سازد و نعمت‌های عظیم خداداد در مسیرهای غلط تباه و نابود می‌شود.

☆ ☆ ☆

## بخش سوّم

**وَ اَعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِناً عَلَىٰ مِثَالِهِ، فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ، وَ مَا خَبُثَ ظَاهِرُهُ خَبُثَ بَاطِنُهُ. وَ قَدْ قَالَ الرَّسُولُ الصَّادِقُ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ «إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلْعَبْدَ، وَ يُبْغِضُ عَمَلَهُ، وَ يُحِبُّ اَلْعَمَلَ وَ يُبْغِضُ بَدَنَهُ».**

**وَ اَعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتاً. وَ كُلُّ نَبَاتٍ لَا غِنَىٰ بِهِ عَنِ اَلْمَاءِ، وَ اَلْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ؛ فَمَا طَابَ سَقْيُهُ، طَابَ غَرْسُهُ وَ حَلَتْ ثَمَرَتُهُ، وَ مَا خَبُثَ سَقْيُهُ، خَبُثَ غَرْسُهُ وَ أَمَرَّتْ ثَمَرَتُهُ.**

## ترجمه:

بدان هر ظاهری باطنی دارد همانند خود، آن‌چه ظاهرش پاک و خوب است باطنش نیز پاک و خوب است و آن‌چه ظاهرش خبیث و بد است باطنش نیز خبیث است. پیامبر صادق ﷺ فرمود: گاه خداوند بنده‌ای را دوست می‌دارد ولی عملش را مبغوض می‌شمرد و گاه عملش را دوست می‌دارد و شخصش را مبغوض می‌دارد.

بدان هر عملی رویشی دارد و هیچ رویشی از آب بی‌نیاز نیست و آب‌ها مختلفند آن‌چه آبیاری‌اش پاکیزه باشد نهالش پاک و میوه‌اش شیرین است و آن‌چه آبیاریش ناپاک باشد نهالش ناپاک و میوه‌اش تلخ است.

☆ ☆ ☆

## شرح و تفسیر

### راه شناخت نیکان وبدان

در این بخش از خطبه، امام علیه‌السلام برای تکمیل آن‌چه در بخش‌های سابق آمد راه شناخت نیکان از بدان را نشان می‌دهد، می‌فرماید: «بدان هر ظاهری باطنی دارد همانند خود، آن‌چه ظاهرش پاک و خوب است باطنش نیز پاک و خوب است و آن‌چه ظاهرش خبیث و بد است باطنش نیز خبیث است» (**وَاعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِناً عَلَىٰ مِثَالِهِ، فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ، وَ مَا خَبُثَ ظَاهِرُهُ خَبُثَ بَاطِنُهُ**).

این یک قاعدهٔ کلی است که می‌تواند در بسیاری از موارد راهگشای انسان در مسألهٔ شناخت افراد و جوامع بشری و تشکیلات مختلف اجتماعی و سیاسی و عقیدتی باشد (هر چند مانند هر قاعدهٔ کلی ممکن است استثناهایی داشته باشد) زیرا معمولاً اعمال انسان‌ها بازتاب افکار و اخلاق و صفات درونی آن‌هاست و ظاهر آنان تراوشی از باطن‌شان است؛ همان‌گونه که در ضرب المثل معروف نقل شده: «از کوزه همان برون طراود که در اوست».

بر این اساس هنگامی که باطن کسی برای ما مشکوک شود باید در اعمال او دقت کنیم و از لابه لای آن به باطن او پی ببریم. قرآن مجید نیز این حقیقت را در آیات مختلف تأیید کرده و دربارهٔ منافقان گاه می‌فرماید: «﴿**قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ**﴾؛ نشانه‌های عداوت آن‌ها از دهان و کلامشان آشکار شده و آن‌چه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند از آن مهم‌تر است».[۱]

و در جای دیگر می‌فرماید: «﴿**وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ**﴾؛ اگر ما بخواهیم منافقان را به تو نشان می‌دهیم تا آن‌ها را به قیافه‌هاشان بشناسی، هر چند می‌توانی آن‌ها را از سخنانشان بشناسی».[۲]

---

۱. آل عمران، آیهٔ ۱۱۸.
۲. محمّد، آیهٔ ۳۰.

و در جای دیگر می‌فرماید: «﴿**وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِداً**﴾؛ سرزمین پاکیزه گیاهش (پاکیزه) به فرمان پروردگار می‌روید؛ اما سرزمین خبیث و بد جز گیاه ناچیز و بی‌ارزش از آن نمی‌روید».[۱]

در روایات اسلامی و کلمات فقها نیز این مسأله دیده می‌شود:

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید: «**مَا أَضْمر اَحَدٌ شَيئاً اِلّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ**؛ کسی چیزی را در دل پنهان نمی‌کند مگر این‌که در سخنانی که از دهانش بیرون می‌پرد و در چهره‌اش، آشکار می‌شود».[۲]

فقها نیز در بحث عدالت می‌گویند: حسن ظاهر و عمل به وظایف شرع حکایت از وجود ملکهٔ عدالت در باطن می‌کند.

جالب این‌که در عصر ما وسایلی ساخته‌اند به نام دروغ‌سنج که از تغییر حرکات نبض و قلب و فشار خون و غیر آن می‌توان راستگو بودن یا دروغ‌گو بودن شخص را به هنگامی که مطلبی را اظهار می‌دارد، شناخت.

همان گونه که اشاره شد این قاعدهٔ کلی مانند سایر قواعد بدون استثنا نیست؛ زیرا افرادی هستند بسیار پیچیده و به تعبیر عامیانه «**تودار**» که به آسانی نمی‌توان آن‌ها را از اعمالشان شناخت؛ چنان ریاکار و متظاهر و مردم فریبند که گاه افراد عاقل و هوشیار را نیز به خطا می‌افکنند و به همین جهت امام علیه‌السلام در ادامهٔ سخن چنین می‌فرماید: «پیامبر راستگو صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: گاه خداوند بنده‌ای را دوست دارد ولی عملش را مبغوض می‌شمرد و گاه عملش را دوست دارد و شخصش را مبغوض می‌داند» (**وَ قَدْ قَالَ الرَّسُولُ الصَّادِقُ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ: «إِنَّ ٱللّٰهَ يُحِبُّ ٱلْعَبْدَ، وَ يُبْغِضُ عَمَلَهُ، وَ يُحِبُّ ٱلْعَمَلَ وَ يُبْغِضُ بَدَنَهُ»**).

دلیل جدایی ظاهر از باطن و عمل از عقیده در این گونه موارد، عوامل فوق العاده‌ای

---

۱. اعراف، آیهٔ ۵۸.
۲. کلمات قصار، ۲۶.

است که رخ می‌دهد و شخص را از آن اصل کلی دور می‌سازد؛ مثلاً همنشینی با بدان و خوبان و قرار گرفتن در محیط‌های سالم یا فاسد و همچنین تعصب‌ها، کینه‌ها، حسادت‌ها، هوس‌های شدید و تبلیغات مسموم یا سالم و فقر و تنگدستی فوق العاده و مانند آن، این‌هاست که گاهی هماهنگی ظاهر و باطن را بر هم می‌زند و از کوزه چیزی برون می‌تراود که در آن نیست.

مرحوم علامه خویی در شرح این جمله، مطلب دیگری دارد. او بعد از آن اشاره به تناقض صوری صدر و ذیل این بخش از خطبه می‌گوید: من بعد از تدبّر و تفکر بسیار در چند روز و توسّل به جدم امیرمؤمنان، به این نتیجه رسیدم که حضرت به استناد کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواهد اشاره به این نکته کند که اگر کسی بر خلاف آن اصل کلی، ظاهر و باطن خود را هماهنگ ندید باید کوشش کند آن را در جهت صلاح، هماهنگ سازد؛ یعنی اگر باطن خوب بود و عمل بد، سعی در اعمال صالحه کند و اگر عمل، خوب بود و باطن بد، تلاش در اصلاح باطن نماید.[۱]

گرچه این سخن، سخنی است صحیح؛ ولی استفادهٔ این معنا از جمله‌های یاد شده خالی از اشکال نیست و به نظر می‌رسد تفسیر اوّل مناسب‌تر است.

سپس در بخش پایانی این خطبه، امام علیه‌السلام در تکمیل گفتار سابق در زمینهٔ هماهنگی ظاهر و باطن ولزوم پاکسازی درون برای پاک شدن برون، چنین می‌فرماید: «بدان هر عملی رویشی دارد و هیچ رویشی از آب بی‌نیاز نیست و آب‌ها مختلفند آن‌چه آبیاری‌اش پاکیزه باشد نهالش پاک و میوه‌اش شیرین است و آن‌چه آبیاریش ناپاک باشد نهالش ناپاک و میوه‌اش تلخ خواهد بود» (**وَٱعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتاً. وَ كُلُّ نَبَاتٍ لَا غِنَىٰ بِهِ عَنِ ٱلْمَاءِ، وَٱلْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ؛ فَمَا طَابَ سَقْيُهُ، طَابَ غَرْسُهُ وَ حَلَتْ ثَمَرَتُهُ، وَ مَا خَبُثَ سَقْيُهُ، خَبُثَ غَرْسُهُ وَ أَمَرَّتْ ثَمَرَتُهُ**).

امام علیه‌السلام در این تشبیه زیبا، انسان و اعمالش را به درختان و میوه‌هایش تشبیه نموده

---

۱. منهاج البراعه، جلد ۹، صفحهٔ ۲۴۸. (با تلخیص)

است؛ همان‌گونه که درختان وگیاهان از آب برای رویش بی‌نیاز نیستند، انسان‌ها نیز به تعلیم و تربیت و تبلیغ نیاز دارند. آن کس که از تعلیم و تربیت و تبلیغ صحیحی برخوردار باشد اعمالش پاک و آن کس که تحت تأثیر تبلیغات سوء قرار گیرد، عملی ناپاک خواهد داشت.

به تعبیر دیگر ارزش میوه‌های درختان در واقع از سه چیز نشأت می‌گیرد: بذر خوب و زمین خوب و آب خوب. به یقین بذر انسان‌ها با توجه به فطرت پاک خداداد خوب است. هر گاه وراثت محیط که به منزلهٔ زمین است و تعلیم و تربیت که به منزلهٔ آب است پاک و پاکیزه باشد، آثار وجودی انسان‌ها ارزشمند و پاک و پاکیزه خواهد بود.

☆ ☆ ☆

قابل توجه لیتوگرافی محترم

این برگه سفید می‌باشد

## خطبه ۱۵۵[۱]

# وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### يذكر فيها بديع خلقة الخفاش

از خطبه‌های امام علیه‌السلام است که در آن از شگفتی‌های آفرینش خفاش سخن می‌گوید.

## خطبه در یک نگاه

این خطبه در واقع یکی از خطبه‌های مهم توحیدی نهج البلاغه است که از دو بخش تشکیل شده:

در **بخش اوّل**، به حمد و ستایش پروردگار و بیان عظمتش که عقل‌ها را در حیرت فرو برده می‌پردازد و از قدرت‌نمایی او در آفرینش موجودات بدون هیچ نقشهٔ قبلی سخن می‌گوید، مخلوقاتی که هر یک از دیگری عجیب‌تر و اسرارآمیزتر است.

---

۱. **سند خطبه:**
در کتاب «**مصادر نهج البلاغه**» سند قابل ملاحظه‌ای از کتب دیگر برای این خطبه ذکر نشده و به نظر می‌رسد که سند عمدهٔ این خطبه، همان نقل مرحوم سیّد رضی است؛ ولی محتوای خطبه آن قدر بلند و عالی است که سند آن را تقویت می‌کند و نشان می‌دهد تنها از فکر نیرومندی همچون امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌تواند سرچشمه گرفته باشد.

و در **بخش دوّم**، برای نمونه، انگشت روی یکی از شگفت انگیزترین پرندگان یعنی خفاش گذارده و عجایب خلقت او را یکی بعد از دیگری شرح می‌دهد؛ آن‌چنان که گویی سال‌ها دربارهٔ این مخلوق اسرارآمیز مطالعه و بررسی کرده و به اسرار وجود او دست یافته است.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**اَلْحَمْدُلِلّٰهِ اَلَّذِي اَنْحَسَرَتِ اَلْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ، وَرَدَعَتْ عَظَمَتُهُ اَلْعُقُولَ، فَلَمْ تَجِدْ مَسَاغاً إِلَىٰ بُلُوغِ غَايَةِ مَلَكُوتِهِ!**

**هُوَ اَللّٰهُ اَلْحَقُّ اَلْمُبِينُ، أَحَقُّ وَأَبْيَنُ مِمَّا تَرَىٰ اَلْعُيُونُ، لَمْ تَبْلُغْهُ اَلْعُقُولُ بِتَحْدِيدٍ فَيَكُونَ مُشَبَّهاً، وَ لَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ اَلْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرٍ فَيَكُونَ مُمَثَّلاً. خَلَقَ اَلْخَلْقَ عَلَىٰ غَيْرِ تَمْثِيلٍ، وَ لَا مَشُورَةِ مُشِيرٍ، وَ لَا مَعُونَةِ مُعِينٍ، فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ، وَ أَذْعَنَ لِطَاعَتِهِ، فَأَجَابَ وَ لَمْ يُدَافِعْ، وَانْقَادَ وَ لَمْ يُنَازِعْ.**

### ترجمه:

ستایش مخصوص خداوندی است که اوصاف از بیان کنه ذات او عاجز است و عظمتش عقل‌ها را از درک ذاتش باز داشته و به همین جهت عقل و خرد راهی برای وصول به منتهای ملکوتش نیافته است. او خداوندی است ثابت و آشکار، ثابت‌تر و آشکارتر از آن‌چه چشم‌ها می‌بیند و با این حال عقل‌ها نمی‌تواند حدّی برای او بیان کند تا شبیهی برای او یافت شود و اندیشه‌ها هرگز اندازه‌ای برای او تعیین نمی‌کند تا همانندی داشته باشد. آفریدگان را بدون نمونهٔ قبلی و مشورت مشاوران و بدون یاری کمک کاران آفرید، و خلقت موجودات به فرمان او کامل شد. همه اطاعتش را پذیرفتند و فرمانش را اجابت کردند و رد نکردند و رام و تسلیم وی شدند و به مخالفت برنخاستند.

☆ ☆ ☆

## شرح وتفسیر

### یک درس مهم خداشناسی

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد امام علیه‌السلام در آغاز خطبه، به ستایش ذات پروردگار و اوصاف جمال و جلال او می‌پردازد و قبل از هر چیز به عدم امکان معرفت کنه ذات او اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«ستایش، مخصوص خداوندی است که اوصاف از بیان کنه ذاتش عاجز است و عظمتش عقل‌ها را از درک ذاتش باز داشته؛ و به همین جهت راهی برای وصول به منتهای ملکوتش نیافته است» (**اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِي اَنْحَسَرَتْ**[۱] **اَلْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ، وَرَدَعَتْ عَظَمَتُهُ اَلْعُقُولَ، فَلَمْ تَجِدْ مَسَاغاً**[۲] **إِلَىٰ بُلُوغِ غَايَةِ مَلَكُوتِهِ**[۳]**!**).

چرا «**اوصاف**» توان شرح ذات پاک او را ندارند؟ به دلیل این که تمام الفاظی که برای بیان اوصاف وضع شده، مربوط به صفات مخلوقان است که صفاتی است محدود و مخلوق، و به تعبیر دیگر ذات خداوند که از هر نظر نامحدود و بی‌پایان است برای عقل‌های محدود ما قابل درک نیست و الفاظ و افکار ما توان بیان آن را ندارد، و همین معنا سبب شده است که عقول انسانی از درک عظمتش بازماند و راهی به معرفت ذاتش نیابد.

این بدان معنا نیست که ما معرفة الله را برای بشر غیر ممکن بدانیم یا به تعبیر دیگر به

---

۱. «**انحسرت**» از مادهٔ «**حسر**» (بر وزن قصر) در اصل به معنای برهنه کردن است؛ سپس به معنای ضعف و ناتوانی به کار رفته؛ زیرا در این حالت، انسان از نیروهای خود برهنه می‌شود.
۲. «**مساغ**» در اصل از مادهٔ «**سوغ**» به معنای آسان خوردن آب یا غذاست؛ سپس به هر مسیر راحت و آسانی اطلاق می‌شود و در خطبهٔ مزبور از همین قبیل است.
۳. «**ملکوت**» از مادهٔ «**ملک**» (بر وزن قفل) به معنای حکومت و مالکیت، گرفته شده است و اضافهٔ واو و تاء، تأکید و مبالغه را می‌رساند و هنگامی که دربارهٔ خداوند به کار می‌رود اشاره به حکومت مطلقهٔ او بر سراسر جهان است.

تعطیل معرفت و شناخت قائل شویم؛ بلکه مقصود این است که علم ما به آن ذات باعظمت بی‌نهایت از هر نظر تنها علم اجمالی است که می‌توانیم از طریق آثارش به او اشاره کنیم و نه علم تفصیلی.

این مسأله جای تعجب نیست؛ عظمت خداوند که جای خود دارد؛ ما نسبت به بسیاری از موجودات عالم امکان ایمان داریم و مثل آفتاب برای ما روشن است در حالی که از کنه آن بی‌خبریم، ما می‌دانیم روح وجود دارد؛ نیروی جاذبه همه جا در دسترس ماست، زمان و مکان موجودند؛ اما حقیقت و کنه این امور چیست؟ کمتر کسی از آن خبر دارد و قرن‌هاست که فلاسفه و علمای علوم طبیعی دربارهٔ آن‌ها بحث می‌کنند و هنوز به یک نقطهٔ مورد اتفاق نرسیدند.

از همه چیز نزدیک‌تر به ما خود ما هستیم؛ ما هنوز بسیاری از اسرار وجود خودمان را نمی‌دانیم تا آن‌جا که نویسندهٔ معروف غربی «الکسیس کارل» کتاب‌هایی با عنوان «انسان موجود ناشناخته» یا مانند آن نوشته‌اند.

امام در ادامهٔ این سخن به بیان یکی دیگر از اوصاف خداوند ـ که تأکیدی است بر آن‌چه گذشت ـ می‌فرماید: «او خداوندی است ثابت و آشکار، ثابت‌تر و آشکارتر از آن‌چه چشم‌ها می‌بیند و با این حال دست توانای عقل‌ها نمی‌تواند حدّی برای او بیان کند تا شبیهی برای او یافت شود و (نیروی پرجولان) اندیشه‌ها هرگز اندازه‌ای برای او تعیین نمی‌کند تا همانندی داشته باشد» (**هُوَ ٱللَّهُ ٱلْحَقُّ ٱلْمُبِينُ، أَحَقُّ وَأَبْيَنُ مِمَّا تَرَىٰ ٱلْعُيُونُ، لَمْ تَبْلُغْهُ ٱلْعُقُولُ بِتَحْدِيدٍ فَيَكُونَ مُشَبَّهاً، وَ لَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ ٱلْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرٍ فَيَكُونَ مُمَثَّلاً**).

آری، وجود او اظهر الاشیاست و کنهش در نهایت خفا، آن‌چه با چشم می‌بینیم ممکن است خطاب باصره باشد ـ که دانشمندان انواع زیادی برای آن ذکر کرده‌اند ـ ولی علم به وجود خداوند خطایی در آن نیست. حضور او را در همه جا و در هر زمان و در هر حال احساس می‌کنیم؛ ولی با این حال، در فهم حقیقت ذات او حیرانیم و هرگاه در این

مرحله قدم بگذاریم و یک گام به پیش برویم دو گام به عقب بر می‌گردیم و به گفتهٔ آن شاعر نکته‌سنج:

كُلَّمَا قَدَّمَ فِكْرِي فِيـ ... كَ شِبْراً فَرَّ مِيلاً
نَاكِصاً يَخْبِطُ فِي ... عَمْيَاءَ لَا يَهْدِي سَبِيلاً

هر زمان فکر من یک وجب به تو نزدیک شود یک میل فرار می‌کند.

و به عقب بر می‌گردد، در تاریکی‌ها غرق می‌شود و راهی به جلو پیدا نمی‌کند.

این موضوع به آن می‌ماند که انسان منبع نور فوق‌العاده شدید و خیره کننده‌ای را ببیند، آهسته به آن نزدیک شود، ناگهان برق خیره کنندهٔ نور، چنان او را تکان دهد که سراسیمه به عقب برگردد.

به یقین با توجه به آن‌چه گفته شد هرگونه تشبیه و اندازه‌گیری وصفی از کنه ذات او کنیم به راه خطا می‌افتیم؛ چرا که او را تشبیه به مخلوقات کرده‌ایم و گرفتار نوعی شرک شده‌ایم. در سوّمین وصف، اشاره‌ای به آفرینش خداوند کرده، می‌فرماید: «آفریدگان را بدون نمونهٔ قبلی و مشورت با مشاوری و بدون یاری کمک کاری آفرید، و آفرینش موجودات به فرمان او کامل شد. همه اطاعتش را پذیرفتند و فرمانش را اجابت نمودند و رد نکردند و رام و تسلیم وی شدند و به مخالفت برنخاستند» (**خَلَقَ ٱلْخَلْقَ عَلَىٰ غَيْرِ تَمْثِيلٍ، وَ لَا مَشُورَةِ مُشِيرٍ، وَ لَا مَعُونَةِ مُعِينٍ، فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ، وَ أَذْعَنَ[1] لِطَاعَتِهِ، فَأَجَابَ وَ لَمْ يُدَافِعْ، وَٱنْقَادَ وَ لَمْ يُنَازِعْ**).

قابل توجه این‌که تمام ابداعات انسانی برگرفته از نقشه‌های قبلی در جهان طبیعت است. گاه عین آن را به وجود می‌آورد و گاه در میان چند چیز پیوند می‌دهد و چند صورت را با هم ترکیب می‌کند و اشکال تازه‌ای می‌آفریند؛ ولی هیچ یک در واقع تازه نیست؛ اما هنگامی که به جهان آفرینش بنگریم میلیون‌ها انواع گیاه و حیوان دریایی و صحرایی و پرندگان و اشیای دیگر، که هر یک طرحی نو و بدیع دارد، به فرمان او آفریده شده است.

---

۱. «**أذعن**» از مادهٔ «**اذعان**» به معنای اقرار کردن و فرمان بردن است.

در واقع امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه به سه موضوع مهم اشاره فرموده: نخست عاجز بودن انسان از درک کنه ذات خداوند؛ سپس آشکار بودن اصل وجود او در نهایت روشنی و سرانجام ابداع بی‌نظیرش در جهان آفرینش.

☆ ☆ ☆

قابل توجه لیتوگرافی محترم

این برگه سفید می‌باشد

## بخش دوّم

وَ مِنْ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ، وَ عَجَائِبِ خِلْقَتِهِ، مَا أَرَانَا مِنْ غَوَامِضِ ٱلْحِكْمَةِ فِي هٰذِهِ ٱلْخَفَافِيشِ الَّتِي يَقْبِضُهَا الضِّيَاءُ ٱلْبَاسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَ يَبْسُطُهَا الظَّلَامُ ٱلْقَابِضُ لِكُلِّ حَيٍّ؛ وَ كَيْفَ عَشِيَتْ أَعْيُنُهَا عَنْ أَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ ٱلْمُضِيئَةِ نُوراً تَهْتَدِي بِهِ فِي مَذَاهِبِهَا، وَ تَتَّصِلُ بِعَلَانِيَةِ بُرْهَانِ الشَّمْسِ إِلَىٰ مَعَارِفِهَا. وَرَدَعَهَا بِتَلَأْلُؤِ ضِيَائِهَا عَنِ ٱلْمُضِيِّ فِي سُبُحَاتِ إِشْرَاقِهَا، وَ أَكَنَّهَا فِي مَكَامِنِهَا عَنِ الذَّهَابِ فِي بُلَجِ ٱنْتِلَاقِهَا، فَهِيَ مُسْدَلَةُ ٱلْجُفُونِ بِالنَّهَارِ عَلَىٰ حِدَاقِهَا، وَ جَاعِلَةُ اللَّيْلِ سِرَاجاً تَسْتَدِلُّ بِهِ فِي ٱلْتِمَاسِ أَرْزَاقِهَا؛ فَلَا يَرُدُّ أَبْصَارَهَا إِسْدَافُ ظُلْمَتِهِ، وَ لَا تَمْتَنِعُ مِنَ ٱلْمُضِيِّ فِيهِ لِغَسَقِ دُجُنَّتِهِ. فَإِذَا أَلْقَتِ الشَّمْسُ قِنَاعَهَا، وَ بَدَتْ أَوْضَاحُ نَهَارِهَا، وَ دَخَلَ مِنْ إِشْرَاقِ نُورِهَا عَلَىٰ الضِّبَابِ فِي وِجَارِهَا، أَطْبَقَتِ ٱلْأَجْفَانَ عَلَىٰ مَآقِيهَا، وَ تَبَلَّغَتْ بِمَا ٱكْتَسَبَتْهُ مِنَ ٱلْمَعَاشِ فِي ظُلَمِ لَيَالِيهَا. فَسُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لَهَا نَهَاراً وَ مَعَاشاً، وَ النَّهَارَ سَكَناً وَ قَرَاراً!

## ترجمه:

از لطیف‌ترین مصنوعات و شگفت‌انگیزترین مخلوقات پروردگار اسرار پیچیدهٔ حکمتی است که در وجود این شب پره‌ها به ما نشان داده شده است؛ همان موجوداتی که روشنایی روز، با آن که همه چیز را می‌گشاید چشمان آن‌ها را می‌بندد و تاریکی که همهٔ

موجودات زنده را فشرده می‌کند، چشمان آن‌ها را باز و گسترده می‌سازد چگونه چشمان آن‌ها آن قدر ناتوان است که نمی‌تواند از نور خورشید پرفروغ بهره‌گیرد؟ و به راه‌های خود هدایت شود و در پرتو روشنایی آفتاب، به مقصود شناخته شدهٔ خود برسد، چگونه درخشش شعاع آفتاب آن‌ها را از حرکت در میان امواج روشنایی بازداشته، و آنان را در پناه‌گاه خود، از حرکت صبحگاهان به همراه نور پنهان ساخته است؟ (آری)، به هنگام روز پلک‌های چشمانش روی هم می‌افتد، اما شب را برای خود چراغ روشن قرار می‌دهد تا بدین وسیله روزی‌های خود را به دست آورد.

نه تاریکی شدید شب چشمانشان را از دیدن باز می‌دارد و نه ظلمت شدید آن از حرکت آن‌ها در شب مانع می‌شود.

هنگامی که خورشید نقاب را از چهره برگرفت و روشنایی روز آشکار شد و نور خود را درون لانه سوسمارها پاشید (این پرندهٔ عجیب) پلک‌های خود را بر هم می‌نهد و به آن چه در تاریکی برای ادامه زندگی فراهم ساخته است قناعت می‌کند! پاک و منزه است خدایی که شب را برای آن‌ها روز و زمان تلاش برای معاش قرار داده و روز را هنگام آسایش و آرامش.

## شرح و تفسیر

### این پرنده عجیب و استثنایی

امام علیه‌السلام بعد از بیانات کلی و جامعی که در بخش قبل دربارهٔ آفرینش عالم هستی به امر پروردگار بیان فرمود در این بخش از خطبه انگشت روی یکی از عجیب‌ترین و شگفت‌انگیزترین مخلوقات الهی می‌گذارد و آن خفّاش و شب‌پره است که همه چیز او استثنایی است، گرچه اگر درست بیندیشیم همه موجودات شگفت‌انگیز است؛ ولی موجودات استثنایی از آن هم شگفت‌انگیزتر می‌باشد.

امام علیه‌السلام مخصوصاً روی دو قسمت از جنبه‌های استثنایی این حیوان تکیه می‌کند:

یکی مسألهٔ چشم‌های او و دیگری بال‌ها. در قسمت اوّل می‌فرماید: «از لطیف‌ترین مصنوعات و شگفت‌انگیزترین مخلوقات پروردگار اسرار پیچیدهٔ حکمتی است که در وجود این شب پره‌ها به ما نشان داده شده است؛ همان موجوداتی که روشنایی روز، با آن که همه چیز را می‌گشاید چشمان آن‌ها را می‌بندد و تاریکی که همهٔ موجودات زنده را فشرده می‌کند، چشمان آن‌ها را باز و گسترده می‌سازد» (**وَ مِنْ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ، وَ عَجَائِبِ خِلْقَتِهِ، مَا أَرَانَا مِنْ غَوَامِضِ ٱلْحِكْمَةِ فِي هٰذِهِ ٱلْخَفَافِيشِ الَّتِي يَقْبِضُهَا الضِّيَاءُ ٱلْبَاسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَ يَبْسُطُهَا الظَّلَامُ ٱلْقَابِضُ لِكُلِّ حَيٍّ**).

و در ادامه می‌افزاید: «چگونه چشمان آن‌ها آن قدر ناتوان است که نمی‌تواند از نور خورشید پرفروغ بهره گیرد؟ و به راه‌های خود هدایت شود و در پرتو روشنایی آفتاب، به مقصود شناخته شدهٔ خود برسد، آری! درخشش شعاع آفتاب آن‌ها را از حرکت در میان امواج روشنایی بازداشته، و آنان را در پناه‌گاه خود، از حرکت صبحگاهان به همراه نور پنهان ساخته است» (**وَكَيْفَ عَشِيَتْ[۱] أَعْيُنُهَا عَنْ أَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ ٱلْمُضِيئَةِ نُوراً تَهْتَدِي بِهِ فِي مَذَاهِبِهَا، وَ تَتَّصِلُ بِعَلَانِيَةِ بُرْهَانِ الشَّمْسِ إِلَىٰ مَعَارِفِهَا. وَرَدَعَهَا بِتَلَأْلُؤِ ضِيَائِهَا عَنِ ٱلْمُضِيِّ فِي سُبُحَاتِ[۲] إِشْرَاقِهَا، وَ أَكَنَّهَا[۳] فِي مَكَامِنِهَا[۴] عَنِ الذَّهَابِ فِي بُلَجِ[۵] ٱئْتِلَاقِهَا[۶]**).

---

۱. «**عشیت**» از مادهٔ «**عشو**» (بر وزن مشق) به معنای تاریکی گرفته شده است؛ اشاره به این که چشمان آن‌ها از دیدن نور آفتاب، تاریک و ناتوان می‌شود.

۲. «**سبحات**» جمع «**سبحه**» (بر وزن لقمه) به معنای نور و گاه به معنای عظمت می‌آید.

۳. «**اکنها**» از مادهٔ «**کن**» (بر وزن جنّ) در اصل به معنای ظرفی است که چیزی را در آن محفوظ یا مستور می‌دارند؛ سپس به تمام وسایلی که سبب مستور شدن است اطلاق شده است.

۴. «**مکامن**» جمع «**مکمن**» از مادهٔ «**کمون**» به معنای مخفی شدن گرفته شده و «**مکمن**» به معنای جایگاهی است که در آن‌جا کسی یا چیزی مخفی می‌شود.

۵. «**بلجَ**» جمع «**بلجة**» به معنای اوّلین روشنایی صبح است.

۶. «**ائتلاق**» از مادهٔ «**الق**» (بر وزن برق) و به معنای برق گرفته شده است و «**بلج ائتلاق**» ←

نکتهٔ قابل ملاحظه این است که امام علیه‌السلام در تأثیر منفی نور آفتاب بر آن‌ها به سه نکته مختلف در سه جمله اشاره فرموده: گاه می‌گوید: نور آفتاب به آن‌ها اجازه نمی‌دهد راه‌های خود را پیدا کنند. و گاه می‌فرماید: اشعه خورشید مانع از آن می‌شود که مقاصدشان را در این راه‌ها (مانند طعمه‌ها و لانه‌ها) را پیدا کنند و گاه می‌گوید: اگر آن‌ها در مسیر باشند ناگهان آفتاب طلوع کند آن‌ها را از ادامه سیر باز می‌دارد و زمین‌گیر می‌کند. در نتیجه چاره‌ای جز این ندارند که در لانه‌های تاریک پنهان شوند تا از درخشش آفتاب در امان بمانند.

به این ترتیب، آن نور و روشنایی آفتاب عالمتاب که به همه موجودات زنده کمک می‌کند تا راه خود را پیدا کنند و ادامه مسیر دهند و به مقاصد خود برسند، برای این موجود استثنایی یعنی «**خفاش**» در تمام این آثار جنبه منفی دارد و به عکس ظلمت و تاریکی که همه زندگان را خانه‌نشین می‌کند، این پرندهٔ استثنایی را به جولان و حرکت باز می‌دارد.

لذا در ادامه می‌افزاید: «در نتیجه، به هنگام روز پلک‌های چشمانش روی هم می‌افتد، اما شب را برای خود چراغ روشنی قرار می‌دهد تا بدین وسیله روزی‌های خود را به دست آورد.

(آری) نه تاریکی شدید شب چشمان آن‌ها را از دیدن باز می‌دارد و نه ظلمت سختش آن از حرکت آن‌ها در شب مانع می‌شود» (**فَهِيَ مُسْدَلَةُ**[۱] **ٱلْجُفُونِ**[۲] **بِالنَّهَارِ عَلَىٰ حِدَاقِهَا**[۳]، **وَ جَاعِلَةُ اللَّيْلِ سِرَاجاً تَسْتَدِلُّ بِهِ فِي ٱلْتِمَاسِ أَرْزَاقِهَا؛ فَلَا يَرُدُّ**

---

← به معنای نخستین نور و درخشش آفتاب است.

۱. «**مسدلة**» از مادهٔ «**سَدْل**» (بر وزن عدل) در اصل به معنای پایین آمدن چیزی از بالاست؛ به گونه‌ای که آن را بپوشاند و در این‌جا اشاره به افتادن پلک‌های خفاش به پایین است.

۲. «**جفون**» جمع «**جفن**» (بر وزن قفل) به معنای پلک چشم است.

۳. «**حداق**» جمع «**حدقه**» به معنای سیاهی چشم است.

**أَبْصَارَهَا إِسْدَافُ[۱] ظُلْمَتِهِ، وَ لَا تَمْتَنِعُ مِنَ ٱلْمُضِيِّ فِيهِ لِغَسَقِ[۲] دُجُنَّتِهِ[۳]**).

سپس در ادامهٔ این سخن وضع خفاش را به هنگام طلوع آفتاب و روی آوردن وپاشیدن نور خورشید بر کوه و صحرا چنین بیان می‌فرماید: «هنگامی که خورشید نقاب را از چهره برگرفت و روشنایی روز آشکار شد و نور خود را درون لانه سوسمارها پاشید پلک‌های خود را بر هم می‌نهد و به آن چه در تاریکی برای ادامه زندگی فراهم ساخته است قناعت می‌کند!» (**فَإِذَا أَلْقَتِ الشَّمْسُ قِنَاعَهَا، وَ بَدَتْ أَوْضَاحُ[۴] نَهَارِهَا، وَ دَخَلَ مِنْ إِشْرَاقِ نُورِهَا عَلَىٰ الضِّبَابِ[۵] فِي وِجَارِهَا[۶]، أَطْبَقَتِ ٱلْأَجْفَانَ عَلَىٰ مَآقِيهَا[۷]، وَ تَبَلَّغَتْ[۸] بِمَا ٱكْتَسَبَتْهُ مِنَ ٱلْمَعَاشِ فِي ظُلَمِ لَيَالِيهَا**).

چه تشبیه زیبایی! خورشید را در دل شب، به زنی تشبیه کرده که مقنعه و نقاب بر سر و صورت افکنده و به هنگام طلوع نقاب را کنار می‌زند و مقنعه را از سر بر می‌گیرد و نور این

---

۱. «**اسداف**» از مادهٔ «**سَدْفة**» (بر وزن وزنه) گرفته شده که گاه به معنای ظلمت و تاریکی و گاه به معنای نور و روشنایی به کار می‌رود و در این‌جا به معنای تاریکی است.

۲. «**غسق**» به معنای شدت ظلمت و تاریکی است و از آن‌جا که شدت تاریکی در نیمه شب است به معنای نیمه شب نیز به کار رفته است.

۳. «**دُجُنّه**» از مادهٔ «**دجون**» به معنای ابر و باران داشتن گرفته شده و از آن‌جا که ابر و باران باعث تاریکی می‌شود واژهٔ دجنة به معنای ظلمت و تاریکی به کار می‌رود. و«**غسق دجنته**» به معنای شدت تاریکی است.

۴. «**اوضاح**» جمع «**وَضَح**» (بر وزن شفق) به معنای روشنایی است.

۵. «**ضباب**» جمع «**ضبّ**» (بر وزن سدّ) به معنای سوسمار است.

۶. «**وجار**» به معنای لانه است.

۷. «**مآقی**» جمع «**مُؤق**» (بر وزن قفل) به معنای گوشهٔ چشم در طرف بینی است و بعضی آن را به مجرای اشک تفسیر کرده‌اند که در گوشهٔ چشم قرار دارد و در جملهٔ یاد شده اشاره به این است که پلک‌های شب‌پره تمام چشم او حتی گوشه‌های آن را می‌پوشاند. این تعبیر شاید اشاره به نکته لطیفی باشد که به هنگام بستن چشم، آخرین نقطه‌ای که بسته می‌شود گوشه‌های طرف بینی است.

۸. «**تبلغت**» از مادهٔ «**تبلّغ**» به معنای اکتفا کردن به چیزی است.

مادر مهربان بر سراسر زمین که گهوارهٔ فرزندان او است، می‌تابد.

تعبیر جالب دیگر این که، می‌فرماید: حتی نور آن به درون لانهٔ سوسمارها می‌تابد، زیرا معروف است که سوسمار علاقهٔ خاصی به طلوع آفتاب دارد و در آن هنگام سر از لانه بیرون می‌کند تا در پرتو نور آفتاب قرار گیرد.

و نیز اشاره به این دارد که شب پره‌ها صید شبانه خود برای روزها ذخیره می‌کنند.

و در پایان این بخش از خطبه، در یک جملهٔ کوتاه به صورت نتیجه‌گیری می‌فرماید: «پاک و منزه است خدایی که شب را برای آن‌ها روز و زمان تحصیل معاش قرار داده و روز را هنگام آسایش و آرامش» (**فَسُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لَهَا نَهَاراً وَ مَعَاشاً، وَ النَّهَارَ سَكَناً وَ قَرَاراً!**).

اشاره به این که این موجود استثنایی بر خلاف اصل کلی موجودات زنده ـ مخصوصاً انسان‌ها ـ که روز برای آن‌ها میدان تلاش معاش و شب قرارگاه استراحت آن‌هاست ﴿**وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاساً * وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً**﴾[1] روزها به استراحت و شب‌ها به تلاش برای معاش تا خلایق بدانند که قدرت بی‌انتهاست و هر چه را اراده کند، انجام می‌شود.

دربارهٔ عجایب خلقت خفاش و مخصوصاً چشم‌های او در پایان خطبه به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

☆ ☆ ☆

---

۱. نبأ، آیات ۱۰ و ۱۱.

## بخش سوّم

**وَ جَعَلَ لَهَا أَجْنِحَةً مِنْ لَحْمِهَا تَعْرُجُ بِهَا عِنْدَ ٱلْحَاجَةِ إِلَى الطَّيَرَانِ، كَأَنَّهَا شَظَايَا ٱلْآذَانِ غَيْرَ ذَوَاتِ رِيشٍ وَ لَا قَصَبٍ، إِلَّا أَنَّكَ تَرَىٰ مَوَاضِعَ ٱلْعُرُوقِ بَيِّنَةً أَعْلَاماً. لَهَا جَنَاحَانِ لَمَّا يَرِقَّا فَيَنْشَقَّا، وَ لَمْ يَغْلُظَا فَيَثْقُلَا. تَطِيرُ وَوَلَدُهَا لَاصِقٌ بِهَا لَاجِىءٌ إِلَيْهَا، يَقَعُ إِذَا وَقَعَتْ، وَ يَرْتَفِعُ إِذَا ٱرْتَفَعَتْ، لَا يُفَارِقُهَا حَتَّىٰ تَشْتَدَّ أَرْكَانُهُ، وَ يَحْمِلَهُ لِلنُّهُوضِ جَنَاحُهُ، وَ يَعْرِفَ مَذَاهِبَ عَيْشِهِ، وَ مَصَالِحَ نَفْسِهِ. فَسُبْحَانَ ٱلْبَارِىءِ لِكُلِّ شَيْءٍ، عَلَىٰ غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ!**

## ترجمه:

خداوند برای او از گوشت بدنش بال‌هایی آفریده که به هنگام نیاز با آن پرواز می‌کند؛ گویی این بال‌ها مانند لالهٔ گوشند؛ بال‌هایی بدون پر! و بدون نی‌هایی در میان آن. اما (اگر دقت کنی) می‌بینی محل رگ‌ها به روشنی در آن پیداست (آری) آن‌ها دو بال دارند؛ نه آن قدر نازک که پاره شود و نه آن قدر ضخیم که سنگینی کند.

او پرواز می‌کند، در حالی که نوزادش به او چسبیده و به او پناهنده شده! هر زمان می‌نشیند نوزادش نیز همراه او به زمین می‌آید و هر زمان بالا می‌رود او نیز بالا می‌رود و از او جدا نمی‌شود تا اعضای پیکرش محکم گردد و بال‌هایش قدرت پرواز پیدا کند، راه زندگی را بیاموزد و مصالح خویش را بشناسد!

پاک و منزه است آفرینندهٔ همهٔ اشیا، که در آفرینش آن‌ها از هیچ نمونه و الگویی که از دیگری به جای مانده باشد پیروی نکرده است.

## شرح و تفسیر

### شگفتی‌های دیگری از این پرنده

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه به دو قسمت دیگر از عجایب آفرینش خفاش اشاره می‌کند (بال‌های عجیب او و طرز پرورش فرزندان).

نخست می‌فرماید: «خداوند برای او از گوشت بدنش بال‌هایی آفریده که به هنگام نیاز با آن پرواز می‌کند؛ گویی این بال‌ها مانند لاله‌های گوشند؛ بال‌هایی بدون پر! و بدون نی‌هایی در میان آن. اما می‌بینی محل رگ‌ها به روشنی در آن پیداست (آری) آن‌ها دو بال دارند؛ نه آن قدر نازک که پاره شود و نه آن قدر ضخیم که سنگینی کند» (**وَ جَعَلَ لَهَا أَجْنِحَةً مِنْ لَحْمِهَا تَعْرُجُ بِهَا عِنْدَ ٱلْحَاجَةِ إِلَى الطَّيَرَانِ، كَأَنَّهَا شَظَايَا**[1] **ٱلْآذَانِ غَيْرَ ذَوَاتِ رِيشٍ**[2] **وَ لَا قَصَبٍ، إِلَّا أَنَّكَ تَرَىٰ مَوَاضِعَ ٱلْعُرُوقِ بَيِّنَةً أَعْلَاماً. لَهَا جَنَاحَانِ لَمَّا يَرِقَّا فَيَنْشَقَّا، وَ لَمْ يَغْلُظَا فَيَثْقُلَا**).

به راستی این از عجایب خلقت است؛ بال‌های تمام پرندگان از پر تشکیل یافته که در وسط آن چیزی شبیه به نی وجود دارد و به علت سبک بودن آن‌ها به آسانی می‌توانند پرواز کنند؛ ولی «**خفاش**» که از پرندگان سریع السیر است، جنبهٔ کاملاً استثنایی دارد؛ بال‌هایش پرده‌ای از گوشت است که در وسط آن استخوان‌های باریک غضروف مانندی وجود دارد. این پرده در عین نازکی بسیار مقاوم است؛ هم سبک است و هم پردوام؛ شبیه لاله گوش آدمی؛ و جالب این‌که اگر در برابر نور آفتاب یا چراغ به آن نگاه کنیم لوله کشی ظریف و گسترده و پیچیده‌ای از رگ‌های خونین که آن را تغذیه می‌کند مشاهده می‌شود که هنگام پرواز بسیار فعّال می‌شوند تا مواد غذایی لازم را به بال‌ها برای حرکت سریع برسانند.

و در آخرین بخش این خطبه امام علیه‌السلام به ویژگی شگفت‌انگیز دیگری از این پرندهٔ

---

۱. «**شظایا**» جمع «**شظیة**» به معنای قطعه‌ای از چوب یا گوشت یا مانند آن است.
۲. «**ریش**» به معنای پر است.

استثنایی اشاره می‌کند و آن مربوط به پرورش نوزاد اوست؛ می‌فرماید: «او پرواز می‌کند، در حالی که نوزادش به او چسبیده و به او پناهنده شده! هرگاه می‌نشیند نوزادش نیز همراه او به زمین می‌آید و هر زمان بالا می‌رود او نیز بالا می‌رود و از او جدا نمی‌شود تا اعضای پیکرش محکم گردد و بال‌هایش قدرت پرواز پیدا کند، راه زندگی را بیاموزد و مصالح خویش را بشناسد!» (**تَطِيرُ وَوَلَدُهَا لَاصِقٌ بِهَا لَاجِيءٌ إِلَيْهَا، يَقَعُ إِذَا وَقَعَتْ، وَ يَرْتَفِعُ إِذَا ٱرْتَفَعَتْ، لَا يُفَارِقُهَا حَتَّىٰ تَشْتَدَّ أَرْكَانُهُ، وَ يَحْمِلَهُ لِلنُّهُوضِ جَنَاحُهُ، وَ يَعْرِفَ مَذَاهِبَ عَيْشِهِ، وَ مَصَالِحَ نَفْسِهِ**).

معروف است که این حیوان مانند سایر پستانداران عادت ماهیانه دارد و باردار می‌شود و وضع حمل می‌کند؛ برخلاف پرندگان دیگر که تخم می‌گذارند و جوجه‌های آن‌ها در درون تخم پرورش می‌یابند. پرندگان دیگر جوجه‌ها را با خود حمل نمی‌کنند ولی خفاش جوجه‌اش را با خود حمل می‌کند و به پرواز در می‌آید. راه و رسم پرواز را به او نشان می‌دهد و طریقهٔ تهیه غذا و صید کردن حشرات و مسیرهای رفت و برگشت به لانه را به او می‌آموزد شاید به این دلیل که پرندگان دیگر در روز پرواز می‌کنند و جوجه‌ها می‌توانند در روشنایی با آن‌ها همراه باشند؛ ولی این پرنده که در تاریکی شب پرواز می‌کنند ممکن است جوجه‌هایش نتوانند با او همراه باشند و یکدیگر را گم کنند لذا ناگزیر آن‌ها را با خود حمل می‌کند. در هر صورت همه چیز این پرنده عجیب است و این هم یکی دیگر از عجایب خلقت اوست که انسان را به تنوع آفرینش و تدبیر پروردگار آشناتر می‌سازد.

سپس امام علیه‌السلام در جملهٔ پایانی خطبه سر تعظیم به پیشگاه خداوند فرود آورده، به تسبیح او می‌پردازد؛ می‌فرماید: «پاک و منزه است آفرینندهٔ همهٔ اشیا، که از هیچ نمونه و الگویی که از دیگری به جای مانده باشد پیروی نکرده است!» (**فَسُبْحَانَ ٱلْبَارِىءِ لِكُلِّ شَيْءٍ، عَلَىٰ غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ!**).

و همان‌گونه که امام علیه‌السلام در این بحث توحیدی، خطبه را با حمد و ستایش پروردگار آغاز کرد با تسبیح و تنزیه ذات پاک او پایان می‌دهد تا حسن شروع با حسن ختام همراه گردد.

## نکته

### آفرینش حیرت‌انگیز خفاش!

در این خطبه امام علیه‌السلام از آفرینش بدیع خفاش سخن به میان آورده که تقریباً همه چیز او بر خلاف سایر پرندگان است تا آن‌جا که در بعضی از کتب علمی تصریح می‌کنند که خفاش، جزء پرندگان نیست؛ بلکه جزء پستانداران است.

بدن خفاش، پوشیده از مو است؛ در حالی که پرندگان پر دارند.

خفاش دندان دارد؛ در حالی که پرندگان منقار دارند.

بال‌های خفاش از پرده‌های نازک گوشتی تشکیل شده؛ در حالی که پرندگان چنین نیستند.

خفاش دو دست و دو پا دارد و روی زمین مانند چهارپایان با دست‌ها و پاهایش راه می‌رود؛ در حالی که پرندگان چنین نیستند.

پرندگان از طریق تخم‌گذاری صاحب بچه می‌شوند؛ در حالی که خفاش باردار می‌شود و بچه می‌زاید.

پرندگان نوزادان خود را با مواد غذایی مناسب سیر می‌کنند؛ ولی خفاش نوزاد خود را شیر می‌دهد.

پرندگان معمولاً روزها در تلاش معاشند و خفاش در تاریکی شب.

خفاش‌ها عموماً هنگام روز می‌خوابند و پس از غروب آفتاب به پرواز در می‌آیند و هنگام خواب؛ خود را از پاهای عقب از درختان یا سقف غارها آویزان می‌کنند.

غذای خفاش از حشرات است و هنگام پرواز دهان خود را باز نگه می‌دارد و ده‌ها یا صدها حشره را می‌بلعد و شاید بوی بدخفاش به علت همین حشره‌خواری او باشد؛ امّا خفاش‌ها به خاطر همین کارشان خدمت زیادی به انسان‌ها در پاک‌سازی محیط از حشرات می‌کنند؛ لذا در برخی از مناطق که حشرات زیادند برج‌هایی برای پرورش خفاش‌ها می‌سازند تا محیطشان را پاک‌سازی کنند.

برخلاف آن‌چه بعضی تصور می‌کنند که چشم خفاش ضعیف است و می‌گویند: فلان کس مثل خفاش کور است، بینایی خفاش بسیار خوب است؛ لیکن چشمانش در برابر نور، حساسیت زیادی دارد که قادر به تحمل آن نیست.

خفاش با سرعت و مهارت در شب پرواز می‌کند؛ حتی در تاریکی شدید بی آن که به مانعی برخورد کند. خفاش در این پرواز سریع تنها از چشم کمک نمی‌گیرد؛ بلکه مدیون دستگاه صوتی خاصی شبیه رادار است. خفاش در حین پرواز، صدایی از بینی خود بیرون می‌آورد که ما قادر به شنیدن آن نیستیم؛ اما این صدا به هر چیزی که بر سر راه آن باشد برخورد می‌کند و منعکس می‌شود. گوش‌های بزرگ خفاش صدای منعکس شده را می‌گیرد و از وجود مانع بر سر راه خود به طور دقیق آگاه می‌شود و تغییر جهت می‌دهد و این‌جاست که می‌گویند: خفاش با گوش خود می‌بیند.

بعضی از دانشمندان، آزمایش جالبی درباره خفاش کرده‌اند. آنان تونل باریک پر پیچ و خمی را به وجود آوردند که دیوارهٔ داخلی آن با دوده آغشته شده بود. خفاشی را از یک طرف تونل وارد کرده و با نهایت تعجب دیدند از طرف دیگر بیرون آمد؛ بی آن که بر بال‌هایش کم‌ترین اثر دوده باشد.

خفاش‌ها معمولاً حشره خوارند؛ ولی بعضی از خفاشان میوه می‌خورند و بعضی از آن‌ها خونخوار و خطرناکند که تعداد آن‌ها بسیار کم است. آن‌ها حتی به انسان در موقع خواب با ظرافت خاصی حمله می‌کنند و جایی از بدن او را که رشته‌های عصبی در آن کم‌تر است و حساس نیست مانند نرمه گوش در نظر می‌گیرند و دندان‌های خود را آهسته در آن فرو می‌کنند و خون او را می‌خورند؛ و از آن خطرناک‌تر این‌که ممکن است آنها از این طریق ناقل میکروب‌های مهلکی همچون تب زرد که از بیماری‌های خطرناک است، باشند.

خفاش‌ها به هنگام پرواز از روی آب‌ها با فاصلهٔ بسیار کم می‌گذرند و آب می‌نوشند؛ اما آب خوردن آن‌ها مانند گربه با زبان است.

خفاش‌های سبک وزن گاهی چهاربچه می‌آورند و همه آن‌ها را در حال پرواز به خود آویزان کرده حرکت می‌کنند؛ ولی خفاش‌های بزرگ جثه که گاهی به اندازهٔ یک گربه هستند و آن‌ها را روباه پرنده می‌نامند، تنها یک بچه می‌آورند. این در حالی است که بعضی از خفاش‌ها به قدری کوچکند که وزن بدنشان به اندازه یک سکه بیشتر نیست.

خفاش‌ها در زمستان در گوشه تاریکی به صورت آویزان به وسیله پاها می‌خوابند؛ این خواب زمستانی مدت زیادی ادامه دارد تا هوا گرم شود. در این موقع بیدار می‌شوند و به حرکت در می‌آیند.[۱]

در کتاب «**توحید مفضّل**» نیز عبارات کوتاه و پرمعنایی دربارهٔ آفرینش عجیب «خفاش» نقل شده است و با توجه به این‌که این سخنان را زمانی امام صادق علیه السلام فرمود که علم و دانش بشر دربارهٔ جانداران بسیار محدود بود، جالب و قابل ملاحظه است؛ می‌فرماید:

«خداوند به خفاش آفرینش عجیبی داده است؛ آفرینشی ما بین پرندگان و چهارپایان (پستاندار)؛ این به علت آن است که دو گوش بلند و دندان و پشم دارد؛ فرزند خود را می‌زاید و شیر می‌دهد و بول می‌کند و روی چهار دست و پا راه می‌رود؛ تمام این‌ها بر خلاف صفات پرندگان است. او همچنین در شب بیرون می‌آید و غذای او از پروانه‌ها و مانند آن (از حشرات) است که در هوا در حرکتند؛ بعضی گمان می‌کنند خفاش غذایی نمی‌خورد و غذای او فقط هواست و این باطل است؛ زیرا اوّلاً از او فضله و بول خارج می‌شود و این بدون خوردن غذا ممکن نیست و دیگر این‌که او دارای دندان است اگر غذایی نمی‌خورد وجود دندان برای او معنایی نداشت و می‌دانیم در آفرینش چیزی بی

---

۱. فرهنگنامه، جلد ۷، صفحهٔ ۶۵۸. (این کتاب به وسیله دانشمند غربی (موریس پارکر) تألیف شده و به وسیلهٔ آقای «رضا اقصی» با همکاری ده نفر از نویسندگان معروف کشور ترجمه و نگارش یافته است) و همچنین کتاب «المعجم الزولوجی الحدیث» (جانورشناسی جدید) تألیف «محمّد کاظم الملکی»، جلد ۲، صفحهٔ ۶۳۶ و کتاب «در جستجوی خدا» نوشته «آیة الله العظمی مکارم شیرازی».

هدف نیست».[۱]

به هر حال هر چه دربارهٔ خفاش بیشتر دقت کنیم اسرار شگفت‌انگیز بیشتری را پیدا خواهیم کرد و این‌جا است که به عظمت کلام امام علیه‌السلام پی می‌بریم که این موجود استثنایی را که گویی خدا برای قدرت نمایی آفریده است به عنوان یکی از لطایف صنعت و عجایب خلقت پروردگار در خطبه مذکور بیان کرده و روی قسمت‌های مهمی از شگفتی‌های آفرینش او تکیه فرموده است.

☆ ☆ ☆

۱. بحارالانوار، جلد ۳، صفحهٔ ۱۰۷.

این برگه سفید می‌باشد

## خطبهٔ ۱۵۶[1]

# وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

## خاطب به اهل البصرة على جهة اقتصاص الملاحم

از سخنان امام علیه‌السلام است که در آن اهل بصره را مخاطب ساخته و از حوادث آینده آن‌ها را با خبر می‌سازد.

---

۱. **سند خطبه:**
این خطبه را امام علیه‌السلام در «**بصره**» بعد از «**جنگ جمل**» بیان فرمود و در آن به سؤالات مختلف گروه‌هایی پاسخ گفت که چگونه جنگ با لشکر جمل و تقسیم غنایم جنگی مجاز بوده، ولی تقسیم اموال آن‌ها و اسارت زنان و فرزندانشان به عنوان اسیران جنگی و اموال اسیران جایز نبوده است و همچنین توضیحاتی دربارهٔ ایمان و کفر و امر به معروف و نهی از منکر و بحث‌هایی دربارهٔ بدعت و فتنه‌ها.
نویسندهٔ کتاب «**مصادر**» بعد از اشاره به مطلب مذکور می‌گوید: هرگاه بخش کلمات قصار نهج البلاغه کلماتی با شمارهٔ ۳۱، ۳۲، ۲۶۶ و ۳۷۴ بنگریم خواهیم دید که همهٔ آن‌ها با خطبهٔ مزبور تطبیق می‌کند و از یک جا گرفته شده است.
سپس از کتاب «**مختصر بصائر الدرجات**» نقل می‌کند که او می‌گوید: من کتابی با عنوان «خطب لمولانا امیرالمؤمنین» دیدم که مرحوم «سیّد بن طاووس» در حاشیهٔ آن نوشته است: این کتاب به اقرار نویسنده‌اش با دو واسطه به امام صادق علیه‌السلام می‌رسد؛ بنابراین ممکن است تاریخ کتابتش بعد از سنهٔ ۲۰۰ هجری بوده باشد و در این کتاب بخش‌هایی از خطبهٔ مورد بحث نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۳۵۷).

## خطبه در یک نگاه

امام علیه‌السلام در این خطبه، به مسائل گوناگونی اشاره می‌کند که در عین استقلال هر یک از آن‌ها، پیوند روشنی با هم دارند.

این خطبه بر چند محور دور می‌زند:

نخست این که امام علیه‌السلام مردم را به اطاعت خویش فرا می‌خواند و راه بهشت را که راه پر مشقتی است به آن‌ها نشان می‌دهد.

دوّم این که دلیل شرکت عایشه را در جنگ جمل بیان می‌کند تا مردم گمان نبرند شرکت او در این جنگ دلیل بر مشروعیت کار طلحه و زبیر بوده است.

در بخش سوّم، دربارهٔ پایان زندگی و قیام قیامت سخن می‌گوید و مردم را برای آن از طریق ایمان و عمل صالح و کسب علم و دانش آماده می‌سازد.

در چهارمین بخش، به چگونگی حشر مردم از قبور در سرای آخرت اشاره می‌کند.

و در بخش پنجم، از امر به معروف و نهی از منکر که انجام دادن آن بر خلاف پندار بعضی از ناآگاهان هیچ مشکلی در زندگی ایجاد نمی‌کند، سخن به میان می‌آورد.

در بخش ششم، از اهمیّت قرآن و آثار عظیم آن در اصلاح فرد و جامعه بحث می‌کند.

و سرانجام در بخش هفتم، در پاسخ این پرسش که شخصی از آن حضرت می‌پرسد: در مورد فتنه با ما سخن بگو و آیا از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره پرسشی داشته‌ای، به شرح جامعی دربارهٔ این موضوع پرداخته و در ضمن از شهادت خود در آینده نیز خبر می‌دهد.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**فَمَنِ ٱسْتَطَاعَ عِنْدَ ذٰلِكَ أَنْ يَعْتَقِلَ نَفْسَهُ عَلَىٰ ٱللهِ، عَزَّ وَ جَلَّ، فَلْيَفْعَلْ. فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حَامِلُكُمْ إِنْ شَاءَ ٱللهُ عَلَىٰ سَبِيلِ ٱلْجَنَّةِ، وَ إِنْ كَانَ ذَا مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ وَ مَذَاقَةٍ مَرِيرَةٍ.**

**وَ أَمَّا فُلَانَةُ فَأَدْرَكَهَا رَأْيُ ٱلنِّسَاءِ، وَضِغْنٌ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَمِرْجَلِ ٱلْقَيْنِ، وَ لَوْ دُعِيَتْ لِتَنَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ، لَمْ تَفْعَلْ. وَ لَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا ٱلْأُولَىٰ، وَٱلْحِسَابُ عَلَىٰ ٱللهِ تَعَالَىٰ.**

### ترجمه:

آن کس که در آن هنگام (در فتنه‌ها) بتواند خود را وقف بر خدای متعال سازد باید چنین کند و اگر مرا اطاعت کنید من (در میان انبوه فتنه‌ها) به خواست خدا شما را به راه بهشت خواهم برد؛ هر چند راهی است پر مشقّت و دارای تلخی‌های فراوان. امّا فلان زن (اشاره به عایشه است) افکار زنانه دامنش را گرفت و کینه‌هایی را که در سینهٔ خود پنهان می‌داشت، همچون کورهٔ آهنگران به جوشش درآمد (و آشکار شد) و اگر او را دعوت می‌کردند که مانند همین کار را که در مورد من انجام داد دربارهٔ دیگری انجام دهد، هرگز اقدام نمی‌کرد (و به خون خواهی عثمان بر نمی‌خاست این یک بهانه بود) به هر حال، همان احترام نخستین را (به خاطر پیامبرﷺ) دارد؛ ولی حسابش با خداوند متعال است!

☆ ☆ ☆

## شرح و تفسیر

### آشکار شدن کینه‌های درونی به بهانهٔ واهی

همان‌گونه که در بحث سند خطبه گفته شد، امام علیه‌السلام این خطبه را بعد از پایان جنگ جمل بیان فرموده و تعبیرات آغاز این خطبه نشان می‌دهد که امام علیه‌السلام قبل از این جمله‌ها اشاره‌ای به فتنه‌هایی که در پیش است کرده و به مردم هشدار داده که فتنهٔ جمل، اوّلین و آخرین فتنه نیست و به دنبال آن چنین می‌فرماید:

«آن کس که در آن هنگام (در فتنه‌ها) بتواند خود را وقف بر اطاعت خداوند متعال سازد، باید چنین کند و اگر مرا اطاعت کنید من (در میان انبوه فتنه‌ها) به خواست خدا شما را به راه بهشت خواهم برد؛ هر چند راهی است پر مشقت و دارای تلخی‌های فراوان!» (**فَمَنِ ٱسْتَطَاعَ عِنْدَ ذٰلِكَ أَنْ يَعْتَقِلَ نَفْسَهُ عَلَىٰ ٱللهِ، عَزَّ وَ جَلَّ، فَلْيَفْعَلْ. فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حَامِلُكُمْ إِنْ شَاءَ ٱللهُ عَلَىٰ سَبِيلِ ٱلْجَنَّةِ، وَ إِنْ كَانَ ذَا مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ وَ مَذَاقَةٍ مَرِيرَةٍ**[1]).

مفهوم «**یعتقل نفسه**» ـ با توجه به این که «یعتقل» از مادهٔ عقل به معنای بازداشتن است ـ آن است که نفس خویش را تنها وقف فرمان خدا کند که بالاترین درجهٔ عبودیّت و اطاعت است و در جملهٔ (**و ان کان ذا مشقة...**) اشاره به این می‌فرماید که بهشت و سعادت را ارزان به کسی نمی‌دهند، اگر خواهان آن هستید باید خود را آماده سازید؛ چرا که مبارزه با هوای نفس همچون مبارزه با دشمن، پرمشقت است:

نازپرورده تنعّم نبرد راه به دوست  عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد

در خطبهٔ **۱۷۶** امام علیه‌السلام همین مطلب را از زبان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به تعبیر معنای دیگری بیان فرموده است: (**إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَ إِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ**) به یقین بهشت در میان ناراحتی‌ها و دوزخ در میان شهوات پیچیده شده است.

سپس امام علیه‌السلام به دلیل شرکت عایشه در جنگ جمل ـ که یکی از فتنه‌های جهان

---

۱. «مریرة» از مادهٔ «مُرّ» (بر وزن حُرّ) به معنای تلخ و ناگوار است.

اسلام بود ـ اشاره کرده و ضمن پنج جملهٔ پرمعنا تمام گفتنی‌ها را بیان می‌کند؛ می‌فرماید: «امّا فلان زن، افکار زنانه دامنش را گرفت و کینه‌هایی که در سینهٔ خود پنهان می‌داشت، همچون کورهٔ آهنگران به غلیان آمده بود (و آشکار ساخت) و اگر او را دعوت می‌کردند که مانند همین کار را که دربارهٔ من انجام داد در مورد دیگری انجام دهد هرگز اقدام نمی‌کرد (و به خون خواهی عثمان بر نمی‌خاست) با این حال، همان احترام نخستین را (به سبب احترام پیامبرﷺ) دارد؛ ولی حسابش با خدای متعال است!» (**وَ أَمَّا فُلَانَةُ فَأَدْرَكَهَا رَأْيُ ٱلنِّسَاءِ، وَضِغْنٌ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَمِرْجَلِ**[1] **ٱلْقَيْنِ**[2]**، وَ لَوْ دُعِيَتْ لِتَنَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ، لَمْ تَفْعَلْ. وَ لَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا ٱلْأُولَىٰ، وَٱلْحِسَابُ عَلَىٰ ٱللهِ تَعَالَىٰ**).

بی‌شک، منظور از «فلانة» در عبارت یاد شده، عایشه است و با توجه به این که این خطبه پس از جنگ جمل ایراد شده هدف امام علیه‌السلام این بوده که به بعضی شبهات پاسخ دهد؛ از جمله این‌که اگر این جنگ، نامشروع بود چرا عایشه که یکی از رهبرانش بود، در آن شرکت کرد؟

امام علیه‌السلام در پاسخ به این سؤال به دو انگیزهٔ عایشه برای همکاری با طلحه و زبیر اشاره می‌کند: نخست، داشتن افکار سُست زنانه که طلحه و زبیر به آسانی توانستند فکر او را بدزدند و او را با خود همراه سازند و لذا در تواریخ می‌خوانیم که عایشه مدتی بعد، از کار خود پشیمان شدو اظهار توبه می‌کرد.

دیگر این‌که او کینه‌هایی از من (امام علی‌بن ابی طالب علیه‌السلام) در سینه داشت که بسیار پرجوش و خروش بود تا آن‌جا که به او اجازه نمی‌داد درست در عواقب این کار بیندیشد و بداند با که مبارزه می‌کند و برای چه مبارزه می‌کند وسرانجام این مبارزه چه خواهد شد؟!

دربارهٔ عوامل این کینهٔ داغ درونی، شارحان نهج البلاغه سخنان بسیار گفته‌اند؛ ولی از

---

۱. «**مرجل**» به معنای دیگ است.
۲. «**قین**» به معنای آهنگر است.

همهٔ آنها جامع‌تر، چیزی است که ابن‌ابی الحدید از استادش ابویعقوب نقل می‌کند که به بخشی از آن اشاره می‌کنیم:

۱. علی علیه‌السلام همسر فاطمه علیهاالسلام بود و فاطمه علیهاالسلام دختر خدیجه بود و حساسیت عایشه نسبت به خدیجه با عنوان یک رقیب حتی بعد از وفات او در تواریخ معروف است.

۲. احترام فوق العادهٔ رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام که نشانهٔ شخصیت فوق العادهٔ فاطمه علیهاالسلام بود و فراتر از محبّت پدر و فرزندی دیده می‌شد تا آن‌جا که طبق روایات معتبر او را «سیدة نساء العالمین» خواند و می‌فرمود: «هر کس فاطمه علیهاالسلام را آزار دهد مرا آزار داده و هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده و او پارهٔ تن من است»،[۱] حساسیّت زیادی در عایشه برانگیخت؛ چرا که او خود را شایستهٔ این القاب می‌پنداشت نه دیگری را و همین حساسیّت نیز نسبت به علی علیه‌السلام در دل او پیدا شده بود.

۳. احترام خاص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به شخص علی علیه‌السلام و فضایل زیادی که (خاص و عام) برای علی علیه‌السلام از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند عامل دیگری برای این حسادت بود؛ چرا که او پدرش ابوبکر را شایستهٔ این اوصاف خیال می‌کرد.

۴. فرزنددار شدن فاطمه علیهاالسلام و گسترش نسل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از طریق او و علی علیه‌السلام و عدم وجود فرزند برای عایشه و احترام فوق العاده‌ای که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام قائل بود، عامل مهم دیگری برای این حسادت محسوب می‌شد.

۵. بسته شدن تمام درهای خانه‌های اصحاب که به مسجد باز می‌شد، حتی درِ خانه ابوبکر (پدر عایشه) و باز بودن درِ خانهٔ علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام نیز سبب افروخته شدن خشم و حسادت آن زن بود؛ چرا که تنها دری بود که بعد از درِ خانهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مسجد گشوده می‌شد و همهٔ مسلمین از آن به عظمت یاد می‌کردند.

و عوامل متعدد دیگری که به جهت اختصار از آن‌ها صرف نظر شد.[۲]

---

۱. بحارالانوار، جلد ۴۳، صفحهٔ ۷۶.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۱۹۲ به بعد؛ با تلخیص.

قابل توجّه این‌که ابن ابی الحدید در این بخش از کلمات استادش (شیخ ابی یعقوب) این نکته را نقل می‌کند که عایشه پس از آن‌که علی ﷺ (به ناچار) با ابوبکر بیعت کرد بسیار اظهار خوشحالی می‌کرد و این تظاهر به خشنودی در تمام مدّت خلافت پدرش ابوبکر و سپس عمر و عثمان ادامه داشت؛ در حالی که کینه‌ها در درون او در جوشش بود تا زمانی که عثمان کشته شد؛ در حالی که عایشه از کسانی بود که مردم را بر ضد عثمان تحریک می‌کرد و آرزویش این بود که خلافت به طلحه برسد؛ اما هنگامی که شنید مردم با علی بن ابی طالب ﷺ بیعت کرده‌اند فریاد کشید و ندای **واعثمانا!** سر داد و گفت: عثمان را مظلوم کشتند و کینه‌های درونی‌اش به غلیان آمد و ماجرای جمل از آن تولّد یافت.[۱]

و عجب این که جمعی از دانشمندان اهل سنت در عین این که اعتراف می‌کنند، عایشه راه خطا پویید و در آتش‌افروزی جنگ جمل مرتکب گناه شد، می‌گویند: او بعداً توبه کرد و مشمول عفو خدا شد. سؤال این است که آیا ریختن خون هفده هزار و به روایتی بیست هزار مسلمان! در جمل به اضافه مشکلات عظیمی که از ناحیهٔ این جنگ در تمام جهان اسلام پیدا شد و سال‌ها یا قرن‌ها ادامه یافت با یک «استغفرالله» بخشوده می‌شود؟! آیا خداوند از حقّ النّاس به این آسانی می‌گذرد آن هم چنین حقّ النّاسی؟

جالب این که به گفتهٔ «ابن عبد ربّه» در «عقد الفرید» بعد از جنگ جمل، زنی به نام «اُمّ اوفی» بر عایشه وارد شد و گفت:

ای امّ المؤمنین، چه می‌گویی دربارهٔ کسی که بچهٔ صغیر خود را کشته است؟ عایشه بلافاصله گفت: آتش دوزخ بر او واجب شده. آن زن سؤال کرد: دربارهٔ زنی که بیست هزار فرزند بزرگ خود را در یک صحنه کشته باشد چه می‌گویی؟ (عایشه فهمید که اشاره به او و ماجرای جنگ جمل می‌کند) گفت: بیایید این دشمن خدا را بگیرید و بیرون بیاندازید.[۲]

---

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۱۹۸-۱۹۹.
۲. عقد الفرید، جلد ۵، صفحهٔ ۷۹.

و امّا جملهٔ سوّم که می‌فرماید: «اگر عایشه دعوت می‌شد که آن‌چه را دربارهٔ من انجام داد دربارهٔ دیگری انجام دهد، نمی‌پذیرفت»، اشاره به این است که هرگاه مردم مسلمان با دیگری غیر از من بیعت کرده بودند این زن هرگز به خون‌خواهی عثمان بر نمی‌خاست؛ بنابراین، انگیزهٔ او هرگز دفاع از خون عثمان نبود که خودش در آن شرکت داشت؛ بلکه هدفش تحریک مردم بر ضد من بود.

و این که در جملهٔ چهارم می‌فرماید: «با این حال او احترام گذشته را دارد» به دلیل این بود که همسر رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و برای احترام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از مجازاتش در دنیا صرف نظر شد؛ ولی در جملهٔ پنجم تصریح می‌کند: «حساب او بر خداست»، اشاره به این که هرگز خداوند از گناه او نخواهد گذشت.

قرآن مجید تکلیف او را در آیهٔ ۳۰ سورهٔ احزاب روشن ساخته است: «﴿**يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيراً**﴾؛ ای همسران پیامبر، هر یک از شما گناه آشکار و فاحش مرتکب شود، عذاب او دو چندان خواهد بود و این برای خدا آسان است».

☆ ☆ ☆

## بخش دوّم

**منه: سَبِيلٌ أَبْلَجُ ٱلْمِنْهَاجِ، أَنْوَرُ السِّرَاجِ، فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ، وَ بِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى ٱلْإِيمَانِ، وَ بِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ ٱلْعِلْمُ، وَ بِالْعِلْمِ يُرْهَبُ ٱلْمَوْتُ، وَ بِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا، وَ بِالدُّنْيَا تُحْرَزُ ٱلْآخِرَةُ، وَ بِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ ٱلْجَنَّةُ، ﴿وَ تُبَرَّزُ ٱلْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴾. وَ إِنَّ ٱلْخَلْقَ لَا مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ ٱلْقِيَامَةِ، مُرْقِلِينَ فِي مِضْمَارِهَا إِلَى ٱلْغَايَةِ ٱلْقُصْوَىٰ.**

## ترجمه:

(ایمان) روشن‌ترین راه، با نورانی‌ترین چراغ است. انسان به سبب ایمان به اعمال صالح رهنمون می‌شود و به وسیلهٔ اعمال صالح، ایمان، آشکار می‌گردد. با ایمان، کاخ علم و دانش آباد می‌شود و به وسیلهٔ علم، هراس از مرگ (ومسئولیت‌های بعد از آن) حاصل می‌گردد. با مرگ، دنیا پایان می‌گیرد و با دنیا می‌توان آخرت را به دست آورد. با برپا شدن قیامت، بهشت، نزدیک می‌شود و دوزخ برای گمراهان آشکار می‌گردد. مردم به جز قیامت اقامتگاهی ندارند و به سرعت در این میدان به سوی آن سرمنزل آخرین پیش می‌روند.

## شرح و تفسیر

### پیشروی به سوی سرمنزل مقصود

در این بخش از خطبه، امام علیه‌السلام نخست از ایمان و سپس آثار آن ـ که اعمال صالح و علم و دانش و ترس از مجازات قیامت و آمادگی برای این سفر پر خطر و سرانجام رسیدن

به بهشت است ـ سخن می‌گوید.

نخست می‌فرماید: «ایمان، روشن‌ترین راه، با نورانی‌ترین چراغ است» (**سَبِيلٌ أَبْلَجُ**[۱] **ٱلْمِنْهَاجِ، أَنْوَرُ السِّرَاجِ**[۲]).

از آن‌جا که بهترین راه، راهی است که در روزها روشن و بدون هیچ‌گونه مانع، و شب‌ها نیز دارای چراغ باشد، امام علیه‌السلام ایمان را به چنین راهی تشبیه کرده است. این احتمال نیز وجود دارد که مراد از سراج چراغ‌هایی است که به صورت علامت در جاده‌ها نصب می‌گردد تا مسافران به بیراهه نروند یعنی ایمان، راهش روشن و نشانه‌هایش آشکار است.

سپس می‌افزاید: «به سبب ایمان، انسان به اعمال صالح رهنمون می‌شود و به وسیلهٔ اعمال صالح، ایمان آشکار می‌گردد. با ایمان، کاخ علم و دانش آباد می‌شود و به وسیلهٔ علم، هراس از مرگ (ومسئولیّت‌های بعد از آن) حاصل می‌گردد» (**فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَىٰ الصَّالِحَاتِ، وَ بِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى ٱلْإِيمَانِ، وَ بِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ ٱلْعِلْمُ، وَ بِالْعِلْمِ يُرْهَبُ ٱلْمَوْتُ**).

به یقین، ایمان در هر دو جمله به معنای عقیدهٔ باطنی است؛ در حالی که «یستدلّ» در جملهٔ اوّل به معنای علیّت است و در جملهٔ دوم، کاشفیّت، یعنی ایمان سبب عمل صالح می‌شود و عمل صالح، کشف از ایمان می‌کند؛ ولی این احتمال نیز وجود دارد که «یستدلّ» در هر دو به معنای علیّت باشد؛ یعنی همان‌گونه که ایمان، سبب عمل صالح می‌شود، عمل صالح نیز سبب قوّت ایمان است.

و این‌که می‌فرماید: «به وسیلهٔ ایمان، عالَم علم آباد می‌شود» ممکن است اشاره به دو نکته باشد:

---

۱. «**ابلج**» از مادهٔ «**ولوج**» به معنای روشن شدن، مخصوصاً روشنایی آغاز صبح است.

۲. معروف در میان شارحان نهج البلاغه این است که «سبیل» خبر مبتدای محذوفی است و آن ایمان است به قرینهٔ آن‌چه در جملهٔ بعد آمده است. بعضی نیز احتمال داده‌اند که مبتدای محذوف «سبیل الجنّة» است که در بخش قبل آمده و در واقع، جملهٔ «و أمّا فلانه...» به صورت جملهٔ معترضه‌ای است که در این میان ذکر شده است.

نخست این‌که هرگاه انسان به آفریدگاری دانا و حکیم ایمان داشته باشد وآفرینش را هدفمند بداند، یقین پیدا می‌کند که چیزی در این عالم، بی دلیل و بی هدف نیست و به دنبال آن تلاش می‌کند علل و عوامل اشیا و اسرار پدیده‌ها و آثار آن‌ها را دریابد. تعبیر یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان علوم طبیعی «چیزی که دانشمندان بزرگ را وادار به تلاش برای کشف اسرار طبیعت در طول سالیان دراز می‌کرد، ایمان آن‌ها به هدفمند بودن آفرینش بود و این‌که چیزی در این جهان بی حساب و کتاب نیست».

دیگر این که یکی از موانع علم و معرفت، تعصّب‌های کور و کر، غرور و هواهای نفسانی است؛ ولی هنگامی که ایمان آمد، همهٔ این موانع برچیده می‌شود و راه وصول به سرچشمه‌های ایمان هموار می‌گردد.

اضافه بر این، علم بی عمل، علمی است ویران و هم سنگ با جهل؛ و چیزی که علم را با عمل قرین می‌کند و آن را آباد می‌سازد، ایمان است؛ همان‌گونه که در حدیثی از پیامبر اکرمﷺ می‌خوانیم: «**إِنَّ الْعِلْمَ لَيَتَفُّ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا اِرْتَحَلَ عَنْهُ**؛ علم، عمل را فرا می‌خواند؛ اگر دعوت او را اجابت کرد، می‌ماند وگرنه می‌رود».[۱]

و این‌که می‌فرماید: «انسان به سبب علم از مرگ می‌ترسد» به این دلیل است که مرگ را پایان زندگی نمی‌داند؛ بلکه آغاز زندگی نوینی تلقی می‌کند که انسان در آن با نتیجهٔ اعمال خود روبه رو خواهد بود.

سپس در ادامهٔ این بیان که علّت و معلول‌ها و لازم و ملزوم‌ها را پشت سر هم ذکر می‌کند، می‌فرماید: «با مرگ، دنیا پایان می‌گیرد، و با دنیا می‌توان آخرت را به دست آورد و با برپا شدن قیامت، بهشت نزدیک می‌شود و دوزخ برای گمراهان آشکار می‌گردد؛ مردم به جز قیامت، اقامتگاهی ندارند و به سرعت در این میدان به سوی آن سرمنزل آخرین پیش می‌روند» (**وَ بِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا، وَ بِالدُّنْيَا تُحْرَزُ اَلْآخِرَةُ، وَ بِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ**

---

۱. بحارالانوار، جلد ۲، صفحهٔ ۳۳.

**ٱلْجَنَّةُ، ﴿وَ تُبَرَّزُ ٱلْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴾. وَ إِنَّ ٱلْخَلْقَ لَا مَقْصَرَ[۱] لَهُمْ عَنِ ٱلْقِيَامَةِ، مُرْقِلِينَ[۲] فِي مِضْمَارِهَا إِلَىٰ ٱلْغَايَةِ ٱلْقُصْوَىٰ).**

آری، مرگ پایان زندگی دنیاست و سرآغاز زندگی ابدی؛ و با مرگ پروندهٔ اعمال بسته می‌شود؛ چرا که مزرعهٔ آخرت، تنها دنیاست و در قیامت، دو چیز بیش نیست: یا بهشت است و سعادت جاویدان و یا دوزخ است و عذاب ابدی؛ و همهٔ انسان‌ها بدون استثنا به سوی یکی از این دو سرنوشت پیش می‌روند.

بعید نیست ذکر این عبارت به دنبال بیان به داستان جنگ جمل و آتش افروزان آن، اشاره به این نکته باشد که اگر آن‌ها ایمان قوی داشتند، گرفتار آن جنگ خانمان‌سوز و پرمسئولیت نمی‌شدند. اگر ایمان سالمی داشتند آگاهی پیدا می‌کردند و زندگی باقی آخرت را به زندگی فانی این دنیا نمی‌فروختند؛ ولی افسوس که حجاب هواپرستی، عقل انسان را از درک حقایق باز می‌دارد؛ با این که جادّه روشن است و نشانه‌ها آشکار.

جملهٔ «**وَ بِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ ٱلْجَنَّةُ، ﴿وَ تُبَرَّزُ ٱلْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴾**» برگرفته از آیات ۹۰ و ۹۱ سورهٔ شعراست: **﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ * وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴾**.

☆ ☆ ☆

---

۱. «**مقصر**» از مادهٔ «**قصر**» (بر وزن فصل) یکی از معانی آن منع کردن است و از آن‌جا که توقفگاه، انسان را از حرکت بیشتر باز می‌دارد مقصر به عمل توقف اطلاق شده است.

۲. «**مرقل**» از مادهٔ «**ارقال**» به معنای با سرعت رفتن است.

## بخش سوّم

**منه: قَدْ شَخَصُوا مِنْ مُسْتَقَرِّ ٱلْأَجْدَاثِ، وَ صَارُوا إِلَىٰ مَصَائِرِ ٱلْغَايَاتِ. لِكُلِّ دَارٍ أَهْلُهَا، لَا يَسْتَبْدِلُونَ بِهَا وَ لَا يُنْقَلُونَ عَنْهَا.**

**وَ إِنَّ ٱلْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ ٱلنَّهْيَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ، لَخُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ ٱللّٰهِ سُبْحَانَهُ؛ وَ إِنَّهُمَا لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ. وَ عَلَيْكُمْ بِكِتَابِ ٱللّٰهِ، «فَإِنَّهُ ٱلْحَبْلُ ٱلْمَتِينُ، وَ النُّورُ ٱلْمُبِينُ»، وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ، وَالرِّيُّ ٱلنَّاقِعُ، وَٱلْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ، وَالنَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ. لَا يَعْوَجُّ فَيُقَامَ، وَ لَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبَ، «وَ لَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ»، وَ وُلُوجُ ٱلسَّمْعِ. «مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ، وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ».**

## ترجمه:

آنان از قرارگاه قبرها خارج می‌شوند و به سوی آخرین منزل رهسپار می‌گردند. هر یک از خانه‌ها (ی بهشت و دوزخ) ساکنانی دارد که نه آن را به خانهٔ دیگر تبدیل می‌کنند و نه از آن به جایی دیگری انتقال می‌یابند.

به یقین، امر به معروف و نهی از منکر، دو صفت از صفات خداوند سبحان است و عمل به آن دو نه از عمر کسی می‌کاهد و نه روزی کسی را کم می‌کند. کتاب خدا را محکم بگیرید؛ چرا که رشته‌ای است مستحکم و نوری است آشکار؛ شفابخش و پرمنفعت است و سیراب کننده و فرونشانندهٔ عطش (تشنگان حقّ). تمسّک جویان را حفظ می‌کند و نجات بخش کسانی است که به دامنش چنگ زنند. کژی در آن راه ندارد تا آن را راست کنند و هرگز راه خطا نمی‌پوید تا به راه حقّش بازگردانند. خواندن و شنیدن مکرّرش سبب

کهنگی آن نمی‌گردد، آن کس که با قرآن سخن بگوید راست می‌گوید، و آن کس که به آن عمل کند به پیش می‌رود.

## شرح و تفسیر

### اسباب نجات در قیامت

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه به دنبال بخش پیشین ـ که در آن سخن از مرگ و قیامت و بهشت و دوزخ به میان آمد ـ نخست به مسألهٔ حشر و نشر مردم در آن روز می‌پردازد و بعد با بحث جامعی دربارهٔ امر به معروف و نهی از منکر و اهمیّت قرآن مجید که هر دو از مهم‌ترین اسباب نجات در قیامت‌اند، سخن به میان می‌آورد و می‌فرماید: «آن‌ها از قرارگاه قبرها خارج می‌شوند و به سوی آخرین منزل رهسپار می‌گردند. هر یک از خانه‌ها (ی بهشت و دوزخ) ساکنانی دارد که نه آن را به دیگری تبدیل می‌کنند و نه از آن به جای دیگر انتقال می‌یابند» (**قَدْ شَخَصُوا**[۱] **مِنْ مُسْتَقَرِّ ٱلْأَجْدَاثِ**[۲]، **وَ صَارُوا إِلَىٰ مَصَائِرِ ٱلْغَايَاتِ. لِكُلِّ دَارٍ أَهْلُهَا، لَا يَسْتَبْدِلُونَ بِهَا وَ لَا يُنْقَلُونَ عَنْهَا**).

نخست اشاره به این می‌فرماید که همه از قبرها بر می‌خیزند؛ همان چیزی که در قرآن مجید کراراً بیان شده است: «﴿**يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً**...﴾؛ روزی که آن‌ها از قبرها به سرعت خارج می‌شوند...».[۳]

و از این تعبیر استفاده می‌شود که ذرّات بدن آن‌ها که تبدیل به خاک شده، هر جا باشد به قبرها باز می‌گردد و در آن‌جا زنده می‌شوند و سر از خاک بر می‌دارند.

در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که آیات قرآن با صراحت می‌گوید: «پایان دنیا

---

۱. «**شخصوا**» ازمادهٔ «**شخوص**» (بر وزن خلوص) به معنای خارج شدن از منزل و گاه به معنای خیره شدن چشم به یک نقطه آمده است؛ گویی چشم می‌خواهد از جایگاه خود بیرون آید و در این‌جا به معنای خارج شدن است.

۲. «**اجداث**» جمع «**جدث**» (بر وزن قفس) به معنای قبر است.

۳. معارج، آیهٔ ۴۳.

زلزله‌های عظیمی به وقوع می‌پیوندد و همه چیز در هم می‌ریزد» با این حال چگونه قبرها باقی می‌ماند و مردگان از قبرها بر می‌خیزند؟

پاسخ این سؤال را در جلد سوّم همین کتاب، صفحهٔ ۳۶۷ بیان کرده‌ایم.

سپس اشاره به این می‌کند که خانه‌های بهشتیان و دوزخیان قابل تغییر و تبدیل نیست. هر کس جایگاه ویژهٔ خود را مطابق اعمال و عقاید خود دارد؛ مقصود این‌که پاداش و کیفر در آن جهان برای مؤمن و کافر جاودانی است؛ نه قابل تبدیل است و نه قابل نقل و انتقال. این سراها به قدری حساب شده است که کاملاً هماهنگ با صاحبان آن عقاید و اعمال است؛ گویی خانه‌ها به سراغ آن‌ها می‌روند نه آن‌ها به سوی خانه‌ها.

سپس با توجه به این که واقعهٔ جمل یکی از نمونه‌های بارز امر به معروف و نهی از منکر بود، به اهمیّت این مسأله اشاره کرده، می‌فرماید: «به یقین، امر به معروف و نهی از منکر، دو صفت از صفات خداوند سبحان است و عمل به این دو نه اجل کسی را نزدیک می‌کند و نه از روزی کسی می‌کاهد!» (**وَ إِنَّ ٱلْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَٱلنَّهْيَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ، لَخُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ**[1] **ٱللّٰهِ سُبْحَانَهُ؛ وَ إِنَّهُمَا لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ**).

همان‌گونه قرآن مجید می‌گوید: «﴿**إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ**﴾؛ خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان امر می‌کند و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌نماید».[2]

بعضی از شارحان نهج البلاغه تعبیر به «خلق» را دربارهٔ خداوند، تعبیری مجازی (مجاز در کلمه یا مجاز در نسبت) می‌دانند؛ زیرا «خلق» حالت یا ملکه‌ای است نفسانی که اعمال نیک و بد از آن سرچشمه می‌گیرد و خداوند از چنین عوارض و حالات امکانی پاک و منزّه

---

۱. «**خُلُق**» (بر وزن افق) و «**خُلْق**» (بر وزن قفل) به معنای صفتی است که از انسان جدا نمی‌شود و جمع آن «**اخلاق**» است.
۲. نحل، آیهٔ ۹۰.

است ولی اگر «خلق» را به معنای وصف بدانیم، اعمّ از این‌که به صورت حالت نفسانی باشد یا وصفی که عین ذات است اطلاق آن بر خداوند مشکلی نخواهد داشت.

به هر حال، وظایفی که در اسلام برای انسان‌ها تعیین شده، گاه مخصوص انسان است؛ مانند عبادات و بسیاری از محرّمات؛ ولی در میان آن‌ها اموری وجود دارد که بسیار گسترده است و حتّی دربارهٔ خداوند نیز صدق می‌کند؛ مانند عدالت و ترک ظلم و ارشاد جاهل و تنبیه غافل و امر به معروف و نهی از منکر و اساساً نزول کتاب‌های آسمانی و فرستادن انبیا بر اساس همین امر به معروف و نهی از منکر یا ارشاد جاهل است؛ بنابراین در اهمّیّت وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر همین بس که تمام برنامه‌های انبیا از آن سرچشمه می‌گیرد و خداوند متعال بنیانگذار آن است.

و این‌که می‌فرماید: «انجام دادن این دو دستور از عمر و روزی کسی نمی‌کاهد» اشاره به این است که بسیاری از مردم کوتاه فکر، تصور می‌کنند امر به معروف و نهی از منکر سبب درگیری با ارباب معاصی می‌شود و این درگیری گاه سبب جرح و قتل و گاه سبب پراکندگی مردم از اطراف انسان و در نتیجه کاهش روزی می‌شود.

ولی اگر امر به معروف و نهی از منکر به صورت صحیح و معقول انجام شود و از افراط و تفریط پرهیز گردد، خداوند انسان را حفظ می‌کند و برکاتش را از او دریغ نمی‌فرماید.

امر به معروف و نهی از منکر شرایطی دارد، از جمله احتمال اثر و عدم ضرر و همچنین امر به معروف و نهی از منکر دارای دو بخش است: بخش عمومی که وظیفهٔ همهٔ مردم است (از طریق قلب و زبان) و بخش خصوصی که وظیفهٔ حکومت اسلامی است (از طریق اقدامات عملی)، اگر این جهات در آن رعایت شود و توأم با ادب و احترام باشد نه تنها صاحبان آن منفور نمی‌شوند، بلکه محبوبیّت هم پیدا می‌کنند و اگر به فرض در بعضی از موارد گرفتار مشکلاتی شوند، خداوند متعال حلّ مشکلات آن‌ها را تضمین کرده است.

کوتاه سخن این‌که امر به معروف و نهی از منکر، اساس و پایهٔ نظام جامعه و پاکی و قداست و ترقّی و پیشرفت آن است. در جامعه‌ای که امر به معروف و نهی از منکر بمیرد،

فرار از زیر بار مسئولیّت‌ها به صورت گسترده نمایان می‌گردد؛ انواع گناهان و معاصی در هر کوی و برزن آشکار می‌شود و جامعه در لجنزار فساد و گناه غوطه‌ور می‌گردد.

و از آن‌جا که راه وصول به خوشبختی و حلّ مشکلات فردی و اجتماعی، بازگشت به سوی قرآن است، امام علیه‌السلام در پایان این سخن به سراغ اهمّیّت قرآن می‌رود و با تعبیرات زنده و تشبیهات پرمعنا، اهمّیّت قرآن را ضمن یازده جمله ـ که هر یک اشاره به یکی از ویژگی‌های قرآن است ـ گوشزد می‌کند؛ در آغاز می‌فرماید:

«کتاب خدا را محکم بگیرید چرا که رشته‌ای است مستحکم و نوری است آشکار» (**وَ عَلَيْكُمْ بِكِتَابِ ٱللّٰهِ، فَإِنَّهُ ٱلْحَبْلُ ٱلْمَتِينُ، وَ النُّورُ ٱلْمُبِينُ**).

انسان‌ها قبل از پذیرش تعلیم و تربیت، گویی در چاه طبیعت گرفتارند و برای نجات از آن باید به رشته‌ای چنگ زنند و خود را نجات دهند. این رشته باید محکم باشد که در وسط راه آنان را رها نسازد؛ لذا از قرآن به «**الحبل المتین**» یاد شده که وسیلهٔ نجات انسان‌هاست و باتوجه به این که پیمودن راه در ظلمات، سبب گمراهی و سقوط در پرتگاه‌هاست، قرآن تشبیه به نور آشکاری شد، که انسان را تا رسیدن به سرمنزل مقصود بدرقه می‌کند.

در سوّمین و چهارمین ویژگی می‌فرماید: «قرآن شفابخش و پرمنفعت و سیراب کننده و فرونشانندهٔ عطش (تشنگان حق) است» (**وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ، وَالرِّيُّ**[1] **ٱلنَّاقِعُ**[2]).

صفات نکوهیده و رذایل اخلاقی، چه آن‌ها که به فرد باز می‌گردد و چه آن‌ها که مربوط به جمعیّت است، همچون بیماری‌های جانکاه و گاه کشنده است که داروی آن در جای جای قرآن مجید آمده است و از آن‌جا که مهم‌ترین عامل حیات، آب است در حیات

---

۱. «**ریّ**» به معنای سیراب شدن است.

۲. «**ناقع**» از مادهٔ «**نقع**» (بر وزن نفع) در اصل به معنای فرورفتن آب است و در این‌جا به معنای سیراب شدن کامل است؛ به گونه‌ای که تشنگی کاملاً فرونشیند.

معنوی انسان نیز قرآن مجید نقش آب را ایفا می‌کند، لذا امام علیه‌السلام آن را وسیلهٔ سیراب شدن تشنگان حق، شمرده است.

در پنجمین و ششمین وصف می‌فرماید: «قرآن، حافظ تمسّک جویان و سبب نجات کسانی است که به دامنش چنگ می‌زنند» (**وَالْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ، وَالنَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ**).

انسان در مسیر خود به سوی سعادت جاویدان، گاه لغزش‌هایی دارد و باید چیزی باشد که او را در لغزش‌ها حفظ کند تا سقوط نکند و پرتگاه‌هایی در پیش دارد که برای نجات از خطرها آن‌ها باید به جایی وابسته باشد.

در هفتمین و هشتمین ویژگی می‌فرماید: «کژی در آن راه ندارد تا آن را راست کنند و هرگز خطا نمی‌کند تا به راه حقّش بازگردانند» (**لَا يَعْوَجُّ فَيُقَامَ، وَ لَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبَ**[1]).

به یقین، کلام خدا که متّکی به علم بی‌پایان پروردگار است هیچ‌گونه خلاف و انحراف و اشتباه و خطا در آن راه ندارد؛ چرا که خطا را کسی می‌کند که علمش محدود و قدرتش ناچیز باشد؛ نه آن کس که علم و قدرت بی‌پایان دارد و می‌دانیم یکی از نشانه‌های اعجاز قرآن، عدم وجود اختلاف و تضادّ و خطا در آن است: ﴿**وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً**﴾.[2] در سورهٔ کهف نیز می‌خوانیم: «﴿**الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي أَنزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَّهُ عِوَجَا**﴾؛ حمد، مخصوص خدایی است که این کتاب (آسمانی) را بر بندهٔ (برگزیده)اش نازل کرد و هیچ‌گونه کژی در آن قرار نداد».[3]

و در نهمین ویژگی می‌فرماید: «خواندن و شنیدن مکرّرش موجب کهنگی آن

---

۱. «**یستعتب**» از مادهٔ «**عتب**» (بر وزن ثبت) در اصل به معنای ناراحتی درونی است و هنگامی که به باب استفعال می‌رود، به معنای جلب رضایت و خشنودی طرف است؛ گویا از طرف مقابل تقاضای عتاب و سرزنش می‌کند تا راحتی درونی‌اش فرو نشیند و به راه حق بازگردد.

۲. نساء، آیهٔ ۸۲.

۳. کهف، آیهٔ ۱.

نمی‌گردد» («**وَ لَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ**»، **وَ وُلُوجُ اَلسَّمْعِ**).

آری! مسلّماً هر قدر آن را بخوانند و تکرار کنند باز هم روح‌پرور و شیرین‌تر و دلپذیرتر است؛ چرا؟ زیرا قرآن، کلام خداست و کلام او همچون ذاتش نامتناهی است و هر چه در آن تدبّر شود حقایق تازه‌ای کشف می‌شود و با پیشرفت علم و دانش بشری ابعاد تازه‌ای از آن آشکار می‌گردد و همان‌گونه که در حدیث معروف پیامبر اکرمﷺ آمده است: «**لَا تُحْصَىٰ عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَىٰ غَرَائِبُهُ**؛ شگفتی‌های آن به شماره در نمی‌آید و نوآوری‌هایش به کهنگی نمی‌گراید».[۱]

و یا آن گونه که در حدیث معروف امام رضا علیه‌السلام بیان شده است، در پاسخ این سؤال که چرا قرآن بر اثر فزونی انتشار و تکرار تلاوت کهنه نمی‌شود؛ بلکه هر روز شاداب‌تر است؟ فرمود: این به سبب آن است که خداوند آن را برای زمان معینی یا گروه خاصی قرار نداده؛ به همین دلیل در هر زمان تازه است و تا دامنهٔ قیامت، نزد هر قومی با طراوت و شاداب می‌باشد.[۲]

و سرانجام در دهمین و یازدهمین ویژگی می‌فرماید: «آن کس که با قرآن سخن بگوید، راست می‌گوید، و آن کس که به آن عمل کند پیشی می‌گیرد» («**مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ، وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ**»).

اشاره به این که قرآن، معیار حقّ و باطل و پیروزی و شکست است. آن‌ها که هماهنگ با قرآن، سخن می‌گویند، گفتارشان عین حقیقت است و آن‌ها که هماهنگ با آن عمل می‌کنند پیروزند. محتوای قرآن، عین واقعیت است و راه‌هایی که ارائه داده به سر منزل سعادت می‌رسد؛ چرا که در کلام خدا هیچ خطایی نیست؛ به همین دلیل هماهنگی با آن در گفتار و کردار انسان را به حقیقت می‌رساند.

---

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۵۹۹.
۲. بحارالانوار، جلد ۹۲، صفحهٔ ۱۵.

این برگه سفید می‌باشد

## بخش چهارم

**و قام اليه رجل فقال: يا أميرالمؤمنين، أخبرنا عن الفتنة، و هل سألت رسول‌اللّه ﷺ عنها؟ فقال عليه السلام :**

**إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ ٱللّٰهُ سُبْحَانَهُ، قَوْلَهُ: ﴿الٓمٓ * أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ عَلِمْتُ أَنَّ ٱلْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَ رَسُولُ ٱللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ بَيْنَ أَظْهُرِنَا. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، مَا هٰذِهِ ٱلْفِتْنَةُ ٱلَّتِي أَخْبَرَكَ ٱللّٰهُ تَعَالَىٰ بِهَا؟ فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي»، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ ٱللّٰهِ، أَوَ لَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ ٱسْتُشْهِدَ مَنِ ٱسْتُشْهِدَ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ، وَ حِيزَتْ عَنِّي ٱلشَّهَادَةُ، فَشَقَّ ذٰلِكَ عَلَيَّ، فَقُلْتَ لِي: «أَبْشِرْ، فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ؟» فَقَالَ لِي: «إِنَّ ذَلِكَ لَكَذٰلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَنْ؟» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ ٱللّٰهِ، لَيسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَ لٰكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرىٰ وَ ٱلشُّكْرِ.**

### ترجمه:

(در ادامهٔ این خطبه) مردی به پا خاست، عرض کرد: ای امیرمؤمنان، ما را از آن فتنهٔ (بزرگ) آگاه ساز! آیا در این باره از رسول‌خدا ﷺ سؤال کردی؟ فرمود: (آری) هنگامی که خداوند آیهٔ ﴿الٓمٓ * أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾، را نازل فرمود، من می‌دانستم آن فتنه و آن آزمایش بزرگ، تا زمانی که رسول‌خدا ﷺ در میان ماست نازل نمی‌شود؛ از همین رو عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ، منظور از این

آزمایش و فتنهٔ بزرگ چیست که خدا تو را از آن آگاه ساخته است؟

فرمود: ای علی! بعد از من امّتم در بوتهٔ آزمایش قرار می‌گیرند، عرض کردم: ای رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! (دربارهٔ شهادت من چه می‌فرمایید؟) مگر در جنگ «**احد**»، بعد از آن که جمعی از مسلمانان شهید شدند و من به سعادت شهادت نرسیدم و این بر من سخت آمد، به من نفرمودید بشارت باد بر تو که شهادت در پیش رو داری؟

رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: مطلب همان‌گونه است که گفته‌ام؛ ولی در آن موقع چگونه صبر خواهی کرد؟ عرض کردم: ای رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! این از موارد صبر نیست (زیرا صبر در برابر مصیبت است) بلکه از موارد بشارت و شکر است (چرا که شهادت در راه خدا بزرگ‌ترین افتخار است).

## شرح و تفسیر

### آزمون و فتنهٔ بزرگ!

در ادامهٔ این خطبه چنین آمده است: «مردی به پا خاست، عرض کرد: ای امیرمؤمنان! ما را از آن فتنه و آزمون (بزرگ) آگاه ساز و آیا در این باره از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال کردی؟» (**وَ قٰامَ اِلَیْهِ رَجُلٌ فَقٰالَ: یَا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ، أَخْبِرْنٰا عَنِ الْفِتْنَةِ، وَ هَلْ سَأَلْتَ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله عَنْهٰا؟**).

این تعبیر نشان می‌دهد که در ذهن مردم چنین بوده که فتنهٔ مهمّی در پیش است و سؤال کننده می‌خواهد بداند آیا رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ این فتنهٔ خطرناک و ویرانگر، سخنی بیان فرموده است؟

امام علیه السلام در پاسخ او چنین فرمود: «(آری) هنگامی که خداوند آیهٔ «﴿**الٓمٓ * أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ**﴾؛ آیا مردم گمان کردند همین که گفتند: ایمان آوردیم، بدون آزمایش رها می‌شوند؟»، نازل فرمود، من می‌دانستم آن فتنه و آزمایش بزرگ تا زمانی که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در بین ماست نازل

نمی‌شود؛ از همین رو عرض کردم: ای رسول خداﷺ! منظور از این آزمایش و فتنه چیست که خدا تو را از آن آگاه ساخته است؟» (**فَقَالَ إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ ٱللّٰهُ سُبْحَانَهُ، قَوْلَهُ: ﴿الٓمٓ * أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾[1] عَلِمْتُ أَنَّ ٱلْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَ رَسُولُ ٱللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ بَيْنَ أَظْهُرِنَا. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، مَا هٰذِهِ ٱلْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ ٱللّٰهُ تَعَالَىٰ بِهَا؟**).

سپس در ادامه چنین می‌افزاید که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «ای علی بعد از من امّتم در بوتهٔ آزمایش قرار می‌گیرند، عرض کردم: ای رسول‌خداﷺ، (دربارهٔ شهادت من چه می‌فرمایید؟) مگر در جنگ «**احد**»، بعد از آن که جمعی از مسلمانان شهید شدند و من به سعادت شهادت نرسیدم و این بر من سخت آمد به من نفرمودی بشارت باد بر تو که شهادت از پی توست؟

رسول‌خداﷺ فرمود: مطلب همان‌گونه است که گفته‌ام؛ ولی بگو: در آن هنگام چگونه صبر خواهی کرد؟ عرض کردم: ای رسول‌خداﷺ! این از موارد صبر نیست (زیرا صبر در برابر مصیبت است) بلکه از موارد بشارت و شکر است» (**فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي»، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ ٱللّٰهِ، أَوَ لَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ ٱسْتُشْهِدَ مَنِ ٱسْتُشْهِدَ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ، وَ حِيزَتْ[2] عَنِّي ٱلشَّهَادَةُ، فَشَقَّ ذٰلِكَ عَلَيَّ، فَقُلْتَ لِي: «أَبْشِرْ، فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ[3]»؟» فَقَالَ لِي: «إِنَّ ذٰلِكَ لَكَذٰلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَنْ؟» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ ٱللّٰهِ، لَيْسَ هٰذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَ لٰكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرىٰ وَ ٱلشُّكْرِ**).

---

۱. عنکبوت، آیات ۱ – ۲.

۲. «**حیزت**» از مادهٔ «**حیازت**» است؛ اگر با «الی» متعدی شود به معنای رسیدن به چیزی است و اگر با «عن» متعدی شود، مانند خطبه مذکور به معنای نرسیدن به آن است.

۳. «وراء» گاه به معنای پشت سر و گاه به معنای پیش رو می‌آید.

## نکته‌ها:

### ۱ـ پاسخ به چند سؤال

نخست این‌که تعبیرات یاد شده نشان می‌دهد که آیهٔ ﴿**الَمَ * أَحَسِبَ النَّاسُ...**﴾ مدّتی بعد از جنگ احد در مدینه نازل شده؛ در حالی که مفسّران اتفاق نظر دارند که این سوره (عنکبوت) در مکّه نازل شده است؛ در زمانی که خبری از جهاد نبود.

**در پاسخ این سؤال** گفته‌اند: معنای مکّی بودن یک سوره این نیست که تمام آن در مکّه نازل شده است؛ بلکه مانعی ندارد اکثر آن در مکه و یک یا چند آیهٔ آن در مدینه نازل شده باشد، و به دستور پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آن آیه را در این‌جا قرار داده باشند؛ همان‌گونه که سورهٔ نحل به اتفاق علما جز سوره‌های مکی است؛ در حالی که سه آیهٔ آخر آن، به یقین بعد از جنگ احد نازل شده است.

**سؤال دوّم** این‌که علی علیه‌السلام بعد از نزول آیهٔ مزبور از کجا دانست که در زمان حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن فتنهٔ بزرگ واقع نمی‌شود، در حالی که آیه، اشاره‌ای به این مطلب ندارد؟

پاسخ این سؤال نیز روشن است؛ زیرا منظور از فتنه و آزمایش بزرگ، خطر انحرافاتی است که از اصول و فروع دین، دامن امت را می‌گیرد و پیداست تا شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زنده است، جلوی چنین انحرافاتی را می‌گیرد؛ هنگامی که خورشید غروب کند، خفّاش‌ها به پرواز در می‌آیند و هنگامی که خورشید وجود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله غروب کند منافقان به جولان در می‌آیند و آزمون بزرگ شروع می‌شود!

**سؤال سوّم** این‌که فتنه و آزمونی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در این خطبه اشاره کرد ـ که بعد از من رخ می‌دهد ـ چه بوده است؟ در روایتی که مشروح‌تر از روایت نهج البلاغه است چنین می‌خوانیم: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**إِنَّ أُمَّتِي سَتُفْتَنُ مِنْ بَعْدِي فَتَتَأَوَّلُ الْقُرآنَ وَ تَعْمَلُ بِالرَّأْيِ وَ تَسْتَحِلُّ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ وَ السُّحْتَ بِالْهَدِيَّةِ وَ الرِّبَا بِالْبَيْعِ وَ تُحَرِّفُ الْكِتَابَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ تَغْلِبُ كَلِمَةَ الضِّلَالِ فَكُنْ جَلِيسَ بَيْتِكَ حَتَّى تُقَلَّدَهَا فَإِذَا قُلِّدْتَهَا جَاشَتْ عَلَيْكَ الصُّدُورُ وَ قَلَّبَتْ لَكَ الْأُمُورِ**؛ امت من بعد از من

آزمایش می‌شوند. قرآن را مطابق میل خود تفسیر می‌کنند (و به هر بهانه‌ای حرام خدا را حلال می‌کنند)؛ شراب را به بهانهٔ نبیذ[۱] و حرام و رشوه به صورت هدیه و ربا را با نام بیع، مجاز می‌شمرند و کتاب خدا را تحریف معنوی می‌کنند و سخن گمراهان غلبه می‌کند. تو در آن روز در خانه بنشین تا زمانی که به حکومت رسی؛ ولی هنگامی که حکومت در دست تو قرار گرفت، حسد در سینه‌ها به حرکت در می‌آید و (مخالفان و حاسدانت) کارهای تو را به هم می‌ریزند (ولی تو استقامت کن)».[۲]

این حدیث را که ابن ابی الحدید در تفسیر این خطبه بیان کرده، به خوبی نشان می‌دهد که فتنه بزرگ، کدام فتنه بوده است.[۳]

چهارمین و آخرین سؤال این‌که: چرا علی علیه‌السلام دربارهٔ شهادت خود سؤال کرد؟ مگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگامی که دربارهٔ این فتنه سخن گفت به شهادت او اشاره کرد؟ حال آن که در خطبهٔ مورد بحث چیزی در این زمینه دیده نمی‌شود.

پاسخ این سؤال چنین است: همان‌گونه که گفتیم، مرحوم سیّد رضی(ره) خطبه را خلاصه کرده؛ در روایات مشروح‌تر چنین آمده است: علی علیه‌السلام بعد از آن که ماجرای این فتنه را از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شنید عرض کرد: یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، تو به من وعدهٔ شهادت دادی؛ از خدا بخواه زودتر نصیب من کند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اگر تو به زودی شهید شوی چه کسی با «**ناکثین**»، «**قاسطین**» و «**مارقین**» (آتش افروزان جمل و اصحاب معاویه و خوارج) پیکار می‌کند؟ آری، من به تو

---

۱. منظور از «**نبیذ**» ـ همان‌گونه که در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام وارد شده ـ این است که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای رفع سردی آب مدینه به یاران خود دستور داده بود، در ظرف‌های بزرگِ ذخیرهٔ آب، تعدادی خرما بیندازند (نه به گونه‌ای که آب مضاف شود) ولی بعداً گروهی از منافقان این موضوع را بهانه کردند؛ مقدار زیادی خرما در آب می‌ریختند؛ تخمیر می‌شد و شراب رقیقی به دست می‌آمد و می‌خوردند!

۲. بحارالانوار، جلد ۳۲، صفحهٔ ۲۴۳.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۲۰۶.

وعدهٔ شهادت داده‌ام و شهید هم خواهی شد و محاسن تو از خون فرقت رنگین خواهد شد. (**أَمَا إِنِّي وَعَدْتُكَ الشَّهَادَةَ وَ سَتُشْهَدُ، تُضْرَبُ عَلَىٰ هٰذِهِ فَتُخْضَبُ هٰذِهِ**).[۱]

## ۲ـ شهادت، افتخار است نه مصیبت

نکته بسیار جالبی که در این بخش از خطبه دیده می‌شود سخنی است که میان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام رد و بدل می‌شود؛ و آن این که پیغمبر سخن از صبر در برابر شهادت می‌گوید و علی علیه‌السلام سخن از شکر و بشارت. واکنشی این‌گونه با موضوع شهادت، نشانهٔ اوج ایمان و عشق نسبت به ایثار در راه خدا و ارزش‌های والای اسلامی است که تاکنون از شخص دیگری جز آن حضرت نقل نشده است و گفتار آن حضرت به هنگامی که در محراب عبادت در خون خود غلطید «**فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ**؛ به خداوند کعبه پیروز شدم» ادامهٔ همین جریان است.

۱. همان.

## بخش پنجم

**وَ قَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ ٱلْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَ يَمُنُّونَ بِدِينِهِمْ عَلَىٰ رَبِّهِمْ، وَ يَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ، وَ يَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَ يَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ ٱلْكَاذِبَةِ، وَ ٱلْأَهْوَاءِ ٱلسَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ ٱلْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ، وَ السُّحْتَ بِالْهَدِيَّةِ، وَ الرِّبَا بِالْبَيْعِ» قُلْتُ: يَا رَسُولَ ٱللّٰهِ، فَبِأَيِّ ٱلْمَنَازِلِ أُنْزِلُهُمْ عِنْدَ ذٰلِكَ؟ أَبِمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ، أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ؟ فَقَالَ: «بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ».**

## ترجمه:

(پیامبراکرم صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی، مردم بعد از من با ثروتشان آزمایش می‌شوند. دیندار بودن را منّتی بر خدا قرار می‌دهند و (با این که مرتکب گناهان بزرگی می‌شوند) انتظار رحمت خدا دارند و خود را از خشمش در امان می‌بینند. حرام خدا را با شبهات دروغین و هوس‌های غفلت‌زا حلال می‌شمارند. شراب را به نام «نبیذ»، و رشوه را به نام «هدیه» و ربا را به اسم «تجارت» حلال می‌پندارند. عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، در چنین شرایطی، این افراد راکه دارای چنین صفاتی هستند در چه مرتبه‌ای قرار دهم؟ آیا کار آن‌ها به منزلهٔ ارتداد و بازگشت از دین است یا به منزلهٔ فتنه و انحراف از احکام خدا؟ فرمود: به منزلهٔ فتنه بدان (و با آنان همچون مسلمانان خطاکار رفتار کن).

☆ ☆ ☆

## شرح و تفسیر

### حرام خدا را با کلاه شرعی حلال می‌شمرند!

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه که آخرین بخش آن است در ادامهٔ نقل کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در خصوص فتنه و آزمون بزرگ که بعد از آن حضرت رخ می‌دهد، چنین می‌گوید: «آن حضرت (به من) فرمود: ای علی، مردم بعد از من با ثروتشان آزمایش می‌شوند. دیندار بودن را منّتی بر خدا قرار می‌دهند و (با این که مرتکب گناهان بزرگی می‌شوند) انتظار رحمت از خدا دارند و خود را از خشمش در امان می‌بینند. حرام خدا را با شبهات دروغین و هوس‌های غفلت‌زا حلال می‌شمرند. شراب را به نام «نبیذ»، و رشوه را به نام «هدیه» و ربا را به اسم «تجارت»، حلال می‌پندارند!» (**وَ قَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ ٱلْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَ يَمُنُّونَ بِدِينِهِمْ عَلَىٰ رَبِّهِمْ، وَ يَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ، وَ يَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَ يَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ ٱلْكَاذِبَةِ، وَٱلْأَهْوَاءِ ٱلسَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ ٱلْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ، وَ السُّحْتَ[1] بِالْهَدِيَّةِ، وَ الرِّبَا بِالْبَيْعِ»**).

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در این بخش از سخنش بر جزئیاتی از این آزمون بزرگ و فتنهٔ فراگیر انگشت می‌نهد و به پنج وصف از اوصاف گروهی که امتحان می‌شوند اشاره می‌کند. قبل از هر چیز تصریح می‌کند که آن‌ها به اموالشان امتحان می‌شوند؛ اشاره به این‌که مال، عمده‌ترین وسیلهٔ امتحان آن‌هاست؛ همان‌گونه که در هر عصر و زمانی چنین است و دیگر این‌که آن‌ها گرفتار غرور بی‌دلیلی‌اند؛ چرا که مسلمان بودن خود را به رخ مردم می‌کشند و گویا منّتی بر خدا دارند؛ با تمام آلودگی‌ها خود را مشمول رحمت خدا و در امان از عذاب او می‌پندارند و چنین است حال تمام گنهکاران مغرور و از خود راضی. قرآن مجید دربارهٔ گروهی از اعراب تازه مسلمان که دارای همین صفات بودند، می‌گوید:

---

۱. «**سحت**» در اصل به معنای جدا کردن پوست چیزی است، سپس به هر مال نامشروعی مخصوصاً «رشوه» اطلاق شده است؛ زیرا این گونه اموال، صفا و طراوت و برکت را از انسان دور می‌کند؛ همان‌گونه که درخت پوست کنده پژمرده می‌شود.

«﴿يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ آن‌ها بر تو منّت می‌نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: اسلام آوردن خود را بر من منّت نگذارید؛ بلکه خدا بر شما منّت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است اگر (در ادعای ایمان) راستگویید».[۱]

و از ویژگی‌های دیگر آن‌ها این است که کارهای حرام را که مورد علاقهٔ آن‌هاست، زیر پوشش‌های فریبنده‌ای قرار می‌دهند یا برای این که مردم را بفریبند و یا حتی وجدان خود را نیز فریب دهند، به سراغ شراب می‌روند. وقتی به آن‌ها گفته شود: شراب از محرّمات مسلّم است می‌گویند: این همان نبیذی است که پیامبر اکرمﷺ و اصحابش از آن می‌نوشیدند؛ در حالی که آن نبیذ نه مسکر بود و نه حرام؛ بلکه پیامبرﷺ هنگامی که یارانش بعد از ورود به مدینه از سرد بودن طبیعت آب مدینه و ناراحتی‌های گوارشی شکایت کردند، به آنها فرمود: چند دانه‌ای خرما درون خمرهٔ آب بریزید تا مشکل شما برطرف گردد. این آب نه مضاف می‌شد و نه خرما در حدّی بود که مسکر شود. از آن می‌نوشیدند و وضو می‌گرفتند؛ ولی بعضی از گمراهان آن را بهانه کردند؛ مقدار زیادی خرما در آب می‌ریختند و در جای گرمی قرار می‌دادند تا تخمیر و به مسکر تبدیل شود و آن را به نام نبیذ می‌نوشیدند.[۲]

همچنین بسیاری از افراد گناهکار و ضعیف الایمان در گذشته و حال، نام رشوه را هدیه می‌گذاشتند و نیز در پوشش معاملات صوری به رباخواری مشغول شده و می‌شوند.

بدیهی است در محیط‌های مذهبی که گناهِ آشکار، مشکلات زیادی دارد گنهکاران ترجیح می‌دهند که اعمال خود را در پوشش عناوین فریبنده‌ای انجام دهند. این همان است که به نام فتنه و آزمون بزرگ از آن خبر داده‌اند.

و در آخرین جمله از این بخش از خطبه می‌خوانیم که علی ؑ می‌گوید: «عرض کردم:

---

۱. حجرات، آیهٔ ۱۷.

۲. به کتاب کافی، جلد ۶، صفحهٔ ۴۱۶، حدیث ۳ مراجعه کنید.

ای رسول خدا، در چنین شرایطی این‌گونه افراد را که دارای چنین صفاتی دارند، در چه مرتبه‌ای قرار دهم؟ آیا کار آن‌ها به منزلهٔ ارتداد و بازگشت از دین است و یا به منزلهٔ فتنه و انحراف از احکام خدا؟ فرمود: آن را به منزلهٔ فتنه بدان (و با آن‌ها همچون مسلمانان خطاکار رفتار کن)» (**قُلْتُ: يَا رَسُولَ ٱللّٰهِ، فَبِأَيِّ ٱلْمَنَازِلِ أُنْزِلُهُمْ عِنْدَ ذٰلِكَ؟ أَبِمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ**[1]**، أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ؟ فَقَالَ: «بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ»**).

با توجه به این که این افراد ظاهراً دو اصل اساسی دین (توحید و نبوّت) را قبول داشتند و انحراف شدید آن‌ها در برنامه‌های عملی بود؛ حتی ضروریات دین را به ظاهر انکار نمی‌کردند و مخالفت‌های خود را در پوشش عناوین حلال به اصطلاح انجام می‌دادند؛ لذا حکم ارتداد بر آن‌ها جاری نمی‌شد و علی علیه‌السلام هم هرگز با آنان همچون مرتد عمل نکرد.

## نکته

### رَگ، رَگ است این آب شیرین، آب شور

آن‌چه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد فتنه و آزمون بزرگ در این حدیث بیان فرموده نه تنها در عصر حکومت علی علیه‌السلام که در عصر ما نیز با تمام ویژگی‌ها خودنمایی می‌کند. بسیاری از افراد، هنگامی که پای مال و ثروت نامشروع به میان می‌آید، گام‌های‌شان می‌لغزد؛ خود را در صف مؤمنان می‌پندارند؛ گویی بر خدا منّت می‌نهند که مسلمانند و امید به رحمت او دارند!

و از همه بدتر ارتکاب گناهان بزرگ در پوشش‌های عناوین مباح و فریبنده یا به تعبیر دیگر تقلّب نسبت به قانون یعنی از پوشش‌های ظاهراً قانونی برای فرار از واقعیت قانون استفاده می‌کنند.

---

۱. «ردّة» (بر وزن مکّه) به معنای یک بار بازگشت از چیزی است و «ردّة» (بر وزن فتنه) به معنای ارتداد و بازگشت از دین است. در خطبهٔ مذکور معنای دوّم مورد نظر است.

امروز با چشم خود می‌بینیم بسیاری از رباخواران به انواع حیله‌ها متوسّل می‌شوند؛ گاه به اسم فروختن اسکناس به اسکناس؛ گاه از طریق «ضمّ ضمیمه» یعنی شیء ارزانی را به مال مورد نظر ضمیمه کردن و آن را به قیمت‌های گزاف فروختن؛ گاهی به نام کارمزد و گاه بیع شرط‌های دروغین یا حق العمل و پورسانت و جریمهٔ دیرکرد و بهانهٔ تورم و امثال این عناوین کاذبه ربا را حلال می‌شمرند و کار به جایی رسیده که تحقق حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را کاملاً احساس می‌کنیم که فرمود:

«**يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَّا يَبْقَىٰ أَحَدٌ إِلَّا أَكَلَ الرِّبَا فَإِنْ لَمْ يَأْكُلْهُ أَصَابَهُ مِنْ غُبَارِهِ**[1]؛ زمانی بر مردم می‌رسد که ربا دامان همه را می‌گیرد؛ حتی کسانی که از آن برکنارند گرد و غبارش بر دامانشان می‌نشیند».

به یقین، این نوع مخالفت با قوانین الهی از مخالفت صریح و آشکار بدتر و خطرناک‌تر است؛ زیرا ممکن است به سرعت در جامعه فراگیر شود، بی‌آن که به مانعی برخورد کند؛ در حالی که گناهان آشکار چنین نیست و در یک جامعه مذهبی با موانع زیادی برخورد می‌کند. افزون بر این، این گونه فرار از قانون، گناه مضاعفی است؛ هم گناه رباخواری است و هم ریاکاری و بازی با احکام دین.

به تعبیر دیگر، در این نوع فرار از قانون، تنها صورتی از قانون و حکم الهی باقی می‌ماند؛ بی آن که محتوا و فلسفهٔ آن وجود داشته باشد؛ مثلاً تحریم رباخواری به دلیل مفاسد زیادی است که در نظام اقتصادی جامعه به وجود می‌آید و سبب فاصلهٔ طبقاتی و ثروتمندتر شدن ثروتمندان و فقیرتر شدن فقیران می‌گردد؛ به همین جهت زشتی آن از زنای با محارم بیش‌تر شمرده شده و به جنگ با خدا معرفی شده است و در احادیث اسلامی، هفت نوع مفسدهٔ مختلف برای آن ذکر شده که در بحث ربا شرح داده‌ایم.[2]

آیا با یک صورت‌سازی و مثلاً اضافه کردن یک سیر نبات یا یک قوطی کبریت با یک

---

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۳، صفحهٔ ۳۳۳.

۲. به کتاب «ربا و بانکداری» تألیف «آیة الله العظمی مکارم شیرازی» مراجعه کنید.

معاملهٔ سنگین ربوی، همه این مفاسد حل می‌شود؟!! هرگز! آیا به گفتهٔ مرحوم وحید بهبهانی تمام مشکل در کلمه سحت و رباست؟ و تمام گناه ربا فقط به این الفاظ بر می‌گردد یا حکمتی در این حکم بوده، که باید ملحوظ شود؟!

☆ ☆ ☆

## خطبهٔ ۱۵۷[1]

# وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

## يحثّ الناس على التّقوىٰ

از خطبه‌های امام علیه‌السلام است که در آن، مردم را به تقوا، تشویق و ترغیب می‌کند.

## خطبه در یک نگاه

در این خطبه، امام علیه‌السلام مانند بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه، سخن را با حمد و ثنای الهی شروع می‌کند؛ سپس در چند بخش به مسائل حساسی می‌پردازد. در بخش اوّل از عبرت گرفتن از تاریخ پیشینیان ـ که سرنوشت مشابهی با ما دارند ـ سخن می‌گوید و ما را به اعماق تاریخ گذشته فرو می‌برد تا آیندهٔ خویش را آشکارا ببینیم و راه

---

۱. **سند خطبه:**
گرچه محتوای خطبه به قدری والاست و الفاظ فصیح و بلیغ که صادر شدن آن مانند سایر خطبه‌های نهج البلاغه از غیر امام معصوم علیه‌السلام بسیار بعید است؛ ولی با این حال به بعضی از مدارکی که در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده اشاره می‌کنیم: «ابن اثیر» عالم لغوی در «نهایة» در مادهٔ «شَوْل» و همچنین مادهٔ «رَبْک» به بخش‌هایی از این خطبه اشاره می‌کند و در غرر الحکم نیز بعضی از جمله‌های این خطبه با مقداری تفاوت بیان شده است که نشان می‌دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته شده است.

سعادت را پیدا کنیم.

در بخش دوّم، به اهمّیّت تقوا و برگرفتن زاد و توشه از زندگی دنیا برای آخرت اشاره می‌کند و هشدار می‌دهد که پایان زندگی هیچ‌کس نمایان نیست. بکوشید تا غافلگیر نشوید.

در بخش سوّم از مراقبان الهی نسبت به اعمال انسان از جمله اعضای پیکر هر شخص و فرشتگانی که حافظان اعمالند، یاد می‌کند.

در بخش چهارم به پایان زندگی و عالم غربت قبر و خانهٔ تنهایی و فنای دنیا و برپایی قیامت اشاره کرده، با جملات کوتاه و تکان دهنده‌ای در این زمینه، خطبه را به پایان می‌برد.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ اَلْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِذِكْرِهِ، وَ سَبَباً لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ، وَ دَلِيلاً عَلَىٰ آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ.**

**عِبَادَ اَللّٰهِ، إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرْيِهِ بِالْمَاضِينَ؛ لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلَّىٰ مِنْهُ، وَ لَا يَبْقَىٰ سَرْمَداً مَا فِيهِ.**

**آخِرُ فَعَالِهِ، كَأَوَّلِهِ. مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ، مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ. فَكَأَنَّكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوكُمْ حَدْوَ الزَّاجِرِ بِشَوْلِهِ: فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ، وَ اَرْتَبَكَ فِي اَلْهَلَكَاتِ، وَ مَدَّتْ بِهِ شَيَاطِينُهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَ أَعْمَالِهِ. فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، وَ النَّارُ غَايَةُ اَلْمُفَرِّطِينَ.**

## ترجمه:

حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که «**حمد**» را کلید ذکر و یاد خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت‌ها و عظمتش ساخته است.

**بندگان خدا!** روزگار بر بازماندگان، آن‌سان می‌گذرد که بر پیشینیان گذشت. آن‌چه از زندگی دنیا گذشته است باز نمی‌گردد و آن‌چه در آن هستیم جاودان نمی‌ماند. آخرین کار این جهان، همچون نخستین کار اوست. امورش شبیه به یکدیگر و نشانه‌هایش روشن و آشکار است. گویا ساعت (پایان زندگی) شما را با سرعت به پیش می‌راند؛ همان‌گونه که ساربان، شتران سبکبار را. آن کس که به غیر خویش پردازد واز خود غافل شود، در تاریکی‌ها سرگردان می‌ماند و در مهلکه‌ها گرفتار می‌شود. شیاطین او را در طغیانش به

پیش می‌رانند و اعمال بدش را در نظرش نیک جلوه می‌دهند. بهشت سرمنزل پیش‌تازان (در طاعت خدا) و آتش دوزخ پایان کار کوتاهی کنندگان و تقصیرکاران است.

## شرح و تفسیر

### توجهی دیگر به مبدأ و معاد

امام علیه‌السلام خطبه رابا حمد خداوند اما با تعبیرات تازه‌ای آغاز می‌کند و می‌فرماید: «حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که «**حمد**» را کلید ذکر و یاد خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت‌ها و عظمتش ساخته است» (**اَلْحَمْدُ**[1]**لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ اَلْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِذِكْرِهِ، وَ سَبَباً لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ، وَ دَلِيلاً عَلَىٰ آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ**).

در این که منظور از «ذکر» در این‌جا چیست؟ گاه گفته شده: قرآن مجید است که در بعضی از آیات قرآن از آن به ذکر تعبیر شده؛ چراکه سورهٔ حمد سرآغاز آن می‌باشد (بنابراین که سورهٔ حمد، نخستین سوره‌ای باشد که بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده یا قرآن به صورت کنونی در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به دستور حضرتش گردآوری شده و سورهٔ حمد سرآغاز آن بوده باشد[2]).

و یا این‌که به چندین سوره از قرآن اشاره است که با حمد خدا آغاز می‌شود (سوره‌های حمد، انعام، کهف، سبأ و فاطر).

یا این‌که ذکر، اشاره به هرگونه یاد خداست و در احادیث اسلامی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شده که «**كُلُّ كَلامٍ لَا يُبْدَأُ فِيهِ بِحَمْدِاللّٰهِ فَهُوَ أَجْذَمُ**؛ هر سخنی که با حمد خدا

---

۱. «**حمد**» در لغت به معنای ستایش کردن در مقابل کار یا صفت نیک اختیاری است و از آن‌جا که یکی از کارهای بسیار نیک، بخشیدن نعمت به نیازمندان است، این واژه به معنای شکر نیز به کار می‌رود.

۲. این احتمال را در تفسیر نمونه در بحث سورهٔ حمد تقویت کرده‌ایم و نام‌گذاری این سوره به «**فاتحة الکتاب**» را در روایات نبوی دلیل بر آن می‌دانیم.

شروع نشود بریده است».[۱]

به همین دلیل، سرآغاز غالب خطبه‌های پیامبر اکرم و معصومین علیهم‌السلام را حمد و ستایش پروردگار مشاهده می‌کنیم و جملهٔ «سَبَباً لِلْمَزِیدِ مِنْ فَضْلِهِ» اشاره به آیهٔ شریفهٔ ﴿لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ﴾ می‌باشد که شکر و حمد خدا را مایهٔ فزونی نعمت قرار داده است.[۲]

توجه داشته باشید که در بسیاری از آیات قرآن، حمد به معنای شکر به کار رفته است.

و جملهٔ «دَلِیلاً عَلَی آلاٰئِهِ وَ عَظَمَتِهِ» اشاره به این است که هنگامی که حمد و ستایش و شکر خدا را به جا می‌آوریم هم به نعمت‌های گوناگون او توجّه می‌کنیم وهم به مقام عظمتش.

سپس امام علیه‌السلام بندگان خدا را مخاطب قرار داده و نسبت به ناپایداری دنیا هشدار می‌دهد و به عبرت گرفتن از پیشینیان توصیه می‌کند و می‌فرماید: «**بندگان خدا!** روزگار بر بازماندگان، آن‌سان می‌گذرد که بر پیشینیان گذشت!» (**عِبَادَ اَللّٰهِ، إِنَّ الدَّهْرَ[۳] یَجْرِي بِالْبَاقِینَ کَجَرْیِهِ بِالْمَاضِینَ**).

این سخن، اشاره به مطلب معروفی است که می‌گوییم تاریخ همواره تکرار می‌شود و حوادث امروز ـ با تفاوت مختصری ـ همچون حوادث دیروز است. و بعد در توضیح آن می‌فرماید: «آن‌چه از زندگی دنیا گذشته است باز نمی‌گردد و آن‌چه در آن هستیم جاودان نمی‌ماند. آخرین کار این جهان، همچون نخستین کار اوست؛ امورش شبیه به یکدیگر و

---

۱. فقه السّنة، جلد ۲، صفحهٔ ۲۳۰. (در این زمینه روایات دیگری در کتاب «مغنی ابن قدامه» و «نیل الأوطار شوکانی» نیز نقل شده است).

۲. این جمله، نشان می‌دهد که از میان احتمالات سه گانهٔ مزبور در مورد حمد، احتمال سوّم مناسب‌تر است.

۳. «دهر» به گفتهٔ راغب در مفردات، در اصل اسمی است برای مجموع عمر جهان؛ سپس به معنای وسیع‌تری که عبارت از روزگار و زمان و تاریخ زندگی بشر است اطلاق شده؛ گاه به معنای مردم زمانه و گاه به معنای خالق زمان نیز به کار می‌رود.

نشانه‌هایش روشن و آشکار است» (**لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلَّىٰ مِنْهُ، وَ لَا يَبْقَىٰ سَرْمَداً مَا فِيهِ. آخِرُ فَعَالِهِ، كَأَوَّلِهِ. مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ، مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ**).

آری، اگر دقت کنیم سلسله‌ای از اصول کلی را بر تاریخ بشر حاکم می‌بینیم که هر روز در چهرهٔ جدیدی خود را نشان می‌دهد و به همین دلیل، هر کس می‌تواند به آیندهٔ خود با دقت در تاریخ گذشتگان، آگاه شود؛ چرا که تاریخ دیروز آینه تمام‌نمای امروز است.

پیوسته گروهی به قدرت می‌رسند و همه چیز را در قبضهٔ خود می‌گیرند؛ چیزی نمی‌گذرد که ناتوان می‌شوند و قدرت را به اختیار یا به اجبار به دیگران می‌سپارند. هنگامی که سرآمد حکومت آن‌ها فرا رسید به حکم قطعی پروردگار باید جای خود را به دیگران دهند: ﴿**فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ**﴾.

همواره گروهی متولّد می‌شوند؛ سپس به جوانی می‌رسند بعد وارد مرحلهٔ پیری و ناتوانی می‌شوند و همچون برگ خشکیده‌ای در برابر تندباد اجل قرار می‌گیرند و به مردگان می‌پیوندند و در زیر خاک‌های تیره و تار پنهان می‌شوند.

زادن و کشتن و پنهان کردن  چرخ را رسم و ره دیرین است!

سپس امام علیه‌السلام با ذکر این مقدمه به چند نصیحت و اندرز پرمعنا پرداخته، می‌فرماید: گویا ساعت (پایان زندگی) شما را با سرعت به پیش می‌راند؛ همان‌گونه که ساربان شتران سبکبار را! (**فَكَأَنَّكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوكُمْ**[1] **حَدْوَ الزَّاجِرِ بِشَوْلِهِ**).

با توجه به این که زاجر به ساربانی گفته می‌شود که با شدت، شتران را می‌راند و «شَوْل» (جمع شائله) به شترانی گفته می‌شود که سبکبار باشند؛ یعنی مدتی از وضع حملشان گذشته و پستانشان خشکیده است و طبیعتاً ساربان ملاحظهٔ حال آن‌ها را نمی‌کند، چنین نتیجه می‌گیریم که روزگار و سرآمد عمر با شدت هر چه بیش‌تر مردم را به سوی فنا می‌راند.

---

۱. «**تحدو**» از مادّهٔ «**حَدْو**» و «**حُدیٰ**» به معنای راندن شتر همراه با آواز مخصوصی است که ساربان‌ها می‌خوانند؛ ولی سپس به هر گونه راندن و سوق دادن اطلاق شده است.

شب‌ها و روزها به سرعت می‌گذرد. سال و ماه‌ها طی می‌شود. حوادث غیر منتظره، بیماری‌ها، بلاها، جنگ‌ها و امور دیگری از این قبیل همه و همه، انسان‌ها را هدف گرفته‌اند.

بعد از این هشدار، همگان را به این حقیقت متوجّه می‌سازد و می‌فرماید: «آن کس که به غیر خویش پردازد واز خود غافل شود، در تاریکی‌ها سرگردان می‌ماند و در مهلکه‌ها گرفتار می‌شود. شیاطین او را در طغیانش به پیش می‌رانند و اعمال بدش را در نظرش جلوه می‌دهند!» (**فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ، وَ ٱرْتَبَكَ**[1] **فِي ٱلْهَلَكَاتِ، وَ مَدَّتْ بِهِ شَيَاطِينُهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَ أَعْمَالِهِ**).

هر انسانی مجموعه‌ای از عیوب و نقصان‌ها و نقاط ضعف را در خود دارد و تنها راه نجات او پرداختن به اصلاح آن‌هاست تا به تدریج به صورت انسان کاملی درآید و شایستهٔ قرب خدا و نام والای خلیفة الله شود؛ ولی کسی که به بیرون خویش یعنی به انسان‌های دیگر یا مسایلی از قبیل: مال و مقام و ثروت و جاه بپردازد، سرگردانی وگرفتاری او یقینی است و از آن اسفبارتر این که شیاطین، چنین انسان غافلی را در طغیانش تشویق می‌کنند و اعمال زشت او را چنان زینت می‌دهند که جزو نقاط قوّت خود می‌شمرد و به آن افتخار می‌کند. بدیهی است چنین انسان گرفتاری راه نجاتی نخواهد داشت.

قرآن مجید دربارهٔ این گونه افراد می‌فرماید: «﴿**كَمَنْ مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**﴾؛ آن‌ها همچون کسی‌اند که در ظلمت‌ها گرفتار شده و از آن خارج نمی‌گردد. آری، این‌گونه برای کافران، اعمال زشتی را که انجام می‌دادند، تزیین شده است».[2]

و در پایان این بخش به سرنوشت نهایی و سرانجام کار اشاره کرده، می‌فرماید:

---

۱. «**ارتبك**» از مادهٔ «**ربك**» (بر وزن ربط) به معنای پریشان و درهم شدن کار است؛ به گونه‌ای که نجات برای انسان مشکل شود.

۲. انعام، آیهٔ ۱۲۲.

«بهشت، سرمنزل پیش‌تازان و آتش دوزخ پایان کار تقصیرکاران است» (**فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، وَ النَّارُ غَايَةُ الْمُفَرِّطِينَ**).

منظور از «**سابقین**» سبقت گیرندگان در مسیر طاعت خداست؛ که سرمنزل مقصودشان بهشت است؛ همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: ﴿**سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا...**﴾.[1]

و جملهٔ «**وَ النَّارُ غَايَةُ الْمُفَرِّطِينَ**» اشاره به کسانی است که به علت کوتاهی و تقصیر و از دست دادن فرصت‌ها گرفتار خسران و زیان شده و سرانجام‌شان دوزخ است؛ همان‌گونه که قرآن دربارهٔ این افراد می‌گوید: «روز قیامت می‌گویند: ای افسوس بر ما که دربارهٔ قیامت کوتاهی کردیم!» ﴿**قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا**﴾.[2]

## نکته

## چگونه تاریخ تکرار می‌شود؟

تاریخ بشر مجموعه‌ای است از حوادث بی شمار و بسیار متنوّع و گوناگون؛ ولی هنگامی که درست در آن دقّت می‌کنیم می‌توانیم ویژگی‌هایی برای حوادث گوناگون آن پیدا کنیم و همه را در گروه‌های معیّن و عناوین خاصّی بگنجانیم، بخشی از آن ویژگی‌ها چنین است:

۱ـ زوال سریع نعمت‌ها و قدرت‌ها: آری نعمت‌ها و قدرت‌ها به سرعت می‌آیند و می‌روند و جای خود را به دیگری می‌سپارند.

۲ـ ناپایداری: از ویژگی‌های حوادث این جهان، ناپایداری است. تا انسان به‌چیزی دل خوش می‌کند، آن را از دست می‌دهد و تا به کسی دل می‌بندد، جای خالی او را مشاهده می‌کند.

---

۱. حدید، آیهٔ ۲۱.
۲. انعام، آیهٔ ۳۱.

۳ـ بی وفایی در مردم دنیا و حوادث این جهان، یکی دیگر از صفات چشمگیر است؛ تا آن‌جا که به صورت ضرب المثل درآمده، می‌گویند: «دنیا به چه کسی وفا کرده که به ما کند؟».

۴ـ غرورها و شکست‌های ناشی از آن: تاریخ جهان، افراد و گروه‌های زیادی را به خاطر دارد که روزی پیروز شدند و در پی پیروزی مغرور گشتند؛ ولی سرانجام غرورشان آن‌ها را بر خاک ذلّت نشاند و بینی آن‌ها را به خاک مالید.

۵ـ تغییر حالات و روحیات: نزدیک‌ترین دوستان انسان، گاه خطرناک‌ترین دشمن او می‌شوند. گاهی دوستان دیروز، دشمنان امروزند. این ویژگی مخصوصاً در میان حاکمان و سیاستمداران جهان کاملاً به چشم می‌خورد.

۶ـ زمینه‌های محبّت و نفرت: آن‌چه باقی می‌ماند و مایهٔ یاد نیک مردم جهان است نیکی‌ها، محبّت‌ها، جوانمردی‌ها و اخلاص‌هاست و آن‌چه مایهٔ نفرین و لعنت و بدنامی می‌شود، ظلم و ستم‌ها و ناجوانمردی‌هاست.

☆ ☆ ☆

این برگه سفید می‌باشد.

## بخش دوّم

**اَعْلَمُوا، عِبَادَ اَللّٰهِ، أَنَّ التَّقْوَىٰ دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ، وَاَلْفُجُورَ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَ لَا يُحْرِزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ. أَلَا وَ بِالتَّقْوَىٰ تُقْطَعُ حُمَةُ اَلْخَطَايَا، وَ بِالْيَقِينِ تُدْرَكُ اَلْغَايَةُ اَلْقُصْوَىٰ.**

**عِبَادَ اَللّٰهِ، اَللّٰهَ اَللّٰهَ فِي أَعَزِّ اَلْأَنْفُسِ عَلَيْكُم، وَ أَحَبِّهَا إِلَيْكُمْ: فَإِنَّ اَللّٰهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ اَلْحَقِّ وَ أَنَارَ طُرُقَهُ. فَشِقْوَةٌ لَازِمَةٌ، أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ! فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ اَلْفَنَاءِ لِأَيَّامِ اَلْبَقَاءِ. قَدْ دُلِلْتُمْ عَلَىٰ اَلزَّادِ، وَ أُمِرْتُمْ بِالظَّعْنِ، وَ حُثِثْتُمْ عَلَىٰ اَلْمَسِيرِ؛ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكْبٍ وُقُوفٍ، لَا يَدْرُونَ مَتَىٰ يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ. أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالدُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلآخِرَةِ! وَ مَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسْلَبُهُ، وَ تَبْقَىٰ عَلَيْهِ تَبِعَتُهُ وَ حِسَابُهُ!**

**عِبَادَاَللّٰهِ، إِنَّهُ لَيْسَ لِمَا وَعَدَ اَللّٰهُ مِنَ اَلْخَيْرِ مَتْرَكٌ، وَ لَا فِيمَا نَهَىٰ عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مَرْغَبٌ.**

**عِبَادَاَللّٰهِ، اَحْذَرُوا يَوْماً تُفْحَصُ فِيهِ اَلْأَعْمَالُ، وَ يَكْثُرُ فِيهِ اَلزِّلْزَالُ وَ تَشِيبُ فِيهِ اَلْأَطْفَالُ.**

## ترجمه:

بندگان خدا بدانید که تقوا دژی است محکم و استوار (که ساکنان خود را از گزند عذاب دنیا و آخرت حفظ می‌کند) و فجور و بی‌تقوایی، حصاری است سُست و بی‌دفاع که ساکنانش را (از خطرها) باز نمی‌دارد و کسی را که به آن پناه برد حفظ نمی‌کند. آگاه باشید

با تقوا می‌توان نیش زهرآلود گناهان را قطع کرد و با یقین به برترین مرحلهٔ مقصود رسید. بندگان خدا! خدا را خدا را؛ مراقب عزیزترین و محبوب‌ترین نفوس نسبت به خویش باشید (دست کم بر خود رحم کنید؛) چرا که خداوند راه حق را برای شما آشکار ساخته و طرق آن را روشن نموده است و سرانجام کار (از دو حال خارج نیست) یا بدبختی دایمی است و یا نیکبختی همیشگی؛ حال که چنین است در این ایّام فانی برای ایّام باقی زاد و توشه فراهم سازید، زاد و توشه لازم به شما معرفی شده و فرمان کوچ داده شده است و با سرعت شما را به حرکت درآورده‌اند. شما همچون کاروانی هستید که در منزلگاهی توقف کرده و نمی‌دانید چه وقت دستور حرکت به او داده می‌شود. بدانید آن کس که برای آخرت آفریده شده با دنیا (و دنیاپرستی) چه کار دارد؟ و آن کس که به زودی ثروتش را از او می‌گیرند، با اموال و ثروت دنیا چه می‌کند؟ ثروتی که (سودش برای دگران است و) مؤاخذه و حسابش بر او. ای بندگان خدا! آن‌چه را خداوند وعدهٔ نیک نسبت به آن داده است جای ترک نیست و آن‌چه را از بدی‌ها نهی کرده قابل دوست داشتن نمی‌باشد. ای بندگان خدا! از روزی که اعمال بررسی دقیق می‌شود، برحذر باشید؛ روزی که تزلزل و اضطراب در آن بسیار است و کودکان در آن پیر می‌شوند!

## شرح وتفسیر

### ناپایداری دنیا

در این بخش از خطبهٔ امام علیه‌السلام بعد از بیانات گذشته پیرامون ناپایداری دنیا و آماده ساختن مخاطبان خود برای شنیدن اندرزهای نافع و سودمند می‌فرماید: «بندگان خدا بدانید که تقوا دژی است محکم و استوار (که ساکنان خود را از گزند عذاب دنیا و آخرت حفظ می‌کند) و فجور و بی‌تقوایی، حصاری سُست و بی‌دفاع که ساکنانش را (از خطرها) باز نمی‌دارد و کسی را که به آن پناه برد حفظ نمی‌کند» (**اَعْلَمُوا، عِبَادَ اَللّٰهِ، أَنَّ اَلتَّقْوَىٰ دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ، وَاَلْفُجُورَ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَ لَا يُحْرِزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ**).

اشاره به این که تقوا که یک ملکهٔ نیرومندِ بازدارندهٔ باطنی است، انسان را ازآلودگی به گناهان باز می‌دارد و همین امر سبب می‌شود از پیامدهای نامطلوب گناه در دنیا و آخرت در امان بماند؛ به عکس افراد بی تقوا در برابر وسوسه‌های نفس و شیاطین جن و انس نفوذپذیرند و به آسانی در پرتگاه گناه می‌لغزند و سقوط آن‌ها سبب رسوایی در دنیا و عذاب الهی در آخرت می‌شود.

سپس دوّمین اثر مهم تقوا را چنین بیان می‌فرماید: «آگاه باشید با تقوا می‌توان نیش زهرآلود گناهان را قطع کرد و با یقین به برترین مرحلهٔ مقصود رسید» (**أَلَا وَ بِالتَّقْوَىٰ تُقْطَعُ حُمَةُ[1] ٱلْخَطَايَا، وَ بِالْيَقِينِ تُدْرَكُ ٱلْغَايَةُ ٱلْقُصْوَىٰ**).

امام علیه‌السلام در این‌جا گناهان را به حیوانات گزندهٔ سمی همچون مار و عقرب تشبیه کرده که تقوا نیش زهرآلود آن‌ها را قطع می‌کند. آری! تقوا پادزهری است مؤثر و حیات‌بخش و از آن‌جا که تقوا و یقین، لازم و ملزوم یکدیگرند می‌فرماید: کسی که بر مرکب یقین سوار شود به سرمنزل مقصود خواهد رسید. یقین، عامل حرکت است و تقوا برطرف کنندهٔ موانع راه. همیشه بی تقوایی‌ها از ضعف یقین سرچشمه می‌گیرد. آیا کسی که به این آیه یقین دارد که می‌فرماید: «﴿**إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْماً إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً**﴾؛ به یقین کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند (در حقیقت) تنها آتش می‌خورند»[2]، می‌تواند مال یتیم بخورد؟

آیا کسی را پیدا می‌کنید که قطعه‌ای از آتش سوزان را بر دارد و در دهان بگذارد؟!!

آن‌گاه امام علیه‌السلام برای تحریک مخاطبان و تشویق آن‌ها به برگرفتن زاد و توشه از این دنیای فانی می‌فرماید: «ای بندگان خدا، خدا را خدا را؛ مراقب عزیزترین و محبوب‌ترین نفوس نسبت به خویش باشید» (**عِبَادَ ٱللّٰهِ، ٱللّٰهَ ٱللّٰهَ فِي أَعَزِّ ٱلْأَنْفُسِ عَلَيْكُم، وَ**

---

۱. «**حمة**» که گاه «**حُمّة**» (بر وزن قوّه) نیز تعبیر شده به معنای نیش حشرات و مار و عقرب و مانند آن است و گاه به سمّ آن‌ها اطلاق شده است.

۲. نساء، آیهٔ ۱۰.

**أَحَبِّهَا إِلَيْكُمْ**).

به یقین منظور از عزیزترین نفوس در این عبارت، خود انسان است؛ چراکه حبّ ذات، طبیعی هر انسانی است و اگر به اشخاص و اشیای دیگر علاقه دارد از پرتو حبّ ذات است؛ چراکه آن‌ها را در سرنوشت خود مؤثر می‌داند (بگذریم از گروه بسیار اندکی که خویشتن خویش را به کلی فراموش می‌کنند؛ جز خدا نمی‌بینند و جز خدا نمی‌جویند و جز خدا نمی‌خواهند).

به هر حال، مقصود این است که شما اگر به هیچ کس رحم نمی‌کنید دست کم به خود رحم کنید و اگر منافع هیچ‌کس را در نظر نمی‌گیرید، حدّاقل منافع خود را در نظر بگیرید که این علاقهٔ به خویشتن، جزء فطرت شماست.

و به دنبال آن، هشدار می‌دهد: «خداوند راه حق را برای شما آشکار ساخته و طرق آن را روشن نموده است، و سرانجام کار (از دو حال خارج نیست) یا بدبختی دایمی است و یا نیکبختی همیشگی» (**فَإِنَّ ٱللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ ٱلْحَقِّ وَ أَنَارَ طُرُقَهُ. فَشِقْوَةٌ لَازِمَةٌ، أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ!**).

آن‌گاه امام علیه‌السلام به بیان اسباب رسیدن به سعادت دایمی و پرهیز از شقاوت همیشگی پرداخته، چنین می‌فرماید: «حال که چنین است در این ایّام فانی برای ایّام باقی زاد و توشه تهیه کنید. زاد و توشهٔ لازم به شما معرفی شده و فرمان کوچ داده شده است، و با سرعت شما را به حرکت درآورده‌اند» (**فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ ٱلْفَنَاءِ لِأَيَّامِ ٱلْبَقَاءِ. قَدْ دُلِلْتُمْ عَلَىٰ ٱلزَّادِ، وَ أُمِرْتُمْ بِالظَّعْنِ**[1]**، وَ حُثِثْتُمْ**[2] **عَلَىٰ ٱلْمَسِيرِ**).

ناگفته پیداست که منظور از تهیهٔ زاد و توشه همان زاد و توشهٔ تقوا و اعمال صالح است که در قرآن مجید به آن اشاره شده: «﴿**وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ**﴾؛ زاد و توشه بیندوزید که بهترین زاد و توشه، تقواست».[3]

---

۱. «**ظَعْن**» به معنای کوچ کردن از مکانی به مکان دیگر است.
۲. «**حثثتم**» از مادهٔ «**حثّ**» (بر وزن صفّ) به معنای برانگیختن و با شتاب بردن است.
۳. بقره، آیهٔ ۱۹۷.

جملهٔ «**أُمِرْتُمْ بِالظَّعْنِ...**» می‌تواند اشاره به امر تشریعی الهی باشد که در آیات مربوط به فنای دنیا و این که هر کسی سرانجام طعم مرگ را می‌چشد به دلالت التزامی آمده است و می‌تواند اشاره به امر تکوینی باشد؛ زیرا خداوند اسباب و عوامل حرکت را چنان آفریده که کودکان به سرعت جوان و جوانان پیر و پیران به سوی دیار بقا می‌شتابند و با جملهٔ ﴿**وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ**﴾[1] دستور سیر سریع را به سوی اسباب آمرزش و مغفرت صادر فرموده است.

در نامهٔ ۳۱ نهج‌البلاغه نیز می‌خوانیم که امام علیه‌السلام خطاب به فرزندش (امام حسن علیه‌السلام) می‌فرماید: «**يَا بُنَيَّ أَنَّ مَنْ كَانَتْ مَطِيَّتُهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ، فَإِنَّهُ يُسَارُ بِهِ وَ إِنْ كَانَ وَاقِفاً، وَ يَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَ إِنْ كَانَ مُقِيماً وَادِعاً**؛ پسرم! آن کس که مرکبش شب و روز است، همواره در حرکت خواهد بود؛ هر چند ظاهراً ساکن است و قطع مسافت می‌کند؛ گرچه در جای خود ایستاده و راحت است».

و در ادامهٔ سخن تشبیه رسا و گویایی برای مردم دنیا ذکر کرده، می‌فرماید: «شما همچون کاروانی هستید که در منزلگاهی توقف کرده، و نمی‌دانید چه وقت دستور حرکت به شما داده می‌شود» (**فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكْبٍ[2] وُقُوفٍ، لَا يَدْرُونَ مَتَىٰ يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ**).

ممکن است این سؤال مطرح شود که امام علیه‌السلام در جملهٔ «**أُمِرْتُمْ بِالظَّعْنِ...**» می‌فرماید: فرمان حرکت صادر شده، در حالی که در جملهٔ «**لَا يَدْرُونَ مَتَىٰ يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ**» (نمی‌دانند چه وقت دستور حرکت داده می‌شود) می‌فرماید: هنوز دستور حرکت صادر نشده؛ این دو تعبیر چگونه با یکدیگر سازگار است؟

با قدری توجه در می‌یابیم که اوّلی اشاره به حرکت در دنیا به سوی کمال و سرعت

---

۱. آل عمران، آیهٔ ۱۳۳.

۲. «**رکب**» جمع راکب در اصل به معنای شترسوار است؛ ولی معمولاً این واژه به معنای کاروان به کار می‌رود.

وشتاب در فراهم کردن اسباب مغفرت و دوّمی اشاره به کوچ کردن از دنیا به سوی آخرت می‌باشد و ابهام برطرف می‌گردد.

به هر حال، این تشبیه به صورت دیگری در کلمات قصار آمده است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «**أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكْبٍ يُسَارُ بِهِمْ وَ هُمْ نِيَامٌ**؛ اهل دنیا همچون قافله‌ای‌اند که آن‌ها را به پیش می‌رانند، در حالی که در خوابند».[۱]

این خواب، همان حالت غفلتی است که برای بسیاری از مردم حاصل است.

سپس برای روشن‌تر شدن این حقیقت، چنین می‌فرماید: «آگاه باشید! آن کس که برای آخرت آفریده شده با دنیا (و دنیاپرستی) چه کار دارد؟! و آن کس که به زودی ثروتش را از او می‌گیرند دیگران با اموال و ثروت دنیا چه می‌کند؟! ثروتی که (سودش برای است و) مؤاخذه و حسابش بر او است!» (**أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالدُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ! وَ مَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسْلَبُهُ، وَ تَبْقَىٰ عَلَيْهِ تَبِعَتُهُ**[۲] **وَ حِسَابُهُ!**).

اگر منزلگاه اصلی ما آخرت است و دنیا گذرگاهی بیش نیست، چرا این قدر به دنیا دل بسته‌ایم؟ و اموالی که چند روزی به رسم امانت در دست ما سپرده شده و سرانجام آن را به دیگران می‌سپاریم و در قیامت حساب و کتابش را باید پس دهیم چرا این همه برای به دست آوردنش جانفشانی می‌کنیم و حلال و حرام را به هم می‌آمیزیم؟

امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن برای ترغیب و تشویق مردم به خیرات و نیکی‌ها و پرهیز از بدی‌ها از دو منطق مؤثر دیگر بهره می‌گیرد:

نخست می‌گوید: «ای بندگان خدا! آن‌چه را خداوند وعدهٔ نیک بر آن داده است جای ترک نیست و آن‌چه را از بدی‌ها نهی کرده قابل دوست داشتن نمی‌باشد!» (**عِبَادَ اللّٰهِ، إِنَّهُ لَيْسَ لِمَا وَعَدَ اللّٰهُ مِنَ الْخَيْرِ مَتْرَكٌ، وَ لَا فِيمَا نَهَىٰ عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مَرْغَبٌ**).

---

۱. کلمات قصار، شمارهٔ ۶۴.

۲. «**تبعة**» از مادهٔ تبع (بر وزن خبر) به معنای متابعت کردن است و «**تبعه عمل**» به کیفرهایی گفته می‌شود که پس از ارتکاب گناه، دامان انسان را می‌گیرد.

اشاره به ا ین که آن کس که امر و نهی کرده و وعدهٔ پاداش و کیفر داده یک فرد عادی نیست که جای گفتگو و تردید در آن باشد؛ خداوند قادر قهار چنین فرموده است.

و در تعبیر دوّم می‌فرماید: «ای بندگان خدا! از روزی که اعمال بررسی دقیق می‌شود، برحذر باشید؛ روزی که تزلزل و اضطراب در آن بسیار است و کودکان در آن پیر می‌شوند» (**عِبَادَ ٱللّٰهِ، ٱحْذَرُوا يَوْماً تُفْحَصُ فِيهِ ٱلْأَعْمَالُ، وَ يَكْثُرُ فِيهِ ٱلزِّلْزَالُ، وَ تَشِيبُ**[1] **فِيهِ ٱلْأَطْفَالُ**).

در آن روز، تمام اعمال، هر چند ظاهراً کوچک و ناچیز باشد با دقت و سخت‌گیری بررسی خواهد شد؛ همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «﴿**يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللهُ إِنَّ اللهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ**﴾؛ اگر به اندازه سنگینی دانهٔ خردلی (کار نیک یابد) باشد و در دل سنگی یا در (گوشه‌ای از) آسمان‌ها و زمین قرار گیرد خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است».[2]

و منظور از فزونی زلزله در آن روز، تزلزل افکار و لرزیدن دل‌ها از هول محشر و وحشت از نتیجه اعمال است.

درست است که در پایان این جهان، زلزله به معنای حقیقی، تمام جهان را به لرزه در می‌آورد و همه چیز زیر و رو می‌شود؛ ولی آن‌چه در بالا آمده مربوط به صحنهٔ محشر است که در آن‌جا زلزله به معنای حقیقی آن وجود دارد؛ بلکه هر چه هست اضطراب ا ست و وحشت و تزلزل خاطرها.

تعبیر به «**تَشِيبُ فِيهِ ٱلْأَطْفَالُ**» کنایه از شدت و عمق وحشت آن صحنه است که در

---

۱. «**تشیب**» از مادهٔ «**شیب**» (بر وزن عیب) در اصل به معنای سفید شدن مو است و معمولاً به پیری اطلاق می‌شود و «**شیب**» (بر وزن سیب) جمع «**اَشْیَب**» به معنای پیران یا سپیدمویان است در مقابل «**شباب**» و «**شبیبة**» که به معنای جوانی است.

۲. لقمان، آیهٔ ۱۶.

تعبیرات روزمرّه نیز به کار می‌رود. می‌گوییم حادثه به اندازه‌ای سنگین است که انسان را پیر می‌کند؛ همان‌گونه که در قرآن مجید می‌فرماید: «﴿**فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيباً**﴾؛ اگر کافر شوید، چگونه خود را (از عذاب الهی) بر کنار می‌دارید، در آن روز که کودکان را پیر می‌کند؟!».[۱]

بعضی چنین پنداشته‌اند که پیرشدن اطفال در آن‌جا به معنای حقیقی آن است؛ نه معنای کنایی؛ ولی این احتمال بسیار بعید است؛ زیرا در آن روز طفلی که محکوم به مجازات الهی باشد و بر اثر وحشت گرفتار پیری زودرس شود، وجود ندارد.

☆ ☆ ☆

۱. مزّمّل، آیهٔ ۱۷.

## بخش سوّم

**اَعْلَمُوا، عِبَادَ اَللّٰهِ، أَنَّ عَلَيْكُمْ رَصَداً مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَ عُيُوناً مِنْ جَوَارِحِكُمْ، وَ حُفَّاظَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ، وَ عَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ، لَا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةُ لَيْلٍ دَاجٍ، وَ لَا يُكِنُّكُمْ مِنْهُمْ بَابٌ ذُو رِتَاجٍ وَ إِنَّ غَداً مِنَ اَلْيَوْمِ قَرِيبٌ.**

**يَذْهَبُ اَلْيَوْمُ بِمَا فِيهِ، وَ يَجِيءُ اَلْغَدُ لَاحِقاً بِهِ، فَكَأَنَّ كُلَّ اِمْرِىءٍ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ اَلْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحْدَتِهِ، وَ مَخَطَّ حُفْرَتِهِ. فَيَا لَهُ مِنْ بَيْتِ وَحْدَةٍ، وَ مَنْزِلِ وَحْشَةٍ، وَ مُفْرَدِ غُرْبَةٍ! وَ كَأَنَّ الصَّيْحَةَ قَدْ أَتَتْكُمْ، وَالسَّاعَةَ قَدْ غَشِيَتْكُمْ، وَ بَرَزْتُمْ لِفَصْلِ اَلْقَضَاءِ، قَدْ زَاحَتْ عَنْكُمُ اَلْأَبَاطِيلُ، وَاَضْمَحَلَّتْ عَنْكُمُ اَلْعِلَلُ، وَاَسْتَحَقَّتْ بِكُمُ اَلْحَقَايِقُ، وَ صَدَرَتْ بِكُمُ اَلْأُمُورُ مَصَادِرَهَا، فَاتَّعِظُوا بِالْعِبَرِ، وَاَعْتَبِرُوا بِالْغِيَرِ، وَاَنْتَفِعُوا بِالنُّذُرِ.**

## ترجمه:

ای بندگان خدا بدانید که مراقبانی از خودتان بر شما گماشته شده و دیده‌بانانی از اعضای پیکرتان، و نیز حسابدارانی راستگو مراقب شمایند که اعمالتان و حتی شمارهٔ نفس‌هایتان را ثبت می‌کنند. نه ظلمت شب تاریک شما را از آن‌ها پنهان می‌دارد و نه درهای محکم و فروبسته. فردا به امروز نزدیک است، امروز آن‌چه را در آن است با خود می‌برد و فردا پشت سر آن فرا می‌رسد (و به این ترتیب، عمر به سرعت سپری می‌شود). گویی هر یک از شما به سر منزل تنهایی و حفره‌گور خویش رسیده است. ای وای از آن خانهٔ تنهایی و منزلگاه وحشت و جایگاه غربت. گویی نفخهٔ صور و صیحهٔ قیامت فرا رسیده، رستاخیز، شما را در برگرفته و در صحنهٔ دادگاه الهی حاضر شده‌اید. باطل از شما

رخت بر بسته؛ عذر تراشی‌ها از میان رفته؛ حقایق برای‌تان مسلّم شده و حوادث، شما را به سرچشمهٔ اصلی رسانده است (و نتایج اعمال خود را آشکارا می‌بینید). حال که چنین است از عبرت‌ها پند گیرید، از دگرگونی نعمت‌ها اندرز پذیرید و از هشدارِ هشداردهندگان بهره گیرید.

## شرح و تفسیر

### حضور در دادگاه الهی

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه برای تکمیل نصایح گذشته به سه نکتهٔ مهم اشاره می‌فرماید: نخست دربارهٔ مراقبان و کاتبان و حافظان اعمال و سپس دربارهٔ مرگ و قبر و مشکلات آن و سرانجام دربارهٔ حساب و کتاب قیامت که در مجموع، روح خفتگان را بیدار و غافلان را هشیار می‌کند.

در قسمت اوّل می‌فرماید: «ای بندگان خدا بدانید که مراقبانی از خودتان بر شما گماشته شده و دیده‌بانانی از اعضای پیکرتان، و نیز حسابدارانی راستگو که مراقب شمایند که اعمالتان و حتی شمارهٔ نفس‌هایتان را ثبت می‌کنند» (**اَعْلَمُوا، عِبَادَ اَللّٰهِ، أَنَّ عَلَيْكُمْ رَصَداً مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَ عُيُوناً مِنْ جَوَارِحِكُمْ، وَ حُفَّاظَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ، وَ عَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ**).

و در ادامه در وصف این مراقبان اعمال می‌فرماید: «نه ظلمت شب تاریک شما را از آن‌ها پنهان می‌دارد و نه درهای محکم و فروبسته!» (**لَا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةُ لَيْلٍ دَاجٍ**[1]، **وَ لَا يُكِنُّكُمْ**[2] **مِنْهُمْ بَابٌ ذُو رِتَاجٍ**[3]).

---

۱. «**داج**» از مادهٔ «**دَجْو**» (بر وزن هجو) به معنای تاریک شدن است و «**لیل داج**» به معنای شب تاریکی است که حتی ماه و ستارگان در آن دیده نشوند.

۲. «**یکنّکم**» از مادهٔ «**کنّ**» (بر وزن جنّ) در اصل به ظرفی می‌گویند که چیزی در آن محفوظ می‌دارند (ظرف در دار) سپس این معنا توسعه یافته به هر چیزی که اشیا یا اشخاص را محفوظ و مستور می‌دارد، اطلاق شده است. ←

جملهٔ «**أَنَّ عَلَيْكُمْ رَصَداً مِنْ أَنْفُسِكُمْ**...» اشاره به گواهی اعضای پیکر انسان و حتی پوست تن او در قیامت است؛ آن‌گونه که قرآن می‌گوید: «﴿**يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**﴾؛ روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهای آن‌ها بر ضدّ آن‌ها گواهی می‌دهد و اعمالشان را بازگو می‌کند».[۱] و نیز می‌فرماید: «﴿**حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُّمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ**﴾؛ وقتی (کنار آتش دوزخ) می‌رسند گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌های تنشان به آن‌چه می‌کردند گواهی می‌دهند. به پوست‌های تنشان می‌گویند: چرا بر ضدّ ما گواهی دادید آن‌ها جواب می‌دهند: همان خدایی که هر موجودی را به نطق درآورده، ما را گویا ساخته است».[۲]

با توجه به این‌که «رصد» به معنای مراقب است و «عیونا» به معنای دیده‌بان‌ها، روشن می‌شود که این دو از قبیل اجمال و تفصیل است؛ یعنی مراقبان اعمال انسان در درجهٔ اوّل، همان اعضا و جوارح اویند که در قیامت به نطق می‌آیند و تمام اعمال را گواهی می‌دهند. این‌که جمعی از شارحان نهج البلاغه «رصد» را به معنای وجدان اخلاقی انسان گرفته‌اند که او را بر بدی‌ها ملامت می‌کند، اشتباه است؛ زیرا وجدان قاضی درون است؛ نه مراقب و گواه که در مفهوم «رصد» نهفته است.

آیا این گواهی با زبان قال و نطق معمولی است و یا با زبان حال و شهادت آثار است؟ هر دو احتمال ممکن است؛ چرا که انسان هر عملی انجام می‌دهد در تمام اعضای او اثر می‌گذارد و در قیامت، این آثار بازگوکنندهٔ تمام اعمالی است که انسان در طول عمر خود انجام داده و نیز قابل تبدیل به امواج صوتی است که همگان آن را بشنوند.

و جملهٔ «**وَ حُفَّاظَ صِدْقٍ**...» اشاره به فرشتگانی است که مأمور ثبت و ضبط اعمال

---

← ۳. «**رتاج**» و «**رَتَج**» (بر وزن کرج) به درهای بزرگ یا درهای بسته گفته می‌شود.

۱. نور، آیهٔ ۲۴.

۲. فصلت، آیات ۲۰ و ۲۱.

انسان است؛ آن‌گونه که قرآن کریم می‌فرماید: «﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَاماً كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾؛ و بی شک، نگاهبانانی بر شما گمارده شده والا مقام و نویسنده (اعمال نیک و بد شما) که می‌دانند شما چه می‌کنید».(۱)

در این‌جا سؤال معروفی مطرح است و آن این است که با وجود علم خداوند به همه حقایق جهان هستی و این‌که به ما از خود ما نزدیک‌تر است چه نیازی به این مراقبان و گواهان است؟

پاسخ این پرسش با توجه به یک نکته روشن می‌شود. انسان موجودی است مادی و با جهان ماورای ماده آشنایی زیادی ندارد و نزدیک بودن خداوند را به خود احساس نمی‌کند؛ اما هنگامی که گفته شود اعضای پیکر و پوست تن شما در قیامت گواه تن شماست این مطلب را به خوبی درک می‌کند؛ همچنین اگر گفته شود: دو فرشتهٔ الهی همیشه با شماست و اعمال و کردار شما را ثبت و ضبط می‌کند، این گونه امور او را به موضوع مراقبت توجّه بیشتری می‌دهد و عامل بازدارندهٔ مؤثری در برابر گناهان اوست. خداوند متعال می‌خواهد به هر وسیله بندگانش را از گناهان باز دارد و گواه قراردادن اعضای پیکر و فرشتگان یکی از این وسائل است.

جالب این که این گواهان همه چیز حتی تعداد نفس کشیدن‌های ما را ثبت می‌کنند و برای نوشتن نامهٔ اعمال ما نیازی به روشنایی چراغ ندارند؛ حتی در ظلمت مطلق نیز می‌نویسند و ثبت می‌کنند؛ اما نوشتن آن‌ها چگونه است؟ به یقین مانند نوشتن ما نیست؛ هر چند جزئیات آن را نمی‌دانیم.

در ادامهٔ بحث حافظان و مراقبان اعمال از مرگ و قبر سخن به میان می‌آید؛ مرگ و قبری که توجّه به آن، خفتگان را بیدار و هوسبازان را هشیار می‌کند؛ می‌فرماید: «فردا به امروز نزدیک است، امروز آن‌چه را در آن است با خود می‌برد و فردا پشت سر آن فرا می‌رسد (و به این ترتیب، عمر به سرعت سپری می‌شود)» (**وَ إِنَّ غَداً مِنَ ٱلْيَوْمِ قَرِيبٌ.**

---

۱. انفطار، آیات ۱۰ - ۱۲.

**يَذْهَبُ ٱلْيَوْمُ بِمَا فِيهِ، وَ يَجِيءُ ٱلْغَدُ لَاحِقاً بِهِ).**

منظور از «**فردا**» فردای مرگ و پایان عمر است که اگر انسان آن را دور پندارد، در گرداب غفلت فرو می‌رود و هنگامی که آن را نزدیک ببیند مراقب اعمال خویش و تسویه حساب و ادای حقوق و توبه از گناهان می‌شود.

و به راستی پایان عمر دور نیست، حتی اگر انسان عمر طبیعی طولانی کند؛ چرا که سال و ماه به سرعت می‌گذرد و کودکان، جوان و جوانان پیر می‌شوند؛ ضمن این که حوادث غیر منتظره توفان بلاها و بیماری‌ها همواره در کمین عمرند و گاه در یک چشم بر هم زدن همه چیز پایان می‌یابد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه «**غد**» را در عبارت بالا به معنای فردای قیامت تفسیر کرده‌اند؛ گرچه آن هم نزدیک است، ولی با توجه به جمله‌های بعد که سخن از قبر است، معنای اوّل صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

سپس همگان را به تنهایی در قبر توجه می‌دهد و می‌فرماید: «گویی هر یک از شما به سر منزل تنهایی و حفره گور خویش رسیده است. ای وای از آن خانهٔ تنهایی و منزلگاه وحشت و جایگاه غربت» (**فَكَأَنَّ كُلَّ ٱمْرِىءٍ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ ٱلْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحْدَتِهِ، وَ مَخَطَّ[1] حُفْرَتِهِ. فَيَا لَهُ مِنْ بَيْتِ وَحْدَةٍ، وَ مَنْزِلِ وَحْشَةٍ، وَ مُفْرَدِ غُرْبَةٍ!**).

آری، انسانی که یک ساعت تنهایی را به آسانی تحمل نمی‌کرد و همیشه در جمع دوستان و بستگان و یاران می‌زیست، هنگامی که چشم از این دنیا می‌پوشد از همه دوستان و یاران و خویشان برای همیشه فاصله می‌گیرد و در گوری سرد و تاریک و وحشتناک در تنهایی مطلق گرفتار می‌شود و چه سخت و دردناک است؛ مگر این که

---

۱. «**مخط**» از مادهٔ «**خط**» به معنای خط کشیدن و علامت‌گذاری کردن است؛ بنابراین «مخط» که اسم مکان است در خطبه مزبور به معنای جایگاهی است که خط کشیده‌اند تا برای گور حفر کنند.

توفیق یابد یاران جدیدی از میان اعمال صالح خود و فرشتگان پروردگار برگزیند و قبر او روضه‌ای از ریاض جنّت و باغی از باغ‌های بهشت شود؛ نه حفره‌ای از حفره‌های جهنم.

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «**اِنْ لِلْقَبْرِ كَلَاماً فِي كُلِّ يَوْمٍ يَقُولُ: أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ؛ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ؛ أَنَا بَيْتَ الدُّودِ؛ أَنَا الْقَبْرُ؛ أَنَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النَّارِ**؛ قبر هر روز این سخن را تکرار می‌کند: من خانهٔ غربت، خانهٔ وحشت، خانهٔ حشرات، خانهٔ قبرم. من باغی از باغ‌های بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخم».[۱]

سرانجام امام علیه‌السلام در آخرین بخش از سخنان خود بعد از بیان پدیده مرگ و داستان قبر به سراغ صحنهٔ قیامت و دادگاه عدل الهی می‌رود و به همگان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «گویی نفخهٔ صور و صیحهٔ نشور فرا رسیده، و قیامت، شما را در بر گرفته و در آن صحنهٔ دادگاه الهی حاضر شده‌اید. باطل‌ها از شما رخت بر بسته؛ عذر تراشی‌ها از میان رفته؛ حقایق برای‌تان مسلّم شده و حوادث، شما را به سرچشمهٔ اصلی رسانده است (و به نتایج اعمال خود رسیده‌اید)» (**وَ كَأَنَّ الصَّيْحَةَ قَدْ أَتَتْكُمْ، وَالسَّاعَةَ قَدْ غَشِيَتْكُمْ، وَ بَرَزْتُمْ لِفَصْلِ ٱلْقَضَاءِ، قَدْ زَاحَتْ عَنْكُمُ ٱلْأَبَاطِيلُ، وَٱضْمَحَلَّتْ عَنْكُمُ ٱلْعِلَلُ، وَٱسْتَحَقَّتْ بِكُمُ ٱلْحَقَايِقُ، وَ صَدَرَتْ بِكُمُ ٱلْأُمُورُ مَصَادِرَهَا**).

«صیحه» در جملهٔ «**وَ كَأَنَّ الصَّيْحَةَ**...» اشاره به صیحهٔ رستاخیز است؛ فریاد عظیمی که مردگان را از خواب مرگ بیدار می‌سازد و از قبرها بیرون می‌فرستد و آمادهٔ حسابرسی می‌کند.

از آیات و روایات استفاده می‌شود که جهان با صیحه و فریاد عظیمی پایان می‌گیرد که آن را «نفخهٔ صور اوّل» می‌گویند: سپس با صیحهٔ عظیم دیگری که فرمان حیات است قیامت آغاز می‌گردد و آن را «نفخهٔ صور دوم» می‌نامند و آن‌چه در خطبه بیان شده به قرینهٔ جمله‌های بعد از آن، اشاره به صیحهٔ دوم است.

---

۱. بحارالانوار، جلد ۶، صفحهٔ ۲۶۷؛ اصول کافی، جلد ۳، صفحهٔ ۲۴۲.

تعبیر به ساعت، اشاره به قیامت است؛ زیرا ساعت در اصل به معنای جزئی از زمان یا لحظاتی زودگذر است و از آن‌جا که قیام قیامت سریع و حسابرسی بندگان نیز به مقتضای سریع الحساب بودن خداوند به سرعت انجام می‌گیرد از قیامت به ساعت تعبیر شده است.

و «**فَصْلِ ٱلْقَضَاءِ**» به معنای داوری صحیح است که حق را از باطل جدا می‌سازد و زوال اباطیل و اضمحلال علل، اشاره به این است که در صحنهٔ قیامت، مطالب دروغین و چهره‌های توخالی و عذرتراشی‌های بی اساس وجود ندارد. هر چه هست حق است و حقیقت است و واقعیت.

و جملهٔ «**وَ صَدَرَتْ بِكُمُ ٱلْأُمُورُ مَصَادِرَهَا**» اشاره به این است که هر کس به نتیجهٔ اعمال خود می‌رسد و هر چیز جایگاه اصلی خود را در آن‌جا پیدا می‌کند.

امام علیه‌السلام در این‌جا قیامت را چنان نزدیک می‌بیند که می‌فرماید: گویی همه این امور واقع شده است: نفخ صور، قیام قیامت، زنده شدن مردگان، تشکیل دادگاه‌های عدل الهی و رسیدن به نتایج اعمال و به راستی با توجّه به کوتاهی عمر دنیا در برابر آخرت مطلب همین گونه است.

قرآن مجید دربارهٔ قیامت چنین تعبیر می‌کند: «﴿**يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ**﴾؛ روزی که صیحهٔ رستاخیز را به حق می‌شنوند آن روز، روز خروج (از قبرها) است».[۱] و نیز از قیامت تعبیر به «**یوم الفصل**» یعنی روز جداسازی حق از باطل و داوری سریع کرده است و در جایی دیگر می‌گوید: «﴿**وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ**﴾؛ به آن‌ها اجازه داده نمی‌شود تا عذر خواهی کنند».[۲] و نیز از قیامت به ﴿**يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ**﴾[۳] (روز ظهور) و ﴿**يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ**﴾[۴] (روز آشکار شدن

---

۱. ق، آیهٔ ۴۲.
۲. مرسلات، آیهٔ ۳۶.
۳. مؤمن، آیهٔ ۱۶.

پنهانی‌ها) تعبیر شده است.

و در آخرین جمله بعد از بیان آن همه هشدارها می‌فرماید: «حال که چنین است از عبرت‌ها پند گیرید، از دگرگونی نعمت‌ها اندرز پذیرید و از هشدارِ هشداردهندگان بهره گیرید» (**فَاتَّعِظُوا بِالْعِبَرِ، وَاعْتَبِرُوا بِالْغِيَرِ، وَانْتَفِعُوا بِالنُّذُرِ**).

«**عبر**» (جمع عبرت) اشاره به حوادث عبرت‌انگیزی است که در طول تاریخ به چشم می‌خورد و در عمر خود نیز فراوان دیده‌ایم و «**غیر**» (جمع غیرة به معنای تغییر) اشاره به انقلاب‌ها و تغییرهای روزگار و دگرگونی نعمت‌ها و نزول بلاهاست و «**نذر**» (جمع نذیر) به معنای انذارکننده و هشدار دهنده است؛ اعم از: پیامبران و امامان یا آیات الهی و روایات آن‌ها و یا حوادث روزگار.

## نکته‌ها

### ۱ـ خیل گواهان عمل

با این که خداوند، شاهد و ناظر اعمال ما در همه حال و در هر زمان و مکان است و علم او به همه چیز برای ثبت و ضبط اعمال به یقین کفایت می‌کند، برای اثبات حجت بیشتر و جلب توجّه نیکوکاران و بدکاران، مراقبان مختلفی بر ما گمارده که شاهدان اعمال مایند؛ از جمله:

۱. اعضا و جوارح بدن ما و حتی پوست تن، مطابق آیاتی که نازل شده، گواه اعمال مایند. جالب این‌که بعد از مطرح شدن موضوع «شبیه‌سازی» این حقیقت برای همه روشن شده که هر ذره‌ای از ذرات بدن انسان یک انسان کامل را در خود جای داده است! و جالب‌تر این‌که اخیراً برای شبیه‌سازی از پوست تن استفاده کرده‌اند.

۲. «**حفظه**» و «**کتّاب**» یعنی فرشتگان مأمور ثبت اعمال.

۳. زمینی که در آن زندگی می‌کنیم نیز شاهد و گواه دیگری است؛ قرآن مجید

---

۴. طارق، آیهٔ ۹.

می‌فرماید: «﴿**يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا**﴾؛ در آن روز، زمین تمام خبرهایش را بازگو می‌کند؛ چراکه پروردگارش به آن وحی کرده و آن را به نطق درآورده است».(۱)

۴. زمانی که در آن زندگی می‌کنیم نیز از گواهان روز قیامت است؛ چنان‌که امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «**مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ اِلَّا قَالَ لَهُ ذٰلِكَ الْيَوْمَ: يَا بْنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَ أَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ، فَقُلْ فِيَّ خَيْراً وَ اعْمَلْ فِيَّ خَيْراً أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**؛ روزی بر انسان نمی‌گذرد مگر این که آن روز به انسان می‌گوید: ای فرزند آدم! من روز تازه‌ای هستم و بر اعمالت گواهم، در من سخنان خوب بگو و اعمال خوب بجا آور تا روز قیامت برای تو شهادت دهم».(۲)

۵. و از همه فراتر گواهی پیامبران است؛ چراکه به گواهی قرآن مجید، پیامبر هر امّتی روز قیامت گواه اعمال امت خویش است و پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله گواه بر همه آنهاست: ﴿**فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيداً**﴾.(۳)

به این ترتیب هرانسانی در تمام عمر خود در میان این گواهان و مراقبانی که از شش جهت، متوجّه اعمال اویند قرار گرفته و کسی که ایمان به حقیقت و حقانیت این گواهان داشته باشد سزاوار است که کم‌ترین خطایی از او سر نزند.

## ۲ـ سه جملهٔ پرمعنا

عبارت (**فَاتَّعِظُوا بِالْعِبَرِ، وَاعْتَبِرُوا بِالْغِيَرِ، وَانْتَفِعُوا بِالنُّذُرِ**) دارای سه جملهٔ کوتاه و بسیار پرمعناست که برای بیدار ساختن غافلان بهترین عامل است و در هر یک از این سه جمله به حقیقتی جداگانه اشاره شده است.

---

۱. زلزال، آیات ۴ و ۵.
۲. بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحهٔ ۳۷۹.
۳. نساء، آیهٔ ۴۱.

در جملهٔ اوّل، عبرت‌ها را اندرز دهنده می‌شمارد. این واژه، شامل تمام حوادث تکان دهنده‌ای که در گذشته و حال بوده است و تاریخ پیشین ومعاصر آن را در برگرفته است، می‌شود و حتی طبق آیات قرآن حوادث طبیعی مانند رفت و آمد شب و روز می‌تواند عبرت باشد: «﴿يُقَلِّبُ اللهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُوْلِي الْأَبْصَارِ﴾[1]؛ خداوند، شب و روز را دگرگون و جانشین یکدیگر می‌سازد در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت».

در دوّمین جمله، تغییراتی که در زندگی انسان‌ها و در مجموعهٔ جهان پیدا می‌شود وسیلهٔ دیگری برای پند گرفتن شمرده است. عزیزان دیروز ذلیلان امروزند و ذلیلان دیروز، عزیزان امروز، حاکمان به سرعت محکوم و محکومان به سرعت حاکم می‌شوند. جوانان رعنا پیران خمیده می‌شوند و کودکان ضعیف وناتوان، جوانانی نیرومند و قوی بنیه. همه چیز در حال تغییر است و چیزی پایدار نیست. از اجتماع پرشور و پرهیاهوی یک قرن قبل، امروز چیزی جز یک قبرستان خاموش باقی نمانده و از این شور و غوغایی که امروز برپاست یکصد سال بعد خبری نیست که نیست. چه پند و اندرزی از این بهتر؟

در سوّمین جمله، اشاره به این می‌فرماید که فریاد انذارکنندگان و هشدار دهندگان از هر سو بلند است. انبیا و اولیا، بزرگان و صلحا، آیات و روایات هر یک با زبان حال یا قال هشدار می‌دهند. می‌فرماید از این هشدارها بهره‌مند شوید.

---

۱. نور، آیهٔ ۴۴.

## خطبهٔ ۱۵۸[1]

# وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

## ينبّه فيها على فضل الرسول الاعظم و فضل القرآن ثم حال دولة بنى‌اميّة

از خطبه‌های امام علیه‌السلام است که در آن از فضایل پیامبر بزرگ اسلام و عظمت قرآن مجید و سپس از وضع دولت بنی امیّه سخن می‌گوید.

---

۱. **سند خطبه:**
سرآغاز این خطبه همانند خطبهٔ ۸۹است که در جلد سوّم صفحهٔ ۶۱۵ گذشت. از این جهت بعضی تصور کرده‌اند که هر دو یک خطبه بوده و مرحوم سیّد رضی در یک جا مشروح‌تر و در یک جا فشرده‌تر آورده است؛ در حالی که چنین نیست و این دو خطبه تنها در دو جمله با هم شباهت دارند و بقیه مطالب آن دو از یکدیگر جداست. به هر حال، تنها سندی غیر از نهج البلاغه که در کتاب مصادر برای آن ذکر شده این است که «ابن اثیر» در کتاب «نهایه» به تفسیر لغاتی از این خطبه پرداخته و تعبیراتی ذکر می‌کند که با آن‌چه در این خطبه آمده تفاوت‌هایی دارد و این نشان می‌دهد که ابن اثیر آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۳۶۴).
مرحوم کلینی در کتاب کافی بخشی از این خطبه را با تفاوت‌هایی نیز آورده است. (اصول کافی، جلد ۱، صفحهٔ ۶۰-۶۱). همچنین در تفسیر قمی، جلد ۱، صفحهٔ ۲.

## خطبه در یک نگاه

این خطبه از دو بخش تشکیل می‌شود: در بخش اوّل امام علیه‌السلام ترسیمی از عصر بعثت و سپس اهمّیّت و عظمت قرآن ارائه داده است و بر این معنا تأکید می‌کند که داروی تمام دردها و آگاهی مربوط به آینده و گذشته در این قرآن است.

و در بخش دوّم اشاره به فتنهٔ بنی‌امیّه و ستم‌های عظیم و گستردگی ظلم آن‌ها می‌کند؛ ولی در ادامه سخن می‌گوید: حکومت آن‌ها چندان نمی‌پاید و چنان از میان می‌روند که هرگز باز نخواهند گشت.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ ٱلْأُمَمِ، وَٱنْتِقَاضٍ مِنَ ٱلْمُبْرَمِ؛ فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَالنُّورِ ٱلْمُقْتَدَىٰ بِهِ. ذٰلِكَ ٱلْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ، وَ لَنْ يَنْطِقَ، وَ لَكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ: أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي، وَ ٱلْحَدِيثَ عَنِ ٱلْمَاضِي، وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ، وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ.**

## ترجمه:

خدا او (پیامبر اسلامﷺ) را در زمانی فرستاد که مردم از پیامبران پیشین فاصله گرفته بودند (و تعلیمات آن‌ها به فراموشی سپرده شده بود) ملت‌های جهان به خواب عمیقی فرو رفته بودند و تار و پود نظام زندگی انسان‌ها و حقایق مبرم از هم گسسته بود. او در این هنگام برای مردم کتابی آورد که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می‌کرد و نوری که باید به آن اقتدا شود، (در پرتو آن پیش روند) این کتاب همان قرآن است. آن را به سخن آرید (تا همه چیز را بازگو کند)؛ هر چند هرگز برای شما (نسبت به تمام این امور) سخن نمی‌گوید؛ ولی من از جانب او به شما خبر می‌دهم (و اسرار مکتومش را فاش می‌سازم). آگاه باشید! در آن علم آینده و اخبار پیشین و داروی بیماری‌های شما و نظم و سامان بخش روابط میان شماست.

☆ ☆ ☆

## شرح و تفسیر

### کتابی که همه چیز در آن است

امام علیه‌السلام در آغاز این خطبه اشارهٔ کوتاه و پرمعنا به وضع زمان جاهلیّت، مقارن قیام پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله کرده، می‌فرماید: «خدا او را در زمانی فرستاد که فاصله‌ای از پیامبران پیشین گرفته بود (و امّت‌ها تعلیمات آنان را به فراموشی سپرده بودند) ملت‌های جهان به خواب عمیقی فرو رفته و تار و پود حقایق مبرم (نظام زندگی انسان‌ها) از هم گسسته بود» (**أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَ طُولِ هَجْعَةٍ**[1] **مِنَ ٱلْأُمَمِ، وَٱنْتِقَاضٍ مِنَ ٱلْمُبْرَمِ**[2]).

محتوای این سه جمله، از قبیل علّت و معلول است. فاصله افتادن در میان عصر ظهور پیامبران پیشین و پیامبر بعد، سبب غلبهٔ خواب غفلت بر امّت‌ها شد و این خواب، موجب «انتقاض مبرم» یعنی از هم گسستن تار و پود حقایق و نظام زندگی انسان‌ها گشت و مردم در ظلمت جهل و گناه، گرفتار شدند.

و به دنبال آن می‌افزاید: «در این هنگام پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله برای مردم کتابی آورد که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می‌کرد و نوری که باید به آن اقتدا شود، (در پرتو آن پیش روند)» (**فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَالنُّورِ ٱلْمُقْتَدَىٰ بِهِ**).

در چنان شرایطی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دو کار کرد: معارف و احکامی که در اصول کلّی با معارف و احکام انبیای پیشین هماهنگ بود برای مردم تبیین کرد و دیگر این که برای نجات آن‌ها از ظلمات جهل و گمراهی، چراغ پرفروغی فرا راه آن‌ها قرار داد.

سپس به معرفی این چراغ پرفروغ و این نور الهی پرداخت؛ می‌فرماید: «این همان قرآن است. آن را به سخن آرید (تا همه چیز را بازگو کند)؛ هر چند هرگز برای شما (نسبت

---

۱. «**هجعة**» از مادهٔ «**هجوع**» به معنای خواب شبانه است و از آن‌جا که خواب شبانه عمیق‌تر می‌باشد وضع اقوام جاهلی به آن تشبیه شده است.

۲. «**مبرم**» از مادهٔ «**ابرام**» به معنای محکم کردن و تابیدن است در اصل به تابیدن ریسمان گفته شده سپس گسترش یافته و به هر کار محکم و متقن اطلاق می‌شود.

به تمام این امور) سخن نمی‌گوید؛ ولی من از جانب آن به شما خبر می‌دهم (و اسرار مکتومش را فاش می‌سازم)» (**ذٰلِكَ ٱلْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ، وَ لَنْ يَنْطِقَ، وَ لَكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ**).

در آیات بسیاری از آن، قرآن به نور تشبیه شده است. در سورهٔ مائده می‌فرماید: «﴿**قَدْ جَاءَكُمْ مِّنَ اللهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ**﴾؛ به یقین از سوی خدا نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد»[۱]، در سورهٔ اعراف می‌فرماید: «﴿**فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**﴾؛ کسانی که به او ایمان آوردند و او را بزرگ داشتند و یاری کردند و از نوری که با او نازل شده بود پیروی کردند، آن‌ها رستگارانند»[۲].

همان‌گونه که نور، فضای زندگی را روشن می‌سازد و انسان را از گمراهی و سقوط در پرتگاه‌ها حفظ می‌کند، گیاهان را می‌رویاند و تمام موجودات زنده را پرورش می‌دهد، قرآن مجید نیز در جنبه‌های معنوی و مادّی، نجات‌بخش و پرورش دهنده است.

منظور از «**تَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ**» (با توجّه به این‌که «بین یدیه» در این‌گونه موارد به معنای قبل است) این نیست که تورات و انجیلِ تحریف یافته را تصدیق می‌کند؛ بلکه اشاره به آن کتب آسمانی است که بر موسی و مسیح نازل شد و نیز منظور از تصدیق این نیست که اسلام در تمام جزئیات با آن‌ها هماهنگ است؛ بلکه مقصود، همان اصول کلّی‌ای است که بر تمام ادیان آسمانی حاکم بوده؛ هر چند اسلام در سطحی برتر و بالاتر آن‌ها را پیاده کرده است.

جملهٔ «**وَ لَنْ يَنْطِقَ**» مفهومش این نیست که قرآن با هیچ کس (جز با امامان معصوم علیهم‌السلام) سخن نمی‌گوید؛ چرا که قرآن به «لسان عربی مبین» و با منطق روشن و آشکار نازل شده و همگان مأمور به تدبّر در قرآنند و دستور داده شده به مواعظ قرآن که

---

۱. مائده، آیهٔ ۱۵.
۲. اعراف، آیهٔ ۱۵۷.

می‌رسند گوش جان به آن فرا دهند تا آیات بشارت آن سبب تشویق و آیات بیم و ترس سبب وحشت آنان گردد.

بنابراین منظور از جملهٔ «**لَنْ يَنْطِقَ**»، بطون قرآن و اسرار نهفته‌ای است که اضافه بر ظواهر آن دارد. این بطون در اختیار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و جانشینان معصوم اوست.

به همین جهت، در جملهٔ بعد چنین اضافه می‌فرماید: «لیکن من به شما خبر می‌دهم ؛ آگاه باشید! در آن علم آینده و اخبار پیشین و داروی بیماری‌های شما و نظم و سامان دادن به روابط میان شماست» (**أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي، وَ ٱلْحَدِيثَ عَنِ ٱلْمَاضِي، وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ، وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ**).

جملهٔ «**عِلْمَ مَا يَأْتِي**» به گفتهٔ بعضی از شارحان اشاره به مسائل مربوط به آخرت است: از حساب و کتاب و صراط و بهشت و دوزخ؛ ولی ظاهر این است که اشاره به حوادث آیندهٔ این جهان است که در بطون این قرآن قرار دارد و معصومین علیهم‌السلام از آن آگاهند؛ به قرینهٔ جملهٔ بعد «**وَ ٱلْحَدِيثَ عَنِ ٱلْمَاضِي**» که اشاره به اُمم پیشین و شرح سرگذشت آن‌هاست. گاه گفته‌اند: اشاره به آغاز آفرینش و دوران‌های نخستین خلقت این جهان نیز می‌باشد.

تعبیر به «**دَوَاءَ دَائِكُمْ**»، اشاره به تعلیمات و معارف و دستوراتی است که داروی انواع بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی است و در سایهٔ آن می‌توان در عافیت و سلامت زندگی کرد. قرآن مجید نیز می‌گوید: ﴿**وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ**﴾.[1]

و آخرین تعبیر یعنی «**وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ**» اشاره به تمام قوانینی است که نظام مجتمع انسانی را حفظ می‌کند و به نابسامانی‌ها و بی نظمی‌ها پایان می‌دهد و امنیّت و آرامش را برای جامعه به ارمغان می‌آورد و قیام به قسط را که رکن اساسی حفظ نظام است، تأمین می‌کند.

---

۱. اسراء، آیهٔ ۸۲.

## بخش دوّم

**و منها: فَعِنْدَ ذٰلِكَ لَا يَبْقَىٰ بَيْتُ مَدَرٍ وَ لَا وَبَرٍ إِلَّا وَ أَدْخَلَهُ الظَّلَمَةُ تَرْحَةً، وَ أَوْلَجُوا فِيهِ نِقْمَةً. فَيَوْمَئِذٍ لَا يَبْقَىٰ لَهُمْ فِي السَّمَاءِ عَاذِرٌ، وَ لَا فِي ٱلْأَرْضِ نَاصِرٌ. أَصْفَيْتُمْ بِالْأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ، وَ أَوْرَدْتُمُوهُ غَيْرَ مَوْرِدِهِ، وَ سَيَنْتَقِمُ ٱللّٰهُ مِمَّنْ ظَلَمَ، مَأْكَلاً بِمَأْكَلٍ، وَ مَشْرَباً بِمَشْرَبٍ، مِنْ مَطَاعِمِ ٱلْعَلْقَمِ، وَ مَشَارِبِ الصَّبِرِ وَ ٱلْمَقِرِ، وَ لِبَاسِ شِعَارِ ٱلْخَوْفِ، وَ دِثَارِ ٱلسَّيْفِ. وَ إِنَّمَا هُمْ مَطَايَا ٱلْخَطِيئَاتِ وَ زَوَامِلُ ٱلْآثَامِ. فَأُقْسِمُ، ثُمَّ أُقْسِمُ، لَتَنْخَمَنَّهَا أُمَيَّةُ مِنْ بَعْدِي كَمَا تُلْفَظُ النُّخَامَةُ، ثُمَّ لَا تَذُوقُهَا وَ لَا تَطْعَمُ بِطَعْمِهَا أَبَداً مَا كَرَّ ٱلْجَدِيدَانِ!**

## ترجمه:

در آن هنگام خانه‌ای در شهر و خیمه‌ای در بیابان باقی نمی‌ماند، جز این که ستمگران غم و اندوه را در آن فرو می‌ریزند و بلا و بدبختی را در آن وارد می‌کنند. در آن روز برای آن‌ها (مردم ستمدیده) نه در آسمان عذرپذیری وجود دارد و نه در زمین یار و یاوری. (و به آن‌ها خطاب می‌شود:) شما حکومت را به غیر اهلش سپردید و آن را در غیر محلّش قرار دادید (و این نتیجهٔ کار خود شماست) و به زودی خداوند از ستمگران انتقام می‌گیرد (و کارهایشان را مو به مو کیفر می‌دهد) خوردنی به خوردنی و آشامیدنی به آشامیدنی، در برابر هر لقمهٔ لذیذی که خوردند لقمه‌ای بس ناگوار و زهرآلود خواهند خورد و در مقابل هر جرعهٔ گوارایی، جامی تلخ و مسموم خواهند نوشید. از درون، وحشت و از برون، شمشیر بر آن‌ها مسلّط خواهد کرد؛ چرا که این گروه مرکب‌های معاصی و

شتران بارکش گناهانند.

سوگند یاد می‌کنم باز هم سوگند یاد می‌کنم که بعد از من بنی‌امیّه خلافت را همچون اخلاط سر و سینه بیرون می‌افکنند، سپس هرگز طعم آن را نخواهند چشید و تا آن زمان که شب و روز در پی هم می‌آیند از آن بهره‌ای نخواهند گرفت.

## شرح و تفسیر

### حکومتی ظلمانی و وحشتناک در پیش است

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه به فتنهٔ فراگیر بنی‌امیّه اشاره می‌کند که تمام مسلمین را در غم و اندوه فرو می‌برد و ظلم و ستم آن‌ها در تمام خانواده‌ها وارد می‌شود؛ در حالی که راه فراری از آن ندارند؛ چراکه نتیجهٔ اعمال خود مردم است؛ می‌فرماید: «در آن هنگام خانه‌ای در شهر و خیمه‌ای در بیابان باقی نمی‌ماند، جز این که ستمگران غم و اندوه را در آن فرو می‌ریزند و بلا و بدبختی را در آن وارد می‌کنند» (**فَعِنْدَ ذٰلِكَ لَا يَبْقَىٰ بَيْتُ مَدَرٍ**[۱] **وَ لَا وَبَرٍ**[۲] **إِلَّا وَ أَدْخَلَهُ الظَّلَمَةُ تَرْحَةً**[۳]**، وَ أَوْلَجُوا فِيهِ نِقْمَةً**).

ممکن است در خانه‌ای غم و اندوه بیاید، ولی ظلم نیاید؛ غم و اندوه دیگران، دوستان و بستگان و تودهٔ مردم، ولی ظلم بنی‌امیّه چنان بود که هم غم واندوه را با خود به همه جا می‌برد و هم مصیبت و بلا و بدبختی را؛ چراکه دستیاران ظالمان همیشه از میان افرادی همانند خود آن‌ها انتخاب می‌شوند. گویی روح آن‌ها در تمام پیکر حکومتشان دمیده می‌شود و همه به ظلم و ستم می‌پردازند تا چند صباحی بر سر قدرت بمانند.

سپس می‌افزاید: «در آن روز برای آن‌ها (مردم ستمدیده) نه در آسمان عذرپذیری

---

۱. در لغت گاه به معنای گل‌های به هم فشرده و گاه به معنای خشت‌خام و گاه به معنای آجر سنگ آمده است و «**بیت مدر**» معمولاً به خانه‌های شهری گفته می‌شود.

۲. «**وبر**» به معنای کُرک و پشم است و «**بیت وبر**» به خانه‌های بیابانی که به صورت چادرهای پشمی است، اطلاق می‌شود.

۳. «**ترحه**» به معنای اندوه و حزن است.

وجود دارد و نه در زمین یار و یاوری. (و به آن‌ها خطاب می‌شود:) شما حکومت را به غیر اهلش سپردید و آن را در غیر محلّش قرار دادید (و این نتیجهٔ کار خود شماست)» (**فَيَوْمَئِذٍ لَا يَبْقَىٰ لَهُمْ فِي السَّمَاءِ عَاذِرٌ، وَ لَا فِي ٱلْأَرْضِ نَاصِرٌ. أَصْفَيْتُمْ بِالْأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ، وَ أَوْرَدْتُمُوهُ غَيْرَ مَوْرِدِهِ**).

بنابراین، مخاطب در این چند جمله مردمی‌اند که بر اثر کوتاهی و فرار از زیربار مسئولیت و سکوت در برابر ظالمان گرفتار ظلم و ستم شده‌اند و جمله‌های «**أَصْفَيْتُمْ بِالْأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ، وَ أَوْرَدْتُمُوهُ غَيْرَ مَوْرِدِهِ**» شاهدگویای این معناست؛ زیرا خطاب به مردم می‌گوید: شما کار را به غیر اهل سپردید و حکومت را به دست افراد ناشایست دادید.

شبیه این معنا در خطبهٔ ۱۹۲ آمده است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «**وَ اِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِ حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ ثُمَّ لَاجَبْرَائِيلُ وَ لَا مِيكَائِيلُ وَ لَا مُهَاجِرُونَ وَ لَا اَنْصَارٌ يَنْصُرُونَكُمْ**؛ شما اگر به غیر اسلام پناه برید کافران با شما نبرد می‌کنند و بر شما مسلّط می‌شوند؛ سپس نه جبرئیل و نه میکائیل نه مهاجران و نه انصار نمی‌توانند شما را یاری دهند».

و این که بعضی از شارحان مخاطبان این جمله را حاکمان ظالم قرار داده‌اند، به هیچ‌وجه با مجموعه خطبه سازگار نیست.

سپس امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن اشاره به انتقام خداوند از ظالمان می‌کند؛ انتقامی سخت و درهم کوبنده؛ می‌فرماید: «و به زودی خداوند از ستمگران انتقام می‌گیرد (و کارهایشان را مو به مو کیفر می‌دهد) خوردنی به خوردنی و آشامیدنی به آشامیدنی، در برابر هر لقمهٔ لذیذی که خوردند لقمه‌ای بس ناگوار و زهرآلود خواهند خورد و در مقابل هر جرعه گوارائی، جامی تلخ و مسموم خواهند نوشید. از درون، وحشت و از برون، شمشیر بر آن‌ها مسلّط خواهد کرد؛ چرا که این گروه مرکب‌های معاصی و شتران بارکش گناهانند» (**وَ سَيَنْتَقِمُ ٱللّٰهُ مِمَّنْ ظَلَمَ، مَأْكَلاً بِمَأْكَلٍ، وَ مَشْرَباً بِمَشْرَبٍ، مِنْ مَطَاعِمِ**

**اَلْعَلْقَم**[۱]، **وَ مَشَارِبِ الصَّبِر**[۲] **وَ اَلْمَقِر**[۳]، **وَ لِبَاسِ شِعَارِ اَلْخَوْف، وَ دِثَارِ اَلسَّيْفِ. وَ إِنَّمَا هُمْ مَطَايَا**[۴] **اَلْخَطِيئَاتِ وَ زَوَامِلُ**[۵] **اَلْآثَام**).

اشاره به این که هر بلایی بر سر مردم آوردند خداوند بر سر آن‌ها خواهند آورد و در برابر هر لذتی که از مقام بردند خداوند تلخی ذلت را در کام آن‌ها فرو خواهد ریخت. در حکومت خود مردم را در ترس و وحشت و در زیر برق شمشیرها قرار دادند، خداوند گروهی بر آن‌ها مسلّط می‌کند که همین کار را با آن‌ها خواهند کرد.

تاریخ می‌گوید تمام این پیش بینی‌ها به واقعیت پیوست و خداوند چنان خاندان بنی‌امیّه و وابستگان به آن‌ها را متلاشی و نابود کرد که بازماندگان آن‌ها از ترس و وحشت به مناطق دوردست فرار کردند و از دیدهٔ مردم پنهان شدند و چیزی جز نام ننگین و تاریخ سیاه از آنان باقی نماند.

تعبیر (**إِنَّمَا هُمْ مَطَايَا اَلْخَطِيئَاتِ**) تشبیه جالب وگویایی است. آن‌ها را به حیواناتی تشبیه می‌فرماید که از سر نادانی و نداشتن ایمان و عقل و شعور کافی، بارکش گناهان مردم شده‌اند و همان‌گونه که قرآن دربارهٔ گروهی از کافران می‌گوید: «﴿**وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ**﴾؛ آن‌ها بارهای سنگین گناهان خویش را بر دوش می‌کشند و نیز بارهای سنگین دیگران را اضافه بر بارهای سنگین خود؛ و روز قیامت به یقین از تهمت‌هایی که می‌بستند سؤال خواهند شد».[۶]

---

۱. «**علقم**» بوته‌ای است که میوه‌ای بسیار تلخ دارد و به آن «**حنظل**» نیز گفته می‌شود.
۲. «**صبر**» (با کسر «ب») جمع صبر (بر وزن فقر) نام شیرهٔ تلخ درختی است که درتلخی آن هم ضرب المثل است و گاه به خود آن درخت هم اطلاق می‌شود.
۳. «**مقر**» گیاهی است سمی و گاه به هر گونه سم نیز گفته می‌شود.
۴. «**مطایا**» جمع «**مطیّة**» به معنای مرکب راهوار و سریع السیر است.
۵. «**زوامل**» جمع «**زاملة**» به معنای حیوان باربر است.
۶. عنکبوت، آیهٔ ۱۳.

در پایان خطبه، پیش‌گویی قاطع دیگری دربارهٔ سرنوشت بنی‌امیّه می‌کند و می‌فرماید: «سوگند یاد می‌کنم باز هم سوگند یاد می‌کنم! که بعد از من بنی‌امیّه خلافت را همچون اخلاط سر و سینه بیرون می‌افکنند، سپس هرگز طعم آن را تا ابد نخواهند چشید و از آن بهره نمی‌گیرند تا آن زمان که شب و روز در پی هم آیند!» (**فَأُقْسِمُ، ثُمَّ أُقْسِمُ، لَتَنْخَمَنَّهَا**[1] **أُمَيَّةُ مِنْ بَعْدِي كَمَا تُلْفَظُ النُّخَامَةُ، ثُمَّ لَا تَذُوقُهَا وَ لَا تَطْعَمُ بِطَعْمِهَا أَبَداً مَا كَرَّ ٱلْجَدِيدَانِ!**).

در این جمله، امام علیه‌السلام تعبیر عجیبی دربارهٔ حکومت بنی‌امیّه می‌کند؛ می‌فرماید: حکومت اسلامی را آن قدر آلوده و کثیف و با ظلم و فساد آمیخته می‌کنند که همچون اخلاط سر و سینه خواهد شد و کار به جایی خواهد رسید که خود آن‌ها نیز تحمل آن را نخواهند داشت و همانند کسی که اخلاط درون را برون می‌ریزد، آن را از دست خواهند داد و چنان مبغوض و منفور خواهند شد که هرگز مردمان مسلمان به سراغ آن‌ها نخواهند رفت.

## نکته‌ها

### ۱. مسئولیت سنگین حاکمان و مردم

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه به دو مسألهٔ مهمّ در ارتباط با حوادث تلخ تاریخی اشاره می‌فرماید: نخست مسئولیت حاکمان و دیگر، مسئولیت حکومت پذیران. امام علیه‌السلام گناه حاکمان ظالم را یک طرفه نمی‌شمارد، بلکه حکومت‌پذیرانی را به ظلم تن دادند نیز شریک جنایات آن‌ها می‌شمارد.

حاکمان جور و دار و دسته آن‌ها معمولاً گروه محدودی‌اند، اگر تودهٔ مردم در برابر آن‌ها سکوت نکنند و وظیفهٔ الهی امر به معروف و نهی از منکر را درتمام ابعادش انجام

---

۱. «**تنخمنها**» از مادهٔ «**نخامة**» گرفته شده و به معنای اخلاطی است که در سر و سینه قرار دارد و بیرون افکنده می‌شود.

دهند، هرگز آنان به قدرت نمی‌رسند و دمار از روزگار مظلومان در نمی‌آورند.

امام علیه‌السلام در این خطبه می‌فرماید: بلاهایی که در حکومت بنی امیه به شما می‌رسد و مظالم بی‌سابقه‌ای که نسبت به شما روا می‌دارند از یک نظر، نتیجهٔ اعمال خود شماست. شمایید که آن‌ها را تقویت می‌کنید. شمایید که کار را به دست غیر اهلش سپرده و می‌سپارید. آری، شمایید با سکوت و تسلیم خود، راه را برای به قدرت رسیدن آن‌ها هموار کرده‌اید، و شاید این وضع نابسامان نیز یکی از الطاف خفیه الهی باشد که بیدار شوید و دیگر از این راه نروید؛ همان گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «﴿**ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ**﴾؛ فساد در خشکی و دریا به سبب اعمال مردم آشکار شد. خدا می‌خواهد نتیجهٔ قسمتی از اعمال آن‌ها را به آنان بچشاند؛ شاید (به سوی حق) بازگردند».[1]

بدیهی است، مسئولیت حکومت پذیران به معنای تبرئه حاکمان ظالم نیست؛ لذا امام علیه‌السلام مجازات شدید آن‌ها را هم در این خطبه بیان کرده و در عباراتی کوتاه و بسیار پرمعنا سرانجام شوم و مرگبارشان را شرح می‌دهد.

## ۲. پایان نکبت‌بار حکومت بنی‌امیّه

می‌دانیم حکومت بنی‌امیّه بیش از هشتاد و چند سال طول نکشید و در این مدت، ۱۴ تن از حکّام بنی‌امیّه به حکومت رسیدند که حکومت بعضی از آنان بیش از دو ماه یا دو ماه و ده روز ادامه نیافت؛ ولی چنان ظلم و ستمی بر عموم مردم، به خصوص بنی‌هاشم روا داشتند که تاریخ به خاطر ندارد.

بنی‌امیّه در این دوران کوتاهی که حاکمانش پی در پی عوض می‌شدند آرامشی نداشتند؛ با قیام‌ها و شورش‌ها از هر سو درگیر بودند و در هر قیام و شورشی، گروه دیگری را به قتل می‌رساندند؛ بدین ترتیب، منفورتر و منفورتر می‌شدند.

---

۱. روم، آیهٔ ۴۱.

سرانجام، نفرت عمومی مسلمین، سبب قیام فراگیر برای دفاع از آل محمّدﷺ شد. که شعار آن قیام «**اَلرِّضَا لِآلِ مُحَمَّدٍ**»[۱] بود؛ ولی نتیجه‌اش پیش دستی بنی عباس و به حکومت رسیدن آنان بود. نخستین خلیفهٔ عباسی هنگامی که به حکومت رسید، دستور قتل عام بنی‌امیّه را صادر کرد و چنان کشتاری از آنان شد که عدد کشتگانش به شمار نمی‌آمد؛ حتی قبرهای آن‌ها را شکافتند و جنازه‌های آن‌ها را بیرون آوردند و سوزاندند.

بخشی از ماجرای سرانجام عبرت‌انگیز بنی‌امیّه در بخش پایانی خطبهٔ ۱۰۶ (جلد چهارم این کتاب، صفحهٔ ۴۹۵) و پایان خطبهٔ ۹۳ از همین جلد، صفحهٔ ۲۴۲ به بعد و جلد سوّم، صفحهٔ ۵۹۳ به بعد آمده است.

مرحوم علّامهٔ شوشتری در جلد ششم شرح نهج البلاغه‌اش داستان عبرت‌انگیزی نقل می‌کند، می‌نویسد: هنگامی که مروان، آخرین خلیفهٔ بنی‌امیّه کشته شد «عامر بن اسماعیل» به خانه‌ای که در آن مروان و زنانش بودند حمله کرد. آن‌ها درها را بستند و فریاد و شیون بلند کردند. عامر مردی را که از آن‌ها مراقبت می‌کرد گرفت و دربارهٔ خانوادهٔ مروان سؤال کرد، او گفت: مروان به من دستور داده که اگر کشته شدم گردن تمام دختران و کنیزانم را بزن (تا به دست دیگران نیفتند) ولی من چنین کاری را نکردم. در این حال دو دختر مروان را نزد عامر آوردند. او سفارش کرد، سر مروان را در دامان دختر بزرگ‌ترش بگذارند و به او گفت: بسیار پوزش می‌طلبم؛ این کار در برابر کاری است که شما با سر «یحیی بن زید» کردید که سر او را در دامان مادرش گذاردید و شما که ابتدا به این کار کردید، ستم‌کارترید (و بعد همهٔ آن‌ها را به قتل رساند).[۲]

---

۱. این شعار در موارد زیادی در تاریخ به چشم می‌خورد؛ از جمله دربارهٔ ابومسلم خراسانی می‌خوانیم: «**قد قام یدعو الی الرضا من آل محمّد**» او قیام کرد و مردم را به منظور خشنودی آل محمّدﷺ به قیام دعوت کرد. (کتاب شرح الاخبار، نعمان بن محمد، جلد ۳، صفحهٔ ۴۱۸).

۲. شرح نهج البلاغهٔ، علّامهٔ شوشتری، جلد ۶، صفحهٔ ۱۱۶.

این صفحه سفید می‌باشد

## خطبهٔ ۱۵۹[1]

## وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### يبيّن فيها حسن معاملته لرعيته

از خطبه‌های امام علیه‌السلام است که در آن از حسن رفتار خود با مردمی که تحت حکومت او می‌زیستند، سخن می‌گوید.

### خطبه در یک نگاه

امام علیه‌السلام در این خطبه به نکتهٔ ظریفی اشاره می‌کند و می‌فرماید: در برابر خوش‌رفتاری‌های کم و بدرفتاری‌های بسیار شما، من تا آن جا که میسر بود، دربارهٔ شما نیکی کردم؛ از ظلم و ذلت رهایی‌تان بخشیدم و در برابر دشمنان درونی و برونی از شما پاسداری نمودم.

☆ ☆ ☆

---

۱. **سند خطبه:**
در مصادر نهج البلاغه، دربارهٔ این خطبه، سند خاصی غیر از آن‌چه در نهج البلاغه آمده، نقل نشده است؛ ولی در کتبی که بعد از نهج البلاغه تألیف شده این خطبه از نهج البلاغه گرفته شده است؛ از جمله علّامهٔ مجلسی در جلد ۳۴ بحارالانوار، صفحهٔ ۲۱۰ آن را ذکر کرده است.

قابل توجه لیتوگرافی محترم

این برگه سفید می‌باشد

## بخش اوّل

**وَ لَقَدْ أَحْسَنْتُ جِوَارَكُمْ، وَ أَحَطْتُ بِجُهْدِي مِنْ وَرَائِكُمْ. وَ أَعْتَقْتُكُمْ مِنْ رِبَقِ الذُّلِّ، وَ حَلَقِ الضَّيْمِ، شُكْراً مِنِّي لِلْبِرِّ ٱلْقَلِيلِ وَ إِطْرَاقاً عَمَّا أَدْرَكَهُ ٱلْبَصَرُ، وَ شَهِدَهُ ٱلْبَدَنُ، مِنَ ٱلْمُنْكَرِ ٱلْكَثِيرِ.**

## ترجمه:

به یقین، وظیفهٔ حسن جوار را درمورد شما انجام دادم. من در پشت سر نیز به پاسداری از شما پرداختم و شما را از بند ذلّت و حلقه‌های زنجیر ستم آزاد کردم. همهٔ این‌ها به منظور سپاس فراوان من در برابر نیکی اندکی از سوی شما و چشم پوشی از بدی‌های فراوانی بود که نسبت به من انجام دادید؛ بدی‌های آشکاری که چشم، آن را می‌دید و بدن، آن را لمس می‌کرد.

## شرح و تفسیر

### حمایت همه جانبه

امام علیه‌السلام در این سخن کوتاه به گوشه‌ای از خدماتش به مسلمین و کسانی که تحت حکومت او می‌زیستند اشاره می‌کند و آن را در چهار جمله بیان می‌دارد و می‌فرماید: «به یقین، وظیفهٔ حسن جوار را درمورد شما به کار بستم» (**وَ لَقَدْ أَحْسَنْتُ جِوَارَكُمْ**).

منظور از حسن جوار این است که انسان، در برابر معاشران و دوستان همزیستی مسالمت‌آمیز و توأم با ادب و احترام و خوش‌رفتاری و تحمل ناملایمات داشته باشد؛ به

گونه‌ای که از حضور او در جمعشان احساس آرامش و خوش‌وقتی کنند.

بررسی تاریخ زندگانی امام علیه‌السلام به خصوص در دوران حکومت، نشان می‌دهد که در همه جا با مهر و محبّت با مردم رفتار می‌کرد؛ حتی خانه‌های یتیمان و بیوه زنان را شبانه سرکشی می‌نمود و با دست خود، آن‌ها را تغذیه می‌کرد؛ یتیمان را نوازش می‌داد؛ بیوه زنان را تسلیت می‌گفت؛ با رنجوران همدردی می‌کرد؛ با مخالفان مدارا می‌نمود و با دوستان، نهایت محبّت را مبذول می‌داشت.

به عکسِ دوران حکومت عثمان که با نهایت خشونت با مردم رفتار می‌کردند؛ حتی بر بزرگان اسلام، همچون ابوذر، عمار یاسر و عبدالله بن مسعود رحم نکردند و همان‌گونه که می‌دانیم ابوذر را با خشونت زیاد به منطقهٔ بسیار بد آب و هوای ربذه تبعید کردند و در آن‌جا از دنیا رفت و اطرافیان خلیفه یا خود او عماریاسر را به علت انتقاد مختصری از نابسامانی‌های موجود در زمان عثمان چنان زدند که به فتق مبتلا شد و یکی از دنده‌هایش شکست و عبدالله بن مسعود، قاری و حافظ معروف قرآن را نیز چنان بر زمین کوبیدند که بدنش ناقص شد و بعضی گفته‌اند: همین امر باعث مرگ او شد.

اگر امام علیه‌السلام حتی برادرش عقیل را با دیگران در سهم بیت المال کاملاً یکسان می‌شمرد، اطرافیان عثمان، چنان بر اموال بیت المال چنگ انداخته بودند که مردم، عراق را بستان قریش و بنی‌امیّه می‌نامیدند.[1]

در دوّمین خدمت خود به مردم می‌فرماید: «من در پشت سر نیز به پاسداری از شما پرداختم» (**وَ أَحَطْتُ بِجُهْدِي مِنْ وَرَائِكُمْ**).

اشاره به این‌که شما را در مسیر اطاعت و بندگی خدا از وسوسه‌های شیاطین جن و انس حفظ کردم و در برابر گزند دشمن از شما نگهداری نمودم.

و در سوّمین و چهارمین خدمت به آزاد ساختن مردم از بند ذلّت و زنجیرهای ظلم و

---

۱. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحهٔ ۱۲۹؛ از قول «سعید بن عاص» فرماندار کوفه از جانب عثمان.

اسارت اشاره می‌فرماید: «و شما را از بند ذلّت و حلقه‌های زنجیر ستم آزاد کردم» (**وَ أَعْتَقْتُكُمْ مِنْ رِبَقِ[۱] الذُّلِّ، وَ حَلَقِ[۲] الضَّيْمِ[۳]**).

چراکه در دوران حکومت عثمان و سیطرهٔ بنی‌امیّه و بنی مروان بر حکومت اسلامی، دامنهٔ ظلم و ستم در همه جا گسترده بود و کسی جز آن گروهِ خودکامه، ارزش و نفوذی در جامعه نداشت؛ امیرمؤمنان علی ﷺ آن‌ها را از این حکومتِ خودکامهٔ فامیلی و قبیلگی که به دست افرادی شرور همچون بنی‌مروان و بنی‌امیّه اداره می‌شد، رهایی بخشید.

و در پایان این سخن به نکتهٔ لطیفی اشاره می‌کند که این خدمات خالصانه نه به جهت حق‌شناسی و قدردانی شایستهٔ شما در برابر من است، بلکه «همهٔ این‌ها برای سپاس فراوان من در برابر نیکی اندکی از سوی شما و چشم پوشی از بدی‌های فراوانی بود که نسبت به من انجام دادید؛ بدی‌های آشکاری که چشم، آن را می‌دید و بدن، آن را لمس می‌کرد» (**شُكْراً مِنِّي لِلْبِرِّ ٱلْقَلِيلِ وَ إِطْرَاقاً[۴] عَمَّا أَدْرَكَهُ ٱلْبَصَرُ، وَ شَهِدَهُ ٱلْبَدَنُ، مِنَ ٱلْمُنْكَرِ ٱلْكَثِيرِ**).

در حقیقت، منظور امام این است که شما خدمتی به من نکردید که خدمات من برای شکرگزاری آن باشد؛ بلکه مشکلات و دردسرهایی که برای من آفریدید بسیار زیاد است؛ اگر من خدمتی به شما کردم برای خدا و ادای وظیفهٔ الهی بوده است.

مطابق این تفسیر، «**ٱلْمُنْكَرِ ٱلْكَثِيرِ**» در این عبارت، اشاره به نافرمانی‌ها و سرپیچی‌ها و بی‌وفایی‌های مردم در برابر امام است؛ ولی جمعی از شارحان نهج البلاغه آن را به معنای منکرات و اعمال زشت و گناهان تفسیر کرده‌اند و بعد گرفتار این مشکل شده‌اند

---

۱. «**ربق**» جمع «**ربقة**» (بر وزن فتنه) به معنای طناب است که با آن شخص یا چیزی را می‌بندند. بعضی آن را به معنای طنابی که دستگیره‌های متعدد داشته باشد، تفسیر کرده‌اند.

۲. «**حلق**» جمع «**حلقه**» است؛ همان چیزی که در فارسی نیز به کار می‌رود.

۳. «**ضیم**» به معنای ظلم و ستم است.

۴. «**اطراق**» به معنای چشم به زیر انداختن و سپس به معنای سکوت و چشم‌پوشی نمودن از مطلبی نقل شده است.

که چگونه ممکن است چنین منکرات گسترده‌ای در زمان امام باشد و ایشان از آنان نهی نکند؟ و در جواب آن گفته‌اند: امام علیه‌السلام توان جلوگیری از بعضی منکرات ریشه‌دار را نداشت یا اگر می‌خواست جلوگیری کند، به مفسدهٔ عظیم‌تری منتهی می‌شد.

ولی همان‌گونه که گفته شد، منظور از منکر، چیزی نیست که این جمع از شارحان از آن برداشت کرده‌اند تا اشکالی متوجّه شود و نیاز به پاسخی داشته باشد. منظور، بدی‌ها و نافرمانی‌ها و بی‌وفایی‌های در حق امام است؛ به قرینهٔ «**البرّ القلیل**» که در جملهٔ قبل بیان شده است.

شبیه همین معنا در خطبه‌های دیگر نهج البلاغه به چشم می‌خورد. در خطبهٔ ۹۷ می‌فرماید: «**وَ لَقَدْ أَصْبَحْتُ الْأُمَمَ تَخافُ ظُلْمَ رُعاتِها وَ أَصْبَحْتُ أَخافُ ظُلْمَ رَعِيَّتِي**؛ همواره امت‌ها از ظلم زمامدارشان در وحشت بوده‌اند؛ ولی من از ظلم پیروانم بیمناکم».

☆ ☆ ☆

# خطبهٔ ۱۶۰[1]

## وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

از خطبه‌های امام علیه‌السلام است (که مطالب متنوعی را در آن مطرح فرموده)

### خطبه در یک نگاه

این خطبهٔ طولانی وگسترده از مطالب متنوعی بحث می‌کند که در مجموع، تعلیمات گرانبهایی دربارهٔ معرفة الله و خودسازی ارائه می‌دهد و می‌توان آن را در پنج بخش خلاصه کرد:

در **بخش اوّل**، از عظمت خداوند و حمد و ستایش او با ذکر اسما و صفات پروردگار سخن به میان آمده است.

در **بخش دوّم**، دربارهٔ حقیقت رجا و امیدواری ـ که یکی از ارکان سعادت انسان است ـ سخن می‌گوید.

---

۱. **سند خطبه:**
دربارهٔ سند این خطبه چنین گفته شده است: «**زمخشری**» متوفای ۵۳۸ ق. که تقریباً یک قرن بعد از مرحوم «**رضی**» می‌زیسته است، بخشی از این خطبه را در کتاب خود «ربیع الابرار» با تفاوت‌هایی نقل کرده که نشان می‌دهد آن را از غیر «**نهج البلاغه**» گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۳۷۳).

در **بخش سوّم**، گوشه‌ای از صفات پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و گفتار و رفتار او ـ که می‌تواند برای همه الگو و اسوه‌ای باشد ـ و همچنین صفات پیامبران دیگری همچون: موسی، داوود و عیسی علیهم‌السلام آمده است.

در **بخش چهارم**، بار دیگر به صفات پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله باز می‌گردد، صفاتی که باید سرمشق همگان قرار گیرد.

و سرانجام در **بخش پنجم**، (آخرین بخش خطبه) امام علیه‌السلام از ساده‌زیستی خود سخن به میان آورده و با ضرب المثل زیبایی «**فَعِنْدَ الصَّبٰاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرىٰ**» (صبحگاهان رهروان شب مورد ستایش قرار می‌گیرند) خطبه را به پایان می‌برد.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

أَمْرُهُ قَضَاءٌ وَ حِكْمَةٌ، وَ رِضَاهُ أَمَانٌ وَ رَحْمَةٌ، يَقْضِي بِعِلْمٍ، وَ يَعْفُو بِحِلْمٍ.

اَللّٰهُمَّ لَكَ اَلْحَمْدُ عَلَىٰ مٰا تَأْخُذُ وَ تُعْطِي، وَ عَلَىٰ مَا تُعَافِي وَ تَبْتَلِي؛ حَمْداً يَكُونُ أَرْضَىٰ اَلْحَمْدِ لَكَ، وَ أَحَبَّ اَلْحَمْدِ إِلَيْكَ، وَ أَفْضَلَ اَلْحَمْدِ عِنْدَكَ. حَمْداً يَمْلَأُ مَا خَلَقْتَ، وَ يَبْلُغُ مَا أَرَدْتَ. حَمْداً لَا يُحْجَبُ عَنْكَ، وَ لَا يُقْصَرُ دُونَكَ.

حَمْداً لَا يَنْقَطِعُ عَدَدُهُ، وَ لَا يَفْنَىٰ مَدَدُهُ، فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ إِلَّا أَنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ «حَيٌّ قَيُّومٌ، لَا تَأْخُذُكَ سِنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ». لَمْ يَنْتَهِ إِلَيْكَ نَظَرٌ، وَ لَمْ يُدْرِكْكَ بَصَرٌ. أَدْرَكْتَ اَلْأَبْصَارَ، وَ أَحْصَيْتَ اَلْأَعْمَالَ، وَ أَخَذْتَ ﴿بِالنَّوَاصِي وَاَلْأَقْدَامِ﴾.

وَ مَا اَلَّذِي نَرَىٰ مِنْ خَلْقِكَ، وَنَعْجَبُ لَهُ مِنْ قُدْرَتِكَ، وَ نَصِفُهُ مِنْ عَظِيمِ سُلْطَانِكَ، وَ مَا تَغَيَّبَ عَنَّا مِنْهُ، وَ قَصُرَتْ أَبْصَارُنَا عَنْهُ، وَاَنْتَهَتْ عُقُولُنَا دُونَهُ، وَ حَالَتْ سُتُورُ اَلْغُيُوبِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ أَعْظَمُ. فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبَهُ، وَ أَعْمَلَ فِكْرَهُ، لِيَعْلَمَ كَيْفَ أَقَمْتَ عَرْشَكَ، وَ كَيْفَ ذَرَأْتَ خَلْقَكَ، وَ كَيْفَ عَلَّقْتَ فِي اَلْهَوَاءِ سَمَاوَاتِكَ، وَ كَيْفَ مَدَدْتَ عَلَىٰ مَوْرِ اَلْمَاءِ أَرْضَكَ، رَجَعَ طَرْفُهُ حَسِيراً، وَ عَقْلُهُ مَبْهُوراً، وَ سَمْعُهُ وَالِهاً، وَ فِكْرُهُ حَائِراً.

## ترجمه:

فرمان او قطعی و حکیمانه است و رضای او امان و رحمت. با علم و آگاهی داوری می‌کند و با حلم و بردباری عفو می‌نماید. خداوندا سپاس و ستایش مخصوص توست، در برابر آن‌چه می‌گیری و آن‌چه عطا می‌کنی و بر عافیت و بلایی که می‌فرستی؛ حمد و

سپاسی که رضایت‌بخش‌ترین حمدها نزد تو باشد؛ حمدی که محبوب‌ترین حمدها در پیشگاه توست؛ حمدی که برترین حمدها نزد تو خواهد بود. حمدی که تمام جهان خلقت را پر کند و تا آن‌جا که خواسته‌ای، برسد؛ حمدی که از تو محجوب و پوشیده نماند و در پیشگاه تو کاستی نداشته باشد؛ حمدی که عددش پایان نگیرد و در پهنهٔ زمان، فنا در آن راه نیابد.

(خداوندا) کنه عظمت تو را هرگز درک نمی‌کنیم، جز این‌که می‌دانیم تو زنده و قائم به ذات خود و دیگران قائم به تواند. هیچ‌گاه خواب سبک و سنگین، تو را فرا نمی‌گیرد (تا از بندگانت غافل شوی). افکار (بلندپرواز) هرگز به تو نمی‌رسد و چشم‌ها (ی تیزبین) تو را نمی‌بینند؛ ولی تو چشم‌ها (و حرکات آن‌ها) را می‌بینی و اعمال و کردار (بندگان) را احصا می‌کنی و زمام همگان به دست توست.

(خداوندا) آن‌چه از مخلوقات را مشاهده می‌کنیم و از قدرتت در شگفتی فرو می‌رویم و وصف عظمت سلطنت تو را بیان می‌کنیم، چه اهمّیّتی دارد؟! در حالی که آن‌چه از ما پوشیده و پنهان است و چشمانمان از دیدن آن قاصر و عقل ما در برابر درکشان ناتوان است و پرده‌های غیب میان ما و آن‌ها فاصله افکنده، بس عظیم‌تر است.

(آری!) آن کس که قلبش را از همه چیز تهی کند و فکرش را به کار گیرد تا بداند چگونه عرش را برپا ساخته‌ای و مخلوقاتت را آفریده‌ای، چگونه کرات آسمان را در هوا معلق کرده‌ای، زمینت را بر روی امواج آب، گسترده‌ای، به یقین دیدهٔ فهمش وا می‌ماند؛ عقلش مبهوت می‌شود؛ شنوایی‌اش حیران، و اندیشه‌اش سرگردان می‌ماند!!

## شرح و تفسیر

### ناتوانی اندیشه‌ها در برابر عظمت او

امام علیه‌السلام در بخش اوّل خطبه، نخست به چهار موضوع به صورت بسیار فشرده اشاره می‌فرماید: امر خداوند، رضا، داوری و عفو او. می‌فرماید:

«فرمان او قطعی و حکیمانه است» (**أَمْرُهُ قَضَاءٌ وَ حِكْمَةٌ**).

یعنی در عین قاطعیت، آمیخته با حکمت است؛ نه همچون اوامر مستبدان و قدرتمندان زورگو که فرمان قطعی می‌دهند، اما حکمتی در آن وجود ندارد.

«**امر**» در این جمله، معنای وسیعی دارد؛ هم اوامر تکوینی را شامل می‌شود، مانند «﴿**إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**﴾؛ فرمان او هنگامی که چیزی را اراده کند، می‌گوید: موجود باش، آن هم فوراً موجود می‌شود!».[۱]

و هم اوامر تشریعیه را مانند: «﴿**إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ**﴾؛ خداوند شما را به عدالت و احسان و کمک به خویشان امر می‌کند»[۲] و در هر حال اوامر او دارای حکمت، و فواید بی‌شماری است که عاید بندگان می‌شود.

سپس می‌افزاید: «و رضای او امان و رحمت» (**وَ رِضَاهُ أَمَانٌ وَ رَحْمَةٌ**).

ممکن است کسانی از فردی راضی شوند و به او امان دهند، اما امان آمیخته با وحشت باشد؛ اما امان الهی چنین نیست؛ آمیخته با رحمت است.

در جملهٔ سوّم از داوری خدا سخن می‌گوید و می‌فرماید: «با علم و آگاهی داوری می‌کند» (**يَقْضِي بِعِلْمٍ**).

نه مانند بسیاری از انسان‌ها که داوری‌شان ناآگاهانه و آمیخته با جهل است.

و در چهارمین جمله می‌فرماید: «و با حلم و بردباری عفو می‌کند» (**وَ يَعْفُو بِحِلْمٍ**).

آری، عفو او با حلم او آمیخته است و کسانی را که عفو کرد، مؤاخذه و مجازات نمی‌کند. نه همچون انسان‌ها که گاه بر سر لطف می‌آیند و عفو می‌کنند و گاه بر سر غضب می‌نشینند و عفو شدگان را مجازات می‌کنند.

سپس امام علیه‌السلام، با ذکر این اوصاف چهارگانه به سراغ حمد و ستایش خدا می‌رود؛ حمدی که هشت بار در این بخش تکرار شده و در هر مرحله، وصف خاصی برای آن شده

---

۱. یس، آیهٔ ۸۲.
۲. نحل، آیهٔ ۹۰.

است. آن‌گاه امام علیه‌السلام به حمد و ستایش پروردگار می‌پردازد؛ حمد و ستایشی بسیار فصیح و بلیغ و پر مایه. عرض می‌کند: «خداوندا سپاس و ستایش مخصوص توست، در برابر آن‌چه می‌گیری و بر آن‌چه عطا می‌کنی و بر عافیت و بلایی که می‌فرستی» (**اَللّٰهُمَّ لَكَ اَلْحَمْدُ عَلَىٰ مَا تَأْخُذُ وَ تُعْطِي، وَ عَلَىٰ مَا تُعَافِي وَ تَبْتَلِي**).

اشاره به این که در همه حال، تو را حمد و ستایش می‌کنم؛ چرا که می‌دانم از ناحیهٔ توست خیر و سعادت؛ اگر نعمتی می‌بخشی کرامت است و اگر می‌گیری عنایت. اگر سلامت و عافیت می‌دهی، سعادت است و اگر بیماری و گرفتاری می‌دهی، آن نیز دارای مصلحت است. کاری بدون حکمت نمی‌کنی و هر چه از سوی توست، رحمت است.

سپس به اوصاف این حمد می‌پردازد و شش وصف برای آن ذکر می‌کند که با وصفی که در عبارت قبل ذکر شد هفت وصف می‌شود و آن را حمد و سپاسی جامع از هر نظر می‌سازد.

عرض می‌کند: «حمد و سپاسی که رضایت‌بخش‌ترین حمدها نزد تو باشد؛ حمدی که محبوب‌ترین حمدها در پیشگاه توست؛ حمدی که برترین حمدها نزد توست.

حمدی که تمام جهان خلقت را پر کند و تا آن‌جا که خواسته‌ای، برسد؛ حمدی که از تو محجوب و پوشیده نماند و در پیشگاه تو کاستی نداشته باشد؛ حمدی که عددش پایان نگیرد و در پهنهٔ زمان، فنا در آن راه نیابد» (**حَمْداً يَكُونُ أَرْضَىٰ اَلْحَمْدِ لَكَ، وَ أَحَبَّ اَلْحَمْدِ إِلَيْكَ، وَ أَفْضَلَ اَلْحَمْدِ عِنْدَكَ. حَمْداً يَمْلَأُ مَا خَلَقْتَ، وَ يَبْلُغُ مَا أَرَدْتَ. حَمْداً لَا يُحْجَبُ عَنْكَ، وَ لَا يُقْصَرُ دُونَكَ. حَمْداً لَا يَنْقَطِعُ عَدَدُهُ، وَ لَا يَفْنَىٰ مَدَدُهُ**).

این حمد و سپاس، جامع‌ترین حمدها است؛ نه زمان محدودی دارد، نه تعداد معین، نه مکان خاصی دارد و نه قصور و حجابی. سراسر زمان و مکان را پر می‌کند و به پیشگاه حق می‌رسد و برترین حمدهاست.

اضافه بر این، حمدی است بر عافیت و بلا و گرفتن و اعطا که از این نظر هم جامعیّت

دارد. بنابراین حمدی است بر همه چیز، در هر زمان و هر مکان، در هر حال و در هر شکل و در هر صورت.

سپس امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن به بحث صفات جمال و جلال خدا می‌پردازد و وصفی بلیغ در این زمینه دارد. نخست از درک عظمت خدا ابراز عجز می‌کند و می‌گوید: «خداوندا، کنه عظمت تو را هرگز درک نمی‌کنیم» (**فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ**).

چراکه خداوند وجودی نامحدود و بی پایان است از هر نظر و موجود محدودی چون بشر، هر کس که باشد، از درک آن نامحدود عاجز و ناتوان است. اما برای این که تصور نشود این سخن به معنای عدم امکان شناخت خدا و تعطیل صفات است بلافاصله به ذکر معرفت اجمالی از طریق بیان هشت وصف از اوصاف ثبوتیه و سلبیه او می‌پردازد و می‌گوید: (گرچه ما به درک کنه ذات تو قادر نیستیم) «جز این‌که می‌دانیم تو زنده و قائم به ذات خود و دیگران قائم به تواند. هیچ‌گاه خواب سبک و سنگین، تو را فرا نمی‌گیرد (تا از بندگانت غافل شوی)» (**إِلَّا أَنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ «حَيٌّ قَيُّومٌ، لَا تَأْخُذُكَ سِنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ»**).

و در ادامه می‌افزاید: «افکار (بلند پرواز) هرگز به تو نمی‌رسد و چشم‌ها (ی تیزبین) تو را نمی‌بیند؛ ولی تو چشم‌ها (و حرکات آن‌ها) را می‌بینی و اعمال و کردار (بندگان) را احصا می‌کنی و زمام همگان به دست توست» (**لَمْ يَنْتَهِ إِلَيْكَ نَظَرٌ، وَ لَمْ يُدْرِكْكَ بَصَرٌ. أَدْرَكْتَ ٱلْأَبْصَارَ، وَ أَحْصَيْتَ ٱلْأَعْمَالَ، وَ أَخَذْتَ ﴿بِالنَّوَاصِي وَٱلْأَقْدَامِ﴾**).

وصف خداوند به «**حیّ**» نه به معنای حیات ظاهری و مادی است که آثارش نمو و رشد و تولید مثل و حس و حرکت است؛ بلکه حیات واقعی است که به معنای «**علم**» بی پایان و «**قدرت**» بر همه هستی می‌باشد.

«**قیوم**» کسی است که قائم به ذات و همه چیز قائم به او باشد؛ زیرا او واجب الوجود است و واجب الوجود به چیزی نیاز ندارد و همگان نیازمند اویند.

جملهٔ «**لَا تَأْخُذُكَ سِنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ**» اشاره به این که علم و آگاهی و لطف و عنایت او نسبت به بندگان، دائمی است؛ چنین نیست که گاهی بیدار باشد و بداند و بندگان را

مشمول عنایت فرماید و گاه در خواب فرو رود و از آن‌ها غافل شود.

جملهٔ «**لَمْ يَنْتَهِ إِلَيْكَ نَظَرٌ**...» اشاره به این است که نه علم و دانش انسان احاطه به ذات پاک او پیدا می‌کند ـ چراکه ذاتش نامحدود است ـ و نه چشم ظاهر او را می‌بیند؛ چراکه نه جسم است و نه جهت دارد و نه رنگ؛ ولی او گردش چشم‌ها را می‌بیند و کوچک‌ترین اعمال را حساب می‌کند.

منظور از «**أَخَذْتَ ﴿بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾**» ـ با توجه به این که «نواصی» جمع «ناصیة» به معنای موهای جلوی سر است و «اقدام» جمع «قدم» به معنای پاها است ـ قدرت و غلبه خداوند بر همه کس و همه چیز است؛ زیرا هرگاه موی پیش سر انسان یا حیوانی را بگیرند و یا پای کسی را ببندند، قدرت به طور کامل از او سلب می‌شود.

سپس امام علیه‌السلام برای اثبات این اوصاف جمال و جلال و معرفی پروردگار متعال به سراغ جهان خلقت می‌رود و از عظمت آن، سخن می‌گوید؛ سخنی بسیار عمیق و پرمایه؛ و نشان می‌دهد جهانی را که می‌بینیم و درک می‌کنیم با تمام عظمتی که دارد در برابر آن‌چه نمی‌بینیم و درک نمی‌کنیم قطره‌ای در برابر دریاست. می‌فرماید: «(خداوندا) آن‌چه از مخلوقات را مشاهده می‌کنیم و از قدرتت در شگفتی فرو می‌رویم و وصف عظمت سلطنت تو را بیان می‌کنیم، چه اهمّیّتی دارد؟! در حالی که آن‌چه از ما پوشیده و پنهان است و چشمانمان از دیدن آن قاصر و عقل ما در برابر درکشان ناتوان است و پرده‌های غیب میان ما و آن‌ها فاصله افکنده، بس عظیم‌تر است» (**وَ مَا الَّذِي نَرَىٰ مِنْ خَلْقِكَ، وَنَعْجَبُ لَهُ مِنْ قُدْرَتِكَ، وَ نَصِفُهُ مِنْ عَظِيمِ سُلْطَانِكَ، وَ مَا تَغَيَّبَ عَنَّا مِنْهُ، وَ قَصُرَتْ أَبْصَارُنَا عَنْهُ، وَأَنْتَهَتْ عُقُولُنَا دُونَهُ، وَ حَالَتْ سُتُورُ الْغُيُوبِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ أَعْظَمُ**).

آری، آن‌چه امروز می‌بینیم ـ با آن‌که علوم و دانش‌ها در مورد جهان آفرینش فوق العاده گسترش پیدا کرده است ـ در برابر آن‌چه نمی‌بینیم و درک نمی‌کنیم بسیار کوچک است. دانشمندان امروز از عوالمی خبر می‌دهند که کرهٔ زمین ما در برابر آن مانند نقطهٔ

کوچکی است در گوشهٔ کتاب بزرگی از یک کتابخانهٔ عظیم! از کرات بزرگی در آسمان خبر می‌دهند که سی میلیارد برابر کرهٔ زمین است! از سیاه‌چاله‌های بزرگی سخن می‌گویند که سه میلیارد برابر خورشید ماست (سیاه‌چاله‌ها اجرام فوق العاده سنگینی‌اند که همه چیز را در خود جذب می‌کنند؛ حتی نور را که در برخورد با سایر اجرام بازگشت دارد و به همین دلیل در نظر ما در پهنهٔ آسمان، به صورت چاله‌های سیاهی خودنمایی می‌کند).

در همین کرهٔ زمین ما که سیارهٔ بسیار کوچکی است، میلیون‌ها نوع گیاه و حیوان در اعماق دریاها و جنگل‌ها وجود دارد که هنوز دیدهٔ تیزبین دانشمندان امروز آن را شناسایی نکرده است.

آری، عالم ملک و ملکوت، آن قدر گسترده است که عقول از درک آن، عاجز است و افکار دربارهٔ آن حیران و توجّه به این حقیقت ما را به عظمت آفرینندهٔ آن آشنا می‌سازد و این بزرگ‌ترین درس توحید و خداشناسی است. در حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین علیه‌السلام می‌خوانیم که فرمود: «**لَوِاجْتَمَعَ اَهْلُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَنْ يَصِفُوا اللّٰهَ بِعَظَمَتِهِ لَمْ يَقْدِرُوا**؛ اگر تمام اهل آسمان و زمین جمع شوند که عظمت خدا را به وصف درآورند، قادر نیستند!».[۱]

سپس در تکمیل این سخن می‌افزاید: «(آری!) آن کس که قلبش را از همه چیز تهی کند و فکرش را به کار گیرد تا بداند چگونه عرش را برپا ساخته‌ای و مخلوقاتت را آفریده‌ای، چگونه کرات آسمان را در هوا معلّق کرده‌ای، و زمینت را بر روی امواج آب، گسترده‌ای، به یقین دیدهٔ فهمش وا می‌ماند؛ عقلش مبهوت می‌شود؛ شنوایی‌اش حیران، و اندیشه‌اش سرگردان می‌ماند!!» (**فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبَهُ، وَ أَعْمَلَ فِكْرَهُ، لِيَعْلَمَ كَيْفَ أَقَمْتَ عَرْشَكَ، وَ كَيْفَ ذَرَأْتَ[۲] خَلْقَكَ، وَ كَيْفَ عَلَّقْتَ فِي الْهَوَاءِ**

---

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحهٔ ۱۰۲.

۲. «**ذرأت**» از مادهٔ «ذرء» (بر وزن زرع) به معنای آفرینش و ایجاد و اظهار است.

**سَماوَاتِكَ، وَ كَيْفَ مَدَدْتَ عَلَىٰ مَوْرِ[۱] ٱلْمَاءِ أَرْضَكَ، رَجَعَ طَرْفُهُ[۲] حَسِيراً[۳]، وَ عَقْلُهُ مَبْهُوراً[۴]، وَ سَمْعُهُ وَالِهَاً، وَ فِكْرُهُ حَائِراً.**

امام علیه‌السلام در این تعبیرات زیبا و پرمعنا انگشت اشارت روی چهار موضوع از عظمت آفرینش نهاده: برپا کردن عرش، آغاز آفرینش، معلّق بودن کرات در آسمان و پیدایش زمین از زیر آب که هر یک از دیگری شگفت‌انگیزتر است و به دنبال آن روی چهارگونه از آثار حیرت و سرگردانی تکیه کرده: خستگی چشم، مبهوت شدن عقل، واله شدن گوش، حیران شدن فکر.

دربارهٔ تفسیر عرش، سخن بسیار است؛ اما آن‌چه از آیة الکرسی استفاده می‌شود این است که عرش، عالمی است فوق این آسمان و زمینی که ما می‌بینیم؛ زیرا می‌فرماید: «**وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوٰاتِ وَ الْأَرْضَ**» (توجّه داشته باشید که شاهان سابق دارای دو گونه تخت بودند: تخت کوتاهی که کرسی نامیده می‌شد و در روزهای عادی از آن استفاده می‌کردند و تخت بلندپایه‌ای که عرش نام داشت و در اعیاد و روزهای رسمی بر فراز آن می‌نشستند؛ سپس این دو تعبیر کنایه‌ای از درجات مختلف عظمت شد. قرآن آسمان و زمینی را که ما می‌بینیم کرسی خدا می‌شمارد؛ بنابراین عرش او مرتبه‌ای بالاتر از آن است).

ازاین رو ممکن است عرش اشاره به عالم ماورای طبیعت یعنی عالم‌فرشتگان و کروبیان باشد و[۵] یا عالمی ازجهان ماده،ماورای آنچه در دسترس ماست.

جملهٔ (**وَ كَيْفَ مَدَدْتَ عَلَىٰ مَوْرِ ٱلْمَاءِ أَرْضَكَ**) ممکن است اشاره به

---

۱. «**مور**» (بر وزن قول) در لغت به معانی مختلفی آمده؛ از جمله به معنای جریان سریع (یا جریان امواج آب) است.

۲. «**طرف**» (بر وزن حرف) به معنای پلک چشم است.

۳. «**حسیر**» از مادهٔ «**حسر**» (بروزن قصر) به معنای خستگی و ضعف است.

۴. «**مبهور**» از مادهٔ «**بهر**» (بر وزن قهر) به معنای غلبه کردن و به حیرت افکندن است.

۵. شرح این مطلب در تفسیر نمونه در تفسیر آیة الکرسی بیان شده است.

«دحوالارض» و سربرآوردن خشکی‌ها از زیر آب‌ها باشد؛ زیرا در آغاز تمام کره زمین را آب فراگرفته بود؛ به تدریج آب‌ها در خلل و فرج زمین فرو رفت و خشکی‌ها از زیر آب پیدا شدند.

آری، به یقین هر چه انسان دربارهٔ نظام جهان آفرینش و شگفتی‌های آن، چه در مورد آغاز خلقت و چه در ادامه راه می‌اندیشد، حیران‌تر می‌شود؛ حیرتی آمیخته با عشق آفرینندهٔ این دستگاه با عظمت و حیرتی توأم با شناخت و معرفت ذات پاک او.

☆ ☆ ☆

این برگه سفید می‌باشد.

## بخش دوّم

**منها: يَدَّعِي بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو ٱللّٰهَ، كَذَبَ وَ ٱلْعَظِيمِ! مَا بَالُهُ لَا يَتَبَيَّنُ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ؟ فَكُلُّ مَنْ رَجَا عُرِفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ. وَ كُلُّ رَجَاءٍ ـ إِلَّا رَجَاءَ ٱللّٰهِ تَعَالَىٰ ـ فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ وَ كُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ، إِلَّا خَوْفَ ٱللّٰهِ فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ يَرْجُو ٱللّٰهَ فِي ٱلْكَبِيرِ، وَ يَرْجُو ٱلْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ، فَيُعْطِي ٱلْعَبْدَ مَا لَا يُعْطِي ٱلرَّبَّ! فَمَا بَالُ ٱللّٰهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يُقَصَّرُ بِهِ عَمَّا يُصْنَعُ بِهِ لِعِبَادِهِ؟ أَتَخَافُ أَنْ تَكُونَ فِي رَجَائِكَ لَهُ كَاذِباً؟ أَوْ تَكُونَ لَا تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعاً؟ وَ كَذٰلِكَ إِنْ هُوَ خَافَ عَبْداً مِنْ عَبِيدِهِ، أَعْطَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لَا يُعْطِي رَبَّهُ، فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ ٱلْعِبَادِ نَقْداً، وَ خَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضِماراً وَ وَعْداً. وَ كَذٰلِكَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ، وَ كَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ، آثَرَهَا عَلَى ٱللّٰهِ تَعَالَىٰ، فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا، وَ صَارَ عَبْداً لَهَا.**

## ترجمه:

او گمان می‌برد، به خدا امیدوار است؛ اما سوگند به خدا دروغ می‌گوید (اگر راست می‌گوید) چرا این امیدواری در عملش دیده نمی‌شود؟ زیرا هر کس به چیزی امید دارد، در عملش مشاهده می‌شود (همه باید بدانند) هر امیدی جز امید به خدای متعال نابجا، و هر ترس جز ترس از (مخالفت با) خدا نادرست است. (این مدعی دروغین) در مسائل مهم به خدا امید دارد و در مسائل کوچک به بندگان خدا؛ در حالی که تواضع و احترامش در برابر بندگان (برای همان مسائل کوچک) بیش از خداست. چه شده است که تواضع واحترام او برای خداوند متعال کم‌تر از بندگان است؟ آیا می‌ترسی در اظهار امید به خدا

دروغگو باشی؟ یا او را شایستهٔ امید نمی‌دانی؟ (که این هر دو خیالی است باطل) همچنین اگر او از یکی از بندگان خدا بترسد به سبب این خوف، برای او اهمّیّتی قائل می‌شود که برای خدا قائل نیست؛ در واقع خوف از بندگان را نقد می‌شمرد و خوف از پروردگار خویش را وعده‌ای دور از انتظار! (آری) کسی که دنیا در چشم او بزرگ جلوه کند و جایگاه آن در قلبش مهم باشد، آن را بر خدای متعال مقدّم می‌دارد. از همه چیز می‌بُرَد و به دنیا می‌پیوندد و بردهٔ آن می‌شود.

## شرح و تفسیر

### بردگان دنیا

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه بعد از بیان عظمت پروردگار و حمد و سپاس او و نشانه‌های ذات پاکش در جهان هستی ـ که در بخش پیشین گذشت ـ به پند و اندرز غافلان می‌پردازد و به سراغ یکی از مهم‌ترین مسائل یعنی موضوع خوف و رجا می‌رود؛ حقیقت آن را می‌شکافد و نشانه‌های آن را شرح می‌دهد و مدعیان دروغینش را رسوا می‌سازد؛ می‌فرماید: «او گمان می‌برد، به خدا امیدوار است؛ اما سوگند به خدا دروغ می‌گوید» (**يَدَّعِي بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو اللّٰهَ، كَذَبَ وَالْعَظِيمِ!**).[1]

سپس به ذکر دلیل می‌پردازد و می‌فرماید: «(اگر راست می‌گوید) چرا این امیدواری در عملش دیده نمی‌شود؟ زیرا هر کس به چیزی امید دارد، در عملش مشاهده می‌شود» (**مَا بَالُهُ لَا يَتَبَيَّنُ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ؟ فَكُلُّ مَنْ رَجَا عُرِفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ**).

این دلیل بسیار روشنی است. کشاورزی و باغبانی که به گرفتن محصول از زمین و باغش امید دارد به آبیاری مرتب و دفع آفات و فراهم کردن تمام مقدمات و وسایل نمو و

---

۱. تعبیر به «**والعظیم**» به جای «**والله العظیم**» به دلیل این است که گاهی حذف موصوف و تکیه بر صفت، تأکید بیشتری نشان می‌دهد؛ یعنی آن قدر این وصفِ عظمت برای ذات پاک او ثابت و مسلّم است که گویی نامی از نام‌های اوست.

پرورش محصول می‌پردازد. اگر باغبان و کشاورزی ادّعای چنین امیدی را کرد، ولی در خانه‌اش نشست و دست به کاری نزد، همه می‌دانند این یک امید کاذب است؛ خیال امید است، نه امید. امید به لطف پروردگار، هنگامی امید راستین است که همگام با اطاعت فرمان او و قدم گذاشتن در مسیر رضای او باشد.

در حدیثی نیز از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «خدمتش عرض کردند: گروهی به سراغ گناه می‌روند و می‌گویند: به لطف خدا امید داریم. امام علیه‌السلام فرمود: «**كَذَّبُوا لَيْسُوا بِرَاجِينَ إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئاً طَلَبَهُ وَ مَنْ خَافَ شَيْئاً هَرَبَ مِنْهُ**؛ آن‌ها دروغ می‌گویند؛ دارای رجا و امید نیستند. کسی که به چیزی امید دارد، به دنبال آن می‌رود و کسی که از چیزی می‌ترسد از آن می‌گریزد».[۱]

و بعد در ادامهٔ این سخن به بیان کسی که مبدأ اصلی خوف و رجاست پرداخته، می‌فرماید: «هر امیدی جز امید به خداوند متعال نابجا، و هر ترس واقعی جز ترس از (مخالفت با) خدا نادرست است» (**وَ كُلُّ رَجَاءٍ ـ إِلَّا رَجَاءَ اَللّٰهِ تَعَالَىٰ ـ فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ**[۲] **وَ كُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ**[۳] **إِلَّا خَوْفَ اَللّٰهِ**).

---

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۶۸.

۲. «**مدخول**» از مادهٔ «**دخل**» (بر وزن اَجَل) به معنای فساد کردن گرفته شده؛ بنابراین مدخول یعنی چیزی که فاسد یا غش در آن است.

۳. «**محقق**» به معنای معلوم و قطعی در جمله بالا صفت برای خوف است ـ و باید مجرور باشد ـ اشاره به این که ترس واقعی تنها از خداست؛ چرا که اوست که بدکاران را کیفر می‌دهد؛ بنابراین اگر از خدا بترسیم و نافرمانی او نکنیم از هیچ چیز و هیچ کس نخواهیم ترسید؛ ولی بسیاری از شارحان و مترجمان «**محقق**» را خبر «**کل خوف**» گرفته‌اند و در مرجع ضمیر «**فانه**» و همچنین استثنا و مفهوم مجموع جمله گرفتار مشکلات زیادی شده‌اند؛ حال آن‌که اگر «**محقق**» را صفت خوف بگیرند، مفهوم این جمله کاملاً واضح است. قابل توجه این که جملهٔ قبل که دربارهٔ رجا صحبت می‌کند، قرینهٔ خوبی بر معنایی است که بیان شد.

به تعبیر دیگر، امام علیه‌السلام می‌فرماید: هر امیدی جزامید به خدا باطل و هر خوفی جز خوف از خدا نادرست است.

دلیل آن روشن است؛ زیرا هیچ مبدأ خیری جز خدا وجود ندارد، و هر کسی جز او بتواند خیری انجام دهد به کمک اوست (لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا الله).

بنابراین باید تنها دل به او ببندیم و به او امیدوار باشیم. کسی که می‌تواند زیانی برساند و کیفر دهد و مجازات کند، فقط اوست و از دیگران، بی ارادهٔ او کاری ساخته نیست؛ همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «﴿وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ﴾؛ ولی هیچ‌گاه نمی‌توانند بدون اجازه خداوند به کسی ضرری برسانند».[1] درست است که خداوند به بندگان، آزادی عمل داده، ولی این آزادی هرگز از ذات پاک او سلب قدرت نمی‌کند.

بنابراین تنها باید به ذات پاک او امیدوار و فقط از مخالفت فرمان او بیمناک باشیم.

سپس اشاره به نکتهٔ مهمّی می‌فرماید و آن تضادّی است که در اعمال مردم در خصوص موضوع خوف و رجا وجود دارد. هر گاه در یک مسألهٔ جزئی به بنده‌ای امید داشته باشند هزار گونه خضوع و خشوع در مقابل او می‌کنند و هر گاه از موضوع کوچکی بترسند خود را جمع و جور می‌کنند؛ در حالی که نه در مورد امید به خدا در امور مهمّه و ترس از او در مسائل بزرگ هرگز واکنش مناسبی نشان نمی‌دهند؛ می‌فرماید: «این مدعی کاذب در مسائل مهمّ به خدا امید دارد و در مسائل کوچک به بندگان خدا؛ در حالی که تواضع و احترامش در برابر بندگان (برای همان مسائل کوچک) بیش از خداست» (**فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ يَرْجُو اللّٰهَ فِي الْكَبِيرِ، وَ يَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ، فَيُعْطِي الْعَبْدَ مَا لَا يُعْطِي الرَّبَّ!**).

در ادامهٔ این سخن به علت این موضوع پرداخته، می‌فرماید: «چه شده است که تواضع واحترام او برای خداوند متعال کمتر از بندگان است؟ آیا می‌ترسی در اظهار امید به خدا دروغگو باشی؟ یا او را شایستهٔ امید نمی‌دانی؟ (که این هر دو خیالی است باطل)» (**فَمَا بَالُ اللّٰهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يُقَصَّرُ بِهِ عَمَّا يُصْنَعُ بِهِ لِعِبَادِهِ؟ أَتَخَافُ أَنْ تَكُونَ فِي رَجَائِكَ**

---

۱. بقره، آیهٔ ۱۰۲.

**لَهُ كَاذِباً؟ أَوْ تَكُونَ لَا تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعاً؟).**

به یقین، کسی که به خدا اعتقاد دارد و او را بر هر چیز قادر می‌شمرد، به رحمانیّت و رحیمیّت وجود و کرمش نیز ایمان دارد. امکان ندارد امیدش به خدا امید کاذبی باشد و یا این‌که او را شایستهٔ امید نداند. اگر درست در این گونه افکار بیندیشیم، انحراف از اصل توحید و خداشناسی را در آن به وضوح در می‌یابیم.

در حقیقت عصارهٔ کلام مولا این است که ما افرادی را می‌بینیم که به امید عطای کوچکی در خانه کسی می‌روند، همه گونه خضوع و احترام مراسم ثنا و تکریم به جا می‌آورند و خود را مطیع فرمانش می‌شمرند، حال آن‌که هنگامی که برای بزرگ‌ترین حاجات خود در خانهٔ خدا می‌آیند آن اظهارات و احترامات و فرمان‌برداری‌ها از آن‌ها مشاهده نمی‌شود و این نیست، جز بر اثر ضعف و ناتوانی در معرفة الله و شناخت صفات جلال و جمال او.

سپس امام علیه‌السلام از رجا به خوف منتقل می‌شود و همین مقایسه را در مورد خوف بیان می‌دارد؛ می‌فرماید: «همچنین اگر او از یکی از بندگان خدا بترسد به سبب این خوف، برای او اهمّیّتی قائل می‌شود که برای خدا قائل نیست؛ در واقع خوف از بندگان را نقد می‌شمرد و خوف از پروردگار خویش را (نسیه و) وعده‌ای دور از انتظار!» **(وَ كَذٰلِكَ إِنْ هُوَ خَافَ عَبْداً مِنْ عَبِيدِهِ، أَعْطَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لَا يُعْطِي رَبَّهُ، فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ ٱلْعِبَادِ نَقْداً، وَ خَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضِماراً[1] وَ وَعْداً).**

به طور مسلّم این برخورد دوگانه، ناشی از ضعف ایمان است؛ چرا که بندگان ضعیف، قدرتی ناچیز دارند که قابل مقایسه با قدرت خدا نیست. اگر تمام قدرت آن‌ها را به اندازهٔ جرقه‌ای فرض کنیم، قدرت عظیم پروردگار از دریاها آتش سوزان، برتر است. چگونه ممکن است انسانی به چگونگی این دو مبدأ خوف آشنا باشد، ولی از جرقه بترسد و از

---

۱. «**ضمار**» به معنای وعده دور و دراز است. این واژه به معنای مخفی و پنهان و چیزی که امید چندانی به آن نیست به کار می‌رود.

دریای آتش نهراسد؟! البتّه ممکن است منشأ این تفاوت، امید بیش از حد به کَرَم و لطف خدا باشد که آن نیز ناشی از غفلت است؛ زیرا او ارحم الراحمین است در موضع عفو و رحمت و اشدّ المعاقبین است در موضع عذاب و نقمت.

از آن‌جاکه این برخورد دوگانه با خدا و خلق، ناشی از ضعف شناخت و کوته‌بینی است، امام علیه‌السلام در پایان این بخش از سخنان و دلنشینش به برخورد دوگانه این گونه افراد با دنیا و آخرت می‌پردازد؛ می‌فرماید: «همچنین کسی که دنیا در چشم او بزرگ جلوه کند و جایگاه آن در قلبش مهمّ باشد، آن را بر خداوند متعال مقدّم می‌دارد. از همه چیز می‌بُرَد و به دنیا می‌پیوندد و بردهٔ آن می‌شود!» (**وَ كَذٰلِكَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ، وَ كَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ، آثَرَهَا عَلَى ٱللّٰهِ تَعَالَىٰ، فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا، وَ صَارَ عَبْداً لَهَا**).

آری، این هوا پرستان بی معرفت، متاع ناچیز و فانی دنیا را نقد و مواهب عظیم و جاویدان آخرت را نسیه می‌پندارند و همین سبب می‌شود که دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و رضای خلق را بر رضای خالق مقدّم بشمرند.

درست، عکس پرهیزگاران با ایمان که امام علیه‌السلام در خطبهٔ متقین دربارهٔ آن‌ها فرموده است: (**عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ**) خدا در نظر آنان با عظمت جلوه کرده در نتیجه، غیر خدا هر چه هست در نظر آن‌ها کوچک است.

جملهٔ (**فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا، وَ صَارَ عَبْداً لَهَا**) اشاره به این حقیقت است که این دنیاپرستان، سرانجام کارشان به جایی می‌رسد که از عبودیت پروردگار خارج می‌شوند و به عبودیت دنیا و هوای نفس و شیطان در می‌آیند. از توحید و خداپرستی عملاً کنار می‌روند و به شرک و دنیاپرستی روی می‌آورند.

کار آن‌ها به جایی می‌رسد که همچون عُمَر سعد بر این عقیده پافشاری می‌کنند که رهاکردن ملک ری به جهت ترس از عذاب قیامت و متنعم شدن به نعمت‌های بهشتی، نقد را با نسیه معامله کردن است و هیچ عاقلی تن به این معامله نمی‌دهد:

«اَلَا إِنَّـمَا الدُّنْـيَا لِـخَيْرٌ مُـعَجَّلٌ فَمَا عَاقِلٌ بَاعَ الْوُجُودُ بِدَيْنٍ»[۱]

## نکته

### دو بال برای پرواز به سوی خدا!

خوف و رجا یعنی بیم از کیفر و امید به لطف و رحمت خدا، قوی‌ترین انگیزهٔ حرکت به سوی تقوا و پاکیزگی‌هاست.

هیچ‌کس بدون این دو نمی‌تواند در آسمان قرب حق پرواز کند و به اوج قاف قرب او راه یابد.

همان‌گونه که امید به نتایج لذت‌بخش پیروزی در امتحان و بیم از آثار سقوط و رفوزه شدن تمام نیروهای یک محصل و دانشجو را برای پیمودن مسیر علوم و دانش‌ها بسیج می‌کند، در پیمودن راه معنویت نیز بهره‌گیری از این بیم و امید ضروری است. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «**أَعْلَى النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَاللّٰهِ أَخْوَفُهُمْ مِنْهُ**؛ برترین مردم از نظر مقام در پیشگاه خدا خائف‌ترین آن‌هاست».[۲]

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «**لَا يَكُونَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً حَتَّىٰ يَكُونُ خَائِفاً رَاجِياً، وَ لَا يَكُونُ خَائِفاً رَاجِياً حَتَّىٰ يَكُونَ عَامِلاً لِمَا يَخَافُ وَ يَرْجُو**؛ مؤمن، مؤمن نخواهد بود تا دارای خوف و رجا باشد و خوف و رجا نخواهد داشت مگر این‌که با آن‌چه می‌ترسد یا امید دارد هماهنگ عمل کند».[۳]

ولی بهره‌گیری از این دو در صورتی امکان دارد که خوف و رجا کاذب نباشد و نشانهٔ

---

۱. این مضمون اشعار معروفی است که از عمر سعد هنگامی که ابن زیاد پیشنهاد جنگ با امام حسین علیه السلام را به او کرد و وعدهٔ فرمانداری ری را به او داد و او نخست در انتخاب میان این دو، حیران گشت و سرانجام تصمیم به جنگ گرفت، نقل شده است. این اشعار را مرحوم سیّد بن طاووس در لهوف، صفحهٔ ۱۹۳ به طور کامل آورده و مورخ معروف، طبری نیز در حوادث سال ۶۱ هجری بخشی از آن را نقل کرده است.

۲. بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحهٔ ۱۸۰.

۳. اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۷۱.

کاذب نبودنش، عمل هماهنگ با آن است.

ولی متأسفانه بسیاری از مردم، نسبت به اموردنیا و خوف و رجای صادقی دارند؛ در حالی که نسبت به آخرت گرفتار خوف و رجای کاذبند.

در همین زمان که این ستور را می‌نویسیم نوعی بیماری شدید «**ذات الرّیه**» به نام «**سارس**» پیدا شده که به نوعی کشنده است (حدّاکثر از یک صد نفر مبتلا به این بیماری شش نفر قربانی می‌شود) ولی برای پرهیز از ابتلای به آن چنان اقدامات احتیاطی شروع شده که فراتر از آن امکان ندارد. در مناطق آلوده همه جا را سمپاشی می‌کنند؛ همه با ماسک حرکت می‌کنند؛ هر شخص مظنونی را معاینه می‌کنند؛ مراکز تجمع را تعطیل کرده‌اند؛ جشن شادی و مجلس عزا نمی‌گیرند؛ در فرودگاه‌ها همهٔ مسافران به دقت از این نظر کنترل می‌شوند. این همان خوف صادق است. آیا مؤمنان در مورد خوف از کیفرهای الهی در قیامت که به مراتب از این سنگین‌تر است چنین عکس العملی نشان می‌دهند؟!!

امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبهٔ مذکور تعجب می‌کنند که چگونه بعضی از مردم در مقابل خوف اندکی از انسان‌ها عکس العمل سریع و قوی نشان می‌دهند، ولی در برابر خوف خدا چنین نیستند!

دربارهٔ رجا هم همین‌گونه است؛ ولی اولیاء الله چنان بودند که از خوف خدا در محراب عبادت مانند بید می‌لرزیدند وگاه صیحه می‌زدند و مدهوش می‌شدند.

سخن در این زمینه بسیار است. هدف در این‌جا اشارهٔ کوتاهی برای تکمیل بحث‌ها بود. با حدیث نابی این گفتار را پایان می‌دهیم.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: کان ابی یقول: **إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُورَانِ، نُورُ خِيفَةٍ وَ نُورُ رَجَاءٍ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَىٰ هٰذَا وَ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَىٰ هَذَا**؛ پدرم می‌فرمود: هر بندهٔ مؤمنی در قلبش دو نور است نور خوف و نور رجا، هر یک وزن شود اضافه بر دیگری نخواهد بود.[1]

---

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۶۷.

## بخش سوّم

**وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ ٱللّٰهِ ـ صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ كَافٍ لَكَ فِي ٱلْأُسْوَةِ، وَ دَلِيلٌ لَكَ عَلَى ذَمِّ الدُّنْيَا وَ عَيْبِهَا، وَ كَثْرَةِ مَخَازِيهَا وَ مَسَاوِيهَا، إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا، وَ وُطِّئَتْ لِغَيْرِهِ أَكْنَافُهَا، وَ فُطِمَ عَنْ رَضَاعِهَا، وَ زُوِيَ عَنْ زَخَارِفِهَا.**

## ترجمه:

برای تو (ای دلباختهٔ دنیا) کافی است که روش رسول خداﷺ را سرمشق خود قرار دهی و دلیل و راهنمای خود در نکوهش دنیا و مذمت آن و رسوایی فراوان و بدی‌هایش بشماری؛ چه این که مواهب دنیا از او گرفته شد و برای دیگران آماده گشت. او از پستان دنیا جدا و از زخارف و زیبایی‌هایش برکنار شده بود.

## شرح و تفسیر

### اقتدا به رسول خداﷺ

در آخرین جمله‌های بخش سابق این خطبه، امام علیه‌السلام از دنیاپرستانی سخن به میان آورد که عبد ذلیل و بندهٔ اسیر دنیا شده‌اند؛ همه چیز را رها کرده و به دنیا چسبیده‌اند. امام علیه‌السلام برای بیدار ساختن این گروه، نسخه‌های عملی بسیار مفیدی از زندگی پیامبر اکرمﷺ و انبیای پیشین می‌دهد. نخست از رسول خداﷺ سخن می‌گوید و می‌فرماید: «برای تو (ای دلباختهٔ دنیا) کافی است که روش رسول خدا را ـ که درود حق بر او و خاندانش باد ـ سرمشق خود قرار دهی و دلیل و راهنمای خود در نکوهش دنیا و عیب آن

و رسوایی فراوان و بدی‌هایش بشماری» (**وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ ـ صَلَّى ٱللَّـهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ كَافٍ لَكَ فِي ٱلْأُسْوَةِ، وَ دَلِيلٌ لَكَ عَلَى ذَمِّ الدُّنْيَا وَ عَيْبِهَا، وَ كَثْرَةِ مَخَازِيهَا[1] وَ مَسَاوِيهَا**).

قابل توجه این که امام علیه‌السلام در این‌جا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را هم اسوه می‌شمرد و هم دلیل. در واقع این دو تعبیر هر دو به یک نتیجه می‌رسد و آن پیروی کردن از آن پیشوای بزرگ و تطبیق دادن زندگی خویش با زندگی اوست؛ ولی از نظر معنا تفاوت لطیفی با هم دارد. اسوه، اشاره به این می‌کند که ما زندگی خود را با زندگی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تطبیق دهیم؛ ولی دلیل اشاره به این دارد که او ما را به سوی خود فرا می‌خواند.

امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن به ذکر دلیل می‌پردازد و می‌فرماید: «چه این که جوانب دنیا از او (پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) گرفته شد و برای دیگران آماده گشت. (او چیزی از متاع دنیا در اختیار نداشت و دنیاپرستان همه چیز داشتند) او از پستان دنیا جدا و از زخارف و زیبایی‌هایش برکنار شده بود» (**إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا، وَ وُطِّئَتْ لِغَيْرِهِ أَكْنَافُهَا، وَ فُطِمَ[2] عَنْ رَضَاعِهَا، وَ زُوِيَ[3] عَنْ زَخَارِفِهَا[4]**).

او در زمانی می‌زیست که قیصرها و کسری‌ها در کاخ‌های افسانه‌ای در ناز و نعمت و در لابه لای انواع زینت می‌زیستند؛ در جزیرة العرب بعضی ثروتمندان بزرگ بودند که امکانات فراوان داشتند. حتی در زمانی که به قدرت رسید وغنایم فراوان در اختیارش قرار گرفت، زندگی بسیار ساده و فقیرانه و زاهدانه داشت و به آن زندگی افتخار می‌کرد «**اَلْفَقْرُ**

---

۱. «**مخازی**» جمع «**مخزاة**» از مادهٔ «**خزی**» به معنای رسوایی گرفته شده است.
۲. «**فطم**» از مادهٔ «**فطام**» به معنای از شیر باز گرفتن است.
۳. «**زوی**» از مادهٔ «**زیّ**» (بر وزن حیّ) به معنای جمع کردن و دور بُردن است.
۴. «**زخارف**» جمع «**زخرف**» (بر وزن هرمز) در اصل به معنای هرگونه زینت و تجمل توأم با نقش و نگار است و این که به سخنان بیهوده، مزخرف گفته شده به علت زرق و برق و آب و رنگی است که به آن می‌دهند.

**فَخْرِي**»[۱] می‌فرمود: این سخن نه بدان معنا است که پیامبر اکرمﷺ توان و قدرت دستیابی به این امور را نداشت؛ بلکه او خود به چنین زندگی‌ای مایل نبود؛ لذا در روایات آمده است که فرشته‌ای نزد پیامبر اکرمﷺ آمد و کلید خزائن زمین را در دست داشت؛ عرض کرد: «**يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ يَقُولُ لَكَ رَبُّكَ إِفْتَحْ وَ خُذْ مِنْهَا مَا شِئْتَ مِنْ غَيْرِ أَنْ تَنْقُصَ شَيْئاً عِنْدِي**؛ ای محمد! این‌ها کلیدهای خزائن زمین است. پروردگارت می‌گوید: هر یک را می‌خواهی بگشا و هر چه می‌خواهی از آن بردار؛ بی آن‌که چیزی از مقام تو نزد من کاسته شود». رسول خداﷺ فرمود: «**اَلدُّنْيَا دَارَ مَنْ لَا دَارَ لَهُ وَ لَهَا يَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ**؛ دنیا سرای کسی است که از سرای آخرت بی‌بهره است و کسی برای دنیا جمع می‌کند که عقل و خرد ندارد». آن فرشته عرض کرد: «سوگند به خدایی که تو را به حق، به نبوّت برانگیخته است، من همین سخن را از فرشته‌ای در آسمان چهارم هنگامی که کلیدها به من سپرده شد، شنیدم».[۲]

عبارت «**إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا**» اشاره به این است که پیامبرﷺ حاکمیت و مالکیت و سلطنت همچون قیصرها و کسری‌ها را بر شهرها و کشورها نداشت و جملهٔ «**وَ فُطِمَ عَنْ رَضَاعِهَا**» اشاره به این است که از چرب و شیرین و غذاهای رنگارنگ بهره نمی‌گرفت و عبارت «**وَ زُوِيَ عَنْ زَخَارِفِهَا**» ناظر به این است که او هرگز از کاخ‌ها و مرکب‌ها و لباس‌های پرزرق و برق بهره نمی‌گرفت.

به هر حال، امام علیه‌السلام در برابر دلباختگان به دنیا بهترین اسوه و الگو را برگزیده و انگشت اشاره روی زندگانی رسول خداﷺ گذاشته است. کسی که در حالاتش می‌خوانیم: بر روی خاک می‌نشست و همچون بردگان می‌زیست و زندگانیش همچون زندگی ضعیف‌ترین افراد بود؛ گاه جز یک پیراهن که بر تن داشت لباس دیگری نداشت که اگر دستور می‌داد آن را بشویند پیراهنی که در تن کند و به مسجد بیاید در خانه او نبود؛ حتی بر دخترش

---

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحهٔ ۱۷۳.
۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۱۲۹.

فاطمه زهراعلیهاالسلام خرده گرفت که چرا پردهٔ جدیدی بر درب خانه افکنده و زینت الات مختصری از نقره ـ نه از طلا ـ بر خود پوشیده است. شرح بیشتری در این باره در پایان خطبه بیان خواهد شد.

☆ ☆ ☆

## بخش چهارم

وَ إِنْ شِئْتَ ثَنَّيْتُ بِمُوسَىٰ كَلِيمِ ٱللّٰهِ ـ صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ـ حَيْثُ يَقُولُ: ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾. وَٱللّٰهِ، مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْزاً يَأْكُلُهُ، لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ ٱلْأَرْضِ، وَ لَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةُ ٱلْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ، لِهُزَالِهِ وَ تَشَذُّبِ لَحْمِهِ.

وَ إِنْ شِئْتَ ثَلَّثْتُ بِدَاوُودَ ـ صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ـ صَاحِبِ ٱلْمَزَامِيرِ، وَ قَارِىءِ أَهْلِ ٱلْجَنَّةِ، فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ ٱلْخُوصِ بِيَدِهِ، وَ يَقُولُ لِجُلَسَائِهِ: أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا! وَ يَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنِهَا.

وَ إِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ ٱلْحَجَرَ، وَ يَلْبَسُ ٱلْخَشِنَ، وَ يَأْكُلُ ٱلْجَشِبَ، وَ كَانَ إِدَامُهُ ٱلْجُوعَ، وَ سِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ ٱلْقَمَرَ، وَ ظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ مَشَارِقُ ٱلْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، وَ فَاكِهَتُهُ وَ رَيْحَانُهُ مَا تُنْبِتُ ٱلْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ؛ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ، وَ لَا وَلَدٌ يَحْزُنُهُ، وَ لَا مَالٌ يَلْفِتُهُ، وَ لَا طَمَعٌ يُذِلُّهُ، دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ، وَ خَادِمُهُ يَدَاهُ!

### ترجمه:

اگر بخواهی دوّمین نفر یعنی موسای کلیم علیه‌السلام به تو معرفی می‌کنم، آن‌گاه که عرضه داشت: پروردگارا! به آن‌چه به من از نیکی عطا کنی نیازمندم، به خدا سوگند! موسی علیه‌السلام غیر از قرص نانی که بخورد از خدا نخواست؛ زیرا وی (از زمانی که از مصر فرار کرد و به سوی مدین آمد) از گیاهان زمین تغذیه می‌کرد تا آن‌جا که بر اثر لاغری شدید و تحلیل

رفتن گوشت بدن او رنگ سبز گیاه از پشت پرده شکمش آشکار بود.

و چنان‌چه بخواهی سوّمین نفر داوود ـ که درود خدا بر او باد ـ صاحب «مزامیر» و قاری بهشتیان را به تو معرفی می‌کنم؛ او با دست خویش از برگ درخت خرما زنبیل می‌بافت و به دوستانش می‌گفت کدام‌یک از شما حاضر است این‌ها را برای من بفروشد، از بهای آن قرص نان جویی تهیه می‌کرد و تناول می‌نمود.

و اگر بخواهی (نمونهٔ دیگری از) زندگی عیسی بن مریم ـ که درود خدا بر او باد ـ را برایت بازگو می‌کنم؛ او سنگ را بالش خود قرار می‌داد؛ لباس خشن می‌پوشید؛ غذای ناگوار می‌خورد؛ نان خورش او گرسنگی، چراغ شب‌هایش ماه، سر پناه او در زمستان مشرق و مغرب زمین بود (صبح‌ها در طرف غرب و عصرها در طرف شرق رو به آفتاب قرار می‌گرفت) میوه و گل او گیاهانی بود که از زمین برای چهارپایان می‌روید؛ نه همسری داشت که او را بفریبد و نه فرزندی که (مشکلاتش) او را غمگین سازد؛ نه مالی داشت که او را به خود مشغول دارد و نه طمعی که خوارش کند؛ مرکبش پاهایش بود و خادمش دست‌هایش!

## شرح و تفسیر

### زندگی زاهدانهٔ انبیا

بحث کوتاهی که در عبارت قبل از زندگی زاهدانهٔ پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در مقام الگو و اسوهٔ مؤمنان بیان شد امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه به زندگی زاهدانهٔ سه تن دیگر از پیامبران الهی که سرمشق صالحانند، اشاره می‌کند تا روشن شود این یک برنامه همگانی در زندگی رسولان الهی بوده است. همهٔ آن‌ها از این نظر برای امّت‌های خود الگو و اسوه‌ای بوده‌اند. می‌فرماید:

«اگر بخواهی نفر دوّم یعنی موسای کلیم ـ که درود خدا بر او باد ـ را به تو معرفی می‌کنم، در آن‌جا که عرضه داشت: پروردگارا! به آن‌چه به من از نیکی عطا کنی نیازمندم»

**(وَ إِنْ شِئْتَ ثَنَّيْتُ بِمُوسَىٰ كَلِيمِ ٱللّٰهِ ـ صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ـ حَيْثُ يَقُولُ: ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾).**

سپس امام علیه‌السلام به تفسیر جملهٔ یادشده که آیه‌ای است از سورهٔ قصص و از زبان حضرت موسی علیه‌السلام به هنگام ورود به دروازهٔ مدین نقل شده، می‌پردازد و می‌فرماید: «به خدا سوگند! موسی علیه‌السلام غیر از قرص نانی که بخورد از خدا نخواست؛ زیرا وی (از زمانی که از مصر فرار کرد و به سوی مدین آمد) از گیاهان زمین تغذیه می‌کرد تا آن‌جا که بر اثر لاغری شدید و تحلیل رفتن گوشت بدن او رنگ سبز گیاه از پشت پردهٔ شکمش آشکار بود» **(وَٱللّٰهِ، مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْزاً يَأْكُلُهُ، لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ ٱلْأَرْضِ، وَ لَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةُ ٱلْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ[۱] صِفَاقِ[۲] بَطْنِهِ، لِهُزَالِهِ[۳] وَ تَشَذُّبِ[۴] لَحْمِهِ).**

هنگامی که موسی علیه‌السلام برای حمایت و دفاع از یکی از قوم بنی اسرائیل در برابر فرعونیان، یکی از آن‌ها را کشت و همه جا در تعقیب او بودند از مصر فرار کرد و به سوی شام و شهر مدین آمد؛ در حالی که هیچ‌گونه وسیلهٔ سفر با خود نداشت و چون دست‌گدایی در برابر کسی دراز نمی‌کرد به ناچار از گیاهان بیابان می‌خورد. در این مدّت، موسی علیه‌السلام سخت نحیف و لاغر شد؛ زیرا فاصله، نسبتاً طولانی بود و او با پای پیاده از کشوری به کشور دیگر می‌آمد. کار او به جایی رسید که رنگ سبز گیاهان از پشت پردهٔ شکمش کم کم نمایان شد.

او در این حال از خداوند تنها غذایی ساده که گرسنگی‌اش را برطرف کند تمنّا کرد؛ در حالی که می‌توانست از او زندگانی پرزرق و برق و سفره‌های رنگین بخواهد.

درست است که موسی علیه‌السلام در این شرایط فوق العادّه به حکم اجبار و به طور طبیعی

---

۱. «**شفیف**» از مادهٔ «**شفوف**» به معنای شفاف شدن چیزی است؛ به طوری که آن‌چه در پشت آن قرار گرفته، نمایان شود.

۲. «**صفاق**» به معنای پوسته زیرین شکم است، که زیر پوستهٔ روئین قرار گرفته.

۳. «**هزال**» به معنای لاغری است.

۴. «**تشذب**» به معنای متفرق شدن است و در این جا به معنای تکیده شدن گوشت بدن است.

بسیار در مضیقه بود، ولی مهمّ این است که تنها به مقدار رفع ضرورت از خدای خود تقاضا کرد و این دلیل روشنی بر زندگی زاهدانهٔ او است.

سپس در ادامهٔ این بحث به سراغ زندگی زاهدانهٔ داود علیه‌السلام می‌رود و چنین می‌فرماید: «و چنان‌چه بخواهی سوّمین نفر داوود ـ که درود خدا بر او باد ـ صاحب «مزامیر» و قاری بهشتیان را به تو معرفی می‌کنم؛ او با دست خویش از لیف خرما زنبیل می‌بافت و به دوستانش می‌گفت کدام‌یک از شما حاضر است این‌ها را برای من بفروشد، و از بهای آن قرص نان جویی تهیه می‌کرد و تناول می‌نمود» (**وَ إِنْ شِئْتَ ثَلَّثْتُ بِدَاوُودَ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ـ صَاحِبِ اَلْمَزَامِيرِ، وَ قَارِىءِ أَهْلِ اَلْجَنَّةِ، فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ[1] اَلْخُوصِ[2] بِيَدِهِ، وَ يَقُولُ لِجُلَسَائِهِ: أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا! وَ يَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنِهَا**).

می‌دانیم که حضرت داوود علیه‌السلام در عین نبوّت از پادشاهان بزرگ بنی‌اسرائیل بود و به مقتضای آیهٔ شریفهٔ: «﴿**وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ**﴾؛ ما حکومت او را استحکام بخشیدیم؛ هم دانش به او دادیم و هم مقام قضاوت».[3]

حکومتی قوی و گسترده داشت. آیا آن‌چه گفته شد، مربوط به دوران حکومت او بود یا بعد از آن؟ هر چه باشد دلیل بر زهد فوق العادهٔ آن حضرت می‌باشد؛ به ویژه این که در روایات نقل شده که او در دوران حکومت و سلطنت خود از بیت المال استفاده نمی‌کرد؛ بلکه زره می‌بافت و از پول آن زندگی خود را می‌گذراند.

عبارت «صاحب المزامیر و قاریء أهل الجنة» اشاره به مقامات برجسته معنوی او در دنیا و آخرت است. خداوند متعال، چنان دانش و معنویّتی به او ارزانی کرده بود که مزامیر را انشا می‌کرد (مزامیر چنان که در نکته‌ها ذکر خواهد شد، مجموعه‌ای دعاها، مناجات و

---

۱. «**سفائف**» جمع سفیفه به معنای چیزی است که از برگ درخت خرما بافته شده.
۲. «**خوص**»، برگ درخت خرما.
۳. ص، آیهٔ ۲۰.

پند و اندرز حکیمانه بود که داوود ﷺ آن را با صدای بسیار زیبا می‌خواند و با این کار هنری، مردم و حتی طبق روایتی پرندگان و حیوانات را به سوی خود جذب می‌کرد!).

و قاری اهل بهشت بودن اشاره به مقام اخروی اوست که در آن‌جا نیز اولیاء الله را با صدای زیبایش و مناجات پرمحتوایش به لذّت قرب پروردگار و عشق و شوق به ذات پاک او می‌رساند.

جملهٔ «**أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا**؛ کدام یک از شما این را برای من می‌فروشید؟» شاید اشاره به این باشد که او می‌خواست کسی وسیلهٔ فروش آن زنبیل‌ها شود و حق الزحمه و بهره‌ای ببرد و اگر این مربوط به دوران قضاوت او باشد، اشاره به این است که قاضی مستقیماً در این گونه کارها با مردم روبه رو نمی‌شود تا مبادا او را بشناسند و پول بیشتری به او بدهند و انتظار حکم خلاف داشته باشند.

سپس در ادامهٔ سخن به سراغ زندگی بسیار زاهدانهٔ عیسی بن مریم می‌رود و در سیزده جملهٔ کوتاه، تمام بخش‌های این زندگی زاهدانه را خلاصه می‌کند؛ همان زندگانی عجیبی که تصورش برای ما مشکل است؛ تا چه رسد به عمل کردن آن. می‌فرماید: «و اگر بخواهی (برای نمونهٔ دیگری از) زندگی عیسی بن مریم ـ که درود خدا بر او باد ـ را برایت بازگو می‌کنم؛ او سنگ را بالش خود قرار می‌داد؛ لباس خشن می‌پوشید؛ غذای ناگوار (مانند نان خشک) می‌خورد؛ نان خورش او گرسنگی، چراغ شب‌هایش ماه، سر پناه او در زمستان مشرق و مغرب زمین بود (صبح‌ها در طرف غرب و عصرها در طرف شرق رو به آفتاب قرار می‌گرفت) میوه و گل او گیاهانی بود که از زمین برای چهارپایان می‌رویاند؛ نه همسری داشت که او را بفریبد و نه فرزندی که (مشکلاتش) او را غمگین سازد؛ نه مالی داشت که او را به خود مشغول دارد و نه طمعی که خوارش کند؛ مرکبش پاهایش بود و خادمش دست‌هایش!» (**وَ إِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ**[1] **ٱلْحَجَرَ، وَ يَلْبَسُ ٱلْخَشِنَ، وَ يَأْكُلُ ٱلْجَشِبَ، وَ كَانَ إِدَامُهُ ٱلْجُوعَ،**

---

۱. «**یتوسد**» از مادهٔ «**توسد**» یعنی چیزی را به صورت بالش زیر سر نهادن.

**وَ سِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ ٱلْقَمَرَ، وَ ظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ مَشَارِقُ ٱلْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، وَ فَاكِهَتُهُ وَ رَيْحَانُهُ مَا تُنْبِتُ ٱلْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ؛ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ، وَ لَا وَلَدٌ يَحْزُنُهُ، وَ لَا مَالٌ يَلْفِتُهُ، وَ لَا طَمَعٌ يُذِلُّهُ، دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ، وَ خَادِمُهُ يَدَاهُ!).**

منظور از جملهٔ «**كَانَ إِدَامُهُ ٱلْجُوعَ**» این است که غالباً تنها به نان قناعت می‌کرد و نان خورشی نداشت. و جملهٔ «**ظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ**...» اشاره به این است که برای دفع سرمای زمستان از تابش آفتاب استفاده می‌کرد که صبح‌ها به طرف غرب می‌تابد و عصرها به طرف شرق.

حضرت مسیح علیه‌السلام در زمانی ظهور کرد که دنیاپرستان بنی‌اسرائیل زندگی پرزرق و برق، سفره‌های رنگین، کاخ‌های پرتجمل، همسران زیبا، لباس‌های زینتی و مرکب‌های گرانبها داشتند.

حضرت مسیح علیه‌السلام برای این که هشداری به همهٔ آن‌ها بدهد و از آن زندگی که مایهٔ هزار شور و شر و گرفتاری در زنجیرهای اسارت بود به یک زندگی ساده و عاقلانه و کم هزینه متوجّه سازد، این راه سخت را برای خود برگزید و از آن جا که اصول مشکلات زندگی انسان و انواع ذلّت‌هایی که به آن، تن می‌دهد، در این چند موضوع خلاصه می‌شود، خانه‌های پرزرق و برق، همسران زیبا و پرفتنه، فرزندان پرهزینه، اموالی که نگهداشتن و حساب و کتاب آن‌ها مایهٔ رنج و مصیبت فراوان است، مرکب‌ها و خادمان پرخرجی که هر یک بخشی از افکار انسان را به خود مشغول می‌سازند و از هر چه غیر آن است باز می‌دارند حضرت مسیح علیه‌السلام به همهٔ آن‌ها پشت پا زد و از رنگ همهٔ این تعلّقات آزاد شد تا خفتگان را بیدار سازد و همگان را غلام همت خویش سازد.

**غلام همت آنم که زیر چرخ کبود**
**ز هر چه رنگ تعلّق پذیرد آزاد است!**

## نکته‌ها

### ۱. مزامیر داوود علیه‌السلام

«مزامیر» جمع «مزمور» به معنای سرودهایی است که با آهنگ مخصوص خوانده می‌شود و مزامیر داوود علیه‌السلام اشعار روحانی، مناجات‌ها و پند و اندرزهایی بود که حضرت داود علیه‌السلام با صدای زیبایش می‌خواند تا بر دل‌ها بهتر نشیند.[۱]

مزامیر داوود علیه‌السلام که الآن جزء کتب اهل عتیق است از پنج کتاب تشکیل شده و در آخر هر قسمت، لفظ «آمین» تکرار شده است و اغلب برآنند که این لفظ را جمع کنندگان کتاب در آخر هر کتاب افزوده‌اند (باید توجه داشت مزامیر فعلی موجود در کتاب مقدس، کلمهٔ آمین ندارد).

به هر حال، کتاب اوّل ۴۱ مزمور است؛ کتاب دوّم ۳۱؛ کتاب سوّم و چهارم هر یک ۱۷ مزمور و کتاب پنجم دارای ۴۴ مزمور می‌باشد.

محتوا و مفاهیم مزامیر در یک جمع بندی در عناوین زیر خلاصه می‌شود:

۱. مزامیر حمد و تسبیح که شامل تعدادی مزمور است.

۲. مزامیر شکر که در برابر الطاف الهی نسبت به اشخاص گفته شده است.

۳. مزامیر مربوط به توبه.

۴. مزامیر سیاحت (دربارهٔ سرگذشت کسانی که مشمول عنایت یا غضب خداوند شدند).

۵. مزامیر تاریخی که در مورد الطاف و رحمت خداوند دربارهٔ قوم بنی‌اسرائیل است.

۶. مزامیر نبوّتی که بر اساس وعدهٔ خدا به داوود علیه‌السلام و فرزندان اوست.

۷. مزامیر تعلیمی که شخص داود علیه‌السلام را به اموری سفارش می‌کند:

الف) خصایص عادلان و ویژگی‌های شریران؛

ب) مقدّس و پاک بودن شریعت الهی؛

---

۱. این واژه، گاهی جمع «مزمار» به معنای نی نیز نقل شده است.

ج) بی ارزش بودن زندگی دنیا؛

د) تکالیفی که بر حاکمان واجب است؛

۸. مزامیر دعا برای گنهکاران (باید توجه داشت که اکثر این مزامیر منسوب به داوود علیه‌السلام است؛ نه همه آن‌ها).[۱]

## ۲. نغمه داوودی

از بعضی آیات و روایات استفاده می‌شود که حضرت داوود علیه‌السلام نغمه بسیار زیبایی داشت؛ آن‌گونه که نه تنها انسان‌ها مجذوب صوت زیبای او می‌شدند، بلکه هنگامی که در محراب عبادت مشغول مناجات می‌شد، پرندگان نیز می‌آمدند و در کنار یا بر بدن او می‌نشستند.

و از آن جا که بهشت، کانون بهترین‌هاست در خطبه مزبور نقل شده که داوود علیه‌السلام قاری اهل بهشت است.

«ابن ابی الحدید» نیز به روایتی اشاره می‌کند که همین معنا را در بردارد؛ می‌گوید: «**وَرَدَ فِي الْخَبَرِ: دٰاوُدُ قٰارِیءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ**؛ داوود علیه‌السلام قاری بهشتیان است».

## ۳. زهد انبیا

در این که چرا این پیامبران بزرگ این‌گونه زندگی را بر خود تنگ می‌گرفتند، به طوری که برای هیچ‌یک از ما قابل تحمل نیست سخنی داریم که در پایان خطبه پس از شرح زهد پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله بیان خواهد شد.

☆ ☆ ☆

---

۱. اقتباس از: قاموس کتاب مقدّس، نوشته مسترها کس.

## بخش پنجم

**فَتَأَسَّ بِنَبِيِّكَ اَلْأَطْيَبِ اَلْأَطْهَرِ ـ صَلَّىٰ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّى، وَ عَزَاءً لِمَنْ تَعَزَّىٰ. وَ أَحَبُّ اَلْعِبَادِ إِلَىٰ اَللّٰهِ اَلْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ، وَاَلْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ. قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْماً، وَ لَمْ يُعِرْهَا طَرْفاً. أَهْضَمُ أَهْلِ الدُّنْيَا كَشْحاً، وَ أَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْناً، عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَىٰ أَنْ يَقْبَلَهَا، وَ عَلِمَ أَنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئاً فَأَبْغَضَهُ، وَ حَقَّرَ شَيْئاً فَحَقَّرَهُ، وَ صَغَّرَ شَيْئاً فَصَغَّرَهُ. وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ، وَ تَعْظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقاً لِلّٰهِ، وَ مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اَللّٰهِ.**

## ترجمه:

(توای مسلمان)، به پیامبر پاک و پاکیزه‌ات ﷺ تأسّی جوی؛ زیرا در او سرمشقی است برای آن کس که می‌خواهد تأسّی جوید و رابطه‌ای است عالی برای کسی که بخواهد به او مربوط شود، محبوب‌ترین بندگان نزد خدا کسی است که به پیامبرش تأسّی جوید و در پی او گام بردارد. او به اندازهٔ نیاز از دنیا بهره گرفت و هرگز تمایلی به آن نشان نداد. اندامش از همهٔ مردم لاغرتر و شکمش از همه گرسنه‌تر بود. دنیا (از سوی خدا) به وی عرضه شد، ولی آن را نپذیرفت. او می‌دانست چه چیزی مبغوض خداست؟ آن را مبغوض می‌شمرد، چه چیز نزد خدا حقیر است آن را حقیر می‌دانست و چه چیز نزد او کوچک است آن را کوچک می‌دید. و اگر در ما چیزی جز محبّت به آن چه مورد خشم خدا و رسولش می‌باشد، و نیز بزرگ شمردن آن چه خدا و رسولش آن را کوچک شمرده‌اند وجود نداشته باشد، همین امر برای مخالفت ما با خدا و سرپیچی از فرمانش کافی است!

## شرح و تفسیر

### سیره پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در برابر دنیاپرستان

می‌دانیم خداوند پیامبران خود را از جنس بشر قرار داد تا بتوانند الگو و سرمشق در همهٔ زمینه‌ها باشند؛ چراکه اگر از جنس فرشته و مانند آن بودند هرگز چنین مطلبی ممکن نبود و مهم‌ترین برنامهٔ انبیاکه تعلیمات عملی آن‌هاست به تعطیلی می‌گرایید.

گوینده، هر قدر توانا و نویسنده هر قدر فصیح و بلیغ باشد، تأثیر پند و اندرزهایش هرگز به اندازه سرمشق‌های عملی نیست و آن‌چه را مردم از اعمال پیشوایان الهی بهره می‌گیرند قابل مقایسه با چیزی که از سخنانشان استفاده می‌کنند نیست؛ به همین دلیل، امام علیه‌السلام برای مبارزه با دنیاپرستی دلباختگان به دنیاکه در آن زمان، بلکه در هر دورانی به سراغ برنامهٔ عملی آن‌ها می‌رود و بعد از ذکر چند نمونه از انبیای پیشین به سراغ زندگی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رود که از همه آموزنده‌تر است، می‌رود و پیش از ذکر جنبه‌ها عملی به دیدگاه‌های پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به دنیا اشاره می‌کند.

می‌فرماید: «(توای مسلمان)، به پیامبر پاک و پاکیزه‌ات ـ که درود خدا بر او و خاندانش باد ـ تأسّی جوی؛ زیرا در او سرمشقی است برای آن کس که می‌خواهد تأسّی جوید و نسبتی است عالی برای کسی که بخواهد به او منسوب شود، محبوب‌ترین بندگان نزد خدا کسی است که به پیامبرش تأسّی کند و به دنبال او گام بردارد» (**فَتَأَسَّ بِنَبِيِّكَ ٱلْأَطْيَبِ ٱلْأَطْهَرِ ـ صَلَّىٰ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّى، وَ عَزَاءً لِمَنْ تَعَزَّىٰ. وَ أَحَبُّ ٱلْعِبَادِ إِلَىٰ ٱللَّهِ ٱلْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ، وَٱلْمُقْتَصُّ[1] لِأَثَرِهِ**).

سپس اشاره به دیدگاه آن پیشوای بزرگ نسبت به دنیا کرده، می‌افزاید: «او به اندازهٔ ضرورت از دنیا بهره گرفت و هرگز تمایلی به آن نشان نداد. پهلویش از همهٔ مردم لاغرتر و

---

۱. «**مقتص**» از مادهٔ «**قص**» (بر وزن نص) به معنای قطع کردن و بریدن چیزی است و از آن‌جا که به هنگام چیدن مو و ناخن یکی را بعد از دیگری می‌چیند یا می‌برد این واژه، به معنای دنبال کردن اثر چیزی نیز نقل شده است.

«**قصه**» نیز به معنای دنباله‌گیری سرگذشت و داستانی است. «**قصاص**» نیز از همین معنا گرفته شده است.

شکمش از همه گرسنه‌تر بود. دنیا (از سوی خدا) به وی عرضه شد، ولی آن را نپذیرفت. او می‌دانست چه چیزی مبغوض خداست؟ آن را مبغوض می‌شمرد، چه چیز نزد خدا حقیر است آن را حقیر می‌دانست و چه چیز نزد او کوچک است آن را کوچک می‌دید» (**قَضَمَ**[۱] **الدُّنْيَا قَضْماً، وَ لَمْ يُعِرْهَا طَرْفاً. أَهْضَمُ**[۲] **أَهْلِ الدُّنْيَا كَشْحاً**[۳]**، وَ أَخْمَصُهُمْ**[۴] **مِنَ الدُّنْيَا بَطْناً، عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَىٰ أَنْ يَقْبَلَهَا، وَ عَلِمَ أَنَّ اللّٰـهَ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئاً فَأَبْغَضَهُ، وَ حَقَّرَ شَيْئاً فَحَقَّرَهُ، وَ صَغَّرَ شَيْئاً فَصَغَّرَهُ**).[۵]

اشاره به این‌که او با تمام وجودش تسلیم خواست خدا بود؛ هر چه را خدا دوست می‌داشت او دوست می‌داشت و هر چه را خدا دشمن می‌داشت او هم دشمن می‌داشت. تمام این جمله‌ها اشاره به زرق و برق دنیای فریبنده است که دنیا هم مبغوض و حقیر است؛ هم صغیر و کوچک. نکتهٔ اصلی این جاست که سرچشمهٔ مظالم و ستم‌ها، جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها همه و همه حبّ به دنیاست. آن کس که به دیده نفرت و حقارت به زر و زیورهایش بنگر، هرگز شیفته و مفتون آن نخواهد شد و کمتر به گناه آلوده خواهد شد.

و در ادامهٔ این سخن در یک نتیجه‌گیری روشن چنین می‌فرماید: «(بنابراین) اگر در ما چیزی جز محبّت به آن چه مورد خشم خدا و رسولش می‌باشد، (همچنین) بزرگ شمردن آن چه خدا و رسولش آن را کوچک شمرده‌اند وجود نداشته باشد، همین امر

---

۱. «**قضم**» در اصل به جویدن چیزهای خشک است در مقابل «**خضم**» جویدن اشیا تر و بلعیدن. و در این جا «**قضم**» به معنای بهره‌گیری کم از دنیاست.

۲. «**اهضم**» از مادهٔ «**هضم**» (بر وزن قدم) به معنای لاغر شدن پهلو و فرورفتگی آن است و هضم غذا را از این نظر هضم می‌گویند که برآمدگی شکم و پهلو بعد از هضم فرو می‌نشیند.

۳. «**کشح**» به معنای پهلو است.

۴. «**أخمص**» از مادهٔ «**خمص**» (بر وزن شمس) به معنای فرورفتگی شکم بر اثر گرسنگی است.

۵. فرق بین «صغیر شمردن» و «حقیر شمردن» در این است که حقیر، معمولاً در مورد کیفیت گفته می‌شود؛ مثلاً انسانی که از علم و دانش و صفات برجسته محروم است حقیر شمرده می‌شود و صغیر به چیزی می‌گویند که مقدار آن از نظر کمّیّت، کم باشد؛ همانند انسان کم سن و سال و مانند آن؛ اشاره به این که دنیا هم کم ارزش است و هم اندک.

برای مخالفت ما با خدا و سرپیچی از فرمانش کافی است!» (**وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ ٱللّٰهُ وَ رَسُولُهُ، وَ تَعْظِيمُنَا مَا صَغَّرَ ٱللّٰهُ وَ رَسُولُهُ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقاً لِلّٰهِ، وَ مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ ٱللّٰهِ**).

آری، سعادت هر دو جهان ما و صداقت ما در ادعای ایمان به خدا و پیامبر در این است که آن‌چه را آن‌ها بزرگ شمرده‌اند بزرگ بشمریم و آن‌چه را آن‌ها کوچک شمرده‌اند کوچک بدانیم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با زرق و برق دنیا و مظاهر فریبنده‌اش مخالف بود؛ چگونه ممکن است ادعای ایمان به او کنیم و این مواهب فریبنده را بزرگ بشمریم و همهٔ ارزش‌ها را در پای آن قربانی کنیم؟!

در این‌جا ممکن است سؤالی مطرح شود که اگر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تا این حد از غذا پرهیز می‌کرد که از همهٔ مردم شکمش خالی‌تر بود، چگونه می‌توانست در میدان‌های نبرد و در برابر دشمن آن‌گونه استقامت کند که علی علیه‌السلام می‌گوید: «**كُنَّا إِذَا ٱحْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبُ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ**؛ هنگامی که آتش جنگ شعله می‌کشید ما به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پناه می‌بردیم؛ چرا که در آن لحظه، کسی از پیامبر به دشمن نزدیک‌تر نبود».[1]

همین پرسش دربارهٔ حضرت علی علیه‌السلام نیز مطرح است که با آن قدرت‌نمایی در جنگ‌های بدر، احد، خیبر، حنین و احزاب در عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و در جمل، صفّین و نهروان در زمان خودش چگونه غذایش نان جو خشکیده بود؟!

پاسخ این سؤال را خود آن حضرت در نامهٔ معروف «عثمان بن حنیف»[2] بیان فرموده است: «**أَلَا إِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِيَّةَ أَصْلَبُ عُوداً وَ الرَّوَاتِعُ الْخَضِرَةَ أَرَقُّ جُلُوداً وَ النَّابِتَاتِ الْعِذْيَةَ أَقْوَىٰ وَقُوداً وَ أَبْطَأُ خُمُوداً**؛ آگاه باشید! درختان بیابانی (که از آب و غذای کم‌تری استفاده می‌کنند چوبشان محکم‌تر است و درختان سرسبز که همواره در کنار آب قرار دارند پوستشان نازک‌تر (و کم دوام‌تر است) همچنین درختانی که در بیابان

---

۱. کلمات قصار، بخش قریب من کلامه، شمارهٔ ۹.
۲. نهج البلاغه، نامهٔ ۴۵، صفحهٔ ۵۷۵-۵۷۶.

می‌روید و تنها با آب بارانی سیراب می‌شود، آتششان شعله‌ورتر و پردوام‌تر است».

بنابراین پرخوری، دلیل بر قوّت و قدرت نیست. همان اَعراب بیابانی که از غذای مختصری بهره می‌گرفتند، در میدان‌های نبرد ایران و روم در مقابل افسران و سربازانی ـ که از غذاهای رنگین استفاده می‌کردند ـ چنان مقاومت می‌نمودند که همگان را به حیرت افکندند.

نکتهٔ دیگر این که آن‌چه سرنوشت جنگجویان را در میدان نبرد تعیین می‌کند، روحیهٔ بالای آن‌هاست؛ نه غذاهای رنگین، و این بزرگواران (پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام) در بالاترین حدّ روحیه بودند؛ لذا کسی در شجاعت به پای آن‌ها نمی‌رسد.

این نکته نیز قابل توجّه است که آن‌چه دربارهٔ تغذیهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در تواریخ نقل شده مفهومش این نیست که همیشه و در تمام عمر این‌گونه غذا می‌خوردند؛ بلکه منظور این است که آن‌ها هرگز به نوع غذای خاصّی مقیّد نبودند.

☆ ☆ ☆

این برگه سفید می‌باشد.

## بخش ششم

**وَ لَقَدْ كَانَ ـ صَلَّىٰ ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ـ يَأْكُلُ عَلَىٰ الْأَرْضِ، وَ يَجْلِسُ جِلْسَةَ ٱلْعَبْدِ، وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَ يَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ، وَ يَرْكَبُ ٱلْحِمَارَ ٱلْعَارِيَ، وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ، وَ يَكُونُ السِّتْرُ عَلَىٰ بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونَ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ: «يَا فُلَانَةُ ـ لِإِحْدَىٰ أَزْوَاجِهِ ـ غَيِّبِيهِ عَنِّي، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَارِفَهَا». فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ، وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ، لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشاً، وَ لَا يَعْتَقِدَهَا قَرَاراً، وَ لَا يَرْجُو فِيهَا مُقَاماً، فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ، وَ أَشْخَصَهَا عَنِ ٱلْقَلْبِ، وَ غَيَّبَهَا عَنِ ٱلْبَصَرِ.**

**وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئاً أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ، وَ أَنْ يُذْكَرَ عِنْدَهُ.**

## ترجمه:

پیامبرﷺ روی زمین (بدون فرش) می‌نشست و غذا می‌خورد و با تواضع، همچون بردگان جلوس داشت، با دست خود پارگی کشف خویش را می‌دوخت و با دست خود لباسش را وصله می‌زد. بر مرکب برهنه سوار می‌شد و (حتی) کسی را پشت سر خود سوار می‌کرد. پرده‌ای بر در اتاق خود دید که در آن تصویرهایی بود. همسرش را صدا زد و فرمود: آن را از نظرم پنهان کن که هر زمان چشمم به آن می‌افتد به یاد دنیا و زر و زیور آن می‌افتم. به این ترتیب با قلب خود (و تمام وجودش) از زر و زیور دنیا روی‌گردان بود و یاد آن را در وجود خود میراند و دوست داشت زر و زیور آن همواره از چشمش پنهان باشد؛

مبادا از آن لباس فاخری برای خود تهیه کند و دنیا را قرارگاه خویش پندارد و امید اقامت در آن را داشته باشد؛ در نتیجه آن را از جان خود بیرون راند و از قلب خود دور ساخت و از دیدگانش پنهان نمود (آری،) چنین است آن کسی که چیزی را مبغوض می‌دارد و نگاه کردن و یادآوری آن را نیز مبغوض می‌شمرد.

## شرح و تفسیر

### زندگی زاهدانهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

در بخش گذشته این خطبه، امام علیه‌السلام به طور کلی از مقام زهد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اقتدا و تأسی به او سخن می‌گفت؛ ولی در این بخش، مصداق‌هایی از آن را بیان می‌فرماید و زهد و تواضع پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خلال اعمال روزانه‌اش نشان می‌دهد و به هفت موضوع اشاره می‌کند که نشانی آشکار از زهد و فروتنی آن پیشوای بزرگ است؛ می‌فرماید: «پیامبر اکرم ـ که درود خدا بر او و خاندانش باد ـ روی زمین (بدون فرش) می‌نشست و غذا می‌خورد و با تواضع، همچون بردگان می‌نشست، با دست خود پارگی کشف خویش را می‌دوخت و با دست خود لباسش را وصله می‌زد. بر درازگوش برهنه سوار می‌شد و (حتی) کسی را پشت سر خود سوار می‌کرد.[1] پرده‌ای بر در اتاق خود دید که در آن تصویرهایی بود. همسرش را صدا زد و فرمود: آن را از نظرم پنهان کن که هر زمان چشمم به آن می‌افتد به یاد دنیا و

---

۱. از مطالعهٔ تاریخ چنین استفاده می‌شود که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله این کار را بارها تکرار فرمود، گاه اسامه را پشت سر خود می‌نشاند؛ گاه فضل بن عباس و گاه افراد دیگری از دوستانش را؛ تا آن‌جا که بعضی از مورّخان، عدد آن‌ها را تا ۳۳ نفر شماره کرده‌اند. (شرح نهج البلاغهٔ، علامهٔ شوشتری، جلد دوّم، صفحهٔ ۴۳۷) و از نکات جالب این‌که در حدیثی آمده است: هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از سفر باز می‌گشت، کودکان مدینه به استقبالش می‌شتافتند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور می‌داد آن‌ها را بلند کنند. بعضی را پشت سر و بعضی را پیش روی خود سوار می‌کرد و به اصحاب و یارانش نیز سفارش می‌کرد که آن‌ها را سوار کنند و بعد از آن، کودکان افتخار می‌کردند که بر مرکب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سوار شدند. (محجة البیضاء، جلد ۳، صفحهٔ ۳۶۶).

زر و زیور آن می‌افتم» (**وَ لَقَدْ كَانَ ـ صَلَّىٰ ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ـ يَأْكُلُ عَلَىٰ الْأَرْضِ، وَ يَجْلِسُ جِلْسَةَ ٱلْعَبْدِ، وَ يَخْصِفُ[۱] بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَ يَرْقَعُ[۲] بِيَدِهِ ثَوْبَهُ، وَ يَرْكَبُ ٱلْحِمَارَ ٱلْعَارِيَ، وَيُرْدِفُ[۳] خَلْفَهُ، وَ يَكُونُ السِّتْرُ عَلَىٰ بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونَ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ: «يَا فُلَانَةُ ـ لِإِحْدَىٰ أَزْوَاجِهِ ـ غَيِّبِيهِ عَنِّي، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَارِفَهَا»**).

جملهٔ «**يَأْكُلُ عَلَىٰ الْأَرْضِ**» (روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد) اشاره به این است که در آن زمان افراد نیازمند فرشی نداشتند که بر آن بنشینند، به ناچار روی زمین می‌نشستند؛ پیامبر اکرمﷺ نیز همانند آن‌ها زندگی می‌کرد.

جملهٔ «**يَجْلِسُ جِلْسَةَ ٱلْعَبْدِ**؛ همچون غلامان می‌نشست» اشاره به نشستن متواضعانهٔ آن حضرت است؛ نه همچون متکبّران که یک پا را بر روی دیگری می‌اندازند و به حال غرور می‌نشینند. پیامبر اکرمﷺ غالباً دو زانو می‌نشست که طرز نشستن غلامان است؛ زیرا هم متواضعانه‌تر و هم آمادگی بیشتری برای برخاستن و اطاعت در آن است.

در حدیثی نقل شده: «زن بدزبانی از کنار پیامبرﷺ گذشت؛ در حالی که پیامبرﷺ همچون غلامان نشسته بود. گفت: ای محمّد، تو همچون بندگان می‌نشینی؟ پیامبرﷺ فرمود: «**وَ أَيُّ عَبْدٍ أَعْبَدُ مِنِّي**؛ کدام بنده از من بنده‌تر است».[۴]

جملهٔ «**وَ يَكُونُ السِّتْرُ...**» اشاره به داستانی است که از عایشه نقل شده که پرده‌ای پر نقش و نگار و دارای عکس موجودات ذی روح تهیه کرده بود و بر در اتاق آویخته بود.

---

۱. «**يخصف**» از مادهٔ «**خصف**» (بر وزن وصف) به معنای وصله کردن و پارگی را دوختن است. این واژه در اصل معنای ضمیمه کردن چیزی به چیزی است و به همین مناسبت به دوختن کفش و لباس اطلاق شده است.

۲. «**يرقع**» از مادهٔ «**رقع**» (بر وزن رفع) به معنای وصله کردن است.

۳. «**يردف**» از مادهٔ «**ردف**» (بر وزن حرف) به معنای قرار گرفتن پشت سر چیزی است؛ لذا به کسی که پشت سر دیگری بر مرکب سوار می‌شود «**ردیف**» می‌گویند.

۴. اصول کافی، جلد ۶، صفحهٔ ۲۷۱. (با تلخیص)

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از دیدن آن ناراحت شد؛ چراکه جنبهٔ زینتی داشت و فرمود: دیدن آن، مرا به یاد دنیا و زرق و برق آن می‌اندازد. دستور داد آن را فوراً برداشتند.[۱]

سپس امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن می‌فرماید: «به این ترتیب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با قلب خود (و تمام وجودش) از زر و زیور دنیا روی‌گردان بود و یاد آن را در وجود خود میراند و دوست می‌داشت زر و زیور آن همواره از چشمش پنهان باشد مبادا از آن لباس فاخری برای خود تهیّه کند و دنیا را قرارگاه خویش پندارد و امید اقامت در آن را داشته باشد» (**فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ، وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ، لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشاً**[۲]**، وَ لَا يَعْتَقِدَهَا قَرَاراً، وَ لَا يَرْجُو فِيهَا مُقَاماً**).

اشاره به این که در قلب انسان، دو محبّت با هم نمی‌گنجد. هرگاه مفتون و فریفتهٔ دنیا شود، محبّت خدا و نعمت‌های جهان دیگر از قلب او بیرون می‌رود و تا محبّت زر و زیور این جهان را از دل بیرون نکند، جایی برای محبّت خدا نیست؛ همچنین اگر دلبستهٔ دنیا و زرق و برق آن شد، آن را قرارگاه همیشگی خود می‌پندارد و جایی برای عشق به خدا و آخرت باقی نمی‌ماند. این معنا دربارهٔ همه انسان‌ها صادق است و زندگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمونهٔ بارزی از آن محسوب می‌شود. در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب کافی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده، چنین می‌خوانیم که فرمود: «**مالی و للدنیا انما مثلی و مثلها کمثل الراکب رفعت له الشجرة فی یوم صائف فقال تحتها ثم راح و ترکها**؛ مرا با دنیا چه کار؟ مثل من در برابر دنیا همچون شخص سواری است که در یک روز، داغ تابستان در بیابانی به درختی می‌رسد کمی در زیر درخت، استراحت می‌کند سپس آن را

---

۱. تاریخ بغداد (خطیب بغدادی)، جلد ۲، صفحهٔ ۲۹۳؛ ولی در این حدیث به جای ستر (پرده) نمرقه (به معنای بالش) نقل شده است.

۲. «**ریاش**» جمع «**ریش**» در اصل به معنای پرهای پرندگان است و از آن‌جا که پرهای آن‌ها لباس طبیعی زیبایی است و گاه به رنگ‌های مختلف است این واژه به هر گونه لباس زینتی و نیز به هر گونه زینت اطلاق می‌شود و در جملهٔ بالا هر دو معنا را محتمل است.

ترک می‌گوید».[۱]

آن‌گاه امام علیه‌السلام در یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید: «(چون دنیا چنین بود پیامبر محبّت) آن را از جان خود بیرون و از قلب خود دور ساخت و از دیدگانش پنهان نمود (آری،) چنین است آن کسی که چیزی را مبغوض می‌دارد و نگاه کردن و یادآوری آن را نیز مبغوض می‌شمرد» (**فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ، وَ أَشْخَصَهَا**[۲] **عَنِ ٱلْقَلْبِ، وَ غَيَّبَهَا عَنِ ٱلْبَصَرِ وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئاً أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ، وَ أَنْ يُذْكَرَ عِنْدَهُ**).

در این‌جا این پرسش پیش می‌آید که چرا امیرمؤمنان علی علیه‌السلام این همه در مذمّت دنیا سخن می‌گوید و آن را تحقیر می‌کند؟ این سؤال، پاسخ زنده‌ای دارد که به خواست خدا در پایان خطبه بیان خواهیم کرد.

---

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۱۳۴ (توجه داشته باشید که جملهٔ «قال تحتها» از قیلوله به معنای استراحت یا خواب نیم روز است).

۲. «**اشخصها**» از مادهٔ «**شخوص**» (بر وزن خلوص) در اصل به معنای خیره شدن چشم به یک نقطه است که معمولاً نشانهٔ وحشت است؛ سپس به خارج ساختن ناگهانی کسی از مکانی اطلاق شده است.

این برگه سفید می‌باشد.

## بخش هفتم

وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ ٱللّٰهِ ـ صَلَّىٰ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ مَا يَدُلُّكَ عَلَىٰ مَسَاوِىءِ الدُّنْيَا وَ عُيُوبِهَا: إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ، وَ زُوِيَتْ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ.

فَلْيَنْظُرْ نَاظِرٌ بِعَقْلِهِ: أَكْرَمَ ٱللّٰهُ مُحَمَّداً بِذٰلِكَ أَمْ أَهَانَهُ! فَإِنْ قَالَ: أَهَانَهُ، فَقَدْ كَذَبَ ـ وَٱللّٰهِ ٱلْعَظِيمِ ـ بِالْإِفْكِ ٱلْعَظِيمِ، وَ إِنْ قَالَ: أَكْرَمَهُ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّ ٱللّٰهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ، وَ زَوَاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ. فَتَأَسَّىٰ مُتَأَسٍّ بِنَبِيِّهِ، وَ ٱقْتَصَّ أَثَرَهُ، وَ وَلَجَ مَوْلِجَهُ، وَ إِلَّا فَلَا يَأْمَنِ ٱلْهَلَكَةَ، فَإِنَّ ٱللّٰهَ جَعَلَ مُحَمَّداً ـ صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ عَلَماً لِلسَّاعَةِ، وَ مُبَشِّراً بِالْجَنَّةِ، وَ مُنْذِراً بِالْعُقُوبَةِ. خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصاً، وَ وَرَدَ ٱلْآخِرَةَ سَلِيماً. لَمْ يَضَعْ حَجَراً عَلَىٰ حَجَرٍ، حَتَّىٰ مَضَىٰ لِسَبِيلِهِ، وَ أَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ. فَمَا أَعْظَمَ مِنَّةَ ٱللّٰهِ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلَفاً نَتَّبِعُهُ، وَ قَائِداً نَطَأُ عَقِبَهُ! وَٱللّٰهِ لَقَدْ رَقَّعْتُ مِدْرَعَتِي هٰذِهِ حَتَّىٰ ٱسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا. وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ؟ فَقُلْتُ: ٱغْرُبْ عَنِّي، فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ ٱلْقَوْمُ السُّرَىٰ!

## ترجمه:

در زندگی رسول خدا ﷺ اموری است که تو را به بدی‌ها و عیوب دنیا راهنمایی می‌کند؛ چرا که او و نزدیکانش در دنیا گرسنه بودند، و یا این که او (در پیشگاه خدا) مقام و منزلتی بس عظیم داشت، زینت‌های دنیا از او دریغ داشته شد؛ بنابراین هر کس باید با

عقل خودش بنگرد که آیا خدا با این کار پیامبرش را گرامی داشت یا به او اهانت کرد؟ اگر کسی بگوید: خدا با این کار (گرفتن زخارف دنیا از آن حضرت) به او اهانت نموده ـ سوگند به پروردگار متعال ـ که دروغ گفته است؛ دروغی بزرگ و اگر بگوید: او را گرامی داشته پس باید بداند که دیگران را (که غرق زینت‌های دنیا هستند) گرامی نداشته است؛ چرا که دنیا را برای آن‌ها گسترده و از مقرّب‌ترین افراد به خودش دریغ داشته است؛ بنابراین (کسی که می‌خواهد سعادتمند شود) باید به پیامبر خود تأسی جوید، گام در جای گام‌هایش نهد و از هر دری که او داخل شده وارد شود و الا از هلاکت (و گمراهی) ایمن نخواهد بود؛ زیرا خداوند، محمّد ـ که درود خدا بر او و خاندانش باد ـ را نشانهٔ قیامت و بشارت دهندهٔ بهشت و بیم دهندهٔ کیفر قرار داده است. او با شکم گرسنه از این جهان رحلت کرد و با سلامت (روح و ایمان) به سرای دیگر وارد شد. او تا آن زمان که از جهان رخت بر بست و دعوت حق را اجابت کرد سنگی روی سنگ ننهاد (و خانهٔ محکمی برای خود نساخت) چه منّت بزرگی خدا بر ما نهاده که چنین پیشوا و رهبری به ما عنایت کرده، تا راه او را بپوییم و قدم در جای قدم‌های او نهیم. به خدا سوگند! آن قدر این پیراهنم را وصله زدم که از وصله کنندهٔ آن شرم دارم (تا آن‌جا که) کسی به من گفت: چرا این پیراهن کهنه را دور نمی‌افکنی؟ گفتم: از من دور شو. صبحگاهان، رهروان شب را ستایش می‌کنند! (و فردای قیامت وضع ما روشن می‌شود).

## شرح و تفسیر

### چرا به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تأسّی بجوییم؟

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه، همان مطلب مهمّی را که در بخش‌های قبل در نکوهش دنیا و دنیاپرستان بیان فرمود، از طریق دیگر و با تأکید بیشتر تعقیب می‌کند. نخست به صورت یک استدلال منطقی می‌فرماید: «در زندگی رسول خدا ـ که درود خدا بر او و خاندانش باد ـ اموری است که تو را به بدی‌ها و عیوب دنیا راهنمایی می‌کند؛ چرا که او

و نزدیکانش در دنیا گرسنه بودند، و با این که او (در پیشگاه خدا) مقام و منزلتی بس عظیم داشت، زینت‌های دنیا از او دریغ داشته شد» (**وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ ٱللّٰهِ ـ صَلَّىٰ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ مَا يَدُلُّكَ عَلَىٰ مَسَاوِيءِ الدُّنْيَا وَ عُيُوبِهَا: إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ**[۱]، **وَ زُوِيَتْ**[۲] **عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ**[۳]).

سپس با این مقدمه به این استدلال منطقی می‌پردازد و می‌فرماید: «بنابراین هر کس باید با عقل خویش بنگرد که آیا خدا با این کار پیامبرش را گرامی داشت یا به او اهانت کرد؟ اگر کسی بگوید: خداوند با این کار (گرفتن زخارف دنیا از آن حضرت) به او اهانت نموده ـ سوگند به خدای بزرگ ـ که دروغ گفته است؛ دروغی بزرگ و اگر بگوید: او را گرامی داشته پس باید بداند که دیگران را (که غرق زینت‌های دنیایند) گرامی نداشته است؛ چرا که دنیا را برای آن‌ها گسترده و از مقرّب‌ترین افراد به خودش دریغ داشته است» (**فَلْيَنْظُرْ نَاظِرٌ بِعَقْلِهِ: أَكْرَمَ ٱللّٰهُ مُحَمَّداً بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ! فَإِنْ قَالَ: أَهَانَهُ، فَقَدْ كَذَبَ ـ وَٱللّٰهِ ٱلْعَظِيمِ ـ بِالْإِفْكِ ٱلْعَظِيمِ، وَ إِنْ قَالَ: أَكْرَمَهُ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّ ٱللّٰهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ، وَ زَوَاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ**).

فراموش نکنیم که در گذشته گروهی از ثروتمندان بودند که ثروت خود را دلیل بر عنایت و توجّه خاص الهی می‌شمردند و در نتیجه فقرا و نیازمندان را راندگان درگاه الهی می‌پنداشتند و همین تفکّر، سبب می‌شد که دیگران را به جمع آوری ثروت ـ از هر طریق ممکن ـ تشویق کنند.

به همین دلیل می‌گفتند: «اگر خدا می‌خواست کسی را به نبوّت مبعوث کند باید یکی از ثروتمندان بزرگ این دو شهر (مکّه و طائف) را برای این کار بر می‌گزید» ﴿**وَقَالُوا لَوْلَا**

---

۱. «**خاصّة**» به معنای نزدیکان انسان است؛ ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه «**خاصه**» را که اسم فاعل است به معنای مصدری تفسیر کرده‌اند که مفهومش این است: با خصوصیتی که او در پیشگاه خدا داشت در دنیا گرسنه بود؛ ولی این تفسیر بعید به نظر می‌رسد.

۲. «**زویت**» از مادهٔ «**زیّ**» (بر وزن حیّ) به معنای دور کردن چیزی است.

۳. «**زلفة**» به معنای مقام و موقعیت است.

**نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ**﴾.[۱] سپس به پاسخ از آن‌ها پرداخته و می‌فرماید: «اگر نه این بود که مواهب مادّی سبب می‌شد که همه مردم، راه انحراف را در پیش گیرند ما برای کافران خانه‌هایی قرار می‌دادیم با سقف‌هایی از نقره و پلکان‌هایی که از آن بالا بروند... و انواع زینت‌ها که از آن بهره گیرند ولی تمام این‌ها متاع حیات دنیاست (و در پیشگاه خدا ارزشی ندارد) و سرای آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزگاران است» ﴿**وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفاً مِّنْ فَضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ * وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَاباً وَسُرُراً عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ * وَزُخْرُفاً وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ**﴾[۲].

امام علیه‌السلام در این جا با یک برهان قاطع این تفکّرات غلط را از ذهن‌ها می‌زداید. به یقین، خداوند بیش‌ترین عنایت را به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله داشت؛ در حالی که از زرق و برق دنیا محروم بود، هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید: خدا به پیامبر بزرگش اهانت کرد؛ بنابراین نتیجه می‌گیریم که امکانات مادّی و زر و زیورهای آن هرگز دلیل بر شخصیت کسی نیست.

به همین دلیل، به دنبال این سخن، چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «بنابراین (کسی که می‌خواهد سعادتمند شود) باید به پیامبر خود تأسی جوید، گام در جای گام‌هایش نهد و از هر دری که او داخل شده وارد شود و الّا از هلاکت (و گمراهی) ایمن نخواهد بود» (**فَتَأَسَّىٰ**[۳] **مُتَأَسٍّ بِنَبِيِّهِ، وَ اْقْتَصَّ أَثَرَهُ، وَ وَلَجَ مَوْلِجَهُ، وَ إِلَّا فَلَا يَأْمَنِ اْلْهَلَكَةَ**).

و در تکمیل آن می‌افزاید: «زیرا خداوند، محمّد ـ که درود خدا بر او و خاندانش باد ـ را نشانهٔ قیامت و بشارت دهندهٔ بهشت و بیم دهندهٔ کیفر قرار داده است. (و این پیامبر با

---

۱. زخرف، آیهٔ ۳۱.
۲. زخرف، آیات ۳۳ و ۳۵.
۳. «**فتأسی**» در غالب نسخه‌های نهج البلاغه «**تأسیٰ**» به صورت مزبور (فعل ماضی) ذکر شده است؛ ولی از آن معنای امر استفاده می‌شود به قرینهٔ جملهٔ «و الّا فلا یأمن الهلکة» اما در تعداد کمی از نسخ به صورت «فلیتأس» نقل شده که فعل امر است.

این مقام و عظمت) با شکم گرسنه از این جهان رحلت کرد و با سلامت (روح و ایمان) به سرای دیگر وارد شد. او تا آن زمان که از جهان رخت بر بست و دعوت حق را اجابت نمود سنگی روی سنگ ننهاد (و خانهٔ محکمی برای خود نساخت)» (**فَإِنَّ ٱللّٰهَ جَعَلَ مُحَمَّداً ـ صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ عَلَماً لِلسَّاعَةِ، وَ مُبَشِّراً بِالْجَنَّةِ، وَ مُنْذِراً بِالْعُقُوبَةِ. خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصاً، وَ وَرَدَ ٱلْآخِرَةَ سَلِيماً. لَمْ يَضَعْ حَجَراً عَلَىٰ حَجَرٍ، حَتَّىٰ مَضَىٰ لِسَبِيلِهِ، وَ أَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ**).

اشاره به این که آن پیامبری که این همه عظمت داشت که نشانه قیامت و بشیر و نذیر الهی شمرده می‌شد، چنان زندگانی ساده و زاهدانه‌ای داشت که با شکم سیر از دنیا نرفت و خانهٔ مستحکمی برای خود نساخت (البتّه پیامبر اکرمﷺ حجره‌هایی برای همسرانش در کنار مسجد ساخته بود که از گل و شاخه‌های درخت نخل بود و تعبیر به «**لم یضع حجراً علی حجر**» اشاره به خانه‌های مستحکم ثروتمندان است که آن را با سنگ‌های محکم می‌ساختند).

آن‌گاه چنین نتیجه می‌گیرد: «چه منّت بزرگی خدا بر ما نهاده که چنین پیشوا و رهبری به ما عنایت کرده، تا راه او را بپوییم و قدم در جای قدم‌های او نهیم» (**فَمَا أَعْظَمَ مِنَّةَ ٱللّٰهِ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلَفاً نَتَّبِعُهُ، وَ قَائِداً نَطَأُ عَقِبَهُ!**).

آری، یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند بر انسان‌ها وجود پیشوایان بزرگ و آگاه است که تمام حرکات و سکنات زندگی آن‌ها آموزنده است و هیچ قوم و ملّتی همچون مسلمین جهان از این موهبت عظیم بهره‌مند نشده‌اند؛ گرچه پیشوایان بزرگی داشتند ولی پیامبر اسلامﷺ پیشوای همهٔ پیشوایان راستین است و چه کفران نعمتی از این بالاتر که با وجود چنین رهبری در گمراهی بمانیم و از زندگی او درسی نیاموزیم!

سپس برای این که امام علیه‌السلام ثابت کند اگر چنین سخنی می‌گوید خود قبل از هر کس به آن عمل نموده و دقیقاً گام در جای گام پیامبرﷺ نهاده، می‌فرماید: «به خدا سوگند! آن قدر این پیراهنم را وصله زدم که از وصله کنندهٔ آن شرم دارم (تا آن‌جا که) کسی به من

گفت: چرا این پیراهن کهنه را دور نمی‌افکنی؟ گفتم: از من دور شو. صبحگاهان، رهروان شب را ستایش می‌کنند! (آنها که بیدار بودند و ره سپردند و به مقصد رسیدند نه آنها که در خواب بودند و در بیابان ماندند)» (**وَٱللَّهِ لَقَدْ رَقَّعْتُ**[۱] **مِدْرَعَتِي**[۲] **هٰذِهِ حَتَّىٰ ٱسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا. وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ؟ فَقُلْتُ: ٱغْرُبْ**[۳] **عَنِّي، فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ ٱلْقَوْمُ السُّرَىٰ!**).

از این تعبیر به روشنی استفاده می‌شود که گاه، امام علیه‌السلام پیراهن خود را برای وصله زدن به دیگری می‌داد (هر چند گاهی خودش شخصاً به این کار اقدام می‌فرمود) و آن قدر وصله در کنار وصله روی وصله زده شده بود که امام علیه‌السلام از وصله کننده شرم داشت و با این حال، حاضر به ترک آن وتهیهٔ لباس جدیدی نبود.

چقدر فرق است بین زندگی آن حضرت و کسانی که برای هر فصل و هر زمان و مکان، لباس دارند. برای مجلس شادی لباسی و برای مجلس عزا لباسی دیگر؛ برای سفر و برای حضر و برای خواب و بیداری هر کدام لباسی تهیه کرده‌اند و از آن اسف‌انگیزتر این که بسیاری از لباس‌های خود را به دور می‌افکنند؛ تنها به علت این که از مد افتاده! بی آن که کهنه یا فرسوده یا پاره شده باشد!!

جملهٔ «**عِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ ٱلْقَوْمُ السُّرَىٰ!**» ضرب المثل معروفی است در میان عرب و مفهوم آن، چنین است: آنها که به موقع تحمل شدايد و ناملایمات می‌کنند، هنگامی که به مقصد می‌رسند از کار خود خشنودند و حمد خدا را به جا می‌آورند و دیگران هم آنان را می‌ستایند.[۴]

---

۱. «**رقعت**» از مادهٔ «**ترقیع**» به معنای وصله کردن است و امروز این واژه در خصوص پیوند اعضا نیز به کار می‌رود.

۲. «**مدرعة**» لباس پشمینه است.

۳. «**اغرب**» از مادهٔ «**غروب**» گرفته شده و در این‌جا به معنای دور شدن و پنهان شدن است.

۴. بیشتر شارحان نهج البلاغه «**یَحمد**» را به صورت فعل معلوم نوشته‌اند و طبعاً برای «**سُری**» ←

## نکته

هر قدر در آمار گناهان و برخوردهای خشونت‌آمیز اجتماعی بیشتر مطالعه کنیم، هر اندازه پرونده‌های کیفری و حقوقی را زیر و رو کنیم، به عمق این گفتار پیغمبر اکرمﷺ که فرمود: «**حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ**؛ دنیاپرستی سرچشمهٔ همهٔ گناهان است»، آشناتر می‌شویم.

جالب این‌که این سخن را نه فقط پیامبر اسلامﷺ فرمود، بلکه از پیشوایان بزرگ دیگر همچون امام صادق و امام سجاد علیهما السلام نیز نقل شده و در حدیثی نقل شده است که پیامبران پیشین نیز روی این مطلب تأکید کردند.[۱]

و اگر درست دقّت کنیم عمده‌ترین مظاهر دنیاپرستی را می‌توان در سه چیز خلاصه کرد: حبّ مال، حبّ جاه و حبّ شهوت.

هیچ جامعه‌ای به فساد کشیده نشد و هیچ جنگی در عالم رخ نداد، مگر به علت یکی از این سه چیز. بنابراین هر گاه بخواهیم اصلاحات را در جوامع اسلامی شروع کنیم باید ازمبارزه با دنیاپرستی شروع کنیم.

این موضوع در جوامعی که از حالت فقر، ناگهان به غنا می‌رسند؛ ظهور و بروز بیشتری دارد؛ همچون جامعه اسلامی در قرون نخستین؛ زیرا قبل از بعثت پیامبر اکرمﷺ فقر شدیدی همهٔ مردم آن محیط را فراگرفته بود؛ ولی فتوحات و غنایم ناگهان وضع را

---

← معنای مصدری قائل‌اند (سُریٰ یعنی ره سپردن شبانه) در این صورت مفهوم جمله چنین می‌شود. صبحگاهان گروهی که در شب رهروی کردند و به مقصد رسیدند خدا را سپاس می‌گویند یا واماندگان آنها را سپاس می‌گویند. ولی در بعضی از نسخه‌ها «**یَحمد**» به صورت فعل مجهول آمده است و طبعاً «**سری**» باید مصدر به معنای وصف باشد؛ یعنی رهروان شب؛ در این صورت چنین می‌شود: صبحگاهان گروه رهروان شب، ستایش می‌شوند. البتّه نتیجهٔ هر دو نظر یکی است.

۱. مرحوم کلینی در جلد دوّم اصول کافی، صفحهٔ ۳۱۷ در باب «حبّ الدنیا» حدیثی از امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند که ریشه‌های هفت گانهٔ گناه در آن تشریح شده و در آخر آن آمده: «**فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذٰلِكَ: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»**».

دگرگون ساخت و این‌جا بود که رقابت‌های مخرّب و دنیاپرستی لجام گسیخته دامان گروهی را گرفت و آن گروه را غرق گناه ساخت.

از همین رو جای تعجّب نیست که پیشوای بزرگ و آگاهی همچون علی علیه‌السلام برای دگرگون ساختن آن وضع نابسامان، داغ‌ترین خطبه‌ها را در مذمّت دنیا و دنیاپرستان ایراد کند؛ دست مردم را بگیرد و به اعماق تاریخ انبیای پیشین ببرد و زندگی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و خودش را که در نهایت سادگی و زهد بود، ارائه دهد تا دنیاپرستان آن محیط از خواب غفلت بیدار شوند و مسیر خطرناک خود را تغییر دهند. برای نمونه در عصر عثمان ـ که اموال زیادی به بیت المال اسلام رسید و می‌بایست صرف عمران و آبادی کشورهای اسلامی و نجات محرومان می‌شد ـ گروهی از خویشاوندان و اطرافیان او بر آن اموال دست انداختند و هر یک ثروت عجیبی برای خویش فراهم ساختند که مرحوم علّامهٔ امینی در جلد هشتم الغدیر با عنوان «الکنوز المکنّزه ببرکة الخلیفة» (گنج‌های عظیمی که به برکت خلیفه به وجود آمد) بخشی از آن را با آمار دقیق از منابع اهل سنّت نقل می‌کند و عدهٔ زیادی همچون: مروان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، یعلی بن امیّه، عبدالرحمن بن عوف، زید بن ثابت و کسانی دیگر را بر می‌شمرد که هر یک آلاف و الوفی از بیت المال را تصاحب کردند.

از جمله می‌نویسد: «زید بن ثابت آن قدر شمش طلا و نقره از خود باقی گذاشت که ورثهٔ او آن‌ها را با تیشه می‌شکستند و تقسیم می‌کردند. یعلی بن امیه پانصد هزار دینار از خود به ارث گذاشت و مزارع و باغات و منازل و مطالباتی نیز که از مردم داشت به صد هزار دینار می‌رسید (هر دینار یک مثقال طلای مسکوک است).

و در مورد عبدالرحمن بن عوف نوشته‌اند: هزار شتر و سه هزار گوسفند و یک صد اسب و مقدار زیادی زمین زراعتی از خود به یادگار گذاشت و امثال آن‌ها که با مراجعه به کتاب الغدیر آمار و همچنین مدارک آن روشن می‌شود.[۱]

---

۱. الغدیر، جلد ۸، صفحهٔ ۲۸۲.

با این حال، آیا بر پیشوای بزرگی همچون علی ﷺ لازم نیست که همچون یک طبیب آگاه دامن همّت به کمر زند و به درمان آن جامعهٔ بیمار از طریق تحقیر دنیا و دنیاپرستی و دنیاپرستان بپردازد؟

بنابراین جایی برای این سؤال باقی نمی‌ماند که چرا پیشوای اسلام ـ اسلامی که دین زندگی و پیشرفت و تمدّن است ـ این‌گونه دربارهٔ دنیا سخن می‌گوید؟

امروز هم اگر بخواهیم جلوی جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها و تجارت سوداگران مرگ و خرید و فروش سلاح‌های مرگبار کشنده و تأسیس مراکز فساد و تجاوز به مال و ناموس دیگران را بگیریم، راهی جز این نیست که دنیا و دنیاپرستی آن‌چنان تحقیر شود که به صورت یک ضد ارزش درآید و مردم به زندگی ساده ـ که در حدّ کفاف است ـ قناعت کنند.

این سخن را با حدیثی از امام صادق ﷺ پایان می‌دهیم که فرمود: «**جَعَلَ الْخَيْرَ كُلَّهُ فِي بَيْتٍ وَ جَعَلَ مِفْتَاحَهُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا**؛ تمام نیکی‌ها در خانه‌ای نهاده شده و کلید آن خانه زهد در دنیاست».[۱]

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۱۲۸.

این برگه سفید می‌باشد.

## خطبهٔ ۱۶۱[1]

## وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### فی صفة النبی و اهل بیته و اتباع دینه و فیها یعظ بالتقوی

از خطبه‌های امام علیه‌السلام است که در آن امام از فضایل پیامبر و خاندان و پیروان آیین او سخن می‌گوید و در ضمن، مردم را به تقوا دعوت می‌فرماید.

## خطبه در یک نگاه

این خطبه، شامل سه بخش است:

در بخش اوّل، امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به بعثت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و صفات والای او و اهل‌بیت گرامی‌اش اشاره می‌فرماید و آثار دعوت آن حضرت را در اظهار حق و از بین بردن باطل یادآور می‌شود و در مقام نتیجه‌گیری، اسلام را تنها آیینی می‌داند که عدم پذیرش آن، موجب بدبختی دنیا وآخرت است.

---

۱. **سند خطبه:**
ظاهراً برای این خطبه، سندی جز نهج البلاغه به دست نیامده است و نویسندهٔ مصادر نهج‌البلاغه نیز مدرکی برای آن نیافته؛ ولی بزرگانی که بعد از مرحوم سیّد رضی آمدند، مانند علّامه مجلسی و غیر او آن را از نهج‌البلاغه نقل کرده‌اند (ما هم با جستجو از طریق کامپیوتر مأخذ دیگری برای این خطبه که پیش از سیّد رضی باشد، نیافتیم).

در بخش دوّم، از توکّل بر خدا و درخواست هدایت از او سخن می‌گوید.

و در بخش سوّم، طی بیان مشروحی مردم را به تقوا و اطاعت فرمان الهی سفارش می‌کند و از دنیاپرستی بر حذر می‌دارد و باتعبیراتی بسیار آموزنده و پرمعنا به عبرت گرفتن از تغییرات و دگرگونی‌های جهان سفارش می‌فرماید.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**اَبْتَعَثَهُ بِالنُّورِ اَلْمُضِيءِ، وَاَلْبُرْهَانِ اَلْجَلِيِّ، وَاَلْمِنْهَاجِ اَلْبَادِي وَاَلْكِتَابِ اَلْهَادِي. أُسْرَتُهُ خَيْرُ أُسْرَةٍ، وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ؛ أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ، وَ ثِمَارُهَا مُتَهَدِّلَةٌ. مَوْلِدُهُ بِمَكَّةَ، وَ هِجْرَتُهُ بِطَيْبَةَ عَلَا بِهَا ذِكْرُهُ وَ اَمْتَدَّ مِنْهَا صَوْتُهُ. أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ، وَ مَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ، وَ دَعْوَةٍ مُتَلَافِيَةٍ. أَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ اَلْمَجْهُولَةَ، وَ قَمَعَ بِهِ اَلْبِدَعَ اَلْمَدْخُولَةَ، وَ بَيَّنَ بِهِ اَلْأَحْكَامَ اَلْمَفْصُولَةَ. ﴿فَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً﴾ تَتَحَقَّقْ شِقْوَتُهُ، وَ تَنْفَصِمْ عُرْوَتُهُ، وَ تَعْظُمْ كَبْوَتُهُ، وَ يَكُنْ مَآبُهُ إِلَىٰ اَلْحُزْنِ اَلطَّوِيلِ وَاَلْعَذَابِ اَلْوَبِيلِ.**

**وَأَتَوَكَّلُ عَلَىٰ اَللّٰهِ تَوَكُّلَ اَلْإِنَابَةِ إِلَيْهِ. وَ أَسْتَرْشِدُهُ السَّبِيلَ اَلْمُؤَدِّيَةَ إِلَىٰ جَنَّتِهِ، اَلْقَاصِدَةَ إِلَىٰ مَحَلِّ رَغْبَتِهِ.**

## ترجمه:

خداوند او را با نور روشنی بخش و برهان آشکار و طریق واضح و کتاب هدایت کننده، برانگیخت. خاندانش بهترین خاندان‌ها شجرهٔ فامیل او (بنی هاشم) بهترین شجره‌ها، شاخه‌هایش موزون و میوه‌هایش در دسترس همگان قرار داشت. زادگاهش مکه (مرکز خانه خدا) و هجرتگاهش، مدینهٔ طیّبه (مرکز جمعی از پاکبازان) بود. آوازه‌اش از آن شهر برخاست و صدایش از آن جا به همه رسید.

خداوند او را با دلیل کافی و اندرز شافی و دعوت اصلاح‌گرانه، فرستاد. به وسیلهٔ او احکام ناشناخته (پروردگار) را آشکار ساخت و بدعت‌هایی که به نام دین در شریعت الهی

وارد شده بود ریشه کن کرد و احکامی را که اکنون نزد ما روشن است بیان داشت؛ بنابراین کسی که جز اسلام آیینی برگزیند شقاوت و بدبختی دامن او را خواهد گرفت، دستگیرهٔ ایمانش از هم گسسته، سقوط او شدید و سرانجام، اندوهی طولانی وعذابی مهلک خواهد داشت.

به خدا توکّل می‌کنم؛ توکّلی همراه با توبه و بازگشت به سوی او و از او هدایت می‌طلبم، به راهی که به سوی بهشتش منتهی می‌شود و به منزلگاه مورد رضایش می‌رسد.

## شرح و تفسیر

### اوصاف دیگری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

امام علیه‌السلام درآغاز خطبه به معرفی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و آیین او می‌پردازد و می‌فرماید:

«خداوند او را با نور روشنی بخش و برهان آشکار و طریق واضح وکتاب هدایت کننده، برانگیخت» (**اَبْتَعَثَهُ بِالنُّورِ اَلْمُضِيءِ، وَاَلْبُرْهَانِ اَلْجَلِيِّ، وَاَلْمِنْهَاجِ اَلْبَادِي**[1] **وَاَلْكِتَابِ اَلْهَادِي**).

منظور از «**نور مضیء**» همان نور نبوّت اوست که همه جا را روشن ساخت و «**برهان جلی**» اشاره به معجزات آشکار اوست. «**منهاج بادی**» شریعت واضح او را بیان می‌کند و «**کتاب هادی**» قرآن است که هدایتگر خلایق تا دامنهٔ قیامت است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه هر چهار جمله را اشاره به قرآن می‌دانند که امام علیه‌السلام از زوایای مختلف به آن نگریسته است؛ ولی آن‌چه در تفسیر آن گفتیم که هر یک به چیزی اشاره می‌کند، مناسب‌تر به نظر می‌رسد و جمعی از شارحان نهج‌البلاغه آن را پذیرفته‌اند.

در هر حال، کلام امام علیه‌السلام اشاره به این دارد که ارکان چهارگانهٔ دعوت پیامبر، از هر نظر

---

۱. «**بادی**» از مادهٔ «بدو» (بر وزن سرو) به معنای آشکار شدن و وضوح کامل است و وصف شریعت پیغمبر به بادی اشاره به آن است که دستورات او مورد پذیرش خردمندان است.

کامل و قوی و سرچشمهٔ آن، نور وحی بود و معجزات مختلف، برهان و دلیل آن و کتاب هدایت کننده‌ای همچون قرآن، بیانگر آن و قوانین و احکامش روشن، حساب شده و حکیمانه بود.

سپس به معرفی پیامبر اکرمﷺ در هشت جملهٔ کوتاه می‌پردازد و می‌فرماید: «خاندانش بهترین خاندان‌ها شجرهٔ فامیل او (بنی هاشم) بهترین شجره‌ها، شاخه‌هایش موزون و میوه‌هایش در دسترس همگان قرار داشت. زادگاهش مکّه (مرکز خانه خدا) و هجرتگاهش، مدینهٔ طیّبه (مرکز جمعی از پاکبازان) بود. آوازه‌اش از آن شهر برخاست و صدایش از آن جا به همه رسید» (**أُسْرَتُهُ خَيْرُ أُسْرَةٍ، وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ؛ أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ، وَ ثِمَارُهَا مُتَهَدِّلَةٌ. مَوْلِدُهُ بِمَكَّةَ، وَ هِجْرَتُهُ بِطَيْبَةَ[1] عَلَا بِهَا ذِكْرُهُ وَ ٱمْتَدَّ مِنْهَا صَوْتُهُ**).

«**متهدل**» به معنای آویزان است و در این‌جا به معنای میوه‌ای است که در دسترس همگان قرار دارد.

پیروزی و موفقیّت انسان در سایهٔ امور مختلفی به دست می‌آید. شرافت خانواده و کرامت اصل و نسب و شخصیت والای بستگان و فرزندان، تولّد در محلّ با ارزش و فعالیّت در محیط آماده، هر یک سهمی در پیروزی انسان دارد.

و هرگاه در زندگی پیامبر اکرمﷺ درست دقت کنیم می‌بینیم علاوه بر شرف ذاتی آن حضرت، خداوند عوامل پیروزی را برای او فراهم ساخته تا بندگانش را از این طریق هدایت کند؛ نسب او به حضرت ابراهیم علیه‌السلام و فرزندش اسماعیل علیه‌السلام می‌رسد و از آن پدر و فرزند، شجاعت و ایثار را به ارث می‌برد. خاندانش بنی هاشم که از بهترین طوایف عرب

---

۱. «**طیّبه**» به معنای پاک و پاکیزه است و از لسان العرب چنین استفاده می‌شود که پیغمبر اکرمﷺ این نام را بر آن نهاد (به علت آب و هوای خوب و اشجار فراوان و مردم ایثارگر) و نهی فرمود که نام «**یثرب**» را برای آن باقی بگذارند « چرا که ثرب در اصل به معنای فساد است).

بودند. پدری همچون عبدالله و جدّی چون عبدالمطلب، عمویی همچون حمزه وابوطالب و عموزاده‌ای مانند علی علیه‌السلام و جعفر و فرزندانی همچون زهرا علیهاالسلام و ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام داشت. مکّه حرم امن الهی زادگاه او بود و هجرتگاهش مدینهٔ طیّبه مرکز گروهی از مردم ایثارگر و فداکار بود. دعوت خود را از آن جا گسترش داد و صدای او در تمام جهان پیچید.

«**اسره**» که از مادّهٔ «اسر» (بر وزن عصر) به معنای قدرت و قوّت گرفته شده، اشاره به خاندان بنی هاشم و فامیل نزدیک حضرت است. «شجره»، اشاره به ریشهٔ اصلی این خانواده است که به ابراهیم علیه‌السلام باز می‌گردد و «**اغصان معتدل**» اشاره به شاخه‌های او همچون عبدالمطلب، ابوطالب، حمزه، جعفر، امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و ائمهٔ هدی می‌باشد که از نظر فضل و کمال و عدم اختلاف همچون شاخه‌های هماهنگ یک درخت بودند و شمار (میوه‌ها) علوم و دانش‌هایی است که از این خاندان در طول تاریخ نصیب مردم شد.

آن‌گاه به سراغ معرفی برنامه‌های عملی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رود و می‌فرماید: «خداوند او را با دلیل کافی و اندرز شافی و دعوت اصلاح‌گرانه، فرستاد» (**أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ، وَ مَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ، وَ دَعْوَةٍ مُتَلَافِيَةٍ**[1]).

آری، او دارای دلایل عقلی، فطری و انواع معجزات حسّی بود و انسان‌ها و جامعه‌های بیمار را با سخنان خود درمان کرد و ویرانی‌های فراوانی از عصر جاهلیّت ـ که در تمام شئون اجتماعی وجود داشت ـ اصلاح و آباد ساخت.

دعوت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از نظر ریشه با حجت و برهان قانع کننده همراه بود و از نظر محتوا، برنامه‌ای شفابخش دربرداشت و از نظر نتیجه به اصلاح مفاسد و ترمیم ویرانی‌های فکری و اخلاقی و اجتماعی منتهی شد.

امام علیه‌السلام سپس به کارهای مهمّی که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله انجام داد پرداخته، چنین

---

۱. «**متلافی**» از مادّهٔ «**تلافی**» به معنای جبران کردن گرفته شده و گاه به معنای پیش‌گیری یا جبران فساد به کار می‌رود و در خطبهٔ مزبور منظور همین است.

می‌فرماید: «خداوند به وسیلهٔ او احکام ناشناخته (الهی) را آشکار ساخت و بدعت‌هایی که به نام دین در شریعت الهی وارد شده بود ریشه کن کرد و احکامی را که اکنون نزد ما روشن است بیان داشت» (**أَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ ٱلْمَجْهُولَةَ، وَ قَمَعَ بِهِ ٱلْبِدَعَ ٱلْمَدْخُولَةَ**[۱]، **وَ بَيَّنَ بِهِ ٱلْأَحْكَامَ ٱلْمَفْصُولَةَ**[۲]).

در واقع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سه کار مهم دست زد: عقاید حقه را آشکار ساخت؛ بدعت‌ها، خرافات را ازمیان برداشت و احکام الهی را به طور روشن برای همهٔ مردم تبیین کرد که هر یک از این‌ها با مجاهدات بسیار و تحمل رنج‌های فراوان صورت گرفت.

و سرانجام در یک نتیجه‌گیری آشکار می‌فرماید: «با این حال کسی که جز اسلام آیینی برگزیند شقاوت و بدبختی دامن او محقق می‌شود، دستگیرهٔ ایمانش از هم گسسته، و سقوط او شدید و در عاقبت، اندوهی طولانی وعذابی هلاک کننده خواهد داشت» (**﴿فَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً﴾ تَتَحَقَّقْ شِقْوَتُهُ، وَ تَنْفَصِمْ عُرْوَتُهُ، وَ تَعْظُمْ كَبْوَتُهُ، وَ يَكُنْ مَآبُهُ إِلَىٰ ٱلْحُزْنِ ٱلطَّوِيلِ وَٱلْعَذَابِ ٱلْوَبِيلِ**).

بدیهی است آیینی که آورنده‌اش دارای آن صفات والا و آیینش از هر نظر جامع و کامل و سازنده باشد، مخالفت با آن جز بدبختی وگمراهی و هلاکت در پی نخواهد داشت.

از این عبارت، به خوبی روشن می‌شود شعارهایی گمراه کننده‌ای که این روزها جمعی به دنبال نویسندگان غربی در محیط‌های اسلامی سرداده‌اند و پیروی از هر یک از ادیان

---

۱. «**مدخوله**» از مادّهٔ «**دخول**» در این‌جا اشاره به بدعت‌هایی است که در جاهلیت به خداوند نسبت می‌دادند. یا از مادّهٔ «**دخل**» (بر وزن دغل) به معنای فساد است؛ چرا که این بدعت‌ها مایهٔ فساد فرد و جامعه می‌شود.

۲. «**مفصوله**» از مادّهٔ «**فصل**» در اصل به معنای بریدن یا جدا کردن است؛ سپس به سخن یا داوری صحیح که حق را از باطل جدا می‌سازد، اطلاق شده است. در جملهٔ یاد شده هر دو معنا امکان‌پذیر است؛ نخست این که احکام شریعت اسلام برای هر موضوعی جداگانه بیان شده، دیگر این‌که حق را از باطل جدا می‌سازد (در صورت اوّل معنای اسم مفعولی دارد و در صورت دوّم، فاعلی).

را کافی می‌شمرند و صلح کل متصوفه را زنده کرده‌اند، چیزی است که نه با منطق قرآن سازگار است و نه با کلمات پیشوایان بزرگی همچون امام علی علیه‌السلام.

در پایان این بخش، امام علیه‌السلام روی به درگاه خدا می‌آورد و توکّل خویش را به ذات پاکش بیان می‌کند و می‌فرماید: «به خدا توکّل می‌کنم؛ توکّلی همراه با توبه و بازگشت به سوی او و از او هدایت می‌طلبم، به راهی که به سوی بهشتش منتهی می‌شود و به منزلگاه مورد رضایش می‌رسد» (**وَأَتَوَكَّلُ عَلَىٰ ٱللّٰهِ تَوَكُّلَ ٱلْإِنَابَةِ إِلَيْهِ. وَ أَسْتَرْشِدُهُ السَّبِيلَ ٱلْمُؤَدِّيَةَ إِلَىٰ جَنَّتِهِ، ٱلْقَاصِدَةَ إِلَىٰ مَحَلِّ رَغْبَتِهِ**).

این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که اسباب سعادت بشر با بعثت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و آیین پاکی که او آورده فراهم است. تنها چیزی که باقی می‌ماند پیمودن راه از سوی ماست که آن هم با توکّل بر ذات پاک او و استرشاد و تقاضای راهنمایی از حق، میسّر می‌شود، از این رو امام علیه‌السلام در پایان این بخش از خطبه، بر خدا توکّل می‌کند و از او برای پیمودن این راه نورانی یاری می‌طلبد.

☆ ☆ ☆

## نکته

### به گوینده بنگریم یا به سخنش؟!

گرچه این جمله، معروف است که «**اُنْظُرْ إِلَىٰ مَا قَالَ وَ لَا تُنْظِرْ إِلَىٰ مَنْ قَالَ**؛ به گفتار بنگر نه به گوینده».[1] ولی این سخن در مورد مطالب روشن و منطقی صادق است و در مواردی که مسائل مهم و پیچیده و اندیشه‌های یک مکتب مطرح است به یقین باید «من قال» و آورندهٔ آن از هر نظر شناخته شده باشد تا بتوان بر او اعتماد کرد و او را الگو و اسوهٔ خود قرار داد؛ لذا قرآن مجید در موارد مختلف به معرّفی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و بیان

---

۱. این سخن در کلام علی علیه‌السلام طبق نقل غررالحکم، حدیث ۱۰۱۸۹ نیز ذکر شده است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «**لَا تُنْظِرْ إِلَىٰ مَنْ قَالَ وَانْظُرْ إِلَىٰ مَا قَالَ**».

صفات والای او می‌پردازد تا اعتماد مردم را به آیین او جلب کند؛ می‌فرماید: «﴿**لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ**﴾؛ به یقین، رسولی از خود شما به سوی‌تان آمد که رنج‌های شما بر او سخت و ناگوار است و بر هدایت شما اصرار می‌ورزد و نسبت به مؤمنان رئوف ومهربان است».[۱]

و در جای دیگر می‌فرماید: «﴿**الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**﴾؛ که از فرستادهٔ خدا، پیامبر امّی پیروی می‌کنند، پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیل که نزدشان است، می‌یابند، پیامبری که آن‌ها را به معروف دستور می‌دهد و از منکر باز می‌دارد، امور پاکیزه برای آن‌ها حلال می‌شمرد و ناپاک‌ها را تحریم می‌کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آن‌ها بود (از دوش و گردنشان) بر می‌دارد. (آنها رستگارانند)».[۲]

برهمین اساس، امام علیه‌السلام در این خطبه نخست پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را از نظر نسب و خانواده و ریشهٔ وراثت و صفات والای انسانی آن حضرت معرفی می‌کند و شجرهٔ طیّبهٔ وجود او و خاندانش با شاخ و برگ‌های پربارش را می‌ستاید؛ سپس به سراغ معرفی آیین پاکش از جنبه‌های مختلف می‌رود تا اعتماد کامل مخاطبان را نسبت به اسلام جلب کند و بهانه‌های بهانه‌جویان را قطع نماید.

☆ ☆ ☆

---

۱. توبه، آیهٔ ۱۲۸.
۲. اعراف، آیهٔ ۱۵۷.

این برگه سفید می‌باشد.

## بخش دوّم

**أُوصِيكُمْ عِبَادَ ٱللّٰهِ، بِتَقْوَىٰ ٱللّٰهِ وَ طَاعَتِهِ، فَإِنَّهَا النَّجَاةُ غَداً، وَ ٱلْمَنْجَاةُ أَبَداً. رَهَّبَ فَأَبْلَغَ، وَ رَغَّبَ فَأَسْبَغَ؛ وَ وَصَفَ لَكُمُ الدُّنْيَا وَ ٱنْقِطَاعَهَا، وَ زَوَالَهَا وَ ٱنْتِقَالَهَا. فَأَعْرِضُوا عَمَّا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقِلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا. أَقْرَبُ دَارٍ مِنْ سَخَطِ ٱللّٰهِ، وَ أَبْعَدُهَا مِنْ رِضْوَانِ ٱللّٰهِ! فَغُضُّوا عَنْكُمْ ـ عِبَادَ ٱللّٰهِ ـ غُمُومَهَا وَ أَشْغَالَهَا، لِمَا قَدْ أَيْقَنْتُمْ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا وَ تَصَرُّفِ حَالَاتِهَا. فَاحْذَرُوهَا حَذَرَ الشَّفِيقِ النَّاصِحِ وَ ٱلْمُجِدِّ ٱلْكَادِحِ. وَ ٱعْتَبِرُوا بِمَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ مَصَارِعِ ٱلْقُرُونِ قَبْلَكُمْ: قَدْ تَزَايَلَتْ أَوْصَالُهُمْ، وَ زَالَتْ أَبْصَارُهُمْ وَ أَسْمَاعُهُمْ، وَ ذَهَبَ شَرَفُهُمْ وَ عِزُّهُمْ، وَ ٱنْقَطَعَ سُرُورُهُمْ وَ نَعِيمُهُمْ؛ فَبُدِّلُوا بِقُرْبِ ٱلْأَوْلَادِ فَقْدَهَا، وَ بِصُحْبَةِ ٱلْأَزْوَاجِ مُفَارَقَتَهَا. لَا يَتَفَاخَرُونَ، وَ لَا يَتَنَاسَلُونَ، وَ لَا يَتَزَاوَرُونَ، وَ لَا يَتَحَاوَرُونَ. فَاحْذَرُوا، عِبَادَ ٱللّٰهِ، حَذَرَ ٱلْغَالِبِ لِنَفْسِهِ، ٱلْمَانِعِ لِشَهْوَتِهِ، النَّاظِرِ بِعَقْلِهِ؛ فَإِنَّ ٱلْأَمْرَ وَاضِحٌ، وَ ٱلْعَلَمَ قَائِمٌ، وَ الطَّرِيقَ جَدَدٌ وَ ٱلسَّبِيلَ قَصَدٌ.**

## ترجمه:

**ای بندگان خدا!** شما را به تقوای الهی و اطاعت او توصیه می‌کنم که موجب رستگاری در فردای قیامت و نجات ابدی است. خداوند انذار کرده، انذاری رسا، و تشویق نموده؛ تشویقی پربار و کامل. و ناپایداری و زوال و انتقال دنیا را برای شما شرح داده است؛

بنابراین زرق و برق‌هایش که برای شما اعجاب‌انگیز است، به دلیل کوتاه بودن دوران مصاحبتش چشم بپوشید، دنیا نزدیک‌ترین منزلگاه به خشم خدا، و دورترین آن‌ها از رضا و خشنودی اوست ؛ حال که چنین است ـ ای بندگان خدا! ـ از غم و اندوه آن و مشغول شدن به (سرگرمی‌ها و زرق و برق) آن چشم فروگیرید؛ چرا که از فراق و دگرگونی‌های حالاتش باخبرید؟ و همچون دوستی مهربان و اندرزگو و کوشا که برای نجات دوستش تلاش می‌کند خویشتن را (نصیحت کنید و) از دنیاپرستی برحذر دارید.

از آن‌چه در قربان‌گاه‌های قرون پیشین دیده‌اید عبرت گیرید و از کسانی که پیوندهای اعضایشان از هم گسسته، چشم‌ها و گوش هایشان از میان رفته، شرف و عزتشان نابود شده و شادی و نعمت‌هایشان پایان یافته، درس عبرت بیاموزید، آن‌ها به جای نزدیکی به فرزندان، به فراق‌شان مبتلا شده‌اند و همدمی همسرانشان به مفارقت مبدّل گشته؛ اکنون نه بر یکدیگر تفاخر می‌کنند؛ نه زاد و ولد دارند؛ نه به دیدار یکدیگر می‌شتابند و نه با هم سخن می‌گویند.

چون چنین است، ای بندگان خدا! مراقب باشید، همانند کسی که بر نفس خود پیروز گشته و از شهوات سرکش جلوگیری نموده است، و با چشم عقل می‌نگرد؛ چرا که همه چیز آشکار است، نشانه‌های راه برقرار و جادّه، صاف و هموار و راه، مستقیم و استوار می‌باشد!

## شرح و تفسیر

### به قربانگاه‌های قرون پیشین بنگرید!

امام در این بخش از خطبه به پند و اندرزهای پرمعنا و نصایح پربار و بیدارگر می‌پردازد و پس از تقویت پایه‌های ایمان در مخاطبان خود در بخش سابق، در این بخش به جنبه‌های عملی می‌پردازد؛ چرا که عمل میوهٔ درخت ایمان است؛ می‌فرماید: «ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی و اطاعت او توصیه می‌کنم که موجب رستگاری در

فردای قیامت و نجات ابدی است» (**أُوصِيكُمْ عِبَادَ ٱللَّهِ، بِتَقْوَىٰ ٱللَّهِ وَ طَاعَتِهِ، فَإِنَّهَا النَّجَاةُ غَداً، وَٱلْمُنْجَاةُ**[۱] **أَبَداً**).

تقوا و طاعت ممکن است به یک مفهوم بازگردد و ممکن است تقوا را ریشهٔ طاعت به حساب آورد؛ چراکه طاعت الهی از تقوا و خداترسی درونی بر می‌خیزد. این احتمال نیز وجود دارد که تقوا اشاره به ترک گناه و طاعت اشاره به اجرای اوامر الهی باشد و در هر حال این دو، از هم جدا نیست (و شاید به همین علّت است که ضمیر در «انّها» مفرد آورده شده؛ در حالی که مرجع ضمیر، تثنیه است).

اطلاق «نجات» بر «تقوا» ممکن است از قبیل اطلاق مسبّب بر سبب باشد؛ چراکه تقوا سبب نجات در جهان دیگر است.

سپس به بیان اتمام حجت الهی می‌پردازد و می‌فرماید: «خداوند انذار کرده، انذاری رسا و بلیغ و تشویق نموده؛ تشویقی پربار و کامل» (**رَهَّبَ**[۲] **فَأَبْلَغَ، وَ رَغَّبَ فَأَسْبَغَ**[۳]).

می‌دانیم ضامن اجرای تمام قوانین الهی بشارت و انذار است. بشارت و انذاری در حد اعلا؛ و خداوند برای ترغیب مردم به پرهیزگاری و اطاعت و نهی آن‌ها از سرکشی وگناه، این کار را به وسیلهٔ پیغمبرانش در جای، جای کتب آسمانی انجام داده است.

و از آن جاکه سرچشمهٔ معاصی وگناهان، دنیاپرستی و فریفته شدن به زرق و برق آن است باز امام علیه‌السلام در این‌جا به سراغ این مطلب می‌رود و از قول خداوند چنین می‌گوید:

---

۱. «**منجاة**» از مادّهٔ «**نجات**» در این‌جا اسم مکان و به معنای محل نجات است. این احتمال نیز داده شده که معنای مصدری داشته باشد. «**نجات**» به معنای رهایی است و گاه به معنای شتر سریع السیر آمده که سبب رهایی انسان از بیابان‌های پرخطر است.

۲. «**رهّب**» از مادّهٔ «**ترهیب**» به معنای بیم دادن و ترساندن است.

۳. «**أسبغ**» از مادّهٔ «**اسباغ**» به معنای انجام دادن کاری به طور کامل است و در اصل از «**سبغ**» (بر وزن صبر) به معنای پیراهن یا زره گشاده است؛ سپس به نعمت گسترده و وضوی کامل «اسباغ نعمت» یا «اسباغ الوضوء» اطلاق شده است.

«خدا دنیا و انقطاع و زوال و انتقال آن را برای شما وصف کرده است؛ بنابراین از این زرق و برق‌هایی که برای شما اعجاب‌انگیز است، به دلیل کوتاه بودن دوران مصاحبتش چشم بپوشید» (**وَ وَصَفَ لَكُمُ الدُّنْيَا وَانْقِطَاعَهَا، وَ زَوَالَهَا وَانْتِقَالَهَا. فَأَعْرِضُوا عَمَّا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقِلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا**).

از این جمله‌های کوتاه و پرمعنا به خوبی استفاده می‌شود که خداوند چهار چیز را در مورد دنیا بیان فرموده است: نخست اصل زندگی دنیا که همان گونه که از نامش پیداست زندگی پست و پایین و کم ارزش و حقیری است و دیگر این که پایدار نمی‌ماند و روزی با مرگ آدمی و سرانجام با مرگ مجموعهٔ دنیا به پایان می‌رسد و دیگر این که در همان زمانی که انسان از مواهب دنیا برخوردار است گرفتار زوال تدریجی آن می‌باشد. قوای بدن به تدریج از میان می‌رود و ضعف، جای قوّت را می‌گیرد، سلامتی مختل می‌شود، دوستان و عزیزان یکی بعد از دیگری چهره در نقاب خاک می‌کشند و دیگر این که همواره دنیا از گروهی به گروه دیگر منتقل می‌شود.

قرآن مجید می‌فرماید: «﴿**اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ يَكُونُ حُطَاماً وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ**﴾[1]؛ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمّل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون‌طلبی در اموال وفرزندان است؛ همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود؛ به گونه‌ای که آن را زردرنگ می‌بینی؛ سپس تبدیل به کاه می‌شود و در آخرت، عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست».

در این آیه بی‌ارزش بودن دنیا و همچنین انقطاع و زوال آن در ضمن یک مثال روشن

---

۱. حدید، آیهٔ ۲۰.

ترسیم شده است؛ همان‌گونه که انتقال آن در آیهٔ شریفهٔ «﴿**وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ**﴾[۱]؛ ما روزهای پیروزی و شکست را در میان مردم منتقل می‌سازیم» تبیین شده است.

و در ادامهٔ آن در وصف دنیا می‌افزاید: «دنیا نزدیک‌ترین منزلگاه به خشم خدا، و دورترین آن‌ها از رضا و خشنودی اوست» (**أَقْرَبُ دَارٍ مِنْ سَخَطِ ٱللّٰهِ، وَ أَبْعَدُهَا مِنْ رِضْوَانِ ٱللّٰهِ!**).

دلیل آن هم روشن است؛ چراکه دنیا مجموعه‌ای است از هوا و هوس‌های سرکش که از هر سو انسان را به طرف گناه می‌راند و موجب خشم خدا و ناخشنودی او می‌شود.

بدیهی است منظور از دنیا در تمام این عبارات، دنیای مادّی است که تنها هدف انسان باشد و برای به چنگ آوردن آن از هر وسیله استفاده کند و آلودهٔ هر گناه شود؛ به آن مشغول و مغرور گردد و غیر آن را فراموش کند؛ وگرنه، دنیایی که وسیلهٔ قوّت و قدرت بر طاعت و شکر بر نعمت و رسیدن به سعادت باشد، از مواهب عظیم الهی است.

امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن در یک نتیجه‌گیری روشن، می‌فرماید: «حال که چنین است ای بندگان خدا! از غم و اندوه آن و مشغول شدن به (سرگرمی‌های) آن چشم فرو گیرید چراکه از فراق و دگرگونی‌های حالاتش باخبرید؟ و همچون دوستی مهربان و اندرزگو و کوشا که برای نجات دوستش تلاش می‌کند خویشتن را (نصیحت کنید و) از دنیاپرستی برحذر دارید» (**فَغُضُّوا**[۲] **عَنْكُمْ ـ عِبَادَ ٱللّٰهِ ـ غُمُومَهَا وَ أَشْغَالَهَا، لِمَا قَدْ أَيْقَنْتُمْ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا وَ تَصَرُّفِ حَالَاتِهَا. فَاحْذَرُوهَا حَذَرَ الشَّفِيقِ النَّاصِحِ وَ ٱلْمُجِدِّ ٱلْكَادِحِ**[۳]).

---

۱. آل عمران، آیهٔ ۱۴۰.

۲. «**غضّوا**» از مادّهٔ «**غضّ**» (بر وزن حظّ) به معنای کم کردن و فروگرفتن است و «**غضّ بصر**» به این معناست که انسان، خیره به چیزی نگاه نکند؛ بلکه چشم خود را پایین بیندازد.

۳. «**کادح**» از مادّهٔ «**کدح**» (بر وزن مدح) به معنای کوشش توأم با رنج است.

اشاره به این که گرفتاری‌های دنیا فزاینده و غم و اندوه آن، روزافزون است. هر چه انسان به آن نزدیک‌تر شود، گرفتارتر خواهد شد و به جایی خواهد رسید که تمام وجود او را گرفتاری‌ها و اندوه‌ها پر خواهد کرد.

در این زمینه، حدیث جالبی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که فرمود: «**مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا مَثَلُ دُودَةِ الْقَزِّ كُلَّمَا ازْدَادَتْ مِنَ الْقَزِّ عَلَىٰ نَفْسِهَا لَفّاً كَانَ اَبْعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّىٰ تَمُوتَ غَمّاً**؛ مثال کسی که نسبت به دنیا حریص است، همچون کرم ابریشم است که هر قدر بر خود بیش‌تر می‌تَنَد از خارج شدن دورتر می‌شود تا در درون آن پیله، از اندوه می‌میرد».[۱]

یکی از شعرای عرب این حدیث را در ضمن شعر زیبایی بیان کرده است:

**أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْمَرْءَ طُولَ حَيَاتِهِ حَرِيصٌ عَلَىٰ مَا لَا يَزَالُ يُنَاسِجُهُ**
**كَدُودٌ كَدُودِ الْقَزِّ يَنْسِجُ دَائِماً فَيَهْلِكُ غَمّاً وسط مَا هُوَ نَاسِجٌ**[۲]

آیا نمی‌بینی که انسان در طول حیات خود
نسبت به چیزی که جمع آوری می‌کند حریص است
بسیار پرتلاش است همچون کرم ابریشم که همواره بر خودمی‌تند
و سرانجام در میان آنچه تنیده با اندوه می‌میرد!»

سپس امام علیه‌السلام دست مخاطبان خود را گرفته و آن‌ها را به زمان‌های گذشته می‌برد و سرانجام زندگی دنیاپرستان را برای آن‌ها در ضمن ده جملهٔ کوتاه و بسیار تکان دهنده

---

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۳۱۶.
۲. پاورقی کتاب کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۳۱۶.
توجه داشته باشید که «**کدود**» که در آغاز بیت دوّم آمده صیغهٔ مبالغه از مادّهٔ «**کدّ**» به معنای تلاش است.

شرح می‌دهد؛ آن چنان که هر شنونده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ می‌فرماید: «از آن‌چه در قربان‌گاه‌های قرون پیشین دیده‌اید عبرت گیرید و از آن کسانی که پیوندهای اعضایشان (در زیر خاک‌ها) از هم گسسته، چشم‌ها و گوش‌هایشان از میان رفته، شرف و عزتشان نابود شده و شادی و نعمت‌هایشان قطع گردیده است. (آری از آنها، درس عبرت بیاموزید)» (**وَٱعْتَبِرُوا بِمَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ مَصَارِعِ**[1] **ٱلْقُرُونِ قَبْلَكُمْ: قَدْ تَزَايَلَتْ أَوْصَالُهُمْ**[2]**، وَ زَالَتْ أَبْصَارُهُمْ وَ أَسْمَاعُهُمْ، وَ ذَهَبَ شَرَفُهُمْ وَ عِزُّهُمْ، وَٱنْقَطَعَ سُرُورُهُمْ وَ نَعِيمُهُمْ**).

جملهٔ «**تَزَايَلَتْ أَوْصَالُهُمْ**» اشاره به متلاشی شدن پیوندهای بدن در زیر خاک است. این تعبیر می‌تواند اشاره‌ای به پیوندهای اجتماعی در زندگی انسان نیز باشد که بعد از وفات انسان متلاشی می‌شود؛ همان‌گونه که ابصار و اسماع، اشاره به همین چشم و گوش ظاهری و قدرت دیدن و شنیدن حسّی است؛ ولی می‌تواند کارگردانان انسان را نیز که از گوشه و کنار جهان، اخباری را می‌شنوند و می‌بینند و منتقل می‌کنند در برگیرد.

نه تنها حواسّ ظاهری انسان و پیوندهای جسمانی او از میان می‌رود، بلکه جهات اجتماعی همچون شرف و عزّت مادّی نیز با دفن او مدفون می‌گردد و تمام لذّت‌ها و نعمت‌ها بر باد می‌رود.

سپس در ادامهٔ این سخن به بخش دیگری از مواهبی که انسان با مرگ از دست می‌دهد اشاره کرده، می‌فرماید: «آن‌ها به جای نزدیکی به فرزندان، به فراق آن‌ها مبتلا شدند و همدمی همسرانشان به مفارقت آن‌ها مبدل شد؛ اکنون نه بر یکدیگر تفاخر می‌کنند؛ نه زاد و ولد دارند؛ نه به دیدار یکدیگر می‌شتابند و نه با هم سخن می‌گویند» (**فَبُدِّلُوا بِقُرْبِ ٱلْأَوْلَادِ فَقْدَهَا، وَ بِصُحْبَةِ ٱلْأَزْوَاجِ مُفَارَقَتَهَا. لَا يَتَفَاخَرُونَ، وَ لَا**

---

۱. «**مصارع**» جمع «**مصرع**» به معنای محل زمین افتادن است و به قتلگاه نیز اطلاق می‌شود.
۲. «**أوصال**» جمع «**وُصل**» (بر وزن قفل) به معنای مفصل و رشته‌های اعصاب است که اعضا را به هم پیوند می‌دهد.

**يَتَنَاسَلُونَ، وَ لَا يَتَزَاوَرُونَ، وَ لَا يَتَحَاوَرُونَ**[۱]).

و به گفتهٔ شاعر:

**وَ حَلُّوا بِدَارٍ لَا تَزَاوُرَ بَيْنَهُمْ وَ أَنَّىٰ لِسُكَّانِ الْقُبُورِ التَّزَاوُرُ**

«آن‌ها به سرایی وارد شدند که هیچ دیداری در میان ساکنانش نیست، چگونه ساکنان قبور می‌توانند باهم دیدار داشته باشند».[۲]

بدیهی است که این سخن ناظر به جسم انسان‌هاست و هیچ مانعی ندارد که ارواح مؤمنان با هم دیدار داشته باشند و سخن بگویند.

و در پایان خطبه و نتیجه‌گیری نهایی امام علیه السلام به همه هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «(چون سرنوشت شما چنین است)، پس ای بندگان خدا! برحذر باشید، همانند کسی که بر نفس خود پیروز گشته و از شهوات سرکش مانع شده، و با چشم عقل می‌نگرد؛ چراکه همه چیز آشکار، نشانه‌های راه برقرار و جادّه، صاف و هموار و راه، مستقیم و استوار است!» (**فَاحْذَرُوا، عِبَادَ ٱللّٰهِ، حَذَرَ ٱلْغَالِبِ لِنَفْسِهِ، ٱلْمَانِعِ لِشَهْوَتِهِ، النَّاظِرِ بِعَقْلِهِ؛ فَإِنَّ ٱلْأَمْرَ وَاضِحٌ، وَٱلْعَلَمَ قَائِمٌ، وَالطَّرِيقَ جَدَدٌ**[۳] **وَ ٱلسَّبِيلَ قَصَدٌ**).

جملهٔ «**فَاحْذَرُوا... النَّاظِرُ بِعَقْلِهِ**» اشاره به این است که در صورتی انسان می‌تواند از خطرهایی که در بخش‌های پیشین خطبه آمده در امان بماند که اوّلاً بر نفس خود غالب باشد و به دنبال آن بتواند شهوات خود را مهار کند و در پی آن با دیدهٔ تیزبین عقل به مسائل بنگرد؛ نه با دیدهٔ گمراه کنندهٔ شهوات.

جمله‌های چهارگانه‌ای که در پایان خطبه ذکر شده، هر یک اشاره به نکتهٔ مستقلّی دارد. نخست می‌فرماید: برنامه‌های سعادت به وسیلهٔ قرآن و اولیای الهی تبیین شده و در

---

۱. «**يتحاورون**» از مادّهٔ «**محاوره**» به معنای رفت و آمد و همچنین ردّ و بدل کردن سخن و بحث است.

۲. منهاج البراعة، جلد ۹، صفحهٔ ۴۱۲.

۳. «**جدد**» از مادّهٔ «**جدّ**» (بر وزن خط) به معنای قطع کردن و همچنین پیمودن زمین‌های صاف و محکم است و به راه صاف و محکم «**جادّه**» گفته می‌شود.

جای جای مسیر «الی الله» نشانه‌های روشنی نصب شده است؛ جادّه نیز محکم و صاف و خالی از عوامل لغزش است، سبیل و طریق نیز مستقیم و خالی از هرگونه کجی و انحراف است.

تنها چیزی که باقی می‌ماند تصمیم وارادهٔ رهروان این راه و پیمودن سریع آن است.

خوشبخت و سعادتمند آن‌هایی‌اند که تصمیم گرفتند و این راه را پیمودند؛ به گفتهٔ شاعر:

**فَطُوبَیٰ لِعَبْدٍ آثَرَ اللّٰهَ رَبَّهُ وَ جَادَ بِدُنْیَاهُ لَمَا یَتَوَقَّعُ**

«خوشا به حال آنان‌که خدا را بر همه چیز مقدّم داشتند و از زرق و برق دنیا برای سعادت جاویدان چشم پوشیدند».[۱]

☆ ☆ ☆

۱. منهاج البراعه، جلد ۹، صفحهٔ ۴۱۲.

این برگه سفید می‌باشد.

## خطبهٔ ۱۶۲[1]

## وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### لبعض أصحابه و قد سأله: كيف دفعكم قومكم عن هذا المقام و أنتم أحق به؟

از سخنان امام علیه‌السلام است در پاسخ بعضی از یارانش که از آن حضرت پرسید: چگونه قوم شما، شما را از این مقام (خلافت) کنار زدند، در حالی که شما سزاوارترید؟

☆ ☆ ☆

---

۱. **سند خطبه:**
از جمله کسانی که این گفتار علی علیه‌السلام را قبل از سیّد رضی و نهج البلاغه نقل کرده‌اند، مرحوم شیخ «**صدوق**» است که آن را در کتاب «**امالی**» به هنگام ذکر علت ترک مردم علی علیه‌السلام را بیان کرده است.
«**طبری**» در کتاب «**مسترشد**» و مرحوم «**شیخ مفید**» در «**ارشاد**» نیز آن را نقل کرده‌اند. آن‌ها سؤال کنندهٔ این مطلب را شخصی به نام «**ابن دودان**» ذکر کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۳۷۷).

## خطبه در یک نگاه

همان‌گونه که ذکر شد امام علیه‌السلام این سخن را در پاسخ کسی فرمود، که از آن حضرت پرسید: با تمام شایستگی‌هایی که در شما وجود دارد، چرا این قوم، خلافت را به دیگری سپردند؟

امام علیه‌السلام در پاسخ، به دو نکتهٔ مهم اشاره می‌کند که دو بخش این گفتار را تشکیل می‌دهد:

**نخست**: به علت اصلی این موضوع که همان بخل و انحصارطلبی و دنیاپرستی بود اشاره می‌فرماید.

و در بخش بعد می‌فرماید: «تو از گذشته و آغاز خلافت تعجب می‌کنی بیا و امروز را تماشا کن که گروهی «**معاویه**» را پذیرفتند و به دنبال او افتادند؛ در حالی که هیچ‌گونه صلاحیتی برای این مقام ندارد و اصلاً قابل قیاس با من نیست.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**فقال: يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ، إِنَّكَ لَقَلِقُ ٱلْوَضِينِ تُرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدَدٍ، وَ لَكَ بَعْدُ ذِمَامَةُ الصِّهْرِ وَ حَقُّ ٱلْمَسْأَلَةِ، وَ قَدِ ٱسْتَعْلَمْتَ فَاعْلَمْ: أَمَّا ٱلْإِسْتِبْدَادُ عَلَيْنَا بِهَذَا ٱلْمَقَامِ وَ نَحْنُ ٱلْأَعْلَوْنَ نَسَباً، وَ ٱلْأَشَدُّونَ بِرَسُولِ ٱللّٰهِ ـ صَلَّىٰ ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ نَوْطاً، فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثَرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ، وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ آخَرِينَ؛ وَٱلْحَكَمُ ٱللّٰهُ، وَٱلْمَعْوَدُ إِلَيْهِ ٱلْقِيَامَةُ.**

**وَدَعْ عَنْكَ نَهْباً صِيحَ فِي حَجَرَاتِهِ وَ لٰكِنْ حَدِيثاً مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ**

## ترجمه:

امام علیه‌السلام (در پاسخ آن مرد که از طایفهٔ بنی اسد بود چنین) فرمود: ای برادر اسدی! تو مردی مضطرب و دستپاچه‌ای و بی‌هنگام پرسش می‌کنی؛ ولی با این حال هم احترام خویشاوندی سببی داری و هم حق پرسش. اکنون که می‌خواهی بدانی، بدان: اما این که بعضی این مقام را از ما گرفتند و در انحصار خود درآوردند، در حالی که ما از نظر نسب بالاتر و از جهت رابطه با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پیوندمان محکم‌تر است، بدین جهت بود که عده‌ای بر اثر خودخواهی و انحصارطلبی ناشی از جاذبه‌های خلافت، به دیگران بخل ورزیدند، و (با نداشتن شایستگی، حق ما را غصب کردند) و گروهی دیگر (اشاره به خود حضرت و بنی هاشم است) با سخاوت از آن چشم پوشیدند. خدا در میان ما و آن‌ها داوری خواهد کرد و بازگشت همه به سوی او در قیامت است (سپس امام علیه‌السلام به سفر معروف «**امرؤا القیس**» تمسّک جست و فرمود:)

سخن از غارت‌هایی که در گذشته واقع شد، رها کن و از غارت امروز سخن بگو (که خلافت اسلامی به وسیلهٔ معاویه و دار و دسته منافقان مورد تهدید قرار گرفته).

## شرح و تفسیر

### چرا خلافت علوی غصب شد؟

همان‌گونه که بیان شد این گفتار به طور کامل در پاسخ یک سؤال ایراد شده است. سؤالی که قراین کلام نشان می‌دهد که در محل یا زمان مناسبی ایراد نشده؛ ولی هر چه بود امام علیه‌السلام برای این که سؤال را بی‌پاسخ نگذارد، به ذکر پاسخ فشرده و پرمعنایی پرداخت.

نخست فرمود: «ای برادر اسدی! (سوال کننده از طایفهٔ بنی‌اسد بود) تو مردی مضطرب و دستپاچه‌ای و بی‌هنگام پرسش می‌کنی؛ ولی با این حال هم احترام خویشاوندی سببی داری و هم حق پرسش. اکنون که می‌خواهی بدانی، بدان» (**يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ، إِنَّكَ لَقَلِقُ ٱلْوَضِينِ تُرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدَدٍ**[۱]، **وَ لَكَ بَعْدُ ذِمَامَةُ الصِّهْرِ وَ حَقُّ ٱلْمَسْأَلَةِ، وَ قَدِ ٱسْتَعْلَمْتَ فَاعْلَمْ**[۲]).

در این که چرا امام علیه‌السلام مخاطب را «**أَخَا بَنِي أَسَدٍ**» خطاب کرد و در ضمن کلماتش فرمود: تو با ما خویشاوندی سببی داری؟ در میان شارحان نهج‌البلاغه گفتگوست؛ بعضی مانند «**ابن ابی الحدید**» و مرحوم «**مغنیه**» معتقدند به دلیل آن است که یکی از همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله «**زینب بنت جحش**» از طایفهٔ بنی اسد بود[۳] و بعضی احتمال می‌دهند، علی علیه‌السلام همسری از «**بنی‌اسد**» انتخاب کرده بود؛ هر چند در تواریخ ذکری از آن نیامده (جمع میان این دو تفسیر نیز مانعی ندارد).

---

۱. «**سدد**» به معنای صاف و درست بودن است.

۲. «**ذماقة**» به معنای حق و حرمت است.

۳. بنی اسد طایفه‌ای از عرب بودند که به جنگ‌جویی در عصر جاهلیّت و بعد از ظهور اسلام معروف بودند. آن‌ها در نزدیکی سرزمین «نجد» می‌زیستند و بعد از ظهور اسلام مسلمان شدند و در جنگ قادسیه همراه «سعد بن ابی وقاص» جنگیدند و کشته‌های زیادی دادند. تاریخ بنی اسد مملوّ از حوادث گوناگون است. گروهی از آن‌ها به یاری شهدای کربلا برای دفن اجساد آن‌ها شتافتند و گروهی نیز طرفدار عبیدالله بودند و با لشکر او همراهی کردند.

تعبیر به «**قَلِقُ ٱلْوَضِينِ**»، با توجه به این‌که «**وضین**» به معنای همان تنگ، یا نوار و طناب کمربند مانندی است که جهاز یا کجاوه شتر، یا زین اسب را از زیر شکم حیوان با آن می‌بندند و «**قلق**» به معنای سست است. بدیهی است اگر آن طناب و نوار سست باشد، زین و جهاز شتر همواره، به این سو و آن سو حرکت می‌کند؛ لذا به آدم دستپاچه و مضطرب «**قَلِقُ ٱلْوَضِينِ**» اطلاق شده است.

تعبیر به «**حَقُّ ٱلْمَسْأَلَةِ**»، تعبیر بسیار زنده‌ای است که نشان می‌دهد هر کسی حق سؤال از پیشوایش دارد؛ و در ضمن استفاده می‌شود، پیشوای او هم ملزم به جواب است؛ مگر آن جایی مانع خاصی در کار باشد.

امام علیه‌السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «اما این که بعضی این مقام را از ما گرفتند و در انحصار خود درآوردند، در حالی که ما از نظر نسب بالاتر و از جهت رابطه با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پیوندمان محکم‌تر است، بدین جهت بود که عده‌ای بر اثر خودخواهی و انحصارطلبی ناشی از جاذبه‌های خلافت، به دیگران بخل ورزیدند، و (با نداشتن شایستگی، حق ما را غصب کردند) و گروهی دیگر (اشاره به خود حضرت و بنی هاشم است) با سخاوت از آن چشم پوشیدند. خدا در میان ما و آن‌ها داوری خواهد کرد و بازگشت همه به سوی او در قیامت است» (**أَمَّا ٱلْاِسْتِبْدَادُ عَلَيْنَا بِهَذَا ٱلْمَقَامِ وَ نَحْنُ ٱلْأَعْلَوْنَ نَسَباً، وَ ٱلْأَشَدُّونَ بِرَسُولِ ٱللّٰهِ ـ صَلَّىٰ ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ نَوْطاً**[۱]، **فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثَرَةً**[۲] **شَحَّتْ**[۳] **عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ، وَ سَخَتْ**[۴] **عَنْهَا نُفُوسُ آخَرِينَ؛ وَٱلْحَكَمُ ٱللّٰهُ، وَٱلْمَعْوَدُ**[۵] **إِلَيْهِ ٱلْقِيَامَةُ**).

---

۱. «**نوط**» به معنای پیوند و ارتباط است.

۲. «**اثرة**» به معنای اختیار کردن و اختصاص دادن چیزی به خویش است (انحصارطلبی) به عکس ایثار که به معنای مقدّم داشتن دیگری بر خویش است.

۳. «**شحت**» از مادّهٔ «**شح**» به معنای بخل است.

۴. «**سخت**» از مادّهٔ «**سخاوت**» است.

۵. «**معود**» اسم مکان به معنای محل بازگشت است.

منظور از استبداد که از مادّهٔ «**بدد**» (بر وزن عدد) به معنای دور کردن و متفرّق ساختن گرفته شده، این است که انسان چیزی را در اختیار خود بگیرد و دیگران از آن دور سازد. امام علیه‌السلام در این بخش از گفتار دلیل اصلی غصب خلافت را با تمام شایستگی‌هایی که در آن حضرت بود، موضوع استبداد و بخل، ذکر می‌کند که چشمان گروهی را بر واقعیات بست و با شتاب هر چه بیشتر دیگران را کنار زدند و بر جایگاه پیامبر اکرم نشستند.

روشن است که منظور از این گروه، همان کسانی‌اند که در سقیفهٔ بنی‌ساعده برای در اختیار گرفتن خلافت اجتماع کردند؛ هر چند ابن ابی الحدید به علت پاره‌ای از تعصّب‌ها می‌خواهد آن را به شورای شش نفرهٔ عمر و مخالفت «عبدالرحمن بن عوف» با خلافت علی علیه‌السلام مربوط سازد که در واقع شبیه انکار بدیهیات است؛ چرا که سؤال سائل از اصل خلافت بعد از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و جواب امام نیز ناظر به همان است و شبیه چیزی است که در گفتار دیگری از امام علیه‌السلام در همین زمینه بیان شده است.

و منظور از جملهٔ «**و سخت عنها نفوس آخرین**» این است که ما بنی هاشم هنگامی که اصرار عجیب آن گروه را در تصاحب خلافت دیدیم و مقاومت را سبب به هم ریختن نظام جامعهٔ اسلامی دانستیم سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدیم و دست از هر گونه مقاومت برداشتیم.

سپس امام علیه‌السلام به شعر معروف «امرؤالقیس» تمسّک می‌جوید که گفته است: سخن از غارت‌هایی که در گذشته واقع شد رها کن و از غارت امروز سخن بگو (که خلافت اسلامی به وسیلهٔ معاویه و دار و دستهٔ منافقان تهدید می‌شود) (**وَدَعْ عَنْکَ نَهْباً صِیحَ فِی حَجَرَاتِهِ**[1] **وَ لٰکِنْ حَدِیثاً مَا حَدِیثُ الرَّوَاحِلِ**).

این شعر از «**امرؤالقیس**» است و جریان آن چنین بوده که «**امرؤالقیس**» پس از کشته شدن پدرش به «**خالد بن سدوس**» پناهنده شد؛ گروهی از قبیلهٔ «**بنی جدیله**» به او حمله کردند و اموال و شترهایش را به غارت بردند. «**امرؤالقیس**» جریان را با «**خالد**» در

---

۱. «**حجرات**» جمع «**حجرة**» (بر وزن ضربة) به معنای ناحیه است.

میان گذاشت. «**خالد**» گفت: شترهای سواری‌ات را که نزد توست در اختیار من بگذار تا شتران غارت شده‌ات را بازگردانم.

«**امرؤالقیس**» قبول کرد. خالد سوار شد تا به نزد قبیله «**بنی جدیله**» رسید. «**خالد**» گفت: شتران پناهندهٔ مرا گرفته‌اید؛ باید فوراً بازگردانید و شاهد پناهندگی او، همین شتران سواری اوست که من بر یکی سوارم. «**بنی جدیله**» «**خالد**» را از مرکب پیاده کردند و باقی ماندهٔ شتران را با خود بردند. هنگامی که خبر به «**امرؤالقیس**» رسید، قطعه شعری سرود که بیت اوّلش همان است که ذکر شد و مضمونش این است: غارت گذشته را رها کن و فعلاً سخن از این بگو که «**خالد**» با دست خودش شتران دیگر مرا به غارتگران واگذار کرده است.[۱]

این بخش، دارای دو نکتهٔ مهمّ است که در پایان خطبه بیان خواهد شد.

☆ ☆ ☆

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۲۴۴.

این برگه سفید می‌باشد.

## بخش دوّم

**وَ هَلُمَّ ٱلْخَطْبَ فِي ٱبْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَلَقَدْ أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ بَعْدَ إِبْكَائِهِ؛ وَ لَا غَرْوَ وَٱللهِ، فَيَا لَهُ خَطْباً يَسْتَفْرِغُ ٱلْعَجَبَ، وَ يُكْثِرُ ٱلْأَوَدَ! حَاوَلَ ٱلْقَوْمُ إِطْفَاءَ نُورِ ٱللهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ، وَ سَدَّ فَوَّارِهِ مِنْ يَنْبُوعِهِ، وَ جَدَحُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ شِرْباً وَ بِيئاً، فَإِنْ تَرْتَفِعْ عَنَّا وَ عَنْهُمْ مِحَنُ ٱلْبَلْوَىٰ، أَحْمِلْهُمْ مِنَ ٱلْحَقِّ عَلَىٰ مَحْضِهِ؛ وَ إِنْ تَكُنِ ٱلْأُخْرَىٰ، ﴿فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ ٱللهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾.**

## ترجمه:

(بحث درباره گذشتهٔ خلافت را با تمام اشکالاتش رها کن) اکنون بیا و مشکل مهمّ پسر ابوسفیان را تماشا کن. به راستی روزگار مرا خنداند بعد از آن که گریانید! به خدا سوگند! تعجب هم ندارد. آه! چه حادثهٔ عظیمی که دیگر تعجبی باقی نگذاشت و کژی و انحراف بسیار به بار آورد! آن‌ها کوشیدند نور خدا را که از چراغش می‌درخشید خاموش سازند و مجرای فَوَران چشمهٔ فیض الهی را مسدود کنند و این آب زلال را میان من و خودشان به بیماری‌ها و سموم آلوده سازند. هرگاه این مشکلات موجود از ما و آن‌ها برطرف شود، من آن‌ها را به سوی حق خالص می‌برم و اگر مسیر حوادث به گونهٔ دیگری بود (عاقبت شومی دارند) بر آن‌ها حسرت مخور؛ زیرا خداوند از آن‌چه انجام می‌دهند، آگاه است.

## شرح و تفسیر

این بخش شرحی است بر آن‌چه امام علیه‌السلام به طور اشاره با ذکر شعر «امرؤالقیس» بیان فرمود. امام با آن شعر به این حقیقت اشاره کرد که گذشته را (با تمام عیوب و اشکالاتش) رها کن و امروز را بنگر که چه غوغایی برپاست. اکنون در این بخش به شرح آن می‌پردازد و می‌فرماید: «بیا و مشکل مهمّ پسر ابوسفیان را تماشا کن. به راستی روزگار مرا خنداند بعد از آن که گریانید!» (**وَ هَلُمَّ[۱] اَلْخَطْبَ[۲] فِي اَبْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَلَقَدْ أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ بَعْدَ إِبْكَائِهِ**).

تو از من سؤال می‌کنی که چرا بعد از رحلت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله خلافت را از ما دریغ داشتند، در حالی که از همه شایسته‌تر بودی؟ بیا و امروز را ببین که فرزند ابوسفیان، دشمن شمارهٔ یک اسلام در برابر من قد علم کرده و خلافت را از من مطالبه می‌کند. به راستی گریه آور است و هم خنده آور! گریه‌آور است به جهت این‌که کار مسلمانان به جایی رسیده که فرزند خطرناک‌ترین دشمن اسلام بخواهد بر مسلمین حکومت کند و از حوزهٔ اسلام و مسلمین دفاع کند و خنده‌آور است از این نظر که او در هیچ چیز با من قابل مقایسه نیست؛ بلکه در دو نقطهٔ متضادّ قرار داریم.

این احتمال نیز وجود دارد که این خنده و گریه به یک زمان باز نگردد؛ گریه برای پایمال شدن حق اسلام و مسلمین بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به دست مدّعیان اسلام و خنده بر وضع مسلمین در برابر بنی‌امیّه که چگونه راضی شدند این تفاله‌های عصر جاهلیّت بر آن‌ها حکومت کنند.

سپس می‌افزاید: «به خدا سوگند! این تعجب ندارد. آه! چه حادثهٔ عظیمی که دیگر

---

۱. «**هلّم**» ترکیبی از «هاء تنبیه» و «لمّ» به معنای «**جمع کن**» است و این واژه، معمولاً به صورت یک کلمه و به مفهوم «بیا به سوی ما و در کنار ما قرار بگیر» است.

۲. «**خطب**» بر وزن ختم به معنای کار مهم است و خطاب و مخاطبه را از این رو خطاب و مخاطبه گفته‌اند که گفتگوی مهمی در جریان آن است.

تعجّبی باقی نگذارده و کژی و انحراف بسیار به بار آورد!» (**وَ لَا غَرْوَ**[۱] **وَاللّٰهِ، فَيَا لَهُ خَطْباً يَسْتَفْرِغُ**[۲] **اَلْعَجَبَ، وَ يُكْثِرُ اَلْأَوَدَ!**[۳]).

ممکن است در اوّلین نگاه، صدر و ذیل این عبارت، متناقض پنداشته شود؛ ولی در واقع، نوعی فصاحت و بلاغت در آن به کار رفته است؛ همانند چیزی که شاعر در شعرش آورده است؛ می‌گوید:

**قَدْ صِرْتُ فِي الْمَيَدانِ يَوْمَ طِرادِهِمْ فَعَجِبْتُ حَتّىٰ كِدْتُ أَنْ لَا أَعْجَبا**[۴]

«آن روز که با آن‌ها (دشمنان) درگیر شدند و دنبال کردند من قدم به میدان گذاشتم و آن‌قدر ا ز وضع آن‌ها تعجّب کردم که نزدیک بود تعجّب نکنم».

یعنی به قدری تعجّب کردم که دیگر تعجّبی برای من باقی نماند و طبق ضرب المثل معروف «اَلشَّیْءُ اِذَا تَجَاوَزَ حَدَّهُ اِنْقَلَبَ ضِدَّهُ؛ چیزی که از حد خود بگذرد به ضدّش منقلب می‌شود».

جملهٔ «یکثر الأود» اشاره به این است که با حکومت افرادی همچون فرزند ابی‌سفیان، جامعه اسلامی به کلّی از راه راست منحرف می‌گردد و کژی و انحراف در همه چیز و همه جا ظاهر می‌شود.

آن‌گاه امام علیه‌السلام به شرح این مطلب پرداخته، می‌فرماید: «آن‌ها کوشیدند نور خدا را که از چراغش می‌درخشید، خاموش سازند و مجرای فَوَران چشمهٔ فیض الهی را مسدود کنند و این آب زلال را میان من و خودشان به بیماری‌ها و سموم آلوده سازند» (**حَاوَلَ**

---

۱. «**غرو**» به معنای تعجّب است.

۲. «**یستفرغ**» از مادهٔ «**فراغ**» در این‌جا به معنای بیرون ریختن است و مفهوم جملهٔ «**یستفرغ العجب**» این است که هرگونه تعجّب را بیرون می‌ریزد و جایی برای آن باقی نمی‌گذارد.

۳. «**أَوَد**» از مادّهٔ «**أَوْد**» (بر وزن قول) به معنای کج شدن گرفته شده و «**أَوَد**» (بر وزن سَنَد) به معنای کجی است.

۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۲۴۷.

**اَلْقَوْمُ إِطْفَاءَ نُورِ اَللهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ، وَ سَدَّ فَوَّارِهِ**[۱] **مِنْ يَنْبُوعِهِ، وَ جَدَحُوا**[۲] **بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ شِرْباً وَبِيئاً**[۳].

جملهٔ «**حَاوَلَ اَلْقَوْمُ...**» اشاره به این است که بنی‌امیّه تنها برای رسیدن به مقام و حکومت بر مردم، تلاش نمی‌کردند؛ بلکه هدفشان خاموش کردن نور اسلام و قرآن بود. هدف این بود که مردم را به دوران ظلمانی جاهلیّت بازگردانند و اعمال آن‌ها بیانگر این مطلب بود.

جملهٔ «**وَ سَدَّ فَوَّارِهِ...**» همین معنا را به تعبیر دیگری بیان می‌فرماید. اسلام و قرآن را به چشمهٔ جوشانی تشبیه می‌کند که در کویر جاهلیّت عرب آشکار شد و سرزمین دل‌ها را آبیاری کرد و گل‌ها و میوه‌ها بر شاخسارش نمایان گشت. بنی‌امیّه می‌کوشیدند راه این چشمه را مسدود کنند و مردم را بار دیگر به همان کویر بازگردانند.

جملهٔ «**وَ جَدَحُوا...**» تعبیر گویای دیگری از همین معناست. آن‌ها آب زلال شریعت اسلام را با سموم کشنده آلوده ساختند تا مزاج فکر و اخلاق مردم را که خواهان اسلام بودند، مسموم کنند؛ زیرا تا زمانی که مردم، سالم می‌اندیشیدند و سالم حرکت می‌کردند زیر بار جنایتکاران آلوده‌ای همچون بنی‌امیّه و آل ابی سفیان نمی‌رفتند.

آری، آن‌ها نه تنها برای خاموش کردن نور ولایت بپا خاستند، بلکه همچون مشرکان در آغاز اسلام که قرآن دربارهٔ آن‌ها می‌گوید: ﴿**يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ**﴾[۴] برای خاموش کردن نور خدا یعنی اسلام و قرآن به پا خاستند و جلوی نشر اسلام و علوم

---

۱. «**فوّار**» صیغهٔ مبالغه به معنای کثیر الفوران است و نیز به معنای منبع آب و سوراخی که آب به شدّت از آن بیرون می‌آید، می‌باشد.
۲. «**جدحوا**» از مادهٔ «**جدح**» (بر وزن مدح) به معنای مخلوط کردن و ممزوج نمودن است.
۳. «**وبیأ**» به معنای چیزی است که وبا در آن زیاد است (توجه داشته باشید «**وبا**» گاهی به مرض خاص مشهور، اطلاق می‌شود و گاه به هر گونه مرض و در خطبهٔ مزبور، معنای دوّم، مقصود است).
۴. صف، آیهٔ ۸.

الهی را گرفتند و با جعل احادیث فراوان، این آب زلال را آلوده و مسموم ساختند.

سپس امام علیه‌السلام در پایان این سخن، تصمیم نهایی خود را در ضمن چند جملهٔ کوتاه بیان کرده چنین می‌فرماید: «اگر این مشکلات موجود از ما و آن‌ها برطرف گردد، من آن‌ها را به سوی حق خالص می‌برم و اگر مسیر حوادث به گونهٔ دیگری بود (عاقبت شومی دارند) بر آن‌ها حسرت مخور؛ زیرا خداوند از آن‌چه انجام می‌دهند، آگاه است» (**فَإِنْ تَرْتَفِعْ عَنَّا وَ عَنْهُمْ مِحَنُ ٱلْبَلْوَىٰ، أَحْمِلْهُمْ مِنَ ٱلْحَقِّ عَلَىٰ مَحْضِهِ؛ وَ إِنْ تَكُنِ ٱلْأُخْرَىٰ، ﴿فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾**).

اشاره به این که اگر موانع برطرف گردد، من برای بازگرداندن جامعه اسلامی به جامعه عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمادگی کامل دارم و تلاش و کوشش خود را در این راه به کار می‌گیرم؛ ولی اگر شرایط اجازه نداد باز هم مشکلی نیست؛ چراکه ما به وظیفهٔ خود عمل کرده‌ایم و آن‌ها نیز به سزای اعمالشان خواهند رسید.

☆ ☆ ☆

## نکته‌ها

### ۱. حق پرسشگری

هر انسانی در برابر انبوهی از مجهولات و مشکلات دربارهٔ خود و دیگران قرار دارد که گاه مربوط به مسائل مادّی است و گاه معنوی و کلید حلّ آن‌ها غالباً سؤال از آگاهان و اندیش‌مندان است.

به همین دلیل، خداوند در عالم تکوین و تشریع درهای سؤال را به روی انسان گشوده است. از نظر تشریع در دستورات اسلامی نه تنها اجازهٔ سؤال به هر کس و دربارهٔ هرچیز را داده است، بلکه به سؤال کردن امر کرده است، قرآن مجید در دو آیه می‌فرماید:

«﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ از آگاهان سؤال کنید اگر نمی‌دانید».[۱]

امیرمؤمنان در بعضی از کلمات پرمعنایش در نهج البلاغه می‌فرماید: «وَ لَا يَسْتَحْيِيَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمِ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ؛ هیچ‌گاه کسی در فراگیری علم و سؤال از مجهولات، شرم و حیا به خود راه ندهد».[۲]

آری، سؤال کردن عیب نیست. عیب آن است که انسان پرسش نکند و در جهل و نادانی بماند.

جالب این است که در خطبهٔ یاد شده سؤال کردن را حقی برای هر کس ذکر فرموده و این معنا در مورد جوانان و نوجوانان بسیار مهمتر است چرا که آنها دارای مجهولات فراوان:

از نظر تکوین و آفرینش نیز خداوند، حسّ کنجکاوی و جستجوگری را در ذات انسان قرار داده است. انسان، همواره مایل است از چیزهایی که نمی‌داند، بپرسد و بداند. این حس در جوانان و نوجوانان شدیدتر است؛ به سبب همان نیازی که دارند، گاه آن قدر پدر و مادر را سؤال پیچ می‌کنند که داد و فریادشان بلند می‌شود؛ در حالی که وظیفهٔ آن‌ها این است که با محبّت و مدارا به این نیاز روحی‌شان پاسخ مثبت دهند. آن‌چه را می‌دانند، در اختیارشان بگذارند و آن‌چه را نمی‌دانند به کسانی که می‌دانند ارجاع دهند.

بعضی فکر می‌کنند اگر از مسائل اصول عقاید سؤال کنند نشانهٔ کفر و بی اعتقادی است؛ در حالی که این پرسش‌ها برای تحقیق بیش‌تر و استحکام بخشیدن به عقیده است.

دانشمندان و آگاهان، به ویژه عالمان دینی وظیفه دارند که در هر حال و در هر شرایط، برای پاسخ به سؤالات اعلام آمادگی کنند و با محبّت و احترام از پرسش کنندگان استقبال کنند و فراموش نکنند که براساس روایتی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده،

---

۱. نحل، آیهٔ ۴۳؛ انبیاء، آیهٔ ۷.
۲. کلمات قصار، ۸۲.

چنین وظیفه‌ای بر دوش دارند: «خداوند از افراد نادان، پیمان فراگیری علم نگرفته، مگر آن که پیش از آن از دانشمندان پیمان آموزش گرفته است» (**اِنَّ اللهَ لَمْ یَأْخُذْ عَلَی الْجُهَّالِ عَهْداً بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتّیٰ أَخَذَ عَلَی الْعُلَمٰاءِ عَهْداً بِبَذْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهّٰالِ**).[۱]

این بحث را با ذکر چند حدیث پر معنا پایان می‌دهیم:

نخست حدیثی است از امام صادق علیه‌السلام که یکی از یارانش به نام «حمران بن أعینی» را تشویق به سؤال کرد و فرمود: «**إِنَّمٰا یَهْلِكُ النَّاسُ لِأَنَّهُمْ لَا یَسْأَلُونَ**؛ مردم به علت این هلاک و گمراه می‌شوند که پرسش نمی‌کنند».[۲]

در حدیث دیگری از امام علی علیه‌السلام می‌خوانیم: «**اَلْقُلُوبُ اَقْفٰالٌ مَفٰاتِحُهَا السُّؤٰالُ**؛ دل‌ها قفل شده است و کلید آن، سؤال است».[۳]

و در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: «**اَلْعِلْمُ خَزٰائِنٌ وَ مَفٰاتِیحُهُ اَلسُّؤٰالُ فَاسْئَلُوا یَرْحَمُكُمُ اللهُ فَإِنَّهُ یُوجَرُ فِیهِ اَرْبَعَةٌ: اَلسّٰائِلُ وَالْمُعَلِّمُ وَ الْمُسْتَمِعُ وَ الْمُحِبُّ لَهُمْ**؛ علم، خزانه‌هایی است و کلیدهای آن سؤال است. خدا شما را رحمت کند، همواره سؤال کنید؛ چرا که چهار گروه برای آن پاداش داده می‌شوند: سؤال کننده، پاسخ گوینده، کسانی که در آن جا مستمعند و آن‌ها که بدان‌ها علاقه‌مندند».[۴]

در روز جنگ جمل، مرد عربی به امیرمؤمنان علیه‌السلام عرض کرد: ای امیرمؤمنان! تو می‌گویی خداوند یگانه است؟ (منظور از این یگانگی چیست؟) مردم از هر سو به او حمله کردند. گفتند: ای مرد عرب، نمی‌بینی تمام فکر امیرمؤمنان متوجّه جنگ است؟ (هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد!) امام فرمود: «او را رها کنید. چیزی که این مرد عرب

---

۱. کافی، جلد ۱، صفحهٔ ۴۱.
۲. همان، صفحهٔ ۴۰.
۳. میزان الحکمه، جلد ۴، صفحهٔ ۸۰۳۹.
۴. میزان الحکمه، جلد ۴، حدیث ۸۰۴۱.

می‌خواهد، همان چیزی است که ما از این قوم می‌خواهیم (ما هم از این گروه، توحید و یگانگی می‌طلبیم و جنگ برای فراگیری این تعلیمات مقدّس است)». سپس امام علیه‌السلام توحید را به چهار بخش تقسیم کرد: دو قسم آن را مردود شمرد و دو قسم را مقبول.[۱]

## ۲. هدف اصلی این پرسش و پاسخ

در این که منظور مرد اسدی از سؤالش دربارهٔ خلافت و پاسخ امام علیه‌السلام به آن چیست؟ کاملاً روشن است، اشاره به داستان سقیفه و تغییر محور خلافت از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز رحلت آن حضرت است؛ ولی بعضی از شارحان، مانند «ابن ابی الحدید» که با پیشداوری‌های مذهبی خود، قافیه را در این‌جا سخت برخود تنگ دیده‌اند، احتمال ضعیفی ذکر کرده و به آن دل بسته‌اند و گفته‌اند: منظور، مخالفت «عبدالرحمان بن عوف» در شورای شش نفری عمر با خلافت علی علیه‌السلام و سوق دادن آن به سوی عثمان است.

عجب این است که ابن ابی الحدید در این جا داستانی از استادش «ابوجعفر نقیب» نقل می‌کند که کاملاً با آن‌چه گفتیم موافق است و از هر نظر منطقی است؛ با این حال پاره‌ای از تعصب‌ها به مرد آزاداندیشی همچون ابن ابی الحدید اجازه قبول واقعیت را نمی‌دهد.

او از استادش چنین نقل می‌کند:

«از استادم که در پیروی از مذهب علوی مردی با انصاف بود و بهرهٔ وافری از عقل و خرد داشت، پرسیدم: منظور سؤال کننده از افرادی که امام علیه‌السلام را از حقش برکنار ساختند کیانند؟ آیا منظور، روز سقیفه است یا روز شورا؟

گفت: سقیفه.

گفتم: من به خودم اجازه نمی‌دهم بگویم اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت نمودند و نص خلافت را کنار گذاشتند.

---

۱. شرح آن را در کتاب «توحید صدوق»، صفحهٔ ۸۳، باب «معنی الواحد والتوحید» مطالعه فرمایید.

در پاسخم گفت: من هم به خودم اجازه نمی‌دهم به پیامبرﷺ این نسبت را بدهم که در امر خلافت و امامت پس از خود اهمال و سستی ورزیده و مردم را بی سرپرست گذارده باشد؛ او که برای مسافرتی در بیرون مدینه کسی را به جای خود بر می‌گزید، چگونه برای پس از مرگش کسی را به خلافت تعیین نکرد؟

سپس اضافه نمود: همه معتقدند پیامبرﷺ از نظر عقل در مرحلهٔ کمال قرار داشت؛ عقیدهٔ مسلمانان در این باره معلوم است. یهود، نصارا، فلاسفه و حکما نیز معتقدند، او حکیمی کامل و دارای نظری صائب بود که ملتی را به وجود آورد؛ قوانینی را آورد و با عقل و تدبیرش حکومت پهناوری بنیانگذاری کرد.

(صرف نظر از مقام نبوّت که تمام فرمان‌هایش از ناحیهٔ خدا سرچشمه می‌گیرد و به وسیلهٔ وحی است).

این انسان عاقل با عرب کاملاً آشنا بود؛ کینه‌های آن‌ها را خوب می‌دانست و از طبع آن‌ها اطلاع داشت؛ می‌دانست اگر کسی از قبیله‌ای کشته شود آن قبیله انتقام خون او را از قاتل، اگر نشد، از نوادگان و بستگانش و اگر نشد از قبیلهٔ او خواهد گرفت؛ این از یک طرف، از سوی دیگر رسول خداﷺ به فاطمه، دختر مهربانش و به فرزندانش امام حسن وامام حسین و علی‌علیهم‌السلام علاقه‌مند بود. بدون تردید اگر او از وحی هم استمداد نمی‌جست، برای این که آن‌ها صدمه‌ای نبینند، بی سرپرستشان نمی‌گذاشت؛ گمان می‌کنی او می‌خواست فاطمه همچون یکی از ضعفای مدینه باشد؟ آن هم در میان مردمی که علی، خون خویشاوندانشان را ریخته بود؟ که در حقیقت پیامبر ریخته بود نه علی. آری، آن‌ها به خون نوادگانشان تشنه بودند.

خلاصه یک انسان عاقل که در چنین مقامی از ریاست قرار داشت، برای این‌که آیین و دودمانش به خطر نیفتد می‌بایست خلافت را در میان آن‌ها قرار داده باشد ـ چه رسد به این که او پیامبر است و جز از وحی تبعیت نمی‌کند و همواره دستور می‌داد مسلمانان باید وصیت کنند.

به او گفتم: مطلب شما قابل قبول؛ اما این سخن امام علیه‌السلام دلالت بر نص بر خلاف ندارد.

پاسخ داد: درست است؛ ولی مطلب این است که سؤال کننده از وجود نص در مورد خلافت پرسش نکرد؛ بلکه پرسید: شما که از نظر خویشاوندی در مرحله بالا و از نظر نسب نزدیک به پیامبر قرار داشتید چرا شما را کنار زدند؟ و امام علیه‌السلام پاسخ این سؤال را دادند.[۱]

## ۳. بنی امیه و توطئهٔ محو اسلام

از تعبیرات امام علیه‌السلام در خطبه یاد شده مخصوصاً جملهٔ «**حَاوَلَ ٱلْقَوْمُ إِطْفَاءَ نُورِ ٱللهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ...**» چنین استفاده می‌شود که هدف بنی‌امیّه تنها استیلای بر خلافت اسلامی نبود؛ بلکه آن‌ها که تفاله‌های عصر جاهلیّت بودند کمر به محو اسلام بسته بودند و اگر با فداکاری‌های شهیدان کربلا و بیداری مسلمین پرده از نیّات‌شان برداشته نمی‌شد، معلوم نبود که امروز، نامی از اسلام باقی می‌ماند یا نه؟! شواهد تاریخی بر این مدّعا بسیار است؛ از جمله:

۱ـ مورخ معروف، مسعودی در کتاب «مروج الذهب» داستانی نقل می‌کند که مأمون، خلیفهٔ عباسی در سال ۲۱۲ ق. دستور اکیدی داد، منادی در همه جا ندا دهد که احدی حق ندارد از معاویه ذکر خیری کند یا او را بر هیچ‌یک از صحابهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مقدّم بشمرد. جمعی از آگاهان در اندیشه فرو رفتند که این دستور اکید و شدید برای چیست؟ بعداً معلوم شد این به سبب خبری بود که از طرف فرزند «مغیرة بن شعبه» نقل شده بود که خلاصه‌اش چنین است:

او می‌گوید: من با پدرم مغیره به شام آمدیم. پدرم هر روز نزد معاویه می‌رفت و با او سخن می‌گفت و بر می‌گشت و از عقل و هوش او تعریف می‌کرد. شبی از نزد معاویه برگشت. او را بسیار اندوهگین یافتم؛ به گونه‌ای که از خوردن شام خودداری کرد. من تصور کردم مشکلی دربارهٔ خانوادهٔ ما پیدا شده است. پرسیدم: چرا امشب این همه

---

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۲۴۸.

ناراحتی؟ گفت: من امشب از نزد خبیث‌ترین مردم بر می‌گردم. گفتم: چرا؟ گفت: برای این‌که با معاویه خلوت کرده بودم. به او گفتم: مقام تو بالا گرفته؛ اگر عدالت را پیشه کنی و دست به کار خیر بزنی بسیار بجا است؛ مخصوصاً به خویشاوندانت از بنی هاشم نیکی کن و صله رحم به‌جا آور. آن‌ها امروز خطری برای تو ندارند. ناگهان (او منقلب و منفجر شد و) گفت: **هَیْهاتَ هَیْهاتَ! اَخُوتَیْم** «یعنی ابوبکر) به خلافت رسید و آن‌چه باید انجام بدهد انجام داد؛ اما هنگامی که از دنیا رفت نام او هم فراموش شد؛ فقط گاهی می‌گویند: ابوبکر. سپس اخو عدی (یعنی عمر) به خلافت رسید و ده سال زحمت کشید. او نیز هنگامی که از دنیا رفت نامش هم از میان رفت. فقط گاهی می‌گویند عمر. بعد برادرمان عثمان به خلافت رسید و کارهای زیادی انجام داد. هنگامی که از دنیا رفت نام او هم از میان رفت؛ ولی اخوهاشم (اشاره به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است) هر روز پنج مرتبه به نام او فریاد می‌زنند: «**أشهد أنّ محمّداً رسول الله**» با این حال چه عملی و چه نامی از ما باقی می‌ماند. ای بی مادر؟! سپس گفت: «**وَاللهِ اِلَّا دَفْناً دَفْناً**»[۱]؛ به خدا سوگند! چاره‌ای جز این نیست که این نام برای همیشه دفن شود!».

هنگامی که مأمون این خبر را شنید در وحشت فرو رفت و آن دستور شدید را دربارهٔ معاویه صادر نمود.[۲]

این خبر که در کتب معروف تاریخ آمده پرده از مسائل بسیاری بر می‌دارد و به سؤالات بسیاری در برنامه‌های بنی‌امیّه پاسخ می‌گوید.

سخنان فرزند معاویه، یزید که به هنگام شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام و انتقال سرهای بریده به شام در میان جمعی از شنوندگان و اشعار معروفش (**لَعِبَتْ هٰاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلا خَبَرٌ جٰاءَ وَ لَا وَحْیٌ نَزَلْ**) گواه زندهٔ دیگری بر این مدّعاست.

---

۱. و در شرح ابن ابی الحدید نقل شده است: «**لا والله الّا دفناً دفناً**».
۲. مروج الذهب، جلد ۳، صفحهٔ ۴۵۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۵، صفحهٔ ۱۲۹.

او و پدرش معاویه این تفکّر زشت و کفرآمیز را از پدر و جدّشان ابوسفیان به ارث برده بودند که به گفتهٔ تاریخ طبری و دیگران، هنگامی که خلافت به عثمان (عثمان فرزند زاده امیّه بود) رسید بسیار خشنود شد و در یک جلسهٔ خصوصی خطاب به «بنی عبد مناف» (و بنی‌امیّه) گفت: **تَلَقَّفُوهٰا تَلَقُّفَ الْكُرَةِ فَمٰا هُنٰاكَ جَنَّةٌ وَ لَا نٰارٌ**؛ گوی خلافت را از میدان ببرید که نه بهشتی در کار است و نه دوزخی!».[۱]

و در عبارت مسعودی در مروج الذهب چنین ذکر شده است: «**يٰا بَنِي أُمَيَّةَ، تَلَقَّفُوهٰا تَلَقُّفَ الْكُرَةِ فَوَالَّذِي يَحْلِفُ بِهِ اَبُوسُفْيٰانَ مَازِلْتُ اَرْجُوهٰا لَكُمْ وَ لَتَصْبِرَنَّ اِلىٰ صِبْيٰانِكُمْ وِرٰاثَةً**؛ ای بنی امیّه، گوی خلافت بربایید. قسم به کسی که ابوسفیان به او سوگند یاد می‌کند (اشاره به بت‌ها) من همیشه امیدوار بودم که خلافت به دامان شما برگردد و به یقین در آینده به بچه‌های شما نیز به ارث خواهد رسید».[۲]

همین معنا را «ابن عبدالبرّ» در کتاب «استیعاب» نقل کرده است؛ او می‌گوید: «این سخن در مجلس عثمان بود و هنگامی که عثمان انکار بهشت و دوزخ را از ابوسفیان شنید، فریاد زد: برخیز و از من دور شو».[۳]

☆ ☆ ☆

۱. تاریخ طبری، جلد ۸، صفحهٔ ۱۸۵. حوادث سال ۲۸۴ قمری. به مناسبت نامه‌ای که برای معتضد عباسی دربارهٔ رسوائی‌های معاویه نوشته شده بود.
۲. مروج الذهب، جلد ۱، صفحهٔ ۴۰۳.
۳. استیعاب، جلد ۲، صفحهٔ ۶۹۰.

## خطبهٔ ۱۶۳[1]

# وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

از خطبه‌های امام علیه‌السلام است که دربارهٔ توحید و اسرار آفرینش سخن می‌گوید.

## خطبه در یک نگاه

خطبه‌ای است بسیار فصیح و بلیغ و به دو بخش تقسیم می‌شود:

بخش اوّل از اوصاف جمال و جلال خدا سخن می‌گوید و به گفتهٔ مرحوم محقّق بحرانی، امام علیه‌السلام نوزده وصف مهم خدا را با عبارات زیبایش شرح می‌دهد.

و دربخش دوّم، انسان را مخاطب ساخته و در عین این که ضعف و ناتوانی او را بازگو می‌کند، نشانه‌های قدرت پروردگار را در آفرینش انسان بیان می‌دارد و به این ترتیب، ذیل خطبه را با صدرش پیوند می‌دهد و مجموعه‌ای بی نظیر دربارهٔ توحید و عرفان پروردگار پدید می‌آورد.

☆ ☆ ☆

---

۱. **سند خطبه:**

بخش‌هایی از این خطبه را «ابونعیم اصفهانی» در «حلیة الاولیاء» و «واسطی» در «عیون الحکم و المواعظ» و «زمخشری» در کتاب «ربیع الابرار» نقل کرده‌اند.

قابل توجه لیتوگرافی محترم

این صفحه سفید می‌باشد

## بخش اوّل

**اَلْحَمْدُ‌لِلّٰهِ خَالِقِ اَلْعِبَادِ، وَ سَاطِحِ اَلْمِهَادِ، وَ مُسِيلِ اَلْوِهَادِ، وَ مُخْصِبِ النِّجَادِ. لَيْسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ اِبْتِدَاءٌ، وَ لَا لِأَزَلِيَّتِهِ اِنْقِضَاءٌ. هُوَ اَلْأَوَّلُ وَ لَمْ يَزَلْ، وَ اَلْبَاقِي بِلَا أَجَلٍ. خَرَّتْ لَهُ اَلْجِبَاهُ، وَ وَحَّدَتْهُ الشِّفَاهُ. حَدَّ اَلْأَشْيَاءَ عِنْدَ خَلْقِهِ لَهَا إِبَانَةً لَهُ مِنْ شَبَهِهَا. لَا تُقَدِّرُهُ اَلْأَوْهَامُ بِالْحُدُودِ وَ اَلْحَرَكَاتِ، وَ لَا بِالْجَوَارِحِ وَ اَلْأَدَوَاتِ. لَا يُقَالُ لَهُ: «مَتَىٰ؟» وَ لَا يُضْرَبُ لَهُ أَمَدٌ «بِحَتَّىٰ». اَلظَّاهِرُ لَا يُقَالُ: «مِمَّ؟» وَ اَلْبَاطِنُ لَا يُقَالُ: «فِيمَ؟» لَا شَبَحٌ فَيُتَقَصَّىٰ، وَ لَا مَحْجُوبٌ فَيُحْوَىٰ. لَمْ يَقْرُبْ مِنَ اَلْأَشْيَاءِ بِالْتِصَاقٍ، وَ لَمْ يَبْعُدْ عَنْهَا بِافْتِرَاقٍ، وَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادِهِ شُخُوصُ لَحْظَةٍ، وَ لَا كُرُورُ لَفْظَةٍ، وَ لَا اَزْدِلَافُ رَبْوَةٍ، وَ لَا اَنْبِسَاطُ خُطْوَةٍ، فِي لَيْلٍ دَاجٍ، وَ لَا غَسَقٍ سَاجٍ، يَتَفَيَّأُ عَلَيْهِ اَلْقَمَرُ اَلْمُنِيرُ، وَ تَعْقُبُهُ الشَّمْسُ ذَاتُ النُّورِ فِي اَلْأُفُولِ وَاَلْكُرُورِ، وَ تَقَلُّبِ اَلْأَزْمِنَةِ وَالدُّهُورِ، مِنْ إِقْبَالِ لَيْلٍ مُقْبِلٍ، وَ إِدْبَارِ نَهَارٍ مُدْبِرٍ. قَبْلَ كُلِّ غَايَةٍ وَ مُدَّةٍ، وَ كُلِّ إِحْصَاءٍ وَ عِدَّةٍ، تَعَالَىٰ عَمَّا يَنْحَلُهُ اَلْمُحَدِّدُونَ مِنْ صِفَاتِ اَلْأَقْدَارِ، وَ نِهَايَاتِ اَلْأَقْطَارِ، وَ تَأَثُّلِ اَلْمَسَاكِنِ، وَ تَمَكُّنِ اَلْأَمَاكِنِ. فَالْحَدُّ لِخَلْقِهِ مَضْرُوبٌ، وَ إِلَىٰ غَيْرِهِ مَنْسُوبٌ.**

### ترجمه:

ستایش، مخصوص خداوندی است که آفریدگار بندگان است؛ خداوندی که گسترانندهٔ زمین، جاری کنندهٔ سیل در رودخانه‌ها و رویانندهٔ گیاهان بر کوه‌ها و تپه‌هاست. برای اوّل بودن او آغاز نیست و نه برای ازلیتش پایانی. آغازی است که همواره

بوده و پایانی است که سرآمدی ندارد. پیشانی‌ها در برابر عظمتش به خاک افتاده و لب‌ها به یگانگی‌اش گشوده شده است. برای هر مخلوقی به هنگام آفرینش، حدّی قرار داد تا با وجود مقدّسش شباهت نیابد. افکار و اندیشه‌ها هرگز نمی‌تواند با حدود و حرکات و نه با اعضا و ابزار، اندازه و حدّی برای او بیان کند. هرگز دربارهٔ او نتوان گفت «کی» (به وجود آمده)؟ و برایش سرآمدی نیست که گفته شود «تا کی» (باقی است)؟ آشکاری است که درباره‌اش نتوان گفت: از چه چیز عیان شده و مخفی و پنهانی است که نمی‌توان گفت: در چه چیز پنهان شده؟ او نه جسم آشکاری است که بتوان انتهایش را جستجو کرد و نه پوشیده و پنهان است که چیزی بر آن محیط باشد. نزدیکی او به موجودات آن‌چنان نیست که به آن‌ها چسبیده باشد و دوری او از آن‌ها آن گونه نیست که از آن‌ها جدا گردد! نگاه‌های خیرهٔ بندگان از او پنهان نیست و نه تکرار الفاظ (بر زبان آن‌ها)، نه نزدیک شدن به تپه‌ها و بالا رفتن از آن‌ها و نه برداشتن گام‌های بلند در شب‌های ظلمانی. شب‌هایی که (سرانجام) ماه درخشان بر آن می‌تابد (و از ظلمت آن می‌کاهد) و به دنبال آن، خورشید نورانی از طلوع تا غروب بر آن می‌گذرد (و تاریکی‌ها را بر می‌چیند) علم او در تغییرات و دگرگونی‌های زمان‌ها و روزگاران از روی آوردن شب و پشت کردن روز نافذ است. (و دامنهٔ علمش به قدری گسترده است که) پیش از پایان و سرآمد هر چیز و قبل از احصا و شمارش آن‌ها از همه آگاهی داشته و دارد، و چیزی بر او مخفی و پنهان نیست از آن‌چه محدود کنندگانش به او نسبت می‌دهند برتر است و محدودیت از نظر اندازه و ابعاد وانتخاب منزلگاه و جایگزین شدن در مکان (برای او مفهوم ندارد چرا که) حدّ و اندازه مخصوص آفریده‌های اوست و مربوط به غیر او.

## شرح و تفسیر

### شرح عمیق دیگری از صفات جمال و جلال او

همان گونه که گفته شد بخش اوّل این خطبه مجموعه‌ای از صفات خداوند متعال را بیان می‌کند و جالب این که در آغاز از صفات فعل یعنی آفرینش جهان هستی و عجایب و

شگفتی‌های آن سخن می‌گوید؛ چرا که این بخش از صفات برای همهٔ مردم قابل درک و معرفت آفرین است.

می‌فرماید: «ستایش، مخصوص خداوندی است که آفریدگار بندگان است؛ خداوندی که گستراننده‌ٔ زمین، جاری کنندهٔ سیل در رودخانه‌ها و رویانندهٔ گیاهان بر کوه‌ها و تپه‌هاست» (**اَلْحَمْدُلِلّٰهِ خَالِقِ اَلْعِبَادِ، وَ سَاطِحِ**[۱] **اَلْمِهَادِ**[۲]، **وَ مُسِيلِ اَلْوِهٰادِ**[۳]، **وَ مُخْصِبِ**[۴] **اَلنِّجَادِ**[۵]).

امام علیه‌السلام در این‌جا نخست به آفرینش انسان‌ها که شاهکار بزرگ آفرینش است اشاره کرده، بعد به سه موضع (محل سکونت و آب که مایهٔ حیات است و مواد غذایی) اشاره نموده است تا حس شکرگزاری بندگان را برانگیزد و برای معرفت خداوند متعال و شناخت صفات جلال و جمالش که در جمله‌های بعد نقل شده است، آماده سازد.

تعبیر به «عباد» به قرینهٔ جمله‌های بعدی، ناظر به انسان‌هاست؛ هر چند ذات این تعبیر، می‌تواند شامل فرشتگان و جن باشد.

«**ساطح المهاد**» اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید بیان شده است: «﴿**أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً**﴾؛ آیا زمین را محل آرامش قرار ندادیم؟».[۶]

تعبیر به «**مسیل الوهاد**» با توجه به این که «وهاد» به معنای درّه‌ها و گودال‌ها است، اشاره به این است که خداوند، مناطقی از زمین را به صورت گودال قرار داد تا آب‌ها در آن

---

۱. «**ساطح**» از مادهٔ «**سطح**» که معنای آن معروف است گرفته شده و «**ساطح**» به کسی می‌گوید که چیزی را مسطّح و صاف و گسترده کند.
۲. «**مهاد**» و «**مهد**» در اصل به معنای بستر است و به کرهٔ زمین که محل سکونت و استراحت انسان‌هاست نیز اطلاق می‌شود و در این‌جا به همین معناست.
۳. «**وهاد**» جمع «**وهده**» به معنای زمین‌های منخفض و گود است.
۴. «**مخصب**» از مادهٔ «**خصب**» بر وزن «**غصب**» به معنای فراوان شدن گیاه است؛ بنابراین «**مخصب**» به کسی گفته می‌شود که زمین‌ها را پرگیاه و پربرکت کند.
۵. «**نجاد**» جمع «**نجد**» به معنای زمین مرتفع است و مصدر آن «**نجود**» است.
۶. نبأ، آیهٔ ۶.

جریان یابد و مناطق دیگر در امن و امان باشد.

تعبیر به «**مخصب النجاد**» اشاره به قدرت نمایی خداوند در سرسبز شدن مناطق مرتفعی است که آب، به طور معمول به آن‌ها نمی‌رسد. سپس امام علیه‌السلام به بیان بخشی از مهم‌ترین صفات ذات پروردگار که موضوع ازلیّت و ابدیّت و واجب الوجود بودن است می‌پردازد و می‌فرماید: «برای اوّل بودن او آغاز نیست و نه برای ازلیتش پایانی. آغازی است که همواره بوده و پایانی است که سرآمدی ندارد» (**لَيْسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ ٱبْتِدَاءٌ، وَ لَا لِأَزَلِيَّتِهِ ٱنْقِضَاءٌ. هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَ لَمْ يَزَلْ، وَٱلْبَاقِي بِلَا أَجَلٍ**).

دلایل عقلی ثابت کرده است که او واجب الوجود است؛ نه آغازی داشته و نه انجامی دارد؛ همیشه بوده و همیشه خواهد بود؛ چرا که هستی‌اش از درون ذات اوست و ذات پاکش عین هستی بی پایان اوست. بنابراین، جملهٔ «**هو الاول... و الباقی...**» نتیجه‌ای است برای جمله‌های «**لیس لاولیته... و لا لازلیته...**» زیرا هنگامی که آغاز و انجامی برای ازلیّت و ابدیّت او نباشد، او اوّل و آخر است و این دو وصف، در واقع اساس و پایهٔ بسیاری از اوصاف الهی است و اوصاف جمال و جلالش غالباً به این دو ویژگی باز می‌گردد.

قرآن مجید نیز می‌فرماید: «﴿**هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**﴾؛ اوّل و آخر و پیدا و پنهان اوست و او به هر چیز دانا است».[1]

در ادامهٔ این سخن می‌فرماید: «پیشانی‌ها در برابر عظمتش به خاک افتاده و لب‌ها به یگانگی‌اش گشوده شده است» (**خَرَّتْ لَهُ ٱلْجِبَاهُ، وَ وَحَّدَتْهُ الشِّفَاهُ**).

مسلّم است، کسی که آفرینندهٔ همهٔ اشیا و مخلوقات و نعمت‌هاست و تمام هستی از وجود او سرچشمه می‌گیرد، شایستهٔ عبودیت و سجده و ستایش است و غیر او شایستهٔ این مقام نیست. البتّه آن سجده و آن ستایش، ناظر به کار عارفان بالله است؛ نه کافران و مشرکان و عاصیان؛ چرا که آن‌ها شایستهٔ ذکر نیستند.

امام علیه‌السلام در ادامهٔ این اوصاف، به بخشی از صفات سلبیه و قداست او از هر عیب و

---

۱. حدید، آیهٔ ۳.

نقصان اشاره کرده، می‌فرماید: «برای هر مخلوقی به هنگام آفرینش، حدّی قرار داد تا با وجود مقدّسش شباهت نیابد (و کسی به اشتباه نیفتد)» (**حَدَّ ٱلْأَشْيَاءَ عِنْدَ خَلْقِهِ لَهَا إِبَانَةً لَهُ مِنْ شَبَهِهَا**).

اشاره به این که تمام مخلوقات، محدودند و تنها ذات پاک اوست که نامحدود است؛ از این رو خالق از مخلوق به آسانی شناخته می‌شود و از گمراه شدن در وادی شرک پیشگیری می‌کند.

در این‌جا این سؤال باقی می‌ماند که مگر ممکن است خداوند چیزی نامحدود یا به تعبیر دیگر واجب الوجود بیافریند؟ ذات هر مخلوقی اقتضای محدود بودن می‌کند؛ بنابراین چگونه ممکن است گفته شود، خداوند اشیا را محدود آفرید تا شباهتی با ذات پاکش نداشته باشند؟

پاسخ این سؤال را می‌توان چنین بیان کرد: منظور این است که او همهٔ اشیا را محدود آفرید و نتیجه‌اش تمایز میان او و مخلوقات شد؛ به تعبیر دیگر «**ابانة له**» مفعول لا جله نیست؛ بلکه نوعی نتیجه و غایت فعل است. این نکته نیز قابل توجّه است که در بسیاری از نسخ نهج البلاغه «**ابانة لها**» نقل شده است که در این صورت، مشکل، به طور کامل حل می‌شود؛ زیرا مفهومش این است که خداوند هر موجودی را با حدود خاصی آفرید تا با موجودات دیگر اشتباه نشود. شبیه آن‌چه در آیهٔ ۱۳ سورهٔ حجرات بیان شده است: «﴿**يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا**﴾؛ ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید».[1]

سپس دربارهٔ نامحدود بودن ذات پاک خداوند شرح بیش‌تری می‌دهد و با تعبیرات

---

۱. در کتاب اصول کافی، این عبارت ضمن خطبه دیگری و به صورت دیگری نقل شده است که تفسیر اوّل را تقویت می‌کند و آن عبارت، چنین است: «**وَ حَدَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا عِنْدَ خَلْقِهِ إِبَانَةً لَهَا مِنْ شِبْهِهِ وَ إِبَانَةً لَهُ مِنْ شِبْهِهَا**» (اصول کافی، جلد ۱، صفحهٔ ۱۳۵).

مختلف این حقیقت را مشخص می‌کند که او از هر نظر نامحدود و بی پایان است؛ می‌فرماید: «افکار و اندیشه‌ها هرگز نمی‌تواند با حدود و حرکات و نه با اعضا و ابزار، اندازه و حدّی برای او تعیین کند» (**لَا تُقَدِّرُهُ ٱلْأَوْهَامُ بِالْحُدُودِ وَ ٱلْحَرَكَاتِ، وَ لَا بِالْجَوَارِحِ وَٱلْأَدَوَاتِ**).

نه اعضایی همچون اعضای انسان‌ها دارد و نه برای رسیدن به مقاصد خود از ابزار و ادواتی استفاده می‌کند؛ نه حرکت از جایی به جای دیگر و نه حدّ و حدودی دارد؛ چراکه این‌ها همه، نشانه‌های محدودیت است و ذات پاکش هیچ حد و مرزی را نمی‌شناسد و به همین دلیل، کنه ذات او برای ما ساکنان عالَمِ محدود و گرفتار در چنگال کاستی‌ها غیر ممکن است، همان‌گونه که در حدیث امام باقر علیه‌السلام نقل شده است: «**كُلُّ مٰا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهٰامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعٰانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ**؛ هر چیزی که با فکر خود در دقیق‌ترین معنا و مفهوم تشخیص دهید، مخلوق و مصنوعی مثل شماست و به سوی شما باز می‌گردد (و آب و رنگ موجوداتِ امکانی دارد و هرگز واجب الوجود نیست).[1]

و برای توضیح و تبیین بیش‌تر می‌افزاید: «هرگز دربارهٔ او نمی‌توان گفت: «کی» (به وجود آمده)؟ و برایش سرآمدی نیست که گفته شود «تاکی» (باقی است)؟ آشکاری است که درباره‌اش نتوان گفت: از چه چیز عیان شده و مخفی و پنهانی است که نمی‌توان گفت: در چه چیز پنهان شده؟» (**لَا يُقَالُ لَهُ: «مَتَىٰ؟» وَ لَا يُضْرَبُ لَهُ أَمَدٌ «بِحَتَّىٰ». الظَّاهِرُ لَا يُقَالُ: «مِمَّ؟» وَٱلْبَاطِنُ لَا يُقَالُ: «فِيمَ؟»**).

به این ترتیب، نه آغازی دارد نه انجامی؛ نه آشکار است همچون آشکار بودن ماه و خورشید؛ نه پنهان است همچون پنهان بودن معادن در درون زمین و در عین حال، از همه چیز آشکارتر و کنه ذاتش از همه چیز مخفی‌تر است؛ به تعبیری دیگر ظهورش ظهور ذاتی و خفایش نیز از کنه ذات اوست.

---

۱. بحارالانوار، جلد ۶۶، صفحهٔ ۲۹۲.

باز برای توضیح بیش‌تر می‌فرماید: «او نه جسم آشکاری است که بتوان انتهای او را جستجو کرد و نه پوشیده و پنهان است که چیزی بر آن محیط باشد. نزدیکی او به موجودات آن‌چنان نیست که به آن‌ها چسبیده باشد و دوری او از آن‌ها آن‌گونه نیست که از آن‌ها جدا گردد!» (**لَا شَبَحٌ**[۱] **فَيُتَقَصَّىٰ**[۲]، **وَ لَا مَحْجُوبٌ فَيُحْوَىٰ**[۳]. **لَمْ يَقْرُبْ مِنَ ٱلْأَشْيَاءِ بِالْتِصَاقٍ، وَ لَمْ يَبْعُدْ عَنْهَا بِافْتِرَاقٍ**).

در این بیان، امام علیه‌السلام نخست از خدا نفی جسمانیت می‌کند؛ چراکه جسم از دو حال خارج نیست: یا آشکار است و دارای حد و حدود و یا پنهان است و طبعاً محدود و محجوب در شیء دیگری؛ و در هر دو صورت، حد و پایانی برای او متصور می‌شود؛ در حالی که واجب الوجود بی پایان و نامحدود است.

در دو جملهٔ اخیر جلوهٔ دیگری از نامحدود بودن ذات پاکش دیده می‌شود. او به همه چیز نزدیک است؛ اما نه به معنای چسبیدن و انضمام یا حلول و اتحاد؛ بلکه به معنای حضور در همه جا و احاطه هر چیز و او از همه چیز دور است، نه به معنای فاصله گرفتن و جدایی از اشیا؛ بلکه به معنای برتر و والا بودن وجود و صفات او نسبت به همهٔ اشیا. این سخن، شبیه همان است که در خطبهٔ اوّل نهج البلاغه گذشت: (**مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايِلَةٍ**) «او با همه چیز است اما نه به این صورت که قرین آن‌ها باشد و غیر همه چیز است، اما نه به این معنا که بیگانه و جدا از آن‌ها باشد».

بی شک، جمع میان این گونه صفات در ممکنات امکان‌پذیر نیست؛ چراکه اگر چیزی دور باشد نزدیک نتوان بود و اگر نزدیک باشد دور نخواهد بود؛ ولی تضادّ قرب و بُعد و امثال آن در ذات نامحدود واجب الوجود مفهومی ندارد.

---

۱. «**شبح**» به معنای شخص است و گاه به شخصی که از دور نمایان می‌شود و کاملاً واضح نیست نیز اطلاق می‌شود.

۲. «**يتقصّىٰ**» از مادهٔ «**قصو**» (بر وزن قصد) به معنای دور شدن گرفته شده و «**تقصّی**» به معنای جستجو کردن و تلاش برای به دست آوردن نهایت چیزی است.

۳. «**يحوى**» از مادهٔ «**حوایه**» به معنای استیلای بر چیزی گرفته شده است.

سپس امام علیه‌السلام به شرح علم خداوند نسبت به همه چیز در هر زمان و هر مکان پرداخته و با عباراتی پر معنا و زیبا آن را بیان می‌کند؛ می‌فرماید: «نگاه‌های خیرهٔ بندگان از او پنهان نیست و نه تکرار الفاظ (بر زبان آنان)، نه نزدیک شدن به تپه‌ها و بالا رفتن از آن‌ها و نه برداشتن گام‌های بلند در شب‌های ظلمانی» **(وَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادِهِ شُخُوصُ[۱] لَحْظَةٍ، وَ لَا كُرُورُ لَفْظَةٍ، وَ لَا ازْدِلَافُ[۲] رَبْوَةٍ[۳]، وَ لَا انْبِسَاطُ خُطْوَةٍ، فِي لَيْلٍ دَاجٍ[۴]، وَ لَا غَسَقٍ[۵] سَاجٍ[۶])**.

امام علیه‌السلام برای این که مشخص کند پنهان‌ترین حرکات و اشیا از دید علم خداوند مخفی نمی‌ماند، مسافری را فرض کرده که در شبی تاریک از بیابانی می‌گذرد، چشم‌های او به بیابان خیره شده و زمزمه‌هایی زیر لب دارد، به تپه‌هایی نزدیک می‌شود و از آن‌ها بالا می‌رود و برای رسیدن به مقصد با عجله گام‌های بلند بر می‌دارد و در آن ظلمت و تاریکی به پیش می‌رود. خداوندی که حرکات چشم و لب‌ها و پاهای چنین مسافری بر او مخفی نیست به یقین، اعمال بندگانش در روزهای روشن و در شهرها و آبادی‌ها بر او پنهان نمی‌ماند.

سپس در وصف این شب تاریک چنین می‌افزاید: «شب‌هایی که (سرانجام) ماه درخشان بر آن می‌تابد (و از ظلمت آن می‌کاهد) و به دنبال آن، خورشید نورانی از طلوع تا

---

۱. «**شخوص**» به معنای خیره نگاه کردن به چیزی است.

۲. «**ازدلاف**» به معنای نزدیک شدن و بالا رفتن از نقطهٔ مرتفعی است و «**مشعر**» الحرام را «**مزدلفه**» می‌گویند، برای این‌که مردم از آن جا به «**منی**» نزدیک می‌شوند و یا در سایهٔ این عبادت به خدا نزدیک می‌شوند.

۳. «**ربوه**» محل مرتفع را گویند.

۴. «**داج**» از مادهٔ «**دجوّ**» (بر وزن علوّ) به معنای تاریک شدن شب است و «**لیل داج**» به شب تاریک بدون ماه گفته می‌شود.

۵. «**غسق**» به معنای شدّت ظلمت است و از آن‌جا که نیمه شب از هر زمانی تاریک‌تر است این واژه به آن اطلاق می‌شود.

۶. «**ساج**» به معنای ساکن است و منظور از «**غسق ساج**» تاریکی طولانی و مستمر است.

غروب بر آن می‌گذرد (و تاریکی‌ها را بر مـی‌چیند)» (**يَتَفَيَّأُ**[۱] **عَلَيْهِ ٱلْـقَمَرُ ٱلْـمُنِيرُ، وَ تَعْقُبُهُ الشَّمْسُ ذَاتُ النُّورِ فِي ٱلْأُفُولِ وَٱلْكُرُورِ**[۲]).

اشاره به این که علم خداوند نسبت به موجودات و اعـمال انسـان‌ها نـه تـنها در دل شب‌های تاریک وجود دارد، بلکه شامل شب‌های مهتابی و روزهای روشن نیز می‌شود و در یک کلمه، هیچ مکانی در این جهان نیست مگر این که در پیشگاه علم خداوند آشکار است؛ درست شبیه چیزی که در ادامهٔ خطبه می‌آید: «**عِلْمُهُ بِمَا فِي السَّمَوٰاتِ الْعُلَىٰ كَعِلْمِهِ بِمَا فِي الْأَرَضِينَ السُّفْلَىٰ**؛ آگاهی او به آنچه در آسمان‌های بالاست همچون آگاهی‌اش به چیزهایی است که در زمین‌های پایین قرار دارد».

و درتکمیل ایـن سـخن مـی‌فرماید: «عـلم او در تـغییرات و دگـرگونی‌های زمـان‌ها و روزگاران از روی آوردن شب و پشت کردن روز نافذ است» (**وَ تَقَلُّبِ ٱلْأَزْمِنَةِ وَالدُّهُورِ، مِنْ إِقْبَالِ لَيْلٍ مُقْبِلٍ، وَ إِدْبَارِ نَهَارٍ مُدْبِرٍ**).

این جمله نـیز مـانند تـعبیر زیـبایی است کـه در ادامـهٔ خـطبه آمـده است: «**عِـلْمُهُ بِالْأَمْوَاتِ الْمَاضِينَ كَعِلْمُهُ بِالْأَحْيَاءِ الْبَاقِينَ**؛ علم خدا به مردگان پـیشین هـمچون علم خدا به زندگان موجود است».

تمام این گفتار، اشاره به وسعت علم خدا در پهنهٔ زمان و مکان و در تمامی جهان و در همهٔ قرون و اعصار است.

در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که چرا امام ﷺ بر، آمدن شب و پشت کـردن روز، تکیه کرده؛ با این که شب و روز هر یک اقبال و ادباری دارد؟

ممکن است این تعبیر، تأکیدی باشد بر آن‌چه در جمله‌های قبل گـذشت کـه عـلم خداوند در اعماق تاریکی‌ها و ظلمات نفوذ دارد نه فقط در روشنایی روز.

---

۱. «**يتفيّأ**» از مادهٔ «**فيئ**» (بر وزن غیب) به معنای بازگشت گرفته شده و «**تفيّأ**» به معنای جابه جا شدن و رفت و آمد کردن است.

۲. «**كرور**» معنای مصدری دارد و به مفهوم بازگشت است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند: تکیهٔ امام علیه‌السلام بر خصوص روی آوردن شب و پشت کردن روز شاید اشاره به این باشد که امور دنیا غالباً بر خلاف میل انسان است.[۱]

در ادامهٔ این سخن می‌فرماید: «(و دامنهٔ علمش به قدری گسترده است که) پیش از پایان و سرآمد هر چیز و قبل از احصا و شمارش آن‌ها از همه آگاهی داشته، و چیزی بر او مخفی و پنهان نیست» (**قَبْلَ كُلِّ غَايَةٍ وَ مُدَّةٍ، وَ كُلِّ إِحْصَاءٍ وَ عِدَّةٍ**).

در واقع جملهٔ «**لا یخفیٰ علیه من عباده...**» که سخن از گسترش علم خداوند در پهنهٔ زمان و مکان و نسبت به همه چیز و همه کس می‌گفت، این معنا را نیز شامل می‌شود که خداوند از پایان عمر هر کس و هر موجود آگاه است؛ پیش از آن که عمرش پایان گیرد و از شمارش و تعداد موجودات انبوه و آگاه است، پیش از آن که آن را بشمارند و احصا کنند.[۲]

سپس در یک نتیجه‌گیری کلی می‌فرماید: «خداوند برتر است از آن‌چه محدود کنندگانش به او نسبت می‌دهند و محدودیت از نظر اندازه و ابعاد وانتخاب منزلگاه و جایگزین شدن در مکان» (**تَعَالَىٰ عَمَّا يَنْحَلُهُ ٱلْمُحَدِّدُونَ مِنْ صِفَاتِ ٱلْأَقْدَارِ، وَ نِهَايَاتِ ٱلْأَقْطَارِ، وَ تَأَثُّلِ[۳] ٱلْمَسَاكِنِ، وَ تَمَكُّنِ ٱلْأَمَاكِنِ**).

آری، گروهی گمراه و فاقد معرفت و شناخت که به نام «**مشبهه و مجسمه**» نامیده

---

۱. شرح نهج البلاغه، مرحوم تستری، جلد ۱، صفحهٔ ۲۷۳.

۲. اغلب شارحان نهج البلاغه این عبارت را، جملهٔ مستقلی دانسته‌اند که اشاره به نامحدود بودن ذات خدا می‌کند؛ ولی این تفسیر، صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اگر چنین بود می‌بایست بفرماید: «**بعد کل غایة و مدة**» یعنی ذات او بعد از هر نهایت و سررسیدی وجود دارد؛ همان‌گونه که قبل از هر ابتدا و آغازی بوده است.
از معدود کسانی که جملهٔ یاد شده را همانند ما تفسیر کرده‌اند «**محمّد عبده**» دانشمند معروف اهل سنت در شرح نهج البلاغه خویش است. او با صراحت، جمله را به «لا یخفیٰ» پیوند می‌دهد، ظاهر عبارت «علامهٔ جعفری رحمه‌الله» در «**شرح نهج البلاغه**» نیز همین است.

۳. «**تأثّل**» به معنای آباد بودن مسکن است و از مادهٔ «**أثل**» (بر وزن وصل) که درخت محکم و معروفی است، گرفته شده است.

می‌شوند، خدا را به مخلوقاتش تشبیه کرده و برای او جسم و اعضایی قائل شده‌اند؛ او را صاحب مسکن و مکان می‌دانند و برای او رفت و آمد و حضور و غیبت قائلند؛ حال آن که او برتر از زمان و مکان و قیاس و وهم است؛ برتر از آن چه دیده‌ایم یا خوانده‌ایم و نوشته‌ایم؛ نه جسمی دارد، نه مکانی و نه صفتی از صفات مخلوقات.

جملهٔ مزبور اشاره به چهار نوع محدودیت است که خداوند از همه آن‌ها پاک و منزه می‌باشد: محدودیت از نظر قدر و اندازه؛ مثلاً کوچک یا بزرگ بودن و محدودیت از نظر نهایت مثلاً مقدار عمر و وسعت؛ محدودیت از نظر انتخاب مسکن و محدودیت از نظر قرار گرفتن در مکان. او وجودی است بی پایان و نامتناهی که هیچ نوع محدودیتی نمی‌پذیرد؛ چرا که این‌ها از صفات مخلوقات است.

به همین دلیل، در آخرین جمله و پایان این قطعه می‌فرماید: «(چرا که) حدّ و اندازه مخصوص آفریده‌های اوست و مربوط به غیر او» (**فَالْحَدُّ لِخَلْقِهِ مَضْرُوبٌ، وَ إِلَىٰ غَيْرِهِ مَنْسُوبٌ**).

این جمله عصارهٔ تمام بحث‌های گذشته است که هرگونه محدودیت به مخلوقات باز می‌گردد و دامان ممکنات را می‌گیرد؛ ولی ذات او واجب الوجود از هیچ نظر، حدّ و مرز و پایانی ندارد.

## نکته

## خدا یک حقیقت نامتناهی است

نخستین و مهم‌ترین مطلبی که در باب «صفات خدا» باید اثبات شود تا هم مفهوم توحید مشخص شود و هم صفات دیگر او همچون علم و قدرت و مانند آن، نامتناهی بودن ذات پاک اوست؛ چرا که اگر این مطلب به خوبی اثبات و درک شود راه برای همهٔ صفات جمال و جلال او (صفات ثبوتیه و سلبیه) هموار می‌گردد.

برای اثبات این معنا که او یک وجود بی انتهاست باید امور زیر مورد توجّه قرار گیرد:

۱ـ محدودیت وجود یعنی آلوده بودن به «عدم»؛ زیرا اگر پای عدم در میان نباشد، محدودیت مفهومی نخواهد داشت. می‌گوییم عمر فلان کس محدود است؛ یعنی عمر او سرانجام به عدم منتهی می‌گردد و به نیستی آلوده است؛ همچنین دربارهٔ محدودیت قدرت و علم و مانند آن.

۲ـ «وجود»، ضد «عدم» است و اگر چیزی ذاتاً مقتضی وجود باشد نمی‌تواند مقتضی عدم گردد.

۳ـ در برهان علت و معلول، این مطلب ثابت شده که سلسلهٔ زنجیر مانند علت و معلول این جهان باید به یک نقطهٔ ثابت و ازلی برسد که آن را واجب الوجود می‌نامیم؛ یعنی وجودش از درون ذات اوست؛ نه از بیرون؛ بنابراین، علت نخستین جهان، ذاتاً اقتضای وجود دارد و بنابراین نمی‌تواند به عدم آلوده گردد.

یک بار دیگر این سه مقدمه را با دقت بخوانید و در آن خوب بیندیشید. با توجّه به این مقدمات، روشن می‌شود اگر محدودیتی در ذات واجب الوجود حاصل شود باید از بیرون وجود او باشد؛ چرا که محدودیت، طبق مقدمات فوق به معنای آلودگی به عدم است و چیزی که ذاتش اقتضای هستی دارد وعین هستی است هرگز مقتضی عدم و نیستی نخواهد بود؛ پس اگر محدودیتی در او باشد باید یک عامل بیرونی او را محدود کند و لازمهٔ این سخن، آن است که او واجب الوجود نباشد؛ چون از نظر حدّ وجودی خود مخلوق دیگر و معلول ذات دیگری است.

به عبارت دیگر، بدون شک جهان، منتهی به واجب الوجودی می‌شود. حال اگر واجب الوجود، نامحدود باشد مشکلی در کار نیست؛ ولی اگر محدود باشد این محدودیت، هرگز مقتضای ذات او نیست؛ چون ذات او مقتضی وجود است؛ نه آلودگی به عدم؛ پس باید از بیرون بر او تحمیل شده باشد. مفهوم این سخن آن است که علتی در بیرون او وجود دارد و او معلول آن علت است؛ در این صورت واجب الوجود نخواهد بود؛ نتیجه این که او وجودی است نامحدود؛ از هر نظر برهان مذکور با بیان لطیفی در روایتی از امام سجاد علیه‌السلام

نیز نقل شده است: «**إِنَّ اللهَ لَا يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ عَظُمَ رَبُّنَا عَنِ الصِّفَةِ فَكَيْفَ يُوصَفُ بِمَحدُوديّةٍ مَنْ لاٰ يَحُدُّ**؛ خداوند به هیچ محدودیتی وصف نمی‌شود (و ذات پاکش هیچ حدّی را نمی‌پذیرد) او برتر از چنین توصیفی است و چگونه ممکن است کسی که هیچ حدّی ندارد وصف به محدودیت شود».(۱)

در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام می‌خوانیم: «**هُوَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصَارُ أَوْ يُحِيطَ بِهِ وَهْمٌ أَوْ يَضْبِطُهُ عَقْلٌ**؛ او برتر از آن است که چشم‌ها او را ببینند و اندیشه به او احاطه پیدا کند و عقل، او را به قید و شرطی درآورد».

سؤال کننده‌ای پرسید: پس حدّ او را برای من بیان فرما. امام علیه‌السلام فرمود: «**إِنَّهُ لَا يُحَدُّ قَالَ: لِمَ؟ قَالَ علیه‌السلام: لِأَنَّ كُلَّ مَحْدُودٍ مُتَنَاهٍ إِلىٰ حَدٍّ فَإِذَا احْتَمَلَ التَّحْدِيدُ اِحْتَمَلَ الزِّيَادَةُ وَ اِذَا احْتَمَلَ الزِّيَادَةُ اِحْتَمَلَ النُّقْصَانِ فَهُوَ غَيْرُ مَحْدُودٍ وَ لَا مُتَزَائِدٍ وَ لَا مُتَجَزٍّ وَ لَا مُتَوَهَّمٍ**؛ قطعاً حدی ندارد. گفت: چرا؟ فرمود: زیرا هر محدودی بالاخره متناهی به حدّی است؛ بنابراین اگر وجودش حدّی را بپذیرد قابل زیادی است و اگر قابل زیادی بود، قابل نقصان است (و اگر قابل زیادی و نقصان باشد ممکن الوجود خواهد بود) بنابراین او نامحدود است؛ زیادی را می‌پذیرد نه تجزیه می‌شود و نه در وهم می‌گنجد».(۲)

☆ ☆ ☆

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحهٔ ۱۰۰، باب النهی عن الصفة.

۲. بحارالانوار، جلد ۳، صفحهٔ ۱۵. برای توضیح بیش‌تر به «**تفسیر پیام قرآن**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۸۹ به بعد مراجعه کنید.

قابل توجه لیتوگرافی محترم

این صفحه سفید می‌باشد

## بخش دوّم

**لَمْ يَخْلُقِ ٱلْأَشْيَاءَ مِنْ أُصُولٍ أَزَلِيَّةٍ، وَ لَا مِنْ أَوَائِلَ أَبَدِيَّةٍ، بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ فَأَقَامَ حَدَّهُ، وَ صَوَّرَ مَا صَوَّرَ فَأَحْسَنَ صُورَتَهُ. لَيْسَ لِشَيْءٍ مِنْهُ ٱمْتِنَاعٌ، وَ لَا لَهُ بِطَاعَةِ شَيْءٍ ٱنْتِفَاعٌ. عِلْمُهُ بِالأَمْوَاتِ ٱلْمَاضِينَ كَعِلْمِهِ بِالْأَحْيَاءِ ٱلْبَاقِينَ، وَ عِلْمُهُ بِمَا فِي السَمَاوَاتِ ٱلْعُلَىٰ كَعِلْمِهِ بِمَا فِي ٱلْأَرَضِينَ ٱلسُّفْلَىٰ.**

## ترجمه:

خداوند، اشیا را از اصول و موادی که ازلی و ابدی باشند نیافرید، بلکه آن‌چه را آفرید (همه بی سابقه بود و) برای هر یک حدّی قرار داد و به آن‌چه صورت بخشید، صورت زیبایی داد. هیچ چیز در برابر قدرتش یارای مقاومت ندارد و از اطاعت کسی یا چیزی نفعی عاید او نمی‌شود، علم او به مردگان پیشین همچون علمش به زندگان باقی است و دانش او به آن‌چه در آسمان‌های بالاست همچون دانش او به آن‌چه در طبقات پایین زمین است، می‌باشد.

## شرح و تفسیر

### علم نامحدود خدا

این بخش از کلام امام ﷺ ادامه و تکمیل بخش گذشته است که دربارهٔ قدرت و علم نامحدود خداوند سخن می‌گفت. می‌فرماید: «خداوند، اشیا را از موادی که ازلی باشند یا ابدی نیافرید، بلکه آن‌چه را آفرید (همه بی سابقه بود و) برای هر یک حدّی قرار داد و به

آن‌چه صورت بخشید، تصویر زیبایی داد» (**لَمْ يَخْلُقِ ٱلْأَشْيَاءَ مِنْ أُصُولٍ أَزَلِيَّةٍ، وَ لَا مِنْ أَوَائِلَ أَبَدِيَّةٍ، بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ فَأَقَامَ حَدَّهُ، وَ صَوَّرَ مَا صَوَّرَ فَأَحْسَنَ صُورَتَهُ**).

این سخن، اشاره به ابداع در خلقت است؛ یعنی آفرینش اشیا مسبوق به هیچ سابقه‌ای نبود. نه موادّی وجود داشت که خداوند، اشیا را از آن مواد ازلی آفریده باشد و نه صورت‌ها و اشکالی وجود داشت که از آن اقتباس کرده باشد؛ بلکه هم مواد، بی سابقه بود و هم صورت‌ها؛ بر خلاف آن‌چه بعضی از فلاسفه دربارهٔ ازلی بودن مادّه پنداشته‌اند؛ چرا که ازلی و ابدی تنها ذات پاک خداوند است و همان‌گونه که در برهان‌های توحید گفته‌ایم دو وجود ازلی و ابدی در عالم ممکن نیست و جالب این‌که این‌گونه سخنان را امام علیه‌السلام در عصری می‌فرماید که این چنین سخنانی در آن محیط وجود نداشت و دربارهٔ معرفة الله کسی با این منطق دقیق و متقن سخن نمی‌گفت.

سپس به قدرت بی پایان خداوند از دیدگاه دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «هیچ چیز در برابر قدرتش یارای مقاومت ندارد و از اطاعت کسی یا چیزی نفعی عاید او نمی‌شود» (**لَيْسَ لِشَيْءٍ مِنْهُ ٱمْتِنَاعٌ، وَ لَا لَهُ بِطَاعَةِ شَيْءٍ ٱنْتِفَاعٌ**).

بلکه همه چیز در برابر ارادهٔ تکوینی او تسلیم مطلق‌اند. هرگونه بخواهد ایجاد می‌کند و هر زمان بخواهد وجودش را بر می‌چیند؛ ولی با این حال چنان نیست که تسلیم بودن موجودات و اطاعت مطیعان و عبادت عبادت‌کاران چیزی بر عظمت او بیفزاید؛ چرا که وجودش نامتناهی و سرچشمهٔ همهٔ خیرات و برکات است.

این در ناحیهٔ قدرتش و اما در جهت علم بی‌پایانش می‌فرماید: «علم او به مردگان پیشین همچون علمش به زندگان باقی است و دانشش به آن‌چه در آسمان‌های بالاست همچون دانش او به آن‌چه در طبقات پایین زمین است، می‌باشد» (**عِلْمُهُ بِالْأَمْوَاتِ ٱلْمَاضِينَ كَعِلْمِهِ بِالْأَحْيَاءِ ٱلْبَاقِينَ، وَ عِلْمُهُ بِمَا فِي السَمَاوَاتِ ٱلْعُلَىٰ كَعِلْمِهِ بِمَا فِي ٱلْأَرَضِينَ ٱلسُّفْلَىٰ**).

آن‌چه را امام ﷺ در این سخنان شیوا و پر معنا بیان فرموده، برگرفته از آیات قرآن است.

در یک جا می‌فرماید: «﴿**وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ**﴾؛ از پروردگار تو پنهان نمی‌ماند حتی به اندازهٔ سنگینی ذره‌ای و نه کوچک‌تر و نه بزرگ‌تر از آن؛ نیست مگر این‌که (همهٔ آن‌ها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است».[۱]

و در جای دیگر می‌فرماید: «﴿**وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّماوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيماً قَدِيراً**﴾؛ نه چیزی در آسمان‌ها و نه چیزی در زمین از حوزهٔ قدرت او بیرون نخواهد رفت. او دانا و تواناست».[۲]

و در سورهٔ حجر می‌فرماید: «﴿**وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ**﴾؛ ما هم پیشینیان شما را دانستیم و هم متأخران را».[۳]

کوتاه سخن این‌که معرفت پروردگار، بدون شناخت علم و قدرت نامتناهی و هستی ازلی و ابدی و بی‌پایان او حاصل نمی‌شود.

## نکته

### بازتاب ایمان به علم خدا در اعمال انسان‌ها

موضوع مهم در این‌جا این است که چنین اعتقادی به علم و قدرت و ازلیّت و ابدیّت خداوند، تنها جنبهٔ ذهنی و فکری ندارد؛ بلکه بازتاب وسیع و گسترده‌ای در اعمال ما به جای می‌گذارد؛ زیرا هنگامی که من یقین داشته باشم او همه جا با من است قبل از من بوده و بعد ازمن خواهد بود و برون و درون حتی جزئیات انگیزه‌ها و نیّاتِ ما برای او آشکار

---

۱. یونس، آیهٔ ۶۱.
۲. فاطر، آیهٔ ۴۴.
۳. حجر، آیهٔ ۲۴.

است، این عقیده مرا تربیت می‌کند و به مراقبت وسیع و گستردهٔ از خویشتن وا می‌دارد و به نقادی از خود و اعمال خویش دعوت می‌کند؛ از سوی دیگر هرگونه یأس و نومیدی را در برابر هجوم مشکلات از من دور می‌سازد و به آینده امیدوار می‌کند و به این ترتیب، اعتقاد به خدا با اوصافی که ذکر شد تنها سرمایهٔ روز جزای ما نیست؛ بلکه دنیای ما را می‌سازد و پاکی و تقوا و آرامش و امنیّت ما را در این جهان نیز تأمین می‌کند و اگر می‌بینیم بی تقوایی‌ها از یک سو و افسردگی‌ها از سوی دیگر در جهان امروز گسترش یافته است یکی از دلایل عمدهٔ آن، فاصله گرفتن از اعتقادات صحیح مذهبی است.

☆ ☆ ☆

## بخش سوّم

**أَيَّـهَا ٱلْـمَخْلُوقُ السَّـوِيُّ، وَٱلْـمُنْشَأُ ٱلْـمَرْعِيُّ، فِـي ظُـلُمَاتِ ٱلْأَرْحَـامِ، وَ مُضَاعَفَاتِ ٱلْأَسْتَارِ. بُدِئْتَ ﴿مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾، وَ وُضِـعْتَ ﴿فِـي قَـرَارٍ مَكِينٍ * إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ وَ أَجَل مَقْسُومٍ. تَمُورُ فِي بَطْنِ أُمِّكَ جَنِيناً لَا تُحِيرُ دُعَاءً، وَ لَا تَسْمَعُ نِدَاءً؛ ثُمَّ أُخْرِجْتَ مِنْ مَقَرِّكَ إِلَىٰ دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا، وَ لَمْ تَعْرِفْ سُبُلَ مَنَافِعِهَا. فَمَنْ هَدَاكَ لِاجْتِرَارِ ٱلْغِذَاءِ مِنْ ثَدْيِ أُمِّكَ، وَ عَرَّفَكَ عِنْدَ ٱلْحَاجَةِ مَوَاضِعَ طَلَبِكَ وَ إِرَادَتِكَ! هَـيْهَاتَ، إِنَّ مَـنْ يَـعْجِزُ عَـنْ صِـفَاتِ ذِي ٱلْـهَيْئَةِ وَٱلْأَدَوَاتِ فَهُوَ عَنْ صِفَاتِ خَالِقِهِ أَعْجَزُ، وَ مِنْ تَنَاوُلِهِ بِحُدُودِ ٱلْمَخْلُوقِينَ أَبْعَدُ!**

## ترجمه:

ای مخلوقی که با اندام متناسب آفریده شده‌ای و در محیط محفوظی، در تاریکی‌های رحم و در پرده‌های تو در توی متعدد پرورش یافته‌ای، آفرینش تو از عصارهٔ گِل آغاز شد و در جایگاه مطمئن و محفوظی تا حدّ معین و سرآمد مشخصی قرار داده شدی، در آن هنگام که در شکم مادر مشغول حرکت بودی در حالی که نه قدرت پاسخگویی داشتی و نه توانایی شنیدن سخنی. سپس از جایگاه خود به سرایی که هرگز آن را مشاهده نکرده بودی و راهِ به دست آوردن منافعش را نمی‌شناختی فرستاده شدی (بگو:) چه کسی تو را برای به دست آوردن غذا به مکیدن پستان مادرت هدایت کرد؟ و چه کسی موارد نیازها و مقصودت را به تو معرفی نمود؟ هیهات! آن کس که از وصف موجوداتی که دارای شکل و اندام و اعضای پیکرند ناتوان است از وصف خالق خویش ناتوان‌تر می‌باشد و از شناخت او از طریق صفات مخلوقات دورتر است».

## شرح و تفسیر

### ای برتر از خیال و قیاس و وهم

این بخش از خطبه که آخرین بخش آن است، پاسخی است به سؤال یا سؤالاتی که از بخش‌های پیشین سرچشمه می‌گیرد و آن این‌که: خدایی که چنین صفاتی دارد یعنی هم اوّل است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن، هم به اشیا نزدیک است و هم از آن‌ها دور و علم و قدرت او نسبت به همه چیز، یکسان است، شناخت کنه صفاتش بر ما میسر نیست. درست است که علم اجمالی به همهٔ این صفات داریم ولی علم تفصیلی ـ که از آن به علم به کنه ذات و صفات تعبیر می‌کنیم ـ برای ما میسّر نمی‌باشد.

امام علیه‌السلام در این‌جا به گوشه‌ای از آفرینش انسان و اسرار پیچیدهٔ دوران جنینی و نیز اسرار پیچیده تولّد و پس از آن اشاره می‌فرماید و نتیجه می‌گیرد: تو که نمی‌توانی به کنه اسرار خلقت خود برسی، چگونه می‌توانی انتظار داشته باشی به کنه صفات حق راه یابی؟!

می‌فرماید: «ای مخلوقی که با اندام متناسب آفریده شده‌ای و در محیط محفوظی، در تاریکی رحم‌ها و در پرده‌های تو در توی متعدد پرورش یافته‌ای» (**أَيُّهَا ٱلْمَخْلُوقُ السَّوِيُّ**[1]، **وَٱلْمُنْشَأُ ٱلْمَرْعِيُّ**[2]، **فِي ظُلُمَاتِ ٱلْأَرْحَامِ، وَ مُضَاعَفَاتِ ٱلْأَسْتَارِ. بُدِئْتَ**).

آری، دوران جنینی یکی از شگفت‌انگیزترین و اسرارآمیزترین دوران‌های خلقت انسان است. نطفهٔ انسان در حالی که در محیطی کاملاً بسته و ظلمانی و زیر پرده‌های مضاعف قرار دارد، مراحل تکامل خود را پی در پی طی می‌کند و هر روز در مرحله جدیدی گام می‌نهد. آفرینشی کاملاً موزون و منظم و حساب شده را طی می‌کند و با این

---

۱. «**سوی**» از ماده «**تسویه**» به معنای تنظیم و نظام بخشیدن و رعایت تناسب اجزای شیء است.

۲. «**مرعی**» (بر وزن منفی) به معنای چیزی است که مورد رعایت و حفظ و مراقبت قرار گرفته است.

که بسیار لطیف و آسیب‌پذیر است، در آن محیط کاملاً محفوظ از آسیب‌ها برکنار است.

سپس به شرح این مطلب پرداخته، می‌افزاید: «آفرینش تو از عصارهٔ گِل آغاز شد و در جایگاه مطمئن و محفوظی تا حدّ معین و سرآمد مشخصی قرار داده شدی» (**﴿بُدِئْتُ مِنْ سُلَالَةٍ[۱] مِنْ طِينٍ﴾، وَ وُضِعْتَ ﴿فِي قَرَارٍ مَكِينٍ[۲] * إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾، وَ أَجَلٍ مَقْسُومٍ**).

اشاره به این که توقف انسان در رحم مادر، کاملاً حساب شده است؛ از نظر کمیّت و کیفیت بدن و از نظر مدت و زمان؛ که امام علیه‌السلام به یکی با جملهٔ «**الی قدر معلوم**» اشاره می‌کند و به دیگری با جملهٔ «**واجل مقسوم**».

آن‌گاه به بیان مرحلهٔ بعد از استقرار در رحم می‌پردازد و می‌فرماید: «در آن هنگام که در شکم مادر مشغول حرکت بودی در حالی که نه قدرت پاسخگویی داشتی و نه توانایی شنیدن سخنی!» (**تَمُورُ[۳] فِي بَطْنِ أُمِّكَ جَنِيناً لَا تُحِيرُ[۴] دُعَاءً، وَلَا تَسْمَعُ نِدَاءً**).

این جمله اشاره لطیفی است به حرکت پی در پی جنین در شکم مادر که به صورت شناکردن در مایع مخصوص پیرامونش می‌باشد. فرمان حرکت را از درون فطرت و به حکم طبیعت می‌گیرد، بی آن که از کسی چیزی بخواهد یا پاسخ به کسی بدهد؛ چراکه نه

---

۱. «**سلالة**» از مادّهٔ «**سلّ**» (بر وزن حلّ) به معنای عصاره و فشرده و خالص هر چیزی است؛ از همین رو به معنای برگزیده نیز نقل شده است.

۲. «**مکین**» از مادهٔ «**مکانت**» به معنای مقام و منزلت گرفته شده و به مفهوم شخص یا چیزی است که صاحب منزلت و دارای استقرار و ثبات و استحکام باشد و تمام وسایل کار در اختیار او قرار گیرد.

۳. «**تمور**» از مادهٔ «**موْر**» (بر وزن قول) به معنای جریان سریع است و به معنای رفت و آمد نیز آمده. این تعبیر در مورد جنین به سبب آن است که در درون کیسهٔ مخصوص همواره در حال حرکت است.

۴. «**تحیر**» از مادهٔ «**حوْر**» (بر وزن غوْر) گرفته شده که به معنای رفت و آمد در مکان یا در سخن است و محاوره نیز از همین ماده می‌باشد؛ بنابراین «**لا تحیر**» در عبارت بالا به این معناست که جنین به هیچ سخنی پاسخ نمی‌گوید و قادر به بیان نیازهای خود نیست.

گوش شنوا دارد و نه زبان گویا؛ ولی همه نیازهای او از پیش در همان محیط بسته و ظلمانی و تاریک فراهم شده است.

آن‌گاه به مرحلهٔ تولّد و دوران شیرخوارگی در دامان مادر اشاره کرده، چنین می‌فرماید: «سپس از جایگاه خود به سرایی که هرگز آن را مشاهده نکرده بودی و راهِ به دست آوردن منافعش را نمی‌شناختی فرستاده شدی» (**ثُمَّ أُخْرِجْتَ مِنْ مَقَرِّكَ إِلَىٰ دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا، وَ لَمْ تَعْرِفْ سُبُلَ مَنَافِعِهَا**)

آری، از آن قرار مکین و جایگاه مطمئن وارد دنیایی می‌شود که با هیچ چیز آشنا نیست؛ نه غذای لازم را می‌شناسد و نه راه به دست آوردن آن و نه طرز مصرف آن را؛ نه از وسایل پیشرفت آگاهی دارد و نه از موانع آن؛ نه آیین همزیستی را فراگرفته و نه کار جمعی و گروهی را. اگر دست لطف خداوند دستش را نگیرد و هدایت‌های تکوینی او شامل حالش نشود، به یقین به ادامهٔ حیات قادر نیست؛ ولی لطف خدایی که هر چیزی را که آفریده به سر منزل مقصودش هدایت می‌کند به یاری او می‌شتابد و به حکم غریزهٔ خداداد از راه‌های پر پیچ و خم زندگی می‌گذرد.

لذا درادامهٔ سخن می‌فرماید: «چه کسی تو را برای به دست آوردن غذا به مکیدن پستان مادرت هدایت کرد؟ و چه کسی موارد نیازها و مقصودت را به تو معرفی نمود؟» (**فَمَنْ هَدَاكَ لِاجْتِرَارِ[1] ٱلْغِذَاءِ مِنْ ثَدْيِ أُمِّكَ، وَ عَرَّفَكَ عِنْدَ ٱلْحَاجَةِ مَوَاضِعَ طَلَبِكَ وَ إِرَادَتِكَ!**).

راستی چه کسی به نوزاد، آموخته که غذا و مایهٔ حیات تو در پستان مادر است؟ باید آن را در میان دست‌های کوچکت بگیری بفشاری و با لب‌های کوچکت آن را بمکی و به مقدار نیازت از آن بهره‌گیری؟!!

چه کسی گریستن را با آن صدای سوزناک به او آموخته که همه حاجات خود را به وسیله آن اعلام کند؟! تشنگی،گرسنگی،بیماری،گرما،سرما ونیاز به خواب و استراحت را!!!

---

۱. «**اجترار**» از مادهٔ «**جرّ**» به معنای کشیدن است.

و جالب این که نوزادهای پرندگان و چارپایان و انواع حیوانات دیگر هر یک به طریق شگفت‌انگیزی به سوی نیازهایشان جلب و جذب می‌شوند!

سرانجام در پایان خطبه در یک نتیجه‌گیری می‌فرماید: «هیهات! آن کس که از وصف موجوداتی که دارای شکل و اندام و اعضای پیکرند ناتوان است از وصف خالق خویش ناتوان‌تر می‌باشد و از شناخت او از طریق صفات مخلوقات دورتر است» (**هَيْهَاتَ**[1]، **إِنَّ مَنْ يَعْجِزُ عَنْ صِفَاتِ ذِي ٱلْهَيْئَةِ وَٱلْأَدَوَاتِ فَهُوَ عَنْ صِفَاتِ خَالِقِهِ أَعْجَزُ، وَ مِنْ تَنَاوُلِهِ بِحُدُودِ ٱلْمَخْلُوقِينَ أَبْعَدُ!**).

آری، به راستی نمی‌توان شگفتی‌های جهان آفرینش را شمارش کرد و به عمق اسرار آن راه یافت. جایی که ما از درک آن چه مربوط به مخلوقات محدود خداوند است ناتوانیم چگونه می‌توانیم به کنه ذات و صفات خدا که در هر جهت نامحدود است راه یابیم؟

ساختمان پیچیدهٔ اعصاب، قلب و عروق و ساختمان سلول‌ها و ژن‌ها و غرایز مختلفی که آفریدگار در وجود ما به ودیعت نهاده، مسائلی است که هزاران دانشمند در طول قرن‌ها سال دربارهٔ آن مطالعه کرده و در عین حال معترفند که هنوز اسرار ناشناخته در وجود انسان فراوان است تا آن‌جا که آن دانشمند معروف فرانسوی نام کتاب خود را «انسان، موجود ناشناخته» نهاده است.

## نکته

### دوران عجیب جنین

آن‌چه در این بخش از خطبه دربارهٔ اسرار عجیب آفرینش انسان در دوران جنینی و سپس دوران تولّد و شیرخوارگی بیان شده است با آیات فراوانی هماهنگ است که دربارهٔ این اسرار تأکید بر تفکّر می‌کند. در سورهٔ زمر می‌خوانیم: «﴿**يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ**

---

۱. «**هیهات**» اسم فعل است و دوری را می‌رساند و معنای آن در فارسی معادل «چه دور است» می‌باشد.

**أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقاً مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِی ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ**﴾؛ او شما را در شکم مادرانتان پیوسته آفرینشی بعد از آفرینش دیگر در میان تاریکی‌های سه گانه (ظلمت شکم مادر و رحم و مشیمه) می‌بخشد. این است خداوند، پروردگار شما».[۱] و در سورهٔ مؤمنون می‌خوانیم: «﴿**وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِی قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**﴾؛ و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم؛ سپس نطفه را به صورت علقه [خون بسته] و علقه را به صورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده] و مضغه را به صورت استخوان‌هایی درآوردیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است».[۲]

امام صادق علیه‌السلام در توحید مفضّل آن را از نشانه‌های بزرگ توحید و قدرت و عظمت خداوند یاد فرموده است. در کتاب توحید مفضّل از آن حضرت چنین نقل شده: «تو ای مفضّل، به آفرینش انسان بیندیش که نخستین مرحلهٔ آن، تربیت جنین در عالم رحم است؛ در حالی که در میان ظلمت‌های سه گانه (شکم، رحم و مشیمه) قرار گرفته؛ در آن‌جایی که راهی برای درخواست غذا و دفع آزار و جلب منفعت و دور ساختن زیان‌ها از خود ندارد، خداوند خون عادت را (از طریق بند ناف) به سوی او روان ساخته و همان‌گونه که آب، گیاهان را آبیاری می‌کند این خون نیز جنین را آبیاری و تغذیه می‌کند تا مراحل تکامل خود را بپیماید و آن‌قدر قوی و محکم شود که بتواند در هوای آزاد زندگی کند... و هنگامی که متولّد می‌شود آن خون را به شیر تبدیل می‌کند و به سوی پستان مادرش روان می‌سازد، طعم و رنگ آن به کلّی دگرگون می‌گردد و به صورتی که مورد نیاز نوزاد

---

۱. زمر، آیهٔ ۶.
۲. مؤمنون، آیهٔ ۱۲-۱۴.

است در می‌آید...». سپس امام صادق علیه‌السلام به شرح تکامل نوزاد در مراحل مختلف می‌پردازد و شگفتی‌ها را یکی پس از دیگری شرح می‌دهد.[۱]

البتّه در این بحث فشرده نمی‌توان مسائل عجیبی را که در عصر ما از دوران تکامل یک نطفه در مراحل مختلف کشف شده است بازگو کنیم و آن‌چه را که در فیلم‌های مستند لحظه به لحظه منعکس است در این‌جا بیان کنیم ولی همین‌قدر می‌گوییم که هزاران نکتهٔ باریک‌تر از مو در این بحث نهفته است و به تعبیر قرآن مجید ﴿**خَلْقاً مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ**﴾ و آفرینش‌های جدید و پی در پی ـ که معمار آفرینش در آن ظلمتکدهٔ رحم نقش بر آب می‌زند ـ از عجیب‌ترین پدیده‌های جهان آفرینش است.

مناسب است در این‌جا به یک نکته از هزاران نکته اشاره کنیم و آن این‌که جنین در تمام مدّت در درون کیسه‌ای قرار گرفته که مملوّ از آب غلیظ و لغزنده‌ای است و جنین در آن شناور است.

این کیسهٔ آب از یک سو دستگاه ضدّ ضربه است که حتی اگر مادر، زمین بخورد و یا حرکات تند و شدیدی داشته باشد آسیبی به جنین نمی‌رسد. و از سوی دیگر یک وسیلهٔ مؤثر تعدیل کنندهٔ حرارت است و سبب می‌شود که سرما و گرمای برون به آسانی روی جنین تأثیر نکند.

دیگر آن که شناور بودن جنین در آن کیسهٔ آب سبب می‌شود که اعضای او که بسیار لطیف و آسیب پذیرند بر یکدیگر فشار نیاورند.

همچنین جنین را از امواج صداهای ناهنجار بر کنار می‌دارد و نیز نرمی و لطافت پوست او را حفظ می‌کند و حتی علاوه بر بند ناف در تغذیهٔ او نیز نقش دارد: ﴿**فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**﴾.

---

۱. بحارالانوار، جلد ۳، صفحهٔ ۱۶۲.

این برگه سفید می‌باشد.

## خطبهٔ ۱۶۴[1]

# وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

**«لمّا اجتمع الناس اليه و شكوا ما نقموه على عثمان و سألوه مخاطبته لهم و استعتابه لهم، فدخل عليه فقال:»**

**از سخنان امام علیه‌السلام است**

در آن هنگام که مردم نزد او جمع شدند و از عثمان شکایت کردند و از آن حضرت خواستند که با عثمان در این زمینه صحبت کند (و از او بخواهد از خطاها و اشتباهاتش دست بردارد) امام علیه‌السلام بر عثمان وارد شد (و با لحنی مؤدّبانه و آمیخته با احترام به او چنین) سخنان زیر را ایراد فرمود:

---

۱. **سند خطبه:**

همان‌گونه که در بالا اشاره شد هنگامی که خلاف‌کاری‌های تشکیلات عثمان زیاد شد و برملا گشت، مردم برای این‌که راه مسالمت را در این ماجرا بپویند از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام تقاضا کردند که سفیر و ترجمان آن‌ها نزد عثمان باشد و با بیان فصیح و بلیغ و موشکافی که دارد عثمان را نصیحت کند.

داستان این سفارت قبل از «سیّد رضی»، «بلاذری» در «انسان الاشراف» و «طبری» مورّخ معروف در حوادث سنهٔ ۳۴ ق و «ابن عبد ربّه» در «عقد الفرید» و «مرحوم شیخ مفید» در کتاب «الجمل» نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۳۸۷).

## خطبه در یک نگاه

همان‌گونه که از شأن ورود خطبه دانستیم مقصود اصلی از آن نصیحت عثمان و هشدار دادن مؤدبانه و دلسوزانه برای جلوگیری از خلاف‌کاری‌های دستگاه او بوده است و از سه بخش تشکیل یافته است:

بخش اوّل، خطاب به شخص عثمان است؛ خطاب یک ناصح مشفق به شخصی که او را بر لب پرتگاه می‌بیند. در این بخش امام علیه‌السلام روی آگاهی‌های عثمان به احکام اسلام و سوابق او در خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تکیه کرده تا او را از انحراف و اشتباه باز دارد.

در بخش دوّم، امام علیه‌السلام یک بحث جامع و کلّی دربارهٔ پیشوایان عادل و ظالم و ویژگی‌های هر یک بیان فرموده که می‌تواند سرمشقی برای هر زمان و هر مکان باشد و سپس به عثمان هشدار می‌دهد که بازیچهٔ دست اطرافیان خود و امثال مروان نشود.

در بخش سوّم، پاسخی از عثمان نقل شده که امام علیه‌السلام بعد از شنیدن آن پاسخ راهکار خروج و نجات از وضع موجود را به او ارائه می‌فرماید؛ ولی افسوس که این نصایح در وی مؤثر واقع نشد و حوادث تلخ و دردناک و خشونت‌باری به دنبال آن رخ داد.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَ قَدِ ٱسْتَسْفَرُونِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، وَ وَٱللهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ! مَا أَعْرِفُ شَيْئاً تَجْهَلُهُ، وَ لَا أَدُلُّكَ عَلَىٰ أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ. إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ. مَا سَبَقْنَاكَ إِلَىٰ شَيْءٍ فَنُخْبِرَكَ عَنْهُ، وَ لَا خَلَوْنَا بِشَيْءٍ فَنُبَلِّغَكَهُ. وَ قَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا، وَ سَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا، وَ صَحِبْتَ رَسُولَ ٱللهِ ـ صَلَّىٰ ٱللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ كَمَا صَحِبْنَا. وَ مَا ٱبْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ لَا ٱبْنُ ٱلْخَطَّابِ بِأَوْلَىٰ بِعَمَلِ ٱلْحَقِّ مِنْكَ، وَ أَنْتَ أَقْرَبُ إِلَىٰ أَبِي رَسُولِ ٱللهِ ـ صَلَّىٰ ٱللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ـ وَ شِيجَةَ رَحِمٍ مِنْهُمَا؛ وَ قَدْ نِلْتَ مِنْ صِهْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا. فَاللهَ ٱللهَ فِي نَفْسِكَ! فَإِنَّكَ ـ وَٱللهِ ـ مَا تُبَصَّرُ مِنْ عَمىً، وَ لَا تُعَلَّمُ مِنْ جَهْلٍ، وَ إِنَّ ٱلطُّرُقَ لَوَاضِحَةٌ، وَ إِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ.**

## ترجمه:

مردم، به سراغ من آمده‌اند و مرا میان خود و تو سفیر قرار داده‌اند. به خدا! نمی‌دانم چه چیز را برای تو بگویم؟ من مطلبی را که تو از آن بی‌اطلاع باشی (در مورد حقوق مردم) سراغ ندارم، و نمی‌توانم تو را به چیزی راهنمایی کنم که از آن آگاه نیستی؟ (چرا که) آن چه را که ما (در این زمینه) می‌دانیم، می‌دانی و ما به چیزی سبقت نگرفته‌ایم که تو را از آن آگاه سازیم و مطلبی پنهانی نزد ما نیست که به تو ابلاغ کنیم. آن‌چه را ما (در عصر پیامبرﷺ) دیده‌ایم تو نیز دیده‌ای و آن‌چه را ما شنیده‌ایم همانند ما شنیده‌ای و همان گونه که ما با پیامبرﷺ همنشین بودیم تو نیز همنشین بوده‌ای (علاوه بر این) فرزند ابی

قحافه (ابوبکر) و پسر خطاب (عمر) در اجرای اعمال نیک از تو سزاوارتر نبودند؛ چرا که تو به رسول خدا از نظر پیوند خویشاوندی ا ز آن دو نزدیک‌تری تو به افتخار دامادی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نائل شدی که آن‌ها نشدند. خدا را! خدا را! (ای عثمان) به جان خود رحم کن؛ چرا که به خدا سوگند! تو کور نیستی تا بینایت کنند و جاهل نیستی تا تعلیمت دهند؛ زیرا راه‌ها آشکارند و نشانه‌های دین بر پا و روشن! (از خدا بترس و به کار مردم رسیدگی کن)

## شرح و تفسیر

### اتمام حجت امام علیه‌السلام با عثمان

برای روشن شدن محتوای خطبه لازم است به شرایط و اوضاعی که سبب گفتگوی امام علیه‌السلام با عثمان با این لحن و این بیان شد اشاره کنیم و از همه بهتر این که زمام قلم را به دست مورّخ معروف، طبری بسپاریم. او می‌گوید:

«هنگامی که مردم، اعمال عثمان را دیدند (منظور حیف و میل عظیم در بیت المال و سپردن مقام‌های کلیدی حکومت اسلامی به دست نااهلان و ظالمان و ستمگران) جمعی از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که در مدینه بودند، نامه‌ای به لشکریان اسلام که در مرزها پراکنده شده بودند نوشتند که مضمونش چنین بود: «شما برای جهاد در راه خداوند متعال و عظمت دین محمد خارج شدید، ولی بدانید آیین محمد را کسی که در این جاست خراب کرده، بیایید و آیین او را نجات دهید».

سربازان از هر سو به مدینه آمدند (به ویژه گروه عظیمی از مصریان که مورد ظلم و ستم عمّال خلیفه قرارگرفته بودند در مدینه حاضر شدند و بعد از حوادث زیادی) سرانجام عثمان به دست مردم کشته شد.[1]

در همان زمان که فریاد مردم از مظالم عثمان برخاسته بود گروهی خدمت امام علیه‌السلام آمدند و برای پایان دادن به وضع موجود از طریق مسالمت‌آمیز از آن حضرت خواستند

---

۱. تاریخ طبری، جلد ۳، صفحهٔ ۴۰۱-۴۰۰، حوادث سنهٔ ۳۵ ق.

که در جایگاه نماینده و سفیر مردم با عثمان سخن بگوید و اتمام حجّت کند. امام علیه‌السلام سخنان مزبور را ایراد کرد و آن‌چه برای انصراف عثمان و اطرافیان او از ظلم و ستم بر مردم لازم بود به او فرمود.

سخنان امام علیه‌السلام در این خطبه کاملاً موافق فصاحت و بلاغت و با استفاده از نکات دقیق روان‌شناسی ایراد شده است تا شاید طرف مقابل بر سر عقل آید و خطری که در کمین اوست و جهان اسلام را نیز با سختی‌ها مواجه می‌کند، دریابد.

امام علیه‌السلام نخست از علم و آگاهی عثمان به احکام اسلامی در مورد رعایت حقوق مردم و ترک ظلم و ستم سخن می‌گوید و می‌فرماید: «مردم، به سراغ من آمده‌اند و مرا میان خود و تو سفیر قرار داده‌اند. به خدا! نمی‌دانم چه چیز را برای تو بگویم؟ من مطلبی را که تو از آن بی‌اطلاع باشی (در مورد حقوق مردم) سراغ ندارم، و نمی‌توانم تو را به امری راهنمایی کنم که از آن آگاه نیستی؟ (چراکه) آن چه راکه ما (در این زمینه) می‌دانیم، می‌دانی و ما به چیزی سبقت نگرفته‌ایم که تو را از آن آگاه سازیم و مطلبی پنهانی نزد ما نیست که به تو ابلاغ کنیم» **(إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَ قَدِ ٱسْتَسْفَرُونِي[1] بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، وَ وَٱللهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ! مَا أَعْرِفُ شَيْئاً تَجْهَلُهُ، وَ لَا أَدُلُّكَ عَلَىٰ أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ. إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ. مَا سَبَقْنَاكَ إِلَىٰ شَيْءٍ فَنُخْبِرَكَ عَنْهُ، وَ لَا خَلَوْنَا بِشَيْءٍ فَنُبَلِّغَكَهُ)**.

روشن است که منظور امام علیه‌السلام از این تعبیرات این نیست که عثمان در علم و دانش و آگاهی به پایهٔ امام می‌رسید؛ بلکه منظور این است در مورد حوادثی که روی داده و زشتی ظلم و ستم و لزوم رعایت حقوق مردم عثمان آن‌چه لازم است، می‌دانست؛ نه تنها عثمان بلکه افراد عادی نیز از احکام باخبر بودند. این مسأله از بدیهیات بود و به گفتهٔ ابن ابی الحدید، کودکان ـ تا چه رسد به عاقلان بزرگسالان ـ صحیح و خطا را در آن

---

۱. «**استفسرونی**» از مادهٔ «**سفارت**» گرفته شده و «**سفیر**» به کسی می‌گویند که میان دو کس یا کشور واسطه پیام‌رسانی باشد.

می‌دانستند.[۱]

بنابراین، اگر کسانی تصوّر کرده‌اند جمله‌های یاد شده دلیل بر این است که عثمان از نظر علم و آگاهی در رتبهٔ علی علیه‌السلام بود سخت در اشتباهند. علی علیه‌السلام به فرمودهٔ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله «بابُ عِلمِ مَدِینَةُ النَّبِی» بود. علی علیه‌السلام کسی بود که طبق روایات اسلامی «عِلمُ الْکِتَاب» به طور کامل نزد او بود و عملاً پناهگاهی علمی امّت، در همهٔ مشکلات بود. بعضی از خلفا از خدا می‌خواستند که اگر مشکلی پیش آید علی علیه‌السلام مشکل گشای آنان باشد و علی علیه‌السلام مشکل‌گشای آن حاضر نباشد زنده نمانند (**اَللّٰهُمَّ لَا تَبْقِنِي لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا اِبْنُ اَبِي طَالِبٍ**).[۲]

سپس در ادامهٔ این سخن، امام به سوابق عثمان در اسلام اشاره کرده می‌فرماید: «آن‌چه را ما (در عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) دیده‌ایم تو نیز دیده‌ای و آن‌چه را ما شنیده‌ایم همانند ما شنیده‌ای و همان گونه که ما با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همنشین بودیم تو نیز همنشین بوده‌ای» (**وَ قَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا، وَ سَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا، وَ صَحِبْتَ رَسُولَ ٱللهِ ـ صَلَّىٰ ٱللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ كَمَا صَحِبْنَا**).

اشاره به این‌که تو سال‌ها با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودی و حقایق اسلام و احکام آن را از آن بزرگوار شنیده‌ای؛ بنابراین هرگز نباید مسائلی به این روشنی در باب حقّ الناس و حقّ بیت المال و عدالت اجتماعی بر تو مخفی بماند.

آن‌گاه از طریق سوّمی برای تأثیرگذاردن بر افکار عثمان وارد می‌شود و او را با ابوبکر و عمر مقایسه می‌کند، چرا که آن‌ها هرگز کارهایی را که عثمان کرد، انجام ندادند؛ هر چند اشتباهات دیگری داشتند؛ می‌فرماید: «(علاوه بر این) فرزند ابی قحافه (ابوبکر) و پسر خطّاب (عمر) در انجام دادن اعمال نیک از تو سزاوارتر نبودند؛ چرا که تو به رسول خدا از نظر پیوند خویشاوندی ا ز آن دو نزدیک‌تری تو به افتخار دامادی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نائل شدی

---

۱. شرح ابن‌ابی الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۲۶۳.
۲. الغدیر، جلد ۶، صفحهٔ ۹۳.

که آن‌ها نشدند» (**وَ مَا ٱبْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ لَا ٱبْنُ ٱلْخَطَّابِ بِأَوْلَىٰ بِعَمَلِ ٱلْحَقِّ مِنْكَ، وَ أَنْتَ أَقْرَبُ إِلَىٰ أَبِي[1] رَسُولِ ٱللهِ ـ صَلَّىٰ ٱللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ـ وَ شِيجَةَ رَحِمٍ مِنْهُمَا؛ وَ قَدْ نِلْتَ مِنْ صِهْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا**).

با توجه به این‌که «**وشیجة**» در اصل به معنای ریشهٔ درخت یا طنابی که از لیف خرما درست می‌کنند، است. سپس به پیوند نزدیک خویشاوندی اطلاق شده است. امام علیه‌السلام می‌خواهد به او گوشزد کند که تو رابطهٔ خویشاوندی با پیغمبر داری زیرا عثمان در جد نزدیکتر (عبد مناف) به پیغمبر می‌رسد.

در این‌جا امام علیه‌السلام برای نفوذ در فکر عثمان از وسایل مختلف استفاده می‌کند تا او را برای پذیرش حق آماده سازد. امام علیه‌السلام تمام نکات روان‌شناسی و آیین بلاغت را در این خطبه در برابر مخاطبش به کار برده است؛ ولی افسوس خلیفهٔ سوّم چنان در گرداب حکومت فاسد فرو رفته بود که با این بیانات وافی و شافی نیز نتوانست خود را رهایی بخشد.

به هر حال، امام علیه‌السلام در پایان این عبارت از خطبه، سخنانش اوج می‌گیرد و خلیفه را مخاطب ساخته چنین می‌گوید: «خدا را! خدا را! (ای عثمان) به جان خود رحم کن؛ چرا که به خدا سوگند! تو کور نیستی تا بینایت کنند و جاهل نیستی تا تعلیمت دهند؛ زیرا راه‌ها آشکارند و نشانه‌های دین بر پا و روشن! (از خدا بترس و به کار مردم رسیدگی کن)» (**فَاللهَ ٱللهَ فِي نَفْسِكَ! فَإِنَّكَ ـ وَٱللهِ ـ مَا تُبَصَّرُ مِنْ عَمىً، وَ لَا تُعَلَّمُ مِنْ جَهْلٍ، وَ إِنَّ ٱلطُّرُقَ لَوَاضِحَةٌ، وَ إِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ**).

به این ترتیب امام علیه‌السلام برای بازگرداندن عثمان به مسیر صحیح، از طرق مختلف وارد

---

۱. شگفت‌آور این‌که کلمهٔ «أبـي» کـه در نسـخهٔ صـبحی صـالح نـقل شـده، در هـیچ یک از نسخه‌های دیگر دیده نشده. مرحوم شارح بحرانی، شارح خـویی، عـلّامه جـعفری، مـحمد عبده، ابن ابی الحدید، مغنیه، تستری و صاحب مصادر نهج البلاغه هیچ یک کلمهٔ «أبـي» را در این‌جا ذکر نکردند و به نظر می‌رسد که از اشتباهات صبحی صالح؛ به خـصوص ایـن‌که چنین تعبیری در کلمات علی علیه‌السلام نسبت به پیامبر دیده نشده است.

شد. گاه می‌فرماید: تو از حسن و قبح این امور آگاهی و گاه می‌فرماید: تو همه شنیدنی‌ها را از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدی و گاه نیز می‌فرماید: دست کم مانند خلیفهٔ اوّل و دوّم رفتار کن. تو به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن‌ها نزدیک‌تری و به این کار سزاوارتر؛ و سرانجام می‌گوید: راه حق و عدالت روشن است و چشم تو بینا؛ چرا از بی راهه می‌روی و جان خود را به خطر می‌افکنی؟

ولی با تأسف فراوان هیچ یک از این بیانات دلسوزانه و خیرخواهانه در او اثر نگذاشت و سرانجام شد، آن‌چه نمی‌بایست بشود.

☆ ☆ ☆

## نکته

## بهترین راه نفوذ در دیگران

هنگامی که شخص به ظاهر فهمیده‌ای دست به کارهای خطرناک می‌زند و انسان آگاهی می‌خواهد او را از خواب غفلت بیدار کند، بهترین راه آن است که نخست، قلب او را به سوی خود جلب کند و نقاط مثبت او را به او یادآوری نماید؛ مثلاً بگوید: تو دارای فلان پایهٔ تحصیلی هستی؛ در خانوادهٔ آبرومندی می‌باشی، در میان مردم سابقهٔ بسیاری داری تا او در خود احساس شخصیت کند و به گوینده اعتماد نماید و حاضر به پذیرش شود.

سپس او را به امثال و اقرانش مقایسه نماید تا به اصطلاح رگِ غیرت او به حرکت درآید و سرانجام نسبت به خطرهایی که در پیش رو دارد به او هشدار دهد.

امام علیه‌السلام که استاد فصیحان و بلیغان جهان است و با رموز و پیچ و خم مسائل تربیتی و روانی آشناست؛ تمام این نکات را در این‌جا به عثمان یادآوری شد؛ فرمود: تو هم داماد پیامبری[1] و هم از نظر خویشاوندی از خلیفه اوّل و دوّم به او نزدیک‌تر می‌باشی. سابقه تو در اسلام زیاد است و سال‌ها هم‌نشین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودی و مسائلی را که من می‌خواهم

---

۱. عثمان، همسر رقیه و پس از آن ام کلثوم، دختران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود.

برای تو بازگو کنم، چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد؛ سخن از ظلم دستگاه تو و حیف و میل بیت المال و از میان بردن حقوق مردم است.

ولی خلیفهٔ سوّم، چنان گرفتار خیالات واهی و در چنگال اطرافیانش بود ـ همان اطرافیانی که بسیاری از آن‌ها از تفاله‌های زمان جاهلیّت بودند ـ که نتوانست نصیحت این ناصح مشفق و معلّم دلسوز را بپذیرد و خود را رها سازد.

از آن‌چه گفته شد روشن می‌شود که تعبیرات این خطبه، برای عثمان فضیلتی به شمار نمی‌آید.

☆ ☆ ☆

این برگه سفید می‌باشد.

## بخش دوّم

فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ ٱللهِ عِنْدَ ٱللهِ اِمَامٌ عَادِلٌ، هُدِيَ وَ هَدَىٰ، فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً، وَ أَمَاتَ بِدْعَةً مَجْهُولَةً. وَ إِنَّ السُّنَنَ لَنَيِّرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ، وَ إِنَّ ٱلْبِدَعَ لَظَاهِرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ. وَ إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ ٱللهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَ ضُلَّ بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُوذَةً، وَ أَحْيَا بِدْعَةً مَتْرُوكَةً. وَ إِنِي سَمِعْتُ رَسُولَ ٱللهِ ـ صَلَّىٰ ٱللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ يَقُولُ: «يُؤْتَىٰ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ ٱلْجَائِرِ وَ لَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَ لَا عَاذِرٌ، فَيُلْقَىٰ فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ ٱلرَّحَىٰ، ثُمَّ يَرْتَبِطُ فِي قَعْرِهَا». وَ إِنِي أَنْشُدُكَ ٱللهَ ٱلَّا تَكُونَ إِمَامَ هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ ٱلْمَقْتُولَ، فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ: يُقْتَلُ فِي هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا ٱلْقَتْلَ وَ ٱلْقِتَالَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ، وَ يَلْبِسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا، وَ يَبُثُّ ٱلْفِتَنَ فِيهَا، فَلَا يُبْصِرُونَ ٱلْحَقَّ مِنَ ٱلْبَاطِلِ؛ يَمُوجُونَ فِيهَا مَوْجاً، وَ يَمْرُجُونَ فِيهَا مَرْجاً.

فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّقَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السِّنِّ وَ تَقَضِّي ٱلْعُمُرِ.

فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ: كَلِّمَ النَّاسَ فِي أَنْ يُؤَجِّلُونِي، حَتَّىٰ أَخْرُجَ إِلَيْهِمْ مِنْ مَظَالِمِهِمْ، فَقَالَ عليه السلام :

مَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَلَا أَجَلَ فِيهِ، وَ مَا غَابَ فَأَجَلُهُ وُصُولُ أَمْرِكَ إِلَيْهِ.

## ترجمه:

بدان، برترین بندگان نزد خدا پیشوای عادلی است که خود، هدایت شده و دیگران را هدایت می‌کند؛ سنت‌های شناخته شده را بر پا می‌دارد و بدعت‌های ناشناخته را می‌میراند؛ چرا که سنت‌ها روشن و نورانی‌اند و نشانه‌های مشخص دارند و بدعت‌ها آشکارند و علامت‌هایی دارند، (و نا آشنا بودن بدعت‌ها دلیل روشنی بر عدم مشروعیت آن‌هاست) بدترین مردم نزد خداوند پیشوای ستمگری است که هم خود، گمراه است و هم مردم به وسیلهٔ او گمراه می‌شوند، کسی که سنّت‌های مقبول را از میان برده و بدعت‌های متروک را زنده کرده است، من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود: روز قیامت، پیشوای ستمگر را حاضر می‌کنند؛ در حالی که نه یاوری با اوست و نه عذرخواهی، سپس او را در آتش دوزخ می‌افکنند و همچون سنگ آسیا در آن، به گردش در می‌آید (و همان رسوایی او را می‌بینند) آن‌گاه او را در قعر دوزخ به زنجیر می‌کشند.

من تو را به خدا سوگند می‌دهم نکند تو همان پیشوای مقتول این امّت باشی! چرا که گفته می‌شد (پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود:) «در این امّت، پیشوایی به قتل می‌رسد که بعد از آن درهای کشتار و جنگ به روی این امت تا قیامت گشوده خواهد شد!» امور این امّت را بر آن‌ها مشتبه می‌کند؛ فتنه و فساد را در میان آنان گسترش می‌دهد؛ به گونه‌ای که حق را از باطل تمییز نمی‌دهند و به سختی در آن فتنه غوطه‌ور می‌شوند و به شدّت درهم آمیخته و فاسد خواهند شد، مبادا مرکب راهوار مروان شوی (و زمام خود را به دست او بسپاری) تا تو را هر جا می‌خواهد ببرد؛ آن هم بعد از این سنّ و سال و گذراندن عمر (و تجربیات فراوان).

☆ ☆ ☆

(هنگامی که سخن مولا به این‌جا رسید) عثمان گفت: بامردم سخن بگو و از آنان بخواه به من مهلت دهند تا از حقوق (از دست رفتهٔ) آن‌ها رهایی یابم. امام علیه‌السلام فرمود: آن‌چه مربوط به مدینه است مهلتی در آن نیست و آن‌چه مربوط به بیرون مدینه است مهلتش رسیدن دستور تو به آن‌هاست.

## شرح و تفسیر

### نشانه‌های پیشوایان عادل و ستمگر

امام علیه‌السلام در بخش نخستین این خطبه، عثمان را به طور خاص، مخاطب قرار داده بود و آن چه را گفتنی بود برای او بازگو کرد تا از راه خطرناکی که گام در آن نهاده بود بازگردد و خشم و غضب مردم را فرونشاند و از آن بالاتر خدا را از خود راضی کند.

ولی در این بخش از خطبه به سراغ ضوابط کلی و عمومی برای پیشوایان عادل می‌رود و سپس به ذکر صفات پیشوایان گمراه می‌پردازد تا از این طریق، مسیر صحیح را به خلیفه نشان دهد.

می‌فرماید: «بدان، برترین بندگان نزد خدا پیشوای عادلی است که خود، هدایت شده و دیگران را هدایت می‌کند؛ سنت‌های شناخته شده را بر پا می‌دارد و بدعت‌های ناشناخته را می‌میراند؛ چرا که سنت‌ها روشن و نورانی‌اند و نشانه‌های مشخص دارند و بدعت‌ها آشکارند و علامت‌هایی دارند، (و در واقع نا آشنا بودن بدعت‌ها دلیل روشنی بر عدم مشروعیت آن‌ها است)» (**فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللهِ عِنْدَ اللهِ إِمَامٌ عَادِلٌ، هُدِيَ وَ هَدَىٰ، فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً، وَ أَمَاتَ بِدْعَةً مَجْهُولَةً. وَ إِنَّ السُّنَنَ لَنَيِّرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ، وَ إِنَّ الْبِدَعَ لَظَاهِرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ**).

امام علیه‌السلام نخست بر این موضوع مهم انگشت می‌گذارد که برترین بندگان خدا امام عادل است؛ چرا چنین نباشد، در حالی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین روایت شده: «**عَدْلُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً قِيَامَ لَيْلِهَا وَ صِيامِ نَهَارِهَا**؛ یک ساعت، اجرای عدالت بهتر از عبادت شصت سال است که هر شب به نماز مشغول باشد و همهٔ روزها به روزه داشتن».[1]

و بعد ویژگی‌های امام عادل را بیان می‌کند؛ نخست این‌که او از طریق قرآن و وحی و عقل سلیم هدایت یافته و سپس مردم را به راه راست و صراط مستقیم هدایت می‌کند؛

---

۱. میزان الحکمه، جلد ۶، حدیث ۱۱۹۷۳.

چون برنامه‌های سازنده فرهنگی از مهم‌ترین وظایف پیشوای عادل است.

و در سوّمین و چهارمین وصف، اقامه سنت‌های معلوم و اماتهٔ بدعت‌های مجهول را می‌شمرد؛ زیرا امام عادل باید برنامه‌ریزی دقیقی داشته باشد که سنت‌های حسنه به فراموشی سپرده نشود و پاکی و تقوا و آگاهی و تعاون بر نیکی‌ها و امر به معروف و نهی از منکر همچنان در صحن جامعه آشکار و مورد توجه باشد و به عکس، بدعت‌های زشت و خرافات و اختلافات و کشمکش‌ها و خلاصه آن‌چه را پیغمبران الهی با زحمت‌های فراوان از بین امت‌های الهی برچیدند، دوباره زنده نشود و به ویژه تصریح می‌فرماید: سنت‌ها و بدعت‌ها همه نشانه دارد. نشانهٔ سنت‌ها امنیّت و آرامش اجتماع، شکوفایی استعدادها و توّجه مردم به معنویات است و به عکس، نشانهٔ بدعت‌ها، نابه‌سامانی، اختلاف، آلودگی‌ها و پیوستن به خرافات است.

ویژگی‌های پیشوای ظالم (امام جائر) درست نقطه مقابل امام عادل است او هم خودش گمراه است و هم مردم را به گمراهی می‌کشاند، هم سنت‌های الهی را به فراموشی می‌سپارد و هم بدعت‌های فراموش شده را زنده می‌کند و می‌دانیم متأسفانه برنامه‌ای را که خلیفهٔ سوّم و دار و دسته او در مورد تقسیم پست‌های حکومت اسلامی و بیت المال دنبال می‌کردند، منطبق بر همین ویژگی‌های امام جائر بود.

سپس به نقطهٔ مقابل آن اشاره فرموده، می‌گوید: «بدترین مردم نزد خداوند پیشوای ستمگری است که هم خود، گمراه است و هم مردم به وسیلهٔ او گمراه می‌شوند، کسی که سنّت‌های مورد قبول را از میان برده و بدعت‌های متروک را زنده کرده است» (**وَ إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَ ضُلَّ بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُوذَةً، وَ أَحْيَا بِدْعَةً مَتْرُوكَةً**).

بدیهی است زمانی پایه‌های عدالت در جامعه محکم می‌شود که سنن الهی ـ که ضامن خیر و سعادت انسان‌هاست ـ زنده شود و بدعت‌هایی که مردم را به فساد و تباهی و ظلم و تبعیض می‌کشاند متروک شود. پیشوایی که عکس این کار انجام می‌دهد، به طور

طبیعی غرق ظلم و فساد و تباهی خواهد شد و بدترین خلق خداست؛ چراکه نه تنها خود را تیره‌بخت می‌کند، بلکه جامعه‌ای را به بدبختی و تیره روزی می‌کشاند.

امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن، حدیث تکان دهنده‌ای از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند و می‌فرماید: «من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: روز قیامت، پیشوای ستمکار را حاضر می‌کنند؛ در حالی که نه یاوری با اوست و نه عذرخواهی، سپس او را در آتش دوزخ می‌افکنند و همچون سنگ آسیا در آن، به گردش در می‌آید آن‌گاه او را در قعر دوزخ به زنجیر می‌کشند» (**وَ إِنِي سَمِعْتُ رَسُولَ ٱللهِ ـ صَلَّىٰ ٱللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ يَقُولُ: «يُؤْتَىٰ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ ٱلْجَائِرِ وَ لَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَ لَا عَاذِرٌ، فَيُلْقَىٰ فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ ٱلرَّحَىٰ، ثُمَّ يَرْتَبِطُ فِي قَعْرِهَا**[1]»).

تعبیر «و لیس معه نصیر و لا عاذر» اشاره به این است که او در دنیا افرادی داشت که در مشکلات، او را یاری می‌کردند و در خطاها و ظلم‌ها برای او عذرتراشی می‌نمودند و او نیز برای حفظ آنان سرمایه‌های فراوانی هزینه می‌کرد؛ ولی در آن روز، اثری از آنان نیست. تنهای تنها در دادگاه عدل الهی حضور می یابد و چون سیاه نامهٔ اعمالش آشکار است، به زودی به جهنم سوق داده می‌شود.

جملهٔ «فیدور فیها کما تدور الرحی» (در جهنم همچون سنگ آسیاب به چرخش در می‌آید) ممکن است اشاره به این باشد که چرخش در آتش جهنّم اوّلاً سبب سوزش بیش‌تر و ثانیاً موجب جلب توجه دوزخیان و رسوایی است.

سپس امام علیه‌السلام به نکتهٔ مهمّی در ارتباط با آیندهٔ عثمان اشاره می‌کند و شدیداً به او هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «من تو را به خدا سوگند می‌دهم نکند تو همان پیشوای مقتول این امّت باشی! چراکه گفته می‌شد (پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود:) در این امّت، پیشوایی به قتل می‌رسد که بعد از آن درهای کشتار و جنگ به روی این امت تا قیامت

---

۱. طبری در تاریخ خود قسمت عمدهٔ خطبه را که مشتمل بر این حدیث است در جلد ۳، صفحهٔ ۳۷۶ در حوادث سنهٔ ۳۴ نقل کرده است.

گشوده خواهد شد!» (**وَ إِنِي أَنْشُدُكَ**[۱] **ٱللهَ ٱلَّا تَكُونَ إِمَامَ هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ ٱلْمَقْتُولَ، فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ: يُقْتَلُ فِي هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا ٱلْقَتْلَ وَ ٱلْقِتَالَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ**).

گرچه امام علیه‌السلام گوینده این سخن را معرفی نفرموده، ولی روشن است که او کسی جز پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نمی‌تواند باشد و این همان پیش‌بینی دقیقی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده بود که مظالم و ستم‌ها سبب کشته شدن عثمان گشت و به دنبال آن ـ و به بهانهٔ خون عثمان ـ کشت و کشتار و جنگ و جدال‌های عظیمی به وقوع پیوست و آثار و تبعات آن را حتی در عصر خود به سبب اختلافاتی که در میان مسلمین باقی مانده مشاهده می‌کنیم.

شاهد این سخن، حدیثی است که در سنن ابن داود از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرمود: «**وَ إِنَّمَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي الْأَئِمَّةَ الْمُضَلِّينَ وَ إِذَا وَضِعَ السَّيْفُ فِي أُمَّتِي لَمْ يُرْفَعْ عَنْهَا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ**؛ من دربارهٔ امّتم از پیشوایان گمراه می‌ترسم؛ زیرا هنگامی که (به خاطر این پیشوایان) شمشیر در امّت من گذارده شود تا روز قیامت برداشته نخواهد شد».[۲]

☆ ☆ ☆

به دنبال این سخن، امام علیه‌السلام به شرح بیشتری دربارهٔ کلام پیامبر پرداخته و می‌فرماید: «امور این امّت را بر آن‌ها مشتبه می‌کند؛ فتنه و فساد را در میان آنان گسترش می‌دهد؛ به گونه‌ای که حق را از باطل تمییز نمی‌دهند و به سختی در آن فتنه غوطه‌ور می‌شوند و به شدّت درهم آمیخته و فاسد خواهند شد» (**وَ يَلْبِسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا، وَ يَبُثُّ ٱلْفِتَنَ فِيهَا، فَلَا يُبْصِرُونَ ٱلْحَقَّ مِنَ ٱلْبَاطِلِ؛ يَمُوجُونَ**[۳] **فِيهَا مَوْجاً، وَ يَمْرُجُونَ**[۴]

---

۱. «**أنشد**» (به صورت ثلاثی مجرّد است بر وزن «**أقْتُلُ**») از مادهٔ «**نشد**» (بروزن قتل) به معنای یادآوری نمودن و تقاضا کردن است و «**انشاد ضالّه**» به معنای اطلاع گرفتن از مردم دربارهٔ گم شده است.

۲. سنن ابن داود، جلد ۴، حدیث ۴۲۵۲.

۳. «**یموجون**» از مادهٔ «**موج**» در اصل به معنای حرکت و چین‌خوردگی سطح آب بر اثر ←

**فِيهَا مَرْجاً**).[۵]

جملهٔ «و یلبس امورها علیها» اشاره به این است که سیاست بازان حرفه‌ای، امور را بر مردم مشتبه می‌کنند به ظاهر برای خون خواهر خلیفهٔ مقتول، ولی به منظور دست‌یابی به خلافت، حقایق را بر مردم مشتبه می‌سازند؛ ظالم را مظلوم و مظلوم را ظالم معرفی می‌کنند.

و جملهٔ «**یبثّ الفتن فیها**» که اشاره به گسترش فتنه‌ها در امت است، نتیجه آن است و جمله‌های بعد، جنبه نتیجه‌گیری دارد که از یک‌سو تشخیص حق از باطل مشکل می‌شود و از سوی دیگر، مردم در میان امواج فتنه‌ها غوطه‌ور می‌گردند تفاوت «یموجون...» و «یمرجون...» در این است که اولی اشاره به درگیری توده‌های عظیم مردم در فتنه‌ها است و دومی اشاره به اختلاط گروه‌های حق و باطل در جامعه است؛ به گونه‌ای که شناخت حق از باطل مشکل می‌شود.

قابل توجه این‌که آن‌چه پیامبر اکرمﷺ در این روایت پیش‌بینی فرموده بود و امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شرح آن پرداخت تمام آن بی‌کم و کاست به وقوع پیوست. عثمان و اطرافیان او به دلیل مظالم گسترده، مردم را بر ضد خود شوراندند و نتیجهٔ آن قتل عثمان بود و به دنبال آن گروه‌های تبهکار و بنی‌امیه و آل حرب به بهره‌برداری سیاسی از این حادثه روی آوردند و اختلاف در میان مردم اوج گرفت؛ حق و باطل به هم آمیخته و سیل

---

← وزش باد و امثال آن است و به معنای کنایی در کثرت و اضطراب و آشفتگی نیز به کار می‌رود.

۴. «**یمرجون**» از مادهٔ «**مرج**» (بر وزن خرج یا بر وزن فلج) به معنای مخلوط کردن یا فرستادن و رها کردن است و از آن‌جا که اختلاط و به هم ریختگی و رها کردن چیزی به حال خود، سبب فساد می‌شود، این واژه به معنای فاسد شدن نیز به کار رفته است.

۵. از کلمات بعضی از شارحان نهج البلاغه چنین بر می‌آید که این قسمت را نیز جزو حدیث پیغمبرﷺ دانسته‌اند ولی با توجه به این‌که حدیث فوق در بعضی از منابع معروف (مانند سنن ابن داوود) بدون این ذیل آمده استفاده می‌شود که سخن پیامبر همان قسمت بالاست که با جملهٔ «الی یوم القیامة» پایان می‌گیرد.

خون در میان مسلمین جاری شد. عواقب دردناک آن نیز بعد از گذشتن قرن‌ها همچنان به چشم می‌خورد.

دربارهٔ علل شورش مردم بر ضد عثمان و عوامل قتل او در جلد اول و دوم این کتاب به قدر کافی بحث کرده‌ایم.[۱]

☆ ☆ ☆

سپس امام علیه‌السلام به مهم‌ترین عامل انحراف عثمان ـ که تمام تیره روزی‌های او از آن نشأت گرفت یعنی تسلیم بی قید و شرط بودن در برابر مروان ـ اشاره کرده، چنین می‌فرماید: «مبادا مرکب راهوار مروان شوی (و زمام خود را به دست او بسپاری) تا تو را هر جا می‌خواهد ببرد؛ آن هم بعد از این سنّ و سال و گذراندن عمر (و تجربیات فراوان)» (**فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّقَةً**[۲] **يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ**[۳] **السِّنِّ وَ تَقَضِّي الْعُمُرِ**[۴]).

در تواریخ نقل شده که سن عثمان در آن زمان ۸۲ سال بود.[۵]

بی‌شک، مروان بن حکم، مهم‌ترین نقش را در حکومت عثمان داشت؛ به گونه‌ای که کارها مطابق میل او پیش می‌رفت؛ حتی زمانی که عثمان، نصایح امام علیه‌السلام را شنید و تصمیم بر عذرخواهی از مردم گرفت، مروان شدیداً به مخالفت برخاست و مانع جبران

---

۱. به جلد ۱، صفحهٔ ۳۷۱ تا ۳۷۶ (با عنوان علل شورش بر ضد عثمان) و جلد ۲، صفحهٔ ۲۳۲ تا ۲۴۱ (با عنوان عوامل قتل عثمان) و همان جلد، صفحهٔ ۴۸۸ (با عنوان کارهای عثمان که موجب خشم عمومی شد) مراجعه فرمایید.

۲. «**سیقة**» (بر وزن سیّدة) صفت مشبهه از مادهٔ «**سوْق**» (بروزن فوق) گرفته شده به معنای حیوان راهواری است که آن را به هر طرف می‌برند و گاه به معنای حیواناتی است که به دست دشمن می‌افتد و آن را با خود می‌برند.

۳. «**جلال**» به معنای بزرگی است و جلال السن به معنای سن بالا است.

۴. «**تقضّی**» و «**انقضاء**» از یک ریشه گرفته شده و به معنای گذشتن است.

۵. تاریخ طبری، جلد ۳، صفحهٔ ۴۴۱ و ۴۴۳. اقوال دیگری نیز در مورد سن عثمان در آن زمان وجود دارد ولی غالباً سن او را ۸۲ سال دانسته‌اند.

خطاهای او شد و در حقیقت، آتش خشم مردم را شعله‌ورتر ساخت و سبب قتل عثمان شد و چه بسا این کار حساب شده بود؛ به این امید که بعد از عثمان، معاویه یا خودش به خلافت برسد.

☆ ☆ ☆

هنگامی که سخن مولا علی علیه‌السلام به این‌جا رسید، عثمان سخت متأثر شد و به حضرت عرض کرد: «بامردم سخن بگو و از آنان بخواه به من مهلت دهند تا از حقوق (از دست رفتهٔ) آن‌ها رهایی یابم» (**فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ: كَلِّمَ النَّاسَ فِي أَنْ يُؤَجِّلُونِي، حَتَّىٰ أَخْرُجَ إِلَيْهِمْ مِنْ مَظَالِمِهِمْ**).

امام علیه‌السلام در پاسخ او سخن جامع و پرمعنا و کوتاهی ذکر کرد، فرمود: «آن‌چه مربوط به مدینه است مهلتی در آن نیست و آن‌چه مربوط به بیرون مدینه است مهلتش رسیدن دستور تو به آن‌هاست» (**فَقَالَ علیه‌السلام: مَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَلَا أَجَلَ فِيهِ، وَ مَا غَابَ فَأَجَلُهُ وُصُولُ أَمْرِكَ إِلَيْهِ**).

اشاره به این‌که مهلت، در این‌گونه موارد (که مخصوصاً جنبهٔ حادّ دارد و ممکن است منشأ شورش‌های عظیمی گردد، معنا ندارد؛ علاوه بر این‌که مهلت گرفتن، معمولاً برای تهیهٔ مقدمات است و برای بازگرداندن حقوق مردم به آن‌ها مقدّماتی لازم نیست. آن‌چه در مدینه است، دستور آن فوراً صادر می‌شود که از ظالمان بگیرند و به مظلومان بدهند و آن‌چه در نقاط دوردست است کافی است که دستور آن صادر شود و با پیک سریع فرستاده شود.

بیان مذکور ممکن است اشاره به این نکته باشد که سیاست‌بازان حرفه‌ای هنگامی که در تنگناها قرار می‌گیرند برای فرار از زیر بار مسئولیت، به دفع الوقت متوسّل می‌شوند و از طرف مقابل، مهلت می‌خواهند؛ به این امید که در این فرصت، آتش جوش و خروش او خاموش گردد یا بتوانند با یک ضربهٔ کاری طرف را از میدان بیرون کنند؛ امام علیه‌السلام جلوی این کار را با گفتار پر معنای خود می‌گیرد و عثمان را وادار به تسلیم می‌کند.

در تاریخ آمده است که عثمان در مقابل این سخن تسلیم شد؛ ولی تقاضا کرد که در مورد مدینه فقط سه روز به او مهلت داده شود. امام علیه‌السلام فرمود: مانعی ندارد و از نزد عثمان بیرون آمد و به مردمی که در انتظارش بودند آن‌چه را گذشته بود خبر داد و قراردادی میان آن‌ها و عثمان مرقوم داشت که در آن عثمان سه روز مهلت داده شده بود تا حقوق پایمال شده را به جایگاه اصلیش برگرداند و فرماندارانی را که مورد نفرت مردم بوده‌اند، عزل کند. از او در این نامه عهد و پیمان بسیار محکمی گرفت و گروهی از مهاجران و انصار را گواه آن قرار داد؛ به دنبال آن، مردم دست از عثمان کشیدند و به سراغ کارشان رفتند به امیدی که به زودی به عهد و پیمان خود وفا کند؛ غافل از این‌که او می‌خواست در این سه روز آمادهٔ نبرد با مخالفان گردد و سلاح جمع‌آوری کند و او لشکر عظیمی از بردگان خمس (خمس غنایم) آماده ساخت. هنگامی که سه روز گذشت، دیدند همه چیز بر سر جای خود مانند سابق است و همین امر، باعث شورش شدید مردم بر ضدّ عثمان شد؛ شورشی که ماجرایش طولانی است و به کشته شدن عثمان انجامید. جالب این است که تمام آن‌چه گفتیم، طبری مورّخ معروف در تاریخ معروف خود نقل کرده است.[۱]

## چند نکته دربارهٔ حادثه قتل عثمان

دربارهٔ قتل عثمان و حوادث قبل و بعد از آن، مطالب بسیاری است که ما در مجلدات قبل، در تفسیر خطبه‌های متعددی به بسیاری از آن‌ها اشاره کرده‌ایم و در این‌جا نیز لازم است به چند نکته اشاره کنیم:

۱ ـ بی تردید، قتل عثمان حادثهٔ ناگواری بود؛ چراکه پیامدهای سوئی برای مسلمین داشت و همان‌گونه که در روایتی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش‌بینی شده بود، سبب گردید که اختلافات زیادی میان مسلمانان بروز کند و خون‌های زیادی ریخته شود؛ هر چند مقصّر اصلی در این حادثه، شخص عثمان و یاران و همکاران او بودند که حکومت اسلامی را از

---

۱. تاریخ طبری، جلد ۳، صفحهٔ ۴۰۴، حوادث سال ۳۵ ق.

شکل اصلی بیرون بردند و انواع تبعیض‌ها و ظلم و فسادها را در جامعه اسلامی رواج دادند.

۲ـ قابل توجّه است که این حادثه در مدینه و در برابر چشم صحابه اعم از مهاجران و انصار واقع شد و کمتر کسی به یاری عثمان برخاست؛ گویا همه با سکوت آمیخته با رضایت، حرکت خودجوش مردم را بر ضدّ او امضا می‌کردند؛ بلکه طبق آن‌چه در تاریخ طبری نقل شده، گروهی از صحابه رسول الله ﷺ به یکدیگر نامه نوشتند که جهاد با دشمن را فعلاً رها کنید؛ زیرا جهاد در مدینه است، نه در سرزمین روم (چرا که حکومت اسلامی به فساد گراییده و اصلاح آن بر هر چیز مقدّم است). تنها کسی که به یاری عثمان برخاست و جلو تندروی‌ها را گرفت، امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود که فرزندان خود را مأمور حمایت از او ساخت!! زیرا می‌دانست قتل عثمان آثار منفی زیادی به همراه دارد؛ هر چند شورش مردم به قدری شدید بود که این حمایت نیز مؤثر نشد.

۳ـ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در خطبهٔ مزبور، پیش از آن‌که اعتراضات مردم به اوج خود برسد، بهترین نصایح و اندرزها را به عثمان گوشزد کرد و به او شدیداً هشدار داد که هر چه زودتر از این راه بازگردد و اشتباهات خود را اصلاح کند و او قول داد به آن عمل کند؛ امّا یا نخواست و یا اطرافیان او نگذاشتند که در برابر خواسته‌های به حق مردم تسلیم شود.

از بعضی کتب تواریخ استفاده می‌شود که او به دلیل تعصب شدیدی که نسبت به اقوام و بستگان خود داشت حاضر نبود به اشتباهات خود دربارهٔ آن‌ها صریحاً اعتراف کند و بعد از نصایح امیرمؤمنان علی علیه‌السلام عرض کرد: من کار خلافی نکردم. من صله رحم نمودم (اگر اموال بیت‌المال را به خویشاوندانم بخشیده‌ام از باب صله رحم بوده است) و افراد فقیر را بی‌نیاز کرده و بی پناهان را پناه داده‌ام و کسانی را به امارت و ولایت برگزیده‌ام که شبیه برگزیدگان عمر بودند! امام علیه‌السلام فرمود: عمر، چنان بر والیان خود مسلّط بود که اگر مرتکب خلافی می‌شدند آن‌ها را به شدیدترین وجهی مجازات می‌کرد؛ ولی تو در برابر

خویشاوندانت ضعیف و ناتوانی و به کارهای خلاف آن‌ها اهمّیّت نمی‌دهی.[۱]

و عجب‌تر این‌که عثمان به دنبال این ماجرا به منبر رفت و به گونهٔ طلب‌کارانه‌ای با مردم سخن گفت؛ عصارهٔ سخن عثمان چنین بود: مردم هر چیزی آفتی دارد و آفت این امت، بدگویان و غیبت‌کنندگانند؛ سخن‌های نادرستی را می‌گویند و شما هم چشم و گوش بسته به دنبال آن‌ها حرکت می‌کنید. شما اموری را بر من عیب گرفته‌اید که همان را برای عمر پسندیده دانستید، زیرا او شما را با دست و پای خود می‌کوبید و با سخنان خشنش شما را قلع و قمع می‌کرد؛ به همین دلیل جرأت نداشتید بر او ایراد بگیرید؛ ولی من از در ملایمت و محبّت وارد شدم و حتی سخن خشنی نگفتم و شما نسبت به من جسور شدید. به خدا سوگند! من یاوران و مدافعان زورمند بسیاری دارم که اگر اشاره کنم به یاری‌ام می‌شتابند. کاری نکنید که من منطقی را در پیش گیرم که آن را دوست ندارم. زبانتان را ببندید و بر امرای خود طعن و سرزنش و عیب‌جویی نکنید. من چه حقّی را از شما پایمال کردم؟! چرا غوغا می‌کنید؟!

در این‌جا مروان برخاست صدا زد: مردم! اگر مایل باشید داوری را به دست شمشیر می‌سپاریم که میان ما و شما حکم کند. عثمان عصبانی شد گفت: خاموش باش! بگذار من با اصحابم سخن بگویم؛ مگر به تو سفارش نکردم سخن نگو! مروان خاموش شد و عثمان از منبر فرود آمد.[۲]

این تعبیرات نشان می‌دهد که عثمان یا کاملاً از اوضاع و احوال بی خبر بود و یا آن‌قدر نسبت به بستگان و خویشاوندانش خوش‌بین بود که ظلم و ستم‌های آن‌ها را عین عدالت می‌پنداشت و چنان در چنگال آنان اسیر بود که توان تغییر مسیر حوادث را نداشت.[۳]

---

۱. تاریخ طبری طبق نقل؛ ابن ابی الحدید، جلد ۸، صفحهٔ ۲۶۴-۲۶۵.
۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۲۶۵.
۳. دربارهٔ ماجرای قتل عثمان و علل شورش بر ضدّ او و اعمالی که مایهٔ خشم و نفرت عمومی مردم شد، در جلد اوّل و دوّم این کتاب سخن گفتیم که قبلاً به شمارهٔ صفحات آن اشاره شد.

## خطبهٔ ۱۶۵[1]

# وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

## يذكر فيها عجيب خلقة الطاووس

از خطبه‌های امام علیه‌السلام است که در آن از شگفتی‌های آفرینش طاووس پرده برداشته است.

## خطبه در یک نگاه

این خطبه را می‌توان به چهاربخش تقسیم کرد:

در بخش اوّل، امام علیه‌السلام به سراغ عجایب کائنات و شگفتی‌های آفرینش، به ویژه

---

۱. **سند خطبه:**
«زمخشری» از دانشمندان قرن ششم، بخش مهمی از این خطبه را در کتاب «ربیع الابرار» خود نقل کرده است. او در این کتاب، بسیاری از کلمات و سخنان آن حضرت را با تفاوت‌هایی روایت می‌کند؛ به گونه‌ای که معلوم می‌شود از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته؛ هر چند بعد از «سیّد رضی» می‌زیسته است او به قدری نسبت به شیعه بدبین بود که بسیار بعید بود کتب شیعه را منبع تحقیقی خود قرار دهد. «ابن اثیر» نیز در کتاب «نهایه» واژه‌های پیچیدهٔ این خطبه را تفسیر کرده و مجموعهٔ تعبیراتش نشان می‌دهد که آن را از منبع دیگری گرفته است؛ زیرا واژه‌هایی را ذکر نموده که مطابق نقل سیّد رضی دراین خطبه نیست. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۴۰۰).

پرندگان می‌رود و از این طریق بر وجود خداوند متعال و لزوم ایمان راسخ به او استدلال می‌کند.

در بخش دوّم، از میان تمام پرندگان، انگشت روی آفرینش طاووس و شگفتی‌های خلقت او می‌گذارد و به نکات بسیار زیبا و دقیقی در مورد این پرندهٔ عجیب اشاره می‌فرماید و در عین حال، بعضی از خرافات و توهّمات بی اساس راکه در مورد آن در میان مردم وجود دارد، ردّ می‌کند و در پایان این بخش به این نکته اشاره می‌کند: جایی که عقل‌ها از وصف مخلوقات او ناتوان است، چگونه می‌توان آن خالق بزرگ را وصف کرد؟

در بخش سوّم از شگفتی‌های آفرینش جانداران بسیار کوچک مانند مورچه پرده بر می‌دارد و عجایب خلقت آن‌ها را به صورت دلیل دیگری بر توحید خداوند متعال بر می‌شمرد.

درچهارمین و آخرین بخش، به ذکر قسمتی از اوصاف بهشت می‌پردازد؛ آن‌گونه که شنونده را مشتاق آن می‌سازد؛ به این ترتیب، مبدأ و معاد را به هم پیوند می‌دهد و مجموعهٔ کاملی را در بحث عقاید بیان می‌فرماید.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**اَبْتَدَعَهُمْ خَلْقاً عَجِيباً مِنْ حَيَوَانٍ وَ مَوَاتٍ، وَ سَاكِنٍ وَ ذِي حَرَكَاتٍ؛ وَ أَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ اَلْبَيِّنَاتِ عَلَىٰ لَطِيفِ صَنْعَتِهِ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ، مَا اَنْقَادَتْ لَهُ اَلْعُقُولُ مُعْتَرِفَةً بِهِ، وَ مُسَلِّمَةً لَهُ، وَ نَعَقَتْ فِي أَسْمَاعِنَا دَلَائِلُهُ عَلَىٰ وَحْدَانِيَّتِهِ، وَ مَا ذَرَأَ مِنْ مُخْتَلِفِ صُوَرِ اَلْأَطْيَارِ اَلَّتِي أَسْكَنَهَا أَخَادِيدَ اَلْأَرْضِ، وَ خُرُوقَ فِجَاجِهَا وَ رَوَاسِي أَعْلَامِهَا، مِنْ ذَاتِ أَجْنِحَةٍ مُخْتَلِفَةٍ، وَ هَيْئَاتٍ مُتَبَايِنَةٍ، مُصَرَّفَةٍ فِي زِمَامِ اَلتَّسْخِيرِ، وَ مُرَفْرِفَةٍ بِأَجْنِحَتِهَا فِي مَخَارِقِ اَلْجَوِّ اَلْمُنْفَسِحِ، وَاَلْفَضَاءِ اَلْمُنْفَرِجِ. كَوَّنَهَا بَعْدَ إِذْ لَمْ تَكُنْ فِي عَجَائِبِ صُوَرٍ ظَاهِرَةٍ، وَ رَكَّبَهَا فِي حِقَاقِ مَفَاصِلَ مُحْتَجِبَةٍ، وَ مَنَعَ بَعْضَهَا بِعَبَالَةِ خَلْقِهِ أَنْ يَسْمُوَ فِي اَلْهَوَاءِ خُفُوفاً، وَ جَعَلَهُ يَدِفُّ دَفِيفاً وَ نَسَقَهَا عَلَىٰ اَخْتِلَافِهَا فِي اَلْأَصَابِيغِ بِلَطِيفِ قُدْرَتِهِ، وَ دَقِيقِ صَنْعَتِهِ. فَمِنْهَا مَغْمُوسٌ فِي قَالَبِ لَوْنٍ لَا يَشُوبُهُ غَيْرُ لَوْنِ مَا غُمِسَ فِيهِ؛ وَ مِنْهَا مَغْمُوسٌ فِي لَوْنِ صِبْغٍ قَدْ طُوِّقَ بِخِلَافِ مَا صُبِغَ بِهِ.**

### ترجمه:

خداوند، آفریدگانی شگفت‌انگیز از حیوان و جماد، ساکن و متحرک، ابداع کرد و نمونه‌هایی از شواهد آشکار بر صنعت دقیق و قدرت عظیمش را اقامه کرد؛ آن‌گونه که عقل‌ها مطیع و معترف و تسلیم او شدند و دلایل یگانگی او در گوش‌های ما طنین انداز شد و اشکال گوناگونی از پرندگان را آفرید؛ پرندگانی که آن‌ها را در شکاف‌های زمین و

بریدگی درّه‌ها و قلّه کوه‌ها مسکن داد؛ پرندگانی که دارای بال‌های مختلف و شکل‌های گوناگون‌اند؛ آن‌ها که زمامشان در دست پروردگار است و در مسیری که تعیین فرموده در حرکتند و به وسیلهٔ بال‌های خویش در فراخنای هوای گسترده و در فضای پهناور به پرواز در می‌آیند.

خدا آن‌ها را با اشکال شگفت‌آوری از نظر صورت ظاهر پدید آورد و پیکرشان را با استخوان‌های به هم پیوسته که پوشیده (از گوشت) شده ترکیب نمود؛ بعضی را به سبب سنگینی جسمشان از این که به آسانی در هوا پرواز کنند بازداشت و چنان قرارداد که بتوانند (در نزدیکی زمین) بال و پر بزنند (ولی به سَبُک وَزنان اجازه داد در اوج آسمان به پرواز درآیند) با قدرت دقیق و آفرینش لطیف خویش، پرندگان را به رنگ‌های گوناگونی رنگ‌آمیزی کرد. بعضی تنها یک رنگ دارند بی‌آن‌که رنگ دیگری با آن مخلوط باشد و بعضی آن‌ها تمام بدنشان یک رنگ دارد؛ جز طوقی که رنگ دیگر بر دور گردنشان است.

## شرح و تفسیر

### آفرینش انواع پرندگان

مهم‌ترین اصول اعتقادی ما معرفة الله است که بخش عظیمی از قرآن مجید را تشکیل می‌دهد هدف نهایی این خطبه نیز همین است. به طور مسلّم اگر پایه‌های معرفت و عشق به خدا محکم شود، اعمال و رفتار انسان اصلاح می‌شود.

امام علیه‌السلام در این خطبه، شگفتی‌های آفرینش را که از وجود خدا، علم و قدرت بی‌پایان او حکایت می‌کند، بیان می‌فرماید؛ به ویژه دست ما را می‌گیرد و در جهان پرندگان به پرواز در می‌آورد و بخش مهمی از عجایب خلقت آن‌ها را بازگو می‌کند؛ سپس ما را به دنیای شگفت‌انگیز طاووس می‌برد و با چنان فصاحت و بلاغتی شگفتی‌های آن را بیان می‌کند که عقل، حیران می‌ماند ولی اختیار، زبان را به حمد و تسبیح خالق این موجودات به گردش در می‌آورد.

نخست می‌فرماید: «خداوند، آفریدگانی شگفت‌انگیز از حیوان و جماد، ساکن و متحرک، ابداع کرد» (**اَبْتَدَعَهُمْ خَلْقاً عَجِيباً مِنْ حَيَوَانٍ وَ مَوَاتٍ، وَ سَاكِنٍ وَ ذِي حَرَكَاتٍ**).

منظور از موات، جمادات است؛ همچون زمین و آسمان، ستاره‌ها و ماه و خورشید که بعضی ساکن‌اند و بعضی حرکت‌دار. (هر چند از یک نگاه همه دارای حرکتند).

منظور از ابداع، آفرینش بدون سابقه است و این موضوع بسیار مهمی است؛ زیرا تمام صنعتگران و نقّاشان آن‌چه را می‌سازند و یا به تصویر می‌کشند، تقلیدی است از جهان خلقت؛ به طور واضح و ساده یا پیچیده و مرکب. تنها خدا است که آفرینش او بی سابقه است؛ آن هم آفرینشی با این تنوع و تکثّر عجیب.

سپس به شرح این سخن پرداخته، می‌فرماید: «نمونه‌هایی از شواهد آشکار بر صنعت دقیق و قدرت عظیمش را اقامه کرد؛ آن‌گونه که عقل‌ها مطیع و معترف و تسلیم او گشتند و دلایل یگانگی او در گوش‌های ما طنین انداز شد» (**وَ أَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ اَلْبَيِّنَاتِ عَلَىٰ لَطِيفِ صَنْعَتِهِ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ، مَا اَنْقَادَتْ لَهُ اَلْعُقُولُ مُعْتَرِفَةً بِهِ، وَ مُسَلِّمَةً لَهُ، وَ نَعَقَتْ[1] فِي أَسْمَاعِنَا دَلَائِلُهُ عَلَىٰ وَحْدَانِيَّتِهِ**).

به راستی اگر انسان، کمی با علوم طبیعی آشنا باشد و با دقّت به بررسی شگفتی‌های موجودات این جهان بپردازد، بی‌اختیار زبانش به مدح و ستایش پروردگار گشوده می‌شود و همان‌گونه که مولای متقیان علیه‌السلام فرمود، به عظمت خدا اعتراف می‌کند و در برابر او تسلیم می‌شود.

به دنبال این سخن، امام علیه‌السلام ذرّه‌بین اندیشه را بر بخش خاصی از شگفتی‌های جهان ـ که پر از اسرار و لطایف است ـ می‌اندازد و از جهان پرندگان سخن می‌گوید و تنوع عجیب آن‌ها را شرح می‌دهد و می‌فرماید: «و اشکال گوناگونی از پرندگان را آفرید؛ پرندگانی که

---

۱. «**نعقت**» از مادهٔ «**نعق**» (بر وزن برق) در اصل به معنای صدای کلاغ است؛ سپس به صداهایی که برای حرکت حیوانات و امر و نهی آن‌ها گفته می‌شود، اطلاق شده است.

آن‌ها را در شکاف‌های زمین و بریدگی درّه‌ها و قلّه کوه‌ها مسکن داد» (**وَ مَا ذَرَأَ**[۱] **مِنْ مُخْتَلِفِ صُوَرِ ٱلْأَطْيَارِ الَّتِي أَسْكَنَهَا أَخَادِيدَ**[۲] **ٱلْأَرْضِ، وَ خُرُوقَ**[۳] **فِجَاجِهَا**[۴] **وَ رَوَاسِي**[۵] **أَعْلَامِهَا**[۶]).[۷]

این نخستین تنوع آفرینش پرندگان است از نظر محل زندگی، بعضی از آن‌ها مانند بوم و مرغ سنگخوار به شکاف‌های زمین پناه می‌برند و به هنگام تاریکی بیرون می‌آیند و بعضی در حاشیهٔ دره‌ها زندگی می‌کنند؛ مانند کبک‌ها و بعضی دیگر در بلندای کوه‌ها مسکن دارند، مانند شاهین و عقاب و خداوند به هر یک به مقتضای محیط زندگی‌اش ابزار و امکانات لازم را بخشیده است.

البته آن‌چه را امام علیه‌السلام در بخش‌های سه‌گانهٔ مذکور بیان فرمود، تنها برخی پرندگان را برای نمونه ذکر کرده است؛ پرندگان دریایی، پرندگان ماهی‌خوار، پرندگان خانگی و اهلی، پرندگانی که تنها در جنگل‌ها و بیشه‌ها زندگی می‌کنند، پرندگانی که تنها در کویرها

---

۱. «**ذرأ**» از مادهٔ «**ذرأ**» (بر وزن زرع) به معنای آفرینش و ایجاد و اظهار است.

۲. «**اخادید**» جمع «**اخدود**» (بر وزن خشنود) به معنای شکاف وسیع و عمیق و گسترده در زمین است و به گودال‌ها و خندق‌های بزرگ دره‌ها نیز اطلاق می‌شود.

۳. «**خروق**» جمع «**خرق**» (بر وزن زرع) به معنای بیابان‌های وسیع و گسترده است و به معنای شکاف نیز بیان شده است.

۴. «**فجاجها**» جمع «**فج**» (بر وزن حج) به معنای جادّهٔ وسیع است و در اصل به معنای دره‌های وسیعی است که در میان کوه‌ها وجود دارد و مسیر عبور کاروان‌ها بوده است.

۵. «**رواسي**» جمع «**راسیه**» در اصل به معنای ثابت و پابرجاست؛ سپس به معنای کوه‌ها سخت و پابرجاست.

۶. «**اعلام**» جمع «**علم**» (بر وزن قلم) دراصل به معنای علامتی است که از چیزی خبر می‌دهد و به کوه‌ها و قله‌های آن‌ها اطلاق شده است.

۷. دربارهٔ اعراب «**ما ذرأ...**»، بعضی احتمال داده‌اند که عطف بر «**ماانقادت**» باشد و گاه احتمال داده‌اند، عطف بر ضمیر «**دلائله**» و یا خود «**دلائله**» باشد. این احتمال نیز بعید به نظر نمی‌رسد که مبتدایی باشد با خبر محذوف و مفهوم آن چنین است: «**و ما ذرأ...**» **من آثار صنعه و عظمته**.

می‌توانند زنده بمانند و مانند آن‌ها که هر یک، شگفتی‌هایی دارند که عقل اندیشمندان را حیران می‌سازد. آن‌چه در جمله‌های پیشین ذکر شد، تقسیمی بود که امام علیه‌السلام برای آن‌ها از نظر محل سکونت بیان فرمود، سپس امام علیه‌السلام اشاره به تقسیم دیگری ـ از نظر چگونگی بال‌ها و طرز پرواز آنان ـ کرده، می‌فرماید: «آن‌ها دارای بال‌های مختلف و شکل‌های گوناگون‌اند؛ آن‌ها که زمامشان در دست پروردگار است و در مسیری که تعیین فرموده در حرکتند و به وسیلهٔ بال‌های خویش در دل فراخنای هوای گسترده و در فضای پهناور به پرواز در می‌آیند» (**مِنْ ذَاتِ أَجْنِحَةٍ مُخْتَلِفَةٍ، وَ هَيْئَاتٍ مُتَبَايِنَةٍ، مُصَرَّفَةٍ**[۱] **فِي زِمَامِ التَّسْخِيرِ، وَ مُرَفْرِفَةٍ**[۲] **بِأَجْنِحَتِهَا فِي مَخَارِقِ**[۳] **اَلْجَوِّ اَلْمُنْفَسِحِ**[۴]، **وَاَلْفَضَاءِ اَلْمُنْفَرِجِ**).

این همان چیزی است که در قرآن مجید در آیات متعدد از جمله در سورهٔ نحل به آن اشاره فرموده: «﴿**أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**﴾؛ آیا آن‌ها به پرندگانی که بر بلندای آسمان‌ها نگه داشته شده‌اند نظر نفیکندند؟ هیچ کس جز خدا آن‌ها را نگاه نمی‌دارد. در این امر نشانه‌هایی از عظمت و قدرت خداست، برای کسانی که ایمان می‌آورند».[۵]

امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن به سراغ تقسیم سوّم و چهارمی برای پرندگان می‌رود و آن‌ها را به پرندگان دارای اشکال مختلف شگفت‌آور و سپس پرندگان سنگین وزن که

---

۱. «**مصرّفه**» از مادهٔ «**صرف**» (بر وزن حرف) به معنای تغییر دادن است و «**مصرّفه**» به معنای انواع اشکال متنوع می‌آید.

۲. «**مرفرفه**» از مادهٔ «**رفرفه**» به معنای بال و پر زدن است و «**مرفرفه**» به معنای پارچه‌های زیبا و رنگارنگ نیز ذکر شده است و در خطبهٔ مزبور به همان معنای اوّل است.

۳. «**مخارق**» جمع «**مخرق**» (بر وزن مشرب) به معنای قلات و بیابان گسترده است.

۴. «**منفسح**» به معنای گسترده از مادهٔ «**فسح**» (بر وزن مسلح) به معنای گستردن نقل شده است.

۵. نحل، آیهٔ ۷۹.

قدرت بر پرواز ندارند و یا به زحمت و نزدیک سطح زمین پرواز می‌کنند و پرندگان سبک جثّه‌ای که بر بلندای آسمان‌ها به سرعت در گردشند، می‌فرماید: «خداوند آن‌ها را با اشکال شگفت‌آوری از نظر صورت ظاهر پدید آورد و پیکرشان را با استخوان‌های به هم پیوسته که پوشیده (از گوشت) شده ترکیب نمود؛ بعضی را به سبب سنگینی جسمشان از این که به آسانی در هوا پرواز کنند بازداشت و چنان قرارداد که بتوانند (در نزدیکی زمین) بال و پر بزنند (ولی به سَبُک وَزنان اجازه داد در اوج آسمان به پرواز درآیند)» (**كَوَّنَهَا بَعْدَ إِذْ لَمْ تَكُنْ فِي عَجَائِبِ صُوَرِ ظَاهِرَةٍ، وَ رَكَّبَهَا فِي حِقَاقِ**[۱] **مَفَاصِلَ مُحْتَجِبَةٍ، وَ مَنَعَ بَعْضَهَا بِعَبَالَةِ**[۲] **خَلْقِهِ أَنْ يَسْمُوَ فِي ٱلْهَوَاءِ خُفُوفاً،**[۳] **وَ جَعَلَهُ يَدِفُّ دَفِيفاً**[۴]).

آری، اشکال پرندگان به قدری مختلف است که انسان از تنوّع آن حیران می‌شود: بعضی آن‌چنان زیبایند که چشم از دیدن آن‌ها سیر نمی‌شود؛ بعضی چنان قیافهٔ وحشتناکی دارند که غالب مردم از آن‌ها می‌ترسند؛ پاهای بعضی به قدری بلند است که گویا بدن آن‌ها روی دو ستون قرارگرفته (مانند شتر مرغ و لک لک) و پای بعضی به قدری کوتاه است که به زحمت دیده می‌شود (مانند کبک‌ها)؛ بعضی به قدری بزرگ‌اند که گاه بدن آن‌ها به دو متر می‌رسد و بعضی به اندازه‌ای کوچک‌اند که از چند سانتی‌متر تجاوز نمی‌کنند.

از نظر پرواز نیز بسیار مختلف‌اند: بعضی آن‌چنان سنگین‌اند که قدرت پرواز ندارند؛ به سرعت می‌دوند و بال و پر می‌زنند؛ بعضی مدتی با سرعت می‌دوند و سپس از زمین بر می‌خیزند و در ارتفاع پایین حرکت می‌کنند و برخاستن آن‌ها درست، شبیه پرواز

---

۱. «**حقاق**» جمع «**حُقّ**» (بر وزن حبّ) به معنای محل پیوند دو استخوان مفصل است.
۲. «**عبالة**» به معنای درشتی، سنگینی است.
۳. «**خفوف**» به معنای سرعت و سبکی است که غالباً لازم و ملزوم یکدیگرند.
۴. «**دفیف**» به معنای بال زدن است و از آن‌جا که پرندگان، نزدیک زمین بیش‌تر بال می‌زنند، گاهی این واژه به پرواز کردن در نزدیک زمین نیز گفته شده است.

هواپیماهاست؛ بعضی دیگر به محض این‌که اراده کنند، یک مرتبه از زمین کنده می‌شوند و به پرواز در می‌آیند؛ با قدرت پاها خود را به هوا می‌پرانند، سپس از بال‌ها استفاده می‌کنند (مانند حرکت بال گردها)؛ بعضی ساعت‌ها و یا هفته‌ها در آسمان‌ها به راحتی حرکت می‌کنند، بی آن‌که احساس خستگی و ناتوانی کنند؛ مانند پرندگان مهاجر که گاه نیمی از کرهٔ زمین را سیر می‌کنند وهفته‌ها در آسمانند و مواد غذایی را به صورت چربی‌ها قبل از پرواز در بدن خود ذخیره می‌کنند. جالب این‌که بعضی پرندگان که بال‌های پهن و گسترده و جثّه‌های سبک دارند، هنگامی که اوج گرفتند نیازی به بال زدن ندارند و بال‌های گستردهٔ شان، آن‌ها را بر بلندای جوّ حفظ می‌کند و تنها شهپرهایی که در دم آن‌ها قرار دارد سبب حرکت یا تغییر مسیر آن‌ها می‌شود! اما بعضی دیگر که بال‌های کوتاه‌تر و جثّه‌های سنگین‌تری دارند باید همواره بال‌های خود را در طرف بالا و پایین حرکت دهند تا بتوانند پرواز کنند. هر قدر انسان در این تنوّع‌ها فکر می‌کند به عظمت آفریدگار و علم وقدرت بی پایانش آشناتر می‌شود!!

در مرحلهٔ چهارم، امام علیه‌السلام به تنوع رنگ‌های گوناگون پرندگان که آن هم از عجایب آفرینش است اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند با قدرت لطیف و آفرینش قدرت خویش، پرندگان را به رنگ‌های گوناگونی رنگ‌آمیزی کرد: بعضی تنها یک رنگ دارند بی‌آن‌که رنگ دیگری با آن مخلوط باشد و بعضی آن‌ها تمام بدنشان یک رنگ دارد؛ جز طوقی که به رنگ دیگر بر دور گردنشان» **(وَ نَسَقَهَا[۱] عَلَىٰ ٱخْتِلَافِهَا فِي ٱلْأَصَابِيغِ[۲] بِلَطِيفِ قُدْرَتِهِ، وَ دَقِيقِ صَنْعَتِهِ. فَمِنْهَا مَغْمُوسٌ[۳] فِي قَالَبِ[۴] لَوْنٍ لَا يَشُوبُهُ غَيْرُ لَوْنِ مَا**

---

۱. «**نسقها**» از مادهٔ «**نسق**» (بر وزن مشق) به معنای منظم ساختن خواه در مورد صفوف باشد یا عبارات و کلمات و یا غیر آن.

۲. «**أصابیغ**» جمع «**أصباغ**» و «**اَصباغ**» جمع «**صبغ**» (بر وزن فعل) به معنای رنگ است.

۳. «**مغموس**» از مادهٔ «**غمس**» (بر وزن لمس) در اصل به معنای فرورفتن چیزی در آب است؛ سپس به معنای غایب و پنهان شدن نیز گفته شده است و در جملهٔ مزبور امام علیه‌السلام یک ←

**غُمِسَ فِيهِ؛ وَ مِنْهَا مَغْمُوسٌ فِي لَوْنِ صِبْغٍ قَدْ طُوِّقَ بِخِلَافِ مَا صُبِغَ بِهِ).**

تنوع رنگ‌های پرندگان نیز از عجایب است. در زمان ما در بعضی از مناطق، باغی به نام باغ پرندگان درست کرده‌اند و انواع پرندگان را در آن جمع‌آوری کرده و در شرایطی شبیه شرایط طبیعی زندگی می‌کنند. تنها ویژگی آن این است که تور بسیار بزرگ و بلندی بر دور باغ کشیده‌اند که پرندگان از آن جا به جای دیگر نروند. هرگاه کسی در آن باغ قدم نهد و رنگ‌های مختلف پرندگان را با چشم خود ببیند، از تنوع و زیبایی‌های خیره کنندهٔ آن در شگفتی فرو می‌رود؛ گویی نقاشی نشسته و همه روزه یک به یک آن‌ها را با دقت رنگ‌آمیزی می‌کند. ممکن نیست، بینندهٔ آن بی اختیار زبان به حمد و تسبیح پروردگار نگشاید.

وانگهی پرندگانی که در چنین باغ‌هایی گردآوری می‌شوند اندکی از انواع پرندگان جهان طبیعت‌اند. در درون دره‌ها در اعماق جنگل‌ها پرندگانی به رنگ‌های مختلف وجود دارد که چشم انسانی به آن‌ها نیفتاده!

## نکته

### دنیای عجیب پرندگان

گاه دیدن یک پرندهٔ زیبا و ظرافت و دقّتی که در ساختمان بال و پر و تمام وجود او به کار رفته، انسان را با آفرینندهٔ آن آشنا و غرق در افکار توحیدی می‌کند حال اگر در جهان پرندگان سیرِ طولانی‌تری کنیم، سیری که به یقین سال‌ها طول می‌کشد و طرز زندگی، رنگ‌ها، دقّت‌ها، ظرافت‌ها و تنوّع فوق العاده‌ای را که در آن‌ها به کار رفته، مشاهده کنیم

---

← رنگ بودن گروهی از پرندگان را تشبیه کرده است که گویی آن را در خُم رنگرزی فرو کرده و بیرون آورده‌اند.

۴. «**قالَب**» (بر وزن حالت) همان چیزی است که در فارسی، «**قالب**» (بر وزن فاعل) گفته می‌شود و به معنای ظروفی است که فلزات گداخته یا اشیای دیگر را در آن می‌ریزند و به شکل مطلوب در می‌آورند.

چه رخ خواهد داد؟!

دانشمندان، کتب بسیاری دربارهٔ رازهای نهفته در وجود پرندگان و انواع و اقسام آن‌ها، اعم از پرندگان خشکی و دریایی، پرندگان مهاجر و غیر مهاجر نوشته‌اند که حتی شرح گوشه‌ای از آن‌ها از حوصلهٔ این کتاب، خارج است؛ ولی مناسب است به گوشه‌هایی کوتاه و پرمعنا در این جا اشاره کنیم:

دانشمندان می‌گویند:

۱ـ حدود چهارده هزار نوع پرنده در کرهٔ زمین وجود دارد و تفاوت‌های میان آن‌ها سبب شده که دانشمندان، آن‌ها را به گروه‌های مختلف تقسیم کنند. البتّه هر نوع، هزاران هزار مصداق خارجی دارد. مسلّماً در درون جنگل‌ها و اعماق دره‌های صعب العبور، انواع زیادی از پرندگان یافت می‌شود که هرگز انسان‌ها به آن‌ها دست نیافته‌اند.

۲ـ بعضی از پرندگان (مانند شترمرغ به قدری بزرگ‌اند که ممکن است بیش از یک صد کیلوگرم وزن داشته باشند و با پاهای بلند خود می‌توانند با سرعتی معادل ۹۵ کیلومتر در ساعت بدوند! در مقابل بعضی به قدری کوچک‌اند که وزن آن‌ها از چند گرم تجاوز نمی‌کند؛ ولی عجب آن که ممکن است سرعت پرواز آن‌ها کمتر از سرعت دویدن شترمرغ نباشد!

۳ـ هر یک از پرندگان، آفرینشی کاملاً متناسب با محیط و وضع معیشت خود دارند: مرغِ ماهی‌خوار، منقاری بلند و تیز دارد که به راحتی ماهی‌ها را صید می‌کند؛ پرنده‌ای به نام «سرخ قبا» منقار کوتاه و مخروطی دارد که می‌تواند دانه‌های نباتی را بشکند و استفاده کند؛ مرغ «زمزمه‌گر» منقاری باریک و تیز دارد که شیرهٔ گل‌ها را می‌مکد؛ مرغان شکاری پنجه‌ها و منقارهای قوی و برّنده‌ای دارند که شکارشان را با آن می‌گیرند و پاره می‌کنند؛ منقار پلیکان مانند یک سبد است که ماهی زیادی را برای طعمه در خود جای می‌دهد.

۴ـ هیچ پرنده‌ای دندان ندارد و دانه‌ها را در سنگدان خود آسیاب کرده، آمادهٔ جذب می‌کند!

۵ـ بدن پرندگان بسیار سبک و آمادهٔ پرواز است در جای جای داخل بدن آن‌ها حباب‌های هوا وجود دارد و استخوان‌های‌شان توخالی است و همهٔ این‌ها به پرواز آن‌ها کمک می‌کند!

۶ـ پرندگان معمولاً تخم می‌گذارند و چند روزی روی آن می‌خوابند تا به جوجه تبدیل شود؛ گاه تنها جنس ماده بر روی آن می‌خوابد و گاه نر و ماده به نوبت روی آن می‌خوابند و گاه جنس نر، پرندهٔ ماده را در درون لانه زندانی می‌کند و اجازهٔ خروج به او نمی‌دهد (مانند مرغ شاخ منقار) فقط سوراخی در دهانهٔ لانه می‌گذارد که روزها برای او غذا بیاورد و در اختیار او بگذارد.

۷ـ پرندگان آبی یعنی آن‌ها که روی آب‌ها و اطراف دریاها زندگی می‌کنند، برنامهٔ عجیب‌تری دارند؛ گاه با دستگاهی که همانند رادار است طعمهٔ خود را زیر آب نشانه‌گیری می‌کنند و با یک شیرجه به عمق آب فرو می‌روند و آن را گرفته، و از طرف دیگر سر بر می‌آورند؛ بدن‌های آن‌ها چنان چرب است که هرگز آب در آن نفوذ نمی‌کند.

۸ـ رنگ‌های پرندگان از عجایب آفرینش است؛ گاه چنان رنگ‌آمیزی زیبا و شفاف و دل‌انگیزی دارند که انسان خیال می‌کند الآن از زیر دست نقاش چیره‌دستی خارج شده است (و این از بدیع‌ترین چهره‌های آفرینش است که امام علیه‌السلام در خطبهٔ مزبور روی آن تکیهٔ خاصی دارد) و انسان تا نبیند نمی‌تواند به اهمّیّت آن واقف شود.

۹ـ لانه‌های پرندگان نیز بسیار متنوّع و عجیب است با این که آن‌ها دست ندارند، ولی با ظرافت خاصی لانهٔ خود را می‌سازند. یکی از پرندگان به نام «پرندهٔ خیاط» برگ‌های بزرگ درختان را به هم می‌دوزد و از آن لانه درست می‌کند. منقار تیزش به منزلهٔ سوزن است و الیاف باریک گیاهان را به صورت نخ مورد بهره برداری قرار می‌دهد!

۱۰ـ پرندگان شکارچی پاهای قوی و بال‌های نیرومندی دارند؛ مانند عقاب‌ها و بازها و لاشخورها و کرکس‌ها. چشم آن‌ها بسیار قوی و تیزبین است و از مکانی دور در آسمان، حتی موجودات کوچک را روی زمین می‌بینند. بعضی از آن‌ها به قدری قوی‌اند که نقل

شده می‌توانند یک برّه را از زمین برداشته، با خود ببرند.

۱۱ـ پرندگان مهاجر عالم عجیب و شگفت‌انگیزتری دارند. گاه از خط استوا به مناطق قطبی و بالعکس حرکت می‌کنند و بیش از ده هزار کیلومتر راه را طی می‌کنند؛ بی آن‌که راه را گم کنند، شب‌ها و روزها پرواز می‌کنند! قبل از مهاجرت، دسته جمعی با یک الهام درونی به تغذیهٔ فراوان می‌پردازند و بدن خود را از چربی انباشته می‌کنند که در طول مسافرت از آن استفاده کنند!

۱۲ـ مقاومت پرندگان در مقابل سرما و گرما بسیار زیاد است. در زمستان که ما انسان‌ها کنار بخاری جمع می‌شویم، آن‌ها در سرمای چندین درجه زیر صفر زنده می‌مانند! حرارت بدن آن‌ها از بدن انسان بیش‌تر است و به ۴۵ درجه بالای صفر می‌رسد! و شاید همین حرارت است که به آن‌ها در مقابل سرما مقاومت می‌دهد.[۱]

۱۳ـ خدمات پرندگان به انسان، بسیار زیاد است: خوراک بسیاری از آن‌ها حشرات است؛ پرندگان شکاری، افزایش نسل پرندگان دیگر را مهار می‌کنند؛ پرندگان مردارخوار، سطح دریاها و خشکی‌ها را پاکسازی می‌کنند؛ بسیاری از آن‌ها در زدودن آفات، نقش مهمی دارند و علاوه براین‌ها پرندگان برای ما غذای مهمی به شمار می‌روند.

۱۴ـ در پایان این بحث، قلم را به دست شارح خوش ذوق شرح «فی ظلال نهج البلاغه» می‌سپاریم. او از کتاب «روبرت لمن» به نام «همه چیز دربارهٔ پرندگان» ترجمه «دکتر مصطفی بدران» چنین نقل می‌کند: «بعضی حدس می‌زنند که در تمام روی زمین، حدود صد میلیارد پرنده وجود دارد (در انواع مختلف) و بزرگ‌تر از همه شتر مرغ است که قامت آن به ۲/۵ متر می‌رسد... و کوچک‌ترین آن‌ها «**طنان**» است که طول آن فقط پنج سانتی‌متر است و با سرعت عجیبی پرواز می‌کند و در یک ثانیه، پنجاه تا دویست بار پر می‌زند و سرعت حرکت او در ساعت تا ۹۰ کیلومتر می‌رسد و می‌تواند طرف جلو و عقب و یا بالا و پایین حرکت کند و حتی می‌تواند مدتی طولانی در یک نقطه از هوا توقف کند!

---

۱. فرهنگ‌نامه و کتب دیگر.

بعضی از پرندگان یک گام آن‌ها از شش متر بیش‌تر است.

بعضی از پرندگان تا شش هزار متر در هوا بالا می‌روند و بعضی تا ۱۸ متری عمق آب پیش می‌روند».[۱]

کوتاه سخن؛ همان‌گونه که مولا علی علیه‌السلام در این بخش از خطبه بیان فرمود، هرگاه انسان در این عجایب خلقت بیندیشد، بی اختیار سر تعظیم به درگاه پروردگار فرود می‌آورد و در برابر لطف صنعت و عظمت قدرت او تسلیم می‌شود.

۱. فی ظلال نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۴۶۷.

## بخش دوّم

وَ مِنْ أَعْجَبِهَا خَلْقاً الطَّاوُوسُ الَّذِي أَقَامَهُ فِي أَحْكَمِ تَعْدِيلٍ، وَ نَضَّدَ أَلْوَانَهُ فِي أَحْسَنِ تَنْضِيدٍ، بِجَنَاحٍ أَشْرَجَ قَصَبَهُ، وَ ذَنَبٍ أَطَالَ مَسْحَبَهُ.

إِذَا دَرَجَ إِلَىٰ ٱلْأُنْثَىٰ نَشَرَهُ مِنْ طَيِّهِ، وَ سَمَا بِهِ مُطِلًّا عَلَىٰ رَأْسِهِ كَأَنَّهُ قِلْعُ دَارِيٍّ عَنَجَهُ نُوتِيُّهُ.

يَخْتَالُ بِأَلْوَانِهِ، وَ يَمِيسُ بِزَيَفَانِهِ. يُفْضِي كَإِفْضَاءِ الدِّيَكَةِ، وَ يَؤُزُّ بِمَلَاقِحِهِ أَزَّ ٱلْفُحُولِ ٱلْمُغْتَلِمَةِ لِلضِّرَابِ. أُحِيلُكَ مِنْ ذٰلِكَ عَلَىٰ مُعَايَنَةٍ، لَا كَمَنْ يُحِيلُ عَلَىٰ ضَعِيفٍ إِسْنَادُهُ. وَ لَوْ كَانَ كَزَعْمِ مَنْ يَزْعُمُ أَنَّهُ يُلْقِحُ بِدَمْعَةٍ تَسْفَحُهَا مَدَامِعُهُ، فَتَقِفُ فِي ضَفَّتَيْ جُفُونِهِ، وَ أَنَّ أُنْثَاهُ تَطْعَمُ ذٰلِكَ، ثُمَّ تَبِيضُ لَا مِنْ لِقَاحِ فَحْلٍ سِوَىٰ الدَّمْعِ ٱلْمُنْبَجِسِ، لَمَا كَانَ ذٰلِكَ بِأَعْجَبَ مِنْ مُطَاعَمَةِ ٱلْغُرَابِ.

## ترجمه:

یکی از عجیب‌ترین آن‌ها (پرندگان) از نظر آفرینش، طاووس است که خداوند آن را در موزون‌ترین شکل آفرید و با رنگ‌های مختلف به بهترین صورت رنگ‌آمیزی نمود؛ با بال و پرهایی که شهپرهای آن بر روی یکدیگر قرار گرفته و به هم آمیخته و دُمی که دامنهٔ آن را گسترده و بر زمین می‌کشد. هنگامی که طاووس به سوی جفت خود حرکت می‌کند، دم خود را می‌گشاید و همچون چتری (بسیار زیبا) بر سر خود سایبان می‌سازد؛ گویی بادبان کشتی است که از سرزمین «دارین» مشک با خود آورده و ناخدا آن را برافراشته است. (در

این حال) او با این همه رنگ‌های زیبا غرق در غرور می‌شود و با حرکات متکبرانه به خود می‌نازد؛ همچون خروس با جفت خود می‌آمیزد و همانند حیوانات نر که از طغیان شهوت به هیجان آمده‌اند با او درآمیخته باردارش می‌کند.

برای اثبات آن به مشاهدهٔ حسّی حواله می‌کنم؛ نه همچون کسی که به دلیل ضعیف ذهنی حواله می‌کند و آن‌گونه که بعضی پنداشته‌اند، طاووس به وسیله اشکی که از چشم خود فرو می‌ریزد جنس ماده را باردار می‌کند به این صورت که قطره اشک در دو طرف پلک‌های جنس نر حلقه می‌زند و مادهٔ او آن را می‌نوشد سپس تخم می‌گذارد، بی آن که با نر آمیزش کرده باشد، جز همان قطره اشکی که از چشمش بیرون پریده است، (این افسانه بی اساسی است و) عجیب‌تر از افسانهٔ تولید مثل کلاغ نیست.

## شرح و تفسیر

### عجیب‌ترین پرنده جهان

به دنبال بخش پیشین این خطبه که در آن سخن از شگفتی‌های جهان پرندگان به میان آمده بود، امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه، روی یکی از زیباترین و شگفت‌انگیزترین پرندگان دنیا یعنی «طاووس» انگشت می‌گذارد؛ همان پرنده‌ای که در زیبایی و جمال، ضرب المثل است تا آن جا که از پرهای زیبایش برای نشانه‌گزاری در قرآن‌ها و ساختن جارو برای غبارروبی از مکان‌های بسیار مقدّس استفاده می‌شود. امام علیه‌السلام به چند قسمت از ویژگی‌های این پرنده اشاره می‌فرماید؛ نخست می‌فرماید: «یکی از عجیب‌ترین آن‌ها (پرندگان) از نظر آفرینش، طاووس است که خداوند آن را در موزون‌ترین شکل آفرید و با رنگ‌های مختلف به بهترین صورت رنگ‌آمیزی نمود؛ با بال و پرهایی که شهپرهای آن بر روی یکدیگر قرار گرفته و به هم آمیخته و دُمی که دامنهٔ آن را گسترده و بر زمین می‌کشد» (**وَ مِنْ أَعْجَبِهَا خَلْقاً الطَّاوُوسُ الَّذِي أَقَامَهُ فِي أَحْكَمِ تَعْدِيلٍ، وَ**

**نَضَّدَ[۱] أَلْوَانَهُ فِي أَحْسَنِ تَنْضِيدٍ، بِجَنَاحٍ أَشْرَجَ[۲] قَصَبَهُ[۳]، وَ ذَنَبٍ أَطَالَ مَسْحَبَهُ[۴]).**

نخستین چیزی که در طاووس جلب توجّه می‌کند، رنگ‌آمیزی عجیب بال‌ها و دامنه دار بودن قسمت دُم اوست که به هنگام راه رفتن بر زمین کشیده می‌شود و همچون عروسی زیبا که لباس مخصوص شب زفاف را پوشیده، خودنمایی می‌کند.

رنگ‌آمیزی بال و پر طاووس را با هیچ بیانی نمی‌توان وصف کرد؛ جز این که انسان آن را ببیند و با چشم مشاهده کند و لذت برد و به آفریننده‌اش آفرین گوید.

یکی از نکته‌های قابل توجّه و دقیق در جهان حیوانات این است که جنس نر برای جلب توجّه جنس ماده از عوامل مختلفی استفاده می‌کند؛ گاه از صدای زیبا و گاه از حرکات موزون و گاه از جلوه‌های دیگر. امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن به این نکتهٔ باریک اشاره کرده، می‌فرماید: «هنگامی که طاووس به سوی جفت خود حرکت می‌کند، دم خود را می‌گشاید و همچون چتری (بسیار زیبا) بر سر خود سایبان می‌سازد» **(إِذَا دَرَجَ[۵] إِلَىٰ ٱلْأُنْثَىٰ نَشَرَهُ مِنْ طَيِّهِ[۶]، وَ سَمَا بِهِ مُطِلًّا[۷] عَلَىٰ رَأْسِهِ).**

---

۱. «**نضّد**» از مادهٔ «**تنضید**» به معنای ترکیب اشیایی با یکدیگر و تنظیم آنهاست.

۲. «**أشرج**» از مادهٔ «**اِشراج**» به معنای آمیختن اشیایی با یکدیگر یا داخل کردن طناب‌ها و ریسمان‌های یک کیسه، یا یک صندوق در یکدیگر آن را محکم بستن است.

۳. «**قصب**» به معنای «نی» و ساقه‌های توخالی گیاهان و مانند آن است.

۴. «**مسحب**» ازمادهٔ «**سحب**» (بر وزن سهو) به معنای کشیدن یا کشیدن بر روی زمین است و «**مسحب**» دراین‌جا معنای مصدری، یا اسم مصدری دارد.

۵. «**درج**» از مادهٔ «**درج**» (بر وزن خرج) به معنای راه افتادن به سوی مقصد و یا از پله بالا رفتن است و در خطبه یاد شده، معنای اوّل را دارد؛ به حرکت آهسته کودک نیز اطلاق می‌شود.

۶. «**طیّ**» به معنای تا کردن و پیچیدن است. «**من طیّه**» در خطبه مزبور به معنای «**بعد طیّه**» است. اشاره به این که طاووس، بال‌های خود را که پیچیده است از هم باز می‌کند.

۷. «**مُطِلّ**» از مادهٔ «**طلّ**» (بر وزن حلّ) به معنای مشرف شدن و از بالا نگریستن است و دراین‌جا به معنای اوّل است.

چتر زدن طاووس به راستی از زیبایی‌های جهان آفرینش است. به راستی چگونه می‌تواند این پرهای زیبا را ناگهان به صورت چتری درآورد که نظم خاصی بر آن و بر تمام رنگ‌هایش حکمفرما باشد؟!

سپس امام علیه‌السلام در مورد آن تشبیهی بیان کرده، می‌فرماید: «گویی بادبان کشتی است که از سرزمین «دارین» مشک با خود آورده و ناخدا آن را برافراشته است» (**كَأَنَّهُ قِلْعُ**[۱] **دَارِيٍّ**[۲] **عَنَجَهُ**[۳] **نُوتِيُّهُ**[۴]).

این تشبیه ممکن است از این نظر باشد که به هنگام حرکت بادبان را به سوی مقصد می‌گشایند و در ضمن، زیبایی خاصی به کشتی می‌دهد. طاووس نیز به هنگام حرکت برای جفت‌گیری، چتر خود را می‌گشاید تا بازیبایی‌هایش جلب توجّه جفت خود کند و به مقصودش نایل گردد.

و در ادامهٔ سخن می‌افزاید: «(در این حال) او با این همه رنگ‌های زیبا غرق در غرور می‌شود و با حرکات متکبّرانه به خود می‌نازد؛ همچون خروس با جفت خود می‌آمیزد و همانند حیوانات نر که از طغیان شهوت به هیجان آمده‌اند با او درآمیخته باردارش می‌کند» (**يَخْتَالُ**[۵] **بِأَلْوَانِهِ، وَ يَمِيسُ**[۶] **بِزَيَفَانِهِ**[۷]. **يُفْضِي**[۸] **كَإِفْضَاءِ الدِّيَكَةِ، وَ**

---

۱. «**قلع**» به بادبان کشتی گفته می‌شود.

۲. «**داریّ**» منسوب به «دارین» محلی در «بحرین» بوده که مرکز تجارت مُشک محسوب می‌شده است و مفهوم جملهٔ یاد شده این است که طاووس چتر خود را بر سرش بلند می‌کند؛ گویی بادبان کشتی است که از سرزمین دارین، مشک با خود آورده است.

۳. «**عنج**» از مادهٔ «**عنج**» (بر وزن رنج) به معنای کشیدن و بستن است.

۴. «**نوتی**» به معنای ناخدا و کشتی‌بان است و در اصل از مادهٔ «**نوت**» (بر وزن فوت) به معنای این طرف و آن طرف حرکت کردن است و اطلاق این واژه بر ناخدا به سبب آن است که کشتی را به هر طرف که بخواهد متمایل می‌سازد.

۵. «**یختال**» از مادهٔ «**اختیال**» به معنای تکبر و غرور است که معمولاً از خیال و پندار برتری بر دیگران پیدا می‌شود.

۶. «**یمیس**» از مادهٔ «**میس**» (بر وزن شیث) به معنای حرکت کردن متکبّرانه است.

۷. «**زیفان**» به معنای راه رفتن متکبّرانه است و تأکیدی است بر جملهٔ (**یمیس**). ←

**يَؤُرُّ**(۹) **بِمَلَاقِحِهِ**(۱۰) **أَرَّ اَلْفُحُولِ اَلْمُغْتَلِمَةِ**(۱۱) **لِلضِّرَابِ**(۱۲)).

این سخن در واقع مقدمه‌ای است برای ابطال بعضی از خرافات که در مورد این پرنده در میان عوام موجود است (و چه بسیارند خرافاتی که عوام برای عجایب حیوانات ساخته‌اند!)

لذا به دنبال آن چنین می‌فرماید: «من این موضوع را با چشم خود دیده‌ام و برای اثبات آن به مشاهدهٔ حسّی حواله می‌کنم؛ نه همچون کسی که به دلیل ضعیف ذهنی حواله کند» (آری آن‌چه دربارهٔ تولید مثل طاووس گفتم با چشم خود دیده‌ام؛ امری است حسّی نه خیالی و پنداری) (**أُحِيلُكَ مِنْ ذٰلِكَ عَلَىٰ مُعَايَنَةٍ، لَا كَمَنْ يُحِيلُ عَلَىٰ ضَعِيفِ إِسْنَادُهُ**).

سپس در ادامهٔ این سخن می‌افزاید: «و آن‌گونه که بعضی پنداشته‌اند، طاووس به وسیله اشکی که از چشم خود فرو می‌ریزد جنس ماده را باردار می‌کند به این صورت که قطره اشک در دو طرف پلک‌های جنس نر حلقه می‌زند و مادهٔ او آن را می‌نوشد سپس تخم می‌گذارد، بی آن که با نر آمیزش کرده باشد، جز همان قطره اشکی که از چشمش بیرون پریده است، (افسانهٔ بی‌اساسی است) و این عجیب‌تر از افسانهٔ تولید مثل کلاغ نیست» (**وَ لَوْ كَانَ كَزَعْمِ مَنْ يَزْعُمُ أَنَّهُ يُلْقِحُ بِدَمْعَةٍ تَسْفَحُهَا**(۱۳) **مَدَامِعُهُ**(۱۴)، **فَتَقِفُ**

---

← ۸. «**يفضى**» از مادهٔ «**افضاء**» کنایه از آمیزش جنسی است و در اصل به معنای توسعه دادن است (ریشهٔ اصلی آن فضاست).

۹. «**يؤرُّ**» از مادهٔ «**أرَّ**» (بر وزن شرّ) به معنای آمیزش جنسی است.

۱۰. «**ملاقح**» جمع «**مُلحقة**» به معنای آلت تناسلی است و در اصل از مادهٔ لقاح به معنای باردار کردن گرفته شده است.

۱۱. «**مغتلمة**» از مادهٔ «**غلمة**» (بر وزن لقمه) به معنای شدت شهوت جنسی گرفته شده است و «**فحول مغتلمة**» به معنای حیوانات نری است که از شدت شهوت به هیجان آمده‌اند.

۱۲. «**ضراب**» به معنای جفت‌گیری و آمیزش جنسی است.

۱۳. «**تسفح**» از مادهٔ «**سفح**» (بروزن محو) به معنای جریان خون یا اشک است و «**سفاح**» به معنای خون‌ریز می‌باشد. ←

**فِي ضَفَّتَيِ[۱] جُفُونِهِ[۲]، وَ أَنَّ أُنْثَاهُ تَطْعَمُ ذٰلِكَ، ثُمَّ تَبِيضُ لَا مِنْ لِقَاحِ فَحْلٍ سِوَىٰ الدَّمْعِ ٱلْمُنْبَجِسِ[۳]، لَمَا كَانَ ذٰلِكَ بِأَعْجَبَ مِنْ مُطَاعَمَةِ[۴] ٱلْغُرَابِ).**

اشاره به این که نباید از چنین خرافه‌ای دربارهٔ طاووس تعجب کرد؛ زیرا عجیب‌تر از آن را دربارهٔ کلاغ گفته‌اند. می‌گویند: کلاغ، آمیزش جنسی ندارد؛ بلکه به هنگامی که می‌خواهد جنس ماده را باردار کند منقار خود را در منقار او می‌نهد و کمی آبی که در چینه‌دان او هست به ماده منتقل می‌کند و او باردار می‌شود؛ در حالی که این سخن باطل است وبارها آمیزش جنسی کلاغ مشاهده شده است؛ هر چند سعی دارد دور از انظار انسان‌ها باشد و لذا آمیزش جنسی او که یک امر پنهانی است در زبان عربی ضرب المثل شده است و گفته‌اند: «**أخفى من سفاد الغراب**؛ پنهان‌تر از آمیزش جنسی کلاغ».

ممکن است سرچشمهٔ این اشتباه آن باشد که بسیاری از پرندگان، قبل از آمیزش جنسی، منقار در منقار هم می‌نهند و این سببِ اشتباه بعضی شده است. ممکن است شبیه آن در مورد اشک طاووس وجود داشته باشد که قبل از آمیزش جنسی، جنس ماده اشک جنس نر را می‌نوشد.[۵]

---

← ۱۴. «**مدامع**» جمع «**مِدمَع**» (بر وزن منبر) به معنای مجرای اشک است و «**دمع**» به اشک گفته می‌شود.

۱. «**ضفه**» به معنای ساحل دریا یا نهر است و در خطبهٔ یاد شده پلک‌ها تشبیه به ساحل نهر شده است.

۲. «**جفون**» جمع «**جفن**» (بر وزن جفت) به معنای پلک چشم است.

۳. «**منبجس**» از مادهٔ «**انبجاس**» از ریشهٔ «**بجس**» (بر وزن نحس) به معنای بیرون ریختن آب به صورت خفیف و ملایم است.

۴. «**مطاعمه**» از مادهٔ «**طعم**» به معنای غذاخوردن با یکدیگر است و سپس به کار← حیواناتی که منقارهای خود را در یکدیگر داخل می‌کنند، گفته شده است؛ گویا هر یک به دیگری غذا می‌دهد.

۵. بنابر آن‌چه ذکر شد، جواب قضیه شرطیه «**و لو كان...**» جملهٔ «**لما كان ذلك باعجب...**» می‌باشد.

ممکن است این سؤال پیش آید که امام علیه‌السلام چه اصراری دارد که این موضوع خرافی را دربارهٔ طاووس یا کلاغ نقل کند، در حالی که اگر چنین می‌بود از شگفتی‌های خلقت محسوب می‌شد؟

پاسخ این است که اگر مردم برای اثبات عجایب خلقت به دنبال خرافات بروند، واقعیت‌ها نیز متزلزل می‌شود و نتیجهٔ مطلوب از آن‌ها گرفته نمی‌شود.

سؤال دیگری که در این جا مطرح شده این است که در حجاز، طاووسی وجود نداشته است که امام علیه‌السلام بارها لقاح جنس نر و ماده آن را دیده باشد و از آن سخن بگوید.

ابن ابی الحدید در پاسخ این سؤال (در شرح این خطبه) چنین می‌گوید: گرچه به حسب ظاهر در مدینه چنین پرونده‌ای وجود نداشت، ولی مولا علی علیه‌السلام این خطبه را در کوفه خوانده است که همه چیز از همه جا به آن‌جا آورده می‌شد؛ حتی هدایا و صفایای پادشاهان؛ بنابراین جای تعجب نیست که حضرت، طاووس و حرکات آن را با چشم مبارک خود دیده باشد.[۱]

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۲۷۰.

این برگه سفید می‌باشد.

## بخش سوّم

**تَخَالُ قَصَبَهُ مَدَارِيَ مِنْ فِضَّةٍ، وَ مَا أُنْبِتَ عَلَيْهَا مِنْ عَجِيبِ دَارَاتِهِ، وَ شُمُوسِهِ خَالِصَ ٱلْعِقْيَانِ، وَ فِلَذَ الزَّبَرْجَدِ. فَإِنْ شَبَّهْتَهُ بِمَا أَنْبَتَتِ ٱلْأَرْضُ قُلْتَ: جَنىً جُنِيَ مِنْ زَهْرَةِ كُلِّ رَبِيعٍ. وَ إِنْ ضَاهَيْتَهُ بِالْمَلَابِسِ فَهُوَ كَمُوشِيِّ ٱلْحُلَلِ، أَوْ كَمُونِقِ عَصْبِ ٱلْيَمَنِ. وَ إِنْ شَاكَلْتَهُ بِالْحُلِيِّ فَهُوَ كَفُصُوصٍ ذَاتِ أَلْوَانٍ، قَدْ نُطِّقَتْ بِاللُّجَيْنِ ٱلْمُكَلَّلِ. يَمْشِي مَشْيَ ٱلْمَرِحِ ٱلْمُخْتَالِ، وَ يَتَصَفَّحُ ذَنَبَهُ وَ جَنَاحَيْهِ، فَيُقَهْقِهُ ضَاحِكاً لِجَمَالِ سِرْبَالِهِ، وَ أَصَابِيغِ وَشَاحِهِ؛ فَإِذَا رَمَىٰ بِبَصَرِهِ إِلَىٰ قَوَائِمِهِ زَقَا مُعْوِلاً بِصَوْتٍ يَكَادُ يُبِينُ عَنِ ٱسْتِغَاثَتِهِ، وَ يَشْهَدُ بِصَادِقِ تَوَجُّعِهِ، لِأَنَّ قَوَائِمَهُ حُمْشٌ كَقَوَائِمِ الدَّيْكَةِ ٱلْخِلَاسِيَّةِ. وَ قَدْ نَجَمَتْ مِنْ ظُنْبُوبِ سَاقِهِ صِيصِيَةٌ خَفِيَّةٌ.**

## ترجمه:

(هرگاه به بال و پر طاووس بنگری) گمان می‌کنی که نی‌های وسط پرهای او همچون شانه‌هایی است که از نقره ساخته شده و آن چه بر آن از حلقه‌ها و هاله‌های عجیب خورشید مانند روئیده، طلای ناب و قطعات زبرجد است!

هرگاه بخواهی آن را به آن چه زمین (به هنگام بهار) می‌روياند تشبیه کنی، می‌گویی دسته گلی است که از شکوفه‌های گل‌های بهاری چیده شده (و با نظم خاصی در کنار هم قرار گرفته است)

و اگر بخواهی آن را به لباس‌ها (و پرده‌های رنگارنگ) تشبیه کنی، همچون حله‌های

زیبای پر نقش و نگار یا پرده‌های رنگارنگ یمنی است و اگر آن را با زیورها مقایسه کنی، همچون نگین‌های رنگارنگی است که در نواری از نقره که با جواهرات، زینت یافته در تاجی قرار گرفته است.

او همچون کسی که به خود می‌بالد با عشوه و ناز گام بر می‌دارد؛ گاه سر را بر می‌گرداند و به دم (زیبا) و دو بالش می‌نگرد؛ ناگهان از زیبایی فوق العاده‌ای که پر وبالش به او بخشیده و رنگ‌هایی که همچون لؤلؤ و جواهر به هم درآمیخته قهقهه سر می‌دهد؛ اما همین که (خم می‌شود و به) پاهای (زشت) خود نظر می‌افکند آن چنان (ناراحت می‌گردد که) صدای گریه او بلند می‌شود؛ فریادی که استغاثه جان کاهش از آن آشکار است و گواه صادق دردی است که در درون دارد! چه این‌که پاهایش همچون پاهای خروس خلاسی باریک (و تیره رنگ و زشت) است و در گوشه‌ای از ساق پایش ناخنی مخفی روییده شده.

## شرح و تفسیر

### ترسیم دقیق و بسیار ظریفی از بال و پر طاووس

در این بخش از خطبه امام علیه‌السلام در ادامهٔ عجایب آفرینش طاووس به وصف بال و پرهای رنگین و شگفت‌انگیز او می‌پردازد و با فصاحت و بلاغت و تشبیهات بسیار زیبایی آن را شرح می‌دهد؛ می‌فرماید: «(هرگاه به بال و پر طاووس بنگری) گمان می‌کنی که نی‌های وسط پرهای او همچون شانه‌هایی است که از نقره ساخته شده و آن چه بر آن از حلقه‌ها و هاله‌های عجیب خورشید مانند روئیده، طلای خالص و قطعات زبرجد است!» **(تَخَالُ قَصَبَهُ[۱] مَدَارِیَ[۲] مِنْ فِضَّةٍ، وَ مَا أُنْبِتَ عَلَیْهَا مِنْ عَجِیبِ دَارَاتِهِ[۳]، وَ**

---

۱. «**قصب**» به معنای نی‌های مخصوصی است که در لابه لای پرها قرار دارد.
۲. «**مداری**» جمع «**مدریٰ**» (بروزن املا) به معنای شانه است.
۳. «**دارت**» جمع «**داره**» به معنای حلقه یا هاله اطراف ماه است.

**شُمُوسِهِ خَالِصَ ٱلْعِقْيَانِ[۱]، وَ فِلَذَ[۲] الزَّبَرْجَدِ[۳]).**

آن‌ها که پر طاووس را دیده‌اند می‌دانند رنگ‌آمیزی آن فوق العاده زیباست و انواع رنگ‌ها به صورت شفاف در آن دیده می‌شود! ولی از میان رنگ‌هایش دو رنگ بیش‌تر جلب توجّه می‌کند: رنگ زرد ـ که همچون طلای خالص می‌درخشد ـ و رنگ سبز که همانند قطعات زبرجد است. (همان سنگ گران‌قیمت سبز رنگی که در زینت آلات و تاج پادشاهان به کار می‌رفته است) و تکیه کردن امام علیه‌السلام روی این دو رنگ مخصوص که بر سایر رنگ‌های بال طاووس غلبه دارد و زیبایی فوق العاده‌ای به آن می‌بخشد به دلیل همین معناست و جالب این‌که تمام ریشه‌های زیبای پر او بر «نی» سفیدرنگی روییده که امام علیه‌السلام آن را به نقره تشبیه فرموده است.

سپس در توضیح بیش‌تر و بیان رساتر و گویاتر، بال‌های طاووس را گاه به گل‌های رنگارنگ و متنوع بهاری و گاه به لباس گران‌قیمت پرزرق و برق و زمانی به تاج‌هایی که آن را با انواع نگین‌ها می‌آراستند، تشبیه فرموده است؛ می‌فرماید: «هر گاه بخواهی آن را به آن چه زمین (به هنگام بهار) می‌رویاند تشبیه کنی، می‌گویی دسته گلی است که از شکوفه‌های گل‌های بهاری چیده شده (و با نظم خاصی در کنار هم قرار گرفته است)».

آری، اگر شخص با ذوقی گل‌های زیبای بهاری و شکوفه‌ها را به صورت زیبایی در کنار هم بچیند، شبیه بال و پر طاووس می‌شود (**فَإِنْ شَبَّهْتَهُ بِمَا أَنْبَتَتِ ٱلْأَرْضُ قُلْتَ: جَنىً[۴] جُنِيَ مِنْ زَهْرَةِ كُلِّ رَبِيعٍ**).

به گفتهٔ بعضی از شارحان نهج‌البلاغه در بعضی از کشورها ده هزار نوع از شکوفه‌ها و گلها یافت می‌شود که هر یک زیبایی مخصوص به خود دارد. سپس امام علیه‌السلام به سراغ

---

۱. «**عقیان**» به معنای طلا است.

۲. «**فلذ**» جمع «**فلذة**» (بر وزن بدعة) و به معنای قطعه است.

۳. «**زبرجد**» از سنگ‌های زینتی و گران قیمت است و رنگ‌های مختلفی دارد و از همه مشهورتر رنگ سبز آن است؛ لذا هر چیز سبز خوش رنگی را به «زبرجد» تشبیه می‌کنند.

۴. «**جنی**» به معنای چیده شده و نیز به معنای دسته گل ذکر شده است.

تشبیه دیگری می‌رود و در تعبیر زیبایی می‌فرماید: «هرگاه بخواهی آن را به لباس‌ها (و پرده‌های رنگارنگ) تشبیه کنی، همچون پارچه‌های زیبای پر نقش و نگار یا پرده‌های رنگارنگ یمنی است» (**وَ إِنْ ضَاهَيْتَهُ**[۱] **بِالْمَلَابِسِ فَهُوَ كَمُوشِيٍّ**[۲] **ٱلْحُلَلِ، أَوْ كَمُونِقِ**[۳] **عَصْبِ ٱلْيَمَنِ**).

و سرانجام، در تشبیه سوّم می‌فرماید: «و اگر آن را با زیورها مقایسه کنی، همچون نگین‌های رنگارنگی است که در نواری از نقره که با جواهرات، زینت یافته در تاجی قرار گرفته است» (**وَ إِنْ شَاكَلْتَهُ بِالْحُلِيِّ فَهُوَ كَفُصُوصِ**[۴] **ذَاتِ أَلْوَانٍ، قَدْ نُطِّقَتْ بِاللُّجَيْنِ**[۵] **ٱلْمُكَلَّلِ**[۶]).

شاهان سابق تاج‌های پر نقش و نگار و مملوّ از جواهر داشتند، جواهرات را روی نواری نصب می‌کردند یا به وسیلهٔ نخ‌ها و سیم‌های باریکی به آن‌ها نظام می‌بخشیدند و تاج خود را با آن زینت می‌دادند.

نی‌هایی که در وسط بال‌های طاووس قرار دارد ـ همان‌گونه که در عبارت گذشتهٔ امام علیه‌السلام ذکر شد ـ کاملاً سفید و همچون نقره است و پرهایی که دوطرف آن روییده است؛ گویی جواهراتی است که بر آن نصب شده.

در حقیقت، نقش و نگارهای زیبا و رنگارنگ، به طور معمول در یکی از این سه چیز است: دسته گل‌ها و لباس‌های رنگین و زینت آلات. امام علیه‌السلام برای مجسم ساختن زیبایی

---

۱. «**ضاهیته**» از مادهٔ «**مضاهاة**» به معنای شباهت است.

۲. «**موشی**» به معنای پر نقش و نگار است. ازمادهٔ «**وشی**» به معنای نقاشی کردن پارچه است و به معنای دروغ گفتن و سخن‌چینی نیز به کار رفته است.

۳. «**مونق**» به معنای زیبا و شگفت‌انگیز از مادهٔ «**انق**» (بر وزن رمق) به معنای زیبا شدن شده است.

۴. «**فصوص**» جمع «**فص**» (بر وزن نص) به معنای نگین است.

۵. «**لجین**» به معنای نقره است.

۶. «**مکلل**» به معنای تاجدار از مادهٔ «**اکلیل**» به معنای تاج گرفته شده است و گاه بر چیزی که به جواهرات تزیین شده اطلاق شده است.

پرهای طاووس ازهر سه‌تشبیه درنهایت توانایی برفصاحت وبلاغت استفاده‌فرموده است.

امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن به تشریح حال طاووس به هنگام راه رفتن و به خود نگریستن پرداخته و می‌فرماید: «او همچون کسی که به خود می‌بالد با عشوه و نازگام بر می‌دارد؛ گاه سر را بر می‌گرداند و به دم (زیبا) و دو بالش می‌نگرد؛ ناگهان از زیبایی فوق العاده‌ای که پر وبالش به او بخشیده و رنگ‌هایی که همچون لؤلؤ و جواهر به هم درآمیخته قهقهه سر می‌دهد؛ اما همین که (خم می‌شود و به) پاهای خود نظر می‌افکند آن چنان (ناراحت می‌شود که) با گریه فریاد می‌کشد فریادی که استغاثه جان کاهش از آن آشکار است و گواه صادق دردی است که در درون دارد! چه این‌که پاهایش همچون پاهای خروس خلاسی[۱] باریک (و تیره رنگ و زشت) است و در گوشه‌ای از ساق پایش ناخنی مخفی روییده شده» (**يَمْشِي مَشْيَ ٱلْمَرِحِ**[۲] **ٱلْمُخْتَالِ**[۳]، **وَ يَتَصَفَّحُ ذَنَبَهُ وَ جَنَاحَيْهِ، فَيُقَهْقِهُ ضَاحِكاً لِجَمَالِ سِرْبَالِهِ**[۴]، **وَ أَصَابِيغِ**[۵] **وَشَاحِهِ**[۶]؛ **فَإِذَا رَمَىٰ بِبَصَرِهِ إِلَىٰ قَوَائِمِهِ زَقَا**[۷] **مُعْوِلاً**[۸] **بِصَوْتٍ يَكَادُ يُبِينُ عَنِ ٱسْتِغَاثَتِهِ، وَ يَشْهَدُ**

---

۱. «**خلاسی**» خروس دو رگه‌ای است که ترکیبی از خروس‌های هندی و فارسی است و رنگ آن تیره و در واقع، حد وسط سیاه و سفید است. از مادهٔ «**خلس**» (بر وزن نفس) به معنای گندم‌گون و تیره رنگ ذکر شده است.

۲. «**مرح**» به معنای مست نعمت و قدرت است و از مادهٔ «**مرح**» (بر وزن فرح) به معنای شدت خوشحالی گرفته شده است.

۳. «**مختال**» به معنای متکبّر و خودبرتربین ازمادهٔ «**خیال**» گرفته شده است.

۴. «**سربال**» به گفتهٔ راغب در مفردات به معنای پیراهن است و گاهی به هرگونه لباس نیز گفته شده است.

۵. «**اصابیغ**» همان‌گونه که گفته شد، جمع «**اصباغ**» و اصباغ جمع «**صبغ**» به معنای رنگ است.

۶. «**وشاح**» به معنای نوار پهن زیبایی است که بر دوش می‌افکنند و حمایل می‌کنند.

۷. «**زقا**» از مادهٔ «**زقو**» (بر وزن ضعف) به معنای فریاد کشیدن است.

۸. «**معول**» به معنای کسی است که صدا را به گریه بلند می‌کند و از «**عویل**» گرفته شده است.

**بِصَادِقِ تَوَجُّعِهِ، لِأَنَّ قَوَائِمَهُ حُمْشٌ[۱] كَقَوَائِمِ الدَّيْكَةِ ٱلْخِلَاسِيَّةِ. وَ قَدْ نَجَمَتْ[۲] مِنْ ظُنْبُوبٍ[۳] سَاقِهِ صِيصِيَةٌ[۴] خَفِيَّةٌ).**

امام علیه‌السلام در این بیان زیبا به نکتهٔ لطیفی اشاره کرده که خداوند در کنار آن همه زیبایی‌های طاووس، نقطهٔ ضعف و زشتی‌هایی هم در آن قرار داده است که اگر یک زمان مغرور شود و از سر غرور و خودنمایی قهقههٔ شادی سر دهد، هنگامی که چشمش به کاستی‌هایش افتد ناله و فریاد دردآلودش بلند می‌شود. در حقیقت، این نمونه‌ای است از جهان آفرینش که خداوند حکیم برای جلوگیری از غرور و طغیان ناشی از قدرت و قوّت، در کنار آن ضعف‌ها و کاستی‌هایی قرار داده تا آن غرورِ غفلت‌زا مهار شود و تعادل برقرار گردد.

به دنبال جوانی و شادابی پیری و ناتوانی و در کنار سلامت و تندرستی بیماری، به دنبال غنا، فقر و در کنار اقبال دنیا ادبار آن را قرار داده است.

آری، این است یکی از فلسفه‌های بیماری‌ها و ناتوانی‌ها و گرفتاری‌ها و مشکلات.

☆ ☆ ☆

---

۱. «**حمش**» جمع «**احمش**» به معنای شخص یا چیزی است که ساق او باریک باشد و گاه به معنی تیره رنگ نیز آمده است.

۲. «**نجمت**» از مادهٔ «**نجم**» (بر وزن حجم) به معنای روییدن و ظاهر شدن است.

۳. «**ظنبوب**» به معنای انحراف و کجی به سمت جلو است.

۴. «**صیصة**» به معنای خاری است که در پای مرغان می‌باشد و گاه به معنای شانه‌ای است که تار و پود پارچه را قبل از بافتن با آن مرتب می‌کنند.

## بخش چهارم

**وَ لَهُ فِي مَوْضِعِ ٱلْعُرْفِ قُنْزُعَةٌ خَضْرَاءُ مُوَشَّاةٌ. وَ مَخْرَجُ عُنُقِهِ كَالْإِبْرِيقِ، وَ مَغْرِزُهَا إِلَىٰ حَيْثُ بَطْنُهُ كَصِبْغِ ٱلْوَسِمَةِ ٱلْيَمَانِيَّةِ، أَوْ كَحَرِيرَةٍ مُلْبَسَةٍ مِرْآةً ذَاتَ صِقَالٍ، وَ كَأَنَّهُ مُتَلَفِّعٌ بِمِعْجَرٍ أَسْحَمَ؛ إِلَّا أَنَّهُ يُخَيَّلُ لِكَثْرَةِ مَائِهِ، وَشِدَّةِ بَرِيقِهِ، أَنَّ ٱلْخُضْرَةَ النَّاضِرَةَ مُمْتَزِجَةٌ بِهِ. وَ مَعَ فَتْقِ سَمْعِهِ خَطٌّ كَمُسْتَدَقِّ ٱلْقَلَمِ فِي لَوْنِ ٱلْأُقْحُوَانِ، أَبْيَضُ يَقَقٌ، فَهُوَ بِبَيَاضِهِ فِي سَوَادِ مَا هُنَالِكَ يَأْتَلِقُ. وَ قَلَّ صِبْغٌ إِلَّا وَ قَدْ أَخَذَ مِنْهُ بِقِسْطٍ، وَ عَلَاهُ بِكَثْرَةِ صِقَالِهِ وَ بَرِيقِهِ، وَ بَصِيصِ دِيبَاجِهِ وَ رَوْنَقِهِ، فَهُوَ كَالْأَزَاهِيرِ ٱلْمَبْثُوثَةِ، لَمْ تُرَبِّهَا أَمْطَارُ رَبِيعٍ، وَ لَا شُمُوسُ قَيْظٍ.**

### ترجمه:

او در محل یال خود، کاکلی دارد؛ سبزرنگ و پر نقش و نگار و انتهای گردنش همچون ابریق است و از گلوگاه تا روی شکمش به رنگ وسمهٔ یمانی (سبز پررنگ مایل به سیاهی) و گاه همچون حریری است که در بر کرده و مانند آینهٔ صیقلی شده می‌درخشد، گویی بر اطراف گردنش معجری است سیاه رنگ که بـه خـود پـیچیده؛ ولی از کـثرت شـادابی و درخشندگی به نظر می‌رسد که رنگ سبز پرطراوتی با آن آمیخته شده و در کنار گوشش خط باریک بسیار سفیدی همچون نیش قلم به رنگ گل بابونه کشیده شده کـه بـر اثـر سفیدی درخشنده‌اش در میان آن سیاهی تلألؤ خـاصّی دارد. کـمتر رنگـی (در جـهان) یـافت مـی‌شود کـه طـاووس از آن بـهره‌ای نگـرفته بـاشد؛ بـا ایـن فـرق کـه شـفافیّت و

درخشندگی و تلألؤ حریر مانند رنگ پرهای او بر تمام رنگ‌های برتری دارد و (در واقع) همانند شکوفه‌های زیبای پراکندهٔ گل‌هاست؛ با این تفاوت که نه باران بهاری آن را پرورش داده و نه حرارت و تابش آفتاب تابستان!

## شرح و تفسیر

### ترسیم دقیقی از زیبایی‌های طاووس

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه با فصاحت و بلاغت فوق العاده‌ای به کار گرفته است به پنج ویژگی اعجاب‌انگیز دیگر در طاووس اشاره کرده و نکات دقیقی از زیبایی‌های این مظهر جمال و جلال خدا یادآور می‌شود، نخست می‌فرماید: «او در محل یال خود، کاکلی دارد؛ سبزرنگ و پر نقش و نگار» (**وَ لَهُ فِي مَوْضِعِ ٱلْعُرْفِ**[۱] **قُنْزُعَةٌ**[۲] **خَضْرَاءُ مُوَشَّاةٌ**[۳]).

یال حیوان که عرب به آن «عُرف» می‌گوید، موهای بلندی است که از بالای شانه و پشت گردن تا پشت سر ادامه دارد و به میان دوگوش منتهی می‌شود و به صورت کاکل و تاجی در می‌آید و با توجّه به این‌که این یال و کاکل در طاووس سبز برّاق پر نقش و نگار است، زیبایی خیره کننده‌ای به او می‌بخشد و انسان را به یاد مبدأ این همه زیبایی و جمال می‌اندازد.

در بیان دوّمین ویژگی او می‌فرماید: «و انتهای گردنش همچون ابریق است و از گلوگاه تا روی شکمش به رنگ وسمهٔ یمانی (سبز پررنگ مایل به سیاهی) و گاه همچون حریری است که در بر کرده و مانند آینهٔ صیقلی شده می‌درخشد» (**وَ مَخْرَجُ عُنُقِهِ كَالْإِبْرِيقِ**[۴]،

---

۱. «**العُرف**» به معنای یال است.
۲. «**قنزعة**» به معنای کاکل است.
۳. «**موشاة**» پر نقش و نگار.
۴. «**ابریق**» به گفته بعضی از ریشهٔ فارسی «**ابریز**» گرفته شده و به معنای آفتابه مخصوصی ←

**وَ مَغْرِزُهَا[۱] إِلَىٰ حَيْثُ بَطْنُهُ كَصِبْغِ ٱلْوَسِمَةِ[۲] ٱلْيَمَانِيَّةِ، أَوْ كَحَرِيرَةٍ مُلْبَسَةٍ مِرْآةً ذَاتَ صِقَالٍ[۳]**).

در سوّمین ویژگی می‌فرماید: «گویی بر اطراف گردنش معجری است سیاه رنگ که به خود پیچیده؛ ولی از کثرت شادابی و درخشندگی به نظر می‌رسد که رنگ سبز پرطراوتی با آن آمیخته شده» (**وَ كَأَنَّهُ مُتَلَفِّعٌ[۴] بِمِعْجَرٍ[۵] أَسْحَمَ[۶]؛ إِلَّا أَنَّهُ يُخَيَّلُ لِكَثْرَةِ مَائِهِ، وَشِدَّةِ بَرِيقِهِ، أَنَّ ٱلْخُضْرَةَ النَّاضِرَةَ مُمْتَزِجَةٌ بِهِ**).

سپس در چهارمین ویژگی می‌افزاید: «و در کنار گوشش خط باریک بسیار سفیدی همچون نیش قلم به رنگ گل بابونه کشیده شده که بر اثر سفیدی درخشنده‌اش در میان آن سیاهی تلألؤ خاصّی دارد» (**وَ مَعَ فَتْقِ سَمْعِهِ خَطٌّ كَمُسْتَدَقِّ[۷] ٱلْقَلَمِ فِي لَوْنِ ٱلْأُقْحُوَانِ[۸]، أَبْيَضُ يَقَقٌ[۹]، فَهُوَ بِبَيَاضِهِ فِي سَوَادِ مَا هُنَالِكَ يَأْتَلِقُ[۱۰]**).

و سرانجام در بیان پنجمین ویژگی می‌فرماید: «کمتر رنگی (در جهان) یافت می‌شود که طاووس از آن بهره‌ای نگرفته باشد؛ با این فرق که شفافیّت و درخشندگی و تلألؤ حریر

---

← است که معمولاً برای شستن دست و دهان قبل و بعد از غذا خوردن یا برای ریختن گلاب در مهمانی‌ها به کار می‌رود و لوله و گردن آن با انحنای خاصی به شکلی زیبا ساخته شده.

۱. «**مغرز**» محل قرار گرفتن یا محل فرو رفتن چیزی است.

۲. «**وسمه**» رنگ خاصی بوده که ابرو یا محاسن را با آن رنگ می‌کردند.

۳. «**صقال**» و صیقل به یک معناست.

۴. «**متلفع**» به معنای پیچیده شده از مادهٔ «**لفع**» (بر وزن نفع) به معنای فراگرفتن و گرداگرد چیزی را پوشاندن است.

۵. «**معجر**»، روسری و مقنعه.

۶. «**اسحم**» به معنای سیاه است.

۷. «**مستدق**» به معنای باریک و نازک است و از مادهٔ «**دق**» (بر وزن حق) گرفته شده.

۸. «**أقحوان**» به معنای بابونهٔ سفید است.

۹. «**یقق**» به معنای بسیار سفید از مادهٔ «**یقوقه**» گرفته شده است.

۱۰. «**یأتلق**» یعنی می‌درخشد از مادهٔ «**ألق**» (بر وزن دلق) گرفته شده.

مانند رنگ پرهای او بر تمام رنگ‌های برتری دارد و (در واقع) همانند شکوفه‌های زیبای پراکندهٔ تمام گل‌هاست؛ با این تفاوت که نه باران بهاری آن را پرورش داده و نه حرارت و تابش آفتاب تابستان!» **(وَ قَلَّ صِبْغٌ إِلَّا وَ قَدْ أَخَذَ مِنْهُ بِقِسْطٍ، وَ عَلَاهُ بِكَثْرَةِ صِقَالِهِ وَ بَرِيقِهِ[۱]، وَ بَصِيصِ[۲] دِيبَاجِهِ وَ رَوْنَقِهِ[۳]، فَهُوَ كَالْأَزَاهِيرِ الْمَبْثُوثَةِ، لَمْ تُرَبِّهَا أَمْطَارُ رَبِيعٍ، وَ لَا شُمُوسُ قَيْظٍ[۴])**.

دقّت در این ویژگی‌های پنج‌گانهٔ طاووس علاوه بر آن‌چه بخش‌های پیشین گذشت از یک سو عظمت و قدرت خیره کنندهٔ نقاش چیره‌دستی را نشان می‌دهد که این همه زیبایی و شادابی و طراوت را در یک موجود جمع کرده و آن را به صورت نمونه‌ای از تمام زیبایی‌ها آفریده است که دقّت در همین آفریده، انسان را به آفریدگار می‌رساند و اگر هیچ دلیلی بر وجود پروردگار جز همین مخلوق بدیع نبود برای پی بردن به خالقش کافی بود و هر قدر انسان در آن بیش‌تر دقّت می‌کند در برابر عظمت و جلال آفریدگارش خاضع‌تر می‌شود و سرانجام زبانش به این شعر شاعر باذوق مترنّم می‌گردد:

زیبندهٔ ستایش آن آفریدگاری است  کارد چنین دل آویز نقشی زماه و طینی

و از سوی دیگر به عظمت این بزرگ معلّم توحید و دقّت بی‌نظیر او در تشریح شگفتی‌ها و زیبایی‌های جهان آفرینش و راهنمایی خلق به سوی خالق آفرین می‌گوید و به یقین هیچ کس تاکنون در وصف زیبایی‌های طاووس این چنین سخن نگفته است.

☆ ☆ ☆

---

۱. «**بریق**» به معنای درخشندگی از مادهٔ برق گرفته شده است.
۲. «**بصیص**» به معنای درخشش و تلألؤ است.
۳. «**رونق**» به معنای زیبایی از مادهٔ «**رنق**» (بر وزن رنگ).
۴. «**قیظ**» به چلهٔ تابستان و شدت حرارت است.

## بخش پنجم

**وَ قَدْ يَنْحَسِرُ مِنْ رِيشِهِ، وَ يَعْرَىٰ مِنْ لِبَاسِهِ، فَيَسْقُطُ تَتْرَىٰ، وَ يَنْبُتُ تِبَاعاً، فَيَنْحَتُّ مِنْ قَصَبِهِ ٱنْحِتَاتَ أَوْرَاقِ ٱلْأَغْصَانِ، ثُمَّ يَتَلَاحَقُ نَامِياً حَتَّىٰ يَعُودَ كَهَيْئَتِهِ قَبْلَ سُقُوطِهِ، لَا يُخَالِفُ سَالِفَ أَلْوَانِهِ، وَ لَا يَقَعُ لَوْنٌ فِي غَيْرِ مَكَانِهِ! وَ اِذَا تَصَفَّحْتَ شَعْرَةً مِنْ شَعَرَاتِ قَصَبِهِ أَرَتْكَ حُمْرَةً وَرْدِيَّةً، وَ تَارَةً خُضْرَةً زَبَرْجَدِيَّةً، وَ أَحْيَاناً صُفْرَةً عَسْجَدِيَّةً، فَكَيْفَ تَصِلُ إِلَىٰ صِفَةِ هٰذَا عَمَائِقُ ٱلْفِطَنِ، أَوْ تَبْلُغُهُ قَرَائِحُ ٱلْعُقُولِ، اَوْ تَسْتَنْظِمُ وَصْفَهُ أَقْوَالُ ٱلْوَاصِفِينَ!**

**وَ أَقَلُّ أَجْزَائِهِ قَدْ أَعْجَزَ ٱلْأَوْهَامَ أَنْ تُدْرِكَهُ، وَ ٱلْأَلْسِنَةَ أَنْ تَصِفَهُ! فَسُبْحَانَ الَّذِي بَهَرَ ٱلْعُقُولَ عَنْ وَصْفِ خَلْقٍ جَلَّاهُ لِلْعُيُونِ، فَأَدْرَكَتْهُ مَحْدُوداً مُكَوَّناً، وَ مُؤَلَّفاً مُلَوَّناً؛ وَاَعْجَزَ ٱلْأَلْسُنَ عَنْ تَلْخِيصِ صِفَتِهِ، وَقَعَدَ بِهَا عَنْ تَأْدِيَةِ نَعْتِهِ!**

## ترجمه:

گاه او (طاووس) از پرهایش بیرون می‌آید و لباسش را از تن خارج می‌کند. (آری) پرهای او پی در پی و به دنبال آن پشت سر هم می‌رویند. پویش پرها، از نی آن‌ها، همچون ریزش برگ‌ها از شاخه‌ها (در فصل پاییز) فرو می‌ریزد، سپس رشد و نمو می‌کند، تا بار دیگر به شکل نخست درآید (با این حال) با رنگ‌های سابق هیچ تفاوتی پیدا نمی‌کنند و رنگی به جای رنگ دیگر نمی‌نشیند. اگر تاری از تارهای پر او را بررسی کنی گاه سرخ گلرنگ را به تو نشان می‌دهد وگاه رنگ سبز زبرجدی و زمانی زرد طلایی (و هر یک جلوهٔ خاص خود را دارد) راستی چگونه فکرهای عمیق و عقل خداداد می‌تواند به (اسرار)

این ویژگی‌ها راه یابد یا گفتار وصف کنندگان صفت آن را بیان کند و به نظم آورد؛ حال آن که، کوچک‌ترین اجزای آن افکار ژرف‌اندیش را از درک خود ناتوان ساخته و زبان‌ها را از وصف کردن بازداشته است.

منزه است آن کس که عقل‌ها را در وصف مخلوقی که در چشم‌ها آشکارش ساخته، ناتوان کرده؛ به همین جهت آن را (تنها به صورت) موجودی محدود و ترکیبی پر نقش و نگار درک می‌کند و زبان‌ها را از شرح وصف آن عاجز ساخته و از اَدای حق وصفش ناتوان نموده است (با این حال چگونه می‌توان انتظار داشت که عقل و خرد به کنه ذات و صفات آفریدگار این مخلوق برسد؟)

## شرح و تفسیر

### به راستی عقل در وصفش حیران است

امام علیه‌السلام در این بخش که آخرین سخنان را دربارهٔ «طاووس» بیان می‌فرماید به دو نکتهٔ جالب دیگر اشاره می‌کند:

**نخست** می‌فرماید: «گاه او از پرهایش بیرون می‌آید و لباسش را از تن خارج می‌کند. پرها پشت سر هم می‌ریزند و به دنبال آن پی در پی می‌رویند. پویش پرها، از نی آن‌ها، همچون ریزش برگ‌ها از شاخه‌ها (در فصل پاییز) فرو می‌ریزد، سپس رشد و نمو می‌کند، تا بار دیگر به شکل نخست درآید» (**وَ قَدْ يَنْحَسِرُ**[1] **مِنْ رِيشِهِ، وَ يَعْرَىٰ مِنْ لِبَاسِهِ، فَيَسْقُطُ تَتْرَىٰ**[2]**، وَ يَنْبُتُ تِبَاعاً، فَيَنْحَتُّ**[3] **مِنْ قَصَبِهِ أَنْحِتَاتَ أَوْرَاقِ الْأَغْصَانِ،**

---

۱. «**ینحسر**» یعنی برهنه می‌شود و مکشوف می‌گردد؛ از مادهٔ «**حصر**» (بر وزن نصر) به معنای برهنه شدن گرفته شده است.

۲. «**تترى**» از مادهٔ «وتر» به معنای یک تا شدن گرفته شده و «**تترى**» یعنی یک پشت سر دیگری در می‌آید.

۳. «**ینحت**» یعنی فرو می‌ریزد از مادهٔ «**نحت**» (بر وزن تخت) به معنای تراشیدن گرفته شده است.

**ثُمَّ يَتَلَاحَقُ نَامِياً حَتَّىٰ يَعُودَ كَهَيْئَتِهِ قَبْلَ سُقُوطِهِ).**

سپس می‌افزاید: «(با این حال) با رنگ‌های سابق هیچ تفاوتی پیدا نمی‌کنند و رنگی به جای رنگ دیگر نمی‌نشیند» **(لَا يُخَالِفُ سَالِفَ أَلْوَانِهِ، وَ لَا يَقَعُ لَوْنٌ فِي غَيْرِ مَكَانِهِ!).**

شک نیست که پرهای طاووس یا آن همه زیبایی و جلا و شفافیت با گذشت زمان، ممکن است آسیب‌هایی ببیند یا گرد و غبار کهنگی بر آن بنشیند؛ از این رو آفریدگار توانا، هر سال لباس کهنهٔ او را از او می‌گیرد و لباس زیبای نوینی بر تن او می‌پوشاند تا همیشه و در هر زمان، زیبا و جذاب باشد. در فصل خزان که برگ‌ها از درختان فرو می‌ریزند، پویش پرهای او نیز فرو می‌ریزد و در آغاز بهار که درختان، برگ و شکوفه می‌کنند پویش نوینی در کنار «نی»های محکم به جای مانده‌اند می‌روید و جالب این که رنگ‌آمیزی پوش‌های جدید، دقیقاً مانند پوش‌های قدیم است، خداوند چه تأثیر و خاصیتی در این نی‌های سفید رنگ نقره‌گون آفریده که دقیقاً همان پوش‌های لطیف را با همان رنگ‌های بی کم و کاست از خود بیرون می‌دهد؛ دقیقاً همچون ساقه‌های درختان و برگ و شکوفه‌های آنان.

سپس امام علیه‌السلام به نکتهٔ لطیف دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «اگر تاری از تارهای پر او را بررسی کنی گاه سرخ گلرنگ را به تو نشان می‌دهد وگاه رنگ سبز زبرجدی و زمانی زرد طلایی (و هر یک جلوهٔ خاص خود را دارد)» **(وَ إِذَا تَصَفَّحْتَ شَعْرَةً مِنْ شَعَرَاتِ قَصَبِهِ أَرَتْكَ حُمْرَةً وَرْدِيَّةً، وَ تَارَةً خُضْرَةً زَبَرْجَدِيَّةً، وَ أَحْيَاناً صُفْرَةً عَسْجَدِيَّةً[1]).**

از آن جا که روی پرهای طاووس، دایره‌های زیبایی به رنگ‌های مختلف است، این رنگ‌ها روی هر تاری از پوش‌ها تقسیم شده؛ به طوری که هر تاری از آن، رنگ‌های گوناگونی دارد و این از شگفتی‌های جهان آفرینش است؛ زیرا معمولاً در حیوانات، تار موها اگر به رنگ‌های مختلف باشد، هر تار به یک رنگ است؛ ولی در طاووس قسمت

---

۱. «**عسجدیه**» به معنای طلایی است و از «**عسجد**» به معنای طلا گرفته شده.

پایین تار به رنگی، وسط آن به رنگی و بالای آن نیز به رنگی دیگر است و چنان با تارهای دیگر هماهنگ شده که دوایری زیبا با رنگ‌های بسیار متنوع و جذاب به وجود می‌آورد؛ از این گذشته، تابش نور از زاویه‌های مختلف نیز به آن انعکاس متفاوت می‌دهد.

و در پایان این بخش، امام علیه‌السلام چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «راستی چگونه فکرهای عمیق و عقل و خرد خداداد می‌تواند به (اسرار) این ویژگی‌ها راه یابد؟ یا گفتار وصف کنندگان صفت آن را کند و به نظم آورد؛ حال آن که، کوچک‌ترین اجزای آن افکار ژرف‌اندیش را از درک خود ناتوان ساخته و زبان‌ها را از وصف کردن بازداشته است» (**فَكَيْفَ تَصِلُ إِلَىٰ صِفَةِ هٰذَا عَمَائِقُ[1] ٱلْفِطَنِ، أَوْ تَبْلُغُهُ قَرَائِحُ[2] ٱلْعُقُولِ، اَوْ تَسْتَنْظِمُ وَصْفَهُ أَقْوَالُ ٱلْوَاصِفِينَ! وَ أَقَلُّ أَجْزَائِهِ قَدْ أَعْجَزَ ٱلْأَوْهَامَ أَنْ تُدْرِكَهُ، وَ ٱلْأَلْسِنَةَ أَنْ تَصِفَهُ!**).

آری، آن جا که انسان آگاه و ژرف‌اندیش نتواند شگفتی‌های یک پر طاووس را شرح دهد و از درک و وصف آن عاجز ماند، شرح مجموعهٔ جهان خلقت چگونه خواهد بود؟!!

امام علیه‌السلام در پایان این بخش، علاوه بر نتیجه‌گیری روشن و آشکار در موضوع خداشناسی و پی بردن از شگفتی‌های مخلوق و عظمت و قدرت و علم خالق، به نتیجه‌گیری دیگری نیز دست می‌زند و آن این‌که جایی که ما قادر به شناخت دقیق و عمیق یک موجود، از این همه مخلوقات نیستیم چگونه انتظار داریم که به کنه ذات و صفات خالق برسیم و او را آن چنان که هست بشناسیم؛ می‌فرماید: «منزه است آن کس که عقل‌ها را از وصف مخلوقی که در چشم‌ها آشکارش ساخته، ناتوان کرده است؛ به همین جهت آن را (تنها به صورت) موجودی محدود و ترکیبی پر نقش و نگار درک می‌کند و زبان‌ها را از شرح وصف آن عاجز ساخته و از اَدای حق وصف کردن ناتوان کرده است» (با این حال چگونه می‌توان انتظار داشت که عقل و خرد به کنه ذات و صفات

---

۱. «**عمائق**» جمع «**عمیقه**» به معنای دقیق و عمیق است.

۲. «**قرائح**» جمع «**قریحة**» به معنای ذهن و هوشی است که خدا در سرشت او قرار داده است.

آفریدگار این مخلوق برسد؟)[۱] **(فَسُبْحَانَ الَّذِي بَهَرَ[۲] ٱلْعُقُولَ عَنْ وَصْفِ خَلْقٍ جَلَّاهُ[۳] لِلْعُيُونِ، فَأَدْرَكَتْهُ مَحْدُوداً مُكَوَّناً، وَ مُؤَلَّفاً مُلَوَّناً؛ وَاَعْجَزَ ٱلْأَلْسُنَ عَنْ تَلْخِيصِ[۴] صِفَتِهِ، وَقَعَدَ بِهَا عَنْ تَأْدِيَةِ نَعْتِهِ!)**.

## نکته

## شگفتی‌های طاووس!

هرگاه درست بنگریم همه چیز در جهان آفرینش، عجیب است؛ ولی بعضی از بعضی عجیب‌تر و شگفت‌انگیزتر است که از جملهٔ آن‌ها طاووس است.

این پرنده در زیبایی بی‌نظیر و به همین دلیل، همواره ضرب المثل است. پرهای او که به رنگ‌های بسیار مختلف و جذّاب و درخشنده رنگ‌آمیزی شده در حال عادی به دنبال او بر زمین کشیده می‌شود؛ ولی آن‌گاه که چتر می‌زند، منظرهٔ فوق العاده زیبایی پدید می‌آورد و اگر در برابر جنس ماده باشد این کار را سریع‌تر انجام می‌دهد تا او را به سوی خود جلب کند. گرچه پرهای زیبا و چتر زدن مربوط به جنس نر است، ولی به صورت عروسی در می‌آید که زیباترین لباس‌های شب زفاف را پوشیده است.

او از خود لذت می‌برد و با کبر و غرور راه می‌رود و گاه قهقهه‌های شادی سر می‌دهد.

---

۱. طبق تفسیر یاد شده تمام ضمیرهایی که دراین جملات است به خلق یعنی «طاووس» بر می‌گردد و بسیاری از شارحان نهج البلاغه نیز همین گونه فهمیده‌اند؛ هر چند بعضی به اجمال و ابهام از آن گذشته‌اند. این احتمال نیز وجود دارد که ضمیر در جملهٔ «اعجز الالسن عن تلخیص صفته» و همچنین در جملهٔ «عن تأدیة نعته» به ذات پاک خدا برگردد. بنابراین مفهوم جمله چنین می‌شود: جایی که عقول از درک اوصاف مخلوقی ناتوانند چگونه می‌توانند به کنه ذات صفات خالق برسند؟

۲. «**بَهَرَ**» از مادهٔ «**بهر**» (بر وزن نهر) به معنای غلبه یافتن و چیره شدن گرفته شده است.

۳. «**جلّاه**» یعنی آن را آشکار ساخت و از مادهٔ «**جلاء**» گرفته شده است.

۴. «**تلخیص**» هم به معنای شرح دادن و هم به معنای خلاصه کردن آمده است و دراین‌جا به معنای اوّل است.

طاووس ۲۰ تا ۲۵ سال عمر می‌کند. نوع ماده در سه سالگی تخم می‌گذارد و در همان زمان، پرهای جنس نر کامل می‌شود. تخم‌گذاری او در سال یک مرتبه بیش نیست و هر بار ۱۲ عدد است؛ ولی چون پرندهٔ بازی‌گوشی است از تخم‌های خود به خوبی حفاظت نمی‌کند؛ لذا آن را زیر شکم پرندهٔ دیگری می‌گذارند تا به جوجه تبدیل شود. یونانیان و رومیان باستان، آن را پرندهٔ مقدّسی می‌دانستند، ولی بعضی آن را پرندهٔ شومی می‌دانند که سبب دخول ابلیس در بهشت شده است. از نوک منقار او تا انتهای دم‌ها بیش از دو متر طول دارد؛ ولی مادهٔ آن کوچک‌تر است.

همان‌گونه که امام علیه‌السلام در خطبهٔ مذکور فرموده‌اند، افسانه‌ای در مورد باردار شدن جنس ماده در میان مردم معروف بوده است که به هنگام هیجان شهوت، قطرهٔ اشکی در کنار چشم جنس نر نمایان می‌شود و جنس ماده آن را می‌نوشد و از آن باردار می‌شود؛ ولی این سخن افسانه‌ای بیش نیست او هم مانند پرندگان دیگر آمیزش می‌کند و بسیاری آمیزش او را با چشم دیده‌اند.

این پرنده را معمولاً برای پرهای زیبای او که همواره برای تزیین به کار می‌رود پرورش می‌دهند؛ ولی گروهی از گوشت آن نیز استفاده می‌کنند؛ ولی در اسلام خوردن گوشت آن حرام شمرده شده است.[۱][۲]

☆ ☆ ☆

---

۱. به کتاب «جواهرالکلام»، جلد ۳۶، صفحهٔ ۳۰۹ مراجعه کنید.

۲. به کتاب «حیاة الحیوان دمیری»، «لغت نامهٔ دهخدا» و «الزوولوجیّ الحدیث» (جانورشناسی نوین) مراجعه کنید.

## بخش ششم

**وَ سُبْحَانَ مَنْ أَدْمَجَ قَوَائِمَ الذَّرَّةِ وَ ٱلْهَمَجَةِ إِلَىٰ مَا فَوْقَهُمَا مِنْ خَلْقِ ٱلْحِيتَانِ وَ ٱلْفِيَلَةِ! وَ وَأَىٰ عَلَىٰ نَفْسِهِ إِلَّا يَضْطَرِبَ شَبَحٌ مِمَّا أَوْلَجَ فِيهِ الرُّوحَ، إِلَّا وَ جَعَلَ ٱلْحِمَامَ مَوْعِدَهُ، وَ ٱلْفَنَاءَ غَايَتَهُ.**

## ترجمه:

پاک و منزه است آن کس که (حتی) برای مورچگان ریز و پشه‌های خرد، دست و پا قرار دارد و بالاتر از آن‌ها ماهیان بزرگ (و نهنگ‌ها) و فیل را آفرید و مقرر داشته هر موجودی را که روح در آن دمیده سرانجام رهسپار دیار فنا کند (و تنها ذات پاک او باقی و برقرار خواهد بود).

## شرح و تفسیر

### از پشه‌های ریز گرفته تا نهنگ‌ها و فیل‌ها

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه اشارهٔ کوتاهی به شگفتی‌های دیگر جانداران می‌کند تا تصوّر نشود عجایب و شگفتی‌ها مخصوص طاووس است؛ می‌فرماید: «پاک و منزه است آن کس که (حتی) برای مورچگان ریز و پشه‌های خرد، دست و پا قرار دارد و بالاتر از آن‌ها ماهیان بزرگ (و نهنگ‌ها) و فیل را آفرید» (**وَ سُبْحَانَ مَنْ أَدْمَجَ**[1] **قَوَائِمَ**[2] **الذَّرَّةِ**[3]

---

۱. «**ادمج**» از مادهٔ «**دموج**» به معنای استحکام بخشیدن گرفته شده است.

۲. «**قوائم**» جمع «**قائمه**» به معنای ستون و در این‌جا اشاره به دست و پاهاست که ←

**وَٱلْهَمَجَةِ**[۴] **إِلَىٰ مَا فَوْقَهُمَا مِنْ خَلْقِ ٱلْحِيتَانِ**[۵] **وَ ٱلْفِيَلَةِ!**).

امام علیه‌السلام در این عبارت کوتاه به دو جاندار از کوچک‌ترین جانداران یعنی مورچه و پشه‌های ریز و به دو حیوان بزرگ که عظیم‌ترین جانداران روی زمین‌اند، اشاره می‌کند: نهنگ در دریاها و فیل در خشکی. مخصوصاً توجّه مخاطبان خود را به دست و پای مورچگان و پشه‌ها جلب می‌کند؛ دست و پایی که دارای تمام ویژگی‌های دست وپای فیل است؛ خم و راست می‌شود و از مغز فرمان می‌گیرد و به جوانب مختلف انعطاف می‌یابد؛ همواره تغذیه می‌شود و برای خود اعصاب و عضلات و مفاصل و مانند آن دارد و به راستی اگر یکی از پاهای آن‌ها را زیر میکروسکوپ هم قرار دهیم و در ساختمان آن اندکی بیندیشیم به قدرت و علم بی پایان خدا آشنا خواهیم شد. همچنین اگر دربارهٔ حیوانات بزرگ بیندیشیم که مثلاً قلب بعضی از نهنگ‌ها یک تن وزن دارد و بچه‌های آن‌ها در زیر آب، شیر مادر می‌خورند؛ به این گونه که مادر شیر خود را در آب می‌ریزد و نوزاد او بلافاصله آن را می‌نوشد! و سایر شگفتی‌های آن‌ها، درس بزرگی از توحید و خداشناسی است؛ گرچه مورچه‌ها ـ برای مثال ـ آن قدر در اطراف ما زیادند و ما با آن‌ها عادت کرده‌ایم که نمی‌دانیم ساختمان یک مورچه از ساختمان یک هواپیمای غول پیکر مهم‌تر است. قرآن مجید می‌گوید: «﴿**وَكَأَيِّنْ مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ**﴾؛ و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمان‌ها و زمین که آن‌ها از کنارش می‌گذرند و از آن روی گردانند».[۶]

و در پایان این بخش اشاره به سرنوشت حتمی همهٔ جانداران یعنی مرگ و نیستی

---

← ستون‌های بدن محسوب می‌شوند.

۳. «**ذرّة**» به معنای مورچهٔ کوچک است و به معنای ذرات گرد و غبار و در عصر ما به اتم نیز معنا شده است.

۴. «**همجة**» به معنای پشهٔ کوچک است و جمع آن «**همج**» (بر وزن کرج) است.

۵. «**حیتان**» جمع «**حوت**» به معنای ماهی است.

۶. یوسف، آیهٔ ۱۰۵.

کرده، چنین می‌فرماید: «و مقرر داشته هر موجود زنده‌ای که روح در آن دمیده سرانجام رهسپار دیار فنا کند». (**وَ وَأَیٰ**[۱] **عَلَیٰ نَفْسِهِ إِلَّا یَضْطَرِبَ شَبَحٌ**[۲] **مِمَّا أَوْلَجَ فِیهِ الرُّوحَ، إِلَّا وَ جَعَلَ ٱلْحِمَامَ مَوْعِدَهُ، وَٱلْفَنَاءَ غَایَتَهُ**).

آری، سرانجام هر جنبده‌ای و صاحب روحی مرگ است و این سخن از یک سو اشاره‌ای به این است که حیات دنیا با تمام زیبایی‌ها و شگفتی‌هایش پایدار نمی‌ماند و نمی‌توان دل بر آن بست و از سوی دیگر با مقایسهٔ مرگ و زندگی این موجودات، بهتر می‌توان به عظمت آفریدگار پی برد؛ زیرا اهمّیّت هر چیز به هنگام فنایش ظاهر می‌شود.

☆ ☆ ☆

## نکته

## اندکی از شگفتی‌های ماهی‌های بزرگ و فیل‌ها

دربارهٔ شگفتی‌های آفرینش مورچگان در تفسیر خطبهٔ ۱۸۵ که امام ﷺ بیان مشروحی دربارهٔ آن‌ها دارد به خواست خدا بحث خواهیم کرد؛ در این‌جا تنها اشاره‌ای به زندگی ماهیان بزرگ (نهنگ‌ها) و فیل می‌کنیم:

**نهنگ‌ها:**

دانشمندان می‌گویند: در دریاهای جهان پانزده هزار نوع ماهی وجود دارد. بعضی از آن‌ها بسیار کوچکند که از یکی دو سانتی متر تجاوز نمی‌کنند و بعضی از آن‌ها مانند نهنگ‌های عظیم (که بالن، بال و وال نیز نامیده می‌شود) طول بدنشان تا سی متر و وزنشان به سی تن می‌رسد. آن‌ها شگفتی‌های زیادی دارند؛ مانند:

معدهٔ آن‌ها بسیار بزرگ است که چند خروار خوراک در آن‌ها جای می‌گیرد!

---

۱. «**وأی**» از مادهٔ «**وأی**» (بر وزن سعی) به معنای وعده دادن گرفته شده است.

۲. «**شبح**» به معنای شخص و هر چیزی که در برابر انسان آشکار می‌شود و حس آن را درک می‌کند، آمده است.

بچه‌هاشان هنگام تولد از سه تا شش متر طول دارند!

نوزادان آن‌ها از شیر مادر که مانند فواره از بدن او خارج می‌شود در زیر آب می‌نوشند!!

آن‌ها برای تنفس همیشه روی آب حرکت می‌کنند و بیش از یک ساعت نمی‌توانند زیر آب بمانند.

آن‌ها بزرگترین جانوران دریایی و بزرگ‌ترین حیوانات روی زمین‌اند و جزء پستانداران محسوب می‌شوند.

بدن آن‌ها چربی بسیار زیادی دارد که مورد استفاده در صنایع مختلف است و به جای دندان، تیغه‌های استخوانی دراز و خطرناکی دارند و شکارچیان به علت استفاده از چربی‌ها و تیغه‌های دهانشان این حیوانات را با تدابیر مخصوصی شکار می‌کنند.

☆ ☆ ☆

**فیل‌ها:**

در حال حاضر، فیل بزرگترین جانور خشکی است و دو نوع مهم دارد: فیل‌های هندی که به آن فیل آسیایی نیز می‌گویند و فیل‌های آفریقایی.

فیل‌های آسیایی بزرگ‌تر و برای تربیت، زودتر از فیل‌های آفریقایی آماده می‌شوند.

خرطوم فیل در واقع بینی و به جای لب بالای اوست؛ اما عملاً کار دست را انجام می‌دهد؛ یعنی فیل با خرطوم خود غذا به دهان می‌برد و به هنگام گرما آب به پشت خود می‌پاشد.

فیل، علف خوار است و با خرطوم بلند خود، علف‌ها را از زمین جمع می‌کند و به دهان می‌گذارد و به وسیله عاج‌های پرقدرت و تیز خود ریشه‌ها را از زمین بیرون می‌آورد.

فیل حیوان بسیار باهوشی است که برای کارهای مختلف قابل تربیت است و در سیرک‌ها حرکات بسیار دقیق و شگفت‌انگیزی از خود نشان می‌دهد.

فیل‌ها در جنگل به طور اجتماعی زندگی می‌کنند و این خود دلیلی بر هوشیاری

آن‌هاست.

عمر فیل‌ها گاهی تا صد و پنجاه سال می‌رسد! دندان فیل موسوم به «عاج» بسیار گران‌بهاست و از آن اشیای زینتی فراوانی می‌سازند.

در گذشته شاهان و حکمرانان آسیا به فیل‌های خود می‌بالیدند و گاه لشکری از فیل سواران تشکیل می‌دادند. فیل‌های سلطنتی را می‌آراستند و یراق‌های بسیار زیبا به آن‌ها نصب می‌کردند.

شگفتی‌های فیل‌ها و ماهیان بزرگ، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد و امام امیرالمؤمنان علیه‌السلام با توجّه به این ویژگی‌ها آن‌ها را از آیات عظیم خلقت شمرده است.[۱]

☆ ☆ ☆

۱. به دائرة المعارف موسوم به «فرهنگ‌نامه و لغت نامه فرهنگ عمید» مراجعه فرمایید.

قابل توجه لیتوگرافی محترم

این صفحه سفید می‌باشد

## بخش هفتم

فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يُوصَفُ لَكَ مِنْهَا لَعَزَفَتْ نَفْسُكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا أُخْرِجَ إِلَىٰ ٱلدُّنْيَا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَ لَذَّاتِهَا، وَ زَخَارِفِ مَنَاظِرِهَا، وَ لَذَهِلَتْ بِالْفِكْرِ فِي ٱصْطِفَاقِ أَشْجَارٍ غُيِّبَتْ عُرُوقُهَا فِي كُثْبَانِ ٱلْمِسْكِ عَلَىٰ سَوَاحِلِ أَنْهَارِهَا، وَ فِي تَعْلِيقِ كَبَائِسِ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ فِي عَسَالِيجِهَا وَ أَفْنَانِهَا، وَ طُلُوعِ تِلْكَ الثِّمَارِ مُخْتَلِفَةً فِي غُلُفِ أَكْمَامِهَا، تُجْنَىٰ مِنْ غَيْرِ تَكَلُّفٍ فَتَأْتِي عَلَىٰ مُنْيَةِ مُجْتَنِيهَا، وَ يُطَافُ عَلَىٰ نُزَّالِهَا فِي أَفْنِيَةِ قُصُورِهَا بِالْأَعْسَالِ ٱلْمُصَفَّقَةِ، وَ ٱلْخُمُورِ ٱلْمُرَوَّقَةِ. قَوْمٌ لَمْ تَزَلِ ٱلْكَرَامَةُ تَتَمَادَىٰ بِهِمْ حَتَّىٰ حَلُّوا دَارَ ٱلْقَرَارِ، وَ أَمِنُوا نُقْلَةَ ٱلْأَسْفَارِ. فَلَوْ شَغَلْتَ قَلْبَكَ أَيُّهَا ٱلْمُسْتَمِعُ بِالْوُصُولِ إِلَىٰ مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ ٱلْمَنَاظِرِ ٱلْمُونِقَةِ، لَزَهِقَتْ نَفْسُكَ شَوْقاً إِلَيْهَا، وَ لَتَحَمَّلْتَ مِنْ مَجْلِسِي هٰذَا إِلَىٰ مُجَاوَرَةِ أَهْلِ ٱلْقُبُورِ ٱسْتِعْجَالاً بِهَا. جَعَلَنَا ٱللهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَىٰ بِقَلْبِهِ إِلَىٰ مَنَازِلِ ٱلْأَبْرَارِ بِرَحْمَتِهِ.

### ترجمه:

هرگاه با چشم دل به آن‌چه از بهشت برای تو وصف می‌شود بنگری، روحت از مواهبی که در این دنیا پدیدار گشته، از شهوات و لذات و زینت‌ها و زیورهای خیره‌کننده‌اش صرف نظر خواهد کرد و فکرت در میان درخت‌هایی که پیوسته شاخه‌هایش (با جنبش نسیم) به هم می‌خورد و ریشه‌هایش در دل تپه‌هایی از مشک بر ساحل نهرهای بهشتی فرو

رفته، حیران می‌شود، (همچنین) هر گاه به خوشه‌هایی از لؤلؤ تر، که به شاخه‌های کوچک و بزرگ محکمش آویخته و پیدایش میوه‌های گوناگون که از درون غلاف‌های خود سر برون کرده، همان میوه‌هایی که به آسانی و مطابق دلخواه هر کس چیده می‌شود، نگاه کنی واله و حیران خواهی شد (اضافه بر این) میزبانان بهشتی از آن میهمانان در جلو قصرهای بهشتی با عسل‌های مصفّا و شراب‌های صاف که مستی نمی‌آورد پذیرایی می‌کنند. از کسانی که تقوا و کرامت انسانی خود را تا پایان عمر و هنگام ورود به دارالقرار (سرای جاویدان) حفظ کرده و از ناراحتی‌های نقل و انتقال سفرها (ی مرگ و برزخ) ایمن بوده‌اند. ای شنونده، اگر قلب خویش را برای رسیدن به آن مناظر زیبا که در آن‌جاست مشغول داری، روحت با اشتیاق به سوی آن پر می‌کشد و از حضور من به همسایگی اهل قبور خواهی شتافت تا هر چه زودتر به آن نعمت‌ها دست یابی.

خداوند ما و شما را به لطف و رحمتش از کسانی قرار دهد که با دل و جان برای رسیدن به منزلگاه‌های نیکان کوشش می‌کنند.

## شرح و تفسیر

### جلوه‌ها، نعمت‌ها و زیبایی‌های بهشت

این بخش از خطبه، همان‌گونه که محتوایش نشان می‌دهد و مرحوم سیّد رضی نیز به آن اشاره کرده دربارهٔ اوصاف بهشت است که به یقین، در میان آن و بخش‌های گذشته، مطالب دیگری بوده و مرحوم سید رضی طبق روش خود که از خطبه‌ها گلچین می‌کند آن را نقل کرده است؛ ولی به نظر می‌رسد که امام علیه‌السلام که در بخش‌های گذشته از توحید سخن گفته، در این‌جا از معاد سخن می‌گوید تا بحث مبدأ و معاد کامل گردد یا به تعبیر دیگر زیبایی‌های بهشت را بعد از زیبایی‌های این جهان بر شمارد.

نخست می‌فرماید: «هرگاه با چشم دل به آن‌چه از بهشت برای تو وصف می‌شود بنگری، روحت از مواهبی که در این دنیا پدیدار گشته، از شهوات و لذّاتش و زینت‌ها و

زیورهای خیره کننده‌اش صرف نظر خواهد کرد و فکرت در میان درخت‌هایی که پیوسته شاخه‌هایش (با جنبش نسیم) به هم می‌خورد و ریشه‌هایش در دل تپه‌هایی از مشک بر ساحل نهرهای بهشتی فرو رفته، حیران و شگفت‌زده می‌شود» **(فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يُوصَفُ لَكَ مِنْهَا لَعَزَفَتْ[۱] نَفْسُكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا أُخْرِجَ إِلَى ٱلدُّنْيَا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَ لَذَّاتِهَا، وَ زَخَارِفِ مَنَاظِرِهَا، وَ لَذَهِلَتْ[۲] بِالْفِكْرِ فِي ٱصْطِفَاقِ[۳] أَشْجَارٍ غُيِّبَتْ عُرُوقُهَا فِي كُثْبَانِ[۴] ٱلْمِسْكِ عَلَىٰ سَوَاحِلِ أَنْهَارِهَا)**.

سپس امام علیه‌السلام بعد از وصف درختان بهشتی، اوصاف میوه‌های این درختان را بیان می‌کند و می‌فرماید: «(همچنین) اگر به خوشه‌هایی از لؤلؤ تر، که به شاخه‌های کوچک و بزرگ محکمش آویخته، و پیدایش میوه‌های گوناگون که از درون غلاف‌های خود سر برون کرده، همان میوه‌هایی که به آسانی و مطابق دلخواه هر کس چیده می‌شود، نگاه کنی واله و حیران می‌شوی» **(وَ فِي تَعْلِيقِ كَبَائِسِ[۵] ٱللُّؤْلُؤِ ٱلرَّطْبِ فِي عَسَالِيجِهَا[۶] وَ أَفْنَانِهَا[۷]، وَ طُلُوعِ تِلْكَ ٱلثِّمَارِ مُخْتَلِفَةً فِي غُلُفِ[۸] أَكْمَامِهَا[۹]،**

---

۱. «**عزفت**» ازمادهٔ «**عزف**» (بر وزن حذف) به معنای ترک کردن و انصراف از چیزی گرفته شده و به معنای لهو و سرگرمی نیز آمده است.

۲. «**ذهلت**» از مادهٔ «**ذهل**» عقل به غفلت کردن و ترک گفتن چیزی و به فراموشی سپردن آن است.

۳. «**اصطفاق**» به معنای به هم خوردن چیزی است که صدایی از آن برخیزد؛ مانند کف زدن یا به هم خوردن شاخه‌های درختان.

۴. «**کثبان**» جمع «**کثیب**» به معنای تلّ شن است از مادهٔ «**کثب**» (بر وزن چسب) به معنای جمع کردن گرفته شده است.

۵. «**کبائس**» جمع «**کباسه**» (بر وزن حمایت) به معنای خوشهٔ میوه و مانند آن است.

۶. «**عسالیج**» جمع «**عسلوج**» (بر وزن بهلول) به معنای شاخهٔ درخت است.

۷. «**أفنان**» «جمع فنّ و فنن» (بر وزن قلم) به معنای شاخهٔ تازه و پر برگ است و شاخه‌های مختلف علم و صنعت و هنر و مانند آن را نیز فنون می‌گویند.

۸. «**غلف**» جمع «**غلاف**» از مادهٔ «**غلف**» (بر وزن قصر) به معنای پوشاندن گرفته شده است.

۹. «**اکمام**» جمع «**کمّ**» (بر وزن جنّ) به معنای غلافی است که روی میوه را می‌پوشاند و ←

**تُجْنَىٰ**[۱] **مِنْ غَيْرِ تَكَلُّفٍ فَتَأْتي عَلَىٰ مُنْيَةِ مُجْتَنِيهَا**).

یکی از مشکلات درختان میوه در دنیا چیدن آن‌هاست که گاه با دردسرهای فراوان روبه رو می‌شود؛ حتی گاهی بعضی از افراد برای چیدن میوه بالای درختان رفته‌اند و جان خود را از دست داده‌اند. این طبیعت دنیاست که نوش‌ها و نیش‌ها به هم آمیخته است؛ ولی در بهشت که نوش‌ها خالی از نیش‌ها است و همه چیز بر وفق مراد است، میوه‌های درختانش در دسترس همگان می‌باشد؛ در همه حال، در حال ایستادن و نشستن؛ حتی در بعضی از روایات آمده که بهشتیان هر زمان ارادهٔ چیدن میوه‌ای کنند، شاخهٔ درخت به سوی آن‌ها خم می‌شود و در دسترس آن‌ها قرار می‌گیرد. قرآن مجید می‌فرماید: «﴿**قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ**﴾؛ چینش میوه‌های آن نزدیک است».[۲]

و در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم: ﴿**وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ**﴾.[۳]

سپس امام علیه‌السلام به ذکر چهارمین نعمت‌های بهشتی پرداخته، می‌فرماید: « میزبانان بهشتی از آن میهمانان در جلو قصرهای بهشت با عسل‌های مصفّا و شراب‌های صاف که مستی نمی‌آورد پذیرایی می‌کنند» (**وَ يُطَافُ عَلَىٰ نُزَّالِهَا فِي أَفْنِيَةِ**[۴] **قُصُورِهَا بِالْأَعْسَالِ الْمُصَفَّقَةِ**[۵]**، وَ الْخُمُورِ الْمُرَوَّقَةِ**[۶]).

قرآن نیز بارها به شراب‌های طهور لذت‌بخش بهشتی که نه دردسر ایجاد می‌کند و نه انسان را از عقل و هوش تهی می‌سازد، اشاره می‌کند؛ از جملهٔ در سورهٔ «**دهر**» چهار نوع از

---

← جمع «کمّ» (بر وزن امّ) به معنای آستین است که دست را می‌پوشاند.

۱. «**تجنی**» از مادهٔ «**جنی**» (بر وزن نفی) به معنای چیدن میوه است.

۲. حاقه، آیهٔ ۲۳.

۳. رحمن، آیهٔ ۵۴.

۴. «**افنیه**» جمع «**فناء**» (بر وزن غناء) به معنای حیاط و جلوی خانه است.

۵. «**مصفّقه**» به معنای تصفیه شده از مادهٔ «**تصفیق**» به معنای جا به جا کردن مایعات از ظرفی به ظرف دیگر برای تصفیهٔ آن است.

۶. «**مروّقه**» به معنای تصفیه شده، از مادهٔ «**روق**» به معنای صاف شدن گرفته شده است.

این شراب‌های لذّت‌بخش در چهار صورت و طبیعت را بیان می‌فرماید: «﴿**إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً * عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً ... * وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْساً كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلاً * عَيْناً فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلاً ... وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً**﴾؛ به یقین، نیکان از جامی می‌نوشند که با کافور (نوعی از عطر و بوی خوش) آمیخته است؛ از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا می‌نوشند و از هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند... و در آن‌جا از جام‌هایی سیراب می‌شوند که لبریز از شراب طهوری آمیخته با زنجبیل است؛ از چشمه‌ای در بهشت که نامش سلسبیل است... و پروردگارشان شراب طهور به آنان می‌نوشاند».[۱]

و در جای دیگر می‌فرماید: «﴿**لَّا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنزِفُونَ**﴾؛ شرابی که درد سر و مستی نمی‌آورد».[۲]

سپس اشارهٔ گذرایی به اوصاف این بهشتیان کرده، می‌فرماید: «آنها گروهی‌اند که تقوا و کرامت انسانی خود را تا پایان عمر و هنگام ورود به دارالقرار (سرای جاویدان) حفظ کرده‌اند و از ناراحتی‌های نقل و انتقال سفرها (ی مرگ و برزخ) ایمن بوده‌اند» (**قَوْمٌ لَمْ تَزَلِ ٱلْكَرَامَةُ تَتَمَادَىٰ بِهِمْ حَتَّىٰ حَلُّوا دَارَ ٱلْقَرَارِ، وَ أَمِنُوا نُقْلَةَ**[۳] **ٱلْأَسْفَارِ**).

از این تعبیر استفاده می‌شود که بهشتیان کسانی‌اند که تا پایان عمر، قداست و پاکی و تقوا را حفظ می‌کنند و کرامت انسانی را که در آیهٔ شریفهٔ ﴿**وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...**﴾[۴] بیان شده به چیزی نیالوده‌اند و خدا را در حالی ملاقات کرده‌اند که نور ایمان و اعمال صالح وجودشان را احاطه کرده بود. این تعبیر، تأکیدی است بر موضوع حسن عاقبت و این که همه چیز در گرو پایان کار است.

---

۱. دهر، آیات ۵، ۶، ۱۷، ۱۸ و ۲۱.
۲. واقعه، آیهٔ ۱۹.
۳. «**نقله**» به معنای جابه جایی است؛ لذا گاه به معنای سخن چینی نیز آمده است.
۴. اسراء، آیهٔ ۷۰.

سپس در بخش پایانی آتش شوق دیدار الطاف پروردگار و نعمت‌های بی شمار او را در آن سرای جاویدان در دل مخاطبان شعله‌ور می‌سازد و می‌فرماید: «ای شنونده، اگر قلب خویش را برای رسیدن به آن مناظر زیبا که در آن جاست مشغول داری، روحت با اشتیاق به سوی آن پر می‌کشد و از حضور من به همسایگی اهل قبور خواهی شتافت تا هر چه زودتر به آن نعمت‌ها دست یابی» (**فَلَوْ شَغَلْتَ قَلْبَكَ أَيُّهَا ٱلْمُسْتَمِعُ بِالْوُصُولِ إِلَىٰ مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ ٱلْمَنَاظِرِ ٱلْمُونِقَةِ[1]، لَزَهِقَتْ[2] نَفْسُكَ شَوْقاً إِلَيْهَا، وَ لَتَحَمَّلْتَ مِنْ مَجْلِسِي هٰذَا إِلَىٰ مُجَاوَرَةِ أَهْلِ ٱلْقُبُورِ ٱسْتِعْجَالاً بِهَا**).

امام علیه‌السلام با این سخن می‌خواهد براین حقیقت تأکید کند که عظمت و زیبایی نعمت‌های بهشتی فراتر از آن است که در بیان بگنجد و اگر انسان، درست به آن بیندیشد، چنان آتش شوق در دلش زبانه می‌کشد که گویی می‌خواهد بی‌اختیار به سوی آن پرواز کند؛ همان گونه که در خطبهٔ متقین نیز با تعبیر دیگری به آن اشاره فرموده است: «**فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً**؛ هرگاه پرهیزگاران به آیه‌ای برسند که در آن تشویق (به سوی بهشت) باشد با علاقهٔ فراوان به آن روی بیاورند و روح و جانشان با شوق بسیار به آن می‌نگرد».[3]

و سرانجام با یک دعای پر معنا خطبه را پایان می‌دهد: «خداوند ما و شما را به لطف و رحمتش از کسانی قرار دهد که با دل و جان برای رسیدن به منزلگاه‌های نیکان کوشش می‌کنند» (**جَعَلَنَا ٱللّٰهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَىٰ بِقَلْبِهِ إِلَىٰ مَنَازِلِ ٱلْأَبْرَارِ بِرَحْمَتِهِ**).

اشاره به این که تا رحمت الهی بدرقه راه نشود، کسی به جایی نمی‌رسد.

همّتم بدرقه راه کن ای طایر قدس  که دراز است ره مقصد و من نوسفرم!

---

۱. «**مونقه**» به معنای شگفت‌انگیز از مادهٔ «**انق**» (بر وزن شفق) به معنای اعجاب نسبت به چیزی گرفته شده است.

۲. «**زهقت**» از مادهٔ «**زهوق**» (بر وزن غروب) به معنای هلاکت گرفته شده است.

۳. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۹۳.

## تفسیر بعضی از لغات پیچیدهٔ این خطبه (از زبان سیّد رضی)

سیّد شریف رضی ﷺ در پایان این خطبه چنین می‌گوید:

**قَوْلُهُ ﷺ: «يَؤُرُّ بِمَلَاقِحِهِ» الْأَرُّ: كِنَايَةٌ عَنِ النِّكَاحِ، يُقَالُ: أَرَّ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ يَؤُرُّهَا، إِذَا نَكَحَهَا. وَ قَوْلُهُ ﷺ: «كَأَنَّهُ قَلْعُ دَارِيٍّ عَنَجَهُ نُوتِيُّهُ» الْقَلْعُ: شِرَاعُ السَّفِينَةِ، وَ دَارِيّ: مَنْسُوبٌ إِلَى دَارِينَ، وَ هِيَ بَلْدَةٌ عَلَى الْبَحْرِ يُجْلَبُ مِنْهَا الطِّيبُ. وَ عَنَجَهُ: أَيْ عَطَفَهُ. يُقَالُ: عَنَجْتُ النَّاقَةَ ـ كَنَصَرْتُ ـ أَعْنُجُهَا» عَنْجاً إِذَا عَطَفْتَهَا. وَ النُّوتِيُّ: الْمَلَّاحُ. وَ قَوْلُهُ ﷺ: «ضَفَّتَيْ جُفُونِهِ» أَرَادَ جَانِبَيْ جُفُونِهِ. وَ الضَّفَّتَانِ: الجَانِبَانِ. وَ قَوْلُهُ ﷺ: «وَ فِلَذَ الزَّبَرْجَدِ» الْفِلَذُ: جَمْعُ فِلْذَة، وَ هِيَ القِطْعَةُ. وَ قَوْلُهُ ﷺ: «كَبَائِسِ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ» الْكِبَاسَة: الْعِذْقُ وَ الْعَسَالِيجُ: الْغُصُونُ، وَاحِدُهَا عُسْلُوجٌ.**

جملهٔ «**يؤرّ بملاقحه**» در کلام امام ﷺ کنایه از لقاح و آمیزش جنسی است. گفته می‌شود «**أرّ الرجل المرأة يؤرّها**» هنگامی که با همسرش آمیزش کند و درجملهٔ «**كأنّه قلع داريّ عنجه نؤتيه**» قلع به معنای بادبان کشتی است و «داریّ» منسوب به «دارین» شهری است در کنار دریا (در اطراف بحرین) که از آن‌جا عطریات می‌آورند (و بادبان‌های کشتی‌هایش معروف است و در جملهٔ «عنجه» به معنای کشیدن به سوی خویش است؛ گفته می‌شود «**عنجت الناقة أعنجها**» یعنی شتر را به سوی خود کشیدم و «نوتی» به معنای کشتیبان است و تعبیر «**ضفّتی جفونه**» به معنای دو طرف پلک‌های چشم اوست و «**ضفتان**» به معنای دو طرف است و این‌که می‌فرماید: «**و فلذ الزبرجد**» «فلذ» جمع «فلذة» به معنای قطعهٔ چیزی است و در این‌جا منظور، قطعه‌های زبرجد است و تعبیر این‌که فرموده: «**كبائس اللؤلؤ الرطب**» (کبائس جمع کباسه و) «اکباسه» به معنای خوشه است و «**عسالیج**» جمع «عسلوج» به معنای شاخه است.

## نکته

### کدام زیباتر است؟

امام علیه‌السلام با فصاحت و بلاغت بی‌نظیر خود که دراین خطبه آشکار ساخته، گاه از زیبایی‌های این جهان سخن گفته و گاه از زیبایی‌های جهان دیگر؛ ولی هنگامی که نوبت به شرح زیبایی‌ها و نعمت‌های جهان دیگر می‌رسد، به طور ضمنی این حقیقت را بیان می‌کند که آن‌چه مربوط به جهان دیگر است قابل شرح و بیان نیست؛ به گونه‌ای است که اگر انسان آن را ببیند، مرغ جانش به سوی آن پر می‌کشد و از خود بی خود می‌شود.

به یقین، ادبیات مربوط به زندگی این دنیا هرگز قادر به شرح آن چه در سرای آخرت است، نیست و به این می‌ماند که انسانی را از روز نخست تولد در اتاقی محبوس کنند و هنگامی که به کمال عقل رسید، بخواهند مناظر زیبایی که در باغ‌ها و گلستان‌ها و آبشارها و صحنه‌های مختلف جهان طبیعت است برای او شرح دهند؛ از طاووس و پرهای رنگارنگش بگویند؛ از نغمه‌های دل‌انگیز پرندگان خوش‌خوان سخن بگویند؛ از میوه‌های لذیذ و سایر صحنه‌های دل‌انگیز شرح دهند؛ به یقین ادبیاتی که او در آن اتاق تاریک با آن آشنا شده، هرگز قدرت شنیدن این‌ها را ندارد.

جالب این‌که امام علیه‌السلام در این خطبه از زوایای مختلف به نعمت‌های بهشتی می‌نگرد؛ گاه از صحنه‌های زیبایی که مایهٔ حظ بصر است و گاه از میوه‌های لذیذی که کام را شیرین می‌کند و گاه از پذیرایی گرم آمیخته با احترام جوانان زیباروی بهشتی و گاه از امنیّت و آرامشی که بر تمام آن محیط و آن فضا حاکم است، سخن می‌گوید.

نه بیماری وجود دارد؛ نه درد و رنج و نه مرگ و میر؛ نه سلطهٔ ظالمان؛ نه خیانت خائنان؛ نه مکر پیمان شکنان و نه غدر غدّاران و نه جنگ و ویرانی ویران‌گران. همه جا امن و امان است و همه جا صلح و صفا برقرار است.

در حدیثی از «**ابوسعید خدری**» از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: **اِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ لَمَّا حَوَّطَ حَائِطَ الْجَنَّةِ لَبِنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ، وَ لَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ وَ غَرَسَ غَرْسَهَا قَالَ لَهَا:**

**تَكَلَّمِي فَقَالَتْ: قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، فَقَالَ: طُوبىٰ لَكَ مَنْزِلَ الْمُلُوكِ**؛ هنگامی که خداوند، دیوار بهشت را از خشتی از طلا و خشتی از نقره ساخت و درختان آن را غرس نمود (و آن همه زیبایی و نعمت به آن بخشید) به بهشت فرمود: سخن بگو! گفت: رستگار شدند مؤمنان! خدا فرمود: خوش به حال تو ای منزل شاهان».[۱]

در حدیث دیگری از «**جابر بن عبدالله**» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «اِذَا دَخَلَ اَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ قَالَ لَهُمْ رَبُّهُمْ تَعَالَىٰ: **اَتُحِبُّونَ اَنْ لَذِيذَكُمْ فَيَقُولُونَ: وَ هَلْ خَيْرٌ مِمَّا أَعْطَيْتَنَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ رِضْوَانِي اَكْبَرُ**؛ هنگامی که بهشتیان وارد بهشت می‌شوند پروردگار متعال به آن‌ها می‌گوید: آیا دوست دارید نعمت‌هایم را بر شما افزون کنم؟ عرض می‌کنند: مگر بهتر از این هم ممکن است؟ می‌فرماید: آری، (لذت معنوی) رضا و خشنودی من از آن برتر است!».[۲]

☆ ☆ ☆

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۲۸۰.
۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۲۸۰.

این برگه سفید می‌باشد.

## خطبهٔ ۱۶۶[1]

## وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### خطبه در یک نگاه

این خطبه از سه بخش تشکیل شده است:

در بخش اوّل، امام علیه‌السلام مردم را به احترام متقابل یکدیگر تشویق می‌کند. به کوچک‌ترها دستور می‌دهد از بزرگ‌ترها پیروی کنند و به بزرگ‌ترها با لطف و مهربانی رفتار نمایند و همچون سنگدلان و ستم‌پیشگان عصر جاهلیّت نباشند.

در بخش دوّم از آیندهٔ بنی‌امیّه خبر می‌دهد که بر همه چیز مسلّط می‌شوند؛ چرا که مسلمین دچار تفرقه شده و از اصل خویش دور مانده‌اند. آن‌ها در اقصی نقاط بلاد اسلامی نفوذ می‌کنند؛ ولی چندان نمی‌گذرد که آن‌چه را به دست آورده‌اند از دست می‌دهند.

---

۱. **سند خطبه:**
این خطبه را پیش از مرحوم سیّد رضی، «سلیم بن قیس» در کتاب خود آورده و در جلد هشتم کافی نیز بخش‌هایی از آن نقل شده است. نویسندهٔ «مصادر نهج البلاغه» بعد از ذکر این مطلب می‌گوید: از روایت کافی و شیخ مفید در ارشاد بر می‌آید که این خطبه و آن‌چه در خطبهٔ ۸۶ (مطابق نسخهٔ صبحی صالح ۸۸) بیان شده یک خطبه بوده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۴۰۳).

در بخش سوّم از علل شکست مسلمین در آخر زمان خبر می‌دهد که عمدتاً یاری نکردن حق و سستی در مبارزه با باطل و تنها گذاشتن پیشوایان عادل است.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**لِيَتَأَسَّ صَغِيرُكُمْ بِكَبِيرِكُمْ، وَلْيَرْأَفْ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرِكُمْ؛ وَ لَا تَكُونُوا كَجُفَاةِ ٱلْجَاهِلِيَّةِ: لَا فِي ٱلدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ، وَ لَا عَنِ ٱللهِ يَعْقِلُونَ؛ كَقَيْضِ بَيْضٍ فِي أَدَاحٍ يَكُونُ كَسْرُهَا وِزْراً، وَ يُخْرِجُ حِضَانُهَا شَرّاً.**

## ترجمه:

باید خردسالان شما به بزرگ‌سالانتان تأسّی جویند و از آنان پیروی کنند، و بزرگ‌سالانتان نیز باید نسبت به کودکانتان مهربان باشند؛ همچون سنگ‌دلان دوران جاهلیّت نباشید که نه آگاهی از دین داشتند و نه به دستورات الهی می‌اندیشیدند. مبادا همچون تخم (افعی) در محل تخم‌گذاری پرندگان باشید که شکستن آن گناه است (زیرا گمان می‌رود تخم پرنده باشد) ولی جوجهٔ آن شرّ و زیانبار است (چون در حقیقت، تخم افعی است).

## شرح و تفسیر

### سه دستور مهم اخلاقی

امام علیه‌السلام در این عبارت کوتاه و پرمعنا سه دستور مهم اخلاقی و اجتماعی داده است که عمل به آن، پیوندهای جامعه را تحکیم می‌بخشد؛ نخست می‌فرماید: «باید خردسالان شما به بزرگ‌سالانتان تأسّی جویند و از آنان پیروی کنند» (**لِيَتَأَسَّ**[1] **صَغِيرُكُمْ**

---

۱. «**لیتأسّ**» از مادهٔ «**اسوه**» (بر وزن عروه) به معنای پیروی کردن از دیگری است.

**بِكَبِيرِكُمْ**).

زیرا از یک سو بزرگ‌سالان، تجربیات بیش‌تری دارند و سرد و گرم روزگار را چشیده و از خیر و شرّ امور آگاه‌ترند و از سوی دیگر آن‌ها دوران پر شور و شرّ جوانی را پشت سر گذاشته و آرامش و آرایش اخلاقی بیش‌تری پیدا کرده و به سنن و آداب اجتماعی آشناتر شده‌اند؛ گرچه این یک قاعدهٔ کلی نیست و قطعاً استثنائاتی دارد؛ ولی به صورت یک حکم غالبی قابل انکار نیست.

دستور دوّم می‌فرماید: «و بزرگ‌سالانتان نیز باید نسبت به کودکانتان مهربان باشند» (**وَلْيَرْأَفْ**[1] **كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرِكُمْ**).

صعف‌های آن‌ها را جبران کنند و تجربیات خود را به آن‌ها منتقل سازند و از خطاهای آنان تا آن‌جا که ممکن است چشم‌پوشی نمایند و به آنان در همه چیز کمک کنند.

اگر این دو اصل در جامعه رعایت شود نسل‌های جدید و قدیم چنان به هم می‌پیوندند که می‌توانند صف واحدی همچون بنیان مرصوص تشکیل دهند. در غیر این صورت، جنگ میان نسل‌های جدید و قدیم، فضای جامعه را تاریک خواهد کرد.

و در سوّمین دستور که در واقع تأکیدی است بر دستورهای پیشین می‌فرماید: «همچون سنگ‌دلان دوران جاهلیّت نباشید که نه آگاهی از دین داشتند و نه به دستورات الهی می‌اندیشیدند» (**وَ لَا تَكُونُوا كَجُفَاةِ**[2] **ٱلْجَاهِلِيَّةِ: لَا فِي ٱلدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ، وَ لَا عَنِ ٱللهِ يَعْقِلُونَ**).

آری، افراد نادان که نه تربیت دینی یافته‌اند و نه عقل و خرد خویش را به کار گرفته‌اند مردمی خشن و بی انصاف و بی‌ادب و در مجموع برای جامعه مشکل آفرین می‌باشند؛ نه به صغیر رحم می‌کنند و نه از کبیر پند می‌پذیرند.

---

۱. «**لیرأف**» از مادّهٔ «**رأفت**» به معنای مهربانی گرفته شده است.

۲. «**جفاة**» جمع «**جافی**» از مادهٔ «**جفا**» به معنای خشونت گرفته شده است و به افراد خشن «**جافی**» می‌گویند.

سپس امام علیه‌السلام این گروه را با ذکر مثالی کاملاً معرفی می‌کند و می‌فرماید: «مبادا همچون تخم (افعی) در محل تخم‌گذاری پرندگان باشید که شکستن آن گناه است (زیرا گمان می‌رود تخم پرنده باشد) ولی جوجهٔ آن شرّ و زیانبار است (چون در حقیقت، تخم افعی است)» (**كَقَيْضِ**[۱] **بَيْضٍ فِي أَدَاحٍ**[۲] **يَكُونُ كَسْرُهَا وِزْراً، وَ يُخْرِجُ حِضَانُهَا**[۳] **شَرّاً**).

اشاره به این‌که نکند در عین این‌که ظاهر شما اسلام است باطنتان همچون جفات و سنگ‌دلان دوران جاهلیّت باشد و افراد صالح در طرز برخورد با شما گرفتار شک و تردید شوند. اگر معاملهٔ صدق و امانت اسلامی کنند می‌ترسند باطن، بوی نفاق جاهلیّت دهد و اگر برخوردی همچون برخورد با منافقان داشته باشند از آن بیم دارند که باطن شما باطن نیکان و پاکان باشد.

معروف است که شترمرغ و همچنین مرغ سنگ‌خواره (مرغی که در بیابان‌ها زندگی می‌کند و با منقار خود سنگ‌ها را می‌شکند) رمل‌های بیابان را کنار می‌زند و در آن تخم می‌گذارد و نیز افعی‌ها و مارها در چنین جاهایی تخم‌گذاری می‌کنند؛ از این رو هنگامی که انسان با چنین تخم‌هایی در بیابان رو به رو می‌شود، نمی‌داند تخم مار افعی است یا تخم سنگ خواره و شترمرغ و در طرز رفتار با آن گرفتار شک و تردید می‌شود یا به تعبیر دیگر: انسان خشن و سنگ‌دل صورتش صورت انسان است و درونش مملوّ از شرّ و فساد؛ همچون تخم‌هایی که صورتش تخم پرندگان است و درونش افعی خطرناک. امام علیه‌السلام با این تشبیه جالب و کم‌نظیر، مشکلات زندگی با افراد منافق را ترسیم فرموده است.

---

۱. «**قیض**» به معنای پوست تخم مرغ و نیز به معنای شکافته‌شدن و ترکیدن (پوست تخم مرغ) نیز آمده است.

۲. «**أداح**» جمع «**أدحی**» (بر وزن سنّی) به معنای محل تخم‌گذاری شتر مرغ در شن‌هاست و از مادهٔ «**دحو**» (بر وزن نهر) به معنای گسترش گرفته شده است.

۳. «**حضان**» به معنای تخمی است که زیر شکم پرنده برای جوجه شدن قرار گرفته است؛ از مادهٔ «**حضانت**» به معنای زیر بال و پر گرفتن گرفته شده است.

این برگه سفید می‌باشد.

## بخش دوّم

**اَفْتَرَقُوا بَعْدَ أُلْفَتِهِمْ، وَ تَشَتَّتُوا عَنْ أَصْلِهِمْ. فَمِنْهُمْ آخِذٌ بِغُصْنٍ أَيْنَمَا مَالَ، مَالَ مَعَهُ. عَلَىٰ أَنَّ اللهَ تَعَالَىٰ سَيَجْمَعُهُمْ لِشَرِّ يَوْمٍ لِبَنِي أُمَيَّةَ، كَمَا تَجْتَمِعُ قَزَعُ الْخَرِيفِ يُؤَلِّفُ اللهُ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ يَجْمَعُهُمْ رُكَاماً كَرُكَامِ السَّحَابِ؛ ثُمَّ يَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَاباً. يَسِيلُونَ مِنْ مُسْتَثَارِهِمْ كَسَيْلِ الْجَنَّتَيْنِ، حَيْثُ لَمْ تَسْلَمْ عَلَيْهِ قَارَةٌ، وَ لَمْ تَنْبُتْ عَلَيْهِ أَكَمَةٌ، وَ لَمْ يَرُدَّ سَنَنَهُ رَصُّ طَوْدٍ، وَ لَاحِدَابُ أَرْضٍ. يُذَعْذِعُهُمُ اللهُ فِي بُطُونِ أَوْدِيَتِهِ، ثُمَّ يَسْلُكُهُمْ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ، يَأْخُذُ بِهِمْ مِنْ قَوْمٍ حُقُوقَ قَوْمٍ، وَ يُمَكِّنُ لِقَوْمٍ فِي دِيَارِ قَوْمٍ. وَ اَيْمُ اللهِ، لَيَذُوبَنَّ مَا فِي أَيْدِيهِمْ بَعْدَ الْعُلُوِّ وَ التَّمْكِينِ، كَمَا تَذُوبُ الْأَلْيَةُ عَلَى النَّارِ.**

## ترجمه:

آن‌ها (اشاره به یاران امام علیه‌السلام است) پس از اتحاد و همبستگی پراکنده شدند و از اصل خویش متفرق گشتند. در این میان بعضی از آن‌ها به شاخهٔ محکمی چنگ زدند و به هر جا آن شاخه تمایل یافت، همراهش به آن سو رفتند. اما به زودی خداوند آن‌ها را برای بدترین روزی که بنی‌امیّه در پیش دارند متحد خواهد کرد و آن‌گونه که قطعه‌های پراکندهٔ ابر پاییزی جمع می‌شود، خداوند همهٔ آن‌ها را گرد می‌آورد و در میان آنان الفت برقرار می‌سازد؛ سپس آنان را همچون ابرهای متراکم به هم می‌پیوندد و به دنبال آن، درهای فتح و پیروزی را به روی‌شان می‌گشاید. آن‌ها همچون سیل خروشانی از جایگاه خود حرکت می‌کنند؛ مانند سیل (عظیم سرزمین قوم سبأ) که دو باغستان (بسیار گستردهٔ دو

طرف نهر عظیم سرزمین سبأ) را درهم کوبید و در برابر آن هیچ برجستگی بر سطح آن زمین باقی نماند؛ نه کوه‌های استوار نه تپه‌ها و هیچ چیز مانع جریان آن نشد؛ نه کوه‌های عظیم و نه تپه‌های بلند. خداوند آن‌ها را مانند آب در درون دره‌ها پراکنده می‌سازد؛ سپس همچون چشمه‌سارهایی از قسمت‌های مختلف زمین سر بر می‌آورد؛ و به کمک آنان حق گروهی (از مظلومان) را از گروهی دیگر (ظالمان) می‌گیرد و جمعی را در سرزمین دیگران اقامت می‌بخشد.

به خدا سوگند! آن‌ها (بنی‌امیّه) بعد از تسلط و پیروزی همه آن‌چه را در دست دارند از دست می‌دهند و (ذوب می‌شوند) آن گونه که چربی بر روی آتش آب می‌شود.

## شرح و تفسیر

### سرنوشت مرگ‌بار بنی‌امیّه

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه، اشاره به سرنوشت موفقیت‌آمیز اصحاب و یارانش و نیز سرانجام مرگ‌بار و تیره و تار حکومت بنی امیّه می‌کند و می‌فرماید: «آن‌ها (یارانش) پس از اتحاد و همبستگی پراکنده شدند و از اصل خویش متفرق گشتند» (**اَفْتَرَقُوا بَعْدَ أُلْفَتِهِمْ، وَ تَشَتَّتُوا عَنْ أَصْلِهِمْ**).

گروهی به خوارج پیوستند و بر ضدّ امام علیه‌السلام قیام کردند و گروهی در حال تردید قرار گرفتند و از جمعیّت کناره‌گیری نمودند.

ولی در این میان «بعضی از آن‌ها به شاخهٔ محکمی چنگ زدند و به هر جا آن شاخه تمایل یافت، همراه او به آن سو رفتند» (**فَمِنْهُمْ آخِذٌ بِغُصْنٍ أَيْنَمَا مَالَ، مَالَ مَعَهُ**).

این اشاره به گروهی است که بر اعتقاد حق باقی ماندند و به ثقلین (کتاب و عترت) که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داده بود، تمسّک جستند و به شاخه‌ای از شاخه‌های پربار شجرهٔ طیّبهٔ خاندان پیامبر از ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام در آویختند و همراه آن‌ها به حرکت خود در مسیر رضای الهی حرکت کردند.

بعضی این جمله را نیز اشاره به گروه‌های منحرف می‌دانند؛ در حالی‌که دنبالهٔ این

سخن نشان می‌دهد که تفسیر اوّل صحیح‌تر است؛ زیرا امام علیه‌السلام در جملهٔ بعد می‌فرماید: «اما به زودی خداوند آن‌ها (یارانش) را برای بدترین روزی که بنی‌امیّه در پیش دارند متحد خواهد کرد؛ آن‌گونه که قطعه‌های پراکندهٔ ابر پاییزی جمع می‌شود» (**عَلَىٰ أَنَّ ٱللَّهَ تَعَالَىٰ سَيَجْمَعُهُمْ لِشَرِّ يَوْمٍ لِبَنِي أُمَيَّةَ، كَمَا تَجْتَمِعُ قَزَعُ[۱] ٱلْخَرِيفِ[۲]**).

سپس می‌افزاید: «خداوند همهٔ آن‌ها را گرد می‌آورد و در میان آنان الفت برقرار می‌سازد؛ سپس آنان را همچون ابرهای متراکم به هم می‌پیوندد و به دنبال آن، درهای فتح و پیروزی را به روی‌شان گشاید» (**يُؤَلِّفُ ٱللَّهُ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ يَجْمَعُهُمْ رُكَاماً[۳] كَرُكَامِ السَّحَابِ؛ ثُمَّ يَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَاباً**).

در ادامهٔ این سخن، هجوم شدید علاقه‌مندان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را به جمعیّت بنی‌امیّه، این گونه بیان می‌کند:

«آن‌ها همانند سیل خروشانی از جایگاه خود حرکت می‌کنند؛ همچون سیل (عظیم سرزمین قوم سبأ) که دو باغستان (بسیار گستردهٔ دو طرف نهر عظیم سرزمین سبأ) را درهم کوبید که در برابر آن هیچ برجستگی بر سطح آن زمین باقی نماند؛ نه کوه‌های استوار و نه تپه‌ها و آن‌ها چیزی مانع جریان آن نشد؛ نه کوه‌های عظیم و نه تپه‌های بلند» (**يَسِيلُونَ مِنْ مُسْتَنَارِهِمْ[۴] كَسَيْلِ ٱلْجَنَّتَيْنِ، حَيْثُ لَمْ تَسْلَمْ عَلَيْهِ قَارَةٌ[۵]، وَ لَمْ تَثْبُتْ عَلَيْهِ أَكَمَةٌ[۶]، وَ لَمْ يَرُدَّ سَنَنَهُ[۷] رَصٌّ[۸] طَوْدٍ[۹]، وَ لَاحِدَابُ[۱۰] أَرْضٍ**).

---

۱. «**قزع**» جمع «**قزعة**» (بر وزن ثمره) به معنای قطعه‌های ابر است و گاه به چیزهای دیگری که دارای قطعات پراکنده است، اطلاق می‌شود.

۲. «**خریف**» به معنای فصل پاییز است.

۳. «**رکام**» از مادهٔ «**رکم**» (بر وزن مکر) به معنای اشیایی که روی هم متراکم می‌شوند، گرفته شده است.

۴. «**مُستنار**» به معنای محل فوران و بیرون ریختن چیزی است و از مادهٔ «**ثور**» (بر وزن فور) به معنای هیجان است.

۵. «**قارة**» به معنای کوه کوچک است.

۶. «**اکمة**» به معنای تل و تپه است. ←

آن‌چه در این جمله آمده اشاره به قوم سبأ است که در سرزمین یمن زندگی می‌کردند و سد عظیمی به نام «سدّ مأرب» در میان دو کوه ساختند. سیلاب‌ها را مهار کردند و با آن آب دو باغ عظیم و طولانی در دو طرف نهری که از آن جاری می‌شد به وجود آوردند و زندگانی آن‌ها در نهایت رفاه می‌گذشت ؛ ولی طغیان غرور ناسپاسی‌ها سبب مجازات الهی شد. شب هنگام سد شکست و سیل عظیمی تمام مزارع و باغ‌ها و عمارت‌های آن‌ها را با خود برد و زمینی بایر و ویران به جای ماند و باقی ماندگان از آن قوم مجبور به مهاجرت شدند.

پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نیز همچون سیلاب زندگی ستمگران بنی‌امیّه را درهم می‌کوبند؛ خانه‌هاشان را ویران می‌کنند و گروهی را از میان بر می‌دارند و بقیه در مناطق مختلف پراکنده خواهند شد.

سپس امام علیه‌السلام این گروه از حامیان حق را بعد از ماجرای درهم شکستن بنی‌امیّه به آب‌هایی تشبیه می‌کند که در زمین، پنهان می‌شود؛ سپس به صورت چشمه‌ها از نقاط مختلف ظاهر می‌گردد و مایهٔ عمران و آبادی می‌شود و می‌فرماید: «خداوند آن‌ها را مانند آب در درون دره‌ها پراکنده می‌سازد؛ سپس همچون چشمه‌سارهایی از قسمت‌های مختلف زمین بیرون می‌آورد؛ آن‌گاه به کمک آنان حق گروهی (از مظلومان) را از گروهِ دیگر (ظالمان) می‌گیرد و جمعی را در سرزمین دیگران اقامت می‌بخشد» (**يُذْعِذُعُهُمْ**[۱۱] **اَللّٰهُ فِي بُطُونِ أَوْدِيَتِهِ**[۱۲]، **ثُمَّ يَسْلُكُهُمْ يَنَابِيعَ فِي اَلْأَرْضِ، يَأْخُذُ بِهِمْ مِنْ قَوْمٍ حُقُوقَ قَوْمٍ، وَ يُمَكِّنُ لِقَوْمٍ فِي دِيَارِ قَوْمٍ**).

---

← ۷. «**سنن**» به معنای طریقه و مسیر مادی یا معنوی است.

۸. «**رصّ**» به معنای محکم از «**رصاص**» به معنای سُرب گرفته شده است.

۹. «**طود**» به معنای کوه بزرگ است.

۱۰. «**حداب**» جمع «**حَدَب**» (بر وزن هدف) تپه و محل مرتفع است.

۱۱. «**یذعذع**» ازمادهٔ «**ذعذعة**» به معنای پراکندن و متفرق ساختن است.

۱۲. «**اودیة**» جمع «**وادی**» به معنای درّه و محل جریان سیلاب است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه در تفسیر جملهٔ مزبور و مرجع ضمایر یاد شده احتمال دیگری داده‌اند که چون قابل ملاحظه نبود و با جمله‌های قبل و بعد ناهماهنگ می‌نمود از آن صرف‌نظر شد.

آری، طرفداران اهل بیت علیهم‌السلام نخست همچون سیلابی می‌خروشند و همچون سیلِ قوم سبأ کاخ‌ها و قصرهای بنی‌امیّه را در هم می‌کوبند و آن‌ها را از اریکهٔ قدرت به زیر می‌کشند؛ سپس در همه جا پراکنده می‌شوند و همچون چشمه سارها سر بر می‌آورند و از آب زلال عدل و داد، عمران و آبادی می‌آفرینند.

و در پایان این قطعه، امام علیه‌السلام سوگند یاد می‌کند و می‌فرماید: «به خدا سوگند! آن‌ها (بنی‌امیّه) بعد از تسلّط و پیروزی همه آن‌چه را در دست دارند از دست می‌دهند (ذوب می‌شوند) آن گونه که چربی بر روی آتش آب می‌شود (و از دست می‌رود)» (**وَ ٱيْمُ ٱللّٰهِ، لَيَذُوبَنَّ مَا فِي أَيْدِيهِمْ بَعْدَ ٱلْعُلُوِّ وَ التَّمْكِينِ، كَمَا تَذُوبُ ٱلْأَلْيَةُ**[1] **عَلَى النَّارِ**).

تشبیه مذکور اشاره به این است که بنی‌امیّه گرچه در دوران حکومت خود چاق و فربه می‌شوند؛ ولی دشمنان آن‌ها همچون شعله‌های آتش، آنان را ذوب می‌کنند و می‌سوزانند؛ همان گونه که یک قطعهٔ چربی روی آتش؛ نخست ذوب می‌شود و سپس می‌سوزد و کمترین اثری از آن باقی نمی‌ماند.

شارحان نهج‌البلاغه در این که چه کسانی این بلا را بر سر بنی‌امیّه می‌آورند و به حکومت ظالمانه و ننگین آن‌ها پایان می‌دهند و انتقام مظلومان را از آن‌ها می‌گیرند، تعبیرات مختلفی دارند؛ گاه به بنی‌عبّاس تعبیر شده و گاه به شیعیانی که بر ضد بنی‌امیّه قیام کردند و ظاهراً هر دو به یک معنا باز می‌گردد؛ زیرا می‌دانیم قیام بنی عبّاس، نخست به نام قیام علویین صورت گرفت هر چند در ادامهٔ راه بنی‌عبّاس مسیر آن قیام را تغییر داده و به صورت قیام عبّاسیین درآوردند و آن‌ها نیز مظالم بنی‌امیّه را تکرار کردند و سرانجام خودشان نیز نابود شدند.

---

۱. «**الية**» به معنای دنبه و چربی است.

## نکته

## قیام‌های خونین بر ضد بنی‌امیّه

بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام و یارانش در کربلا، سر و صدای عجیبی در جهان اسلام طنین انداز شد و گروه‌های متعددی بر ضد بنی‌امیّه شوریدند. بسیاری که یارای مقابله نداشتند، شهید شدند و بعضی برای مدتی پیروز گشتند. این قیام‌ها را که به پانزده قیام بالغ می‌شود به طور فشرده در جلد سوّم[1] همین کتاب یادآور شدیم؛ آخرین آن‌ها قیام ابومسلم بود که به نابودی کامل حکومت بنی‌امیّه انجامید.

بر خلاف آن‌چه بعضی می‌پندارند، ابومسلم و یارانش هرگز برای سپردن حکومت به بنی‌عبّاس قیام نکردند؛ بلکه در ابتدا جمعی از سران شیعه با ابومسلم ـ که مرد شجاعی بود ـ در خراسان متحد شدند و برای درهم کوبیدن آخرین خلیفه اموی یعنی «مروان حمار» و تأسیس حکومت آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله تصمیم گرفتند و شعار آنان «**الرضا لآل محمّد** صلی‌الله‌علیه‌وآله» بود. چیزی نگذشت که ابومسلم توانست بر خراسان و بیش‌تر نقاط ایران و عراق مسلّط شود. اگرچه «ابراهیم امام» که از دودمان عبّاس بود خود را به ابومسلم نزدیک کرد و همچنین «عبدالله بن محمّد» معروف به «سفاح» و «ابوجعفر منصور» که هر دو از برادران ابراهیم امام بودند نیز خود را به ابومسلم نزدیک کردند و در انتظار فرصت برای به دست‌گرفتن زمام حکومت بودند، ولی ابومسلم هرگز به این کار مایل نبود؛ به همین دلیل کارگزار او در کوفه به نام ابوسلمه آن سه برادر را در هنگامی که به نزد او رفته بودند در جایی پنهان کرد و برای این که یکی از فرزندان علی علیه‌السلام را به رهبری مسلمین برساند سه نامه به مدینه فرستاد: یکی برای امام صادق علیه‌السلام و دیگری عبدالله بن حسن و سوّمی را برای عمر بن علی بن الحسین و به فرستادهٔ خود سفارش کرد ابتدا خدمت امام صادق علیه‌السلام برود؛ اگر او زعامت مسلمین را پذیرفت، دو نامهٔ دیگر را پاره کند وگرنه به نزد آن‌ها برود.

امام صادق علیه‌السلام چون از توطئه‌های پشت پرده که حتی از نظر ابومسلم مخفی بود،

---

۱. صفحهٔ ۵۹۷ تا ۶۰۰.

آگاهی داشت این دعوت را نپذیرفت و آن دو نفر نیز به تبع امام صادق علیه‌السلام نامه‌ها را جواب ندادند.

ولی پیش از آن که فرستادهٔ ابوسلمه به کوفه بازگردد، جمعی از خراسانیان ـ که ارتباطی با سفاح و همراهانش داشتند ـ از مخفی‌گاه سفاح و همراهانش با خبر شدند و نزد آن‌ها رفته با او بیعت کردند. ابوسلمه و ابومسلم که خود را در برابر عمل انجام شده دیدند به آن‌ها پیوستند و بعد از درگیری‌های شدیدی که بین آن‌ها و طرفداران «عبدالله بن علی» عموی ابوجعفرمنصور رخ داد حکومت به عباسیان رسید و ابوجعفر منصور که بعد از مرگ برادرش سفاح به جای او نشست ابومسلم را به بغداد دعوت کرد و با توطئهٔ از پیش طراحی شده او را به قتل رساند. شاید به این دلیل که می‌دانست ابومسلم در دل طرفدار حکومت آل علی علیهم‌السلام است؛ نه آل عبّاس؛ بنابراین خطری برای حکومت بنی‌عبّاس محسوب می‌شود.[۱]

مرحوم علّامهٔ مجلسی در این زمینه حدیث جالبی از علی علیه‌السلام به شرح زیر نقل کرده است:

روزی در صفین، سپاه شام، حملهٔ سختی به سپاه عراق نمود که میمنهٔ سپاه عراق رو به فرار نهاد. مالک اشتر فریاد می‌زد: برگردید. حضرت رو به لشکر شام کرده، ندا داد: «ای ابومسلم، بگیر این‌ها را» و این ندا را سه بار تکرار نمود. اشتر عرض کرد: مگر نه این است که ابومسلم در سپاه شام است؟ چگونه او به یاری ما می‌آید؟ حضرت فرمود: من ابومسلم خولانی را نمی‌گویم. مردی را می‌گویم که در آینده از مشرق زمین ظهور کند و خداوند به وسیلهٔ او شامیان را هلاک نماید و دولت بنی‌امیّه را منقرض سازد!».[۲]

گرچه شخصیت ابومسلم از نظر تاریخی بسیار پیچیده است، افرادی او را از شیعیان

---

۱. با استفاده از کتاب «معارف و معاریف»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۸۱ به بعد و «دائرة المعارف تشیّع»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۳۹ و «دائرة المعارف بزرگ اسلامی»، جلد ۶، صفحهٔ ۲۲۷ به بعد.
۲. بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحهٔ ۳۱۰.

اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌دانستند و برای او احترام فراوان قائل بودند، ولی گروهی او را از مخالفان اهل‌بیت علیهم‌السلام دانسته واجازهٔ لعن او را می‌دادند، ولی آن‌چه مسلّم است این است که قیام او در آغاز به نام طرفداری از آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله صورت گرفت و نخستین یاران او از شیعیان بودند.

☆ ☆ ☆

## بخش سوّم

**أَيُّهَا النَّاسُ، لَوْ لَمْ تَتَخَاذَلُوا عَنْ نَصْرِ ٱلْحَقِّ، وَ لَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ ٱلْبَاطِلِ، لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ، وَ لَمْ يَقْوَ مَنْ قَوِيَ عَلَيْكُمْ. لٰكِنَّكُمْ تِهْتُمْ مَتَاهَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ. وَ لَعَمْرِي، لَيُضَعَّفَنَّ لَكُمُ التِّيهُ مِنْ بَعْدِي أَضْعَافاً بِمَا خَلَّفْتُمُ ٱلْحَقَّ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، وَ قَطَعْتُمُ ٱلْأَدْنىٰ، وَ وَصَلْتُمُ ٱلْأَبْعَدَ. وَٱعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنِ ٱتَّبَعْتُمُ الدَّاعِيَ لَكُمْ، سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ الرَّسُولِ، وَ كُفِيتُمْ مَؤُونَةَ الِاعْتِسَافِ، وَ نَبَذْتُمُ الثِّقْلَ ٱلْفَادِحَ عَنِ ٱلْأَعْنَاقِ.**

## ترجمه:

ای مردم، اگر شما دست از حمایت یکدیگر، در یاری حق، بر نمی‌داشتید و در تضعیف باطل سستی نمی‌کردید، هیچ‌گاه کسانی که در حدّ شما نیستند در نابودی شما طمع نمی‌کردند و آن‌ها که بر شما مسلّط گشتند، مسلّط نمی‌شدند؛ ولی شما همچون بنی اسرائیل به (سبب ترک یاری حق) در حیرت و سرگردانی فرو رفتید. به جانم سوگند! سرگردانی شما بعد از من چند برابر خواهد شد؛ چرا که حق را پشت سر انداختید و از نزدیک‌ترین افراد (به پیامبرﷺ که اشاره به خود آن حضرت است) بریده و به دورترین افراد (بنی‌امیّه) پیوستید!

بدانید، اگر از پیشوا و رهبر خود پیروی کنید شما را به همان راهی می‌برد که رسول خداﷺ از آن راه رفت، از رنج‌ها (ی بی‌راهه رفتن) آسوده خواهید شد و بار سنگین مشکلات را از گردن خود بر می‌دارید.

## شرح و تفسیر

### دلیل اصلی عقب‌ماندگی

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه ـ که بخش پایانی آن است ـ بعد از بیان سرنوشت شوم و مرگبار بنی‌امیّه به بیان سرنوشت گروهی از پیروان حق می‌پردازد که در حمایت حق سستی کردند و به علت همین سستی، دشمنان سال‌ها بر آن‌ها مسلّط شدند و سرنوشتی همچون بنی‌اسرائیل در سرزمین تیه پیدا کردند؛ می‌فرماید: «ای مردم، اگر دست از حمایت یکدیگر، در یاری حق، بر نمی‌داشتید و در تضعیف باطل سستی نمی‌کردید، هیچ‌گاه کسانی که در حدّ شما نیستند در نابودی شما طمع نمی‌کردند و آن‌ها که بر شما مسلّط گشتند، مسلّط نمی‌شدند» (**أَيُّهَا النَّاسُ، لَوْ لَمْ تَتَخَاذَلُوا عَنْ نَصْرِ ٱلْحَقِّ، وَ لَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ ٱلْبَاطِلِ، لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ، وَ لَمْ يَقْوَ مَنْ قَوِيَ عَلَيْكُمْ**).

این سخن، اشاره به سلطهٔ معاویه و یارانش بر اصحاب حضرت در زمان آن حضرت (به صورت محدود) و بعد از آن حضرت (به صورت نامحدود است).

آن‌چه امام علیه‌السلام در این عبارت بیان کرده، مخصوص آن عصر و زمان نیست؛ بلکه یک اصل کلی برای همه اعصار و قرون است که پیشرفت و قدرت باطل به سبب سستی و اختلاف طرفداران حق است ؛ وگرنه با پایگاه محکمی که دارند قطعاً بر طرفداران باطل پیروز خواهند شد.

سپس امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن، این گروه را به بنی‌اسرائیل تشبیه می‌کند که بر اثر دوری از حق در تیه (بخشی از بیابان صحرای سینا) سرگردان شدند؛ می‌فرماید: «ولی شما همچون بنی اسرائیل به (سبب ترک یاری حق) در حیرت و سرگردانی فرو رفتید. به جانم سوگند! سرگردانی شما بعد از من چند برابر خواهد شد؛ چرا که حق را پشت سر انداختید و از نزدیک‌ترین افراد (به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که اشاره به خود آن حضرت است) بریده و

به دورترین افراد (بنی‌امیّه) پیوستید!» (**لٰكِنَّكُمْ تِهْتُمْ مَتَاهَ[۱] بَنِي إِسْرٰائِيلَ. وَ لَعَمْرِي، لَيُضَعَّفَنَّ لَكُمُ التِّيهُ مِنْ بَعْدِي أَضْعَافاً[۲] بِمَا خَلَّفْتُمُ ٱلْحَقَّ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، وَ قَطَعْتُمُ ٱلْأَدْنىٰ، وَ وَصَلْتُمُ ٱلْأَبْعَدَ**).

و در پایان این سخن، راه نجات را به روی اصحابش می‌گشاید و این نکته را برای آن‌ها گوشزد می‌کند که هیچ زمانی برای بازگشت به سوی حق دیر نیست؛ می‌فرماید: «بدانید، اگر از پیشوا و رهبر خود پیروی کنید شما را به همان راهی می‌برد که رسول‌خدا ﷺ از آن راه رفت، و از رنج‌ها (ی بی‌راهه رفتن) آسوده خواهید شد و بار سنگین مشکلات را از گردن خود بر می‌دارید» (**وَٱعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنِ ٱتَّبَعْتُمُ الدَّاعِيَ لَكُمْ، سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ الرَّسُولِ، وَ كُفِيتُمْ مَؤُونَةَ الاِعْتِسَافِ[۳]، وَ نَبَذْتُمُ الثِّقْلَ ٱلْفَادِحَ[۴] عَنِ ٱلْأَعْنَاقِ**).

## نکته

### همانند بنی‌اسرائیل...

امام علیه‌السلام در عبارت یاد شده جمعی از مسلمانان را که از راه حق منحرف شدند و سرگردان گشتند، به قوم بنی‌اسرائیل تشبیه می‌کند که بر اثر لجاجت و عدم تسلیم در برابر فرمان موسی علیه‌السلام در خصوص جهاد در برابر غاصبان بیت‌المقدّس در بیابان «تیه» سرگردان شدند.

---

۱. «**تهتم**» و «**متاه**» هر دو از مادهٔ «**تیه**» است که در اصل به معنای تکبّر آمده؛ سپس به معنای گم کردن راه و سرگردان شدن استعمال شده و در جملهٔ مزبور اشاره به همین است؛ یعنی شما همچون بنی اسرائیل سرگردان شدید. (متاه، مصدر میمی است).

۲. «**أضعاف**» جمع «**ضعف**» (بر وزن فعل) به معنای دو برابر یا چند برابر است.

۳. «**اعتساف**» به معنای گمراهی است و از مادهٔ «**عسف**» (بر وزن وصف) به همین معنا گرفته شده است.

۴. «**فادح**» به معنای سنگین و شاق و کمرشکن و در این جا تأکیدی است بر کلمه ثقل که امام علیه‌السلام فرموده است.

جمعی از شارحان نهج البلاغه در این‌جا روایاتی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند که فرمود: «تمام آن‌چه در اقوام پیشین و یهود و نصارا واقع شد، برای شما نیز رخ خواهد داد».[۱]

ولی علاوه بر اشکالی که در اسناد این روایات است، تطبیق آن بر واقعیت نیز خالی از اشکال نیست و به فرض که چنین روایاتی صحیح باشد، می‌توان آن را حمل بر غالب نمود. اشاره به این‌که بسیاری از حوادث تلخ و ناگواری که برای اقوام پیشین روی داد برای شما مسلمان‌ها نیز رخ می‌دهد و تاریخ همچنان تکرار می‌گردد؛ زیرا وجود اسباب مشابه، مسبّب‌های مشابه را می‌طلبد.

☆ ☆ ☆

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۲۸۶ ؛ منهاج البراعة، جلد ۱۰، صفحهٔ ۸۳.

# خطبهٔ ۱۶۷[1]

## وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### في اوائل خلافته

از خطبه‌های آن حضرت است که در آغاز خلافتش ایراد فرمود.

## خطبه در یک نگاه

این خطبه، مشتمل بر تذکّرات و اندرزهای مختلفی است که ممکن است چنین تصور شود پیوندی در میان بخش‌های خطبه نیست؛ اما این موضوع ممکن است به جهت این باشد که مرحوم سیّد رضی این خطبه را از خطبهٔ مشروح‌تری که امام علی علیه‌السلام در اوایل خلافتش ایراد کرده بود، گلچین کرده است.

به هر حال، این خطبه از **پنج بخش** عمده تشکیل می‌شود:

---

۱. **سند خطبه:**

مرحوم «عبدالزهراء حسینی خطیب» در کتاب «**مصادر نهج البلاغه**» تنها مدرکی را که برای این خطبه قبل از «**سیّد رضی**» به دست آورده این است که می‌گوید: «**طبری**» مورّخ معروف، آن را در حوادث سنهٔ ۳۵ (جلد ۵، صفحهٔ ۱۵۷) آورده است؛ در ضمن توجّه داشته باشید که بخشی از این خطبه در خطبهٔ ۲۱ قبلاً نقل شده است.

در **آغاز**، ازعظمت قرآن مجید و هدایتگر بودن آن و تأکید بر پیروی از تعلیماتش سخن می‌گوید.

در **بخش دیگری** تأکید بر ادای فرایض و اهمّیّت رعایت واجبات و ترک محرمات فرموده است.

در **سوّمین بخش** سخن از اهمّیّت حقوق مسلمانان و حفظ احترام آن‌ها و ترک اذیت و آزار آن‌ها به میان آمده است.

در **چهارمین بخش**، امام علیه‌السلام مخاطبان خود را به مرگ و قیامت و سبکبار بودن در این راه توصیه می‌کند.

و در **پنجمین بخش**، بر تقوا در برابر هر شخص و هر چیز و اطاعت الهی تأکید می‌فرماید.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**إِنَّ ٱللهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَاباً هَادِياً بَيَّنَ فِيهِ ٱلْخَيْرَ وَ ٱلشَّرَّ ؛ فَخُذُوا نَهْجَ ٱلْخَيْرِ تَهْتَدُوا، وَ ٱصْدِفُوا عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا.**

**ٱلْفَرَائِضَ ٱلْفَرَائِضَ! أَدُّوهَا إِلَىٰ ٱللهِ تُؤَدِّكُمْ إِلَىٰ ٱلْجَنَّةِ. إِنَّ ٱللهَ حَرَّمَ حَرَاماً غَيْرَ مَجْهُولٍ، وَ أَحَلَّ حَلَالاً غَيْرَ مَدْخُولٍ، وَ فَضَّلَ حُرْمَةَ ٱلْمُسْلِمِ عَلَىٰ ٱلْحُرَمِ كُلِّهَا، وَ شَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَ التَّوْحِيدِ حُقُوقَ ٱلْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا، «فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ ٱلْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ» إِلَّا بِالْحَقِّ، وَ لَا يَحِلُّ أَذَىٰ ٱلْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ.**

## ترجمه:

خداوند سبحان، کتابی هدایتگر فرستاد که نیکی‌ها و بدی‌ها را در آن تبیین فرموده است؛ بنابراین (عذر و بهانه‌ای برای هیچ‌کس باقی نمانده) راه خیر و نیکی را در پیش گیرید، تا هدایت شوید و از شرّ و بدی روی گردانید تا در راه مستقیم قرار گیرید. واجبات! واجبات! در انجام دادن آن‌ها برای خدا کوتاهی نکنید که شما را به سوی بهشت می‌برد. خداوند حرام‌هایی قرار داده که (حکمتش) بر کسی پوشیده نیست، و اموری را حلال کرده که در آن عیبی وجود ندارد. خداوند احترام مسلمان را از تمام آنچه محترم است برتر شمرده و حفظ حقوق مسلمین را با اخلاص و توحید پیوند زده و تضمین کرده است؛ مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند؛ جز در آن‌جا که حق اقتضا می‌کند؛ آزار دادن مسلمان روا نیست جز به آن مقدار که (به حکم خدا) واجب می‌شود.

## شرح و تفسیر

### مسیر حق را بشناسید

از آن‌جا که قرآن مجید مهم‌ترین منبع تعلیمات اسلام و بیان کنندهٔ همه نیکی‌هاست، امام علیه‌السلام قبل از هر چیز، مردم را به سوی قرآن و عمل به دستورات آن فرا می‌خواند ؛ می‌فرماید: «خداوند سبحان، کتابی هدایتگر (برای انسان‌ها) فرستاده که نیکی‌ها و بدی‌ها را در آن تبیین فرموده است؛ بنابراین (عذر و بهانه‌ای برای هیچ‌کس باقی نمانده) راه خیر و نیکی را در پیش گیرید، تا هدایت شوید و از شرّ و بدی روی گردانید تا در طریق مستقیم قرار گیرید» (**إِنَّ ٱللهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَاباً هَادِياً بَيَّنَ فِيهِ ٱلْخَيْرَ وَ ٱلشَّرَّ ؛ فَخُذُوا نَهْجَ**[1] **ٱلْخَيْرِ تَهْتَدُوا، وَ ٱصْدِفُوا**[2] **عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا**).

این سخن دلالت می‌کند که اصول تمام نیکی‌ها و بدی‌ها، واجبات و محرمات، فضایل و رذایل، اعتقادات صحیح و انحرافی در قرآن مجید بیان شده و در واقع تعبیر دیگری از «**تبياناً لكل شيء**» است که در خود قرآن آمده ؛ هر چند شرح آن‌ها به سنّت و تفسیر معصومین علیهم‌السلام واگذار شده است.

در ادامهٔ این سخن از میان تمام نیکی‌ها امام علیه‌السلام فرایض و واجبات را برگزیده و بر آن تأکید می‌کند؛ می‌فرماید: «واجبات! واجبات! در انجام دادن آن‌ها برای خدا کوتاهی نکنید که شما را به سوی بهشت می‌برد» (**ٱلْفَرَائِضَ ٱلْفَرَائِضَ! أَدُّوهَا إِلَىٰ ٱللهِ تُؤَدِّكُمْ إِلَىٰ ٱلْجَنَّةِ**).

اشاره به این‌که خیراتی که قرآن به آن دعوت کرده بر دو گونه است: واجبات و غیر واجبات (مستحبّات و فضایل) شما باید قبل از هر چیز نیروی خود را صرف ادای واجبات

---

۱. «**نهج**» به معنای راه روشن است؛ از مادهٔ «**نهج**» (بر وزن خرج) به معنای واضح شدن گرفته شده است.

۲. «**اصدفوا**» از مادهٔ «**صدف**» (بر وزن صبر) به معنای اعراض کردن و صرف نظر نمودن است.

کنید. هر گاه نیرویی افزون بر آن داشتید به سراغ مستحبّات و فضایل بروید؛ زیرا آن‌چه قبل از هر چیز انسان را به سوی بهشت می‌برد، ادای فرایض و واجبات است.

ناگفته پیداست، فرایض هم شامل عبادات می‌شود و هم شامل واجبات دیگری که خداوند بر دوش انسان قرار داده؛ در رابطه با خود انسان یا دیگران و یا حتی محیط زندگانی‌اش.

سپس امام علیه‌السلام به نکته‌ای اشاره می‌کند که گویی دلیل بر جملهٔ قبل است؛ می‌فرماید: «خداوند حرام‌هایی قرار داده که (فلسفه‌اش) بر کسی پوشیده نیست، و اموری را حلال کرده است که در آن عیبی وجود ندارد» (**إِنَّ ٱللهَ حَرَّمَ حَرَاماً غَيْرَ مَجْهُولٍ، وَ أَحَلَّ حَلَالاً غَيْرَ مَدْخُولٍ**[1]).

این تعبیر اشارهٔ لطیفی است به مصالح و مفاسد احکام شرع که خداوند حکیم آن‌ها را در واجبات و محرماتش رعایت فرموده است؛ به تعبیری دیگر گرچه باید فرمان خدا را در اجرای واجبات و ترک محرمات اطاعت کرد ولی این اطاعت کورکورانه نیست؛ چراکه همهٔ واجبات، مصالح مهمی در بر دارد و همهٔ محرمات، مفاسدی دارد که به خود آن‌ها باز می‌گردد. قرآن مجید می‌گوید: «﴿**يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ**﴾؛ اشیای پاکیزه را برای آن‌ها حلال می‌شمرد و ناپاکی‌ها را تحریم می‌کند».[2]

و از آن‌جا که در میان فرایض و احکام اسلام کمتر چیزی به اندازهٔ حرمت و حقوق مسلمانان اهمّیّت دارد، امام علیه‌السلام در ادامهٔ سخن، انگشت بر آن می‌نهد و می‌فرماید: «خداوند احترام مسلمان را از تمام آنچه محترم است برتر شمرده و حفظ حقوق مسلمین را با اخلاص و توحید پیوند زده و تضمین کرده است» (**وَ فَضَّلَ حُرْمَةَ ٱلْمُسْلِمِ عَلَىٰ**

---

۱. «**مدخول**» به معنای معیوب از مادهٔ «**دخل**» (بر وزن نخل) به معنای فاسد شدن چیزی از درون است. این واژه معانی دیگری هم دارد؛ از جمله دخول به معنای داخل شدن در محلی است.

۲. اعراف، آیهٔ ۱۵۷.

**اَلْحُرَمِ**[۱] **كُلِّهَا، وَ شَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَ التَّوْحِيدِ حُقُوقَ اَلْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا**[۲]).

یک نگاه اجمالی به سراسر کتب فقه ـ از عبادات گرفته تا حدود و دیات ـ شاهد و گواه این معناست که اسلام، بیشترین اهمّیّت را برای حفظ حرمت و حقوق مسلمانان قائل شده است ؛ تا آن جا که امام کاظم علیه‌السلام در مقابل کعبه ایستاد و فرمود: «**مَا أَعْظَمَ حَقَّكِ يَا كَعْبَةُ وَاللهِ إِنَّ حَقَّ الْمُؤْمِنِ لَأَعْظَمُ مِنْ حَقِّكِ**؛ چه بزرگ است حق تو ای کعبه و به خدا سوگند! حق مؤمن از حق تو هم عظیم‌تر است».[۳]

تعبیر امام علیه‌السلام به «شد بالاخلاص و التوحید حقوق المسلمین» ممکن است اشاره به این باشد که انسان موحد و مخلص، کسی است که حقوق مسلمین را رعایت کند. این تفسیر را بسیاری از شارحان نهج البلاغه و بزرگان دیگر پذیرفته‌اند. این احتمال نیز داده شده که هر مسلمانی به دلیل اخلاص و توحیدی که دارد باید حقوقش محترم شمرده شود (در تفسیر اوّل، اخلاص و توحید صفت محافظین است و در تفسیر دوّم، صفت حفظ شدگان). تفسیر سوّمی نیز وجود دارد: منظور این است که احترام حقوق مسلمین، همسنگ و همطراز اخلاص و توحید است. سپس در یک نتیجه‌گیری می‌افزاید: «مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند؛ جز در آن جا که حق اقتضا می‌کند؛ آزار دادن مسلمان روا نیست جز به آن مقدار که (به حکم خدا) واجب می‌شود» («**فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ اَلْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ» إِلَّا بِالْحَقِّ، وَ لَا يَحِلُّ أَذَىٰ اَلْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ**).

این نتیجه‌گیری امام علیه‌السلام نشان می‌دهد که تفسیر اوّل از تفسیرهای سه گانه

---

۱. «**حرم**» (به فتح راء) جمع «**حرمت**» به معنای احترام است و حرم (به ضم راء) جمع «**حرام**» به معنای ممنوع است و «**احرام**» جمع حرم (بر وزن قلم) به معنای ناحیهٔ ممنوعه است.

۲. «**معاقد**» جمع «**معقد**» (بر وزن مجلس) به معنای محل بستن چیزی است ؛ همچون کمر که کمربند بر آن می‌بندند و در جملهٔ یاد شده اشاره به پیوند حقوق مسلمانان با اخلاص و توحید است.

۳. بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحهٔ ۲۲۷.

پیش‌گفته برای جملهٔ گذشته مناسب‌تر است؛ زیرا هنگامی که حفظ حقوق مسلمین را نشانهٔ اخلاص و توحید حفظ کنندگان بدانیم، نتیجه‌اش چنین می‌شود: مسلمان کسی است که همهٔ مسلمین از دست و زبان او درامان باشند.

قابل توجه این‌که در تعبیر مذکور یک بار «الا بالحق» می‌گوید وبار دیگر «الا بما یجب» ؛ این تفاوت در تعبیر ممکن است از این نظر باشد که اوّلی اشاره به این است که تا مجوّزی برای آزار مسلمان (مانند مجازات‌ها و حدود و تعزیرات اسلامی) وجود نداشته باشد آزار دادن او جایز نیست و دوّمی اشاره به این که در فرض جواز باید به آن مقدار از نظر کیفیّت و کمیّت که خداوند اجازه داده اکتفا شود.

از بعضی احادیث استفاده می‌شود که قنبر با تمام احترامی که داشت، هنگامی که بر اثر سهل‌انگاری به هنگام اجرای حدّ، سه تازیانه اضافه زد، امام علیه‌السلام فرمود: باید قنبر به مقدار این سه تازیانه قصاص شود! «**إِنَّ اَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ اَمَرَ قَنْبراً أَنْ یَضْرِبَ رَجُلاً حَدّاً فَغَلِطَ قَنْبَرٌ فَزَادَهُ ثَلَاثَةَ أَسْوٰاطٍ فَأَقٰادَهُ عَلِیٌّ علیه‌السلام مِنْ قَنْبَرٍ بِثَلَاثَةِ أَسْوٰاطٍ**».[1]

☆ ☆ ☆

۱. وسایل الشیعه، جلد ۱۸، صفحهٔ ۳۱۲ (حدیث ۳ از باب ۳ از ابواب مقدمات حدود).

قابل توجه لیتوگرافی محترم

این صفحه سفید می‌باشد

## بخش دوّم

**بَادِرُوا أَمْرَ ٱلْعَامَّةِ وَ خَاصَّةَ أَحَدِكُمْ وَ هُوَ ٱلْمَوْتُ، فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ، وَ إِنَّ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ مِنْ خَلْفِكُمْ، تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ.**

**ٱتَّقُوا اللهَ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ، فَإِنَّكُمْ مَسْؤُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ ٱلْبِقَاعِ وَ ٱلْبَهَائِمِ. أَطِيعُوا ٱللهَ وَ لَا تَعْصُوهُ، وَ إِذَا رَأَيْتُمُ ٱلْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ، وَ إِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ.**

### ترجمه:

به سوی آن امر همگانی ـ که ویژه یکایک شماست ـ یعنی مرگ، مبادرت ورزید (و برای آن آماده شوید) ؛ چراکه (گروهی از) مردم، پیش از شما رفتند و قیامت از پشت سر، شما را بانگ می‌زند (و به پیش می‌راند) «**سبکبار شوید تا به قافله برسید**»؛ چراکه پیشینیان را در انتظار رسیدن بازماندگان نگهداشته‌اند، (تا همه در یک زمان محشور شوند).

تقوای الهی پیشه کنید؛ هم درمورد بندگان خدا، هم شهر و آبادی‌ها؛ چراکه شما (در برابر همهٔ این‌ها) حتی سرزمین‌ها و چهارپایان مسئولید. خدا را اطاعت کنید و از عصیان او بپرهیزید. هنگامی که کار نیکی را مشاهده کردید، آن را در اختیار بگیرید و هنگامی که شر و بدی را یافتید، از آن رویگردان شوید!

☆ ☆ ☆

## شرح و تفسیر

### در برابر همه چیز مسئول هستید

در ادامهٔ نصایحی که امام علیه‌السلام در بخش اوّل این خطبه بیان فرمود، در این بخش، مخاطبان خود را به مسألهٔ پایان عمر که برای همه رخ خواهد داد و سپس به مسألهٔ تقوا که بهترین زاد و توشهٔ سفر آخرت است توجّه می‌دهد؛ می‌فرماید: «به سوی آن امر همگانی ـ که ویژه یکایک شماست ـ یعنی مرگ، مبادرت ورزید (و برای آن آماده شوید)؛ چرا که (گروهی از) مردم، پیش از شما رفتند و قیامت از پشت سر، شما را بانگ می‌زند (و به پیش می‌راند)» (**بَادِرُوا أَمْرَ ٱلْعَامَّةِ وَ خَاصَّةَ أَحَدِكُمْ وَ هُوَ ٱلْمَوْتُ، فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ، وَ إِنَّ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ**[1] **مِنْ خَلْفِكُمْ**).

منظور از امر عمومی و خصوصی، همان مرگ است؛ زیرا اگر به کلّ جامعه انسانی نگاه کنیم مرگ در سرنوشت همهٔ آن‌ها رقم زده شده است بنابراین جنبهٔ عمومی دارد و اگر تنها به خودمان بنگریم باز مرگ را در پایان عمر حاضر می‌بینیم، بنابراین جنبهٔ خصوصی دارد، و با توجّه به تفسیری که امام علیه‌السلام فرموده (جملهٔ «**و هو الموت**»[2]) تردیدی در این تفسیر باقی نمی‌ماند و شگفت‌آور است که چگونه بعضی از مفسّران نهج‌البلاغه جملهٔ «بادروا أمر العامة» را به معنای اصلاح امور جامعه تفسیر کرده‌اند.

جمله‌های بعد نیز نشان می‌دهد که آن‌چه در این عبارت آمده مربوط به مرگ و پایان زندگی است؛ نه اصلاح جامعهٔ انسانی، که آن مقولهٔ دیگری است.

آری، دو دلیل بر حقانیت مرگ ـ که یک قانون عمومی است وجود دارد: نخست این‌که با چشم خود گروهی را می‌بینیم که پیش از ما بار این سفر را می‌بندند و در جلوی این

---

۱. «**تحدوکم**» از مادهٔ «**حَدْو**» و «**حُدیٰ**» (بر وزن حذف و جدا) به معنای راندن شر یا آواز مخصوصی است که ساربان‌ها می‌خوانند، سپس بر معنای وسیع‌تری (راندن و سوق دادن) اطلاق شده است.

۲. توجّه داشته باشید ضمیر «**هو**» مذکّر است و به «**امر**» بر می‌گردد و بنابراین «**خاصّة**» باید مجرور باشد؛ نه مفتوح آن‌چنان که در متن مذکور آمده است.

قافله به حرکت در می‌آیند. جسد بی جان آن‌ها را بر دوش می‌گیریم و به قبرستان می‌بریم و به خاک می‌سپاریم و باز می‌گردیم. آیا میان ما و آن‌ها تفاوتی است که آن‌ها بروند و ما بمانیم؟!!

دیگر این که نشانه‌های حرکت به سوی پایان زندگی در وجود همهٔ ما یکی بعد از دیگری آشکار می‌شود: آثار پیری، موهای سفید و ناتوانی اعضا، تمام این‌ها نشانهٔ آن است که قیامت از پشت سر می‌راند.

با این دو دلیل روشن، هیچ عاقلی احتمال می‌دهد که از این قانون استثنا شود؟! سپس امام ﷺ به نتیجه‌گیری مهمّی می‌پردازد و می‌فرماید: «(حال که چنین است) **سبکبار شوید تا به قافله برسید**؛ چرا که پیشینیان را در انتظار رسیدن بازماندگان نگهداشته‌اند، (تا همه در یک زمان محشور شوند)» (**تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ**).

آری، سفر آخرت، سفری است بسیار پر فراز و نشیب و دارای گردنه‌های صعب العبور؛ تنها سبکباران می‌توانند از این راه بگذرند؛ همان کسانی که در زندگی دنیا به حداقل قناعت کردند و از ثروت‌اندوزی و زندگی پر زرق و برق و سرشار از تجمّلات چشم پوشیدند؛ همچون مسافری که حداقل آب و غذای لازم را برای سفر با خود می‌برد و از فراز و نشیب‌ها به آسانی می‌گذرد؛ نه همچون کسانی که بر اثر خیالات خام، بارهای سنگینی بردوش گرفته‌اند که در همان گردنهٔ اوّل و دوّم می‌مانند و از قافله جدا می‌شوند و تلف می‌گردند.

مرحوم سیّد رضی چند جملهٔ اخیر را با مختصر تفاوتی در خطبهٔ ۲۱ نقل کرده و در توضیح آن تصریح کرده که جملهٔ «تخفّفوا تلحقوا؛ سبکبار شوید تا به قافله برسید» کلامی است که از آن کوتاه‌تر و پربارتر یافت نمی‌شود، کلامی که روح تشنگان طالب حکمت را سیراب می‌کند (و مهم‌ترین درس زندگی را به انسان می‌دهد). ما نیز در آن‌جا شرح

مبسوطی دربارهٔ اهمّیّت این جمله و محتوای آن آورده‌ایم.[۱]

از آن‌جا که این سفر آخرت به گفتهٔ قرآن مجید زاد و توشه‌ای می‌طلبد و آن زاد و توشه تقواست ﴿**وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى**﴾[۲].

امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن همهٔ مردم را به تقوا دعوت می‌کند و می‌فرماید: «تقوای الهی پیشه کنید؛ هم درمورد بندگان خدا، و هم شهرها و آبادی‌ها؛ چرا که شما (در برابر همهٔ این‌ها) حتی سرزمین‌ها و چهارپایان مسئولید» (**اَتَّقُوا اللهَ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ، فَإِنَّكُمْ مَسْؤُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ ٱلْبِقَاعِ**[۳] **وَ ٱلْبَهَائِمِ**[۴]).

مفهوم تقوا در برابر بندگان خداوند روشن است و آن ترک آزار آن‌ها و حفظ حقوق و احترام به شخصیت آنان می‌باشد و اما تقوا دربارهٔ بلاد، آن است که در آبادی آن‌ها بکوشند و از تخریب و ویرانی بپرهیزند و اجازه دهند همهٔ مردم از محیط سالم بهره گیرند و اما مسئولیت در برابر بهایم و چهارپایان این است که آن‌ها را بی‌جهت آزار ندهند و فوق طاعت‌شان بر آن‌ها بار نکنند و به نیازهای آن‌ها از نظر غذا و آب و حتی پوشش لازم و نیز دارو و درمان به هنگامی که گرفتار جراحتی می‌شوند، رسیدگی کنند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، مسئولیت در برابر شهرها و بقاع را این‌گونه تفسیر کرده‌اند که در بلاد کفر که قادر به انجام دادن وظایف دینی خود نیستند مسکن نگزینند و خانه‌های پر زرق و برق و قصرهای مجلّل برای خودنمایی و برتری‌جویی نسبت به دیگران بنا نکنند.

ولی صحیح‌تر در تفسیر این عبارات همان است که بیان کردیم، شاهد این سخن

---

۱. پیام امام امیرمؤمنان علیه‌السلام، جلد ۲، صفحهٔ ۱۶.
۲. بقره، آیهٔ ۱۹۷.
۳. «**بقاع**» جمع «**بقعة**» به معنای قسمتی از زمین است که از اطراف آن متمایز باشد و درجملهٔ مزبور به معنای هرگونه آبادی است.
۴. «**بهائم**» جمع «**بهیمة**» به معنای حیوانات چهارپا است و درندگان و پرندگان را شامل نمی‌شود.

روایاتی است که در قسمت نکته‌ها خواهد آمد.

از آن‌جا که شاهد مفهوم تقوا برای بعضی پیچیده به نظر برسد، امام علیه‌السلام در پایان خطبه جمله‌هایی می‌گوید که حقیقت تقوا در آن به وضوح دیده می‌شود؛ می‌فرماید: «خدا را اطاعت کنید و از عصیان او بپرهیزید. هنگامی که امر نیکی را مشاهده کردید، آن را در اختیار بگیرید و هنگامی که شر و بدی را یافتید، از آن رویگردان شوید!» (**أَطِيعُوا ٱللَّهَ وَ لَا تَعْصُوهُ، وَ إِذَا رَأَيْتُمُ ٱلْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ، وَ إِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ**).

جالب این‌که آغاز و پایان این خطبه در مورد خیر و شرّ هماهنگ است؛ چراکه در آغاز خطبه نیز طریق یافتن خیر و شرّ را که همان رجوع به قرآن مجید است، بیان فرمود.

## نکته

## حفظ محیط زیست و حمایت از حیوانات در اسلام

به دلیل آن که صنایع کنونی با تمام فواید و برکاتی که برای نوع بشر دارد، محیط زیست را به شدّت آلوده و تخریب می‌کند و به دنبال تخریب محیط زیست، انواع جان‌داران در خطر نابودی قرار می‌گیرند و اگر از سلاح‌های وحشتناک کنونی مخصوصاً سلاح‌های کشتار جمعی استفاده گردد این تخریب، وسیع‌تر و وحشتناک‌تر است، دنیای کنونی به این فکر افتاده است که برای حفظ محیط زیست و نسل حیوانات به پا خیزد و پیش از آن‌که فاجعه‌ای در کرهٔ خاکی ما رخ دهد، چاره‌ای بیندیشد.

گرچه مطامع جهان‌خواران و پول‌پرستی سرمایه‌دارانی که جز به افزایش ثروت خود نمی‌اندیشند، این مسأله را با مشکلات فراوانی مواجه کرده و کارآیی گروه‌های حفظ محیط زیست و حمایت از انواع حیوانات را به حدّاقل رسانده و معلوم نیست نسل‌های آینده به چه سرنوشتی گرفتار خواهند شد.

ولی پیشوایان اسلام از هزار سال پیش و بیش‌تر بر این موضوع تأکید کرده‌اند که یک نمونهٔ آن سخنان صریح مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه یاد شده است که با صراحت

می‌فرماید: «برابر سرزمین‌ها و حیوانات مسئولید».

روایات زیادی از پیامبر اکرم و ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام نیز در این زمینه صادر شده که این مسأله مهم را در عالی‌ترین شکل و صورت بیان فرموده است ؛ از جمله:

در ماجرایی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: آن حضرت شتری را دید که آن را خوابانده‌اند و پای آن را بسته‌اند؛ ولی جهازش بر او بود (در حالی که در این‌گونه موارد جهاز را از پشت شتر بر می‌دارند تا استراحت کند) پیامبر فرمود: «**أَيْنَ صٰاحِبُهَا؟ مُرُوهُ فَلْيَسْتَعِدَّ غَداً لِلْخُصُومَةِ**؛ به او بگویید: خود را فردای قیامت برای دادخواهی آماده سازد!».[۱]

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است: «**لَا تَتَوَرَّكُوا عَلَى الدَّوَابِّ وَ لَا تَتَّخِذُوا ظُهُورَهَا مَجٰالِسَ**؛ به صورت یک طرفی بر چهارپایان ننشینید (زیرا سنگینی پاها بر یک طرف بدن حیوان وارد می‌شود)[۲] و پشت آن‌ها را به صورت مجلس انتخاب نکنید (اشاره به این‌که اگر در راه به دوستانتان رسیدید و می‌خواستید با آن‌ها گفتگوهایی داشته باشید از مرکب پیاده شوید؛ هنگامی که گفتگوی شما تمام شد سوار شوید!)».[۳]

باز در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «**لِلدَّابَّةِ عَلَىٰ صٰاحِبِهٰا سِتَّةُ حُقُوقٍ لَا يُحَمِّلُهٰا فَوْقَ طٰاقَتِهٰا وَ لَا يَتَّخِذُ ظَهْرَهٰا مَجٰالِسَ يَتَحَدَّثُ عَلَيْهٰا وَ يَبْدَأُ بِعَلْفِهٰا اِذٰا نَزَلَ وَلَا يَسِمُهٰا وَ لَا يَضْرِبُهٰا فِي وَجْهِهٰا فَإِنَّهٰا تُسَبِّحُ وَ يَعْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهِ**؛ چهار پا بر صاحبش شش حق دارد این که پیش از طاقتش بر آن بار نکند و پشت آن را مجلسی برای سخن گفتن قرار ندهد و هنگامی که در منزلگاه پیاده می‌شود، نخست

---

۱. وسایل الشیعه، جلد ۸، صفحهٔ ۳۹۴.

۲. در بعضی از منابع لغت «تورّک علی الدابّه» به این صورت تفسیر شده که یک پای خود را بالا بیاورد و بر زین بگذارد.

۳. اصول کافی، جلد ۶، صفحهٔ ۵۳۹.

آذوقه او را آماده کند (سپس به خود بپردازد) و بدن او را داغ نکند و به صورتش شلاق نزند؛ چراکه تسبیح خدا می‌گوید و هر زمان از کنار آب می‌گذرد آب را بر او عرضه کند (زیرا او نمی‌تواند تشنگی خود را اظهار کند!)[۱]».

این احادیث و احادیث فراوان دیگری که در این زمینه رسیده به خوبی نشان می‌دهد که اسلام، دقیق‌ترین دستورات را در زمینهٔ حمایت از حیوانات و رعایت حقوق آن‌ها داده است؛ تا آن‌جا که اطلاع داریم چنین دستوراتی در هیچ مکتبی دیده نمی‌شود.

و دربارهٔ حفظ محیط زیست نیز دستورات فراوانی دیده می‌شود؛ از جمله این که دستور داده شده است: «کنار نهرها را آلوده نسازید؛ و همچنین زیر درختان میوه‌دار و مقابل درهای خانه‌ها و محل نزول کاروان‌ها و اطراف مساجد».[۲]

در دستورات جنگی اسلام نیز نقل شده: «درختانِ سرزمین دشمن را قطع نکنید؛ نسوزانید و با جریان سیل آسای آب، آن‌ها را از میان نبرید. آب آشامیدنی دشمن را آلوده نسازید».[۳]

۱. اصول کافی، جلد ۶، صفحهٔ ۵۳۷، حدیث ۱.
۲. به کتاب «**وسایل الشیعه**»، احکام الخلوة، باب ۱۵ مراجعه کنید.
۳. وسایل الشیعه، کتاب الجهاد، باب ۱۶ و ۱۵ از باب جهاد العدوّ.

قابل توجه لیتوگرافی محترم

این صفحه سفید می‌باشد

## خطبهٔ ۱۶۸[1]

## وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### بعد ما بويع بالخلافة

**و قد قال له قوم من الصحابة: لو عاقبت قوماً ممن أجلب على عثمان؟ فقال عليه السلام :**

از سخنان امام عليه السلام است که پس از بیعت با آن حضرت گروهی از یارانش پیشنهاد کردند خوب است کسانی را که بر عثمان شوریدند کیفر می‌کردید. امام عليه السلام در پاسخ آن‌ها خطبهٔ زیر را ایراد کرد.

### خطبه در یک نگاه

همان‌گونه که ذکر شد، جمعی پس از بیعت با امام عليه السلام در امر خلافت از آن حضرت خواستند کسانی را که بر ضد عثمان شوریده بودند و او را کشتند مجازات کند؛ ولی حضرت با توضیحات روشنی آن‌ها را قانع ساخت که اکنون زمان این کار نیست؛ زیرا آن‌ها

---

۱. **سند خطبه:**

تنها موردی که غیر از «**نهج البلاغه**» برای این خطبه ذکر کرده‌اند «**تاریخ طبری**» است که در حوادث سال ۳۵ قمری آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۴۰۶؛ تاریخ طبری، جلد ۳، صفحهٔ ۴۵۸).

کاملاً منسجم‌اند و گروه زیادی با آن‌ها هم صدا شده‌اند و هر کس بر خلاف آنان اقدام کند، در برابر او می‌ایستند و از هیچ کاری ابا ندارند.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**يَا إِخْوَتَاهُ! إِنِّي لَسْتُ أَجْهَلُ مَا تَعْلَمُونَ، وَ لٰكِنْ كَيْفَ لِـي بِـقُوَّةٍ وَٱلْـقَوْمُ ٱلْمُجْلِبُونَ عَلَىٰ حَدِّ شَوْكَتِهِمْ، يَمْلِكُونَنَا وَ لَا نَمْلِكُهُمْ! وَهَاهُمْ هٰؤُلَاءِ قَدْ ثَارَتْ مَعَهُمْ عِبْدَانُكُمْ، وَٱلْتَفَّتْ إِلَيْهِمْ أَعْرَابُكُمْ، وَ هُمْ خِلَالَكُمْ يَسُومُونَكُمْ مَا شَاؤُوا؛ وَ هَلْ تَرَوْنَ مَوْضِعاً لِقُدْرَةٍ عَلَىٰ شَيْءٍ تُرِيدُونَهُ! إِنَّ هٰذَا ٱلْأَمْرَ أَمْرُ جَاهِلِيَّةٍ، وَ إِنَّ لِهٰؤُلَاءِ ٱلْقَوْمِ مَادَّةً. إِنَّ النَّاسَ مِنْ هٰذَا ٱلْأَمْرِ ـ إِذَا حُرِّكَ ـ عَلَىٰ أُمُورٍ: فِرْقَةٌ تَرَىٰ مَا تَرَوْنَ، وَ فِرْقَةٌ تَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ، وَ فِرْقَةٌ لَا تَرَىٰ هٰذَا وَ لَا ذَاكَ، فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَهْدَأَ النَّاسُ، وَ تَقَعَ ٱلْقُلُوبُ مَوَاقِعَهَا، وَ تُؤْخَذَ ٱلْحُقُوقُ مُسْمَحَةً؛ فَاهْدَؤُوا عَنِّي، وَٱنْظُرُوا مَاذَا يَأْتِيكُمْ بِهِ أَمْرِي، وَ لَا تَفْعَلُوا فَعْلَةً تُضَعْضِعُ قُوَّةً، وَ تُسْقِطُ مُنَّةً، وَ تُورِثُ وَهْناً وَ ذِلَّةً. وَ سَأُمْسِكُ ٱلْأَمْرَ مَا ٱسْتَمْسَكَ. وَإِذَا لَمْ أَجِدْ بُدّاً فَآخِرُ الدَّوَاءِ ٱلْكَيُّ.**

### ترجمه:

برادران من! از آن‌چه شما می‌دانید من بی‌اطلاع نیستم ؛ ولی چگونه می‌توانم (در شرایط فعلی) قدرت بر این کار (مجازات قاتلان عثمان) را به دست آورم ؛ حال آن‌که آن‌ها همچنان بر قدرت و شوکت خویش باقی‌اند و بر ما مسلّط‌اند و ما بر آن‌ها سلطه‌ای نداریم و این‌ها جمعیّتی هستند که بردگان شما نیز با جوش و خروش به آنان پیوسته‌اند و اعراب بادیه‌نشین نیز به آن‌ها ملحق شده‌اند (اضافه بر این، آن‌ها یک دشمن خارجی نیستند؛ بلکه) در میان شما قرار دارند و هر گونه بلایی را که بخواهند می‌توانند بر سر شما بیاورند.

آیا با این حال شما قدرتی بر اجرای خواسته‌های خود دارید، این کار (قیام شورشیان در برابر عثمان) کار دوران جاهلیّت بود و این گروه پشتیبان‌هایی دارند و اگر حرکتی (برای مجازات قاتلان) صورت گیرد، مردم به چند گروه تقسیم می‌شوند: گروهی همان را می‌خواهند که شما می‌خواهید و گروهی رأی‌شان بر خلاف رأی شماست و گروه سوّمی نه با شما هستند نه با آن‌ها (و به این ترتیب شکاف عمیقی در جامعهٔ اسلامی رُخ می‌دهد) بنابراین صبر کنید تا مردم آرام گیرند و دل‌ها از تب و تاب بیفتد و حقوق به آسانی گرفته شود، مرا آسوده بگذارید و به من فشار نیاورید و ببینید چه دستوری از سوی من برای شما می‌آید. کاری نکنید که قدرت ما را تضعیف کند و شوکت ما را فرو ریزد و سستی و ذلّت به بار آورد. من (در برابر این گروه) تا آن‌جا که ممکن است خویشتن‌داری می‌کنم امّا اگر راه دیگری نیابم، آخرین درمان، داغ کردن و سوزاندن (محل زخم) است!

## شرح وتفسیر

### علل تأخیر در مجازات قاتلان عثمان

این خطبه، چنان که در آغاز آن گفته شد، پاسخی است برای ایرادی که گروهی از صحابه و یاران آن حضرت مطرح می‌ساختند و آن، این که چرا امام علیه‌السلام دربارهٔ مجازات قاتلان عثمان، اقدام نمی‌کند؟ امام علیه‌السلام ضمن یک تحلیل بسیار دقیق و حساب شده، مطلب را موشکافی کرده و به آن‌ها پاسخ می‌گوید. نخست می‌فرماید: «برادران من! از آن‌چه شما می‌دانید من بی‌اطلاع نیستم ؛ ولی چگونه می‌توانم (در شرایط فعلی) قدرت بر این کار را به دست آورم؟» (**يَا إِخْوَتَاهُ! إِنِّي لَسْتُ أَجْهَلُ مَا تَعْلَمُونَ، وَ لٰكِنْ كَيْفَ لِي بِقُوَّةٍ**).

بسیار می‌شود که ایرادکنندگان بر پیشوایان دین، تصورشان این است که به نکتهٔ تازه‌ای دست یافته‌اند که اگر رعایت بشود به مصلحت جامعه اسلامی است. آن‌ها در واقع مو را می‌بینند و از پیچش آن غافلند! به ابرو نگاه می‌کنند و از اشارت‌های آن بی‌خبرند و

از مسایل پیچیده و پشت پرده آگاهی ندارند!

لذا امام علیه‌السلام به دنبال این سخن، شرایط اجتماعی آن روز را برای آن‌ها تشریح می‌کند تا روشن شود که پیشنهادشان در آن شرایط، عملی نیست. می‌فرماید: «آنان (کسانی که بر عثمان شوریدند) همچنان بر قدرت و شوکت خویش باقی‌اند و (در حال حاضر) بر ما مسلّط‌اند و ما بر آن‌ها سلطه‌ای نداریم» (**وَٱلْقَوْمُ ٱلْمُجْلِبُونَ**[۱] **عَلَىٰ حَدِّ شَوْكَتِهِمْ، يَمْلِكُونَنَا وَ لَا نَمْلِكُهُمْ!**).

چگونه می‌توان در آغاز امر خلافت در برابر یک گروه متشکل و منسجم و خشمگین ایستاد؟! جز این که خون‌های زیادی ریخته شود، نتیجه‌ای به بار نخواهد آمد!

شاهد این گفتار امام علیه‌السلام روایتی است که بعضی از شارحان نهج البلاغه نقل کرده‌اند که امام علیه‌السلام (در آغاز کار خود) مردم را جمع کرد و اندرز داد؛ سپس فرمود: «**لتقم قتله عثمان**» قاتلان عثمان بپا خیزند. در این هنگام همه حاضران جز افراد کمی به پا خاستند.[۲]

سپس امام علیه‌السلام به نکتهٔ دیگری اشاره می‌کند و می‌فرماید: «این‌ها جمعیّتی هستند که بردگان شما نیز با جوش و خروش به آنان پیوسته‌اند و اعراب بادیه‌نشین نیز به آن‌ها ملحق شده‌اند (اضافه بر این، آن‌ها یک دشمن خارجی نیستند؛ بلکه) در میان شما قرار دارند و هر بلایی را که بخواهند می‌توانند بر سر شما بیاورند» (**وَهَاهُمْ هٰؤُلَاءِ قَدْ ثَارَتْ مَعَهُمْ عِبْدَانُكُمْ، وَٱلْتَفَّتْ إِلَيْهِمْ أَعْرَابُكُمْ، وَ هُمْ خِلَالَكُمْ يَسُومُونَكُمْ**[۳] **مَا**

---

۱. «**مجلبون**» از مادهٔ «**جلب**» (بر وزن جنگ) در اصل به معنای سوق دادن و به پیش راندن است و به افرادی که به آسانی تغییر موضع می‌دهند. «**جلب**» (بر وزن غضب) می‌گویند «**جلب**» و «**اجلاب**» به معنای جمع کردن و گردآوری نمودن آمده است و «**مجلبون**» در این‌جا اشاره به شورشیانی است که مردم را برای مخالفت با عثمان جمع کرده بودند.

۲. منهاج البراعه، جلد ۱۰، صفحهٔ ۱۰۲. این حدیث را مرحوم علّامهٔ مجلسی در جلد ۳۱ بحارالانوار، صفحهٔ ۵۰۳ نقل کرده است.

۳. «**یسومونکم**» از مادهٔ «**سوم**» (بر وزن قوم) به معنای جستجو کردن و دنبال چیزی رفتن و نیز به معنای تحمیل کردن کاری بر دیگران آمده است.

**شَاؤُوا**).

از این تعبیرات به خوبی استفاده می‌شود که شورش بر ضد عثمان بسیار ریشه‌دار بود و مخصوصاً گروه‌های محروم اجتماع با تمام قدرت در آن شرکت داشتند.

امام علیه‌السلام پس از ذکر این سخن می‌افزاید: «آیا با این حال شما قدرتی بر اجرای خواسته‌های خود دارید؟» (**وَ هَلْ تَرَوْنَ مَوْضِعاً لِقُدْرَةٍ عَلَىٰ شَيْءٍ تُرِيدُونَهُ!**).

اشاره به این‌که در شرایط فعلی نه شما می‌توانید دست به چنین برنامه‌ای بزنید و نه من.

سپس برای تأکید این مطلب، امام علیه‌السلام تحلیل دیگری ارائه می‌فرماید: «این کار (کار شورشیان در برابر عثمان) کار دوران جاهلیّت بود و این گروه پشتیبان‌هایی دارند» (**إِنَّ هٰذَا ٱلْأَمْرَ أَمْرُ جَاهِلِيَّةٍ، وَ إِنَّ لِهٰؤُلَاءِ ٱلْقَوْمِ مَادَّةً**).

اشاره به این‌که اگر بنا بود عثمان برای تصرف‌های نادرست در بیت المال و سپردن مقامات حسّاس کشور اسلامی به نااهلان از اقوام و خویشان خود محاکمه شود باید از طریق صحیح شرعی و نزد قضات عادل این کار انجام گیرد؛ ولی نتیجهٔ شورش‌های حساب نشده، هر چه باشد، شبیه حرکت‌های دورانِ جاهلیّت است و با جملهٔ «ان لهؤلاء القوم مادّة» همان حقیقتی را که در عبارات گذشته ذکر شد، بیان می‌فرماید که این گروه، تنها نیستند؛ بردگان، اعراب بیابانی و جمعی از سیاست‌بازان حرفه‌ای که در انتظار رسیدن مقاماتی‌اند آن‌ها را تقویت می‌کنند؛ بنابراین درگیر شدن با آن‌ها مصلحت نیست.

در ادامهٔ این سخن به این نکته اشاره می‌فرماید که درگیر شدن با قاتلان عثمان، سبب تفرقه در کلّ جامعه می‌شود؛ می‌فرماید: «و اگر حرکتی (برای مجازات قاتلان) صورت گیرد، مردم به چند گروه تقسیم می‌شوند: گروهی همان را می‌خواهند که شما می‌خواهید و گروهی رأی‌شان بر خلاف رأی شماست و گروه سوّمی نه با شما هستند نه با آن‌ها (و به این ترتیب شکاف عمیقی در جامعهٔ اسلامی رُخ می‌دهد)» (**إِنَّ ٱلنَّاسَ مِنْ**

**هٰذَا ٱلْأَمْرِ ـ إِذَا حُرِّكَ ـ عَلَىٰ أُمُورٍ: فِرْقَةٌ تَرَىٰ مَا تَرَوْنَ، وَ فِرْقَةٌ تَرَىٰ مٰا لَا تَرَوْنَ، وَ فِرْقَةٌ لَا تَرَىٰ هٰذَا وَ لَا ذَاكَ).**

«حال که چنین است صبر کنید تا مردم آرام گیرند و دل‌ها از تب و تاب بیفتد و حقوق به آسانی گرفته شود» (**فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَهْدَأُ[۱] النَّاسُ، وَ تَقَعَ ٱلْقُلُوبُ مَوَاقِعَهَا، وَ تُؤْخَذَ ٱلْحُقُوقُ مُسْمَحَةً[۲]**).

سپس در تأکید دیگری می‌افزاید: «مرا آسوده بگذارید و به من فشار نیاورید و ببینید چه دستوری از سوی من برای شما می‌آید. کاری نکنید که قدرت ما را تضعیف کند و شوکت ما را فرو ریزد و سستی و ذلّت به بار آورد» (**فَاهْدَؤُوا عَنِّي، وَٱنْظُرُوا مَاذَا يَأْتِيكُمْ بِهِ أَمْرِي، وَ لَا تَفْعَلُوا فَعْلَةً تُضَعْضِعُ[۳] قُوَّةً، وَ تُسْقِطُ مُنَّةً[۴]، وَ تُورِثُ وَهْناً وَ ذِلَّةً**).

اشاره به این‌که در مسائل اجتماعی، شتابِ بی‌جا نتیجهٔ منفی دارد. نباید پیش از فراهم شدن شرایط و زمینه‌ها، اقدام به امری کرد؛ چراکه ناکامی در آن سبب سستی و ذلّت و شکست است؛ همان‌گونه که در خطبهٔ پنجم گذشت: «**وَ مُجْتَنِي الثَّمَرَةِ لِغَيْرِ وَقْتِ إِينَاعِهَا كَالزَّارِعِ بِغَيْرِ اَرْضِهِ**؛ کسی که میوه‌اش را پیش از رسیدن بچیند، همچون کسی است که بذر را در زمین نامناسبی بپاشد (که سرمایه و نیروی خود را تلف کرده ونتیجه‌ای عاید وی نمی‌شود).[۵]

و در آخر خطبه بادو جملهٔ پر معنا سخن را به پایان می‌برد؛ می‌فرماید: «من (در برابر این گروه) تا آن‌جاکه ممکن است خویشتن‌داری می‌کنم امّا اگر راه دیگری نیابم، آخرین

---

۱. «**يهدأ**» از مادهٔ «**هُدوء**» به معنای آرام گرفتن است.
۲. «**مسمحة**» ازمادهٔ «**سماح**» و «**سماحة**» به معنای سهولت و آسانی و گاه به معنای سخاوت و بخشش و یا موافقت کردن است و در این‌جا به معنای اوّل به کار رفته است.
۳. «**تضعضع**» از مادهٔ «**ضَعْضَعَة**» به معنای کوبیدن و ویران کردن و ناتوان نمودن است.
۴. «**مُنّة**» به معنای قوت است.
۵. پیام امام امیرمؤمنان، جلد ۱، صفحهٔ ۴۳۵.

درمان، داغ کردن و سوزاندن (محل زخم) است!» (**وَ سَأُمْسِكُ ٱلْأَمْرَ مَا ٱسْتَمْسَكَ. وَإِذَا لَمْ أَجِدْ بُدّاً فَآخِرُ الدَّواءِ ٱلْكَيُّ**[۱]).

این سخن می‌تواند اشاره به فشارهایی باشد که از سوی طالبان خون عثمان به امام علیه‌السلام وارد می‌شد؛ می‌فرماید: تا آن‌جا که ممکن است مقاومت می‌کنم و دست به شمشیر نمی‌برم؛ ولی اگر راه‌های مسالمت‌آمیز را به روی خود بسته ببینم، ناچار به زور متوسّل می‌شوم و به هیاهوی شورشیان پایان می‌دهم.

احتمال دیگر این است که این جمله اشاره به کسانی باشد که خون عثمان را دست‌آویزی برای مخالفت با امام علیه‌السلام قرار داده بودند (مانند طلحه و زبیر) امام علیه‌السلام می‌فرماید: من تا آن‌جا که می‌شود راه مسالمت را با آنان می‌پویم و اگر نشد به ناچار وارد نبرد می‌شوم.

البتّه این احتمال با بقیهٔ خطبه چندان سازگار نیست؛ چون از مثل طلحه و زبیر و گروه آنان سخنی در بین نبود؛ مگر این‌که سیّد رضی‌رحمه‌الله به هنگام گلچین کردن خطبه جمله‌هایی از کلام امام علیه‌السلام را حذف کرده باشد و آن هم در این‌جا بعید به نظر می‌رسد.

جملهٔ «**آخر الدواء الکیّ**» ضرب المثل معروفی است که نخست در مورد زخم‌های هولناک آمده که در گذشته، همهٔ طرق درمان را می‌آزمودند و اگر راهی برای درمان پیدا نمی‌شد، محل زخم را با آهن داغ می‌سوزاندند که درمانی بسیار دردناک بود؛ سپس این جمله به صورت کنایه، در موارد دیگر که از جهاتی با آن شباهت دارد به کار می‌رود ؛ بنابراین در مواردی که تمام درهای معمولی ومسالمت‌آمیز بسته شود، این جمله را به کار می‌برند.[۲]

---

۱. «**کیّ**» (بر وزن حیّ) به معنای داغ کردن و سوزاندن بدن انسان یا حیوانی به وسیلهٔ آهن داغ و مانند آن است.

۲. مرحوم علّامهٔ مجلسی در بحارالانوار می‌فرماید: «در بیش‌تر نسخه‌ها «آخر الداء الکیّ» نقل شده ؛ به این معنا که پایان دردهای سخت، داغ کردن و سوزاندن است) ولی این معنا بسیار بعید به نظر می‌رسد (بحارالانوار، جلد ۳۱، صفحهٔ ۵۰۳).

## نکته

### ۱ـ مشکلات در راه اجرای عدالت

آن‌چه امام علیه‌السلام در این خطبه بیان فرموده، یک مطلب جدّی است؛ نه آن‌گونه که بعضی پنداشته‌اند جنبهٔ اسکاتی داشته باشد. به راستی در آن زمان، شورشیان بر ضدّ عثمان، نیرومند بودند و به همین سبب، حتّی بعضی از صحابه که موافق عثمان بودند، جرأت مقابلهٔ با آن‌ها را به هنگام قتل عثمان نداشتند.

و از آن مهم‌تر این‌که معاویه، هنگامی که به قدرت رسید و سال‌ها از این ماجرا گذشته بود و اساساً تمام قدرت خود را به بهانهٔ خونخواهی عثمان به چنگ آورده بود، جرأت نکرد قاتلان عثمان را محاکمه کند و گروهی را که در قتل او شرکت داشتند شناسایی نماید؛ بلکه هنگامی که معاویه (بعد از شهادت علی علیه‌السلام و تسلّط بر اوضاع) وارد مدینه شد. به خانهٔ عثمان رفت. دختر عثمان که عایشه نام داشت فریاد کشید و گریه کرد و صدا زد: پدرجان! کجایی؟ (و منظورش انتقام خون عثمان از قاتلان بود) معاویه گفت: دختر برادرم! مردم تسلیم ما شدند و ما هم به آن‌ها امان دادیم. ما نوعی بردباری ـ که زیر آن خشم نهفته است ـ در برابر آن‌ها اظهار داشتیم. آنان هم تسلیمی ـ که زیر آن کینه نهفته است ـ اظهار داشتند و هر یک شمشیر خود را همراه دارند؛ اگر ما پیمان آن‌ها را بشکنیم، آن‌ها نیز پیمان ما را خواهند شکست و نمی‌دانیم پایانش به نفع ماست یا زیان ما! (بهتر این است که سکوت کنیم و خلافت ما متزلزل نشود) تو دختر عموی خلیفه باشی بهتر از این است که یک زن عادی باشی![1] (اشاره به این که وقتی خلافت من بر باد رود، تو هم یک فرد عادی بیش نخواهی بود).

☆ ☆ ☆

---

۱. عقد الفرید، جلد ۵، صفحهٔ ۱۱۳.

## ۲ ـ ایراد عمدهٔ کار شورشیان

بی‌شک، شورشی که بر ضدّ عثمان به پا شد، بسیار ریشه‌دار بود؛ زیرا طرفداران عثمان و بستگان و یاران او ـ در میان مردم مدینه کم نبودند ـ نتوانستند در برابر آن بایستند و گروه مهاجران و انصار، غالباً تماشاچی این صحنه بودند. دلیل آن هم روشن است؛ زیرا کمتر کسی بود که از حکومت عثمان، دل خوشی داشته باشد؛ جز همان گروه خویشاوندان و اطرافیان او که بر مقامات و بیت‌المال چنگ انداخته بودند و به یغما می‌بردند.

هر محقّق بی‌طرفی کارهای دوران خلافت عثمان را غیر قابل توجیه می‌داند؛ به همین دلیل، شایسته بود قبل از آنی که شورشی از قشرهای پایین برخیزد، بزرگان صحابه از مهاجرین و انصار، او را به محاکمه دعوت می‌کردند تا کار به دست تودهٔ مردم نیفتد.

بنابراین، ایراد عمدهٔ کار شورشیان این است که خارج از محور قوانین قضایی اسلام، به طور خودسرانه عمل کردند و همان‌گونه که گفتیم می‌بایست محاکمه به دست بزرگان صحابه انجام می‌شد و اگر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در خطبهٔ یادشده می‌فرماید: «اگر اوضاع آرام شود، من متخلّفان را کیفر خواهم داد» به جهت همین موضوع است؛ همان‌گونه که آن حضرت در مدّت محاصرهٔ عثمان، برای خاموش کردن این آتش، تلاش و کوشش فراوانی کرد و فرزندانش حسن و حسین را برای این کار فرستاد.

بنابراین، جوابی که حضرت در این خطبه بیان فرموده، حساب شده و هماهنگ با قوانین قضایی اسلام است.

☆ ☆ ☆

## خطبهٔ ۱۶۹[1]

## وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### عند مسير أصحاب الجمل إلى البصرة
### الامور الجامعة للمسلمين

از خطبه‌های امام علیه‌السلام است که به هنگام حرکت «**اصحاب جمل**» (لشکر طلحه و زبیر) به سوی «**بصره**» ایراد فرموده است.

## خطبه در یک نگاه

این خطبه از **دو بخش** تشکیل یافته:

در **بخش اوّل**، بعد از دعوت به پیروی از قرآن مجید و ترک بدعت‌های گمراه کننده، مردم را به پیروی از حکومت الهی خود دعوت می‌کند و هشدار می‌دهد که اگر خالصانه، اطاعت و پیروی نکنید، خداوند این نعمت را از شما می‌گیرد و به این ترتیب، مردم را دعوت می‌کند که برای پیکار با پیمان‌شکنان آماده باشند.

---

۱. **سند خطبه:**
تنها منبعی (غیر از نهج البلاغه) که قبل از مرحوم سیّد رضی این خطبه را نقل کرده، تاریخ طبری است که در حوادث سال ۳۶ قمری در جلد ۳، صفحهٔ ۴۶۵ نقل کرده است (طبری فقط بخش اوّل خطبه را ذکر کرده است).

در **بخش دوّم**، به این نکته اشاره می‌کند که دشمنان حق با تمام اختلافی که با هم دارند دست به دست هم داده‌اند تا در برابر من قیام کنند؛ من تا آن‌جا که مجبور نشوم صبر خواهم کرد؛ ولی اگر آن‌ها بر هدف شوم خود که از هم گسیختن نظام جامعهٔ اسلامی است اصرار ورزند، در برابر آنان خواهم ایستاد.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**إِنَّ ٱللهَ بَعَثَ رَسُولاً هَادِياً بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَ أَمْرٍ قَائِمٍ، لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ. وَ إِنَّ ٱلْمُبْتَدَعَاتِ ٱلْمُشَبَّهَاتِ هُنَّ ٱلْمُهْلِكَاتُ إِلَّا مَا حَفِظَ ٱللهُ مِنْهَا. وَ إِنَّ فِي سُلْطَانِ ٱللهِ عِصْمَةً لِأَمْرِكُمْ، فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مُلَوَّمَةٍ وَ لَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا. وَٱللهِ لَتَفْعَلُنَّ أَوْ لَيَنْقُلَنَّ ٱللهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ ٱلْإِسْلَامِ، ثُمَّ لَا يَنْقُلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَداً حَتَّىٰ يَأْرِزَ ٱلْأَمْرُ إِلَىٰ غَيْرِكُمْ.**

## ترجمه:

خداوند، پیامبری راهنما با کتابی گویا و دستوری استوار (برای هدایت مردم) برانگیخت و (این کتاب به گونه‌ای است که) جز افراد گمراه از آن روی‌گردان نمی‌شوند. بدعت‌هایی که به رنگ حق درآمده گمراه کننده است؛ مگر این که خداوند حفظ کند (بدانید) پیروی از حکومت الهی، حافظ امور شماست؛ بنابراین زمام اطاعت خود را ـ بی‌آن‌که نفاق ورزید یا ذره‌ای اکراه داشته باشید ـ به دست آن بسپارید. **به خدا سوگند!** باید چنین کنید وگرنه خداوند، حکومت اسلامی را از شما خواهد گرفت؛ سپس به شما باز نمی‌گرداند، و به غیر شما بر می‌گردد.

## شرح و تفسیر

### اگر قیام نکنید حکومت اسلامی از دست می‌رود

همان‌گونه که در بالا اشاره شد امام علیه‌السلام این خطبه را زمانی ایراد فرمود که آگاه شد

ناکثین و پیمان‌شکنان دست به دست هم داده‌اند و بصره را برای تشکیل حکومتی بر خلاف حکومت اسلامی امیرمؤمنان علیه‌السلام انتخاب کرده‌اند و به سوی آن حرکت نموده‌اند.

هدف امام علیه‌السلام از ایراد این خطبه، آماده ساختن مردم برای مقابله این یاغیان بود.

در آغاز، مردم را به تمسّک، به قرآن فرا می‌خواند و می‌فرماید: «خداوند، پیامبری راهنما با کتابی گویا و دستوری استوار (برای هدایت مردم) برانگیخت و (این کتاب به گونه‌ای است که) جز افراد گمراه از آن روی‌گردان نمی‌شوند» (**إِنَّ ٱللهَ بَعَثَ رَسُولاً هَادِياً بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَ أَمْرٍ قَائِمٍ، لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ**[۱]).

سپس هشدار می‌دهد که «بدعت‌هایی که به رنگ حق درآمده گمراه کننده است؛ مگر این که خداوند حفظ کند» (**وَ إِنَّ ٱلْمُبْتَدَعَاتِ**[۲] **ٱلْمُشَبَّهَاتِ**[۳] **هُنَّ ٱلْمُهْلِكَاتُ إِلَّا مَا حَفِظَ ٱللهُ مِنْهَا**).

اشاره به این که بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فتنه‌جویان سعی دارند اهداف ضد اسلامی خود را به لباس اسلام درآورند؛ مثلاً پیمان‌شکنی را در لباس خونخواهی عثمان نشان دهند. مردم باید به هوش باشند و فریب ظواهر دروغین را نخورند و خود را به خدا بسپارند.

و در ادامه آن‌ها را به اطاعت از حکومت الهی خود دعوت کرده، می‌فرماید: «(بدانید) پیروی از حکومت الهی، حافظ امور شماست؛ بنابراین زمام اطاعت خود را ـ بی‌آن‌که نفاق

---

۱. «**هالک**» از مادهٔ «**هلاک**» در اصل به معنای مرگ و نابودی و فناست؛ ولی گاه به معنای هلاکت معنوی که گمراهی و شقاوت و بدبختی است نیز به کار می‌رود و مقصود در جملهٔ مزبور، همین هلاکت معنوی است؛ بنابراین جملهٔ «لا يهلك عنه الا هالك» به این معناست که تنها کسانی گمراه می‌شوند که برای پذیرش آن آمادگی دارند.

۲. «**مبتدعات**» ازمادهٔ «**بدع**» (بر وزن بدر) به معنای به وجود آوردن چیزی بدون سابقه است و در اصطلاح شریعت به کارهایی که بر خلاف کتاب و سنّت است گفته می‌شود؛ بنابراین «مبتدعات» به معنای کارها و روش‌هایی است که آن را بر خلاف کتاب و سنت پدید آورده‌اند.

۳. «**مشبّهات**» در این‌جا اشاره به بدعت‌هایی است که رنگ دین دارد و موجب گمراهی می‌شود.

ورزید یا ذره‌ای اکراه داشته باشید ـ به دست آن بسپارید. **به خدا سوگند!** باید چنین کنید وگرنه خداوند، حکومت اسلامی را از شما خواهد گرفت؛ سپس به شما باز نخواهد گردانید، و به غیر شما بر می‌گردد» (**وَ إِنَّ فِي سُلْطَانِ ٱللهِ عِصْمَةً لِأَمْرِكُمْ، فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مُلَوَّمَةٍ[1] وَ لَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا. وَٱللهِ لَتَفْعَلُنَّ أَوْ لَيَنْقُلَنَّ ٱللهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ ٱلْإِسْلَامِ، ثُمَّ لَا يَنْقُلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَداً حَتَّىٰ يَأْرِزَ[2] ٱلْأَمْرُ إِلَىٰ غَيْرِكُمْ**).

آری، هرگاه این نعمت الهی را کفران کنید، خداوند به جرم این ناسپاسی آن را از شما خواهد گرفت؛ همان‌گونه که دربارهٔ تمام نعمت‌ها فرموده است: ﴿**لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ**﴾.[3]

آن‌چه از عبارت مذکور استفاده می‌شود (بنابراین که «حتّی» برای غایت باشد) این است که: اگر از امام به حق اطاعت نکنید، خداوند حکومت اسلامی را از شما می‌گیرد و دیگر به شما باز نمی‌گردد؛ مگر بعد از آن که گروهی از دشمنان شما بر سر کار آیند و بعد از انقراض آن‌ها باز حکومت الهی به شما بر می‌گردد.

این تعبیر، مفسّران نهج البلاغه را سخت به زحمت افکنده؛ چرا که حکومت ناصالح بعد از امام علیه‌السلام در دست حکام «**بنی‌امیّه**» بود؛ ولی بعد از «**بنی‌امیّه**» به اهل‌بیت علیهم‌السلام باز نگشت.

بعضی گفته‌اند: بازگشت حکومت به «**بنی‌عبّاس**» با توجّه به این که آن‌ها از «**بنی‌هاشم**» بودند نوعی بازگشت به اهل بیت است؛ ولی با عنایت به این که ظلم بنی‌عبّاس کمتر از ظلم بنی‌امیّه نبود، این تفسیر بعید به نظر می‌رسد.

بعضی نیز احتمال داده‌اند: منظور، بازگشت حکومت به اهل‌بیت علیهم‌السلام در عصر ظهور حضرت ولی امر ـ ارواحنا فداه ـ است.

---

۱. «**ملوّمة**» به معنای سرزنش شده از مادهٔ «**لوم**» (بر وزن قوم) گرفته شده است.
۲. «**یأرز**» از مادهٔ «أرز» (بر وزن فرض) به معنای جمع شدن گرفته شده است.
۳. ابراهیم، آیهٔ ۷.

و اگر «**حتی**» در این جا به معنای «**واو**» عاطفه باشد ـ آن‌گونه که بعضی احتمال داده‌اند ـ مشکل حل می‌شود؛ زیرا معنای جمله چنین خواهد بود: اگر اطاعت امام حق نکنید، خداوند، حکومت اسلامی را از شما می‌گیرد و دیگر باز نمی‌گردد و کار به دست غیر شما خواهد افتاد (البتّه منظور در آیندهٔ نزدیک است؛ وگرنه در آیندهٔ دور و حکومت امام زمان علیه‌السلام در بازگشت حکومت جهانی به اهل‌بیت علیهم‌السلام تردیدی نیست).

☆ ☆ ☆

## بخش دوّم

**إِنَّ هٰؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَؤُوا عَلَىٰ سَخْطَةِ إِمَارَتِي، وَ سَأَصْبِرُ مَا لَمْ أَخَفْ عَلَىٰ جَمَاعَتِكُمْ؛ فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَّمُوا عَلَىٰ فَيَالَةِ هٰذَا الرَّأْيِ ٱنْقَطَعَ نِظَامُ ٱلْمُسْلِمِينَ، وَ إِنَّمَا طَلَبُوا هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَداً لِمَنْ أَفَاءَهَا ٱللهُ عَلَيْهِ، فَأَرَادُوا رَدَّ ٱلْأُمُورِ عَلَىٰ أَدْبَارِهَا. وَ لَكُمْ عَلَيْنَا ٱلْعَمَلُ بِكِتَابِ ٱللهِ تَعَالَىٰ وَ سِيرَةِ رَسُولِ اللهِ ـ صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ وَٱلْقِيَامُ بِحَقِّهِ، وَ ٱلنَّعْشُ لِسُنَّتِهِ.**

## ترجمه:

این گروه (فتنه‌انگیز) به علت خشم بر حکومت من به یکدیگر پیوسته‌اند و من تا هنگامی که بر اجتماع شما خائف نشوم، صبر و تحمل می‌کنم و اگر آن‌ها به این افکار سست و فاسد (و نقشه‌های شوم) ادامه دهند، نظام جامعهٔ اسلامی از هم گسیخته خواهد شد (و در چنین شرایطی صبر نخواهم کرد) آن‌ها از روی حسد، نسبت به کسی که خداوند، حکومت را به او بازگردانده به طلب دنیا برخاسته و تصمیم گرفته‌اند اوضاع را به عقب برگردانند (و سنّت‌های جاهلی را زنده کنند). حقی که شما برگردن ما دارید عمل به کتاب خدا و سیره و روش رسول الله ﷺ و قیام به حق او و برپا داشتن سنّت اوست (و حق من بر شما اطاعت و فرمانبرداری است).

☆ ☆ ☆

## شرح و تفسیر

### اگر فتنه‌جویان ادامه دهند تحمّل نخواهم کرد

با توجّه به این‌که این خطبه در آغاز خلافت امام علیه‌السلام و هنگام حرکت به سوی بصره برای خاموش کردن آتش فتنه‌انگیزان جمل ایراد شده، آن حضرت در بخش اوّل، دوستانش را به اطاعت دعوت کرد و در این بخش به دشمنان هشدار می‌دهد که دست از فتنه‌انگیزی بردارند وگرنه با آن‌ها برخورد شدید خواهد کرد.

می‌فرماید: «زیرا این گروه (فتنه‌انگیز) به علّت خشم بر حکومت من به یکدیگر پیوسته‌اند» (**إِنَّ هٰؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَؤُوا**[1] **عَلَىٰ سَخْطَةٍ**[2] **إِمَارَتِي**).

اشاره به این‌که آن‌ها گروه‌های مختلفی‌اند؛ از منافقان گرفته تا بعضی از صحابهٔ حسود و تنگ‌نظر (مانند طلحه و زبیر) که قدر مشترکی جز مخالفت با من ندارند.

سپس می‌افزاید: «من تا هنگامی که بر اجتماع شما خائف نشوم، صبر و تحمل می‌کنم» (**وَ سَأَصْبِرُ مَا لَمْ أَخَفْ عَلَىٰ جَمَاعَتِكُمْ**).

این سخن، تحمّل امام را نسبت به مخالفان و دشمنان نشان می‌دهد که معتقد بود تا کار به جای خطرناکی نرسد، نباید دست به شمشیر برد؛ ولی این بدان معنا نیست که هر کاری آن‌ها انجام دهند، امام علیه‌السلام در برابر آن‌ها سکوت می‌کند.

لذا در ادامهٔ سخن می‌افزاید: «اگر آن‌ها به این افکار سست و فاسد باقی بمانند (و بخواهند اهداف شوم خود را عملی کنند)، نظام جامعهٔ اسلامی از هم گسیخته خواهد شد (و در چنین شرایطی صبر نمی‌کنم و باید به فتنه انگیزی آن‌ها پایان داد)» (**فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَّمُوا عَلَىٰ فَيَالَةِ**[3] **هٰذَا الرَّأْيِ ٱنْقَطَعَ نِظَامُ ٱلْمُسْلِمِينَ**).

---

۱. «**تمالؤوا**» ازمادهٔ «**ملائة**» به معنای مساعدت بر کاری گرفته شده، بنابراین مفهوم «**تمالؤوا**» این است که آن‌ها دست به دست هم داده‌اند و به کمک هم برخاسته‌اند.

۲. «**سخطة**» با «**سخط**» (بروزن سبد) یک معنا دارد و آن خشم و غضب است.

۳. «**فیالة**» به معنای سستی فکر و اندیشه است.

و در ادامهٔ این سخن می‌افزاید: «آن‌ها از روی حسد، نسبت به کسی که خداوند، حکومت را به او بازگردانده به طلب دنیا برخاسته و تصمیم دارند اوضاع را به عقب برگردانند (و سنّت‌های جاهلی را زنده کنند)» (**وَ إِنَّمَا طَلَبُوا هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَداً لِمَنْ أَفَاءَهَا ٱللّٰهُ عَلَيْهِ، فَأَرَادُوا رَدَّ ٱلْأُمُورِ عَلَىٰ أَدْبَارِهَا**).

این سخن اشاره به آن است که پیامبر اکرمﷺ آمد و حکومت را از صورت دنیوی و مادّی به صورت حکومت الهی درآورد که در آن نیکان و پاکان نقش داشته باشند؛ ولی اصحاب جمل به‌گمان این‌که حکومت، طعمهٔ چرب و لذیذی برای آنان است، اصرار دارند آنان را در قبضهٔ خود بگیرند و به خواسته‌های دنیوی خودلباس عمل بپوشانند.

جملهٔ «**حَسَداً لِمَنْ اَفَائَهَا**» با توجه به این‌که «**افاء**» از مادهٔ «**فیئ**» به معنای بازگشت است، اشاره به این نکته است که حکومت در عصر پیامبرﷺ در خاندان بنی‌هاشم بود و اکنون نیز به همان خاندان بازگشته است؛ هر چند حسودان تلاش می‌کنند که آن را باز گیرند و بار دیگر سنّت‌های جاهلی را در محیط اسلام زنده کنند.

و در پایان خطبه امام علیه‌السلام اشاره به حقوق مردم بر حکومت کرده، می‌فرماید:

«حقی که شما برگردن ما دارید عمل به کتاب خدا و سیره و روش رسول اللهﷺ و قیام به حق او و برپا داشتن سنت اوست» (**وَ لَكُمْ عَلَيْنَا ٱلْعَمَلُ بِكِتَابِ ٱللّٰهِ تَعَالَىٰ وَ سِيرَةِ رَسُولِ اللهِ ـ صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ وَٱلْقِيَامُ بِحَقِّهِ، وَ ٱلنَّعْشُ**[1] **لِسُنَّتِهِ**).

اشاره به این‌که اگر ما بر شما حق داریم (حق اطاعت وپیروی کامل و مخلصانه) شما هم بر ما حقی دارید که همان احیای کتاب الله و سنّت پیغمبر و تعالی و پیشرفت آن است؛ چراکه حق، همواره دو طرفی است و حق یک سویه وجود ندارد.

قابل توجّه این‌که این خطبه با تأکید بر اهمّیّت قرآن شروع شد و باتأکید بر آن پایان پذیرفت.

---

۱. «**نعش**» به معنای برداشتن و برپا نمودن است و این که به جسد مردگان «**نعش**» می‌گویند به دلیل این است که آن را روی دست بلند می‌کنند و به سوی قبرستان می‌برند.

قابل توجه لیتوگرافی محترم

این صفحه سفید می‌باشد

## خطبهٔ ۱۷۰[1]

## وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### في وجوب اتباع الحقّ عند قيام الحجّة

كلّم به بعض العرب و قد أرسله قوم من أهل البصرة لما قرب عليه السلام منها ليعلم لهم منه حقيقة حاله مع أصحاب الجمل لتزول الشبهة من نفوسهم، فبين له عليه السلام من أمره معهم ما علم به أنّه على الحقّ، ثمّ قال له: بايع، فقال: إنّي رسول قوم، و لا أحدِث حدثاً حتى أرجع إليهم.

☆ ☆ ☆

از سخنان امام عليه السلام است که دربارهٔ وجوب پیروی از حق به هنگام قیام حجت بیان فرموده است:

این سخن را امام عليه السلام برای بعضی از اعراب که فرستادهٔ مردم بصره بودند، بیان فرمود. در آن هنگام که امام نزدیک بصره رسید، آن‌ها کسی را نزد حضرت فرستادند تا حقیقت

---

۱. **سند خطبه:**
این خطبه را چند نفر از معاریف قبل از سیّد رضی(ره) در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ از جمله مرحوم شیخ مفید در کتاب «جمل» خود از کتاب «جمل» واقدی نقل کرده است (کتاب «جمل»، شیخ مفید، صفحهٔ ۱۵۶) طبری نیز در کتاب تاریخ خود در حوادث سنهٔ ۳۶ قمری و زمخشری در «ربیع الابرار» در باب «الجوابات المسکته» این خطبه را بیان کرده‌اند.

حال را جویا شود که با اصحاب جمل (طلحه و زبیر و هوادارانش) چگونه رفتار خواهد کرد؟ تا شک و شبهه از آن‌ها برطرف شود.

امام علیه‌السلام چگونگی رفتار خویش را به گونه‌ای بیان فرمود که حقانیّت آن حضرت بر آن شخص روشن شد. سپس به او فرمود: «**بیعت کن**».

اما او پاسخ داد: من فرستادهٔ گروهی هستم و از پیش خود نمی‌توانم کاری کنم.

(امام علیه‌السلام سخنان زیر را برای او با یک بیان شیرین و منطقی ایراد فرمود و او تسلیم شد و بیعت کرد).

☆ ☆ ☆

## خطبه در یک نگاه

این خطبه چنان‌که گفته شد پاسخ روشن و جالب و قانع کننده‌ای است به فرستادهٔ بعضی از قبایل اطراف کوفه و بصره، هنگامی که به وی پیشنهاد بیعت شد و او می‌خواست به بهانه‌هایی از بیعت سرپیچی کند.

## بخش اوّل

**فقال: أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ الَّذِينَ وَرَاءَكَ بَعَثُوكَ رَائِداً تَبْتَغِي لَهُمْ مَسَاقِطَ ٱلْغَيْثِ، فَرَجَعْتَ إِلَيْهِمْ وَ أَخْبَرْتَهُمْ عَنِ ٱلْكَلَإِ وَٱلْمَاءِ، فَخَالَفُوا إِلىٰ ٱلْمَعَاطِشِ وَٱلْمَجَادِبِ، مَا كُنْتَ صَانِعاً؟ قَالَ: كُنْتُ تَارِكَهُمْ وَ مُخَالِفَهُمْ إِلىٰ ٱلْكَلَاءِ وَ ٱلْمَاءِ. فَقَالَ ـ عَلَيْهِ السَّلَامُ ـ: فَامْدُدْ إِذاً يَدَكَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: فَوَٱللهِ مَاٱسْتَطَعْتُ أَنْ أَمْتَنِعَ عِنْدَ قِيَامِ ٱلْحُجَّةِ عَلَيَّ، فَبَايَعْتُهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ.**

**وَ الرّجلُ يُعْرَفُ بِكُلَيْبٍ الجَرْمِيّ.**

## ترجمه:

امام فرمود: بگو ببینم اگر آن‌ها تو را به عنوان «پیشگام قافله» فرستاده بودند که محل نزول باران (و جایگاه آب و گیاه) را برای آنان بیابی (و تو این کار را می‌کردی) سپس به سوی آن‌ها باز می‌گشتی و از مکان آب و گیاه آگاهشان می‌ساختی، ولی آن‌ها با تو مخالفت می‌کردند و به سوی سرزمین‌های بی آب و علف روی می‌آوردند، تو چه می‌کردی؟ در جواب گفت: آن‌ها را رها می‌ساختم و به جایی که آب و گیاه بود می‌رفتم. امام علیه‌السلام فرمود: پس دستت را دراز کن (و بیعت کن که به سرچشمهٔ آب زلال رسیده‌ای). آن مرد می‌گوید: به خدا سوگند! با روشن شدن حق بر من، توانایی امتناع در خود نیافتم و با آن حضرت بیعت کردم.

مرحوم سیّد رضی‌الله می‌فرماید: این مرد به نام «کلیب جرمی» معروف بود.

☆ ☆ ☆

## شرح و تفسیر

### چرا بیعت نمی‌کنی؟!

«واقدی» در کتاب جمل از «کلیب جرمی» چنین نقل می‌کند: «هنگامی که عثمان کشته شد و چیزی نگذشت که طلحه و زبیر به بصره آمدند (تا مقدّمات حکومت خود را فراهم سازند) و هنگامی که علی علیه‌السلام با خبر شد (برای پیش‌گیری از آنان) به منطقهٔ ذی‌قار (محلّی نزدیک بصره) آمد. دو نفر از سران قبایل (بصره) به من گفتند: ما را نزد این مرد ببر تا ببینیم هدف او چیست؟ هنگامی که به «ذی‌قار» رسیدیم، علی علیه‌السلام را هوشمندترین عرب یافتیم. او نسب قوم مرا بهتر از من بیان می‌کرد. از من پرسید: رییس قبیلهٔ «بنی‌راسب» کیست؟ گفتم: فلان شخص است. گفت: رییس قبیلهٔ بنی قدامه کیست؟ گفتم: فلان کس است. گفت: حاضری دو نامه از سوی من برای آن‌ها ببری؟ گفتم: آری. گفت: آیا با من بیعت نمی‌کنی؟ در این هنگام آن دو پیرمرد که با من بودند با او بیعت کردند؛ ولی من خودداری نمودم. گروهی که در نزد حضرت بودند و آثار سجده در پیشانی آنان کاملاً نمایان بود گفتند: بیعت کن بیعت کن. علی علیه‌السلام گفت: او را به حال خود واگذارید. من گفتم: قبیلهٔ من مرا با عنوان «رائد» (کسی که پیشاپیش قافله حرکت می‌کند تا محلّ آب و سبزه را پیدا کند) فرستادند من به سوی آن‌ها باز می‌گردم و پیشنهاد تو را بازگو می‌کنم؛ اگر آن‌ها بیعت کردند بیعت می‌کنم و اگر کناره‌گیری کردند، کناره‌گیری خواهم کرد. امام پاسخی به من داد که مرا ناگزیر از بیعت کرد».[1]

اکنون به متن نهج‌البلاغه باز می‌گردیم تا بنگریم مولا علی علیه‌السلام به او چه گفت؟ فرمود: «(ای مرد!) بگو ببینم اگر آن‌ها تو را «پیشگام قافله» فرستاده بودند که محل نزول باران (و جایگاه آب و گیاه) را برای آنان بیابی (و تو این کار را می‌کردی) سپس به سوی آن‌ها باز می‌گشتی و از مکان آب و گیاه آگاهشان می‌کردی، ولی آن‌ها با تو مخالفت می‌کردند و به سوی سرزمین‌های بی آب و علف روی می‌آوردند، تو چه می‌کردی؟» (**أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ**

---

۱. همان مدرک.

**اَلَّذِينَ وَرَاءَكَ بَعَثُوكَ رَائِداً[۱] تَبْتَغِي لَهُمْ مَسَاقِطَ اَلْغَيْثِ، فَرَجَعْتَ إِلَيْهِمْ وَ أَخْبَرْتَهُمْ عَنِ اَلْكَلَإِ[۲] وَ اَلْمَاءِ، فَخَالَفُوا إِلىٰ اَلْمَعَاطِشِ[۳] وَ اَلْمَجَادِبِ[۴]، مَا كُنْتَ صَانِعاً؟).**

«آن مرد در جواب گفت: آن‌ها را رها می‌ساختم و به جایی که آب و گیاه بود می‌رفتم»
**(قَالَ: كُنْتُ تَارِكَهُمْ وَ مُخَالِفَهُمْ إِلىٰ اَلْكَلَاءِ وَ اَلْمَاءِ).**

امام علیه‌السلام فرمود: «پس دستت را دراز کن (و بیعت کن که به سرچشمهٔ آب زلال رسیده‌ای). آن مرد می‌گوید: به خدا سوگند! با روشن شدن حق بر من، (با شنیدن پاسخ دندان‌شکن امام) در خود توانایی امتناع نیافتم و با آن حضرت بیعت کردم» **(فَقَالَ ـ عَلَيْهِ السَّلَامُ ـ: فَامْدُدْ إِذاً يَدَكَ. فَقَالَ اَلرَّجُلُ: فَوَاللهِ مَا اَسْتَطَعْتُ أَنْ أَمْتَنِعَ عِنْدَ قِيَامِ اَلْحُجَّةِ عَلَيَّ، فَبَايَعْتُهُ عَلَيْهِ اَلسَّلَامُ).**

سیّد رضی می‌فرماید: «این مرد به نام «کلیب جرمی» معروف بود» **(وَ اَلرَّجُلُ يُعْرَفُ بِكُلَيْبٍ اَلجَرْمِيِّ).**

امام علیه‌السلام در پاسخ یاد شده اشاره به حقیقت مهمّی می‌کند که با توجه به آن بسیاری از مشکلات را می‌توان حلّ کرد.

بسیارند کسانی که هم‌رنگ جماعت شدن را برای خود افتخاری می‌دانند؛ آن چنان از استقلال فکری محرومند که جدا شدن از جماعت را ـ هر چند گمراه باشد ـ برای خود وحشتناک می‌پندارند و همین امر، سبب می‌شود که خرافات و زشتی‌ها گاه از نسلی به

---

۱. «**رائد**» از مادهٔ «**رَوْد**» (بر وزن ذوب) به معنای ملاقات گرفته شده و معمولاً به کسی می‌گویند که در پیشاپیش لشکر یا قافله حرکت می‌کند و محلی را که از نظر آب و گیاه برای منزل کردن مناسب است، مشخص می‌کند.
۲. «**کلأ**» به معنای گیاهان بلند است.
۳. «**معاطش**» جمع «**معطش**» به معنای محلی است که انسان در آن تشنه می‌شود.
۴. «**مجادب**» جمع «**مجدب**» به معنای محلی است که باران بر آن نباریده و خشک و بی‌گیاه است.

نسل دیگر منتقل شود.

امام علیه‌السلام با یک مثال روشن این طرز تفکّر را ابطال می‌کند و می‌فرماید: اگر همراه جماعتی بودید و در بیابان به محلّی رسیدید که در آن‌جا آب و گیاه است و مایهٔ نجات، اما همراهان شما از جاده‌ای رفتند که خشک و سوزان و هلاک کننده است، آیا باید هم‌رنگ جماعت شوید یا عقل و هوش خود را به کار گیرید؟ از آن‌ها جدا شوید و راه سلامت و عافیت را پیش گیرید ؛ کدام عاقل به خود اجازه می‌دهد که در چنین شرایطی هم‌رنگ جماعت شود؟!

مسلّماً اگر استقلال فکر بر انسان حاکم شود، هرگاه راه مستقیم را تشخیص داد آن را می‌پیماید؛ هر چند تک و تنها باشد. این همان مطلبی است که امام علیه‌السلام در خطبهٔ ۲۰۱ نهج‌البلاغه با تعبیر دیگری به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «ایها الناس، لا تستوحشوا في طريق الهدىٰ لقلّة اهله؛ مردم! در راه هدایت از کم بودن رهروان آن، وحشت به خود راه ندهید».

آری، بیعت با امام و پیشوایی همچون علی بن ابی‌طالب و قبول ولایت و سرپرستی او آب حیاتی بود که در آن جامعهٔ پر از فساد عصر عثمان در اختیار این مرد عرب قرار گرفت و او هم پس از بیان امام علیه‌السلام آن را پذیرفت.

## نکته

### جاذبه گفتار امام علیه‌السلام

گفتار مزبور از جاذبهٔ فوق العاده سخنان آن حضرت در شنوندگان حکایت می‌کند ؛ جالب این که همین معنا در مورد فرستادهٔ عایشه و فرستادهٔ طلحه و زبیر روی داد. هنگامی که عایشه می‌خواست فرستاده‌ای خدمت علی علیه‌السلام بفرستد، گفت: «مردی پیدا کنید که نسبت به آن حضرت عداوت شدید داشته باشد!!» شخصی را با چنین صفتی نزد او آوردند. عایشه سر بلند کرد و گفت: «تا چه اندازه عداوت علی را در دل داری؟» آن مرد

جواب داد: «بسیار زیاد ؛ تا آن‌جا که از خدا می‌خواهم او و اصحابش نزد من باشند و چنان ضربتی با شمشیر بر آن‌ها فرود آورم که شمشیرم از خونشان رنگین شود!!» عایشه گفت: «بسیار خوب تو به درد این کار می‌خوری. نامهٔ مرا ببر و به او بده و اگر تو را به آب و غذا دعوت کرد، ابداً تناول نکن ؛ چرا که در آن سحر و جادو است!!».

آن مرد نامه را گرفت و راه افتاد. هنگامی که نزد حضرت رسید، امام علیه‌السلام سوار بر مرکب بود و جمعی اطراف او بودند. نامه را داد و امام علیه‌السلام آن را مطالعه کرد و به او فرمود: به منزل ما بیا ؛ آبی بنوش و غذایی بخور تا جواب نامه‌ات را بنویسم. آن مرد گفت: به خدا سوگند! چنین کاری نمی‌کنم. امام علیه‌السلام فرمود: سؤالاتی از تو می‌پرسم ؛ حاضری جواب دهی؟ گفت: آری، فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا هنگامی که عایشه می‌خواست تو را بفرستد نگفته بود مردی را پیدا کنید که با علی علیه‌السلام عداوت شدید داشته باشد و تو را نزد او بردند و از تو پرسید تا چه اندازه با او عداوت داری و تو چنین و چنان در جواب گفتی؟ آن مرد گفت: آری چنین بود. فرمود: آیا به تو نگفت: اگر به تو پیشنهاد آب و غذا کردند از آن نخور که در آن سحر است؟ آن مرد گفت: آری.

امام علیه‌السلام فرمود: «حال بگو ببینم حاضر هستی که رسول من باشی؟» عرض کرد: «چرا نباشم؟! هنگامی که نزد تو آمدم مبغوض‌ترین افراد در نظرم بودی؛ ولی اکنون که این کرامات را از تو دیدم محبوب‌ترین افراد نزد من تویی. هر دستوری داری بده».

امام علیه‌السلام فرمود: «نامه مرا نزد او (عایشه) ببر و به او بگو: تو نه اطاعت خدا کردی و نه اطاعت پیامبرش را. خدا به تو دستور داده بود در خانه‌ات بنشینی ؛ اما بیرون آمدی و در وسط لشکرگاه رفت و آمد داری و به طلحه و زبیر نیز بگو: شما در مورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله انصاف ندارید ؛ چرا که زنان خود را در خانه گذاردید و همسر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را از خانه‌اش به سوی لشکرگاه بیرون کشیدید».

آن مرد آمد و نامه را به سوی عایشه پرتاب کرد و پیام امام علیه‌السلام را به او رسانید؛ سپس به خدمت امام علیه‌السلام بازگشت و در صفین در رکاب حضرت بود و شربت شهادت نوشید!

عایشه گفت: «هر کس را نزد علی می‌فرستم او را مخالف ما می‌کند و بر ضد ما می‌شوراند».[۱]

شبیه این معنا، چیزی است که دربارهٔ مردی به نام «خداش»، فرستادهٔ طلحه و زبیر واقع شد که شرح آن را مرحوم کلینی در کتاب کافی نقل کرده است[۲] و خلاصه آن چنین است که این مرد، فرستادهٔ طلحه و زبیر و حامل پیامی برای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود. قبلاً به او گفتند: «به دقّت مراقب باش که علی علیه‌السلام سحر بیان دارد و تو را مجذوب خود می‌کند. اگر تو را به غذا و استراحت و جلسهٔ سرّی دعوت کرد، نپذیر. زیاد به صورت او نگاه نکن. فریب را مخور و زمانی که او را دیدی آیهٔ سَخْره: ﴿**إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ * ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفاً وَطَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ**﴾[۳] را بخوان تا از سحر او در امان باشی. با خشونت با او سخن بگو و پیام ما را برسان و بازگرد».

هنگامی که خداش خدمت حضرت رسید، حضرت نگاهی به او کرد و خندید و فرمود: «بیا پیش من بنشین.» گفت: همین جا که هستم خوب است. فرمود: آب و غذایی نزد ما بخور، بعد سخنت را بگو ؛ گفت: «به هیچ چیز نیاز ندارم» فرمود: «در مجلس خصوصی بنشینیم و صحبت کن.» گفت: «من چیزی پنهانی ندارم.» فرمود: «راست بگو: تمام این دستورات را زبیر به تو نداد؟!» عرض کرد: «آری» فرمود: «سخنی به تو یاد نداد که وقتی مرا دیدی بگویی؟» عرض کرد: «آری» فرمود: «آیه سخره نبود؟» عرض کرد: «آری.» فرمود:

---

۱. شرح نهج‌البلاغهٔ خویی، جلد ۱۰، صفحهٔ ۱۱۵، با اندکی تلخیص.
۲. اصول کافی، جلد ۱، صفحهٔ ۳۴۳.
۳. اعراف، آیات ۵۴-۵۶.

«شروع کن به خواندن آن آیه و حضرت هم با او می‌خواند!» فرمود: «تکرار کن ؛ او هفتاد مرتبه تکرار کرد.» فرمود: «حالا قلبت مطمئن شد؟» عرض کرد: «آری.» فرمود: «اکنون پیامت را بازگو» او پیام طلحه و زبیر را خدمت حضرت بازگو کرد و حضرت تناقض‌های متعدد کلام آن‌ها را بازگو کرد و خداش آن‌ها را تصدیق کرد و در دل به خود خطاب کرد و گفت: «تو پیامی با خود آورده‌ای که خود را نقض و ابطال می‌کند؟ خدایا، من از آن دو نفر بیزارم!» امام علیه‌السلام فرمود: «پاسخ‌هایی را که گفتم به آن‌ها برسان.» خداش عرض کرد: «والله نمی‌روم تا از خدابخواهی من به زودی به سوی تو بازگردم و رضای خدا را در مورد تو به دست آورم!» امام علیه‌السلام چنین کرد. آن مرد به نزد طلحه و زبیر بازگشت و پیام امام علیه‌السلام را به آن‌ها رساند و به سرعت خدمت آن بزرگوار آمد و در رکاب آن حضرت در جنگ جمل شهید شد.

☆ ☆ ☆

قابل توجه لیتوگرافی محترم

این صفحه سفید می‌باشد

# خطبهٔ ۱۷۱[1]

## وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### لما عزم على لقاء القوم بصفين

از سخنان امام علیه‌السلام است که هنگام تصمیم به مبارزه با لشکر معاویه در صفین ایراد فرمود.

## خطبه در یک نگاه

این سخن، نه خطبه است، نه کلام معمولی ؛ بلکه یک دعای پر معناست که امام در آستانهٔ جنگ با قاسطین یعنی معاویه و یارانش در ماه صفر سال ۳۷ هجری ایراد فرمود و در پایان آن اصحاب خود را به جهاد دعوت نمود.

این سخن، دو بخش دارد: بخش اوّل، دعایی است بسیار پرمعنا که خدا را با اوصافی می‌ستاید و روح ایمان را در انسان زنده می‌کند و در پایان آن از خدا می‌خواهد که او و

---

۱. **سند خطبه:**
این دعا را گروهی قبل از سیّد رضی(ره) در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند ؛ از جمله «نصر بن مزاحم» در کتاب «صفین» و «حسین بن سعید اهوازی» در کتاب «الدعا والذکر» طبق نقل سیّد بن طاووس(ره) در «مهج الدعوات» و «طبری» در تاریخش در حوادث سنهٔ ۳۷ (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۴۱۱).

یارانش را در صورت پیروزی بر دشمن در راه حق استوار دارد و در صورت پیروزی دشمن، شهادت را نصیب فرماید و از فتنه‌ها دور نگه دارد.

و در بخش دوّم، امام علیه‌السلام یارانش را با جمله‌های کوتاه، اما حماسی و تکان‌دهنده، به مبارزه با معاویه و طرفدارانش فرا می‌خواند.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**اَللَّهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ اَلْمَرْفُوعِ، وَ اَلْجَوِّ اَلْمَكْفُوفِ، اَلَّذِي جَعَلْتَهُ مَغِيضاً لِلَّيْلِ وَ النَّهَارِ، وَ مَجْرىً لِلشَّمْسِ وَ اَلْقَمَرِ، وَ مُخْتَلَفاً لِلنُّجُومِ السَّيَّارَةِ ؛ وَ جَعَلْتَ سُكَّانَهُ سِبْطاً مِنْ مَلَائِكَتِكَ، لَا يَسْأَمُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ ؛ وَ رَبِّ هٰذِهِ اَلْأَرْضِ اَلَّتِي جَعَلْتَهَا قَرَاراً لِلْأَنَامِ، وَ مَدْرَجاً لِلْهَوَامِّ وَ اَلْأَنْعَامِ، وَ مَا لَا يُحْصَىٰ مِمَّا يُرَىٰ وَ مَا لَا يُرَىٰ ؛ وَ رَبَّ اَلْجِبَالِ اَلرَّوَاسِي اَلَّتِي جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أَوْتَاداً، وَ لِلْخَلْقِ اَعْتِمَاداً، إِنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَىٰ عَدُوِّنَا، فَجَنِّبْنَا اَلْبَغْيَ وَ سَدِّدْنَا لِلْحَقِّ ؛ وَ إِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا فَارْزُقْنَا اَلشَّهَادَةَ، وَ اَعْصِمْنَا مِنَ اَلْفِتْنَةِ.**

**أَيْنَ اَلْمَانِعُ لِلذِّمَارِ، وَ اَلْغَائِرُ عِنْدَ نُزُولِ اَلْحَقَائِقِ مِنْ أَهْلِ اَلْحِفَاظِ! اَلعَارُ وَرَاءَكُمْ وَ اَلْجَنَّةُ أَمَامَكُمْ!**

### ترجمه:

**بارخدایا**، ای **پروردگار** این سقف برافراشته و این جوّ و فضای نگاه‌داشته، که آن را مرکز پیدایش این شب و روز و سیر خورشید و ماه و محل رفت و آمد ستارگان و مسکن گروهی از فرشتگانت برگزیدی ؛ همان فرشتگانی که از پرستش تو هرگز خسته و ملول نمی‌شوند!

و **ای پروردگار** این زمین که آن را قرارگاه انسان‌ها و جای رفت و آمد حشرات و چهارپایان و آن‌چه به شمار نمی‌آید از جانورانی که به چشم می‌آیند و آن‌ها که دیده نمی‌شوند، قراردادی.

و ای پروردگار کوه‌های محکم و استوار که آن‌ها را برای زمین به منزلهٔ میخ‌های محکم و برای خلق، تکیه‌گاه مطمئنی ساختی. اگر ما را بر دشمن پیروز ساختی از ستمگری بر کنار دار و بر راه حق استوار فرما و اگر آن‌ها را بر ما غلبه دادی، شهادت را نصیب ما کن و از فتنه، دورمان دار.

☆ ☆ ☆

کجایند آن‌ها که در برابر دشمن و حوادث سخت می‌ایستند و افتخاراتشان را حفظ می‌کنند و کجایند آن مردان غیوری که به هنگام نزول مشکلات به پاسداری (از عقیده و آب و خاک خود) می‌پردازند؟ (بدانید) ننگ و عار پشت سر شماست و بهشت پیش رویتان!».

☆ ☆ ☆

## شرح و تفسیر

### بهشت پیش شماست!

همان‌گونه که در آغاز خطبه آمد، امام علیه‌السلام در بخش اوّل این سخن، دعای بسیار پرمعنایی در پیشگاه پروردگار عرضه می‌دارد تا خود و یارانش را آمادهٔ نبرد با دشمن سازد و از آن‌جا که به هنگام دعا معمولاً خدا را با صفاتی می‌ستایند تا دل و جان آمادگی بیشتر پیدا کند، امام علیه‌السلام هم در این دعاگاه خدا را به نام پروردگار آسمان‌ها و گاه به اسم پروردگار زمین و سرانجام به نام پروردگار کوه‌ها ستایش می‌کند.

نخست عرضه می‌دارد: «**بارخدایا**، ای **پروردگار** این سقف برافراشته و این جوّ و فضای نگاه‌داشته، که آن را مرکز پیدایش این شب و روز و مسیر خورشید و ماه و محل رفت و آمد ستارگان و مسکن گروهی از فرشتگانت برگزیدی ؛ همان فرشتگانی که از پرستش تو هرگز خسته و ملول نمی‌شوند!» (**اَللَّهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ اَلْمَرْفُوعِ، وَاَلْجَوِّ**[۱] **اَلْمَكْفُوفِ**[۲]، **اَلَّذِي جَعَلْتَهُ مَغِيضاً**[۳] **لِلَّيْلِ وَ النَّهَارِ، وَ مَجْرىً لِلشَّمْسِ وَ اَلْقَمَرِ، وَ مُخْتَلَفاً لِلنُّجُومِ اَلسَّيَّارَةِ ؛ وَ جَعَلْتَ سُكَّانَهُ سِبْطاً**[۴] **مِنْ مَلَائِكَتِكَ، لَا يَسْأَمُونَ**[۵] **مِنْ عِبَادَتِكَ**).

تعبیر «سقف مرفوع» یا اشاره به محلّ ستارگانی است که در آسمان به صورت سقفی دیده می‌شود ـ که از شرق و غرب و از شمال به جنوب کشیده شده است ـ و یا اشاره به جوّ

---

۱. «**جوّ**» به معنای آسمان، فضا و هوا آمده است.

۲. «**مکفوف**» به معنای متراکم و نیز به معنای بازداشته شده آمده است و از مادهٔ «**کف**» به معنای جمع یا منع است.

۳. «**مغیض**» به معنای محل فرو رفتن آب است ؛ گویا فضا نیز مانند زمین است که شب و روز را در سینهٔ خود فرو می‌برد این واژه از مادهٔ «**غیض**» (بر وزن فیض) به معنای فرو نشستن آب در عمق زمین است.

۴. «**سبط**» به معنای قبیله و طایفه است و در اصل به معنای توسعه و گسترش چیزی به آسانی می‌باشد و از آن‌جا که طوایف، گسترش می‌یابند، این واژه بر آن‌ها اطلاق شده است.

۵. «**یسأمون**» از مادهٔ «**سئامة**» به معنای خستگی از ادامه کار گرفته شده است.

زمین است ؛ یعنی لایهٔ هوایی که به قطر حدود دویست کیلومتر گرداگرد زمین راگرفته و همچون سقفی آن را در برابر اشعهٔ مرگبار کیهانی و سنگ‌های سرگردان آسمانی حفظ می‌کند.(۱)

ولی تفسیر اوّل، مناسب‌تر است ؛ بنابراین «سقف مرفوع» محلّ ستارگان عالم بالاست که از پایین به صورت سقفی در نظر زمینیان مجسّم می‌شود و مفهوم «مجری الشمس و القمر...» به همین معناست.

و «جوّ مکفوف» قشر هوای محیط بر زمین است که محل پیدایش شب و روز می‌باشد (شب که سایهٔ زمین است در همین «جوّ مکفوف» ظاهر می‌شود و همچنین روز که محلّ تابش آفتاب است).

تعبیر به «مختلفاً للنجوم السیّارة» ممکن است اشاره به تمام ستارگان آسمان باشد که در این فضای بی‌کران در رفت و آمدند ؛ هر شب از افق مشرق طلوع و در افق مغرب غروب می‌کنند ؛ ولی اگر «النجوم السیّارة» اشاره به همان سیارات پنج‌گانهٔ معروف منظومهٔ شمسی باشد تعبیر به «مختلفاً» اشاره به حرکت مخصوص آن‌ها در آسمان است ؛ گویا این‌گونه به نظر می‌رسد که مقداری پیش می‌روند، کمی بر می‌گردند و دوباره پیش می‌روند (هر چند در واقع چنین نیست).

ضمناً کلام مزبور همچنین تعبیرات قرآن مجید با دانش ستاره‌شناسی امروز هماهنگ است و هیئت بطلیموس را نفی می‌کند ؛ چرا که مجرای شمس و قمر بودن به این معناست که این دو کره، مستقلاً در آسمان در حرکتند و همچنین ستارگان ؛ نه این‌که در افلاک بلورین میخکوب شده و همراه فلک می‌چرخند.

سپس به زمین و موجودات زندهٔ آن اشاره کرده، می‌فرماید: «**ای پروردگار** این زمین که آن را قرارگاه انسان‌ها و جای رفت و آمد حشرات و چهارپایان و آن‌چه به شمار در نمی‌آید از جانورانی که به چشم می‌آیند و آن‌ها که دیده نمی‌شوند، قراردادی» (**وَ رَبِّ**

---

۱. شرح این مطلب را در تفسیر نمونه، جلد ۱۳، ذیل آیهٔ ۳۲ سورهٔ انبیا نوشته‌ایم.

**هٰذِهِ ٱلْأَرْضِ الَّتِي جَعَلْتَهَا قَرَاراً لِلْأَنَامِ، وَ مَدْرَجاً[۱] لِلْهَوَامِّ[۲] وَ ٱلْأَنْعَامِ، وَ مَا لَا يُحْصَىٰ مِمَّا يُرَىٰ وَ مَا لَا يُرَىٰ).**

این عبارات، نشانهٔ احاطهٔ علمی امام ﷺ به تمام جانداران روی زمین است که شامل انسان‌ها و انواع حیوانات اهلی و غیر اهلی و حتی جاندارانی است که به علت کوچکی اندام به چشم نمی‌آیند ؛ مانند انواع میکرب‌ها و ویروس‌ها.

جمعی از شارحان نهج‌البلاغه «ما لا یری» را اشاره به جانورانی دانسته‌اند که در حال عادی در بیابان‌ها پراکنده‌اند و کمتر کسی آن‌ها را می‌بیند و گفته‌اند: اگر در شب تاریک، آتشی در بیابان روشن شود در گرداگرد آن، جانورانی اجتماع می‌کنند که انسان آن‌ها را ندیده است ؛ ولی با توجه با کشفیّات جدید دربارهٔ جانداران ذرّه‌بینی که با چشم غیر مسلّح دیده نمی‌شود به این‌گونه تفسیرها نیاز نیست؛ زیرا گروهی از جانداران هستند که هیچ‌وقت به چشم نمی‌آیند. این بیان، یکی از کرامات مولا ﷺ است که پرده از روی حقیقتی که در آن زمان از همگان مخفی بوده، برداشته است.

در مورد انسان، تعبیر به قرار (محل استقرار و اقامت) شده و در مورد حیوانات، تعبیر «مدرج» (محل سیر آرام وتدریجی) آمده است ؛ این تفاوت تعبیر، ممکن است اشاره به این باشد که جنب و جوش و حرکت در حیوانات، بیش از انسان‌هاست.

امام ﷺ در سوّمین ویژگی ذات پاک خدا در این دعای پر معنا عرضه دارد: «و ای پروردگار کوه‌های محکم و استوار که آن‌ها را برای زمین به منزلهٔ میخ‌های محکم و برای خلق، تکیه‌گاه مطمئنی ساختی» **(وَ رَبَّ ٱلْجِبَالِ ٱلرَّوَاسِي[۳] الَّتِي جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أَوْتَاداً[۴]، وَ لِلْخَلْقِ ٱعْتِمَاداً).**

---

۱. «**مدرج**» از مادهٔ «**دروج**» به معنای پیمودن راه است و مدرج به محل پیمودن راه گفته می‌شود.

۲. «**هوام**» جمع «**هامّة**» به معنای حشرات و حیوانات کوچک، همچون موش و مار آمده است.

۳. «**رواسی**» جمع «**راسیة**» به معنای استوار و پابرجاست.

۴. «**اوتاد**» جمع «**وتد**» (بر وزن نمد) به معنای میخ است و از مادهٔ «**وَتْد**» (بر وزن وقت) ←

این بیان که کوه‌ها میخ‌های زمین‌اند، از قرآن مجید اقتباس شده که در مورد کوه‌ها می‌فرماید: ﴿وَالْجِبَالَ اَوْتَاداً﴾.[۱]

گاه تصور می‌شود که حجم بزرگ‌ترین کوه‌های زمین در برابر کرهٔ خاکی به قدری کم است که اطلاق میخ بر آن شاید مناسب نباشد ؛ ولی با توجّه به این‌که کوه‌های عظیم، ریشه در اعماق زمین دارد و در بسیاری از موارد، این ریشه‌ها به هم پیوسته است و همچون زرهی زمین را در بر گرفته و جلوی فشارهای درونی و بیرونی را ـ که از جاذبه و جذر و مد ماه بر می‌خیزد ـ می‌گیرد. کوه‌ها به منزلهٔ میخ‌هایی محسوب می‌شوند که قطعات یک در یا وسیلهٔ دیگر را از جدا شدن باز می‌دارند.

اما این‌که می‌فرماید: «تکیه گاه مطمئنی برای خلق خدا می‌باشد» به دلیل این‌است که کوه‌ها بادهای سخت و عظیم را درهم می‌شکنند و مانع توفان‌های شن و سیلاب‌های خطرناک می‌شود ؛ افزون بر آن بسیاری ازچشمه‌ها و رودخانه‌ها از کوه‌ها سرازیر می‌شود و مرکز بسیاری از معادن مفید و سودمند است و نیز گاه، قلعه‌ها و خانه‌های محکم در آن ساخته می‌شود. در مناطقی که در معرض جریان سیل است، غالباً خانه‌ها را روی کوه‌ها می‌سازند تا از خطر در امان بماند.

اکنون ببینیم این مقدمهٔ دعا و ثنا به کجا منتهی می‌شود و امام علیه‌السلام از خدا در ذیل آن چه می‌طلبد؟ عرضه می‌دارد: «(بارالها!)اگر ما را بر دشمن پیروز ساختی از ستمگری بر کنار دار و بر راه حق استوار فرما و اگر آن‌ها را بر ما غلبه دادی، شهادت را نصیب ماکن و از فتنه، دورمان دار» (**إِنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَىٰ عَدُوِّنَا، فَجَنِّبْنَا ٱلْبَغْيَ وَ سَدِّدْنَا لِلْحَقِّ ؛ وَ إِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ، وَٱعْصِمْنَا مِنَ ٱلْفِتْنَةِ**).

امام علیه‌السلام در این دعای پرمعنا نخست به این حقیقت اشاره می‌کند که در میدان نبرد، در فرض پیروزی بسیاری‌اند که از مسیر عدالت خارج می‌شوند و ظلم و ستم‌های ناروا بر دشمن روا می‌دارند ؛ از این‌رو از خدا می‌خواهد که در صورت پیروزی از این کار خلاف دور

---

← به معنای ثابت ساختن چیزی گرفته شده است.

۱. نبأ، آیهٔ ۷.

بماند؛ ثانیاً بسیارند کسانی که پیروزی را برای خودکامگی و هوس‌رانی و سلطهٔ بر خلق می‌خواهند. امام علیه‌السلام عرضه می‌دارد: خداوندا، به ما توفیق ده که پیروزی را برای اقامهٔ حق و عدل بخواهیم ؛ ثالثاً در فرض غلبهٔ دشمن، از خدا شهادت می‌طلبد و برکنار ماندن از فتنه را.

واژهٔ «فتنه» در این جا ممکن است اشاره به موضوع امتحان باشد؛ چراکه میدان نبرد یکی از میدان‌های بزرگ امتحان است و انسان باید از خدا بخواهد در این میدان پایش نلغزد ؛ زیرا آن کس که به حقانیت خویش معتقد است، هرگاه گرفتار شکستی شود ممکن است بر بخت و اقبال خود خشمگین گردد و در برابر پروردگار زبان به شکوه بگشاید و این شکستی دیگر است درمیدان امتحان.

☆ ☆ ☆

سپس امام علیه‌السلام به دنبال دعاهای پرمعنای خود اصحاب و یارانش را با عباراتی مهیج و پرنفوذ به مقابله با دشمن دعوت می‌کند، می‌فرماید: «کجایند آن‌ها که در برابر دشمن و حوادث سخت می‌ایستند و افتخاراتشان را حفظ می‌کنند و کجایند آن مردان غیوری که به هنگام نزول مشکلات به پاسداری (از عقیده و کشور خود) می‌پردازند؟» (**أَيْنَ ٱلْمَانِعُ لِلذِّمَارِ**[۱]، **وَٱلْغَائِرُ**[۲] **عِنْدَ نُزُولِ ٱلْحَقَائِقِ**[۳] **مِنْ أَهْلِ ٱلْحِفَاظِ!**[۴]).

و سرانجام پیشتازان را با این عبارت تشویق و فرارکنندگان را توبیخ و تهدید می‌کند؛ می‌فرماید: «(بدانید) ننگ و عار پشت سر شماست و بهشت پیش رویتان!» (**ٱلْعَارُ**

---

۱. «**ذمار**» به معنای چیزی است که حفظ آن بر انسان لازم است ؛ مانند خانواده و ناموس و وطن، از مادهٔ «**ذمر**» (بر وزن رمل) به معنای برانگیختن همراه با سرزنش گرفته شده است و از آن‌جا که اگر در حفظ ناموس و خانواده و وطن کوتاهی شود، انسان مستحقّ هرگونه سرزنش و ملامت است، واژهٔ ذمار در آن معنا که گفتیم به کار گرفته است.

۲. «**غائر**» به معنای غیرتمند است.

۳. «**حقایق**» جمع «**حقیقت**» در این‌جا اشاره به حوادث سختی است که به انسان یا کشور و جامعه روی می‌آورد.

۴. «**حفاظ**» از مادهٔ «**حفظ**» در این‌جا به معنای وفاداری و نگهداری عهد و پیمان است.

**وَرَاءَكُمْ وَٱلْجَنَّةُ أَمَامَكُمْ!**).

اشاره به این که اگر عقب نشینی و فرار کنید، ننگ دامان شما را خواهد گرفت و اگر به پیش تازید بهشت جاویدان پاداش شما خواهد بود.

## نکته

در تاریخ بشر، جنگ‌های فراوانی به وقوع پیوسته ؛ اعم از جنگ‌های منطقه‌ای یا جهانی؛ ولی هدف آن‌ها غالباً برتری‌جویی و فزون‌طلبی و گاه انتقام‌گیری و ماجراجویی بوده است ؛ به همین دلیل به هنگام پیروزی یک طرف، جنایات هولناکی به وقوع پیوسته است ؛ چراکه هدف مقدّسی در کار نبوده است.

تنها جنگ‌های انبیا و اولیاء الله از این اصل کلی مستثنا بوده است. اسلام، جنگ را برای خاموش کردن آتش فتنه ﴿**وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ**[۱]﴾ و نیز برای دفاع در مقابل مهاجم ﴿**فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ**[۲]﴾ مجاز می‌شمرد. به همین دلیل هم در اثنای جنگ و هم بعد از پایان آن، اصول انسانی را رعایت می‌کردند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در توصیهٔ خود به سربازان اسلام می‌فرمود: «هنگامی که دشمن شکست خورد و فرار کرد، فراری‌ها را نکشید و زخمی‌ها را به قتل نرسانید و زنان را آزار ندهید ؛ هر چند به شما دشنام دهند و آبروی شما را بریزند و به بزرگانتان بدگویی کنند».[۳]

در خطبهٔ مورد بحث نیز می‌بینیم که امام علیه‌السلام در دعایی که قبل از جنگ صفّین می‌فرماید، از خداوند تقاضا می‌کند که در صورت پیروزی ما را از تعدّی و ستم برکنار دار و بر راه حق استوار بنما. این است تفاوت جنگ طلبان دنیاپرست و خداپرستان حق‌جو.

☆ ☆ ☆

---

۱. بقره، آیهٔ ۱۹۳.
۲. بقره، آیهٔ ۱۹۱.
۳. نهج البلاغه، نامهٔ ۱۴.

## خطبهٔ ۱۷۲[1]

## وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### خطبه در یک نگاه

امام علیه‌السلام در این خطبه بعد از حمد وثنای الهی، اشاره به کارشکنی‌های جمعی از سرشناسان صحابه و زخم زبان‌های آن‌ها اشاره می‌کند. این خطبه از سه بخش تشکیل می‌شود:

در بخش اوّل اشاره به تعبیر بسیار زننده‌ای می‌فرماید که «عبدالرحمن بن عوف» (یا «سعد بن ابی وقّاص») در روز شورا (شورای شش نفری عمر) به امام علیه‌السلام گفت و نسبت حرص بر خلافت به آن حضرت داد و امام علیه‌السلام پاسخی شایسته به او داد.

در بخش دوّم، امام علیه‌السلام شکایت قریش و همدستان آن‌ها ـ که بر ضدّ او اقدام کردند ـ به

---

۱. **سند خطبه:**
به نظر می‌رسد که این خطبه بخشی از نامه‌ای است که امام علیه‌السلام در اواخر ایّام خلافتش مرقوم داشت و حوادثی را که بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تا آن زمان واقع شده بود به طور فشرده در آن برشمرد و دستور داد آن را برای مردم بخوانند و کسی که جملهٔ «انک علی هذا الامر لحریص؛ تو نسبت به امر خلافت حریص هستی» به امام علیه‌السلام گفت، «عبدالرحمن بن عوف» در روز شورای شش نفری عمر برای انتخاب خلیفه بعد از او بود (و امام علیه‌السلام پاسخ دندان‌شکنی به او داد که دراین خطبه نقل شده است) این مطلب را «طبری» در کتاب «مسترشد» آورده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۴۱۴).

پیشگاه خدا می‌برد.

در بخش سوّم، داستان طلحه و زبیر و جنگ جمل را پیش می‌آورد و اشاره به کار بسیار زشت و بی‌سابقه‌ای که آن‌ها مرتکب شدند می‌فرماید که همسر پیامبر (عایشه) را از خانه بیرون کشیدند و به لشکرگاه آوردند و از این‌جا به آن‌جا بردند و مقام رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را بدین وسیله هتک کردند و گروه زیادی را به کشتن دادند.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**اَلْحَمْدُ‌لِلّٰهِ الَّذِي لَا تُوَارِي عَنْهُ سَمَاءٌ سَمَاءً، وَ لَا أَرْضٌ أَرْضاً.**

☆ ☆ ☆

**منها: وَ قَدْ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّكَ عَلَىٰ هٰذَا اَلْأَمْرِ يَابْنَ أَبِي‌طَالِبٍ لَحَرِيصٌ؛ فَقُلْتُ: بَلْ أَنْتُمْ وَاللّٰهِ لَأَحْرَصُ وَ أَبْعَدُ، وَ أَنَا أَخَصُّ وَ أَقْرَبُ، وَ إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقّاً لِي وَ أَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ، وَ تَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ. فَلَمَّا قَرَّعْتُهُ بِالْحُجَّةِ فِي اَلْمَلَاءِ اَلْحَاضِرِينَ هَبَّ كَأَنَّهُ بُهِتَ لَا يَدْرِي مَا يُجِيبُنِي بِهِ!**

☆ ☆ ☆

**اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَىٰ قُرَيْشٍ وَ مَنْ أَعَانَهُمْ! فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَ صَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي، وَ أَجْمَعُوا عَلَىٰ مُنَازَعَتِي أَمْراً هُوَ لِي. ثُمَّ قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِي اَلْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَ فِي اَلْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ.**

### ترجمه:

ستایش، مخصوص خداوندی است که هیچ آسمانی آسمان دیگر را از دید علم او نمی‌پوشاند و نه هیچ زمینی زمین دیگر را.

☆ ☆ ☆

در بخش دیگری از خطبه آمده است:

گوینده‌ای به من گفت: ای فرزند ابوطالب، تو نسبت به این امر ـ یعنی خلافت ـ حریصی! در پاسخش گفتم: به خدا سوگند! شما با این که دورترید، حریص‌ترید (چرا که

خلافت، شایستهٔ اهل‌بیت پیامبر علیهم‌السلام است که به این کانون هدایت نزدیک‌ترند) و من شایسته‌تر و نزدیکترم. من فقط حق خویش را مطالبه کردم ؛ ولی شما میان من و آن حایل می‌شوید و دست ردّ بر سینه‌ام می‌گذارید. هنگامی که در آن جمع حاضر با این دلیل کوبنده به او پاسخ گفتم، مبهوت و سرگردان ماند و نمی‌دانست در پاسخم چه بگوید!

☆ ☆ ☆

بارخدایا! من در برابر قریش و کسانی که آنان را یاری می‌دهند از تو استعانت می‌جویم (و شکایت پیش تو می‌آورم) آن‌ها پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند و مقام و منزلت عظیم مرا کوچک شمردند و برای مبارزه با من در غصب چیزی که حق من بود، همدست شدند (به این هم قناعت نکردند) سپس گفتند: بعضی از حقوق را باید گرفت و پاره‌ای را باید رها کرد (و این از حقوقی است که باید رها سازی).

☆ ☆ ☆

## شرح و تفسیر

### کارشکنی‌های قریش در امر خلافت

امام علیه‌السلام در آغاز این خطبه، مطابق معمول، به حمد و ثنای پروردگار می‌پردازد و در این‌جا تکیه بر گسترش علم پروردگار ـ به تناسب بحث‌هایی که در ذیل آن خواهد آمد ـ می‌کند و می‌فرماید: «ستایش، مخصوص خداوندی است که هیچ آسمانی آسمان دیگر را از دید علم او نمی‌پوشاند و نه هیچ زمینی زمین دیگر را» (**اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِي لَا تُوَارِي عَنْهُ سَمَاءٌ سَمَاءً، وَ لَا أَرْضٌ أَرْضاً**).

شارحان نهج البلاغه در تفسیر جملهٔ «**و لا أرض ارضاً**» با توجّه به این‌که کرهٔ زمین یکی بیش نیست به زحمت افتاده‌اند؛ بعضی گفته‌اند: این جمله اشاره به اقلیم‌های هفت‌گانهٔ روی زمین است که با توجّه به کروی بودن زمین یکدیگر را در نظر امثال ما

انسان‌ها ـ هر چند بیرون از کرهٔ زمین به آن نگاه می‌کنیم ـ می‌پوشانند. تمام مناطق روی زمین را در یک لحظه نمی‌توان با چشم دید؛ هر چند از فاصلهٔ دور در فضا به آن نگاه کنیم؛ ولی برای خداوند چنین نیست؛ همه در پیشگاه علمش حاضر و او بر همه ناظر است.

گاه نیز گفته می‌شود این جمله، اشاره به طبقات زمین است ؛ زیرا زمین از طبقات مختلفی تشکیل شده که ما تنها یک طبقه را می‌بینیم ؛ ولی خداوند از همه آگاه است.

بعضی نیز گفته‌اند: منظور، مخلوقاتی است که در این زمین‌ها زندگی می‌کنند.

همین گفتگوها در تفسیر آیهٔ شریفه ۱۲ سورهٔ طلاق نیز دیده می‌شود «﴿**اللهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ**﴾ ؛ خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن‌ها را».

و بعضی از مفسّران مانند فخر رازی و مرحوم علامهٔ طبرسی هر کدام، یکی از تفسیرهای یاد شده را پذیرفته‌اند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه و تفسیر کلام امام علیه‌السلام وجود دارد که منظور، عوالمی باشد که در آن سوی کرهٔ زمین قرار دارد.

توضیح این‌که ما آن‌چه را بالای سرمان قرار دارد، آسمان می‌نامیم و آن‌چه زیر پای ما قرار دارد، زمین؛ و می‌دانیم کرهٔ زمین در میان مجموعه‌ای از ستارگان ثابت و سیّار قرار گرفته و همان‌گونه که در بالای سر ما بخش عظیمی از آن مجموعه است اگر به زیر پا یمان یعنی درست آن طرف کرهٔ زمین نگاه کنیم نیز مجموعه‌ای از این عوالم موجود است که برای ساکنان آن‌جا آسمان است و برای ما که در این طرف زمین قرار داریم زمین محسوب می‌شود. آسمان تنها نیم‌کره‌ای نیست که بالای سر و دو طرف ما قرار دارد؛ بلکه نیم‌کرهٔ دیگری هم در زیر پای ماست که آن نیز همانند این نیم‌کره مملوّ از ستارگان و کرات آسمان است. (دقّت کنید).

☆ ☆ ☆

سپس امام علیه‌السلام در بخش دیگر این خطبه و به ماجرای روز شورای شش نفری عمر برای انتخاب خلیفهٔ سوّم اشاره می‌کند و در برابر گفتار کینه توزانهٔ «عبدالرحمن بن عوف» (یا «سعد بن ابی وقّاص») ـ که امام علیه‌السلام را به حرص در امر خلافت متّهم ساخت ـ چنین می‌فرماید: «گوینده‌ای به من گفت: ای فرزند ابوطالب، تو نسبت به این امر (یعنی خلافت) حریصی! در پاسخش گفتم: به خدا سوگند! شما با این که دورترید، حریص‌ترید (چرا که خلافت، شایستهٔ اهل‌بیت پیامبر علیهم‌السلام است که به این کانون هدایت نزدیک‌ترند) و من شایسته‌تر و نزدیکترم» (**وَ قَدْ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّكَ عَلَىٰ هٰذَا ٱلْأَمْرِ يَابْنَ أَبِي‌طَالِبٍ لَحَرِيصٌ؛ فَقُلْتُ: بَلْ أَنْتُمْ وَٱللهِ لَأَحْرَصُ وَ أَبْعَدُ، وَ أَنَا أَخَصُّ وَ أَقْرَبُ**).

در واقع، عبدالرحمن بن عوف‌ها و سعد بن ابی وقّاص‌ها از دریچهٔ کوتاه فکر خود، خلافت را طعمهٔ لذیذی برای خود یا افراد مورد نظرشان می‌پنداشتند. آن‌ها نمی‌دانستند یا نمی‌خواستند بدانند که فرزند ابوطالب علیه‌السلام با صراحت می‌فرماید: اگر برای احقاق حقوق مظلومان نبود، هرگز زیربار خلافت نمی‌رفتم! او خلافت را برای هدایت و اجرای عدل و پیشرفت و عظمت مسلمین می‌خواهد؛ نه برای خودش.

آن‌گاه در ادامهٔ این سخن می‌افزاید: «من فقط حق خویش را مطالبه کردم (چرا که از همه شایسته‌ترم و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز مرا تعیین فرموده) ؛ ولی شما میان من و آن حایل می‌شوید و دست ردّ بر سینه‌ام می‌گذارید» (**وَ إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقّاً لِي وَ أَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ، وَ تَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ**).

آن‌چه امام علیه‌السلام در این بیان فرموده، دلیلی است روشن و برهانی است قاطع که مقدمات آن برای همه معلوم بود؛ زیرا همه به شایستگی علی علیه‌السلام و نزدیکی او به کانون هدایت یعنی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله معترف بودند، ولی حرص و آز نسبت به امر خلافت به آنان اجازه نمی‌داد در برابر این حق تسلیم شوند.

لذا درادامهٔ این سخن می‌فرماید: «هنگامی که در آن جمع حاضر با این دلیل کوبنده به او پاسخ گفتم، مبهوت و سرگردان ماند و نمی‌دانست در پاسخم چه بگوید!» (**فَلَمَّا**

**قَرَّعْتُهُ[۱] بِالْحُجَّةِ فِي ٱلْمَلَاءِ ٱلْحَاضِرِينَ هَبَّ[۲] كَأَنَّهُ بُهِتَ لَا يَدْرِي مَا يُجِيبُنِي بِهِ!).**

داستان شورای شش نفری عمر که در آستانهٔ مرگش آن را ترتیب داد، بسیار پرغوغا است و بیانگر کینه‌ها و حسدهایی گروهی از سرشناسان صحابه نسبت به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است و نشان می‌دهد چگونه برای عقب زدن امام علیه‌السلام از مقامی که حق الهی و اجتماعی او بود توطئه کردند و حتی با لحنی طلبکارانه از آن حضرت خواستند که از حق خود عقب نشینی کند؛ وگرنه متهم به حریص بودن در امر خلافت خواهد شد!

شرح این ماجرا در جلد اوّل، ذیل خطبهٔ سوم (خطبهٔ شقشقیّه) صفحهٔ ۳۶۸ آورده‌ایم.

قابل توجّه این‌که ابن ابی الحدید در شرح این خطبه می‌گوید: «شیعیان معتقدند که امام علیه‌السلام این سخن را در سقیفهٔ بنی‌ساعده ـ که برای انتخاب نخستین خلیفه تشکیل شده بود ـ در برابر «ابوعبیدهٔ جرّاح» بیان کرد».[۳]

در حالی که ما در میان علمای شیعه کسی را سراغ نداریم که چنین سخنی گفته باشد و معروف و مشهور در میان ما این است که اساساً سقیفه در غیاب آن حضرت تشکیل شد.

☆ ☆ ☆

امام علیه‌السلام در بخش دیگری از این خطبه روی به درگاه خدا می‌آورد و نسبت به ظلم و ستم‌هایی که به او شده، شکایت می‌کند و از خدا مدد می‌طلبد؛ عرضه می‌دارد: «بارخدایا!

---

۱. «**قرّعته**» از مادهٔ «**قرع**» بر وزن (فرع) به معنای کوبیدن چیزی بر چیزی است؛ به گونه‌ای که صدای شدید از آن برخیزد. این واژه در مسائل معنوی هم به کار می‌رود؛ مثلاً در مورد دلایل روشن و کوبنده استعمال می‌شود؛ مانند خطبه بالا.

۲. «**هبّ**» از مادهٔ «**هبوب**» به معنای وزش باد و گاه به معنای هیجان زده شدن و مبهوت گشتن یا از خواب بیدار شدن نیز آمده است و در خطبهٔ مزبور، معنای دوم قصد شده است.

۳. شرح ابن‌ابی‌الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۳۰۵.

من در برابر قریش و کسانی که آنان را یاری می‌دهند از تو استعانت می‌جویم (و شکایت پیش تو می‌آورم) آن‌ها پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند و مقام و منزلت عظیم مرا کوچک شمردند و برای مبارزه با من در غصب چیزی که حق من بود، همدست شدند (به این هم اکتفا نکردند) سپس گفتند: بعضی از حقوق را باید گرفت و پاره‌ای را باید رها کرد (و این از حقوقی است که باید رها سازی)» (**اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ**[1] **عَلَىٰ قُرَيْشٍ وَ مَنْ أَعَانَهُمْ! فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَ صَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي، وَ أَجْمَعُوا عَلَىٰ مُنَازَعَتِي أَمْراً هُوَ لِي. ثُمَّ قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِي اَلْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَ فِي اَلْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ**).

این عبارات به وضوح نشان می‌دهد که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام خلافت را حق خود می‌دانست؛ هم به دلیل این‌که از همه شایسته‌تر بود و هم برای این‌که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در جریان غدیر، او را به این مقام منصوب داشت و بارها بر آن تأکید فرمود؛ ولی عاشقان جاه و مقام دست به دست هم دادند و نه تنها حکم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و حکم عقل را کنار گذاردند، بلکه کارهایی انجام دادند که مصداق روشن قطع رحم بود؛ و عجب‌تر این‌که به این حق، معترف بودند؛ ولی می‌گفتند: از حقوقی است که باید از آن صرف‌نظر کنی؛ زیرا شرایط به دست آوردن آن فراهم نیست.

تعبیر به قطع رحم یا به سبب این است که آن‌ها برای اولویت خود در امر خلافت، استدلال به خویشاوندی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌کردند و امام علیه‌السلام می‌فرماید: من از شما نزدیک‌ترم (همان طور که در عبارات گذشته خواندیم) و یا اشاره به این است که آن‌ها نه تنها خلافت را که حق من بود اخذ کردند، بلکه مرتکب اهانت‌ها و جنایت‌هایی شدند که مصداق واضح قطع رحم بود.

---

۱. «**استعديك**» از مادهٔ «**استعداء**» به معنای یاری‌طلبیدن و شکایت پیش کسی بردن است.

## نکته‌ها

### ۱ـ چشم بستن در برابر واقعیات

گرچه بعضی سعی دارند از کنار پاره‌ای از مسائل مربوط به خلافت و جانشینی بعد از پیامبرﷺ به طور ساده بگذرند ولی به یقین موضوع به این سادگی نیست.

شک نیست که علی علیه‌السلام بارها شکایت داشت که چرا خلافت را که حق مسلم او بود از آن حضرت گرفتند؟ (البتّه حق نه به این معنا که مقام پرسود و پرفایده‌ای است؛ بلکه چون یک مسئولیت الهی بود که هدفش ـ طبق گفته‌های خود آن حضرت ـ اقامهٔ عدل و احقاق حقوق و اجرای حدود بود).

یک نمونهٔ بارز از این شکایات، سخنی است که بیان شد؛ آن‌جا که با صراحت می‌فرمود: «آن‌ها دست به دست هم دادند تا حق مسلّم مرا بگیرند».[1] جالب این‌که «**ابن ابی الحدید**» کلام یاد شده و سخنان دیگری را از این دست نقل می‌کند و بعد به توجیه غیر قابل قبولی دست می‌زند؛ نخست کلام وی را بشنوید:

«بدان که اخبار متواتری از آن حضرت همانند خطبهٔ مذکور نقل شده است ؛ از جمله می‌فرماید: «**مَا زِلْتُ مَظْلُوماً مُنْذُ قَبَضَ اللهُ رَسُولَهُ حَتَّىٰ يَوْمَ النَّاسِ هَذٰا**؛ من همواره از آن روز که خداوند قبض روح پیغمبرش را کرد تا امروز بوده‌ام!».

و در جای دیگر می‌فرماید: «**اَللّٰهُمَّ اَخْزِ قُرَيْشاً فَاِنَّهَا مَنَعَتْنِي حَقِّي وَ غَصَبَتْنِي اَمْرِي**؛ خداوندا، قریش را رسوا کن که حق مرا دریغ داشتند وکار مرا غصب کردند».

و نیز می‌فرماید: «**فَجَزىٰ قُرَيْشاً عَنِّي الْجَوٰازِي فَإِنَّهُمْ ظَلَمُونِي حَقِّي وَ اغْتَصَبُونِي سُلْطٰانَ ابْنِ أُمِّي**؛ خداوند جزای قریش را دربارهٔ من بدهد ؛ چرا که آن‌ها حق مرا به ظلم گرفتند و حکومت فرزند مادر (پیغمبر اکرمﷺ) را غصب کردند».

و نیز شنید، شخصی فریاد می‌زند: **أَنَا مَظْلُومٌ!** امام فرمود: «**هَلُمَّ فَلْنَصْرَخْ مَعاً فَإِنِّي مٰا زِلْتُ مَظْلُوماً** ؛ بیا هر دو با هم فریاد زنیم چرا که من نیز همیشه مظلوم بوده‌ام».

---

۱. شبیه همین معنا با اضافات قابل ملاحظه‌ای در خطبهٔ ۲۱۷ نیز بیان خواهد شد.

و در خطبهٔ شقشقیّه می‌فرماید: «**وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحىٰ**؛ او (خلیفهٔ اوّل) به خوبی می‌دانست که جایگاه من در خلافت، همچون جایگاه محور سنگ آسیاب است (که بدون آن هرگز گردش نمی‌کند).

و در همان خطبه می‌فرماید: «**اَرىٰ تُرٰاثي لَهْباً**؛ با چشم خود می‌دیدم میراث من به غارت می‌رود».

و **ابن‌ابی الحدید** بعد از ذکر موارد در مقام دفاع از برنامه خلفا می‌گوید: «اصحاب ما تمام آن‌چه را ذکر شد، چنین توجیه کرده‌اند که منظور امام علیه‌السلام این است که از آن‌ها برتر و سزاوارتر بود! ـ و این یک واقعیت است! ـ نه این‌که منظور، آن است که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر طبق نص صریح، مرا به این مقام برگزیده؛ چراکه این سبب می‌شود، بزرگان مهاجران و انصار را تکفیر یا تفسیق کنیم. (آن‌ها را به کفر یا فسق نسبت دهیم)

سپس می‌افزاید: «امامیه و زیدیّه این سخنان را بر ظاهرش حمل می‌کنند (و خلفا را غاصب می‌شمرند) و راه صعب‌العبوری راه می‌پیمایند!»

بعد از آن می‌گوید: «به جانم سوگند! گرچه مفهوم این عبارات به ظن غالب، همان چیزی است که آن‌ها می‌گویند؛ ولی با دقت در سخن، این گمان باطل می‌شود و راهی جز این نیست که ما این سخنان را مانند آیات متشابه قرآن بدانیم که گاهی مطالبی را بازگو می‌کند که هرگز آن را دربارهٔ خدا نمی‌پذیریم».[۱]

شگفت‌آور است چگونه «**ابن‌ابی‌الحدید**» یا افرادی مانند او این سخنان روشن را تفسیر و تأویل نادرست می‌کنند و از آن بدتر این‌که آن را با آیات متشابه قرآن قیاس می‌نمایند! اگر در قرآن می‌خوانیم «﴿**يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**﴾؛ دست خدا بالای دست آن‌هاست».[۲] هر انسان هوشمندی می‌فهمد، منظور همان قدرت خداوند است و گرنه خداوند جسم نیست و دستی همانند دست ما ندارد.

---

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۳۰۶ و ۳۰۷.
۲. فتح، آیهٔ ۱۰.

ولی امام علیه‌السلام در سخنان یاد شده با صراحت می‌گوید: «آن‌ها حق مرا غصب کردند» این عبارت توجیه و تفسیر خاصی ندارد، چه مانعی دارد بگوییم گروه کثیری از مهاجران و انصار بعد از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد خلافت راه خطا پویبند؟ مگر آن‌ها معصوم بودند؟

حقیقت این است که پیشداوری‌ها و وابستگی‌های آمیخته با تعصب نسبت به یک مذهب سبب می‌شود انسان از مطالب واضح چشم بپوشد و به سراغ توجیه‌های غیر منطقی برود!

☆ ☆ ☆

## ۲ ـ آیا بخشی از حق را باید رها کرد؟

همان‌گونه که در خطبه ذکر شد، غاصبان خلافت به این جمله تمسّک جسته‌اند که پاره‌ای از حقوق را باید گرفت و پاره‌ای را طبق مصالحی باید رها کرد.

و موضوع خلافت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را از قسم دوّم می‌پنداشتند.

جملهٔ مذکور یک مفهوم صحیحی دارد و یک مفهوم باطل. هرگاه حق جنبهٔ شخصی داشته باشد انسان در پاره‌ای از موارد، برای جلوگیری از درگیری و به درازا کشیدن مخاصمات و مراعات محبّت و دوستی باید از همه یا قسمتی از حق خود بگذرد ؛ ولی در حقوقی که مربوط به سرنوشت جامعه است، هیچ‌کس حق ندارد روی آن معامله کند یا از آن بگذرد. متولیان این حقوق وکیل و نایب مردم‌اند. وکیل، هرگز حق چنین گذشت‌هایی را ندارد و موضوع خلافت دقیقاً از همین قسم است ؛ ولی غاصبان با مغالطه و سفسطه و خلط میان این دو قسم، مطلب را به جای دیگر بردند.

در ضمن، عبارت مزبور به خوبی نشان می‌دهد که مخالفان آن حضرت، نسبت به حق او معترف بودند و یا به تعبیر دیگر به قدری حق او روشن بود که یارای انکار آن را نداشتند؛ لذا به بهانه‌های واهی متشبث می‌شدند.

قابل توجه لیتوگرافی محترم

این صفحه سفید می‌باشد

## بخش دوّم

**فَخَرَجُوا يَجُرُّونَ حُرْمَةَ رَسُولِ ٱللهِ ـ صَلَّىٰ ٱللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ كَمَا تُجَرُّ ٱلْأَمَةُ عِنْدَ شِرَائِهَا، مُتَوَجِّهِينَ بِهَا إِلَىٰ ٱلْبَصْرَةِ، فَحَبَسَا نِسَاءَهُمَا فِي بُيُوتِهِمَا، وَ أَبْرَزَا حَبِيسَ رَسُولِ ٱللهِ ـ صَلَّىٰ ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ لَهُمَا وَ لِغَيْرِهِمَا، فِي جَيْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَ قَدْ أَعْطَانِي الطَّاعَةَ، وَ سَمَحَ لِي بِالْبَيْعَةِ، طَائِعاً غَيْرَ مُكْرَهٍ، فَقَدِمُوا عَلَىٰ عَامِلِي بِهَا وَ خُزَّانِ بَيْتِ مَالِ ٱلْمُسْلِمِينَ وَ غَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِهَا، فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْراً، وَ طَائِفَةً غَدْراً. فَوَٱللهِ لَوْ لَمْ يُصِيبُوا مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ إِلَّا رَجُلاً وَاحِداً مُعْتَمِدِينَ لِقَتْلِهِ، بِلَا جُرْمٍ جَرَّهُ، لَحَلَّ لِي قَتْلُ ذٰلِكَ ٱلْجَيْشِ كُلِّهِ، إِذْ حَضَرُوهُ فَلَمْ يُنْكِرُوا، وَ لَمْ يَدْفَعُوا عَنْهُ بِلِسَانٍ وَ لَا بِيَدٍ. دَعْ مَا أَنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ مِثْلَ ٱلْعِدَّةِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ!**

## ترجمه:

آن‌ها (طلحه و زبیر و هم‌دستانشان) به سوی بصره حرکت کردند؛ در حالی که همسر رسول خدا ﷺ را همچون کنیزی که به بازار برده فروشان می‌برند، به دنبال خود کشاندند. آن‌ها همسران خود را در خانه‌هایشان پشت پرده نگه داشتند (تا از نظر نامحرمان دور باشند) ولی پرده نشین حرم رسول خدا ﷺ را در برابر دیدگان خود و دیگران ظاهر ساختند؛ در میان لشکری که همهٔ آن‌ها به من قول اطاعت داده بودند و با رضایت کامل و بدون اکراه با من بیعت کرده بودند! آن‌ها به فرماندار من در بصره و همچنین خزانه‌داران بیت المال مسلمین و به مردم دیگری از اهل آن شهر حمله کردند؛

گروهی از آنان را با شکنجه و گروهی را با حیله کشتند. به خدا سوگند! اگر آن‌ها فقط به یک نفر دست می‌یافتند و او را به طور عمد و بدون گناه می‌کشتند، قتل همهٔ آن لشکر برای من حلال بود؛ چرا که آن‌ها حضور داشتند و مخالفت نکردند و از او نه با زبان دفاع کردند و نه با دست (و به این ترتیب، هم دست مفسدان فی الارض شدند) چه رسد به این‌که آنان گروه بسیاری از مسلمانان را به تعداد همراهانشان که با آن‌ها وارد بصره شدند به قتل رساندند!

☆ ☆ ☆

## شرح و تفسیر

### رسوایی آتش افروزان جنگ جمل

امام علیه‌السلام دراین بخش از خطبه، شرحی پیرامون خطاهای بزرگ آتش افروزان جنگ جمل بیان می‌کند تا همه بدانند اگر امام به جنگ با آن‌ها برخاست و گروهی از آنان در این جنگ کشته شدند مستحق بودند؛ دهان بهانه‌جویان و ایرادکنندگان بی خبر را با این منطق قوی و نیرومند خود می‌بندد و به طور عمده به سه گناه از جرایم سنگین آن‌ها اشاره می‌کند:

نخست می‌فرماید: «آن‌ها (طلحه و زبیر و هم‌دستانشان) به سوی بصره حرکت کردند؛ در حالی که همسر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را همچون کنیزی که به بازار برده فروشان می‌برند، به دنبال خود کشاندند» (**فَخَرَجُوا يَجُرُّونَ حُرْمَةَ رَسُولِ ٱللهِ ـ صَلَّىٰ ٱللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ كَمَا تُجَرُّ ٱلْأَمَةُ عِنْدَ شِرَائِهَا، مُتَوَجِّهِينَ بِهَا إِلَىٰ ٱلْبَصْرَةِ**).

سپس می‌فرماید: «(آری) آن‌ها همسران خود را در خانه‌هایشان پشت پرده نگه داشتند (تا از نظر نامحرمان دور باشند) ولی پرده نشین حرم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در برابر دیدگان خود و دیگران ظاهر ساختند» (**فَحَبَسَا نِسَاءَهُمَا فِي بُيُوتِهِمَا، وَ أَبْرَزَا**

**حَبِيسَ[۱] رَسُولِ ٱللهِ ـ صَلَّىٰ ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ لَهُمَا وَ لِغَيْرِهِمَا).**

همه می‌دانیم که قرآن به همسران پیامبرﷺ توصیه می‌کند که در خانه‌های خود بنشینند و همچون عصر جاهلیّت در برابر چشم این و آن ظاهر نشوند ﴿**وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ**﴾[۲].

گویا حوادثی همچون جنگ جمل از قبل پیش‌بینی شده بود و این دستور ناظر به آن و مانند آن است. ولی این ناجوانمردان، همسران خود را در خانه نشاندند و همسر پیامبر اسلامﷺ را بر خلاف نصّ صریح قرآن بیرون کشاندند تا از وجود او برای مقاصد شوم خود استفادهٔ ابزاری کنند.

و در ادامهٔ این سخن، امام ؈ به اشکال دوّمی می‌پردازد و می‌فرماید: «این جریان در میان لشکری صورت گرفت که همهٔ آن‌ها به من قول اطاعت داده بودند و با رضایت کامل و بدون اکراه با من بیعت کرده بودند!» (**فِي جَيْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَ قَدْ أَعْطَانِي الطَّاعَةَ، وَ سَمَحَ لِي بِالْبَيْعَةِ، طَائِعاً غَيْرَ مُكْرَهٍ**).

نه تنها مسلمانان، بلکه قبل از اسلام نیز آن‌ها که با کسی بیعت می‌کردند خود را به تمام معنا ملزم به بیعت خود می‌دانستند ؛ ولی آتش‌افروزان جنگ جمل این سنّت را شکستند و آشکارا بیعت خود را زیر پا نهادند و در برابر امام ؈ صف کشیدند و آمادهٔ نبرد شدند.

و در ادامه به گناه بزرگ دیگر آنان اشاره کرده، می‌فرماید: «(از همه بدتر این که پس از ورود به بصره) به فرماندار من در بصره و همچنین خزانه‌داران بیت المال مسلمین و به مردم دیگری از اهل آن شهر حمله کردند ؛گروهی از آنان را با شکنجه وگروهی را با حیله

---

۱. «**حبیس**» از مادهٔ «**حبس**» به معنای محبوس است و اشاره به همسر پیامبر عایشه است که از شرکت در جنگ و ورود در این صحنه‌های اجتماعی ممنوع بود؛ ولی طلحه و زبیر او را تشویق به این کار کردند.

۲. احزاب، آیهٔ ۳۳.

کشتند» (**فَقَدِمُوا عَلَىٰ عَامِلِي بِهَا وَ خُزَّانِ بَيْتِ مَالِ ٱلْمُسْلِمِينَ وَ غَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِهَا، فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْراً**[1]، **وَ طَائِفَةً غَدْراً**).

ابن‌ابی‌الحدید در شرح بعضی از جنایات اهل جمل (ذیل همین خطبه) می‌نویسد: «طلحه و زبیر و همدستانشان زره در زیر لباس پوشیدند و هنگام نماز صبح به مسجد آمدند؛ در حالی که نمایندهٔ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام «عثمان بن حنیف» قبلاً به مسجد آمده بود. هنگام نماز فرا رسید. نمایندهٔ امام علیه‌السلام جلو آمد تا با مردم نماز بخواند. یاران طلحه و زبیر او را عقب کشیدند و زبیر را برای نماز جلو انداختند. **سبابجه** (پاسداران بیت المال)[2] جلو آمدند و زبیر را از مسجد بیرون کردند و عثمان بن حنیف را جلو انداختند؛ ولی اصحاب زبیر با یک حمله آن‌ها را به عقب راندند و زبیر را جلو انداختند. این جنگ و گریز تا نزدیک طلوع آفتاب پیوسته ادامه داشت. مردم فریاد کشیدند: ای اصحاب محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از خدا نمی‌ترسید؟ آفتاب دارد طلوع می‌کند؛ بالاخره زبیر غالب شد و با مردم نماز خواند و بعد از نماز، زبیر یاران مسلح خود را صدا زد که عثمان بن حنیف را دستگیر کنید و بعد از یک درگیری شدید، عثمان دستگیر شد و او را تا حدّ مرگ زدند و تمام موهای صورتش حتی ابروها و مژه‌های چشمانش را کندند و «سبابجه» را که هفتاد نفر بودند دستگیر کردند و به اتّفاق عثمان بن حنیف، نزد عایشه بردند. عایشه دستور قتل

---

۱. «**صبر**» در اصل به معنای حبس است و اگر به خویشتن‌داری در مقابل ناملایمات صبر گفته می‌شود نیز به همین جهت است. معنای دیگر صبر این است که انسان یا حیوانی را در جایی نگهدارند و محدود سازند؛ سپس با انداختن سنگ و یا تیر او را بکشند و در مجموع، کشتن با زجر و شکنجه را «قتل صبر» می‌گویند.
و این همان چیزی است که در دستورات اسلامی حتی نسبت به خطرناک‌ترین دشمنان ممنوع شده است!

۲. «**سبابجه**» جمع «**سبیجی**» (بر وزن بسیجی) به گفته لسان العرب (در مادهٔ بسج) گروهی بودند شجاع و دلیر از سرزمین سِنْد که برای پیکار (و در این‌جا دفاع از بیت المال) اجیر شده بودند. بعضی نیز گفته‌اند: اصل آن «سیاه بچّه» بود ؛ زیرا همهٔ آن‌ها کم سن و سال و رنگ چهرهٔ آن‌ها تیره بود.

عثمان بن حنیف را صادر کرد ؛ ولی عثمان فریاد زد که اگر مرا بکشید برادرم (فرماندار مدینه) انتقام خون مرا از خاندان شما خواهد گرفت. آن‌ها از این ماجرا ترسیدند و عثمان را رها کردند. سپس عایشه به زبیر پیغام داد که تمام «سبابجه» را به قتل برساند. او نیز آن‌ها را هفتاد نفر بودند مانند گوسفند سر برید و این کار به دست فرزندش عبدالله انجام گرفت. بعضی از مورخان مانند «ابومخنف» گفته‌اند: «آن‌ها چهارصد نفر بودند و طلحه و زبیر پیمانی را که با عثمان بن حنیف بسته بودند ـ که متعرّض کسی نشوند ـ شکستند و «سبابجه» اوّلین گروهی بودند که در اسلام با شکنجه کشته شدند».[۱]

امام علیه‌السلام در جملهٔ «**فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْراً، وَ طَائِفَةً غَدْراً**» اشاره به همین داستان می‌کند که گروهی را با شکنجه کشتند و گروهی را با پیمان‌شکنی.

سپس امام علیه‌السلام در یک نتیجه گیری روشن چنین می‌فرماید: «به خدا سوگند! اگر آن‌ها فقط به یک نفر دست می‌یافتند و او را عمداً و بدون گناه می‌کشتند، قتل همهٔ آن لشکر برای من حلال بود؛ چرا که آن‌ها حضور داشتند و مخالفت نکردند و از او نه با زبان دفاع کردند و نه با دست (و به این ترتیب، هم دست مفسدان فی الارض بودند) چه رسد به این‌که آن‌ها گروه بسیاری از مسلمانان را به تعداد همراهانشان که با آن‌ها وارد بصره شدند به قتل رساندند!» (**فَوَاللهِ لَوْ لَمْ يُصِيبُوا مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ إِلَّا رَجُلاً وَاحِداً مُعْتَمِدِينَ لِقَتْلِهِ، بِلَا جُرْمٍ جَرَّهُ، لَحَلَّ لِي قَتْلُ ذٰلِكَ ٱلْجَيْشِ كُلِّهِ، إِذْ حَضَرُوهُ فَلَمْ يُنْكِرُوا، وَ لَمْ يَدْفَعُوا عَنْهُ بِلِسَانٍ وَ لَا بِيَدٍ. دَعْ مَا أَنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ مِثْلَ ٱلْعِدَّةِ ٱلَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ!**).

☆ ☆ ☆

در این‌جا پرسش و پاسخی از سوی شارحان نهج‌البلاغه مطرح شده که ذکر آن برای تکمیل بحث یاد شده ضروری به نظر می‌رسد:

---

۱. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، جلد ۹، صفحهٔ ۳۲۰ و ۳۲۱.

**پرسش:**

چگونه امیرمؤمنان می‌فرماید: اگر آن‌ها حتی یک نفر را می‌کشتند قتل تمام لشکرشان جایز بود تا چه رسد به این‌که به تعداد خودشان از مسلمین بی‌گناه کشتند. این نابرابری را با چه عنوانی از عناوین فقهی می‌توان تفسیر کرد؟

☆ ☆ ☆

بعضی پاسخ گفته‌اند: آن‌ها عملاً نشان دادند که کشتن مسلمان را مباح می‌شمرند و این نوعی انکار ضروریات دین است و به این ترتیب مرتد می‌شوند.

برخی گفته‌اند: کشتن آن‌ها به دلیل نهی از منکر بوده است ؛ زیرا اگر نهی از منکر هیچ راهی جز این نداشته باشد، مجاز است. سوّمین و بهترین جواب این است که آن‌ها مصداق «مفسد فی الارض» بودند ؛ چرا که لشکری به راه انداختند و بیعت خود را شکستند و در بخشی از کشور اسلام، فساد عظیمی به راه انداختند ؛ بنابراین داخل در آیهٔ شریفه می‌شوند که: ﴿**إِنَّمَا جَزَاءُواْ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا...**﴾.[۱]

و اگر امام علیه‌السلام می‌فرماید: گناه آن‌ها این بود که در برابر فجایع آنان سکوت کردند و در واقع مقدمه‌ای است برای اثبات محارب و مفسد بودن آن‌ها.

پاسخ چهارمی نیز در این‌جا مطابق مذهب پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام وجود دارد و آن این که هر کس بر امام معصوم و بر ضدّ حکومت اسلامی خروج کند، کافر است ؛ همان‌گونه که «خواجه طوسی» در «تجرید العقائد[۲]» می‌گوید «**و محاربوا عليٍّ كفرة** ؛ کسانی که با علی علیه‌السلام به جنگ برخیزند کافرند» زیرا می‌دانیم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام خطاب کرده، فرمود: «**حَرْبُكَ حَرْبِي**؛ جنگ با تو جنگ با من است».[۳]

---

۱. مائده، آیهٔ ۳۳.

۲. شرح تجرید، صفحهٔ ۲۴۰، چاپ مؤسسهٔ امام صادق علیه‌السلام.

۳. این حدیث را خوارزمی در مناقب، صفحهٔ ۱۲۹ و قندوزی در ینابیع المودّة، جلد ۱، ←

در مورد فجایع طلحه و زبیر و عایشه در جنگ جمل در جلد اوّل این کتاب ذیل خطبهٔ سوّم و سیزدهم و جلد دوّم، در تفسیر خطبهٔ ۲۲ و ۳۱ و جلد پنجم در تفسیر خطبهٔ ۱۳۷ بحث کافی شده است.

☆ ☆ ☆

**پرسش دیگر:**

در این جا پرسش دیگری مطرح است و آن این‌که اگر همهٔ آن‌ها مستحق قتل بودند ـ به سبب این‌که گروهی از مسلمین را حتّی قبل از جنگ کشتند ـ چرا امام علیه‌السلام بعد از پیروزی تمام همدستان طلحه و زبیر را قصاص نفرمود؟ حتی عایشه به حکم محاربهٔ با امام مسلمین و قیام بر ضدّ حکومت اسلامی و ایجاد فساد در زمین مستحق قتل بود؛ ولی چنان‌که می‌دانیم امام علیه‌السلام او را با احترام به مدینه بازگرداند؟

پاسخ این پرسش روشن است و آن این‌که اوضاع به قدری توفانی و شرایط بحرانی بود که اگر امام علیه‌السلام دست به چنین کاری می‌زد مخالفان به آسانی می‌توانستند توده‌های عوام مسلمین را بر ضدّ او بشورانند ؛ لذا در نقلی از عمروعاص می‌خوانیم که به عایشه گفت: «ای کاش در روز جنگ جمل کشته شده بودی!» عایشه به او گفت: «بی پدر چرا؟» عمرو گفت: «تو از دنیا می‌رفتی و وارد بهشت می‌شدی! و ما کشتن تو را بزرگ‌ترین دستاویز بر ضدّ علی قرار می‌دادیم.[1]»

به هر حال، این افتخاری است برای علی علیه‌السلام که از آن‌ها صرف نظر کرد و جامعهٔ اسلامی را نجات داد.

☆ ☆ ☆

---

← صفحهٔ ۱۷۲ و ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، جلد ۱۸، صفحهٔ ۲۴ نقل کرده‌اند.

۱. شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحهٔ ۳۲۲.

قابل توجه لیتوگرافی محترم

این صفحه سفید می‌باشد

## خطبهٔ ۱۷۳[1]

# وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

## في رسول الله صلى الله عليه و آله و من هو جدير بأن يكون للخلافة و في هوان الدنيا

از خطبه‌های امام علیه السلام است که در آن دربارهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسی که سزاوار خلافت است و همچنین از پستی دنیا سخن می‌گوید.

## خطبه در یک نگاه

این خطبه با بیان اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت فشرده آغاز می‌شود.

در بخش دوّم، امام علیه السلام به شرح ویژگی‌های کسی که شایستهٔ خلافت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، می‌پردازد و در عباراتی کوتاه حق مطلب را ادا می‌کند.

در بخش سوّم از تقوای الهی سخن می‌گوید و به یاران خود توصیه می‌فرماید که درکارها از شتاب و عجلهٔ بی مورد بپرهیزند و بدون تحقیق اقدامی نکنند.

---

۱. **سند خطبه:**
فصل پایانی این خطبه را (**الا و انّ هذه الدنیا...**) پیش از سیّد رضی(ره)، نویسندهٔ کتاب «تحف العقول» در آن کتاب با تفاوت‌هایی آورده است و نیز «ابوجعفر اسکافی» (متوفی ۲۴۰ قمری) بخشی از این خطبه را در رسالهٔ خود به نام «نقض العثمانیة» ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۴۱۷).

و سرانجام در بخش چهارم در مذمت دنیا و دنیاپرستی و شیفتگی در مقابل زرق و برق آن سخن می‌گوید.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**أَمِينُ وَحْيِهِ، وَ خَاتَمُ رُسُلِهِ، وَ بَشِيرُ رَحْمَتِهِ وَ نَذِيرُ نِقْمَتِهِ.**

☆ ☆ ☆

**أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهٰذَا ٱلْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَ أَعْلَمُهُمْ بِاَمْرِ ٱللهِ فِيهِ. فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ ٱسْتُعْتِبَ، فَإِنْ أَبَىٰ قُوتِلَ. وَ لَعَمْرِي، لَئِنْ كَانَتِ ٱلْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّىٰ يَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ، فَمَا إِلَىٰ ذٰلِكَ سَبِيلٌ، وَ لٰكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَىٰ مَنْ غَابَ عَنْهَا، ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ، وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ. أَلَا وَ إِنِّي أُقَاتِلُ رَجُلَيْنِ: رَجُلاً ٱدَّعَىٰ مَا لَيْسَ لَهُ، وَ آخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ.**

## ترجمه:

او (پیامبر اکرم ﷺ) امین وحی خدا بود، و خاتم پیامبران و بشارت دهندهٔ به رحمت و بیم‌دهندهٔ از کیفرش.

ای مردم، سزاوارترین کس برای خلافت، تواناترین افراد بر این امر و داناترین‌شان به فرمان خداست. (هنگامی که چنین فردی برگزیده شد) هرگاه آشوبگری به آشوب و فتنه‌انگیزی برخیزد از او خواسته می‌شود که به سوی حق بازگردد و اگر امتناع ورزد با او نبرد می‌شود (تا حق را بپذیرد). به جانم سوگند! اگر قرار باشد امامت و خلافت جز با حضور همهٔ مردم منعقد نشود، هرگز راهی به سوی آن نتوان یافت ؛ بلکه آن‌ها که صلاحیت رأی و نظر دارند در این باره حکم می‌کنند و حکم آن‌ها نسبت به سایر مردم نافذ است؛ سپس نه حاضران، حق رجوع دارند و نه غایبان حق انتخاب دیگر. آگاه باشید!

من با دو کس پیکار خواهم کرد: نخست آن کس که چیزی را ادعا کند که حق او نیست و دیگر، کسی که از دادن حقی که بر اوست، امتناع ورزد.

## شرح و تفسیر

### شایسته‌ترین فرد برای زعامت مردم

همان‌گونه که ذکر شد امیرمؤمنان، علی علیه‌السلام این خطبه را با بیان بخشی از ویژگی‌های پیامبر خداوند صلی‌الله‌علیه‌وآله شروع می‌کند و روی چهار ویژگی انگشت می‌گذارد؛ می‌فرماید: «او (پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله) امین وحی خدا بود، و خاتم پیامبران و بشارت دهندهٔ به رحمت و بیم‌دهندهٔ از کیفرش» (**أَمِينُ وَحْيِهِ، وَ خَاتَمُ رُسُلِهِ، وَ بَشِيرُ رَحْمَتِهِ وَ نَذِيرُ نِقْمَتِهِ**).

در واقع تمام برنامه‌های پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در این چهار وصف خلاصه شده است؛ چراکه نخستین برنامهٔ آن حضرت، دریافت وحی الهی و رساندن آن به بندگان خدا با نهایت امانت است و دیگر برنامه ریزی برای آیینی جاویدان و تا پایان دنیا، سپس ایجاد انگیزه برای اطاعت فرمان خدا از طریق بشارت به رحمت و بیم دادن به عذاب و کیفر او.

این صفات چهارگانه در آیات مختلف قرآن تأکید شده و بعضی از آن‌ها مانند بشیر و نذیر بودن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بارها اشاره شده است.

☆ ☆ ☆

سپس امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن به سراغ شرایط امام و خلیفهٔ مردم می‌رود و آن را عمدتاً در دو چیز خلاصه می‌فرماید: «ای مردم، سزاوارترین کس برای خلافت، تواناترین افراد بر این امر و داناترین‌شان به فرمان خداست» (**أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهٰذَا ٱلْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ ٱللهِ فِيهِ**).

در حقیقت، امام علیه‌السلام به دو رکن اساسی که یکی جنبهٔ علمی دارد و دیگر جنبهٔ عملی اشاره کرده است ؛ از نظر علمی باید از همه آگاه‌تر باشد و از نظر عملی در امر مدیریت از همه قوی‌تر. بسیارند کسانی که عالمند، ولی مدیر نیستند و یا مدیرند و عالم نیستند و تا

این دو دست به دست هم ندهد، ادارهٔ صحیح جامعه امکان‌پذیر نیست.

قرآن مجید نیز همین موضوع را در داستان بنی‌اسرائیل بیان فرموده است ؛ آن‌جا که پیامبر «**طالوت**» را به عنوان رهبری و فرماندهی آن‌ها برگزید، و ایشان اعتراض کردند که ما سزاوارتریم ؛ چرا که ثروتمندان قوی‌تری داریم. او در پاسخ اعتراضشان گفت: «**طالوت**» از همه شایسته‌تر است؛ چرا که خدا سهم بیش‌تری از علم و قدرت به او داده ﴿**إِنَّ اللهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ**﴾[1].

روشن است که امام علیه‌السلام با بیان این مطلب می‌خواهد شایستگی خود را نسبت به همه برای تصدّی امر خلافت اثبات کند ؛ زیرا همگان می‌دانستند او از همه به اصول و فروع اسلام آگاه‌تر و از همه در امر مدیریت و مبارزهٔ با دشمن قوی‌تر و پایدارتر است.

**سؤال**: چرا امام علیه‌السلام به موضوع نص (نص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر خلافت او) استناد نمی‌جوید؟ آیا این دلیل بر آن نیست که خلافت بر اساس نص صورت نگرفته و مربوط به انتخاب شایسته‌ترین افراد از سوی مردم است؟

**پاسخ این سؤال** روشن است. اگر امام علیه‌السلام بر نص تکیه می‌کرد، بسیاری از آن‌ها در مقام انکار بر می‌آمدند؛ لذا بهتر این بود که بر مسلّمات خود آن‌ها تکیه کند و با منطق خودشان آن‌ها را ملزم سازد (این همان چیزی است که در اصطلاح منطق به آن «جدل» گفته می‌شود) و قرآن نیز ﴿**وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**﴾[2] گفته است.

جالب این که «**ابن ابی الحدید**» در شرح نهج‌البلاغه به این جا که می‌رسد بر خلاف جمعی که وجدان را زیر پا می‌گذارند و برتری علی علیه‌السلام را در جنبه‌های علم یا مدیریت انکار می‌کنند، می‌گوید: «قبول داریم که او در این دو جهت از همه تواناتر بود و برای خلافت از همه شایسته‌تر ؛ ولی این دلیل بر نفی خلافت دیگران نمی‌شود ؛ چرا که گاه می‌توان تقدیم مفضول بر فاضل کرد و شایسته‌تر را کنار گذاشت و به سراغ شایسته

---

۱. بقره، آیهٔ ۲۴۷.
۲. نحل، آیهٔ ۱۲۵.

رفت!!».[۱]

آری، این منطق کسانی است که قوانین مسلّم عقلی را به رسمیت نشناسند و ترجیح مرجوح را بر راجح قبیح نشمرند؛ حال آن که قبح و زشتی آن بر همه روشن است؛ ولی تعصب‌های کور و کر، گاه مانع از پذیرش واقعیت‌های مسلّم می‌شود.

و در ادامهٔ این سخن می‌افزاید: «(هنگامی که چنین فردی برگزیده شد) هر گاه آشوبگری به آشوب و فتنه‌انگیزی برخیزد از او خواسته می‌شود که به سوی حق بازگردد و اگر امتناع ورزد با او نبرد می‌شود (تا حق را بپذیرد)» (**فَإِنْ شَغَبَ**[۲] **شَاغِبٌ اسْتُعْتِبَ**[۳]، **فَإِنْ أَبَىٰ قُوتِلَ**).

قرآن مجید نیز می‌فرماید: «﴿**وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ**﴾؛ هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند آن‌ها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد».[۴]

آن‌گاه امام علیه‌السلام به پاسخ بهانه دیگری از بهانه‌جویان می‌پردازد و آن این‌که: گروهی از مخالفان، مانند معاویه و عمروبن‌عاص و طلحه و زبیر یا مانند آن‌ها که گفتند: امامت و خلافت در صورتی برای کسی مسلّم می‌شود که عموم مردم آن را بپذیرند. بنابراین بیعت اهل مدینه و اطراف آن با علی علیه‌السلام به تنهایی کافی نیست.

امام علیه‌السلام در پاسخ می‌فرماید: «به جانم سوگند! اگر قرار باشد امامت و خلافت جز با

---

۱. جلد ۹، صفحهٔ ۳۲۸.

۲. «**شغب**» از مادهٔ «**شغب**» (بر وزن شرق) به معنای فتنه‌انگیزی و ایجاد شرّ و فساد گرفته شده است.

۳. «**استعتب**» از مادهٔ «**عتب**» و «**عتاب**» به معنای ملامت و سرزنش کردن به قصد بازگشت به سوی حق گرفته شده است و هنگامی که این واژه در باب استفعال به کار رود، به معنای «استرضاء» و طلب پذیرش حق می‌آید.

۴. حجرات، آیهٔ ۹.

حضور همهٔ مردم منعقد نشود، هرگز راهی به سوی آن نتوان یافت ؛ (چراکه حضور عموم مسلمین بر تمام بلاد غیر ممکن است) بلکه آن‌ها که صلاحیت رأی و نظر دارند در این باره حکم می‌کنند و حکم آن‌ها نسبت به سایر مردم نافذ است» (**وَ لَعَمْرِي، لَئِنْ كَانَتِ ٱلْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّىٰ يَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ، فَمَا إِلَىٰ ذٰلِكَ سَبِيلٌ، وَ لٰكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَىٰ مَنْ غَابَ عَنْهَا**).

و در ادامه می‌افزاید: «بعد از آن نه حاضران، حق رجوع دارند و نه غایبان حق انتخاب دیگر» (**ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ، وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ**).

و در پایان این قطعه از خطبه به همهٔ مخالفان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «بدانید من با دو کس پیکار خواهم کرد: نخست آن کس که چیزی را ادعا کند که حق او نیست و دیگر، کسی که از دادن حقی که بر اوست، امتناع ورزد» (**أَلَا وَ إِنِّي أُقَاتِلُ رَجُلَيْنِ: رَجُلاً ٱدَّعَىٰ مَا لَيْسَ لَهُ، وَ آخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ**).

به نظر می‌رسد که اوّلی اشاره به معاویه است که به بهانهٔ مطالبه خون عثمان از بیعت سرپیچی نمود ؛ در حالی که خون‌خواهی عثمان یا به وسیلهٔ فرزندان ارباب دم باید صورت گیرد و یا به وسیلهٔ امام المسلمین و کسی که مردم با او بیعت کرده بودند، یعنی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام .

و دوّمی اشاره به طلحه و زبیر و مانند آن‌هاست که با امام علیه‌السلام بیعت کردند و بعد از آن هم خودشان از آن سر باز زدند و هم معاویه و دیگران.

و این که بعضی گفته‌اند: منظور، ادعای خلافت از سوی معاویه است که به هیچ وجه، حق او نبود، با تواریخ سازگار نیست؛ چراکه معاویه در زمان حیات امیرمؤمنان، علی علیه‌السلام معمولاً ادعای خلافت نمی‌کرد، بلکه برخونخواهی عثمان تأکید داشت.

☆ ☆ ☆

**پرسش:**

امام در سخنان بالا برای اثبات امامت و خلافت تکیه بر نص پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در این

مسأله نکرده است و حدیث غدیر و مانند آن را ذکر نفرمود؛ بلکه تکیه او بر پذیرش مردم است و این در واقع، امضای خلافت خلفای پیشین است؛ لذا ابن ابی‌الحدید در این‌جا با صراحت می‌گوید: این بخش از کلام امام علیه‌السلام دلیل بر صحت مذهب ماست و با مذهب امامیه موافقت ندارد، راه حل این شبهه چیست؟

**پاسخ:**

در پاسخ این سؤال، چند نکته قابل توجّه است: نخست این‌که امام علیه‌السلام برای اثبات حقانیت خود تکیه بر مسلّمات مخالفان کرده؛ چرا که آن‌ها قبول اهل حلّ و عقد (پذیرش از سوی علمای امّت) را برای ثبوت امامت و خلافت کافی می‌دانستند؛ بنابراین با منطق خودشان (منطق جدال احسن) به آن‌ها پاسخ می‌گوید؛ چون اگر تکیه بر نص می‌کرد، زبان آن‌ها به انکار گشوده می‌شد.

دیگر این‌که خلافت خلفای پیشین از طریق پذیرش مردم نبود؛ اهل سقیفه که ابوبکر را به خلافت برگزیدند افراد معدود و محدودی بودند و خلافت عمر، تنها با نصّ ابوبکر بود و خلافت عثمان، تنها به وسیلهٔ سه یا چهار رأی از شورای شش نفری عمر صورت پذیرفت.

اضافه بر همهٔ این‌ها برای به دست آوردن نظر امام علیه‌السلام در مسألهٔ خلافت، نباید تنها بر یک یا دو خطبه تکیه کرد؛ بلکه باید همهٔ کلمات آن حضرت را در این موضوع در کنار هم بچینیم و تصمیم‌گیری کنیم و می‌دانیم امام علیه‌السلام بارها در نهج‌البلاغه در موارد متعددی در مسألهٔ خلافت تکیه بر نص فرموده است.

☆ ☆ ☆

## بخش دوّم

**أُوصِيكُمْ عِبَادَ ٱللهِ بِتَقْوَىٰ ٱللهِ فَإِنَّهَا خَيْرُ مَا تَوَاصَىٰ ٱلْعِبَادُ بِهِ، وَ خَيْرُ عَوَاقِبِ ٱلْأُمُورِ عِنْدَٱللهِ. وَ قَدْ فُتِحَ بَابُ ٱلْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ ٱلْقِبْلَةِ، وَ لَا يَحْمِلُ هٰذَا ٱلْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ ٱلْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ وَ ٱلْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ ٱلْحَقِّ، فَامْضُوا لِمَا تُؤْمَرُونَ بِهِ، وَقِفُوا عِنْدَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ ؛ وَ لَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرٍ حَتَّىٰ تَتَبَيَّنُوا، فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تُنْكِرُونَهُ غِيَراً.**

## ترجمه:

ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی (و ترس از عذاب خدا) توصیه می‌کنم؛ چرا که تقوا بهترین چیزی است که بندگان، یکدیگر را به آن سفارش می‌کنند و بهترین پایان کار در پیشگاه خداست. هم اکنون درهای نبرد میان شما و (فتنه‌جویان از) اهل قبله گشوده شده است و این پرچم (جهاد با مسلمانان منحرف) را جز افراد بینا، با استقامت و آگاه به موارد حق بر دوش نمی‌کشند ؛ پس آن‌چه را به شما فرمان داده شده انجام دهید و در برابر آن‌چه نهی شده، توقّف نمایید و در هیچ کاری عجله نکنید تا به اندازهٔ کافی دربارهٔ آن تحقیق کنید ؛ زیرا ما در برابر آن‌چه نمی پسندید راه‌های تغییر (و جایگزین) داریم.

## شرح و تفسیر

### دستوراتی دربارهٔ نبرد یا فتنه‌جویان

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه، اصحاب خود را برای پیکار با ظالمان و طاغیان امت

آماده می‌کند. در ابتدا آن‌ها را به تقوا سفارش می‌فرماید و می‌گوید: «ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی (و ترس از عذاب خدا) توصیه می‌کنم؛ چراکه تقوا بهترین چیزی است که بندگان، یکدیگر را به آن سفارش می‌کنند و بهترین پایان کار در پیشگاه خداست» (**أُوصِيكُمْ عِبَادَ ٱللهِ بِتَقْوَىٰ ٱللهِ فَإِنَّهَا خَيْرُ مَا تَوَاصَىٰ ٱلْعِبَادُ بِهِ، وَ خَيْرُ عَوَاقِبِ ٱلْأُمُورِ عِنْدَ ٱللهِ**).

قرآن مجید نیز بر این معنا تأکید می‌کند که تنها کسانی گرفتار خسران نمی‌شوند که یکدیگر را به حق و شکیبایی سفارش کنند که نتیجهٔ آن تقواست ﴿**وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ**﴾.

و نیز می‌فرماید: «﴿**وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى**﴾[1]؛ فرجام نیک از آن تقواست» و درجای دیگر فرموده: «﴿**وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**﴾[2]؛ فرجام نیک از آنِ پرهیزکاران است».

امام علیه‌السلام سپس در ادامهٔ این سخن می‌فرماید: «هم اکنون درهای نبرد میان شما و (فتنه‌جویان از) اهل قبله گشوده شده است و این پرچم (جهاد با مسلمانان منحرف) را جز افراد بینا، با استقامت و آگاه به موارد حق بر دوش نمی‌کشند» (**وَ قَدْ فُتِحَ بَابُ ٱلْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ ٱلْقِبْلَةِ، وَ لَا يَحْمِلُ هٰذَا ٱلْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ ٱلْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ وَ ٱلْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ ٱلْحَقِّ**).

آن‌گاه در ادامه می‌فرماید: «آن‌چه را به شما فرمان داده شده انجام دهید و در برابر آن‌چه نهی شده، توقّف نمایید و در هیچ کاری عجله نکنید تا به اندازهٔ کافی دربارهٔ آن تحقیق کنید؛ زیرا ما در برابر آن‌چه نمی‌پسندید راه‌های تغییر داریم» (**فَامْضُوا لِمَا تُؤْمَرُونَ بِهِ، وَقِفُوا عِنْدَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ؛ وَ لَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرٍ حَتَّىٰ تَتَبَيَّنُوا، فَإِنَّ لَنَا**

---

۱. طه، آیهٔ ۱۳۲.
۲. اعراف، آیهٔ ۱۲۸.

**مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تُنْكِرُونَهُ غِيَراً**[۱].

جملهٔ «وَ لَا يَحْمِلُ هٰذَا ٱلْعَلَمَ» اشاره به این است که ما نخستین بار دراسلام، مجبور شده‌ایم که با افرادی که مدعی اسلام و اهل قبله‌اند به دلیل بغی و طغیانشان پیکار کنیم و این امر برای ظاهر بینان و کوته‌فکران، بسیار مشقت‌بار است ؛ لذا این پرچم را جز آگاهان با استقامت و کسانی که حق را از باطل به خوبی می‌شناسند، کسی دیگر نمی‌تواند بر دوش کشد.

و جمله‌های «فَامْضُوا لِمَا تُؤْمَرُونَ...» اشاره به این است که این راهِ پرمسئولیتی است ؛ با دقّت در آن راه، گام بر دارید و کاملاً گوش به فرمان باشید و نظم و انضباط را به دقّت رعایت کنید.

و جملهٔ «**فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تُنْكِرُونَهُ غِيَراً**» اشاره به این است که در مسائل اجرایی جنگ و جزئیات کارها گاه امام و فرمانده دستوراتی می‌دهد که مطابق میل اکثریت مردم نیست ؛ مثلاً دستور می‌دهد که از طرف شمال به بصره حمله کنید ؛ ولی اکثریت آن را مشکل می‌پندارند و ترجیح می‌دهند از طرف جنوب حمله کنند. امام علیه‌السلام می‌فرماید: «در این‌گونه موارد؛ عجله نکنید در آن‌جا که خلاف شرع و مصلحت نیست، ما تغییراتی می‌دهیم و خواست شما را تأمین می‌کنیم؛ همچنین اگر مردم شکایتی مثلاً از بعضی فرمانداران داشته باشند من همچون عثمان اصراری بر ابقای آن‌ها ندارم و نظر مردم را در آن جا موافق شرع و مصلحت است می‌پذیرم و این همان موضوع انعطاف است».

یکی از ویژگی‌های مدیر و فرماندهٔ لایق آن است که به افکار مردم احترام بگذارد و در آن‌جا که اصول محفوظ می‌ماند با آن‌ها آهنگ باشد.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه، تفسیرهای دیگری برای این جمله گفته‌اند که مناسب به نظر نمی‌رسد؛ مثل این که «غیر» به معنای مصالح باشد ؛ یعنی اموری را که شما انکار

---

۱. «غیر» به معنای حوادث و تغییراتی است که در زندگی انسان‌ها رخ می‌دهد و در خطبهٔ یاد شده به معنای هرگونه تغییر است.

می‌کنید، مصالحی دارد که نمی‌دانید؛ در حالی که تفسیر «غیر» به مصالح، با مفهوم این واژه سازگار نیست.

احتمالات دیگری نیز در کلمات بعضی از شارحان نقل شده که چون با ظاهر کلمات امام هماهنگ نبود، از آن صرف‌نظر کردیم.

☆ ☆ ☆

## نکته

## گفتگویی با عمار یاسر در جنگ صفین

شک نیست که اگر اهل قبله و گروهی از مسلمین اقدام به اموری کنند که پایه‌های اسلام را متزلزل کند و یا قیام بر ضدّ حکومت اسلامی باشد، باید ارشاد شوند و از طرق مسالمت‌آمیز آن‌ها را به راه حق بازگردانند ؛ ولی اگر به خلاف‌کاری خود ادامه دادند چاره‌ای جز این نیست که آن‌ها را با زور بر سرجای خود بنشانند و این کار برای افراد سطحی‌نگر و کوتاه‌فکر خوش‌آیند نیست ؛ لذا امام علیه‌السلام می‌فرماید:

این پرچم را تنها افراد بینا و شکیبا و عالم و آگاه بر دوش می‌کشند.

در حوادث جنگ صفین چنین نقل شده است: «یکی از یاران عمار یاسر می‌گوید: ما در جنگ صفین، همراه علی علیه‌السلام تحت فرماندهی عمار بودیم. ناگاه مردی صف را شکافت و به ما رسید و گفت: عمار کدام است؟

عمار صدا زد: منم.

آن مرد گفت: سخنی دارم آشکارا بگویم یا پنهان؟

عمار گفت: اختیار با توست.

آن مرد گفت: آشکارا می‌گویم. من در مبارزه با معاویه و پیروانش از ساعتی که از خانه بیرون آمدم تردیدی نداشتم و می‌دانستم آن‌ها گمراهند و این وضع تا دیشب ادامه داشت ؛ ولی خوابی دیدم که مرا مردّد ساخته است. در خواب دیدم منادی ما اذان گفت و

به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اسلام ﷺ شهادت داد. منادی آن‌ها همین‌طور. نماز بر پا شد. همه مانند هم نماز خواندیم. همه یکنواخت تلاوت قرآن می‌کردیم (از خواب بیدار شدم) شک و تردید مرا فراگرفت با خود گفتم: اگر آن‌ها بر باطلند، پس چرا همه چیز آن‌ها مثل ماست؟ خدا می‌داند آن شب بر من چه گذشت!

صبح خدمت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام رفتم و مطلب را با او در میان گذاشتم. امام علیه‌السلام فرمود: عمار را ملاقات کرده‌ای؟ عرض کردم: نه. فرمود: او را ملاقات کن ؛ ببین چه می‌گوید و اکنون به همین جهت نزد تو آمده‌ام.

عمار گفت: صاحب آن پرچم سیاه را که در برابر ماست می‌شناسی؟ او عمرو عاص است. من همراه با پیامبر ﷺ در برابر همین پرچم، سه بار جهاد کرده‌ام و این دفعه چهارم است واو از آن سه نوبت بهتر نشده ؛ بلکه بدتر و فاجرتر هم شده است. آیا تو در غزوهٔ بدر و احد وحنین شرکت‌داشتی؟ یاپدرت شاهد آن‌هابوده است که‌برای تو خبرآورد؟ اوگفت:نه.

عمار گفت: موقعیت امروز ما در خدمت علی علیه‌السلام همان موقعیت پیامبر ﷺ در روز بدر و احد و حنین است و مرکز پرچم آن‌ها همان مرکز پرچم‌های مشرکان و احزاب است.

آیا آن لشکر و کسانی را که در آن هستند می‌بینی؟ به خدا سوگند! من دوست داشتم که تمام آن‌هایی که همراه با معاویه برای مبارزه با ما آمده‌اند و از اهداف ما جدایند همگی یک انسان بودند و من آن انسان را از بین می‌بردم... آیا حقیقت را برای تو روشن ساختم؟

آن مرد گفت: آری، بر من روشن شد.

عمار گفت: حالا هر یک از دو گروه را که می‌خواهی انتخاب کن».[۱]

این واقعه و مانند آن نشان می‌دهد که ظاهر اسلامی این گروه‌های مخالف که پوششی برای نیّات شوم آن‌ها بود، افراد ساده دل را فریب می‌داد و امام علیه‌السلام با سخنان یاد شده به این گونه افراد هشدار می‌داد.

---

۱. شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، جلد ۵، صفحهٔ ۲۵۶ (با کمی تلخیص) ـ این داستان را «نصر بن مزاحم» در صفحهٔ ۳۲۱ کتاب صفین نیز نقل کرده است.

این برگه سفید می‌باشد.

## بخش سوّم

**أَلَا وَ إِنَّ هٰذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَنَّوْنَهَا وَ تَرْغَبُونَ فِيهَا، وَ أَصْبَحَتْ تُغْضِبُكُمْ وَ تُرْضِيكُمْ، لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ، وَ لَا مَنْزِلِكُمُ الَّذِي خُلِقْتُمْ لَهُ وَ لَا الَّذِي دُعِيتُمْ إِلَيْهِ. أَلَا وَ إِنَّهَا لَيْسَتْ بِبَاقِيَةٍ لَكُمْ وَ لَا تَبْقُونَ عَلَيْهَا؛ وَ هِيَ وَ إِنْ غَرَّتْكُمْ مِنْهَا فَقَدْ حَذَّرَتْكُمْ شَرَّهَا. فَدَعُوا غُرُورَهَا لِتَحْذِيرِهَا، وَ أَطْمَاعَهَا لِتَخْوِيفِهَا؛ وَ سَابِقُوا فِيهَا إِلَىٰ الدَّارِ الَّتِي دُعِيتُمْ إِلَيْهَا، وَ انْصَرِفُوا بِقُلُوبِكُمْ عَنْهَا؛ وَ لَا يَخِنَّ أَحَدُكُمْ خَنِينَ الْأَمَةِ عَلَىٰ مَا زُوِيَ عَنْهُ مِنْهَا، وَ اسْتَتِمُّوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَىٰ طَاعَةِ اللهِ وَ الْمُحَافَظَةِ عَلَىٰ مَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ. أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَضُرُّكُمْ تَضْيِيعُ شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ بَعْدَ حِفْظِكُمْ قَائِمَةَ دِينِكُمْ. أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَنْفَعُكُمْ بَعْدَ تَضْيِيعِ دِينِكُمْ شَيْءٌ حَافَظْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكُمْ. أَخَذَ اللهُ بِقُلُوبِنَا وَ قُلُوبِكُمْ إِلَىٰ الْحَقِّ، وَ أَلْهَمَنَا وَ إِيَّاكُمُ الصَّبْرَ!**

## ترجمه:

آگاه باشید! این دنیایی که شما پیوسته آن را آرزو می‌کنید و به آن عشق می‌ورزید، و آن نیز گاه شما را خشمگین و گاه خشنود می‌سازد، خانه و منزلگاه اصلی شما نیست که برای آن آفریده شده و به سوی آن دعوت گردیده‌اید.

آگاه باشید! نه دنیا برای شما باقی می‌ماند و نه سلطهٔ شما بر آن باقی خواهد ماند. این دنیا گرچه از جهتی شما را فریب داده، ولی از جهتی دیگر شما را از بدی‌هایش بر حذر داشته است؛ پس به دلیل هشدارهایش از فریبندگی‌هایش چشم بپوشید و مظاهر

هوس‌انگیزش را به جهت جنبه‌های هشدار دهنده‌اش رها سازید و در این جهان به سوی سرایی که به آن دعوت شده‌اید سبقت جویید و با جان و دل از دنیاپرستی روی بگردانید. نباید هیچ یک از شما به سبب از دست دادن چیزی از دنیا همچون کنیزکان گریه سر دهد ؛ بلکه با صبر و استقامت بر طاعت خدا و حفظ آن‌چه را از کتابش بر عهدهٔ شما گذاشته نعمت‌های او را نسبت به خویش کامل سازید.

آگاه باشید! اگر اساس دین و ایمان خود را حفظ کنید، از بین رفتن چیزی از دنیایتان به شما زیان نمی‌رساند و بدانید با تباه ساختن دین خود، آن‌چه را از دنیا برای خویش نگه داشته‌اید سودی به حالتان نخواهد داشت. خداوند، دل‌های ما و شما را به سوی حق متوجّه سازد و صبر و استقامت را به ما و شما ارزانی دارد.

## شرح و تفسیر

### این جهان منزلگاه اصلی شما نیست!

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه به ناپایداری دنیا و بی‌قراری آن اشاره می‌کند و به همگان هشدار می‌دهد که فریب زرق و برق آن را نخورند ؛ چراکه آتش‌افروزان جنگ‌های جمل و مانند آن همگی به جهت نیل به دنیا و زخارف آن گرفتار این انحرافات شدند. امام علیه‌السلام دیگران را بر حذر می‌دارد که راه آنان را نپویند و آن‌چه را که آن‌ها می‌جویند نجویند و در طریق حق گام بر دارند؛ هر چند به شهادت منتهی شود؛ می‌فرماید: «آگاه باشید! این دنیایی که شما پیوسته آن را آرزو می‌کنید و به آن عشق می‌ورزید، و آن نیزگاه شما را خشمگین و گاه خشنود می‌سازد، خانه و منزلگاه اصلی شما نیست که برای آن آفریده شده و به سوی آن دعوت گردیده‌اید» (**أَلَا وَ إِنَّ هٰذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَنَّوْنَهَا وَ تَرْغَبُونَ فِيهَا، وَ أَصْبَحَتْ تُغْضِبُكُمْ وَ تُرْضِيكُمْ، لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ، وَ لَا مَنْزِلِكُمُ الَّذِي خُلِقْتُمْ لَهُ وَ لَا الَّذِي دُعِيتُمْ إِلَيْهِ**).

این تعبیر اشاره به همان چیزی است که بارها در نهج‌البلاغه بیان شده و قرآن نیز در

بعضی از آیات به آن اشاره می‌کند که دنیاسرای جاویدان و جایگاه اصلی ما نیست ؛ بلکه منزلگاهی است موقّت که در سفر خود به سوی آخرت در آن مسکن گزیده‌ایم تا زاد و توشه برگیریم و به سلامت از این راه پر خوف و خطر بگذریم و به دار آخرت که به فرمودهٔ قرآن «لهی الحیوان ؛ حیات حقیقتی در آن است»، نایل شویم.

سپس برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «آگاه باشید! نه دنیا برای شما باقی می‌ماند و نه سلطهٔ شما بر آن باقی خواهد ماند (هر دو رو به زوال و پایان‌پذیر است» (**أَلَا وَ إِنَّهَا لَيْسَتْ بِبَاقِيَةٍ لَكُمْ وَ لَا تَبْقُونَ عَلَيْهَا**).

و درادامهٔ این سخن در پاسخ کسانی که دنیا را همواره فریبنده معرفی می‌کنند، می‌افزاید: «این دنیا گرچه از جهتی شما را فریب داده، ولی از جهتی دیگر شما را از بدی‌هایش بر حذر داشته است؛ پس به دلیل هشدارهایش از فریبندگی‌هایش چشم بپوشید و مظاهر هوس‌انگیزش را به جهت جنبه‌های هشدار دهنده‌اش رها سازید» (**وَ هِيَ وَ إِنْ غَرَّتْكُمْ مِنْهَا فَقَدْ حَذَّرَتْكُمْ شَرَّهَا. فَدَعُوا غُرُورَهَا لِتَحْذِيرِهَا، وَ أَطْمَاعَهَا لِتَخْوِيفِهَا**).

درست است که بسیاری از زرق و برق‌های دنیا فریبنده و غافل کننده است؛ ولی در کنار آن صحنه‌هایی به ما نشان می‌دهد که هر غافلی را از خواب غفلت بیدار می‌کند. درست در همان لحظه‌ای که شخصی بر اریکهٔ قدرت می‌نشیند دیگری از تخت سقوط می‌کند ؛ در همان زمانی که شخصی وارث آلاف و الوف می‌شود، جنازهٔ صاحب اصلی آن اموال بر دوش انسان‌ها روانهٔ گورستان می‌گردد؛ در همان زمان که نوزادی متولّد می‌شود و پدر و مادر خندان می‌شوند، درگوشهٔ دیگری جمعی را می‌بینیم که برای از دست دادن عزیزان، ناله وشیون سر داده‌اند!! چرا ما تنها بخش اوّل را می‌بینیم و از بخش دوّم غافلیم؟! این نکتهٔ مهمی است که امام علیه‌السلام با عبارات پرمعنای یاد شده، همگان را به آن توجّه می‌دهد و در کلمات قصار و عبارات دیگر نهج البلاغه نیز بر آن تأکید شده است.

در ادامهٔ این سخن و در نتیجه‌گیری می‌فرماید: «(بنابراین) و در این جهان به سوی

سرایی که به آن دعوت شده‌اید سبقت جویید و با جان و دل از دنیاپرستی روی بگردانید» **(وَ سَابِقُوا فِيهَا إِلَىٰ الدَّارِ الَّتِي دُعِيتُمْ إِلَيْهَا، وَٱنْصَرِفُوا بِقُلُوبِكُمْ عَنْهَا)**.

و باز هم ادامه می‌دهد: «نباید هیچ یک از شما به سبب از دست دادن چیزی از دنیا همچون کنیزکان گریه سر دهد؛ بلکه با صبر و استقامت بر طاعت خدا و حفظ آن‌چه را از کتابش بر عهدهٔ شما گذاشته نعمت‌های او را نسبت به خویش کامل سازید» **(وَ لَا يَخِنَّنَّ أَحَدُكُمْ خَنِينَ ٱلْأَمَةِ عَلَىٰ مَا زُوِيَ[1] عَنْهُ مِنْهَا، وَٱسْتَتِمُّوا نِعْمَةَ ٱللهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَىٰ طَاعَةِ ٱللهِ وَ ٱلْمُحَافَظَةِ عَلَىٰ مَا ٱسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ)**.

امام علیه‌السلام افراد ضعیف و ناتوانی را که به علّت از دست دادن کمی از نعمت‌های دنیا قیافه عزاداران به خود می‌گیرند و همچون کسانی که عزیزترین عزیزانشان را از دست داده‌اند گریه سر می‌دهند به کنیزان کم قدر و مایه‌ای تشبیه می‌کند که به جهت کوچک‌ترین ناملایمات، بلند بلند گریه می‌کنند وگاه از شدت بی‌تابی صدای گریه آن‌ها در بینی‌شان می‌پیچد. (توجّه داشته باشید «**خنین**» به نوعی از گریه گفته می‌شود که صدای آن به سبب شدت بی‌تابی در بینی می‌پیچد).

آری، این کار بردگان ضعیف است؛ بردگان دنیا و اسیران زرق و برق در حالی که اگر درست بیندیشند می‌فهمند که آن‌چه از دست رفته هر قدر مهم باشد چیز با ارزشی نیست؛ زیرا اگر امروز آن را از دست ندهد فردا به هنگام مرگ با همه خداحافظی می‌کند و همه را از دست می‌دهد!

به علاوه بسیاری از نعمت‌ها از دست می‌رود و بعد از مدّتی به لطف خدا به دست می‌آید؛ بنابراین بی‌تابی و آه و ناله وگریه بی‌مورد است.

و از جملهٔ آخر استفاده می‌شود که یکی از عوامل بقا و دوام نعمت‌های خداوند،

---

۱. «زوی» از مادهٔ «زیّ» (بر وزن حیّ) به معنای جمع کردن و گرفتن و بردن و دور کردن است و با توجّه به این که در عبارت مزبور به صورت فعل مجهول و همراه با «عن» ذکر شده به معنای دورکردن و از دست دادن می‌باشد.

اطاعت فرمان او و احترام به قرآن و عمل به دستورات آن است.

در پایان این خطبه به نکتهٔ مهم دیگری اشاره می‌شود. هنگامی که حفظ دنیای پر زرق و برق با حفظ دین در تضادّ واقع شود، به گونه‌ای که حفظ هر یک، سبب تضییع دیگری گردد، امام علیه‌السلام می‌فرماید: اگر دین و ایمانتان را حفظ کنید بقیه مهم نیست «آگاه باشید! اگر اساس دین و ایمان خود را حفظ کنید، از بین رفتن چیزی از دنیایتان به شما زیان نمی‌رساند و بدانید با تباه ساختن دین خود، آن‌چه را از دنیا برای خویش نگه داشته‌اید سودی به حالتان نخواهد داشت» (**أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَضُرُّكُمْ تَضْيِيعُ شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ بَعْدَ حِفْظِكُمْ قَائِمَةَ دِينِكُمْ. أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَنْفَعُكُمْ بَعْدَ تَضْيِيعِ دِينِكُمْ شَيْءٌ حَافَظْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكُمْ**).

اشاره به این‌که غنای حقیقی در حفظ سرمایهٔ دین و ایمان است که در زندگی جاویدان انسان همه جا راه‌گشای اوست ؛ نه مواهب مادّی زودگذر فانی ؛ که این‌ها سرمایه‌هایی هستند خیالی و پنداری و گاه همچون حباب‌های روی آب به سرعت محو می‌شوند.

در حدیثی که مرحوم کلینی نقل کرده می‌خوانیم: یکی از یاران آن حضرت هر سال به حج می‌آمد و با امام علیه‌السلام ملاقات می‌کرد؛ ولی مدّتی گذشت و به حج نیامد. در این هنگام یکی از یاران سرشناس آن حضرت خدمتش شرفیاب شد. حضرت احوال آن دوست را از او پرسید. آن شخص در پاسخ حضرت کوتاه آمد ؛ یعنی نمی‌خواست وضع نامناسب مالی او را بازگو کند. امام علیه‌السلام فرمود: بگو ببینم دین و ایمانش چگونه است؟ عرض کرد: «هُوَ وَاللهِ كَمَا تُحِبُّ ؛ او به آن گونه است که شما دوست می‌دارید». امام علیه‌السلام فرمود: «هُوَ وَاللهِ الْغَنِيُّ ؛ به خدا سوگند! او غنیّ و بی‌نیاز است».[1]

سپس با این دعا کلام خود را پایان داده، عرضه می‌دارد: «خداوند، دل‌های ما و شما را به سوی حق متوجّه سازد و صبر و استقامت را به ما و شما مرحمت کند» (**أَخَذَ اللهُ**

---

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۲۱۶، حدیث ۴.

**بِقُلُوبِنَا وَ قُلُوبِكُمْ إِلَىٰ ٱلْحَقِّ، وَ أَلْهَمَنَا وَ إِيَّاكُمُ ٱلصَّبْرَ!).**

بارها گفته‌ایم که هرگاه امکانات مادّی در مسیر اهداف سازندهٔ معنوی به کار گرفته شود نه تنها مذموم و نکوهیده نیست؛ بلکه از بهترین وسایل پیشرفت و تکامل انسان است. بدبختی از آن‌جا شروع می‌شود که این امکانات به هدف اصلی تبدیل شود و برای نیل به آن، انسان همه چیز را قربانی کند و از آن‌جا که در عصر و زمان آن حضرت و امامان بعد از ایشان بر اثر فتوحات مال و ثروت فراوانی به کشور اسلامی مخصوصاً مرکز حکومت، سرازیر شد و بسیاری از مردم را به خود مشغول داشت این پیشوایان بزرگ، پیوسته در مذمّت دنیا سخن می‌گفتند و به مردم هشدار می‌دادند. خطبهٔ مزبور یکی از نمونه‌های آن است.

☆ ☆ ☆

## خطبهٔ ۱۷۴[1]

## وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### في معنى طلحة بن عبيدالله و قد قاله حين بلغه خروج طلحة و الزبير إلى البصرة لقتاله:

از سخنان امام علیه‌السلام است که دربارهٔ طلحه و هنگامی که از خروج او و زبیر به سوی بصره برای جنگ با آن حضرت آگاه شد، بیان فرمود.

### خطبه در یک نگاه

این خطبه در زمانی ایراد شد که به امام علیه‌السلام خبر رسید طلحه و زبیر به سوی بصره رفته‌اند و قصد دارند آن‌جا را تصرف کنند و سپس وارد جنگ با امام علیه‌السلام شوند. امام علیه‌السلام برای این که روحیهٔ یارانش را تقویت کند و پرده‌ها را کنار بزند و طلحه و زبیر را معرفی کند

---

۱. **سند خطبه:**
صاحب کتاب «مصادر نهج البلاغه» معتقد است: این خطبه با خطبه ۲۲ و ۱۳۵ (و طبق شمارهٔ ما خطبهٔ ۱۳۷) ارتباط و اتصال دارد؛ سپس می‌افزاید: مرحوم «شیخ طوسی» آن را در کتاب «امالی» (با تفاوت‌هایی) نقل کرده و «خوارزمی» نیز در کتاب «مناقب» قریب به آن را آورده است و «ابن‌اثیر» نیز در کتاب لغت خود به نام «نهایه» واژه‌های پیچیده آن را شرح داده است. (مصادر نهج‌البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۴۱۹).

این خطبه را ایراد فرمود. این خطبه عمدتاً شامل دو بخش است:

نخست این‌که امام علیه‌السلام می‌فرماید: تاکنون سابقه نداشته کسی مرا به جنگ تهدید کند؛ چون همه قدرت و شجاعت مرا در جنگ‌ها دیده بودند؛ بنابراین تهدید طلحه و زبیر یک تهدید بی‌ارزش و مسخره است.

دیگر این که با بیانی منطقی و استدلالی محکم، روشن می‌سازد، خون‌خواهی عثمان ـ که بهانهٔ طلحه و زبیر برای آتش‌افروزی جنگ است ـ امری است دروغین و خیالی ؛ چرا که طلحه بیش از هرکس دستش به خون عثمان آلوده بود و در واقع این کار از قبیل نعل وارونه زدن است.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**قَدْ كُنْتُ وَ مَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَ لَا أُرَهَّبُ بِالضَّرْبِ ؛ وَ أَنَا عَلَىٰ مَا قَدْ وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ. وَاللهِ مَا اسْتَعْجَلَ مُتَجَرِّداً لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ إِلَّا خَوْفاً مِنْ أَنْ يُطَالَبَ بِدَمِهِ، لِأَنَّهُ مَظِنَّتُهُ، وَ لَمْ يَكُنْ فِي الْقَوْمِ أَحْرَصُ عَلَيْهِ مِنْهُ، فَأَرَادَ أَنْ يُغَالِطَ بِمَا أَجْلَبَ فِيهِ لِيَلْتَبِسَ الْأَمْرُ وَ يَقَعَ الشَّكُّ. وَ وَاللهِ مَا صَنَعَ فِي أَمْرِ عُثْمَانَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ: لَئِنْ كَانَ ابْنُ عَفَّانَ ظَالِماً ـ كَمَا كَانَ يَزْعُمُ ـ لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُوَازِرَ قَاتِلِيهِ، وَ أَنْ يُنَابِذَ نَاصِرِيهِ. وَ لَئِنْ كَانَ مَظْلُوماً لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُنَهْنَهِينَ عَنْهُ، وَالْمُعَذِّرِينَ فِيهِ وَ لَئِنْ كَانَ فِي شَكٍّ مِنَ الْخَصْلَتَيْنِ، لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْتَزِلَهُ وَ يَرْكُدَ جَانِباً، وَ يَدَعَ النَّاسَ، مَعَهُ، فَمَا فَعَلَ وَاحِدَةً مِنَ الثَّلَاثِ، وَ جَاءَ بِأَمْرٍ لَمْ يُعْرَفْ بَابُهُ، وَ لَمْ تَسْلَمْ مَعَاذِيرُهُ.**

## ترجمه:

من هیچ‌گاه در گذشته به جنگ تهدید نمی‌شدم و هرگز کسی مرا از ضرب شمشیر نمی‌ترسانید (چرا که همه می‌دانستند من مرد جنگم به علاوه) من به همان وعدهٔ پیروزی که پروردگارم داده است باقی‌ام و به آن ایمان دارم. به خدا سوگند، او (طلحه) با شتاب برای خونخواهی عثمان اقدام نکرد ؛ مگر به جهت این که می‌ترسید خودش نسبت به خون عثمان بازخواست شود ؛ زیرا او به این کار متهم بود و در میان مردم، کسی حریص‌تر از او بر قتل عثمان نبود و او در واقع، می‌خواست با جمع آوری گروهی گرد خود

(به نام خونخواهی عثمان) غلط‌اندازی کند و امر را بر مردم مشتبه سازد و آن‌ها را به شک بیندازد.

به خدا سوگند، او می‌بایست در مورد عثمان یکی از سه کار را انجام می‌داد؛ ولی هرگز چنین کاری را نکرد (نخست این که) اگر فرزند عفان (یعنی عثمان) ستمکار بود ـ چنان که او می‌اندیشید ـ سزاوار بود با قاتلان او همکاری کند و با یارانش مبارزه نماید و اگر او مظلوم بود سزاوار بود از قتل او جلوگیری کند و برای کارهایش عذر موجهی ارائه دهد و اگر در میان این دو امر شک و تردید داشت خوب بود کناره‌گیری می‌کرد و به گوشه‌ای می‌رفت و مردم را با او تنها می‌گذاشت ؛ ولی او هیچ‌کدام از این سه را انجام نداد و به کاری دست زد که دلیل روشنی بر آن نبود و عذرهای ناموجهی برای کار خود آورد (نخست بر ضد او قیام کرد سپس به خونخواهی او برخاست).

## شرح و تفسیر

### کارهای ضد و نقیض طلحه دلیل رسوایی اوست

امام علیه‌السلام در آغاز این خطبه اشاره به تهدیدهای طلحه و زبیر کرده، می‌فرماید: «من هیچ‌گاه در گذشته به جنگ تهدید نمی‌شدم و هرگز کسی مرا از ضرب شمشیر نمی‌ترسانید (چرا که همه می‌دانستند من مرد جنگم و هرگز از مبارزه با دشمن هراسی ندارم)» (**قَدْ كُنْتُ وَ مَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَ لَا أُرَهَّبُ بِالضَّرْبِ**).

اشاره به این که همگان ضرب شمشیر مرا در جنگ‌های اسلامی دیده بودند که برترین شجاعان عرب را به خاک افکندم و نام مرا همگان با دلیری و شجاعت قرین می‌دانستند. تعجب‌آور است که چگونه طلحه و زبیر به خود اجازه می‌دهند مرا به جنگ تهدید کنند! با این که خودشان در جنگ‌ها حاضر و ناظر بودند.

سپس می‌فرماید: «(اضافه بر این) من به همان وعدهٔ پیروزی که پروردگارم داده است باقی‌ام و به آن ایمان دارم» (**وَ أَنَا عَلَىٰ مَا قَدْ وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ**).

این تعبیر ممکن است اشاره به وعده‌ای باشد که خداوند به همهٔ مؤمنان ثابت قدم داده و فرموده است:

«﴿إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾؛ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و (در آخرت) و در آن روز که گواهان به پا می‌خیزند، یاری می‌دهیم».[۱]

و یا اشاره به وعدهٔ خاصی باشد که پیامبر اکرمﷺ به آن حضرت در مورد پیروزی بر ناکثان و پیمان شکنان از قبل داده بود و حتی داستان جنگ جمل را با صراحت به عایشه فرمود و او را از این کار نهی کرد که شرح آن در تواریخ معروف است.[۲]

آن‌گاه در ادامهٔ این سخن، پرده‌ها را کنار می‌زند و نیّات شوم طلحه و زبیر را از این کار عجولانه آشکار می‌سازد؛ می‌فرماید: «به خدا سوگند، او (طلحه) با شتاب برای خونخواهی عثمان اقدام نکرد؛ مگر به جهت این که می‌ترسید خودش (بر کرسی اتهام بنشیند و) نسبت به خون عثمان بازخواست شود؛ زیرا به این کار متهم بود و در میان مردم، کسی حریص‌تر از او بر قتل عثمان نبود و او در واقع، می‌خواست با جمع آوری گروهی گرد خود (به نام خونخواهی عثمان) غلط‌اندازی کند و امر را بر مردم مشتبه سازد و آن‌ها را به شک بیندازد» (**وَٱللهِ مَا ٱسْتَعْجَلَ مُتَجَرِّداً**[۳] **لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ إِلَّا خَوْفاً مِنْ أَنْ يُطَالَبَ بِدَمِهِ، لَأَنَّهُ مَظِنَّتُهُ، وَ لَمْ يَكُنْ فِي ٱلْقَوْمِ أَحْرَصُ عَلَيْهِ مِنْهُ، فَأَرَادَ أَنْ يُغَالِطَ بِمَا أَجْلَبَ**[۴] **فِيهِ لِيَلْتَبِسَ ٱلْأَمْرُ وَ يَقَعَ الشَّكُّ**).

و در ادامهٔ این سخن طلحه را در افکار عمومی به محاکمه می‌کشد و می‌فرماید: «این که طلحه برای خون‌خواهی عثمان قیام کرد هرگز در ادعای خود صادق نبود اگر صداقت

---

۱. غافر، آیهٔ ۵۱.

۲. در ذیل خطبهٔ سیزدهم جلد اوّل، صفحهٔ ۵۱۵ به بعد، در این باره مشروحاً سخن گفته‌ایم.

۳. «**متجرّد**» از مادهٔ «**تجرّد**» به معنای آماده شدن برای انجام دادن کاری با جدّ و جهد است و به شمشیر کشیده از نیام «**سیف مجرّد**» می‌گویند.

۴. «**أجلب**» ازمادهٔ «**اجلاب**» به معنای گردآوری کردن و یاری نمودن است.

می‌داشت به خدا سوگند، او می‌بایست در مورد عثمان یکی از سه کار را انجام می‌داد؛ ولی نکرد (نخست این که) اگر فرزند عفان (یعنی عثمان) ستمکار بود ـ چنان که او می‌اندیشید ـ سزاوار بود که با قاتلان او همکاری کند و با یارانش مبارزه نماید و اگر او مظلوم بود سزاوار بود از قتل او جلوگیری کند و برای کارهایش عذرهای موجهی ارائه دهد و اگر در میان دو امر شک و تردید داشت خوب بود کناره‌گیری می‌کرد و به گوشه‌ای می‌رفت و مردم را با او تنها می‌گذاشت» (**وَ وَٱللهِ مَا صَنَعَ فِي أَمْرِ عُثْمَانَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ: لَئِنْ كَانَ ٱبْنُ عَفَّانَ ظَالِماً ـ كَمَا كَانَ يَزْعُمُ ـ لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُوَازِرَ[1] قَاتِلِيهِ، وَ أَنْ يُنَابِذَ[2] نَاصِرِيهِ. وَ لَئِنْ كَانَ مَظْلُوماً لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ مِنَ ٱلْمُنَهْنِهِينَ[3] عَنْهُ، وَٱلْمُعَذِّرِينَ[4] فِيهِ وَ لَئِنْ كَانَ فِي شَكٍّ مِنَ ٱلْخَصْلَتَيْنِ، لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْتَزِلَهُ وَ يَرْكُدَ[5] جَانِباً، وَ يَدَعَ ٱلنَّاسَ، مَعَهُ**).

سپس می‌فرماید: «ولی او هیچ‌کدام از این سه را انجام نداد و به کاری دست زد که دلیل روشنی بر آن نبود و عذرهای ناموجهی برای کار خود آورد (نخست بر ضد او قیام کرد سپس به خونخواهی او برخاست)» (**فَمَا فَعَلَ وَاحِدَةً مِنَ ٱلثَّلَاثِ، وَ جَاءَ بِأَمْرٍ لَمْ يُعْرَفْ بَابُهُ، وَ لَمْ تَسْلَمْ مَعَاذِيرُهُ**).

امام علیه‌السلام با این دلیل روشن منطقی از روی توطئه و دروغ طلحه پرده بر می‌دارد و نشان می‌دهد که او یک سیاست‌باز دروغگو است که نان را به نرخ روز می‌خورد ؛ چرا که وضع او در برابر عثمان ـ مطابق حصر عقلی ـ ممکن نبود، از این سه حالت بیرون باشد: یا او را ظالم می‌دانست یا مظلوم یا در شک و تردید بود؛ و هر یک از این‌ها بر خورد مناسبی

---

۱. «**یوازر**» از مادهٔ «**موازرة**» به معنای یاری کردن است.
۲. «**ینابذ**» از مادهٔ «**منابذة**» به معنای دورافکندن و مبارزه نمودن است.
۳. «**منهنهین**» به معنای کسانی است که از کاری جلوگیری می‌کنند و از مادهٔ «**نهنهة**» (بر وزن قهقهة) گرفته شده است.
۴. «**معذرین**» به معنای کسانی است که برای کار خود یا دیگران عذری می‌تراشند.
۵. «**یرکد**» از مادهٔ «**رکود**» به معنای راکد و ساکت شدن است.

را می‌طلبد؛ ولی او یک روز در پشت صحنه، مردم را بر قتل عثمان تحریک می‌کرد و بعد از قتل عثمان، بلافاصله در مقام دفاع از او برآمد و به خونخواهی او پرداخت. این است راه و رسم سیاست‌بازان حرفه‌ای مکار که گاه در یک روز مسیر خود را یک صد و هشتاد درجه تغییر می‌دهند!!

برنامهٔ معاویه در این ماجرا ـ هر چند دور بود ـ نیز چندان تفاوتی با «**طلحه**» نداشت. او هم دست روی دست گذاشت تا «**عثمان**» کشته شود و بعد به خونخواهی او پرداخت. آن‌ها در واقع به قتل عثمان راضی بودند تا جاده برای خلافت آن‌ها هموار گردد و از این کلاه، نمدی برای خود تهیه کنند.

امام علیه‌السلام در عبارات مذکور می‌فرماید: طلحه با قاتلان عثمان همکاری نکرد؛ در حالی تاریخ می‌گوید او با آن‌ها همکاری داشت.

پاسخ این سؤال روشن است: مقصود امام علیه‌السلام، این است که علناً و آشکارا وارد میدان نشد؛ ولی به یقین در پشت صحنه جزو کارگردان‌ها بود.

**جالب این که** به گفتهٔ «**ابن قتیبه**» در «**الامامة والسیاسة**» هنگامی که «**عایشه**» در «**بصره**» خطبه می‌خواند که آن‌ها را به خونخواهی عثمان تشویق کند، مردی از اشراف و بزرگان «**بصره**» نامه‌ای نشان داد که «**طلحه**» جهت تشویق به قتل عثمان برای او نوشته بود. آن مرد خطاب به طلحه گفت: «این نامه را می‌شناسی؟» «**طلحه**» گفت: «آری» آن مرد گفت: «پس چرا تغییر موضع دادی؟ دیروز ما را به قتل عثمان تشویق می‌کردی و امروز ما را به خونخواهی او دعوت می‌نمایی؟! شما چنین گفته بودید که علی از شما دعوت کرده بود تا مردم برای تصدی خلافت با شما دعوت کنند؛ چون سن شما بیش‌تر بود؛ ولی شما ابا کردید و گفتید: او به دلیل نزدیکی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سوابق‌اش در اسلام بر ما مقدّم است و با او بیعت کردید؛ پس چرا امروز بیعت را شکستید؟!»

«**طلحه**» در پاسخ گفت: «او بعد از آن که خلافت را در اختیار گرفت و مردم با او بیعت کردند چنین پیشنهادی به ما کرد. ما می‌دانستیم او چنین کاری نخواهد کرد و اگر می‌کرد

مهاجران و انصار خلافت ما را نمی‌پذیرفتند و ما ترسیدیم اگر بیعت نکنیم کشته شویم؛ لذا از روی اکراه بیعت کردیم!!»

آن مرد گفت: «این تغییر نظر شما دربارهٔ عثمان برای چیست؟» (طلحه عذر مضحکی آورد) گفت: «گروهی بر ما ایراد کردند که چرا به یاری عثمان نشتافتید؟ ما هم جبران این کوتاهی را در آن دیدیم که به خونخواهی او قیام کنیم!».[۱]

از این‌جا روشن می‌شود که مردم آن زمان نیز می‌دانستند طلحه در ادعای خود هرگز صادق نیست و از شگفتی‌های تاریخ اسلام این است که «مدائنی» در کتاب «مقتل عثمان» نقل کرده است که طلحه سه روز از دفن عثمان جلوگیری کرد تا این‌که بعضی از صحابه به علی علیه السلام متوسّل شدند که موجبات دفن او را فراهم سازد. طلحه کسانی را در مسیر جنازه نشاند که آن را سنگ‌باران کنند. سرانجام جنازهٔ او را به نقطه‌ای در مدینه به نام «حشّ کوکب» (محلی درنزدیکی بقیع) که یهود، مرده‌های خود را در آن‌جا دفن می‌کردند، آوردند. باز بعضی آن را سنگ‌باران کردند. علی علیه السلام کسی را فرستاد و دستور داد از این کار خودداری کند و بدین ترتیب جنازهٔ عثمان در «حشّ کوکب» دفن شد.[۲]

☆ ☆ ☆

---

۱. الامامة و السیاسة، جلد ۱، صفحهٔ ۸۸ ـ ما در جلد ۵ پیام امام امیرمؤمنان علیه السلام ذیل خطبهٔ ۱۳۷، صفحهٔ ۵۱۸ مطالب دیگری آورده‌ایم.

۲. شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، جلد ۱۰، صفحهٔ ۶. طبری نیز همین داستان را بدون ذکر نام طلحه در جلد سوّم تاریخ خود، حوادث سال ۳۵در صفحهٔ ۴۳۸ آورده است ؛ سپس می‌نویسد: «معاویه در زمان حکومتش دستور داد دیوار حشّ کوکب را خراب کنند و آن را به بقیع متّصل نمایند».

# خطبهٔ ۱۷۵[1]

## وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### في الموعظة و بيان قرباه من رسول الله صلى الله عليه وآله

از خطبه‌های امام علیه السلام است که در آن مردم را پند و اندرز می‌دهد و نزدیک بودن خود را با رسول خدا صلی الله علیه وآله بیان می‌دارد.

## خطبه در یک نگاه

این خطبه از سه بخش تشکیل شده است:

امام علیه السلام در بخش اوّل مواعظ سودمندی با بیانات تکان دهنده برای مخاطبان خود ـ که در واقع همهٔ انسان‌ها در طول تاریخ‌اند ـ بیان می‌فرماید و کسانی را که در خواب غفلت گرفتارند با سخنان بیدارگر خود بیدار می‌کند.

---

۱. **سند خطبه:**
از جمله منابعی که بخشی از این خطبه در آن نقل شده، «غرر الحکم آمدی» است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۴۲۲) و از کتاب «تمام نهج‌البلاغه» چنین بر می‌آید که این خطبه در منابع دیگری بوده و اضافاتی داشته است؛ از جمله «پیشگویی علی علیه السلام دربارهٔ حجرالاسود» که به وسیلهٔ بعضی از دشمنان از مکه به بلاد دیگر منتقل می‌شود پس از مدّتی به جای نخست بازگردانده می‌شود. (کتاب تمام نهج البلاغه، صفحهٔ ۲۸۷).

در بخش دوّم این خطبه اشاره به آگاهی‌اش از حوادث آینده می‌نماید و منبع اصلی علم خود را که تعلیم پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله معرفی می‌دارد و تصریح می‌کند که من می‌توانم هر یک از شما را از آغاز و پایان کارش و تمام شئون زندگانی‌اش آگاه سازم؛ ولی از بیم این‌که مبادا دربارهٔ من غلو کنید و کافر شوید، خودداری می‌کنم.

و در بخش سوّم ـ که جمله‌های پایانی خطبه است ـ به این نکتهٔ مهم اشاره می‌کند که من در اوامر و نواهی‌ام نسبت به شما همیشه خود، پیشگامم و پیش از آن‌که شما را امر و نهی کنم، خودم عمل می‌نمایم.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**أَيُّهَا النَّاسُ غَيْرُ ٱلْمَغْفُولِ عَنْهُمْ، وَالتَّارِكُونَ ٱلْمَأْخُوذُ مِنْهُمْ. مَا لِي أَرَاكُمْ عَنِ ٱللهِ ذَاهِبِينَ، وَ إِلَىٰ غَيْرِهِ رَاغِبِينَ! كَأَنَّكُمْ نَعَمٌ أَرَاحَ بِهَا سَائِمٌ إِلَىٰ مَرْعىً وَبِيٍّ، وَ مَشْرَبٍ دَوِيٍّ، وَ إِنَّمَا هِيَ كَالْمَعْلُوفَةِ لِلْمُدَىٰ لَا تَعْرِفُ مَاذَا يُرَادُ بِهَا! إِذَا أُحْسِنُ إِلَيْهَا تَحْسَبُ يَوْمَهَا دَهْرَهَا، وَ شِبَعَهَا أَمْرَهَا. وَ ٱللهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلِجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ، وَ لٰكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ ٱللهِ صَلَّىٰ ٱللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.**

### ترجمه:

ای مردمی که (غافلید، امّا) از شما غفلت نمی‌شود (و تمام کردارتان را مأموران الهی ثبت می‌کنند) و ای کسانی که (فرمان خدا را) ترک می‌کنید، اما شما را ترک نمی‌کنند؛ چه شده است که می‌بینم از خدا روی برتافته‌اید و به غیر او روی آورده‌اید؟

گویا شما گلهٔ شتران یا گوسفندانی هستید که چوپان، آن‌ها را به چراگاه «وباخیز» و چشمه‌ای بیماری‌زا می‌برد (یا) شما همچون حیوان پرواری هستید که (آن را فربه می‌کنند تا) گارد برگلویش نهند، ولی خودش نمی‌داند، چه برنامه‌ای برای او در نظر گرفته شده است. او چنان است که هرگاه به وی نیکی شود (و مقداری علف نزد او بریزند) یک روز خود را یک عمر می‌پندارد و سرنوشت خود را در سیری و شکم‌پروری می‌بیند. به خدا سوگند! اگر بخواهم می‌توانم هر یک از شما را از آغاز و پایان کارش و از تمام شئون زندگانی‌اش آگاه سازم ؛ ولی از آن می‌ترسم که این کار، سبب کافر شدن شما به رسول خدا صلی الله علیه و آله شود (و دربارهٔ من غلوّ کنید و آن حضرت را به فراموشی بسپارید).

## شرح و تفسیر

### این همه غفلت چرا؟

در آغاز این خطبه، امام علیه‌السلام مخاطبان خود بلکه همهٔ انسان‌ها را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «ای مردمی که (غافلید، امّا) از شما غفلت نمی‌شود (و تمام کردارتان را مأموران الهی ثبت می‌کنند) و ای کسانی که (دستورات خدا را) ترک می‌کنید، اما شما را ترک نمی‌کنند (و سرانجام مورد بازخواست قرار خواهید گرفت)» (**أَيُّهَا النَّاسُ غَيْرُ ٱلْمَغْفُولِ عَنْهُمْ، وَالتَّارِكُونَ ٱلْمَأْخُوذُ مِنْهُمْ**).

سپس می‌افزاید: «چه شده است که می‌بینم از خدا روی برتافته‌اید و به غیر او روی آورده‌اید؟ گویا شما گلهٔ شتران یا گوسفندانی هستید که چوپان، آن‌ها را به چراگاه «وباخیز» و چشمه‌ای بیماری‌زا می‌برد» (**مَا لِي أَرَاكُمْ عَنِ ٱللهِ ذَاهِبِينَ، وَ إِلَىٰ غَيْرِهِ رَاغِبِينَ! كَأَنَّكُمْ نَعَمٌ أَرَاحَ[۱] بِهَا سَائِمٌ[۲] إِلَىٰ مَرْعىً وَبِيٍّ[۳]، وَ مَشْرَبٍ دَوِيٍّ[۴]**).

گرچه همهٔ مسلمین دم از خدا می‌زنند، ولی گاه عمل گروهی نشان می‌دهد که به خدا پشت کرده و به دنیا و هوای نفس چسبیده‌اند؛ در این حال امام علیه‌السلام آن‌ها را به حیواناتی تشبیه کرده است که چوپان ناآگاه یا مغرض، آن‌ها را در جایی به چرا می‌برد که از مرتع و

---

۱. «**أراح**» از مادهٔ «**اراحة**» به معنای بازگرداندن حیوانات به هنگام غروب به آغل‌ها و استراحت‌گاهشان است؛ ولی‌گاه به حرکت دادن حیوانات در هر زمان اطلاق می‌شود و در عبارت مذکور، منظور همین است.

۲. «**سائم**» در اصل به معنای کسی است که دنبال چیزی می‌رود؛ سپس به معنای چوپانی که حیوانات را به چرا می‌برد و یا حیواناتی که به چرا می‌روند، استعمال شده است و در عبارت مزبور به معنای چوپان است (بنابراین هم معنای متعدّی دارد و هم لازم).

۳. «**وبیّ**» (از مادهٔ وبا) به معنای کسی است که به بیماری وبا یا هر نوع بیماری واگیردار مبتلا شده است و «**مرعی وبی**» در عبارت مذکور به معنای چراگاه وباخیز یا آلوده به بیماری است.

۴. «**دویّ**» از مادهٔ «**داء**» به معنای بیماری گرفته شده و «**دویّ**» به آب یا غذایی می‌گویند که آلوده و بیماری‌زاست.

آب نوشیدنی آن بیماری و مرگ بر می‌خیزد؛ این چوپان، همان شیطان است و این حیوانات، همان انسان‌هایی‌اند که ندای عقل را رها کرده، به فرمان هوای نفس دل بسته‌اند و این چراگاه بیماری‌زا همان وادی لذّات و مشتهیات نفسانی است که گناهان و معاصی از آن بر می‌خیزد و سرانجام روحانیت و معنویت را در انسان، می‌کُشد.

و در ادامه می‌افزاید: «شما همچون حیوان پرواری هستید که (آن را فربه می‌کنند تا) گارد برگلویش نهند، ولی خودش نمی‌داند، چه هدفی برای او در نظر گرفته شده است. او چنان است که هرگاه به وی نیکی شود (و مقداری علف نزد او بریزند) یک روز خود را یک عمر می‌پندارد و سرنوشت خود را در سیری و شکم‌پروری می‌بیند» (**وَ إِنَّمَا هِيَ كَالْمَعْلُوفَةِ لِلْمُدَىٰ**[1] **لَا تَعْرِفُ مَاذَا يُرَادُ بِهَا! إِذَا أُحْسِنُ إِلَيْهَا تَحْسَبُ يَوْمَهَا دَهْرَهَا، وَ شِبَعَهَا أَمْرَهَا**).

امام علیه‌السلام با این دو تشبیه، سرنوشت دنیاپرستان آلوده و بی‌بند و بار را به حیوانی تشبیه می‌کند که اگر او را به چرا برند به سرزمین بیماری‌خیز و مرگ‌زا می‌برند و اگر در آغُل بماند و به صورت پروار تغذیه شود برای سربریدن آماده می‌شود؛ بی‌آن‌که از آیندهٔ تاریک خود با خبر باشد!! او گمان می‌کند آن کس که نزد او علف می‌ریزد، به او احسان می‌کند؛ ولی نمی‌داند که این کار، مقدّمهٔ ذبح اوست!!

و در ادامهٔ این سخن برای این که روشن سازد که من آگاهانه با شما سخن می‌گویم و از امروز و آیندهٔ شما با خبرم، به گوشه‌ای از علم خود به اسرار غیب و حوادث آینده اشاره کرده، می‌فرماید: «به خدا سوگند! اگر بخواهم می‌توانم هر یک از شما را از آغاز و پایان کارش و از تمام شئون زندگانی‌اش آگاه سازم ؛ ولی از آن می‌ترسم که این کار، سبب کافر شدن شما به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شود (و دربارهٔ من غلوّ کنید و آن حضرت را به فراموشی بسپارید)» (**وَاللهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلِجِهِ**[2] **وَ جَمِيعِ**

---

۱. «**مدی**» جمع «**مدیة**» (بر وزن لقمه) به معنای چاقو و کارد است.

۲. «**مولج**» به معنای راه ورود به چیزی است و از مادهٔ «**ولوج**» (بر وزن ورود) گرفته ←

**شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ، وَ لٰكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ ٱللهِ صَلَّىٰ ٱللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ).**

در حدیثی می‌خوانیم: روزی پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بود، علی علیه‌السلام وارد شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: **إِنَّ فِيكَ شَبَهاً مِنْ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ وَ لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفٌ مِنْ أُمَّتِي مٰا قَالَتِ النَّصٰارىٰ فِي عَيسَى بْنَ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ قَوْلاً لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا اَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَلْتَمِسُونَ بِذٰلِكَ الْبَرَكَةَ**؛ تو به عیسی بن مریم علیه‌السلام شباهتی داری (از نظر زهد و عبادت) و اگر از این بیم نداشتم که گروه‌هایی از امتم دربارهٔ تو (غلوّ کنند و) همان بگویند که دربارهٔ عیسی بن مریم گفتند، سخنی دربارهٔ تو می‌گفتم که از کنار هیچ جمعیّتی از مردم عبور نمی‌کردی، مگر آن که خاک زیر قدم‌های تو را برای تبرّک بر می‌گرفتند!».[1]

---

← شده است.

۱. اصول کافی، جلد ۸، صفحهٔ ۵۷.

## بخش دوّم

**أَلَا وَ إِنِّي مُفْضِيهِ إِلَىٰ ٱلْخَاصَّةِ مِمَّنْ يُؤْمَنُ ذٰلِكَ مِنْهُ. وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ، وَٱصْطَفَاهُ عَلَى ٱلْخَلْقِ، مَا أَنْطِقُ إِلَّا صَادِقاً، وَ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ بِذٰلِكَ كُلِّهِ، وَ بِمَهْلِكِ مَنْ يَهْلِكُ، وَ مَنْجَىٰ مَنْ يَنْجُو، وَ مَآلِ هٰذَا ٱلْأَمْرِ. وَ مَا أَبْقَىٰ شَيْئاً يَمُرُّ عَلَىٰ رَأْسِي إِلَّا أَفْرَغَهُ فِي أُذُنَيَّ وَ أَفْضَىٰ بِهِ إِلَيَّ.**

**أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي، وَٱللهِ، مَا أَحُثُّكُمْ عَلَىٰ طَاعَةٍ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَ لَا أَنْهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَ أَتَنَاهَىٰ قَبْلَكُمْ عَنْهَا.**

## ترجمه:

آگاه باشید! من این اسرار رابه خاصانی که از عدم انحراف و غلوّ آن‌ها در حق خود مطمئنم خواهم سپرد. به خدایی که محمّدﷺ را به حق برانگیخت و او را از میان مردم برگزید، سوگند یاد می‌کنم که من سخنی جز راست نمی‌گویم و پیامبرﷺ همهٔ این‌ها را به من تعلیم داد و از هلاکت آن کس که هلاک می‌شود و نجات آن کس که نجات می‌یابد و پایان این امر (خلافت) مرا آگاه ساخته، هیچ حادثه‌ای بر من نمی‌گذرد، مگر این که او آن را در گوشم فرو خوانده و علم آن را در اختیارم گذارده است. ای مردم، به خدا سوگند! من شما را به هیچ طاعتی ترغیب نمی‌کنم، مگر این که خودم پیش از شما به آن عمل می‌نمایم و شما را از هیچ معصیتی باز نمی‌دارم، مگر این که خودم پیش از شما از آن دوری می‌جویم.

## شرح و تفسیر

### پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همه چیز را به من خبر داد

با توجّه به این‌که امام علیه‌السلام در عبارتی از بخش سابق به این نکته اشاره فرمود که من از اسرار غیب آگاهم و می‌توانم ازامروز و آیندهٔ هر کس خبر دهم، ولی به سبب ترس از غلوّ و افراط مردم درباره‌ام از آن خودداری می‌کنم، در ادامهٔ این بحث به دو نکته اشاره می‌فرماید:

نخست این که من این اسرار را در اختیار گروهی از خاصان با ایمان و پرظرفیت و سرّنگهدار می‌گذارم و دیگر این که من آن‌چه می‌گویم از خودم نمی‌گویم ؛ همه این امور را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ام؛ در قسمت اوّل می‌فرماید:

«آگاه باشید! من این اسرار رابه خاصانی که از عدم انحراف و غلوّ آن‌ها در حق خود مطمئنم خواهم سپرد» (**أَلَا وَ إِنِّي مُفْضِيهِ**[1] **إِلَى ٱلْخَاصَّةِ مِمَّنْ يُؤْمَنُ ذٰلِكَ مِنْهُ**).

این گروه، افرادی همانند «کمیل بن زیاد»، «رشید هجری»، «اصبغ بن نباته»، «میثم تمار» و «حبیب بن مظاهر» بوده‌اند که هر یک حافظ بخشی از این اسرار محسوب می‌شدند. در تاریخ زندگی آن‌ها می‌خوانیم که در مواقع حساسی پرده‌ها را بالا می‌زدند و گوشه‌ای از آن اسرار را فاش می‌کردند که در تواریخ مذکور است. هنگامی که شاگردان ایشان، حامل چنین اسرار و دارای چنین مقاماتی باشند، پیداست که استاد آن‌ها در چه پایه و مقامی بوده است!!

سپس به مطلب دوّم پرداخته، می‌فرماید: «به خدایی که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به حق برانگیخت و او را از میان مردم برگزید، سوگند یاد می‌کنم که من سخنی جز راست

---

۱. «**مفضیه**» در اصل از مادهٔ «**فضاء**» به معنای توسعه و وسعت است ؛ بنابراین «**افضاء**» به معنای توسعه دادن است و هنگامی که کسی با دیگری تماس کامل بگیرد در حقیقت وجود را با کمک دیگری وسعت بخشیده است. این واژه به معنای خلوت کردن با کسی برای بیان اسرار نیز به کار می‌رود، و در جملهٔ یاد شده به همین معناست.

نمی‌گویم و پیامبرﷺ همهٔ این‌ها را به من تعلیم داد و از هلاکت آن کس که هلاک می‌شود و نجات آن کس که نجات می‌یابد و پایان این امر (خلافت) مرا آگاه ساخته، (خلاصه) هیچ حادثه‌ای بر من نمی‌گذرد، مگر این که او آن را در گوشم فرو خوانده و علم آن را در اختیارم گذارده است».

**(وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ، وَاصْطَفَاهُ عَلَىٰ الْخَلْقِ، مَا أَنْطِقُ إِلَّا صَادِقاً، وَ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ بِذٰلِكَ كُلِّهِ، وَ بِمَهْلِكِ مَنْ يَهْلِكُ، وَ مَنْجَىٰ مَنْ يَنْجُو، وَ مَآلِ هٰذَا الْأَمْرِ. وَ مَا أَبْقَىٰ شَيْئاً يَمُرُّ عَلَىٰ رَأْسِي إِلَّا أَفْرَغَهُ[1] فِي أُذُنَيَّ وَ أَفْضَىٰ بِهِ إِلَيَّ).**

آیا تعلیم پیامبرﷺ در مورد این اسرار به صورت بیان جزئی و مشروح هر واقعه بوده یا این‌که آن حضرت، اصول و کلیاتی به علی علیه‌السلام آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می‌شد و یا این که موارد، مختلف بود، گاه به اصول کلی قناعت می‌کرد و گاه به جزئیات می‌پرداخت؟ احتمال سوّم نزدیک‌تر به نظر می‌رسد.

این مطلب دقیقاً بر ما روشن نیست و خدا و رسولش از آن آگاه‌ترند ؛ ولی این قدر می‌دانیم که امام علیه‌السلام در موارد مختلف پیش‌گویی‌های فراوانی نسبت به آینده کرده که همهٔ آن‌ها دقیقاً واقع شد و نمونه‌های مختلفی از آن‌ها در خطبه‌های متعددی از نهج‌البلاغه بیان شده است که اگر گردآوری شود، خود کتاب جالب و پرمعنایی خواهد شد.

البتّه همان‌گونه که ذکر شد، هیچ‌یک از این‌ها علم غیب ذاتی ـ مخصوص خداوند متعال است ـ نمی‌باشد؛ بلکه آموزه‌هایی است که از آموزگار بزرگی همچون پیامبرﷺ به آن حضرت رسیده و به تعبیری که در خطبهٔ ۱۲۸ گذشت «**إِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ**»[2] و از آن‌جا که در بخش مهمّی از خطبه، امام علیه‌السلام مردم را به ترک دنیاپرستی

---

۱. «**أفرغه**» از مادهٔ «**افراغ**» در اصل به معنای ریختن مایهٔ سیّالی از ظرف است ؛ به گونه‌ای که ظرف اوّل خالی شود سپس در معنای القای مطالب مختلف به دیگری به کار رفته است.

۲. برای توضیح بیش‌تر در زمینهٔ علم غیب و چگونگی علم پیامبران و امامان به جلد ←

دعوت کرد، در پایان خطبه نیز به این نکتهٔ مهم اشاره می‌کند که اگر من اجرای کاری را به شما پیشنهاد می‌کنم، خودم در اجرای آن پیشگامم ؛ می‌فرماید: «ای مردم، به خدا سوگند! من شما را به هیچ طاعتی ترغیب نمی‌کنم، مگر این که خودم پیش از شما به آن عمل می‌نمایم و شما را از هیچ معصیتی باز نمی‌دارم، مگر این که خودم پیش از شما از آن دوری می‌جویم» (**أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي، وَاللهِ، مَا أَحُثُّكُمْ عَلَىٰ طَاعَةٍ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَ لَا أَنْهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَ أَتَنَاهَىٰ قَبْلَكُمْ عَنْهَا**).

گرچه از شرایط لازم برای امر به معروف و نهی از منکر، عامل بودنِ شخصِ آمر و ناهی محسوب نمی‌شود ؛ همان‌گونه که در کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است: «**مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوهُ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِنْ لَمْ تَجْتَنِبُوهُ كُلَّهُ**؛ امر به معروف و نهی از منکر کنید هر چند خودتان به آن عمل نکرده باشید و نهی از منکر کنید هر چند از تمام منکرات اجتناب نکرده باشید».[1]

ولی به یقین اگر گوینده، پیش از دیگران به آن چه می‌گوید عمل کند تأثیر کلام او فوق العاده خواهد بود؛ زیرا تأثیر عمیق سخن، هنگامی است که از دل برآید ؛ در این صورت، لاجرم بر دل نشیند. هنگامی شنونده باور می‌کند که سخن گوینده از دل برآمده که آن را در اعمال وی مشاهده کند ؛ به همین دلیل پیشوایان بزرگ دین؛ پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم‌السلام و پویندگان آن‌ها همیشه از این روش پیروی می‌کردند ؛ در میدان جنگ در صفوف نخست جای می‌گرفتند و در عبادت ازهمه بیش‌تر تلاش می‌کردند تا آن‌جا که قرآن مجید گاه به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هشدار می‌دهد که این همه خود را برای عبادت به

---

← پنجم همین کتاب، صفحهٔ ۳۶۶ رجوع فرمایید.

۱. میزان الحکمه، جلد ۶، حدیث ۱۲۷۷۶. این سخن یک نکتهٔ روانی دارد و آن این‌که هرگاه انسان دیگران را به خوبی‌ها دعوت کند و از بدی‌ها باز دارد و خودش عمل نکند، در پیش وجدان خویش شرمنده می‌شود و این شرمندگی او را به سوی نیکی‌ها و پرهیز از بدی‌ها دعوت می‌کند.

زحمت نیفکند: ﴿طٰهٰ * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ﴾[۱] و امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در یکی از کلماتش می‌فرماید: «**كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اِتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللهِ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبُ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ**؛ هرگاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می‌شد ما به رسول خدا پناه می‌بردیم و در آن ساعت، هیچ یک از ما به دشمن از او نزدیک‌تر نبود».[۲]

و می‌دانیم اگر علی علیه‌السلام مردم را در این خطبه و خطبه‌های دیگر دعوت به زهد در دنیا و بی‌اعتنایی به زرق و برق آن می‌کند، خود سرآمد زاهدان روزگار است و سراسر زندگانی او گواه و شاهد بر زهد بی‌مانند اوست.

اگر پیشوایان کشورهای اسلامی در این مسیر حرکت داشتند یعنی خود و بستگان و اطرافیانشان پیش از دیگران به قوانین عمل می‌کردند، به یقین تأثیر و نفوذ سخنانشان در توده‌های مردم بسیار زیاد بود.

☆ ☆ ☆

---

۱. طه، آیهٔ ۱-۲.

۲. بخش دوّم کلمات قصار، صفحهٔ ۹.

قابل توجه لیتوگرافی محترم

این صفحه سفید می‌باشد

## خطبهٔ ۱۷۶[1]

# وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

## و فيها يعظ و يبين فضل القرآن و ينهى عن البدعة

از خطبه‌های امام علیه‌السلام است که در آن مردم را موعظه می‌کند و فضائل قرآن را بیان کرده از بدعت‌ها نهی می‌نماید.

## خطبه در یک نگاه

این خطبه از خطبه‌های مشروحی است که از مسائل مهمّی پرده بر می‌دارد و توصیه‌هایی می‌کند که امروز نیز تمام محتوای آن زنده و برای ما سازنده است.

---

۱. **سند خطبه:**
«ابن‌ابی‌الحدید» در شرح نهج‌البلاغه‌اش و همچنین «ابن‌میثم» در شرح خود می‌نویسند که این خطبه از نخستین خطبه‌هایی است که بعد از بیعت با آن حضرت و بعد از قتل عثمان ایراد فرمود. این نشان می‌دهد که این دو شارح نهج‌البلاغه آن را در منبعی غیر از نهج‌البلاغه یافته‌اند؛ زیرا مرحوم سیّد رضی اشاره به آن‌چه آن‌ها گفته‌اند ندارد. «زمخشری» نیز در کتاب «ربیع الابرار» بخشی از این خطبه را با تفاوت‌های متعدّدی نقل کرده است و بخش دیگری از این خطبه در چهار کتاب که قبل از نهج‌البلاغه تألیف یافته، بیان شده است (کتاب کافی؛ محاسن برقی؛ امالی صدوق و تفسیر عیاشی) (مصادر نهج‌البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۴۳۰).

این خطبه از هشت بخش تشکیل شده است:

در بخش اوّل، مواعظ سودمندی بیان فرموده و مخصوصاً بر این نکته تأکید می‌کند که جهنّم در لابه‌لای شهوات و بهشت در مبارزه با شهوات نهفته شده است.

در بخش دوّم، امام علیه‌السلام اهمّیّت قرآن را با ذکر ریزه کاری‌هایی شرح می‌دهد که قلوب را بیش از پیش مشتاق آیات قرآن می‌سازد.

در بخش سوّم، تأکید بر عمل به دستورات الهی و استقامت در کارها می‌فرماید.

در بخش چهارم، بار دیگر زبان به موعظه و اندرز می‌گشاید و مخصوصاً بر موضوع مراقبت از زبان که نخستین مرحلهٔ اصلاح خویشتن و جامعه است، تأکید می‌فرماید.

در بخش پنجم، اهمّیّت حفظ اصالت تعلیمات اسلام و مبارزه با هرگونه بدعت را بیان می‌دارد.

در بخش ششم، اهمّیت قرآن و ویژگی‌های آن بازگو می‌فرماید.

در بخش هفتم، اقسام ظلم و ستم را بر خویشتن و دیگران شرح می‌دهد.

و در بخش هشتم (آخرین بخش خطبه) سخنی کوتاه و پرمعنایی دربارهٔ اصلاح خویشتن بیان می‌فرماید.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**اَنْتَفِعُوا بِبَيَانِ اَللهِ، وَاَتَّعِظُوا بِمَوَاعِظِ اَللهِ، وَاَقْبَلُوا نَصِيحَةَ اَللهِ، فَإِنَّ اَللهَ قَدْ أَعْذَرَ إِلَيْكُمْ بِالْجَلِيَّةِ، وَاَتَّخَذَ عَلَيْكُمُ اَلْحُجَّةَ، وَ بَيَّنَ لَكُمْ مَحَابَّهُ مِنَ اَلْأَعْمَالِ، وَ مَكَارِهَهُ مِنْهَا، لِتَتَّبِعُوا هٰذِهِ، وَ تَجْتَنِبُوا هٰذِهِ، فَإِنَّ رَسُولَ اَللهِ ـ صَلَّىٰ اَللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ كَانَ يَقُولُ: «إِنَّ اَلْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ، وَ إِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ».**

**وَاَعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةِ اَللهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهٍ، وَ مَا مِنْ مَعْصِيَةِ اَللهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ. فَرَحِمَ اَللهُ اَمْرَاً نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ، وَ قَمَعَ هَوَىٰ نَفْسِهِ، فَإِنَّ هٰذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مَنْزِعاً وَ إِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزِعُ إِلَىٰ مَعْصِيَةٍ فِي هَوىً.**

## ترجمه:

از آن‌چه خداوند بیان فرموده، بهره‌گیرید و از مواعظ و اندرزهای او پند پذیرید و نصایح او را (با جان و دل) قبول کنید ؛ چه این‌که خداوند با دلیل‌های روشن، راه عذر را به روی شما بسته و حجّت را تمام کرده است. اعمالی را که دوست دارد و آن‌چه را ناخوش دارد برای شما تبیین نموده است تا از آن‌ها تبعیّت کنید و از این‌ها دوری گزینید ؛ زیرا رسول خدا ﷺ می‌فرمود: بهشت در میان ناراحتی‌ها و دوزخ در میان شهوات پیچیده شده است و بدانید هیچ طاعتی نیست جز این‌که انسان آن را با ناراحتی انجام می‌دهد و هیچ معصیتی نیست جز این‌که با شهوت (و علاقه) مرتکب آن می‌شود. رحمت خدا بر کسی که خود را از شهوات جدا سازد و هوای نفس را مهار کند ؛ چراکه جلوگیری از نفس سرکش از مشکل‌ترین کارهاست و این نفس، همواره به گناه و هواپرستی میل دارد.

## شرح و تفسیر

### بهشت در ناراحتی‌ها و جهنم در شهوات پیچیده شده است

امام علیه‌السلام در آغاز این خطبه مردم جهان را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «از آن‌چه خداوند بیان فرموده، بهره‌گیرید و از مواعظ و اندرزهای او پند پذیرید و نصایح او را (با جان و دل) قبول کنید» (**اَنْتَفِعُوا بِبَيَانِ اللّٰهِ، وَاتَّعِظُوا بِمَوَاعِظِ اللّٰهِ، وَاَقْبَلُوا نَصِيحَةَ اللّٰهِ**).

ممکن است بگوییم که هر سه جمله، یک حقیقت را با عبارات مختلف بیان می‌کند؛ ولی این احتمال نیز وجود دارد که هر یک از این جمله‌های سه‌گانه به مطلب تازه‌ای اشاره می‌کند. در مرحله نخست، مردم را به بهره‌گیری از بیانات الهی دستور می‌دهد که اشاره به اوامر و نواهی است و در مرحله دوّم از مواعظ الهی یعنی تشویق و ترغیب‌ها و بشارت و انذارهایی که انگیزه اطاعت و ترک عصیان است، سخن می‌گوید. بخش سوّم، مرحلهٔ خیرخواهی است که مصالح و برکات اطاعت و ترک معصیت را ـ که عاید مطیعان می‌گردد ـ بیان می‌کند ؛ به این ترتیب، مراحل سه‌گانه‌ای برای پیمودن مسیر قرب الی الله بیان شده است.

جالب توجّه این که در هر سه جمله، واژهٔ **الله** تکرار شده ؛ در حالی که ممکن بود در دو جمله از ضمیر استفاده شود و این برای بیان اهمّیّت مواعظ و نصایح الهی است که مردم با شنیدن نام مبارک پروردگار، به مواعظ و نصایح او اهمّیّت بیش‌تری می‌دهند.

در ادامهٔ این سخن، امام علیه‌السلام به دلیل و برهانی متوسّل می‌شود و می‌فرماید: «چه این‌که خداوند با دلیل‌های روشن، راه عذر را به روی شما بسته و حجّت را تمام کرده است. اعمالی را که دوست دارد و آن‌چه را از آن ناخوش دارد برای شما تبیین نموده است تا از آن‌ها تبعیّت کنید و از این‌ها دوری گزینید» (**فَإِنَّ اللّٰهَ قَدْ أَعْذَرَ إِلَيْكُمْ بِالْجَلِيَّةِ، وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ، وَ بَيَّنَ لَكُمْ مَحَابَّهُ[1] مِنَ الْأَعْمَالِ، وَ مَكَارِهَهُ مِنْهَا، لِتَتَّبِعُوا هٰذِهِ،**

---

۱. «**محابّ**» جمع «**محبّ**» (ازمادهٔ حبّ) به معنای محبوب و امر دوست‌داشتنی است.

**وَ تَجْتَنِبُوا هٰذِهِ).**

امام علیه‌السلام به این نکته اشاره می‌کند که سستی و کوتاهی در پذیرش مواعظ الهی و انجام دادن واجبات و ترک محرّمات با هیچ بهانه‌ای مقبول نیست ؛ چرا که خداوند نسبت به همه اتمام حجّت کرده و راه قبح عقاب بلا بیان را با بیان روشن خود بسته است.

سپس به پاسخ اشکالات مقدّری می‌پردازد ؛ می‌فرماید: «(اگر مشاهده می‌کنید که اطاعت امر و نهی خدا مشکلاتی دارد، جای تعجب نیست) زیرا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود: بهشت در میان ناراحتی‌ها و دوزخ در میان شهوات پیچیده شده» **(فَإِنَّ رَسُولَ ٱللهِ ـ صَلَّىٰ ٱللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ كَانَ يَقُولُ: «إِنَّ ٱلْجَنَّةَ حُفَّتْ[1] بِالْمَكَارِهِ، وَ إِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ»).**

و در ادامهٔ این سخن برای تأکید و توضیح بیش‌تر کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «بدانید هیچ طاعتی نیست جز این‌که انسان آن را با ناراحتی انجام می‌دهد و هیچ معصیتی نیست جز این‌که با شهوت (و علاقه) مرتکب آن می‌شود؛ رحمت خدا بر کسی که خود را از شهوات جدا سازد و هوای نفس را مهار کند ؛ چرا که جلوگیری از نفس سرکش از مشکل‌ترین کارهاست و این نفس، همواره به گناه و هواپرستی میل دارد» **(وَٱعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةِ ٱللهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهٍ، وَ مَا مِنْ مَعْصِيَةِ ٱللهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ. فَرَحِمَ ٱللهُ ٱمْرَأً نَزَعَ[2] عَنْ شَهْوَتِهِ، وَ قَمَعَ[3] هَوَىٰ نَفْسِهِ،**

---

۱. «**حفّت**» از مادهٔ «**حف**» (بر وزن کف) به معنای گرداگرد چیزی را گرفتن است.

۲. «**نزع**» از مادهٔ «**نزع**» (بر وزن نبض) است. این ماده گاه با «الی» متعدی می‌شود و گفته می‌شود: «**نزع الیه**» یعنی به آن اشتیاق پیدا کرد و گاه با «عن» متعدی می‌شود و گفته می‌شود: «**نزع عنه**» یعنی از این کار خودداری کرد و در عبارت مزبور در معنای دوّم استعمال شده و در جمله‌های بعد (تنزع الی معصیة) به معنای اوّل به کار رفته است. (این ماده گاه بدون حرف جر متعدی می‌شود و گفته می‌شود: «**نزع الشیء**» یعنی آن را خراب و باطل کرد.

۳. «**قمع**» از مادهٔ «**قمع**» (بر وزن منع) به معنای بازداشتن و مقهور و سرکوب کردن است.

**فَإِنَّ هٰذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مَنْزِعاً وَ إِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزِعُ إِلَىٰ مَعْصِيَةٍ فِي هَوًى).**

این یک واقعیت است که انسان در مسیر اطاعت فرمان خدا اعم از عبادات و غیر آن و نیز برای کسب فضایل اخلاقی و دفع رذایل، باید راه‌های پرپیچ و خمی را طی کند و از فراز و نشیب‌ها و گردنه‌های صعب العبور بگذرد و هر لحظه مراقب خطرهایی که از چپ و راست او را تهدید می‌کند باشد تا به سر منزل مقصود برسد ؛ ولی در مسیر گناه، نفس سرکش گویی در جادهٔ صاف و بدون مانع و خالی از پیچ و خم با سراشیبی مطلوب حرکت می‌کند. همین است سرّ پاداش مطیعان و رمز کیفر عاصیان.

در حدیث جالب و پرمعنایی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: «هنگامی که خداوند، بهشت را آفرید به جبرئیل دستور داد برو و به آن نگاهی بیفکن! جبرئیل رفت و نظری بر آن انداخت و عرضه داشت: خداوندا! به عزت و جلالت! هر کس اوصاف آن را بشنود، حتماً به سوی آن می‌آید و در آن وارد می‌شود؛ سپس خداوند آن را در لابه‌لای ناراحتی‌ها قرارداد و باز به جبرئیل دستور داد: برو به آن نگاه دیگری بیفکن! جبرئیل رفت و نظری به آن انداخت و عرضه داشت: خداوندا! من از این می‌ترسم که با این وصف، کسی به سراغ بهشت نرود و هنگامی که دوزخ را آفرید به جبرئیل فرمود: برو و نگاهی به آن بیفکن. جبرئیل رفت و نگاهی به آن افکند و عرضه داشت: به عزّت و جلالت قسم هر کس اوصاف دوزخ را بشنود داخل آن نخواهد شد ؛ سپس خداوند آن را در لابه‌لای شهوات قرارداد و به جبرئیل فرمود: برو نگاه دیگری بر آن بیفکن، جبرئیل نگاهی کرد و عرضه داشت: به عزت و جلالت سوگند! من از این می‌ترسم که همه وارد دوزخ شوند».[۱]

## نکته

### آن‌ها که به طاعات عشق می‌ورزند

آن‌چه در این عبارت از خطبهٔ مزبور نقل شد، یک حکم غالبی است نه دایمی ؛ به

---

۱. سنن ابن داوود، جلد ۲، صفحهٔ ۴۲۲ (حدیث ۴۷۴۴) و بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحهٔ ۷۲.

تعبیر دیگر اکثر طاعات، با مشکلاتی توأم است و غالب معاصی هوس‌انگیز و همراه با لذّات است.

این نکته نیز شایان دقت است که این حکم غالبی در مورد توده‌های مردم است وگرنه اولیاء الله و پویندگان راه حق به جایی می‌رسند که از هر طاعتی لذت می‌برند و به آن عشق می‌ورزند و از هرگناهی نفرت دارند و ناراحت می‌شوند؛ همان‌گونه که در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «**أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا**[1]؛ برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و آن را در آغوش گیرد». و از آن جا که مخاطبان امام علیه السلام توده‌های مردمند، نه فقط خاصان و مقربان درگاه خدا تعبیر یاد شده به صورتی که ملاحظه گردید ذکر شده است.

صدر خطبه نیز شاهد و گواه این مطلب است. قرآن مجید نیز دربارهٔ نماز و روزه می‌گوید: «﴿**وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ**﴾؛ این کار (استعانت به نمازو روزه) کار مشکلی است، جز برای خاشعان»[2].

**سؤال**: در تفسیر امر به معروف و نهی از منکر گفته می‌شود معروف به معنای شناخته شده است؛ زیرا نیکی‌ها با روح انسان آشناست و منکر به معنای ناشناخته است؛ چرا که روح انسان با بدی‌ها ناآشناست. آیا این تفسیر مشهور با آن‌چه در عبارت یاد شده نقل شده منافات ندارد؟

با کمی دقت روشن می‌شود منافاتی در میان نیست؛ زیرا شناخته بودن نیکی‌ها و ناشناخته بودن بدی‌ها از نظر درک کلی با جاذبه‌های گناه و دافعه‌های

اطاعت منافاتی ندارد؛ مثلاً همهٔ ما از علم، لذت می‌بریم و از جهل متنفریم؛ ولی تحصیل علم مشکلات زیادی دارد که گاه افرادی از آن چشم می‌پوشند و در تنبلی آسایشی است که گاه افرادی به سوی آن جذب می‌شوند.

---

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۸۳.
۲. بقره، آیهٔ ۴۵.

قابل توجه لیتوگرافی محترم

این صفحه سفید می‌باشد

## بخش دوّم

**وَ اَعْلَمُوا ـ عِبَادَ اللهِ ـ أَنَّ اَلْمُؤْمِنَ لَا يُصْبِحُ وَ لَا يُمْسِي إِلَّا وَ نَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ، فَلَا يَزَالُ زَارِياً عَلَيْهَا وَ مُسْتَزِيداً لَهَا. فَكُونُوا كَالسَّابِقِينَ قَبْلَكُمْ، وَ اَلْمَاضِينَ أَمَامَكُمْ. قَوَّضُوا مِنَ الدُّنْيَا تَقْوِيضَ الرَّاحِلِ، وَ طَوَوْهَا طَيَّ الْمَنَازِلِ.**

## ترجمه:

بدانید ای بندگان خدا که انسان با ایمان، صبح و شام بر او نمی‌گذرد مگر این که نزد خویش متهم است. پیوسته از خود عیب می‌گیرد (و خویشتن را نقد می‌کند) و برای خود طالب تکامل و فزونی است؛ بنابراین همچون پیشینیان و گذشتگان (صالح) خود باشید که قبل از شما بودند. آن‌ها شبیه مسافری بودند که عمودهای خیمه را برگرفته و طی طریق می‌کند (دنیا را گذرگاهی می‌دانستند به سوی سرای جاودان).

## شرح و تفسیر

### نقد خویشتن!

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه، درس مهم دیگری به پویندگان راه حق و سالکان مسیر قرب خداوند می‌دهد؛ می‌فرماید: «بدانید ای بندگان خدا که انسان با ایمان، صبح و شام بر او نمی‌گذرد مگر این که نزد خویش متهم است. پیوسته از خود عیب می‌گیرد (و خویشتن را نقد می‌کند) و برای خود طالب تکامل و فزونی است» (**وَ اَعْلَمُوا ـ عِبَادَ اللهِ ـ**

**أَنَّ ٱلْمُؤْمِنَ لَا يُصْبِحُ وَ لَا يُمْسِي إِلَّا وَ نَفْسُهُ ظَنُونٌ[۱] عِنْدَهُ، فَلَا يَزَالُ زَارِياً[۲] عَلَيْهَا وَ مُسْتَزِيداً لَهَا**).

می‌دانیم یکی از حجاب‌ها و موانع راه تکامل انسان، حبّ ذات است که عیوبش را در نظرش زیبا و ضعف‌ها را نقاط قوّت نشان می‌دهد؛ بنابراین اگر کسی می‌خواهد راه پیشرفت و کمال را بپوید باید نسبت به خویشتن بدبین باشد و همواره در برابر صفات و اعمال خویش بر کرسی نقد بنشیند تا پرده‌های حبّ ذات را کنار زند و واقعیت خویش را آن‌گونه که هست ببیند. این نکتهٔ مهمی است که امام علیه‌السلام در این عبارت کوتاه، طیّ سه جمله بیان فرموده است ؛ نخست می‌گوید: نسبت به خویش بدگمان باش ؛ سپس می‌فرماید: خود را نقد کن ؛ و سرانجام می‌افزاید: خود را به کمال مطلوب برسان.

در خطبهٔ همّام که صد و ده درس اخلاقی را تشکیل می‌دهد نیز به همین نکته اشاره شده ؛ می‌فرماید: «**فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ**؛ پرهیزگاران کسانی‌اند که خود را متهم می‌سازند (و از خوش‌بینی‌های بی‌جا در مورد صفات و افعال خویش اجتناب می‌کنند).

سپس امام علیه‌السلام برای تشویق مخاطبان خود ـ یعنی همه انسان‌ها ـ به ترک دنیاپرستی، الگویی از صالحان پیشین به آنان نشان می‌دهد؛ می‌فرماید: «همچون سابقین و گذشتگان (صالح) خود باشید که قبل از شما بودند. آن‌ها شبیه مسافری بودند که عمودهای خیمه را برگرفته و طی طریق می‌کند (دنیا را گذرگاهی می‌بیند به سوی سرای

---

۱. «**ظنون**» صیغه مبالغه از مادهٔ «**ظن**» (به معنای گمان) است و معمولاً در این موارد به معنای گمان بد به کار می‌رود ؛ بنابراین ظنون در این‌جا به معنای کسی است که نسبت به خویش با چشم انتقاد می‌نگرد و متهم می‌سازد و مادهٔ «**ظن**» گاه به معنای چیز کم آمده ؛ بنابراین ظنون به افراد ضعیف و بی‌دست و پا گفته می‌شود و در خطبه یاد شده همان معنای اوّل قصد شده است.

۲. «**زاری**» به معنای عیب‌جو از مادهٔ «**زَرْی**» (بر وزن زرع) به معنای عیب‌جویی گرفته شده است.

جاویدان)» (**فَكُونُوا كَالسَّابِقِينَ قَبْلَكُمْ، وَ ٱلْمَاضِينَ أَمَامَكُمْ. قَوَّضُوا**[۱] **مِنَ الدُّنْيَا تَقْوِيضَ الرَّاحِلِ، وَ طَوَوْهَا**[۲] **طَيَّ الْمَنَازِلِ**).

☆ ☆ ☆

## چند نکتهٔ مهم

۱ـ در اسلام، همواره به حسن ظن دستور داده می‌شود؛ ولی چرا در این جا امام علیه‌السلام به بدگمانی دستور می‌دهد؟ دلیلش روشن است، حسن ظن باید دربارهٔ دیگران باشد ؛ ولی دربارهٔ خود انسان که به طور طبیعی حسن ظنّ افراطی وجود دارد تا آن‌جا که نقطه‌های ضعف خود را قوّت، و صفات زشت را گاهی فضایل اخلاق می‌پندارد. به بدگمانی فرمان داده شده تا خویشتن دوستی افراطی تعدیل گردد. باید انسان به نقد خویش بنشیند و بدون اغماض، اعمال و رفتار و اخلاق خود را بررسی کند تا راه کمال و پیشرفت به روی او گشوده شود ؛ درست مانند کسی که از جادهٔ پرخطری عبور می‌کند، هرگاه با دیدهٔ خوش‌بینی به همه چیز نگاه کند به یقین، گرفتار حوادث دردناک می‌شود و اگر با نگاه بدگمانی بنگرد با احتیاط از لابه‌لای خطرها می‌گذرد و به سر منزل مقصود می‌رسد.

باید توجّه داشت که نقّادی از خویشتن، هرگز با مسألهٔ اعتماد به نفس منافات ندارد. اعتماد به نفس مانند آن است که انسان، سرمایهٔ عظیمی در اختیار داشته باشد و از وجود این سرمایه با خبر باشد ؛ این مطلب مانع از آن نمی‌شود که در به کارگیری سرمایه در یک محیط پرخطر، احتیاط‌های لازم را فراموش کند.

۲ـ امام علیه‌السلام دو الگو فرا راه مخاطبان قرار داده: کسانی که در گذشتهٔ دور می‌زیسته‌اند (کالسابقین قبلکم) و کسانی که در گذشتهٔ نزدیک بوده‌اند (والماضین امامکم) چرا که

---

۱. «**قوضوا**» از مادهٔ «**تقویض**» به معنای ویران کردن، درهم ریختن یا فرو کشیدن عمود خیمه است که برای جمع کردن خیمه صورت می‌گیرد.

۲. «**طووها**» از مادهٔ «**طیّ**» به معنای در نوردیدن گرفته شده است.

بررسی زندگی هر یک از این دو گروه، درس‌های آموزندهٔ خاصی دارد.

۳ـ امام علیه‌السلام در پایان این عبارت دستور می‌دهد که نگرش شما به دنیا همچون کسی باشد که عمود خیمه را پایین کشیده و بساط خیمه را جمع کرده و به سوی مقصد در حرکت است و منازل میان راه را یکی پس از دیگری طی می‌کند و هرگز دنیا را محلّ اقامت و استقرار نمی‌نگرد ؛ اتفاقاً همهٔ مشکلات دنیاپرستان از همین جا سرچشمه می‌گیرد که مرگ را به کلّی فراموش می‌کنند و زندگانی خود را در این جهان، عملاً جاودان فرض می‌کنند؛ غافل از این‌که گاه با چشم خود می‌بینیم چند ثانیهٔ کوتاه از یک زلزله یا یک سیلاب، محصول صدها سال را بر باد می‌دهد و یک منطقهٔ آباد، چنان درهم می‌ریزد که گویی هرگز ساکنانی در آن جا نبوده‌اند.[۱]

☆ ☆ ☆

۱. هنگامی که سطور یاد شده نوشته می‌شد مردم کشور ما در سوک ده‌ها هزار قربانی زلزلهٔ شدیدی که در شهر بم واطراف آن واقع شد به سر می‌بردند. زلزله در ۱۲ ثانیه (آری فقط در ۱۲ ثانیه!) شهر آباد و سرسبز و خرّمی را به تلی از خاک تبدیل کرد. گویی شهری است که هزاران سال بر آن می‌گذرد و خاموش است. به یقین، می‌دانستیم دنیا بی اعتبار است اما تا این حد ندیده بودیم. (۱۳۸۲/۱۰/۵ شمسی، مطابق با دوّم ذی القعدهٔ ۱۴۲۴ قمری).

## بخش سوّم

**وَ اَعْلَمُوا أَنَّ هٰذَا اَلْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ، وَ اَلْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ، وَ اَلْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ. وَ مَا جَالَسَ هٰذَا اَلْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ: زِيَادَةٍ فِي هُدىً، أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمىً. وَ اَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَىٰ أَحَدٍ بَعْدَ اَلْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ اَلْقُرْآنِ مِنْ غِنىً ؛ فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ، وَ اَسْتَعِينُوا بِهِ عَلَىٰ لَأْوَائِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ: وَ هُوَ اَلْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ، وَ اَلْغَيُّ وَ الضَّلَالُ، فَاسْأَلُوا اَللّٰهَ بِهِ، وَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ، وَ لَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ، إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ اَلْعِبَادُ إِلَىٰ اَللّٰهِ تَعَالَىٰ بِمِثْلِهِ.**

## ترجمه:

بدانید این قرآن، پند دهنده‌ای است که هرگز کسی را نمی‌فریبد و هدایتگری است که هیچ‌گاه گمراه نمی‌سازد و سخنگویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید. هیچ‌کس در کنار این قرآن ننشسته جز این که از کنار آن با زیاده یا نقصانی برخاسته ؛ زیادتی در هدایت یا نقصانی از کوردلی و جهالت. و بدانید هیچ‌کس با داشتن قرآن، فقر و بیچارگی ندارد و هیچ‌کس بدون آن غنا و بی‌نیازی نخواهد داشت. حال که چنین است برای درمان بیماری‌های خود از قرآن شفا بطلبید و برای پیروزی بر شداید و مشکلات از آن یاری بجویید ؛ زیرا در قرآن شفای سخت‌ترین بیماری‌ها یعنی کفر و نفاق و جهل و ضلالت است، بنابراین آن‌چه را می‌خواهید به وسیلهٔ قرآن از خدا بخواهید و با محبّت قرآن به سوی خدا روی آورید، و هرگز به وسیلهٔ آن از مخلوقات او چیزی نخواهید ؛ زیرا بندگان به چیزی مانند آن به خدا تقرّب نجسته‌اند.

## شرح و تفسیر

### درمان دردهای شما در قرآن است

در این بخش، امام علیه‌السلام اهمّیّت قرآن مجید را، این نسخه شفابخش آسمانی و کتابی که دروس انسانی در آن جمع است بیان می‌کند و پنج وصف مهم در پنج جمله بیان می‌دارد، می‌فرماید: «بدانید این قرآن، پند دهنده‌ای است که هرگز کسی را نمی‌فریبد» (**وَاعْلَمُوا أَنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ**).

«و هدایتگری است که هیچ‌گاه گمراه نمی‌سازد» (**وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ**).

«و سخنگویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید» (**وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ**).

«هیچ‌کس در کنار این قرآن ننشسته جز این که از کنار آن با زیاده یا نقصانی برخاسته؛ زیادتی در هدایت یا نقصانی از کوردلی و جهالت» (**وَ مَا جَالَسَ هٰذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ: زِيَادَةٍ فِي هُدىً، أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمىً**).

«و بدانید هیچ‌کس با داشتن قرآن، فقر و بیچارگی ندارد و هیچ‌کس بدون آن غنا و بی‌نیازی نخواهد داشت» (**وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَىٰ أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنىً**).

در جمله‌های اوّل و دوّم و سوّم مجموعاً اشاره به این حقیقت شده است که یک راهنمای خوب و هدایتگر، کسی است که نه دروغ بگوید، نه غشّ و خیانت کند و نه گرفتار گمراهی شود تا سبب انحراف دیگران گردد؛ ممکن است کسی راه و چاه را به خوبی بشناسد، اما به مخاطبان خود راست نگوید و یا آن‌ها را بفریبد و نیز ممکن است راستگو و دلسوز باشد، اما راه را پیدا نکند؛ در حالی که قرآن چنین نیست؛ وحی الهی است که از علم بی‌پایان حق سرچشمه گرفته؛ نه دروغی در آن راه دارد و نه غشّ و خیانتی؛ چرا که گویندهٔ این کتاب، خداوند است و خدا از همگان بی‌نیاز و بر همگان مشفق است.

به همین دلیل در ادامهٔ این سخن دو نتیجهٔ مهم برای هدایت‌های قرآن ذکر کرده است: نخست این که همنشین‌های قرآن پیوسته در زیاده و نقصانند: فزونی در هدایت و

کاستی در گمراهی ؛ و دیگر این‌که قرآن سرمایه‌ای است عظیم که هر کس و هر جامعه‌ای از آن بهره گیرد و دستوراتش را به کار بندد، نه گرفتار فقر معنوی می‌شود و نه فقر مادّی ؛ و آن‌ها که به آن پشت کنند گرفتار هر دو نوع فقر خواهند شد.

البتّه ممکن است کسانی باشند که اصلاً در زمرهٔ پیروان قرآن قرار نگیرند ؛ ولی اعمال آن‌ها هماهنگ با بخشی از تعلیمات قرآن باشد ؛ مثلاً دروغ نگویند و خیانت نکنند و به حقوق دیگران تجاوز ننمایند، این افراد نیز به همان مقدار شاهد موفقیّت و پیشرفت و پیروزی خواهند بود و این همان چیزی است که امام علیه‌السلام در واپسین ساعات عمرش بیان فرمود: «**اَللّٰهَ اَللّٰهَ فِي الْقُرآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ** ؛ خدا را خدا را فراموش نکنید در توجّه به قرآن ؛ نکند دیگران در عمل به آن بر شما پیشی گیرند».[۱]

در این‌که منظور از «بعد القرآن» در جمله‌های یاد شده بعد از نزول قرآن است یا بعد از عمل به آن؟ شارحان نهج‌البلاغه تفسیرهای مختلفی دارند؛ ولی صحیح معنای دوّم است ؛ چرا که برطرف کنندهٔ فقر معنوی و مادی، عمل به قرآن است ؛ نه تنها نزول بدون عمل.

در ضمن، از این جمله به خوبی استفاده می‌شود که اگر مسلمین جهان گرفتار ضعف و ناتوانی یا فقر و پریشانی در جهات معنوی یا مادّی‌اند، به جهت دوری از قرآن است؛ همچون تشنه کامانی که در کنار چشمهٔ آب زلالی نشسته‌اند و نالهٔ العطش آن‌ها به آسمان بلند است.

سپس امام علیه‌السلام با ذکر پنج جمله چنین نتیجه گیری می‌فرماید: «حال که چنین است برای درمان بیماری‌های خود از قرآن شفا بطلبید و برای پیروزی بر شداید و مشکلات از آن یاری بجویید ؛ چرا که در قرآن شفای سخت‌ترین بیماری‌ها یعنی کفر و نفاق و جهل و ضلالت است» (**فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ، وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَىٰ لَأْوَائِكُمْ**[۲]، **فَإِنَّ فِيهِ**

---

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۴۷.

۲. «**لأوىٰ**» از مادهٔ «**لأی**» (بر وزن سعی) به معنای تنگی و شدّت و محنت و ناراحتی و ←

**شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ: وَ هُوَ ٱلْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ، وَ ٱلْغَيُّ**[1] **وَ الضَّلَالُ**).

به این ترتیب، امام علیه‌السلام قرآن را وسیلهٔ حلّ مشکلات و درمان بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی و معنوی می‌شمرد و اصول این بیماری را در چهار چیز خلاصه می‌کند: کفر، نفاق، جهل و ضلال ؛ زیرا قرآن، نور ایمان و اخلاص بر دل می‌پاشد و پرده‌های جهل و نادانی را پاره می‌کند و انسان را از ضلالت و گمراهی رهایی می‌بخشد. به یقین، جامعهٔ آگاه و دانا و صاحب ایمان و اخلاص، هرگز در نمی‌ماند و گرفتار مشکلی نمی‌شود.

و در ادامهٔ این سخن در یک نتیجه‌گیری دیگر می‌فرماید:

«حال که چنین است، آن‌چه را می‌خواهید به وسیلهٔ قرآن از خدا بخواهید و با محبّت قرآن به سوی خدا روی آورید، و هرگز به وسیلهٔ آن از مخلوقات او چیزی نخواهید ؛ زیرا بندگان به چیزی مانند آن به خدا تقرّب نجسته‌اند» (**فَاسْأَلُوا ٱللّٰهَ بِهِ، وَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ، وَ لَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ ، إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ ٱلْعِبَادُ إِلَىٰ ٱللّٰهِ تَعَالَىٰ بِمِثْلِهِ**).

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که قرآن، بهترین وسیلهٔ نجات و مهم‌ترین سبب برای جلب عنایات الهی است.

جملهٔ «**وَ لَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ**» اشاره به این است که قرآن را وسیلهٔ خودنمایی و جلب توجّه مردم و رسیدن به مقاصد دنیوی قرار ندهید؛ آن‌گونه که از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که می‌فرماید: «**إِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقْرَءُ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ فُلانٌ قَارِئٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقْرَءُ الْقُرْآنَ لِيَطْلُبَ بِهِ الدُّنْيَا وَ لَا خَيْرَ فِي ذٰلِكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقْرَءُ الْقُرْآنَ لِيَنْتَفِعَ بِهِ فِي صَلَاتِهِ وَ لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ**؛ (قاریان قرآن سه دسته‌اند) گروهی از مردم قرآن می‌خوانند تا (دیگران) بگویند: فلان کس قاری قرآن است و گروهی قرآن می‌خوانند تا به وسیله آن به منافع دنیوی برسند و در هیچ‌یک از این‌ها خیری نیست و گروهی دیگر

---

← سختی طاقت‌فرسا گرفته شده است.

۱. «غیّ» به معنای کار جاهلانه و یا به تعبیر راغب در مفردات به معنای جهل و نادانی است که از اعتقاد فاسد سرچشمه می‌گیرد.

قرآن را در نمازها و شب و روز می‌خوانند تا از آن بهرهٔ (معنوی و الهی) گیرند.»[۱]

## نکته

## قرآن و درمان بیماری‌ها

درست است که در احادیث متعددی از تأثیر قرآن در شفای بیماری‌های جسمی نیز سخن به میان آمده و از این کلام بزرگ الهی دور نیست که حتی مرده را زنده کند تا چه رسد به شفای بیماران، ولی آن‌چه در کلام مزبور می‌خوانیم، اشاره به درمان بیماری‌های معنوی و اخلاقی است که امام علیه‌السلام انگشت بر چهار نوع از این بیماری‌ها (کفر، نفاق، جهل و گمراهی) گذارده است. امام علیه‌السلام در ادامه بر توسّل به قرآن و عشق و علاقهٔ به آن تأکید می‌فرماید.

این نکته نیز روشن است که منظور، توسّل و عشق و محبّتی خالی از عمل نیست. آن‌چه مهم است و سبب درمان این بیماری‌های اخلاقی، اجتماعی و اعتقادی می‌شود، آگاهی بر مضامین آیات و به کار بستن آن‌هاست؛ همان‌گونه که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از همین طریق، عقب افتاده‌ترین جوامع بشری را به یک جامعهٔ پیشرفته و نیرومند و سربلند مبدّل ساخت.

☆ ☆ ☆

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۶۰۷. (باب من حفظ القرآن... ذیل حدیث ۱).

قابل توجه لیتوگرافی محترم

این صفحه سفید می‌باشد

## بخش چهارم

**وَ اَعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ، وَ قَائِلٌ مُصَدَّقٌ، وَ أَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ اَلْقُرْآنُ يَوْمَ اَلْقِيَامَةِ شُفِّعَ فِيهِ، وَ مَنْ مَحَلَ بِهِ اَلْقُرْآنُ يَوْمَ اَلْقِيَامَةِ صُدِّقَ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ اَلْقِيَامَةِ: «أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلًى فِي حَرْثِهِ وَ عَاقِبَةِ عَمَلِهِ، غَيْرَ حَرَثَةِ اَلْقُرْآنِ». فَكُونُوا مِنْ حَرَثَتِهِ وَ أَتْبَاعِهِ، وَ اَسْتَدِلُّوهُ عَلَىٰ رَبِّكُمْ، وَ اَسْتَنْصِحُوهُ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ، وَ اَتَّهِمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ، وَ اَسْتَغِشُّوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ.**

## ترجمه:

بدانید قرآن، شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش مورد قبول و گوینده‌ای است که سخنش مقبول است. آن کس که قرآن در روز قیامت برای او شفاعت کند مشمول شفاعت می‌شود و آن کس که قرآن در قیامت از وی شکایت کند گواهی‌اش بر ضد او پذیرفته خواهد شد؛ چه این که روز قیامت، منادی صدا می‌زند: آگاه باشید! امروز هر کس گرفتار بذری است که افشانده و در گرو عاقبت اعمال خویش است؛ جز آنان که جز آنان که بذر قرآن افشاندند. شما نیز از بذر افشانان قرآن و پیروان آن باشید. پروردگارتان را با قرآن بشناسید و خویشتن را با آن اندرز دهید و در برابر قرآن، آرای خود را متهم کنید و خواسته‌های نفسانی خویش را در برابر آن نادرست بشمارید.

☆ ☆ ☆

## شرح و تفسیر

### قرآن شفاعت‌کننده روز جزاست!

این بخش از خطبه، همچنان دربارهٔ برکات و آثار قرآن سخن می‌گوید؛ با این تفاوت که در بخش پیشین، سخن از برکات معنوی و مادی قرآن در این دنیا بود و در این بخش، سخن از برکات آن در جهان آخرت است و به ویژه بر شفاعت قرآن، تأکید می‌کند. می‌فرماید: «بدانید قرآن، شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش مورد قبول و گوینده‌ای است که سخنش مقبول است. کس که قرآن در روز قیامت برای او شفاعت کند مشمول شفاعت می‌شود و آن کس که قرآن در قیامت از وی شکایت کند گواهی‌اش بر ضد او پذیرفته خواهد شد» (**وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ، وَ قَائِلٌ مُصَدَّقٌ، وَ أَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُفِّعَ فِيهِ، وَ مَنْ مَحَلَ[1] بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صُدِّقَ عَلَيْهِ**).

به یقین، شفاعت قرآن با زبان حال یا با زبان قال دربارهٔ کسانی است که عامل به آن باشند و شکایت قرآن دربارهٔ کسانی است که آن را پشت سر افکنند و نسبت به آن بی‌اطلاع باشند. سپس در توضیح بیش‌تری می‌فرماید: «چرا که روز قیامت، منادی صدا می‌زند: آگاه باشید! امروز هر کس گرفتار بذری است که افشانده و در گرو عاقبت اعمال خویش است؛ جز آنان که بذر قرآن افشاندند. شما نیز از بذر افشانان قرآن و پیروان آن باشید» (**فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ[2] مُبْتَلىً فِي حَرْثِهِ وَ عَاقِبَةِ عَمَلِهِ، غَيْرَ حَرَثَةِ الْقُرْآنِ». فَكُونُوا مِنْ حَرَثَتِهِ وَ أَتْبَاعِهِ**).

این سخن اشاره به حدیث معروف «**الدنیا مزرعة الآخرة**» است که هر کسی در این سرزمین، بذری می‌افشاند، محصول آن را روز قیامت درو می‌کند. امام علیه‌السلام می‌فرماید:

---

۱. «**محل**» از مادهٔ «**محل**» (بر وزن نحل) گرفته شده و معمولاً به معنای شکایت کردن توأم با سعایت و عیبجویی می‌آید؛ ولی در این جا تنها به معنای شکایت آمده است.

۲. «**حارث**» به معنای کشاورز از مادهٔ «**حرث**» (بر وزن غرس) به معنای کشاورزی گرفته شده است.

شما در این مزرعه بذرهای آیات قرآن را بپاشید ؛ چرا که تنها بذر مفید و پرثمر، همین بذر است و دیگران گرفتار زیان و خسران‌اند. آن‌ها که اعمالشان با تعلیمات قرآن هماهنگ است، بذر افشانان قرآنند و آن‌ها که رفتارشان بر خلاف قرآن است، از قرآن بیگانه و مبتلا و گرفتارند.

در پایان این سخن، امام علیه‌السلام به این حقیقت اشاره می‌فرماید که باید قرآن در همه چیز، معیار و مقیاس اصلی باشد؛ می‌فرماید: «پروردگارتان را با قرآن بشناسید و خویشتن را با آن اندرز دهید (و هرگاه نظر شما بر خلاف قرآن بود) و در برابر قرآن، آرای خود را متهم کنید و خواسته‌های نفسانی خویش را در برابر آن نادرست بشمارید» (**وَ اسْتَدِلُّوهُ عَلَىٰ رَبِّكُمْ، وَ اسْتَنْصِحُوهُ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ، وَ اتَّهِمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ، وَ اسْتَغِشُّوا**[1] **فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ**).

امام علیه‌السلام در این چند جملهٔ کوتاه به سه نکتهٔ مهم اشاره می‌فرماید: نخست این که اعتقادات صحیح را باید از قرآن گرفت ؛ دیگر این که اخلاق و رفتار مطلوب را از طریق قرآن کسب کرد و نکتهٔ سوّم این که قرآن باید مقیاس و معیار سنجش حق و باطل باشد. آن‌چه با قرآن هماهنگ است صحیح و باارزش و آن‌چه مخالف آن است، باطل و بی‌ارزش است.

این عبارت، تأکید دیگری است بر بطلان تفسیر به رأی و پیش‌داوری‌های تحمیل شده بر مفاهیم قرآنی. در روایات متعددی می‌خوانیم: «**مَنْ فَسَرَّ بِرَأْيِهِ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللهِ فَقَدْ كَفَرَ**؛ کسی که با میل خود آیه‌ای از قرآن را تفسیر کند به یقین کافر شده است».[2]

و در روایت دیگری می‌خوانیم که خداوند می‌فرماید: «**مٰا آمَنَ بِي مَنْ فَسَرَّ بِرَأْيِهِ**

---

۱. «**استغشوا**» از مادهٔ «**غشّ**» (بر وزن حدّ) به معنای فریب دادن، تقلّب کردن و کارهای ناخالص است و در تعبیر مذکور، مفهومش نادرست دانستن است.
۲. وسایل الشیعه، جلد ۱۸، صفحهٔ ۳۹.

**كَلَامِي**؛ کسی که سخن مرا با رأی خود تفسیر کند به من ایمان نیاورده است».[۱]

شایان توجّه این که استدلال به وسیله قرآن برای شناخت پروردگار، گاه از طریق دلایل توحید ـ که در سرتاسر قرآن نمایان است ـ صورت می‌پذیرد و گاه از طریق خود قرآن که چنین کتاب با عظمت و بی‌نظیری از یک سو دلیل نبوّت و از سوی دیگر نشانه‌ای از ذات پاک پروردگار است.

و این سخن دربارهٔ تمام معجزات، صادق است؛ به خصوص قرآن.

تفاوت «آرا» و «اهوا» که در عبارت مذکور آمده در این است که «آرا» اشاره به اعتقادات مخالف قرآن و «اهوا» اشاره به خواسته‌های نفسانی ضد آن است.

☆ ☆ ☆

۱. بحارالانوار، جلد ۸۹، صفحهٔ ۱۰۷.

## بخش پنجم

**اَلْعَمَلَ اَلْعَمَلَ، ثُمَّ النِّهَايَةَ النِّهَايَةَ، وَالْاِسْتِقَامَةَ اَلاِسْتِقَامَةَ، ثُمَّ الصَّبْرَ الصَّبْرَ، وَاَلْوَرَعَ اَلْوَرَعَ! «إِنَّ لَكُمْ نِهَايَةً فَانْتَهُوا إِلَىٰ نِهَايَتِكُمْ»، وَ إِنَّ لَكُمْ عَلَماً فَاهْتَدُوا بِعَلَمِكُمْ، وَ إِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَانْتَهُوا إِلىٰ غَايَتِهِ، وَاَخْرُجُوا إِلَىٰ اَللهِ بِمَا اَفْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ، وَ بَيَّنَ لَكُمْ مِنْ وَظَائِفِهِ. أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ، وَ حَجِيجٌ يَوْمَ اَلْقِيَامَةِ عَنْكُمْ.**

## ترجمه:

عمل کنید، عمل کنید ؛ سپس به پایان رسانید، به پایان رسانید، اعتدال، اعتدال ؛ سپس شکیبایی، شکیبایی ؛ و پارسایی، پارسایی. (بدانید) برای شما پایان و مقصدی است ؛ خود را به آن برسانید و برای شما نشانه‌ای قرار داده شده؛ به وسیلهٔ آن راه را پیدا کنید و اسلام هدفی دارد به هدف آن برسید. با انجام دادن فرایضی که خدا بر شماست و وظایفی که برای شما تبیین کرده، حق او را ادا کنید که (اگر چنین کنید) من مدافع شما در روز قیامت خواهم بود!

## شرح و تفسیر

### با این شرط من مدافع شما در قیامتم!

بعد از بیان ویژگی‌ها و اهمّیّت فوق العادهٔ قرآن مجید در عبارت پیشین، این خطبه امام ﷺ در این‌جا به بیان این حقیقت می‌پردازد که هدف نهایی نزول قرآن، عمل کردن

به آن بوده است؛ نه تنها تلاوت و قرائت ؛ می‌فرماید: «عمل کنید، عمل کنید ؛ سپس به پایان رسانید، به پایان رسانید، اعتدال، اعتدال ؛ سپس شکیبایی، شکیبایی ؛ و پارسایی، پارسایی» (**اَلْعَمَلَ اَلْعَمَلَ، ثُمَّ النِّهَايَةَ النِّهَايَةَ، وَالْاِسْتِقَامَةَ**[1] **اَلاِسْتِقَامَةَ، ثُمَّ الصَّبْرَ الصَّبْرَ، وَاَلْوَرَعَ اَلْوَرَعَ!**).

این مراحل پنج‌گانه که امام علیه‌السلام در این گفتار کوتاه بیان فرموده است، در حقیقت عصارهٔ برنامه سیر و سلوک الی الله و تکامل انسان مطرح شده است.

نخست، انسان باید به سراغ برنامه‌های عملی برود، سپس آن‌ها را نیمه کاره نگذارد و به انتها برساند و در ضمن، مراقب باشد که از راه راست منحرف نشود و بعد از آن در برابر هوای نفس و وسوسه‌های شیطان صبر و شکیبایی به خرج دهد و از این مرحله نیز فراتر برود؛ ورع و پارسایی در برابر شبهات نیز به کار بندد و به این ترتیب به سرمنزل مقصود برسد.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه گفته‌اند: در جمله‌های پنج‌گانه یاد شده دوّمی و چهارمی با ثم عطف شده و سوّمی و پنجمی با واو ؛ به دلیل این که رسیدن به نهایت مقصود بعد از عمل ممکن می‌شود و از آن‌جا که استقامت و اعتدال، کیفیّت عمل است با «واو» عطف شده و چون صبر در برابر معصیت است و آن‌چه قبل از آن آمده درباره اطاعت است به «**ثمّ**» عطف شده و از آن‌جا که صبر و ورع همراه یکدیگرند با «**واو**» عطف شده است.[2]

البتّه تفسیرهای دیگری هم برای تعبیرات فوق ذکر شده یا ممکن است ذکر شود. در ادامهٔ این سخن به هدف‌دار بودن برنامه‌های پنج‌گانه ذکر شده و نشانهٔ وصول به این

---

۱. «**الاستقامة**» به معنای ملازم طریق مستقیم بودن و ثبات بر مسیر صحیح است و بعضی ارباب لغت آن را به معنای اعتدال تفسیر کرده‌اند که هر دو به یک معنا بازگشت می‌کند و گاه به معنای استوار و پابرجا بودن نیز آمده است که در جملهٔ مزبور هر دو احتمال وجود دارد و جمع میان این دو نیز مانعی ندارد.

۲. شرح نهج‌البلاغه، علامه خویی، جلد ۱۰، صفحهٔ ۲۰۴.

هدف اشاره کرده، می‌فرماید: «برای شما پایان و مقصدی است ؛ خود را به آن برسانید و برای شما نشانه‌ای قرار داده شده؛ به وسیلهٔ آن راه را پیدا کنید و اسلام هدفی دارد به هدف آن برسید» (**«إِنَّ لَكُمْ نِهَايَةً فَانْتَهُوا إِلَىٰ نِهَايَتِكُمْ»، وَ إِنَّ لَكُمْ عَلَماً فَاهْتَدُوا بِعَلَمِكُمْ، وَ إِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَانْتَهُوا إِلَىٰ غَايَتِهِ**).

امام علیه‌السلام در این عبارت به نکتهٔ مهمی اشاره می‌کند و آن هدفدار بودن زندگی انسان و همچنین هدفمند بودن برنامه‌های دینی است. خداوند ما را بیهوده نیافرید و برنامه‌های تشریعی الهی یقیناً مقصد مهمی را دنبال می‌کند و آن، سعادت انسان در دنیا و آخرت است.

امام علیه‌السلام می‌فرماید: بکوشید تا به این هدف نایل شوید. مبادا در میان راه غافل شوید و توقف کنید و به سر منزل مقصود نرسید ؛ چه این که نشانه‌های راه، روشن و برنامه‌ها حساب شده است.

منظور از «عَلَم» (نشانه) یا اشاره به وجود مبارک خود آن حضرت و انبیا و اولیا در هر عصر و زمان است که راه را به همگان نشان می‌دهند و یا منظور، قرآن مجید و به تعبیری دیگر کتاب و سنّت است و یا همه اینها.

و در پایان این قطعه به صورت یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید: «با انجام دادن فرایضی که خدا بر شماست و وظایفی که برای شما تبیین کرده، حق او را ادا کنید که (اگر چنین کنید) من مدافع شما در روز قیامت خواهم بود!» (**وَٱخْرُجُوا**[1] **إِلَىٰ ٱللَّهِ بِمَا ٱفْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ، وَ بَيَّنَ لَكُمْ مِنْ وَظَائِفِهِ. أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ، وَ حَجِيجٌ**[2] **يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ عَنْكُمْ**).

---

۱. «**اخرجوا**» از مادهٔ «**خروج**» به معنای بیرون رفتن است و از آن‌جا که ادای حق انسان را از زیربار مسئولیت خارج می‌کند این واژه، هنگامی که با «مِنْ» متعدی شود به معنای ادای حق آمده است.

۲. «**حجیج**» از مادهٔ «**حج**» به معنای غلبه کردن آمده است و «**حجیج**» به کسی می‌گویند که با دلیل و برهان برطرف مقابل غالب آید.

منظور از «شاهد» این است که امام علیه‌السلام در قیامت بر اعمال نیک و ادای حقوق الهی و استقامت آن‌ها در راه هدف و صبر و ورع و تقوا گواهی می‌دهد و منظور از «حجیج» این است که در پاسخ سؤالاتی که فرشتگان الهی در دادگاه عدل خدا مطرح می‌کنند من از طرف شما جوابگو خواهم بود!

این تعبیرات برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: «﴿**يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ**﴾؛ روز قیامت هر گروهی را با امام و رهبرشان فرا می‌خوانیم[۱] و دربارهٔ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در جای دیگر می‌خوانیم: «﴿**وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَىٰ هَؤُلَاءِ**﴾؛ در قیامت تو را گواه بر پیامبران قرار خواهیم داد».[۲]

☆ ☆ ☆

۱. اسراء، آیهٔ ۷۱.
۲. نحل، آیهٔ ۸۹.

## بخش ششم

**أَلَا وَ إِنَّ ٱلْقَدَرَ السَّابِقَ قَدْ وَقَعَ، وَٱلْقَضَاءَ ٱلْمَاضِيَ قَدْ تَوَرَّدَ ؛ وَ إِنِّي مُتَكَلِّمٌ بِعِدَةِ ٱللهِ وَ حُجَّتِهِ. قَالَ اللهُ تَعَالَىٰ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ ٱسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾، وَ قَدْ قُلْتُمْ: ﴿رَبُّنَا اللهُ﴾، فَاسْتَقِيمُوا عَلَىٰ كِتَابِهِ، وَ عَلَىٰ مِنْهَاجِ أَمْرِهِ، وَ عَلَىٰ الطَّرِيقَةِ الصَّالِحَةِ مِنْ عِبَادَتِهِ ثُمَّ لَا تَمْرُقُوا مِنْهَا، وَ لَا تَبْتَدِعُوا فِيهَا، وَ لَا تُخَالِفُوا عَنْهَا. فَإِنَّ أَهْلَ ٱلْمُرُوقِ مُنْقَطَعٌ بِهِمْ عِنْدَاللهِ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ.**

## ترجمه:

آگاه باشید! مقدّرات پیشین به وقوع پیوست و قضای (الهی) انجام یافت (و سرانجام خلافت به اهلش رسید) و من به اتکای وعده‌های الهی و با دلیل و حجت او سخن می‌گویم. خداوند می‌فرماید: کسانی که گفتند: پروردگار ما خدا است، سپس در مسیر مستقیم، ثابت ماندند، فرشتگان الهی بر آن‌ها نازل می‌شوند (و به آن‌ها می‌گویند:) نترسید، اندوهگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده می‌شد. شما گفته‌اید: پروردگار ما خداست؛ بنابراین باید بر طریقهٔ کتاب او و راه روشن فرمانش و مسیر درست عبادتش مستقیم و ثابت بمانید. سپس از این مسیر روشن خارج نشوید و در آن بدعتی نگذارید و از آن منحرف نگردید ؛ چه این که آنان که خارج شوند در قیامت در پیشگاه خدا وا می‌مانند و به سر منزل مقصود نمی‌رسند.

## شرح و تفسیر

در آغاز این بخش از خطبه، امام علیه‌السلام اشاره سربسته‌ای به حوادث گذشته می‌کند و می‌فرماید: «آگاه باشید! مقدّرات پیشین به وقوع پیوست و قضای (الهی) انجام یافت (و سرانجام خلافت به اهلش رسید)» (**أَلَا وَ إِنَّ ٱلْقَدَرَ السَّابِقَ قَدْ وَقَعَ، وَٱلْقَضَاءَ ٱلْمَاضِيَ قَدْ تَوَرَّدَ**[۱]).

در این که منظور از «قضا» و «قدر» در این عبارت چیست؟ شارحان نهج‌البلاغه احتمالات گوناگونی داده‌اند؛ ولی با توجّه به بیانات آن حضرت که بعد از این نقل شده، بعید نیست که اشاره به مسائل مربوط به زمامداری آن حضرت ـ که در سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش‌بینی شده بود و قیام گروهی از پیمان شکنان و مفسدان بر ضد آن حضرت ـ باشد.

روشن است منظور از قضا و قدر ـ همان‌گونه که در شرح این موضوع در جای خود گفته‌ایم ـ اجبار بندگان و سلب اختیار از آن‌ها نیست ؛ بلکه آثار افعال اختیاری بشر نیز نوعی قضا و قدر است ؛ مثلاً خداوند، مقدر ساخته آن‌ها که سخت کوش و با استقامت‌اند در زندگی پیروز شوند و افراد تنبل و وادادهاند عقب بمانند؛ گرچه این امور به اختیار انسان قرار می‌گیرد، ولی خداوندِ مسبب الاسباب آثاری برای آن قرار داده که قضا و قدر آن محسوب می‌شود ؛ البتّه قضا و قدرهای الزامی نیز هست که در خارج محدوده افعال انسانی است.[۲]

سپس وظیفه مردم را نسبت به آینده بیان کرده، می‌فرماید: «من به اتکای وعده‌های الهی و بادلیل و حجت او سخن می‌گویم. خداوند می‌فرماید: کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس در مسیر مستقیم، ثابت ماندند، فرشتگان الهی بر آن‌ها نازل می‌شوند (و به آن‌ها می‌گویند:) نترسید، اندوهگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به

---

۱. «**تورّد**» ازمادهٔ «**ورود**» به معنای داخل شدن گرفته شده و واژهٔ «**تورد**» در مواردی به کار می‌رود که چیزی به تدریج وارد شود.

۲. شرح بیش‌تر را ذیل آیات قضا و قدر در تفسیر نمونه، جلد ۲۳، ذیل آیهٔ ۴۹ سورهٔ قمر و کتاب «انگیزهٔ پیدایش مذهب» بخوانید.

شما وعده داده می‌شد» (**وَ إِنِّي مُتَكَلِّمٌ بِعِدَةِ اللهِ وَ حُجَّتِهِ. قَالَ اللهُ تَعَالَىٰ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَن لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾**).

آن‌گاه در یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید: «شما گفته‌اید: پروردگار ما خدا است؛ «ولی ادامهٔ آیه را فراموش نکنید) باید بر طریقهٔ کتاب او و راه روشن فرمان‌هایش و مسیر درست عبادتش مستقیم و ثابت بمانید» (**وَ قَدْ قُلْتُمْ: ﴿رَبُّنَا اللهُ﴾، فَاسْتَقِيمُوا عَلَىٰ كِتَابِهِ، وَ عَلَىٰ مِنْهَاجِ أَمْرِهِ، وَ عَلَىٰ الطَّرِيقَةِ الصَّالِحَةِ مِنْ عِبَادَتِهِ**).

اشاره به این که گفتار بی عمل، کسی را به جایی نمی‌رساند و سبب ورود در بهشت و سعادت جاویدان نمی‌شود ؛ حال که اظهار ایمان کرده‌اید، وارد میدان عمل شوید تا مشمول وعده‌های الهی در آیات مذکور شوید.

جمله‌های سه‌گانهٔ «**فَاسْتَقِيمُوا عَلَىٰ كِتَابِهِ**...» ممکن است اشاره به اعتقاد خالص در اصول دین و اطاعت اوامر در فروع و اخلاق صالح در روحیات باشد و تا مؤمنان در این سه مرحله کار نکنند مشمول وعده‌های الهی در آیه یادشده نخواهند شد.

آن‌گاه خطرهای طرق انحرافی را که در کمین پویندگان این راه است بیان می‌فرماید: «از این مسیر روشن خارج نشوید و در آن بدعتی نگذارید و از آن منحرف نگردید ؛ زیرا آنها که خارج شوند در قیامت در پیشگاه خدا وا می‌مانند و به سر منزل مقصود نمی‌رسند» (**ثُمَّ لَا تَمْرُقُوا[1] مِنْهَا، وَ لَا تَبْتَدِعُوا فِيهَا، وَ لَا تُخَالِفُوا عَنْهَا. فَإِنَّ أَهْلَ الْمُرُوقِ مُنْقَطَعٌ[2] بِهِمْ عِنْدَاللهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.**

امام علیه‌السلام در این عبارت به سه گروه از منحرفان اشاره کرده، هشدار می‌دهد قدم در راه آن‌ها نگذارید:

---

۱. «**مروق**» در اصل به معنای گذشتن تیر از هدف است و مارقین به گروهی مانند خوارج اطلاق شده که آن‌ها چنان افراطی بودند که از دایرهٔ دین گذشتند و به بیراهه افتادند.

۲. «**منقطع بهم**» به معنای کسانی است که زاد و توشه آن‌ها تمام شده یا مرکب‌شان از کار افتاده و در وسط راه مانده و به مقصد نرسیده‌اند.

نخست گروهی که از دین به سرعت خارج شدند ؛ تصوّر می‌کنند دین دارند ؛ در حالی که فاصلهٔ آن‌ها از دین واقعی و خالص بسیار زیاد است ؛ همچون خوارج نهروان که در تاریخ و بر اساس روایات به «مارقین» شهرت یافتند؛ تعبّد و پای‌بندی آن‌ها به ظاهر دین چنان بود که افراد ناآگاه آنان را از دین داران جدّی می پنداشتند ؛ در حالی که از دین فقط به ظاهر و پوسته‌ای قناعت کرده بودند و از حقیقت اسلام بیگانه بودند.

دوّم گروه بدعت گذارانند که دین را مطابق سلیقهٔ خود تغییر می‌دهند و در واقع، فکر ناقص و هوای نفس خویش را بر احکام الهی مقدّم می‌دارند که نمونه‌های آن در عصر خلفا کم نبود.

سوّم، گروهی‌اند که آگاهانه با احکام خدا به مخالفت بر می‌خیزند و آن‌چه را با منافع زودگذرشان سازگار نیست به راحتی کنار می‌گذارند. جملهٔ معروف معاویه به مردم کوفه به هنگامی که فاتحانه وارد کوفه شد و گفت: «به خدا سوگند! با شما پیکار نکردم تا نماز بخوانید و روزه بگیرید و حجّ بجا آورید و زکات دهید. شما این کارها را انجام می‌دهید؛ من فقط برای این با شما پیکار کردم که بر شما حکومت کنم (و طبق روایتی بر گردن شما سوار شوم)»[1] نمونهٔ روشنی از آن است.

مسلّماً کسانی که در این راه‌های انحرافی گام نگذارند و گرفتار وسوسه‌های شیطان و هوای نفس نشوند کسانی‌اند که «ربنا الله» گفته‌اند و در طریق مستقیم، گام نهادند و فرشتگان پروردگار بر آن‌ها نازل می‌شوند و به آن‌ها بشارت بهشت می‌دهند.

☆ ☆ ☆

---

۱. این سخن را بسیاری از مورخان و محدثان در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند ؛ از جمله در مصنّف ابن‌ابی‌شیبه (جلد ۷، صفحهٔ ۲۵۱) و تاریخ دمشق (جلد ۵۲، صفحهٔ ۳۸۰) و البدایة والنهایة ابن کثیر (جلد ۸، صفحهٔ ۱۴) و شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی الحدید (جلد ۱۶، صفحهٔ ۱۵) نقل شده است و در ذیل بعضی از این نقل‌ها آمده است که با صراحت گفت: من هر شرطی را با هر کس کرده‌ام زیر پای خود قرار داده‌ام (اشاره به این‌که به شرایط صلح با امام حسن علیه‌السلام پای‌بند نیستم).

## نکته

### استقامت در مسیر ولایت

در بعضی از روایات در تفسیر جملهٔ ﴿**ثُمَّ اسْتَقَامُوا**﴾ (برگرفته از آیهٔ ۳۰ سورهٔ فصلت) آمده است که این جمله اشاره به ولایت است. امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در پاسخ کسی که از تفسیر استقامت در آیهٔ یادشده سؤال کرده بود، فرمود: «هِیَ وَاللهِ مٰا أَنْتُمْ عَلَیْهِ؛ منظور از استقامت به خدا سوگند! همان چیزی است که شما دارید».[۱]

البتّه استقامت و ثبات بر جادهٔ مستقیم در دین، مفهوم گسترده‌ای دارد که یک مصداق بارز آن ولایت اهل‌بیت است.

**سؤال:** بشارتی را که فرشتگان به مؤمنان ثابت قدم می‌دهند آیا در لحظهٔ مرگ است یا در زمان زندگی در این دنیا یا در قیامت؟ آیا این بشارت برای مؤمنان احساس می‌شود یا خیر؟

**پاسخ:** بی‌شک، فرشتگان ـ طبق صریح آیات قرآن ـ در لحظات حساس در همین زندگی دنیا به یاری مؤمنان شتافتند؛ برای نمونه در جنگ بدر و احزاب[۲]؛ البتّه مؤمنان آن‌ها را ندیدند؛ ولی امدادهای غیبی آن‌ها را در جهت پیروزی در میدان جنگ مشاهده کردند.

از روایات استفاده می‌شود که بشارت فرشتگان که در آیهٔ یاد شده (آیهٔ ۳۱ سورهٔ فصلت) به آن اشاره شده، مربوط به لحظهٔ مرگ یا صحنهٔ محشر است و جملهٔ ﴿**نَحْنُ أَوْلِیَاؤُکُمْ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا**﴾ به صورت: «**وَ نَحْنُ کُنَّا أَوْلِیَاؤُکُمْ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا**» تفسیر شده؛ یعنی ما در زندگی دنیا یار و یاور شما بودیم و در لحظهٔ احتضار و قیامت شما را یاری خواهیم کرد.

در تفسیر مجمع البیان از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل شده: «**أَلَّا تَخٰافُوا مٰا تَقْدِمُونَ**

---

۱. مجمع البیان، ذیل آیهٔ محل بحث.
۲. آل عمران، آیهٔ ۱۲۴؛ احزاب، آیهٔ ۹.

**عَلَيْهِ وَ لَا تَحْزَنُوا مَا خَلَّفْتُمْ وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ فِي الدُّنْيَا؛** فرشتگان (در لحظهٔ مرگ) به آن‌ها می‌گویند: «از آن‌چه در پیش رو دارید نترسید و نسبت به آن چه در دنیا پشت سر گذاشتید غمگین نباشید. بشارت به شما به آن بهشتی که در دنیا به شما وعده داده می‌شد».[1]

☆ ☆ ☆

۱. مجمع البیان، ذیل آیهٔ مورد بحث.

## بخش هفتم

**ثُمَّ إِيَّاكُمْ وَ تَهْزِيعَ ٱلْأَخْلَاقِ وَ تَصْرِيفَهَا، وَٱجْعَلُوا اللِّسَانَ وَاحِداً، وَلْيَخْزُنِ الرَّجُلُ لِسَانَهُ، فَإِنَّ هٰذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ. وَٱللهِ مَا أَرَىٰ عَبْداً يَتَّقِي تَقْوَىٰ تَنْفَعُهُ حَتَّىٰ يَخْزُنَ لِسَانَهُ. وَ إِنَّ لِسَانَ ٱلْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ، وَ إِنَّ قَلْبَ ٱلْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ: لِأَنَّ ٱلْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ، فَإِنْ كَانَ خَيْراً أَبْدَاهُ، وَ إِنْ كَانَ شَرّاً وَارَاهُ. وَ إِنَّ ٱلْمُنَافِقَ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَىٰ عَلَىٰ لِسَانِهِ لَا يَدْرِي مَاذَا لَهُ، وَ مَاذَا عَلَيْهِ. وَ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ ـ صَلَّىٰ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّىٰ يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ. وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّىٰ يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ». فَمَنِ ٱسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَىٰ ٱللهَ تَعَالَىٰ وَ هُوَ نَقِيُّ الرَّاحَةِ مِنْ دِمَاءِ ٱلْمُسْلِمِينَ وَ أَمْوَالِهِمْ، سَلِيمُ اللِّسَانِ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ، فَلْيَفْعَلْ.**

## ترجمه:

سپس برحذر باشید از درهم شکستن فضایل اخلاقی و دگرگون ساختن آن. یک زبان باشید (و همیشه حق بگویید) انسان باید زبان خود را نگه دارد؛ زیرا این زبان، سرکش است و صاحبش را به هلاکت می‌افکند. به خدا سوگند! باور نمی‌کنم بنده‌ای که زبانش را حفظ نکند، به درجه‌ای از تقوا برسد که به حالش سودمند گردد، (بدانید،) زبان مؤمن، پشت قلب او قرار دارد و قلب منافق، پشت زبان اوست ؛ چون مؤمن هرگاه بخواهد سخنی بگوید نخست می‌اندیشد؛ اگر خیر بود اظهار می‌کند و اگر شرّ بود آن را پنهان می‌سازد ؛ ولی منافق آن‌چه بر زبانش جاری می‌شود می‌گوید ؛ در حالی که نمی‌داند کدام به سود

اوست و کدام به زیان او. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ایمان هیچ بنده‌ای صاف و استوار نخواهد شد تا قلبش صاف شود و هیچ‌گاه قلبش صاف و استوار نخواهد شد تا زبانش چنین گردد. هر کس از شما بتواند خدا را در حالی ملاقات کند که دستش از خون و اموال مسلمانان پاک باشد و زبانش از تعدی بر آبروی آنان سالم بماند، باید چنین کند (که نجات در آن است).

☆ ☆ ☆

## شرح و تفسیر

### فرق مؤمن و منافق در اصلاح زبان است

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه مسائل مهمی در رابطه با تهذیب اخلاق و پاکسازی روح و جان از رذایل اخلاقی را بیان می‌فرماید و به نکات بسیار مهمی که کلید اصلاح اخلاق است، اشاره می‌کند؛ نخست می‌فرماید: «سپس برحذر باشید از درهم شکستن فضایل اخلاقی و دگرگون ساختن آن» (**ثُمَّ إِيَّاكُمْ وَ تَهْزِيعَ ٱلْأَخْلَاقِ وَ تَصْرِيفَهَا**[1]).

با توجّه به این‌که «تهزیع» از مادّهٔ «هزع» (بر وزن نظم) به معنای درهم شکستن گرفته شده، گویی امام علیه‌السلام فضایل اخلاقی را همچون بنای استوار یا گوهری شاهوار می‌شمرد که انحراف از آن به منزلهٔ تخریب و درهم شکستن و دگرگون ساختن آن است؛ بنایی که اگر درهم شکسته شد، مایهٔ‌بدبختی و درماندگی است و گوهری که اگر درهم بشکند ارزش خود را به کلّی از دست می‌دهد. نه تنها افراد بلکه جوامع بشری هرگاه فضایل اخلاقی را از دست دهند رو به تباهی و نابودی و انقراض می‌روند:

اقـــوام روزگـــار بـه اخـلاق زنـده‌انـد  قومی که گشت فاقد اخلاق، مردنی است

آن‌گاه انگشت روی یکی از مهم‌ترین مسائل اخلاقی می‌گذارد که بدون آن، کسی در مسیر تهذیب نفس می‌تواند گام بردارد و آن اصلاح زبان است و در این زمینه چند دستور

---

۱. «**تصریف**» به معنای تغییردادن و دگرگون ساختن است.

مهم می‌دهد؛ نخست می‌فرماید: «یک زبان باشید» (**وَٱجْعَلُوا اللِّسَانَ وَاحِداً**).

این تعبیر در مقابل تعبیر «ذواللسانین» (افراد دو زبان) است که اشاره به منافقان می‌باشد، در حضور فرد چیزی می‌گویند و در غیاب او چیز دیگر؛ هنگامی که مؤمنان را ملاقات می‌کنند می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم؛ ولی موقعی که جلسات خصوصی با شیطان‌صفتان تشکیل می‌دهند می‌گویند ما با شماییم، ما این‌ها را مسخره می‌کنیم؛ ﴿**وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوَا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ**﴾[1].

بدیهی است در جامعه‌ای که افراد دو چهره و دو زبان و منافق و بی‌بهره از صداقت نفوذ کنند، اعتماد و محبّت و همدلی که مهم‌ترین سرمایهٔ زندگی اجتماعی است بر باد می‌رود و محیط زندگی به جهنّم سوزانی تبدیل می‌شود که همه با بدبینی به یکدیگر می‌نگرند و همه از هم وحشت دارند.

در دوّمین دستور می‌فرماید: «انسان باید زبان خود را نگه دارد؛ زیرا این زبان، سرکش است و صاحبش را به هلاکت می‌افکند» (**وَلْيَخْزُنِ الرَّجُلُ لِسَانَهُ، فَإِنَّ هٰذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ**[2] **بِصَاحِبِهِ**).

تشبیه زبان به یک مرکب سرکش، تشبیه جالب و عجیبی است؛ چرا که زبان، ساده‌ترین عضوی است که در اختیار انسان است و به آسانی آن را به گردش در می‌آورد؛ ولی گاه هوای نفس و وساوس شیطانی آن‌چنان بر انسان غلبه می‌کند که مهار زبان را از دست او می‌گیرد؛ همچون مرکب چموش و سرکشی که زمام اختیار از صاحبش گرفته و او را به سوی پرتگاه می‌برد. بهترین وسیله برای محفوظ ماندن از این خطر، آن است که انسان کمتر سخن بگوید. منظور از نگهداری زبان، همین است؛ نه این که اصلاً سخن نگوید؛ زیرا زبان مهم‌ترین وسیلهٔ تعلیم و تربیت و انتقال علوم و تجربه‌ها و ذکر خداوند

---

۱. بقره، آیهٔ ۱۴.

۲. «**جموح**» به معنای سرکش و چموش است و از مادهٔ «**جمح**» (بر وزن جمع) گرفته شده که به معنای سرکشی است.

متعال است.

در ادامهٔ این سخن در تأکید همین مطلب می‌فرماید: «به خدا سوگند! باور نمی‌کنم بنده‌ای زبانش را حفظ نکند، به درجه‌ای از تقوا برسد که به او سود نبخشد» (**وَٱللهِ مَا أَرَىٰ عَبْداً يَتَّقِي تَقْوَىٰ تَنْفَعُهُ حَتَّىٰ يَخْزُنَ لِسَانَهُ**).

این تأکید امام علیه‌السلام که با سوگند به ذات پاک خدا مقرون شده، اشاره به آن چیزی است که همهٔ پویندگان راه حق و ارباب سیر و سلوک قائل‌اند که نخستین گام در این راه را اصلاح زبان می‌شمارند و تا کسی از این گردنهٔ صعب العبور نگذرد، هرگز به حقیقت تقوا و پرهیزکاری و قرب الی الله نخواهد رسید.

سپس در ادامهٔ سخن برای بیان اهمّیّت حفظ زبان، یکی از تفاوت‌های مؤمنان و منافقان را در همین موضوع بر می‌شمرد و می‌فرماید: «زبان مؤمن، پشت قلب او قرار دارد و قلب منافق، پشت زبان اوست ؛ چرا که مؤمن هرگاه بخواهد سخنی بگوید نخست می‌اندیشد؛ اگر خیر بود اظهار می‌کند و اگر شرّ بود آن را پنهان می‌سازد ؛ ولی منافق آن‌چه بر زبانش جاری می‌شود می‌گوید ؛ در حالی که نمی‌داند کدام به سود اوست و کدام به زیان او» (**وَ إِنَّ لِسَانَ ٱلْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ، وَ إِنَّ قَلْبَ ٱلْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ: لِأَنَّ ٱلْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ، فَإِنْ كَانَ خَيْراً أَبْدَاهُ، وَ إِنْ كَانَ شَرّاً وَارَاهُ. وَ إِنَّ ٱلْمُنَافِقَ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَىٰ عَلَىٰ لِسَانِهِ لَا يَدْرِي مَاذَا لَهُ، وَ مَاذَا عَلَيْهِ**).

به یقین، زبان هر کس در دهان اوست و قلب ـ خواه به معنای این عضو مخصوصی که در وسط سینه است تفسیر شود و یا به معنای عقل ـ از زبانش جداست و ظاهراً میان مؤمن و منافق، فرقی نیست ؛ ولی در بیان حضرت، کنایهٔ لطیفی است برای بیان این معنا که مؤمن، اوّل می‌اندیشد و سپس سخن می‌گوید؛ ولی منافق ؛ اوّل سخن می‌گوید و سپس می‌اندیشد؛ همان‌گونه که امام علیه‌السلام در ادامهٔ سخنش تفسیر فرموده است.

قابل توجّه این‌که همین معنا در کلمات قصار امام علیه‌السلام به صورت دیگری ذکر شده

است؛ می‌فرماید: «**لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ**؛ زبان عاقل در پشت قلب اوست، در حالی که قلب احمق در پشت زبان او قرار دارد».(۱)

نیز در روایت دیگری از آن حضرت نقل شده است: «**قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ وَ لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ**؛ قلب احمق در دهان اوست و زبان عاقل در قلب اوست».(۲)

همهٔ این عبارات، یک حقیقت را دنبال می‌کند که مؤمن و عاقل می‌اندیشد و می‌گوید و احمق و منافق می‌گوید و نمی‌اندیشد.

**پرسش:** منافقان معمولاً افرادی هوشیار و در کارهای تخریبی خود دارای برنامه‌ها و نقشه‌های دقیق‌اند؛ چگونه می‌توان آن‌ها را احمق یا کسی که «لَا يَدْرِي مَاذَا لَهُ وَ مَاذَا عَلَيْهِ ؛ نمی‌داند که چه چیزی به سود و چه چیز به زیان است» معرفی کرد؟!

**پاسخ:** با دقت در آیات مربوط به منافقان در قرآن مجید، پاسخ این سؤال را می‌توان دریافت و آن این‌که گرچه منافقان در مراحل ابتدایی، دارای هوش و نقشه‌های شیطنت‌آمیزاند و به همین دلیل، خود را هوشمند و مؤمنان راستین را سفیهان می‌پندارند، ولی در مرحلهٔ نهایی سفیه واقعی آن‌هایند؛ قرآن مجید می‌گوید: «﴿**وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوَا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ أَلَآ إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَـٰكِنْ لَّا يَعْلَمُونَ**﴾؛ و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: همانند (دیگر) مردم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا همچون ابلهان ایمان بیاوریم؟! بدانید این‌ها همان ابلهانند؛ ولی نمی‌دانند».(۳)

بنابراین در یک محاسبهٔ دقیق، حماقت آن‌ها و هوشیاری مؤمنان روشن می‌شود؛ چه آن که خط نفاق، خواه ناخواه خود را نشان می‌دهد و سبب رسوایی دنیا و آخرت می‌شود و منافقان، سرمایه‌های اصلی خود را از دست می‌دهند ؛ بی‌آن‌که بهره‌ای برای

---

۱. کلمات قصار، ۴۰.
۲. کلمات قصار، ۴۱.
۳. بقره، آیهٔ ۱۳.

سعادت جاویدانشان از آن ببرند.

سپس در ادامهٔ این سخن، امام علیه‌السلام به حدیث پرمعنایی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله استدلال می‌کند و می‌گوید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ایمان هیچ بنده‌ای صاف و استوار نخواهد شد تا قلبش صاف شود و هیچ‌گاه قلبش صاف و استوار نمی‌شود تا زبانش چنین گردد» (**وَ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ ـ صَلَّىٰ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ : «لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّىٰ يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ. وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّىٰ يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ»**).

رابطه‌ای که میان اصلاح زبان و قلب و ایمان در این حدیث آمده، دقیق و حساب شده است. تجربه نشان داده که آلودگی زبان به انواع گناهان و سخنان لغو و بیهوده، قلب را تاریک و روح را تهی از معنویت می‌کند و بدیهی است هنگامی که قلب، تاریک شود جای درخشش نور ایمان نخواهد بود. قرآن مجید در یک تعبیر حساب شده می‌گوید: «**﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ﴾**؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگویید تا خدا اعمال شما را اصلاح کند».[1]

بنابراین رابطهٔ لازم و ملزوم بودن اصلاح زبان و اصلاح قلب و اصلاح ایمان، یک رابطهٔ روشنی است؛ هر چند بعضی از شارحان نهج‌البلاغه در توجیه آن به زحمت افتاده‌اند.

البتّه نمی‌توان انکار کرد که عکس این معنا نیز صادق است؛ یعنی قوّت ایمان؛ باعث نورانیّت قلب و نورانیّت قلب، باعث اصلاح زبان می‌شود و به تعبیر روشن‌تر این امور سه گانه، تأثیر متقابل در یکدیگر دارد؛ ولی آن‌چه در حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده بارزتر است.

آن‌چه در جمله‌های بالا آمد همه مربوط به اصلاح زبان بود که مهم‌ترین گام در راه خودسازی و قرب الی الله است. آن‌گاه امام علیه‌السلام به سه موضوع مهم دیگر در پایان این عبارت از خطبه اشاره کرده، می‌فرماید: «هر کس از شما بتواند خدا را در حالی ملاقات کند که دستش از خون و اموال مسلمانان پاک باشد و زبانش از تعدی بر آبروی آنان سالم

---

۱. سورهٔ احزاب، آیات ۷۰ و ۷۱.

بماند، باید چنین کند» (**فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَىٰ اللهَ تَعَالَىٰ وَ هُوَ نَقِيُّ الرَّاحَةِ مِنْ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمْوَالِهِمْ، سَلِيمُ اللِّسَانِ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ، فَلْيَفْعَلْ**).

به یقین چنین کسی از تقوای فراوانی برخوردار است و در سایهٔ آن مشمول برترین عنایات الهی خواهد شد.

چه تقوایی از این بالاتر که اذیت و آزار انسان به هیچ‌کس نرسد و اصول سه‌گانه احترام انسان‌ها را رعایت کند: احترام جان و مال و آبرو.

این موضوع به قدری مهم است که رعایت آن، نشانهٔ مسلمان بودن است و ترک آن دلیل بر بیگانگی از اسلام است.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «**اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ**؛ مسلمان، کسی است که مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند و کمترین تعرضی به جان و مال و آبروی افراد نداشته باشد».[۱]

حتی در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام مطلب را از دایرهٔ اسلام و مسلمین فراتر برده، می‌فرماید: «**اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ الْمُؤْمِنُ مَنِ ائْتَمَنَهُ النَّاسَ عَلَىٰ اَمْوَالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ**؛ مسلمان، کسی است که مردم از دست و زبانش در امان باشند و مؤمن کسی است که مردم او را بر مال و جان خود امین بشمرند».[۲]

## نکته‌ها

### ۱ـ زبان عجیب‌ترین عضو بدن

این یک قطعه گوشت ساده که آن را زبان می‌نامیم هم از نظر ظاهر و هم از نظر باطن، مسئولیت‌های بزرگی به عهده دارد. اگر اندکی در سخن گفتن افراد دقیق شویم، می‌بینیم زبان با سرعت عجیبی در دهان گردش می‌کند و با شتاب، مقاطع حروف را مشخص

---

۱. میزان الحکمه، حدیث شمارهٔ ۸۷۷۸.
۲. بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحهٔ ۵۱ (حدیث ۳).

می‌کند و باز با سرعت شگفت‌آوری کلمات و جمله‌ها را می‌سازد و هرگز خسته نمی‌شود!

اگر کمی مسیر حرکت خود را اشتباه کند، کلمات مهمل و گاه خنده‌آور ایجاد می‌شود!

و نیز به هنگام غذاخوردن با سرعت و دقت بی‌نظیری لقمه غذا را به زیر دندان‌ها می‌فرستد و خود را به عقب می‌کشد تا غذا در زیر چکش‌های دندان نرم شود. اگر در هفته، یا ماه و سال یک بار در این کار دقیق اشتباه کند و لای دندان‌ها بمناند، چنان ضربه‌ای می‌خورد که خون از آن جاری می‌شود و در این جاست که می‌گوییم: «زبان‌مان را گاز گرفتیم».

کار مهم دیگر او جمع کردن غذاهای جویده و فرستادن آن به درون حلق است که اگر زبان نبود، بلعیدن آب و غذا کار بسیار مشکل و پیچیده‌ای بود ؛ این از نظر ظاهر.

و اما از نظر برنامه‌های معنوی و اخلاقی باز هم نقش زبان، بسیار مهم است ؛ چرا که ساده‌ترین وسیلهٔ عبادت و مهم‌ترین وسیلهٔ گناه است ؛ بهترین عبادات (نماز، تلاوت قرآن، تعلیم و تربیت، امر به معروف و نهی از منکر و...) با زبان انجام می‌شود ؛ همان‌گونه که حدود سی گناه کبیره (غیبت، تهمت، آزار مؤمن، حکم به باطل، ایجاد فساد و اختلاف و...) با زبان انجام می‌گیرد.

زبان، خطرناک‌ترین وسیلهٔ گناه است ؛ زیرا در هر زمان و مکان و در هر شرایط بدون هیچ هزینه‌ای در اختیار انسان قرار دارد ؛ از آن بدتر این که گناهان زبان بر اثر کثرت و وسعت، غالباً قبح و زشتی خود را در میان مردم از دست داده است ؛ به همین دلیل نخستین گام در اصلاح خویش، اصلاح زبان است و پیمودن مراحل قرّب به خدا از مسیر اصلاح زبان می‌گذرد.

برای نجات از گناهان زبان، دو راه مهم وجود دارد که امام علیه‌السلام در سخنان مزبور به آن اشاره فرموده است:

**نخست**، کم سخن گفتن و از فضول کلام پرهیز نمودن که یک وسیلهٔ مهم برای برکنار ماندن از آفات زبان است.

**دیگر** این‌که، انسان هر سخنی می‌خواهد بگوید، اوّل در آن بیندیشد؛ سپس بر زبان جاری کند ؛ به تعبیر زیبای مولا «زبانش در پشت قلبش باشد ؛ نه همچون منافقان احمق که قلبشان در پشت زبانشان قرار دارد. هرگاه به این دو دستور مهم که در سخنان امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه آمد، عمل کنیم به یقین از آفات زبان برکنار خواهیم بود.

سخن در این‌جا بسیار است. مطلب را کوتاه می‌کنیم و با حدیث پرمعنایی از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را پایان دهیم. در این حدیث که در کتاب «**اصول کافی**» نقل شده امام صادق علیه‌السلام از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین نقل می‌کند:

«**يُعَذِّبُ اللهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا يُعَذِّبُ بِهِ شَيْئاً مِنَ الْجَوَارِحِ فَيَقُولُ: اَیْ رَبِّ عَذَّبْتَنِي بِعَذَابٍ، لَمْ تُعَذِّبْ بِهِ شَيْئاً فَيُقَالُ لَهُ: خَرَجَتْ مِنْكَ كَلِمَةٌ فَبَلَغَتْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا فَسُفِكَ بِهَا الدَّمُ الْحَرَامُ وَ انْتُهِبَ بِهَا الْمَالُ الْحَرَامُ وَ انْتُهِكَ بِهَا الْفَرْجُ الْحَرَامُ، وَ عِزَّتِي (وَ جَلَالِي) لَأُعَذِّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لَا أُعَذِّبُ بِهِ شَيْئاً مِنْ جَوَارِحَكَ**؛ خداوند، زبان (گنهکار) را (در قیامت) کیفری می‌دهد که هیچ یک از اعضای بدن را آن‌گونه کیفر نمی‌دهد. عرضه می‌دارد: پروردگارا! چنان کیفری به من دادی که به هیچ یک از اعضا ندادی، به او گفته می‌شود: سخنی از تو بیرون آمد و به شرق و غرب جهان رسید و بر اثر آن، خون بی‌گناهان ریخته شد و اموال مردم غارت گشت و نوامیس مردم بر باد رفت. به عزت (و جلالم) سوگند! تو را چنان عذابی کنم که هیچ یک از اعضای تو را آن‌گونه عذاب نکنم».[1]

☆ ☆ ☆

## ۲ ـ سرمایه‌های اصلی انسان

عمده‌ترین سرمایه ما سه چیز است: جان، مال و آبرو. و آبرو از بعضی جهات در درجهٔ اوّل اهمّیّت است که انسان، حاضر است جان خود را هم فدای آن کند و در درجهٔ بعد،

---

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۱۱۵، (حدیث ۱۶).

جان قرار دارد و بعد از آن اموال انسان است. اسلام، اهمّیّت فوق العاده‌ای برای هر سه قائل شده و همان‌گونه که در خطبهٔ یاد شده نقل شد، کسی در قیامت، اهل نجات است که دست او از خون و اموال مردم پاک باشد و زبانش از تعرّض به آبروی مردم.

اسلام، احترام اموال مردم را همچون احترام جان آن‌ها می‌داند و احترام جان یک انسان را به اندازهٔ احترام تمام بشر می‌شمرد و تضییع آبروی مؤمنی را با ارتکاب یک غیبت به منزلهٔ خوردن گوشت برادر خود بعد از مرگش می‌شمرد.

در حدیثی می‌خوانیم که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در «**حجة الوداع**» در سرزمین «**منی**» (که مسلمانان از نقاط مختلف در آن جا گردهم می‌آیند) بعد از پایان مناسک حج، خطبهٔ مهمی خواند و در ضمن آن خطاب به مردم فرمود: «کدام روز سال از همه روزها مهم‌تر است؟

عرض کردند: امروز!

فرمود: کدام ماه از همه ماه‌ها مهم‌تر است؟

عرض کردند: همین ماه!

فرمود: کدام نقطه از جهان مهم‌تر است؟

عرض کردند: همین سرزمین!

فرمود: «**إِنَّ دِمٰائَكُمْ وَ اَمْوَالَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرٰامٌ لَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هٰذٰا فِي شَهْرِكُمْ هٰذٰا فِي بَلَدِكُمْ هٰذٰا إِلَىٰ يَوْمِ تَلْقُونَهُ فَيَسْئَلُكُمْ عَنْ اَعْمَالِكُمْ**؛ احترام خون و مال شما همچون احترام امروز و این ماه در این سرزمین است و این ادامه دارد تا روز قیامت و در آن روز خداوند از اعمال شما پرسش می‌کند».

سپس فرمود: من آن‌چه را باید بگویم گفتم؟

عرض کردند: آری.

فرمود: خدایا گواه باش».[1]

---

۱. وسایل الشیعه، جلد ۱۹، صفحهٔ ۳، (حدیث ۳).

## بخش هشتم

**وَ اَعْلَمُوا عِبَادَ اللهِ أَنَّ اَلْمُؤْمِنَ يَسْتَحِلُّ اَلْعَامَ مَا اُسْتَحَلَّ عَاماً أَوَّلَ، وَ يُحَرِّمُ اَلْعَامَ مَا حَرَّمَ عَاماً أَوَّلَ ؛ وَ أَنَّ مَا أَحْدَثَ النَّاسُ لَا يُحِلُّ لَكُمْ شَيْئاً مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ، وَ لٰكِنَّ اَلْحَلَالَ مَا أَحَلَّ اَللهُ، وَ اَلْحَرَامَ مَا حَرَّمَ اَللهُ. فَقَدْ جَرَّبْتُمُ اَلْأُمُورَ وَ ضَرَّسْتُمُوهَا، وَ وُعِظْتُمْ بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَ ضُرِبَتِ اَلْأَمْثَالُ لَكُمْ، وَ دُعِيتُمْ إِلَىٰ اَلْأَمْرِ اَلْوَاضِحِ ؛ فَلَا يَصَمُّ عَنْ ذٰلِكَ إِلَّا أَصَمُّ، وَ لَا يَعْمَىٰ عَنْ ذٰلِكَ إِلَّا أَعْمَىٰ. وَ مَنْ لَمْ يَنْفَعْهُ اَللهُ بِالْبَلَاءِ وَ التَّجَارِبِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنَ اَلْعِظَةِ، وَ أَتَاهُ اَلتَّقْصِيرُ مِنْ أَمَامِهِ، حَتَّىٰ يَعْرِفَ مَا أَنْكَرَ، وَ يُنْكِرَ مَا عَرَفَ. وَ إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ: مُتَّبِعُ شِرْعَةً وَ مُبْتَدِعٌ بِدْعَةً، لَيْسَ مَعَهُ مِنَ اَللهِ سُبْحَانَهُ بُرْهَانُ سُنَّةٍ، وَ لَا ضِيَاءُ حُجَّةٍ.**

## ترجمه:

بدانید ای بندگان خدا! انسان با ایمان آن‌چه را سال گذشته حلال می‌شمرد، امسال هم حلال می‌شمرد و آن‌چه را سال گذشته حرام می‌دانست امسال هم حرام می‌داند (بدانید) بدعت‌هایی را که مردم گذارده‌اند آن‌چه را بر شما حرام شده، حلال نمی‌کند؛ حلال همان است که خدا حلال کرده و حرام همان است که خدا حرام نموده، شما امور مختلف را (در مورد بدعت‌ها) آزموده‌اید و خوب و بد را در این تجربه آموخته‌اید و با وضع گذشتگان پند و اندرز داده شده‌اید، عبرت گرفته‌اید و مَثَل‌ها برای شما زده شده و به امری آشکار دعوت شده‌اید. بر این اساس، تنها افراد ناشنوا از درک این مطلب عاجز و

ناتوانند و تنها نابینایان آن نمی‌بینند (بدانید) آن کس که از آزمون‌های الهی وتجربه‌ها، سودی نبرد، از هیچ پند و اندرزی سود نخواهد برد و کوته فکری و کوته‌بینی، آشکارا دامان او را می‌گیرد ؛ تا آن‌جا که بد را خوب و خوب را بد می‌بیند. مردم دو گروه بیش نیستند ؛ گروهی تابع شریعت و آیین خدا و گروهی بدعت‌گزار که دلیلی از سوی خدا و از سنّت پیامبر و نوری از حجّت و دلیل (عقل) با خود ندارند!

## شرح وتفسیر

### خطرات بدعت‌ها

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه یکی دیگر از آفات مهم دینی و اجتماعی را بیان می‌فرماید و با آن، بحث آفات پیش گفته را تکمیل می‌کند و آن آفت بدعت و تغییر احکام خدا بر طبق خواسته‌های دل و هوای نفس و بدعت‌گزاری در دین خداست ؛ می‌فرماید: «بدانید ای بندگان خدا! انسان با ایمان آن‌چه را سال گذشته حلال می‌شمرد، امسال هم حلال می‌شمرد و آن‌چه را سال گذشته حرام می‌دانست امسال هم حرام می‌داند (و پیوسته بر احکام الهی و سنّت پیامبر ثابت می‌ماند» (**وَاعْلَمُوا عِبَادَاللهِ أَنَّ الْمُؤمِنَ يَسْتَحِلُّ الْعَامَ مَا اسْتَحَلَّ عَاماً أَوَّلَ وَ يُحَرِّمُ الْعَامَ مَا حَرَّمَ عَاماً أَوَّلَ**).

اشاره به این‌که مؤمنان راستین، احکام الهی را بازیچهٔ هوا و هوس خود نمی‌سازند و با افکار ناقص خویش آن را تغییر نمی‌دهند ؛ چه این‌که اگر باب بدعت در احکام الهی گشوده شود تمام ظالمان و تبهکاران و هوسبازان آن‌چه را بر خلاف منافع نامشروع خود می‌بینند تغییر می‌دهند و بعد از زمان کوتاهی چیزی از اصول و فروع دین باقی نمی‌ماند.

این سخن اشاره به بدعت‌هایی است که بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در دین خدا گذارده شده ؛ نه تنها قیاس را در موارد عدم دسترسی به نصوص کتاب و سنت به کار گرفتند، بلکه بر خلاف نصّ صریح قرآن یا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برخاستند. خلیفهٔ سوّم روشی را که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در تقسیم بیت المال گذارده بود و مساوات را در حدّ نیازها در نظر می‌گرفت، به کلّی دگرگون

ساخت و اعیان و اشراف و از آن فراتر، اقوال و بستگان خویش بر همه مقدّم شمرد و همه چیز را دراختیار آن‌ها گذاشت و خلیفهٔ دوّم با صراحت گفت: دو چیز در زمان پیامبرﷺ حلال بوده و من آن‌ها را حرام می‌کنم و هر کس با من مخالفت کند او را مجازات خواهم کرد: «متعة النساء (عقد موقّت) و متعة الحج (حج به صورت حج تمتّع)» و بدعت‌های فراوان دیگری که در عصر خلفا روی داد که در بعضی کتاب‌ها جمع آوری شده و مقدار قابل توجّهی است.[۱]

امام علیه‌السلام با درایت فوق العاده‌ای که داشت، می‌دید اگر جلوی این کار گرفته نشود، همهٔ احکام اسلام به خطر می‌افتد و چهرهٔ نورانی این آیین پاک به کلّی دگرگون می‌شود ؛ از این رو پرهیز از بدعت را نشانهٔ ایمان شمرد.

و در ادامهٔ سخن می‌فرماید: «(بدانید) بدعت‌هایی را که مردم گذارده‌اند آن‌چه را بر شما حرام شده، حلال نمی‌کند؛ حلال همان است که خدا حلال کرده و حرام همان است که خدا حرام نموده» (**وَ أَنَّ مَا أَحْدَثَ النَّاسُ لَا يُحِلُّ لَكُمْ شَيْئاً مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ، وَ لٰكِنَّ ٱلْحَلَالَ مَا أَحَلَّ ٱللّٰهُ، وَٱلْحَرَامَ مَا حَرَّمَ ٱللّٰهُ**).

سپس در ادامهٔ این سخن به نکته‌ای اشاره می‌فرماید که به منزلهٔ دلیلی بر گفتار پیشین اوست ؛ می‌فرماید: «شما امور مختلف را (در مورد بدعت‌ها و کج‌روی‌ها) آزموده‌اید و خوب و بد را در این تجربه آموخته‌اید و با وضع گذشتگان پند و اندرز داده شده‌اید، عبرت گرفته‌اید و مَثَل‌ها برای شما زده شده و به امری آشکار دعوت شده‌اید» (**فَقَدْ جَرَّبْتُمُ ٱلْأُمُورَ وَ ضَرَّسْتُمُوهَا[۲]، وَ وُعِظْتُمْ بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَ ضُرِبَتِ ٱلْأَمْثَالُ لَكُمْ، وَ دُعِيتُمْ إِلَىٰ ٱلْأَمْرِ ٱلْوَاضِحِ**).

---

۱. رجوع کنید به کتاب «النص و الاجتهاد» نوشتهٔ محقق بزرگوار «مرحوم سیّد عبدالحسین شرف الدین».

۲. «**ضرّستموها**» از مادهٔ «**ضرس**» (بر وزن درس) به معنای گازگرفتن یا گازگرفتن شدید با دندان است؛ سپس به معنای بررسی دقیق دربارهٔ چیزی آمده است و در عبارت مزبور منظور همین معناست.

به این معنا که شما در عمر خود مشاهده کردید که بدعت‌های پیشین چه مشکلات و نابسامانی‌ها و بدبختی‌هایی برای مسلمین بـه ارمـغان آورد. بـدعت‌های زمـان عـثمان، سبب شورش عظیمی شد که خون او بر باد رفت و چنان شکافی میان مسلمین پیدا شد که آثارش همچنان باقی است و بدعت‌های عصر خلیفهٔ دوّم از جمله تبعیض در میان موالی (غیر عرب) و عرب سبب شکاف عظیمی در میان مسلمانان گشت و حتی خـون خلیفه نیز در همین راه ریخته شد.[۱]

به علاوه خداوند در قرآن مجید، داستان یهود و بدعت‌ها و تحریفات آن‌ها را نقل کرده و عواقب سوء آن را نشان داده است ؛ شما خود نیز مفاسد بدعت را تجربه کرده‌اید و هم تاریخ پیشینیان به شما اندرز داده است ؛ لذا من شما را به مطلب واضحی دعوت کردم که دلایل حسی و تجربی و نقلی معتبر دارد.

آن‌گاه در یک نتیجه‌گیری آشکار می‌فرماید: «بر اساس این سخن، تنها افراد ناشنوا از درک این مطلب (که صدایش از همه جا پیچیده است) عاجز و نـاتوان مـی‌ماند و تـنها نابینایان آن را نمی‌بینند» (**فَلَا يَصَمُّ عَنْ ذٰلِكَ إِلَّا أَصَمُّ، وَ لَا يَعْمَىٰ عَنْ ذٰلِكَ إِلَّا أَعْمَىٰ**).

اشاره به این که آثار سوء و نکبت‌بار بدعت‌ها آشکار است و پیام تاریخ نیز در این زمینه روشن است. آن کس که آن آثار را نبیند، نابیناست و آن کس که این پیام را نشنود، کـر است.

و در ادامه می‌فرماید: «آن کس که از آزمون‌های الهی وتجربه‌ها، سودی نبرد، از هیچ پند و اندرزی سود نخواهد برد و کوته فکری و کوته‌نگری، آشکارا دامان او را می‌گیرد ؛ تا

---

۱. در جلد اوّل همین کتاب، ذیل خطبهٔ سوّم (شقشقیه) داستان «ابولؤلؤ، غلام مغیرة بن شعبه» را نقل کرده‌ایم که شکایت از مظالم مغیره نسبت به خود نزد عمر آورده بود و عـمر او را بـا بی‌اعتنایی برگرداند و همین سبب شد که او کینه عـمر را بـه دل بگـیرد و وی را در فـرصت مناسبی از پای درآورد. (جلد ۱، صفحهٔ ۳۶۹).

آن‌جا که بد را خوب و خوب را بد می‌بیند» (**وَ مَنْ لَمْ يَنْفَعْهُ ٱللهُ بِالْبَلَاءِ وَ التَّجَارِبِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنَ ٱلْعِظَةِ، وَ أَتَاهُ ٱلتَّقْصِيرُ مِنْ أَمَامِهِ**[1]**، حَتَّىٰ يَعْرِفَ مَا أَنْكَرَ، وَ يُنْكِرَ مَا عَرَفَ**).

تجربیات حسی و آزمایش‌های الهی مهم‌ترین وسیلهٔ بیداری انسان‌هاست. اگر واقعاً کسی از این طریق بیدار نشود بسیار بعید است پند و اندرز واعظان و نصیحت خیرخواهان در وی اثر بگذارد و یکی از سرنوشت‌های حتمی او این است که به جایی می‌رسد که خوبی‌ها در نظرش بدی و بدی‌ها به شکل خوبی جلوه می‌کند ؛ آن‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «﴿**قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً**﴾ ؛ بگو آیا به شما خبر دهیم که زیان‌کارترین مردم در کارها چه کسانی‌اند؟ آن‌ها که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده ؛ با این حال می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند».[2]

در صدر اسلام، معاویه، طلحه و زبیر خود را مدافع خون مظلوم (خون عثمان!) می‌پنداشتند و در عصر ما بدعت‌گذاران وهّابی خود را مصلحان امّت می‌پندارند! همواره بدعت‌گذاران در طول تاریخ، چهرهٔ اصلاح‌طلب به خود گرفته‌اند.

امام علیه‌السلام در پایان این عبارت برای جداسازی صفوف بدعت‌گذاران از پیروان راستین آیین خدا مردم را به دو گروه تقسیم می‌کند که سوّم ندارد ؛ می‌فرماید: «مردم دو گروه بیش نیستند ؛ گروهی تابع شریعت و آیین خدا و گروهی بدعت‌گزار که دلیلی از سوی خدا و از سنّت پیامبر و نوری از حجّت و برهان (عقل) با خود ندارند!» (**وَ إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ: مُتَّبِعُ شِرْعَةً وَ مُبْتَدِعٌ بِدْعَةً، لَيْسَ مَعَهُ مِنَ ٱللهِ سُبْحَانَهُ بُرْهَانُ سُنَّةٍ، وَ لَا ضِيَاءُ حُجَّةٍ**).

---

۱. «**امامه**» ؛ اَمام در اصل به معنای پیش‌رو است و جملهٔ «**اتاه التقصیر من امامه**» یعنی تقصیرات آشکارا دامان او را می‌گیرد.
۲. کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

به این ترتیب، هر کس باید صف خود را در این میان مشخص کند. اگر متشرّع است به دنبال کتاب و سنّت و دلیل عقلی یقینی باشد و اگر جز این است، در صف بدعت‌گذارانی جای گیرد که احکام خدا را با امیال برخاستهٔ از هوا و هوس تغییر می‌دهند ؛ نه دلیلی از کتاب و سنّت دارند و نه نور و ضیایی از عقل.

بنابر آن‌چه ذکر شد، «برهان سنّت»، اشاره به دلایل نقلی و «ضیای حجت» اشاره به دلیل عقلی است و به این ترتیب، امام علیه‌السلام بدعت‌گذاران را افرادی معرفی می‌کند که تنها تابع هوای نفس و یا خیالات باطل و خام‌اند.

## نکته

### بدعت چیست؟

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه بیشترین توجّه خود را به مبارزهٔ با بدعت‌ها معطوف داشته است.

توضیح این‌که بدعت در لغت به معنای ایجاد کار تازه، بدون سابقه و نوآوری است که گاه خوب است و گاه بد ؛ هنگامی که قرآن در وصف خداوند می‌گوید: «﴿**بَدِيعُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ**﴾[1] ؛ او کسی است که آسمان و زمین را بدون هیچ نقشهٔ قبلی و نمونه‌ای که از آن اقتباس شده باشد، ایجاد کرد» و هنگامی که قرآن مجید به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گوید: «﴿**قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعاً مِّنَ الرُّسُلِ**﴾ ؛ بگو: من نخستین پیامبری نیستم که برای مردم مبعوث شده‌ام»[2] همین مفهوم را اراده می‌کند.

بنابراین در مفهوم وسیع این کلمه، هرگونه نوآوری (خواه ممدوح باشد و یا مذموم) نهفته است.

ولی در لسان روایات و کلمات فقها، این واژه مفهوم خاصّی پیدا کرده و آن تغییر

---

۱. بقره، آیهٔ ۱۱۷.
۲. احقاف، آیهٔ ۹.

احکام الهی و تبدیل آن به احکام دیگر بر طبق تمایلات نفسانی و منافع شخصی است.

به همین دلیل، در روایات اسلامی مذمّت شدیدی از موضوع بدعت شده است: در حدیثی از پیامبر اکرمﷺ می‌خوانیم: «**اَهْلُ الْبِدَعِ شَرُّ الْخَلْقِ وَ الْخَلِيفَةِ**؛ اهل بدعت، بدترین خلق و دارای بدترین اخلاقند».[۱] امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید: «**اَمَّا أَهْلُ الْبِدْعَةِ فَالْمُخَالِفُونَ لِأَمْرِاللهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ رَسُولِهِ الْعَامِلُونَ بِرَأْيِهِمْ وَ أَهْوَائِهِمْ وَ إِنْ كَثُرُوا**؛ اما اهل بدعت کسانی‌اند که مخالف فرمان خدا و کتاب او و رسول او می‌باشند. آن‌ها به رأی و هوای خویش عمل می‌کنند (و همه بر باطلند) هر چند بسیار باشند».[۲]

روایات در این زمینه بسیار فراوان است و با شدّت، بدعت و بدعت‌گذار را می‌کوبد.

دلیل آن هم روشن است؛ زیرا اگر باب بدعت در احکام الهی گشوده شود و هر کس با میل خود و بر طبق منافع شخصی حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کند زمان کوتاهی نمی‌گذرد که دین و آیین الهی به کلّی دگرگون و مسخ می‌شود و از احکام اصیل اسلام چیزی باقی نمی‌ماند؛ بر همین اساس پیامبر اسلامﷺ هرگونه همکاری با بدعت‌گذاران را منع کرده؛ تا آن‌جا که می‌فرماید: «**مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ مُبْتَدِعٍ فَقَدْ أَعَانَ عَلَىٰ هَدْمِ دِينِهِ**؛ کسی که در صورت بدعت‌گذاری تبسّم کند، به نابودی دین خود کمک کرده است».[۳]

از این‌جا روشن می‌شود کسانی که معنای وسیع بدعت را با معنای خاص آن خلط کرده‌اند و به مغالطاتی دست زده‌اند، مثلاً می‌گویند همه طالب نوآوری‌اند و چه کسی می‌تواند با آن مخالفت کند؟ سخت در اشتباهند.

و نیز کسانی که تغییر نظر مجتهدان و کشف مسائل تازه‌ای را از کتاب و سنّت نوعی بدعت می‌شمرند یا خود را فریب می‌دهند و یا می‌خواهند دیگران را فریب دهند. کشف

---

۱. میزان الحکمه، حدیث شمارهٔ ۱۶۲۹.
۲. میزان الحکمة، حدیث شمارهٔ ۱۶۳۲.
۳. همان، حدیث شمارهٔ ۱۶۳۵.

مسائل تازه از کتاب و سنّت، پیروی از شریعت است نه بدعت به معنای خاص کلمه ؛ یعنی حلال خدا را حرام و حرام خدا را به سبب هوای نفس و منافع شخصی حلال شمردن.

این نکته نیز شایان دقت است که بدعت‌گذاران از ترس این که مبادا مورد مخالفت مؤمنان راستین قرار گیرند، دست به تفسیر به رأی می‌زنند. آیاتی از قرآن کریم یا روایاتی را از معصومین علیهم‌السلام تحریف نموده و در پناه آن به بدعت‌ها روی می‌آورند. خطر این بدعت‌گذاران از سایر بدعت گذارانی که آشکارا دست به این کار می‌زنند بسیار بیش‌تر است.

در هر حال، امام علیه‌السلام در خطبهٔ یاد شده در یک جملهٔ کوتاه می‌فرماید: مؤمن راستین کسی است که حلال و حرام خدا را تغییر ندهد و امسال و سال گذشتهٔ او در حفظ احکام الهی و عمل به آن یکسان باشد و در مسیر کتاب وسنّت، ثابت قدم بماند.

☆ ☆ ☆

## بخش نهم

**وَ إِنَّ ٱللهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَداً بِمِثْلِ هٰذَا ٱلْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ «حَبْلُ ٱللهِ ٱلْمَتِينُ»، وَ سَبَبُهُ ٱلْأَمِينُ، وَ فِيهِ رَبِيعُ ٱلْقَلْبِ، وَ يَنَابِيعُ ٱلْعِلْمِ، وَ مَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ، مَعَ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ ٱلْمُتَذَكِّرُونَ، وَ بَقِيَ النَّاسُونَ أَوِ ٱلْمُتَنَاسُونَ. فَإِذَا رَأَيْتُمْ خَيْراً فَأَعِينُوا عَلَيْهِ، وَ إِذَا رَأَيْتُمْ شَرّاً فَاذْهَبُوا عَنْهُ، فَإِنَّ رَسُولَ ٱللهِ ـ صَلَّىٰ ٱللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ كَانَ يَقُولُ: «يَابْنَ آدَمَ، ٱعْمَلِ ٱلْخَيْرَ وَ دَعِ الشَّرَّ، فَإِذَا أَنْتَ جَوَادٌ قَاصِدٌ».**

## ترجمه:

خداوند سبحان، احدی را به چیزی مانند قرآن، پند و اندرز نداده است ؛ زیرا قرآن رشتهٔ محکم خدا و وسیلهٔ مطمئن اوست. در قرآن، بهار دل‌ها و چشمه‌های جوشان علم و دانش است و برای (زدودن زنگار غفلت وگناه از) قلب، صیقلی جز قرآن نیست؛ اما متأسفانه آن‌ها که از قرآن پند می‌گرفتند رفتند و فراموشکاران یا خود به فراموشی‌زدگان مانده‌اند (راه خدا و مسیر قرآن،

روشن است) هرگاه کار نیکی را مشاهده کردید به آن کمک کنید و هر زمان کار شرّی را دیدید از آن بگذرید ؛ زیرا رسول خدا ﷺ می‌فرمود: ای فرزند آدم، کار نیک انجام ده و بدی را رها کن که اگر چنین کنی در جاده مستقیم و میانه (دور از افراط و تفریط) گام بر خواهی داشت.

## شرح وتفسیر

## در قرآن بهار دل‌ها و چشمه جوشان علوم است

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه، بار دیگر به سراغ قرآن و بیان عظمت و آثار آن می‌رود تا آن‌چه را در بیانات قبل ذکر کرده است از این طریق تحکیم و تکمیل کند؛ در این‌جا به چند نکتهٔ تازه دربارهٔ قرآن می‌پردازد؛ نخست می‌فرماید: «خداوند سبحان، احدی را به چیزی مانند قرآن، پند و اندرز نداده است» (**وَ إِنَّ ٱللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَداً بِمِثْلِ هٰذَا ٱلْقُرْآنِ**).

زیرا کتب آسمانی که از سوی خدا برای هدایت خلق نازل شده در برگیرندهٔ بهترین مواعظ الهی است. در میان این کتب، قرآن مجید آفتابی است درخشان و به راستی مواعظ قرآن بی‌نظیر و پند و اندرزهای آن بی مانند است. گاه مستقیماً با بندگان سخن می‌گوید؛ گاه به صورت سؤالی که پاسخش از درون وجدان بر می‌خیزد آن‌ها را اندرز می‌دهد؛ گاه تاریخ مملوّ از عبرت پیشینیان را بازگو می‌کند و زمانی با ذکر مثال‌های گویا و زیبا حقایق عقلی را لباس حسّی می‌پوشاند و تمام این‌ها با فصیح‌ترین عبارت و بلیغ‌ترین تعبیرات بیان می‌شود؛ به همین دلیل مواعظی همچون مواعظ قرآن وجود ندارد.

سپس برای این مطلب چند دلیل ذکر می‌کند؛ می‌فرماید: «زیرا قرآن رشتهٔ محکم خدا و وسیلهٔ مطمئن اوست. در قرآن، بهار دل‌ها و چشمه‌های جوشان علم و دانش است و برای (زدودن زنگار غفلت وگناه از) قلب، صیقلی جز قرآن نیست» (**فَإِنَّهُ «حَبْلُ ٱللَّهِ ٱلْمَتِينُ[1]»، وَ سَبَبُهُ ٱلْأَمِينُ، وَ فِيهِ رَبِيعُ ٱلْقَلْبِ، وَ يَنَابِيعُ[2] ٱلْعِلْمِ، وَ مَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ**).

---

۱. «**متین**» از مادهٔ «**متن**» در اصل به معنای دو عضلهٔ نیرومند است که در دو طرف ستون فقرات قرار دارد و پشت انسان را محکم می‌سازد. سپس به هر موضوع محکمی اطلاق شده است.

۲. «**ینابیع**» جمع «**ینبوع**» (بر وزن مقبول) به معنای چشمه است.

امام علیه‌السلام در این پنج جمله، گفتنی‌ها را دربارهٔ قرآن فرموده است ؛ نخست آن را ریسمان محکم الهی معرّفی می‌کند که گویی از آسمان به زمین کشیده شده، تا بندگان به آن چنگ زنند و خود را به اوج آسمان‌ها برسانند و به مقام قرب او نزدیک شوند. این همان عروة الوثقایی است که خداوند به آن اشاره کرده که هر کس به آن چنگ زند اهل نجات است: ﴿**فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انفِصَامَ لَهَا**﴾. به یقین، طریق ایمان به خدا و کفر به طاغوت، قرآن است.

و در جملهٔ دوّم آن را «سبب امین» می‌شمرد؛ یعنی واسطه‌ای است در میان خلق و خالق که هیچ‌گونه خطا و اشتباه و خیانتی در آن راه ندارد و آن‌چه در آن است، حقّ خالص است.

در سوّمین جمله آن را بهار دل‌ها می‌شمرد؛ همان‌گونه که در فصل بهار، پیکر مردهٔ درختان جان می‌گیرد و شکوفه‌ها و برگ و گل بر شاخسار آن‌ها نمایان می‌شود و مرغان چمن با شور و نشاط، نغمهٔ حیات سر می‌دهند، کسانی که در کنار قرآن قرار بگیرند روح و جانی تازه پیدا می‌کنند و شکوفه‌ها و گل‌های ایمان و اخلاق و فضیلت بر شاخسار روحشان ظاهر می‌شود؛ نغمه‌های قرآنی قلب آن‌ها را نوازش می‌دهد و از عشق و محبّت پروردگار سرشار می‌سازد.

در چهارمین جمله اشاره به این می‌کند که سرچشمه‌های علوم در قرآن است ؛ نه تنها علومی که به معرفت خدا منتهی می‌شود و روح و تقوا و فضیلت را در انسان پرورش می‌دهد، بلکه قرآن انگیزه‌ای برای پرداختن به علومی است که پیرامون آفرینش انسان، خلقت آسمان و زمین وانواع موجودات و گیاهان سخن می‌گوید و اشارات پرمعنایی در هر زمینه دارد.

در پنجمین جمله به این حقیقت اشاره می‌کند که برای زدودن زنگارهایی که بر اثر غفلت و گناه بر قلب انسان می‌نشیند و صفا و نورانیّت را از آن می‌گیرد، بهترین وسیله، تلاوت قرآن واندیشیدن در آن است و این‌که می‌فرماید: «تنها وسیله برای رسیدن به این هدف، قرآن است» اشاره به این است که وسایل دیگر در واقع از قرآن کمک می‌گیرند و

خمیر مایهٔ همهٔ آن‌ها در قرآن است. مسلّماً، کتابی که دارای این اوصاف پنج‌گانه است، بهترین موعظهٔ الهی است.

و در ادامه از وضع موجود مسلمین در برابر قرآن ابراز ناراحتی و نگرانی کرده، می‌فرماید: «اما متأسفانه آن‌ها که از قرآن پند می‌گرفتند (و بیدار دل بودند) رفتند و فراموشکاران یا خود به فراموشی‌زدگان مانده‌اند» (**مَعَ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ ٱلْمُتَذَكِّرُونَ، وَ بَقِيَ النَّاسُونَ أَوِ ٱلْمُتَنَاسُونَ**).

این سخن پاسخ اشکال مقدّری است که اگر آثار بسیار سازندهٔ قرآن که بدان اشاره شد در جامعهٔ اسلامی کم رنگ شده، به علت کم‌رنگی قرآن نیست؛ بلکه به جهت غفلت غافلان یا تغافل منافقان از این منبع فیض الهی است.

این سخن، شبیه چیزی است که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در خطبهٔ ۱۸۲ فرموده است که بعد از اظهار تأسف شدید از شهادت دوستان آگاه و با وفا شدیداً گریه کرد؛ سپس فرمود: «**أوّه علی اخوانی الذین تلووا القرآن فأحکموه و تدبّروا الفرض فأقاموه، أحیوا السنة و اماتوا البدعة**؛ دریغا از برادرانم که قرآن را خواندند و آن را استحکام بخشیدند و در واجبات الهی تدبّر کردند و آن‌ها را بر پا داشتند؛ سنّت‌های الهی را زنده و بدعت‌ها را نابود کردند».

امام علیه‌السلام در این جا مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند: گروهی که بیدارند و از آیات الهی همواره بهره می‌گیرند و گروهی که در مادیات دنیا و هوا و هوس غرقند و قرآن را به فراموشی سپرده‌اند و گروه سوّمی که آگاهانه خود را به فراموش‌کاری می‌زنند؛ پیام‌های قرآن را رها کرده و از کنار آن به سادگی می‌گذرند؛ با این که با گوش خود این پیام‌ها را می‌شنوند.

اگر زمانی جامعه اسلامی را از جهات مختلف بیمار ببینیم، نه به دلیل کوتاهی طبیب است و نه به علت بی‌اثر بودن نسخه اوست؛ بلکه علت واقعی، به کار نبستن این نسخهٔ شفابخش الهی است.

امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن، گویا در پاسخ ایراد کسی که می‌گوید اگر گروهی راه حق را

فراموش کردند یا خود را به فراموشی زدند به جهت این بوده است که راه حق شناخته نیست و چنان با طرق باطل آمیخته شده که تشخص آن، آسان به نظر نمی‌رسد، می‌فرماید: «راه روشن است هرگاه کار نیکی را مشاهده کردید به آن کمک کنید و هر زمان کار شرّی را دیدید از آن بگذرید ؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: ای فرزند آدم، کار نیک انجام ده و بدی را رها کن که اگر چنین کنی در جادهٔ مستقیم و میانه (دور از افراط و تفریط) گام بر خواهی داشت» (**فَإِذَا رَأَيْتُمْ خَيْراً فَأَعِينُوا عَلَيْهِ، وَ إِذَا رَأَيْتُمْ شَرّاً فَاذْهَبُوا عَنْهُ، فَإِنَّ رَسُولَ ٱللهِ ـ صَلَّىٰ ٱللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ كَانَ يَقُولُ: «يَابْنَ آدَمَ، ٱعْمَلِ ٱلْخَيْرَ وَ دَعِ الشَّرَّ، فَإِذَا أَنْتَ جَوَادٌ[۱] قَاصِدٌ[۲]»**).

از آن‌چه گفته شد روشن گردید که خیر و شرّ در این عبارات، معنای وسیع و گسترده‌ای دارد ؛ بر خلاف آن‌چه بعضی از شارحان نهج‌البلاغه پنداشته‌اند که تنها ناظر به موضوع وفای به بیعت و بیعت‌شکنی است.

این سخن اشاره‌ای به حسن و قبح عقلی نیز دارد که انسان خیر و شر را تا حد زیادی با عقل و فکر خود درک می‌کند و اگر به آن عمل کند بخش مهمی از راه راست و جادهٔ مستقیم را پیموده است.

دربارهٔ عظمت قرآن و اهمّیّت محتوای آن در مجلدات پیشین (جلد اوّل ذیل خطبهٔ ۱۸ و جلد چهارم ذیل خطبهٔ ۱۱۰) بحث‌های فراوانی داشتیم و به خواست خدا در ذیل خطبهٔ ۱۹۸ نیز بحث‌های مشروح دیگری خواهد آمد.

☆ ☆ ☆

---

۱. «**جواد**» در اصل به معنای اسب سریع السیر است و ازمادهٔ «**جود**» به معنای بخشش گرفته شده ؛ سپس به انسان‌های با استقامت و کوشا اطلاق شده است.

۲. «**قاصد**» ازمادهٔ «**قصد**» به معنای میانه‌روی گرفته شده ؛ بنابراین قاصد کسی است که در جادهٔ مستقیم بدون افراط و تفریط گام بر می‌دارد.

این برگه سفید می‌باشد.

## بخش دهم

أَلَا وَ إِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ: فَظُلْمٌ لَايُغْفَرُ، وَ ظُلْمٌ لَا يُتْرَكُ، وَ ظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ. فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُغْفَرُ فَالشِّرْكُ بِاللهِ، قَالَ ٱللهُ تَعَالَىٰ: ﴿إِنَّ اللهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾. وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يُغْفَرُ فَظُلْمُ ٱلْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ ٱلْهَنَاتِ. وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ فَظُلْمُ ٱلْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضاً. ٱلْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ. لَيْسَ هُوَ جَرْحاً بِالْمُدَىٰ وَ لَاضَرْباً بِالسِّيَاطِ، وَ لٰكِنَّهُ مَا يُسْتَصْغَرُ ذٰلِكَ مَعَهُ. فَإِيَّاكُمْ وَالتَّلَوُّنَ فِي دِينِ ٱللهِ، فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تَكْرَهُونَ مِنَ ٱلْحَقِّ، خَيْرٌ مِنْ فُرْقَةٍ فِيمَا تُحِبُّونَ مِنَ ٱلْبَاطِلِ. وَ إِنَّ ٱللهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَداً بِفُرْقَةٍ خَيْراً مِمَّنْ مَضَىٰ، وَ لَا مِمَّنْ بَقِيَ.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ «طُوبىٰ لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ»، وَ طُوبىٰ لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ، وَ أَكَلَ قُوتَهُ، وَٱشْتَغَلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ، «وَ بَكَىٰ عَلَىٰ خَطِيئَتِهِ» فَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغُلٍ، وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ!

## ترجمه:

آگاه باشید! ظلم بر سه گونه است: ظلمی که هرگز بخشوده نخواهد شد و ظلمی که بدون کیفر نخواهد بود و ظلمی که بخشوده می‌شود و بازخواست ندارد؛ امّا ظلمی که بخشوده می‌شود، ستمی است که بندگان با ارتکاب گناهان صغیره به خویشتن کرده‌اند و امّا گناهی که بدون کیفر نمی‌ماند، ظلم بندگان به یکدیگر است که قصاص در آن جا شدید است. این قصاص، مجروح ساختن با کارد یا زدن با تازیانه نیست ؛ بلکه چیزی است که

این‌ها در برابرش کوچک است. مبادا در دین خدا به رنگ‌های مختلف در آیید؛ چرا که اتحاد و اجتماع در راه حق ـ هر چند خوشایند شما نباشد ـ از پراکندگی در راه باطلی که مورد علاقهٔ شماست بهتر است و خداوند سبحان به هیچ کس، نه از گذشتگان و نه باقی ماندگان به سبب اختلاف و تفرقه، نتیجهٔ خوبی نبخشیده است. ای مردم! خوشا به حال آن کس که پرداختن به حال خویش او را از توجّه به عیوب مردم باز دارد و خوشا به حال آن کس که در خانه نشسته، روزی خود را می‌خورد و به طاعت پروردگارش می‌پردازد و بر گناه خویش می‌گرید. چنین کسی به اصلاح خویش مشغول و مردم از دست او در آسایشند.

## شرح و تفسیر

### خوشا به حال آن‌ها که مشغول اصلاح خویش‌اند

در این بخش از خطبه که بخش پایانی آن است، امام علیه‌السلام به سه موضوع مهم اشاره می‌کند: یکی اقسام سه‌گانه ظلم و دیگر موضوع وحدت مسلمین و اهمّیّت آن و سرانجام توجّه به خودسازی به جای عیب‌جویی دیگران. بحث‌هایی که در این خطبه در مورد مسایل اخلاقی ذکر شد و نصایحی را که در این زمینه بیان شد با ذکر این سه مطلب تکمیل می‌شود.

نخست می‌فرماید: «آگاه باشید! ظلم بر سه‌گونه است: ظلمی که هرگز بخشوده نخواهد شد و ظلمی که بدون کیفر نخواهد بود و ظلمی که بخشوده می‌شود و بازخواست ندارد» (**أَلَا وَ إِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ: فَظُلْمٌ لَا يُغْفَرُ، وَ ظُلْمٌ لَا يُتْرَكُ، وَ ظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ**).

سپس به شرح هر یک از این سه قسمت پرداخته، می‌فرماید: «اما ظلمی که بخشوده نخواهد شد، شرک به خداست. خداوند متعال می‌فرماید: خدا هیچ گاه شرک به خود را نمی‌بخشد (و کسانی را که همتایی برای او قرار دهند مشمول عفو نخواهد ساخت)» (**فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُغْفَرُ فَالشِّرْكُ بِاللهِ، قَالَ اللهُ تَعَالَىٰ: ﴿إِنَّ اللهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾**).

البتّه با توجّه به صدر و ذیل آیه ﴿**وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ**﴾[۱] تنها یک گناه است که اگر انسان بدون توبه از آن، بمیرد امکان بخشش ندارد و آن، شرک است؛ اما گناهان دیگر کبیره باشد یا صغیره، هرگاه انسان بدون توبه از آن‌ها، از دنیا برود، احتمال شمول عفو الهی دربارهٔ او وجود دارد؛ هر چند قطعی نیست و یقیناً مشمول این عفو نیز حساب و کتابی دارد؛ چرا که تعبیر به «**من یشاء**» مفهومش این نیست که بی حساب و کتاب گنهکاران بخشوده می‌شوند؛ زیرا خداوند حکیم است و اراده و مشیّت او نیز حکیمانه است و تنها کسانی مشمول این عفو می‌شوند که زمینه‌های مناسب و شایسته برای عفو و بخشودگی دارند؛ درست همان‌گونه که در مورد عفو زندانیان معمول است که نگاه به حال زندانی می‌کنند، هرگاه زمینه‌های مثبت در او باشد مشمول عفو می‌شود.

یقیناً منظور از شرک در این‌جا، شرک جلّی است؛ همانند بت پرستی و امثال آن و اما شرک خفیّ (مانند ریاکاری) نوعی از گناهان کبیره است که در ذیل آیه داخل است.

آن‌گاه به بیان قسم دوّم و سوّم ظلم می‌پردازد و می‌فرماید: «امّا ظلمی که بخشوده می‌شود، ستمی است که بندگان با ارتکاب گناهان صغیره به خویشتن کرده‌اند و امّا گناهی که بدون کیفر نمی‌ماند، ظلم بندگان به یکدیگر است که قصاص در آن‌جا شدید است. این قصاص، مجروح ساختن با کارد یا زدن با تازیانه نیست؛ بلکه چیزی است که این‌ها در برابرش کوچک است» (**وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يُغْفَرُ فَظُلْمُ ٱلْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ ٱلْهَنَاتِ**[۲]. **وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ فَظُلْمُ ٱلْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضاً. ٱلْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ. لَيْسَ هُوَ جَرْحاً بِالْمُدَى**[۳] **وَ لَاضَرْباً بِالسِّيَاطِ، وَ لٰكِنَّهُ مَا يُسْتَصْغَرُ ذٰلِكَ مَعَهُ**).

---

۱. نساء، آیهٔ ۴۸.

۲. «**هنات**»، جمع «**هن**» (بر وزن مَنْ) «**یاهنه**» به معنای امر مهم و حادثهٔ شدید نقل شده است (لسان العرب، مادهٔ «هن») و گاه به معنای موضوعات کوچک و کم اهمّیّت است و در جملهٔ یاد شده، همین معنای دوّم قصد شده است.

۳. «**مدی**» جمع «**مدیه**» (بر وزن بنیه) به معنای کارد و چاقو است.

در جملهٔ اوّل، امام علیه السلام اشاره به گناهان صغیره می‌کند که وعدهٔ بخشش آن‌ها مشروط به ترک گناهان کبیره در قرآن مجید ذکر شده است ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾.[۱]

و یا اشاره به گناهان کبیره‌ای است که جنبهٔ حق الله دارد و انسان می‌تواند با آب توبه و ندامت آن را بشوید و با اعمال صالح خود گذشته را جبران کند.

و اما جملهٔ دوّم که سوّمین نوع ظلم را بیان می‌کند، اشاره به حق الناس است که اسلام، اهمّیّت فوق‌العاده‌ای برای آن قائل شده ومجازات آن شدید است و تا صاحب حق از آن نگذرد، خداوند نمی‌بخشد ؛ بنابراین تعبیر به قصاص در عبارت مزبور اشاره به مجازات الهی است ؛ نه قصاص معروف و مصطلح ؛ لذا بعد از آن می‌فرماید: این قصاص الهی نه همچون جراحات تیر و خنجر است و نه همچون ضربات شلاق ؛ بلکه مجازات‌هایی است که همه این‌ها در برابر آن ناچیز است ؛ از درون می‌سوزاند و به برون سرایت می‌کند؛ آن‌گونه که در قرآن بیان شده است: «﴿نَارُ اللهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾ ؛ آتش سوزان الهی است که از قلب‌ها سر بر می‌کشد».[۲]

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «خداوند به یکی از پیامبرانش ـ که در کشور یکی از جباران زندگی می‌کرد ـ وحی فرستاد که نزد آن پادشاه جبار برو و به او بگو: من به تو حکومت نداده‌ام که خون مردم را بریزی و اموال آن‌ها را غصب کنی. من تو را بدان دلیل به این منصب گماردم که نالهٔ مظلومان را که به درگاه من می‌نالند خاموش کنی ؛ چرا که من از حقوق غصب شدهٔ آن‌ها صرف نظر نمی‌کنم ؛ هر چند کافر باشند!»[۳].

امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید: «هر کس به دیگری ستم کند، خداوند در مقابل آن، وی را مجازات خواهد کرد ؛ مجازاتی در جانش و مالش؛ ولی ظلم‌هایی که بین انسان و خداست

---

۱. نساء، آیهٔ ۳۱.
۲. همزه، آیات ۶ و ۷.
۳. اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۳۳۳. (حدیث ۱۴).

هرگاه توبه کند خدا او را می‌بخشد».[۱]

سپس امام علیه‌السلام به سراغ دوّمین موضوع مهم که وحدت صفوف مسلمین است می‌رود و می‌فرماید: «مبادا در دین خدا به رنگ‌های مختلف در آیید؛ چرا که اتحاد و اجتماع در راه حق ـ هر چند خوشایند شما نباشد ـ از پراکندگی در راه باطلی که مورد علاقهٔ شماست بهتر است و (بدانید) خداوند سبحان به هیچ کس، نه از گذشتگان و نه باقی ماندگان به سبب اختلاف و تفرقه، نتیجهٔ خوبی نبخشیده است» (**فَإِيَّاكُمْ وَالتَّلَوُّنَ فِي دِينِ ٱللهِ، فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تَكْرَهُونَ مِنَ ٱلْحَقِّ، خَيْرٌ مِنْ فُرْقَةٍ فِيمَا تُحِبُّونَ مِنَ ٱلْبَاطِلِ. وَ إِنَّ ٱللهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَداً بِفُرْقَةٍ خَيْراً مِمَّنْ مَضَىٰ، وَ لَا مِمَّنْ بَقِيَ**).

تعبیر «**فَإِيَّاكُمْ وَالتَّلَوُّنَ فِي دِينِ ٱللهِ**» اشاره به این است که هر گروهی رنگی به خود بگیرد و برنامه‌اش را از دیگران جدا سازد، خواه در برنامه‌های عقیدتی باشد یا عملی، این تلون و رنگارنگ شدن، سبب پراکندگی صفوف و به هدر رفتن نیروها و گاه جنگ‌های داخلی می‌شود و سرنوشت جامعه و منافع آن را به خطر می‌اندازد.

هر گاه ـ همان‌گونه که امام علیه‌السلام در سخن یاد شده فرموده ـ افراد جامعه در مسائل ساده انعطاف به خرج دهند و در اموری که بر خلاف سلیقهٔ آن‌هاست دندان بر جگر بگذارند و تحمل پیشه کنند به یقین وحدت حاکم می‌شود و آرامش و عظمت به جامعه باز می‌گردد.

هرگز در طول تاریخ ـ باز همان‌گونه که امام علیه‌السلام فرموده ـ اختلاف و پراکندگی صفوف منشأ خیر و برکت نبوده و مشکلی را حل نکرده است؛ سپس امام علیه‌السلام در سوّمین و آخرین نکته که بخش پایانی خطبه را تشکیل می‌دهد، همهٔ مردم را به خودسازی و اصلاح خویشتن و ترک عیب‌جویی دعوت کرده، می‌فرماید: «ای مردم! خوشا به حال آن کس که پرداختن به حال خویش او را از توجّه به عیوب مردم باز داشته و خوشا به حال آن کس که در خانه نشسته، روزی خود را می‌خورد و به طاعت پروردگارش مشغول است و بر گناه

---

۱. همان، صفحهٔ ۳۳۲. (حدیث ۱۲).

خویش می‌گرید» (**يَا أَيُّهَا النَّاسُ «طُوبىٰ لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ»، وَ طُوبىٰ لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ، وَ أَكَلَ قُوتَهُ، وَاشْتَغَلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ، «وَ بَكَىٰ عَلَىٰ خَطِيئَتِهِ»**).

آن‌گاه چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «چنین کسی به اصلاح خویش مشغول و مردم از دست او در آسایش‌اند» (**فَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغُلٍ، وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ!**).

اشاره به این‌که هر انسانی ـ جز اولیاء الله و معصومین علیهم‌السلام ـ عیب یا عیوبی دارد؛ هرگاه به عیب‌جویی دیگران پردازد از خود و اصلاح خویشتن غافل می‌شود و هرگز از نظر تهذیب اخلاق و سیر الی الله به جایی نمی‌رسد؛ اما اگر گاهی در گوشهٔ خانه بنشیند و در خویشتن فرو رود و عیوب خود را یک به یک بررسی کند و با آب زلال اطاعت پروردگار و قطره‌های اشکی که بر اثر ندامت نسبت به خطاهایش جاری می‌کند، قلبش را شستشو دهد، هم در اصلاح خویشتن توفیق می‌یابد و هم مردم از دست او در امان می‌مانند.

☆ ☆ ☆

## نکته

## اجتماعی زیستن یا انزواگرایی؟

در پایان خطبهٔ مذکور چنان‌که ملاحظه کردید، امام علیه‌السلام به انزواطلبی تشویق می‌کند؛ همان انزوایی که مقدمه‌ای برای خودسازی و دورماندن از مفاسد اجتماعی است.

بسیاری از علمای اخلاق نیز انزوا را یکی از شرایط فراهم آوردن زمینهٔ تهذیب اخلاق می‌شمرند.

هنگامی که به آیات قرآن مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم بسیاری از پیغمبران بزرگ و صالحان نیز دوران انزوایی داشته‌اند؛ ابراهیم خلیل علیه‌السلام هنگامی که در برابر جمعیّت گمراه متعصّب ـ که پیوسته بر بت‌پرستی پای می‌فشردند ـ قرار گرفت چنین گفت: «**﴿وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ وَأَدْعُواْ رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيّاً﴾**؛ (ابراهیم علیه‌السلام گفت:) از شما و آن‌چه غیر خدا می‌خوانید کناره‌گیری می‌کنم و

پروردگارم را می‌خوانم. امیدوارم در خواندن پروردگارم بی پاسخ نمانم».[۱]

حضرت موسی علیه‌السلام نیز چهل روز برای گرفتن الواح از قوم خویش کناره گیری کرد و به کوه طور رفت که شرح آن در آیهٔ ۱۴۲ از سورهٔ اعراف بیان شده است.

حضرت مریم علیهاالسلام نیز مدّتی از جمعیّت قوم خود کناره گیری کرد که در سورهٔ مریم آیهٔ ۱۶ به بعد آمده است.

در مورد اصحاب کهف نیز می‌خوانیم: هنگامی که نتوانستند در مقابل فشار بت‌پرستان قوم خود بایستند عزلت گزیده و به غار پناه بردند؛ آن‌گونه که قرآن می‌گوید: «﴿**وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِّنْ رَّحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِّنْ أَمْرِكُمْ مِّرفَقاً**﴾؛ و (به آن‌ها گفتیم:) هنگامی که از آن و آن‌چه جز خدا می‌پرستند کناره گیری کردید به غار پناه برید که پروردگارتان رحمتش را بر شما می‌گستراند و در این امر، آرامشی برای شما فراهم می‌سازد».[۲]

در حالات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز همه خوانده‌ایم که قبل از بعثت، روزهای متوالی بلکه ماه‌ها به غار حرام می‌رفت و در آن‌جا تنها بود و به عبادت مشغول بود.

روایات متعدّدی نیز در زمینهٔ انزوا وارد شده؛ از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: «**اَلْعُزْلَةُ عِبَادَةٌ**؛ دوری از مردم، عبادت است».[۳]

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام آمده: «**اَلْعُزْلَةُ أَفْضَلُ شِيَمِ الْأَكْيَاسِ**؛ دوری گزیدن برترین شیوه‌های هوشمندان است».[۴]

و نیز در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار علیه‌السلام نقل شده است: «**فِي اِعْتِزَالِ اَبْنَاءِ الدُّنْيَا جِمَاعُ الصَّلَاحِ**؛ دوری گزیدن از دنیاپرستان سبب هرگونه اصلاح است».[۵]

---

۱. مریم، آیهٔ ۴۸.
۲. کهف، آیهٔ ۱۶.
۳. میزان الحکمه، حدیث شمارهٔ ۱۲۸۸۴.
۴. غرر الحکم، احادیث شمارهٔ ۱۴۱۴ و ۶۵۰۵.
۵. همان.

در حالی که از سوی دیگر روایات دیگری مردم را به اجتماع‌گرایی تشویق می‌کند؛ در حدیثی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: «**أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ، وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةِ**؛ بر شماست که از جماعت جدا نشوید و از پراکندگی بپرهیزید».[۱]

همین مضمون به تعبیر دیگر از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نقل شده است: «**وَالْزَمُوا السَّوٰادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ**؛ همواره با سواد اعظم (اکثریت طرفدار حق) باشید که دست خدا با جماعت است و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تنها، بهرهٔ شیطان است؛ همان‌گونه که گوسفند تکرو بهرهٔ گرگ است».[۲]

احادیث در طرفین این موضوع فراوان است و گاه تصوّر می‌شود با هم تعارضی دارند؛ در حالی که چگونگی جمع در میان این روایات درخود آن‌ها بیان شده است؛ از متون آیات و روایات به خوبی استفاده می‌شود که عزلت و گوشه‌گیری در شرایط خاص اجتماعی است و در واقع، به صورت یک استثنا در برابر حکم کلی اسلام به اجتماع‌گرایی است و از جمله در موارد زیر، عزلت توصیه شده است:

۱ـ دوری گزیدن از دنیاپرستان که در احادیث پیش‌گفته و به آن اشاره شد.

۲ـ دوری گزیدن از جامعهٔ فاسد و آلوده و منحرف؛ همان‌گونه که در داستان ابراهیم و اصحاب کهف ذکر شد و همان‌گونه که در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که وقتی از حضرتش پرسیدند: چرا انزوا را برگزیده‌ای؟ در پاسخ فرمود: «**فَسَدَ الزَّمَانُ وَ تَغَيَّرَ الْإِخْوَانُ فَرَأَيْتَ الْإِنْفِرَادَ أَسْكَنُ لِلْفُؤٰادِ**؛ زمان فاسد شده و دوستان و برادران دگرگون شده‌اند؛ به همین دلیل تنهایی را مایهٔ آرامش دل می‌دانم».[۳]

۳ـ گاه این عزلت و دوری گزینی برای اندیشیدن و خودسازی صورت گرفته؛ آن‌گونه که

---

۱. کنزالعمال، جلد ۱، صفحهٔ ۲۰۶، (حدیث ۱۰۲۸).
۲. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۲۷.
۳. بحارالانوار، جلد ۴۷، صفحهٔ ۶۰، (حدیث ۱۱۶).

در حالات پیامبر اکرمﷺ قبل از بعثت نقل شده که به غار حرا پناه می‌برد و روزهای متوالی مشغول عبادت و اندیشیدن بود و اگر انسان، بخشی از شبانه روز را در تنهایی به سر می‌برد تا بهتر بیندیشد و برای خود و جامعه برنامه‌ریزی کند، به یقین مفید و سودمند خواهد بود.

۴ـ دوری گزیدن از افراد شرور ـ که بخشی از جامعه را تشکیل می‌دهند ـ نیز در روایات عزلت توصیه شده است؛ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید: «**مَنِ اعْتَزَلَ النَّاسَ سَلِمَ مِنْ شَرِّهِمْ**؛ کسی که از مردم (شرور) دوری گزیند از شرّ آن‌ها در امان خواهد بود».[۱] وگر نه کسی نمی‌تواند اجتماعی را که بر تمام دستورات اسلام حاکم است منکر شود. دور ماندن از جامعه به طور کامل سبب دور ماندن از تجربیات و علوم و قوت و قدرت افراد آن جامعه است. انسان‌ها همچون قطره‌هایی هستند که وقتی جمع شوند دریایی تشکیل می‌دهند یا همچون رشته‌های بسیار باریکی که وقتی به هم تابیده شوند طناب بسیار محکمی را به وجود می‌آورند. اضافه بر این تجربه نشان داده عزلت، سبب «خودبزرگ بینی» و «سوء ظن شدید» به دیگران و گاه «ادعاهای باطل و فاسد» است.

☆ ☆ ☆

۱. غرر الحکم، حدیث ۸۱۵۱.

قابل توجه لیتوگرافی محترم

این صفحه سفید می‌باشد

## خطبهٔ ۱۷۷[1]

# وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

## في معنى الحكمين

## از سخنان امام علیه‌السلام در مورد حکمین

### خطبه در یک نگاه

همان‌گونه که در سند خطبه اشاره شده، مخاطبان امام علیه‌السلام در این خطبه خوارج‌اند که در آغاز امام علیه‌السلام را تحت فشار قرار دادند که حکمیت و داوری را بپذیرد و امام علیه‌السلام با این که به هیچ وجه با این کار موافقت نداشت برای جلوگیری از جنگ و نزاع داخلی در میان لشکر خود به ناچار آن را پذیرفت ؛ ولی هنگامی که نتیجهٔ منفی حکمیت آشکار شد و ابوموسی اشعری که برای حکمیت از سوی لشکر امام علیه‌السلام انتخاب شده بود خیانت کرد و

---

۱. **سند خطبه:**
این خطبه را با اضافات فراوانی طبری، مورخ معروف در تاریخ خود در حوادث سال ۳۷ هجری از «ابومخنف» نقل کرده است و مخاطبان آن، خوارج نهروانند. در آغاز این خطبه، امام علیه‌السلام مطالبی را دربارهٔ حکمین واشتباهات آن‌ها در این انتخاب ذکر فرموده؛ سپس آن‌چه را مرحوم سیّد رضی در این‌جا نقل کرده است با تفاوت مختصری بیان می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۴۲۸) بعید نیست که این خطبه بخشی از خطبهٔ ۱۲۷ باشد که گذشت.

تسلیم نیرنگ‌های عمروبن عاص که نمایندهٔ لشکر شام بود گردید، خدمت امام علیه‌السلام آمدند و زبان به اعتراض گشودند که چرا شما حکمیت را پذیرفتید؟! امام علیه‌السلام در این خطبه پاسخ دندان‌شکنی به آن‌ها می‌دهد که شما آغازگر این فتنه بودید و من به شما هشدار دادم، ولی نپذیرفتید؛ اکنون که آثار سوء انتخاب خود را می‌بینید زبان به اعتراض گشودید؟! به علاوه حکمیت آن‌ها مشروط بود نه مطلق؛ مشروط به این که از راه حق و داوری قرآن منحرف نشوند و شدند؛ بنابراین ایراد بر آن‌ها وارد است نه بر من.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**فَأَجْمَعَ رَأْيُ مَلَئِكُمْ عَلَىٰ أَنِ ٱخْتَارُوا رَجُلَيْنِ، فَأَخَذْنَا عَلَيْهِمَا أَنْ يُجَعْجِعَا عِنْدَ ٱلْقُرْآنِ، وَ لَا يُجَاوِزَاهُ، وَ تَكُونَ أَلْسِنَتُهُما مَعَهُ وَ قُلُوبُهُمَا تَبَعَهُ، فَتَاهَا عَنْهُ، وَ تَرَكَا ٱلْحَقَّ وَ هُمَا يُبْصِرَانِهِ، وَ كَانَ ٱلْجَوْرُ هَوَاهُمَا، وَ ٱلْإِعْوِجَاجُ رَأْيَهُمَا. وَ قَدْ سَبَقَ ٱسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا فِي ٱلْحُكْمِ بِالْعَدْلِ وَ ٱلْعَمَلِ بِالْحَقِّ سُوءَ رَأْيِهِمَا وَ جَوْرَ حُكْمِهِمَا. وَالثِّقَةُ فِي أَيْدِينَا لِأَنْفُسِنَا، حِينَ خَالَفَا سَبِيلَ ٱلْحَقِّ، وَ أَتَيَا بِمَا لَا يُعْرَفُ مِنْ مَعْكُوسِ ٱلْحُكْمِ.**

## ترجمه:

(در ماجرای حکمین) نظر و رأی جمعیّت شما بر این قرار گرفت که دو نفر را برای حکمیّت (در میان ما و لشکر شام ومعاویه) انتخاب کنند و ما از این دو، پیمان گرفتیم که در برابر قرآن خاضع باشند و از آن تجاوز نکنند، زبانشان همراه با قرآن و دلهایشان تابع آن باشد ؛ ولی آن‌ها گمراه، و از قرآن روی گردان شدند و حق را ترک کردند ؛ با این‌که آشکارا آن را می‌دیدند؛ جور و ستم، خواستهٔ دل آن‌ها بود و اعوجاج و کژی موافق فکرشان و پیش از این‌که آن‌ها این رأی نادرست و حکم جائرانه را صادر کنند با آن‌ها شرط کرده بودیم که به عدالت حکم کنند و به حق عمل نمایند ؛ بنابراین هنگامی که این دو نفر از راه حق منحرف شدند و حکم نادرستی بر خلاف حکم خدا صادر کردند ما می‌توانیم به استناد دلیل محکم برای خود تصمیم بگیریم (و حکم آن‌ها را دور بیفکنیم!).

## شرح و تفسیر

### با انحراف حکمین حکم آنها باطل است

بارها دربارهٔ حکمین، ضمن شرح خطبه‌های پیشین به خصوص خطبه ۱۲۵ و ۱۲۷ سخن گفته‌ایم و خلاصهٔ آن، چنین بود که هنگامی که آثار شکست در لشکر معاویه آشکار شد، عمروبن عاص دست به نیرنگی زد و دستور داد قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بلند کنند و بگویند ما و شما هر دو تابع قرآنیم ؛ هر چه قرآن قضاوت کند از آن پیروی خواهیم کرد. ولی امام علیه‌السلام به آن‌ها هشدار داد که این نیرنگی بیش نیست و آن‌ها هرگز از قرآن تبعیت نمی‌کنند پیش بروید و کار را تمام کنید ؛ ولی غافلان نادان به اتفاق عمّال نفوذی معاویه بر پذیرش آتش‌بس اصرار کردند و به دنبال آن بر امام علیه‌السلام فشار آوردند که برای استنباط حکم قرآن دربارهٔ این اختلاف تن به حکمیّت بدهد. امام علیه‌السلام که می‌دانست این نیرنگ دیگری است قبول نفرمود ؛ ولی آن‌ها پیوسته بر فشار خود می‌افزودند تا این که امام علیه‌السلام برای پیشگیری از اختلاف و شکاف بیش‌تر ناچار به قبول حکمیّت شد.

در این‌جا باز همان افراد اصرار کردند که نمایندهٔ لشکر امام علیه‌السلام ابوموسی اشعری باشد. امام علیه‌السلام که از حماقت و ایمان ضعیف این مرد با خبر بود اصرار فرمود ابن عباس را انتخاب کنید که مردی هوشیار و عاقل و دانشمند است و تحت تأثیر نیرنگ‌های عمروبن عاص قرار نمی‌گیرد؛ ولی آن‌ها نپذیرفتند و برای سوّمین بار امام علیه‌السلام را تحت فشار قرار دادند که حکمیّت را به ابوموسی مخبّط واگذار کند. در این‌جا نیز امام علیه‌السلام برای پیشگیری از پراکندگی لشکر مجبور به پذیرش آن شد؛ ولی شرایطی برای آن‌ها بیان کرد ؛ از جمله این که از مسیر حق و عدالت هرگز خارج نشوند.

هنگامی که عمروبن عاص بعد از مذاکرات بسیار طولانی که ماه‌ها به طول کشید ابوموسی را فریب داد و گفت: بیا من معاویه را از حکومت خلع می‌کنم و تو علی علیه‌السلام را از حکومت خلع کن تا نزاع برچیده شود و مسلمانان فرد سوّمی را برای خلافت برگزیدند، ابوموسی نادان و فریب خورده در حضور جمع اعلام کرد که من علی علیه‌السلام را از حکومت

خلع کردم و بلافاصله عمروبن عاص گفت: من معاویه را به خلافت نصب کردم. این نیرنگ غوغایی به پاکرد و سبب اعتراض لشکریان علی علیه‌السلام شد و طرفداران آتش بس و حکمیّت و انتخاب ابوموسی که خود را سخت در انزوا می‌دیدند طلبکارانه بـه سـراغ امـیرمؤمنان علی علیه‌السلام آمدند و زبان به اعتراض گشودند که چرا حکمیّت را پذیرفتی؟!

با توجّه به آن‌چه گفته شد به تفسیر خطبه می‌پردازیم:

امام علیه‌السلام می‌فرماید: «نظر و رأی جمعیّت شما بر این قـرار گـرفت کـه دو نـفر را بـرای حکمیّت (در میان ما و لشکر شام ومعاویه) انتخاب کنند و ما از این دو، پیمان گرفتیم که در برابر قرآن خاضع باشند و از آن تجاوز نکنند، زبانشان همراه با قرآن و دلهایشان تابع آن باشد» (**فَأَجْمَعَ رَأْيُ مَلَئِكُمْ**[1] **عَلَىٰ أَنِ ٱخْتَارُوا رَجُلَيْنِ، فَأَخَذْنَا عَـلَيْهِمَا أَنْ يُجَعْجِعَا**[2] **عِنْدَ ٱلْقُرْآنِ، وَ لَا يُجَاوِزَاهُ، وَ تَكُونَ أَلْسِنَتُهُما مَعَهُ وَ قُلُوبُهُمَا تَبَعَهُ**).

به این ترتیب روشن می‌کند که پذیرش حکمیّت هر چند تحت فشار صورت گرفت مشروط بود، نه مطلق و بـی‌قید و شـرط کـه آن‌هـا مـطابق هـوای نـفس خـود هـر چـه می‌خواهند انجام دهند و دیگران باید آن را بپذیرند. آن‌ها موظف بودند تابع قرآن باشند وگوش جان به پیام آن بسپارند و زبان و قلبشان پیرو قرآن باشد؛ ولی در پایان کار چیزی که سخن از آن در میان نبود قرآن بود و فریب‌کاری، آدم احمق و نادانی را بازیچهٔ دست سیاست خود کرد و سخنی برخلاف حق و عدالت و قرآن بر زبان او جاری ساخت.

لذا امام علیه‌السلام در ادامهٔ سخن می‌فرماید: «(مع الاسـف) آن‌هـا گـمراه شـدند و از قـرآن روی‌گردان گشتند و حق را ترک کردند ؛ با این‌که آشکارا آن را مـی‌دیدند؛ جـور و سـتم،

---

۱. «**ملأ**» در لغت به معنای چیزی است که چشم را پر می‌کند و تعجّب بیننده را بر می‌انگیزد ؛ از همین رو به جمعیّت زیادی که رأی و عقیدهٔ واحدی دارند و اجتماع آن‌ها چشم‌ها را پـر می‌کند، «**ملأ**» گفته می‌شود. این واژه با واژهٔ «**مملوّ**» از یک ریشه گرفته شده است.

۲. «**یجعجع**» از مادهٔ «**جعجعه**» در اصل در مورد خواباندن شتر بر زمین اطلاق می‌شود سپس به معنای خضوع و تسلیم در برابر چیزی بکار رفته است.

خواستهٔ دل آن‌ها بود و اعوجاج و کژی موافق فکرشان» (**فَتَاهَا**[1] **عَنْهُ، وَ تَرَكَا ٱلْحَقَّ وَ هُمَا يُبْصِرَانِهِ، وَ كَانَ ٱلْجَوْرُ هَوَاهُمَا، وَ ٱلْإِعْوِجَاجُ رَأْيَهُمَا**).

سپس امام یادآوری و تأکید مجدّدی بر مشروط بودن حکمیت آن‌ها می‌کند و می‌فرماید: «پیش از این‌که آن‌ها این رأی نادرست را و این حکم جائرانه را صادر کنند با آن‌ها شرط کرده بودیم که به عدالت حکم کنند و به حق عمل نمایند» (**وَ قَدْ سَبَقَ ٱسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا فِي ٱلْحُكْمِ بِالْعَدْلِ وَ ٱلْعَمَلِ بِالْحَقِّ سُوءَ رَأْيِهِمَا وَ جَوْرَ حُكْمِهِمَا**).

کدام آیه از آیات قرآن می‌گوید بزرگواری همچون علی علیه‌السلام که اسلام با مجاهدت‌های او رونق گرفت و همواره در محضر پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بود و در دامان قرآن تربیت یافت و مظهر حق و عدالت است از خلافت، خلع شود و نیز کدام آیهٔ قرآن می‌گوید: کسی که بازماندهٔ دوران جاهلیّت و کفر است و مظالم و ستم‌ها و حیله‌گری‌های او بر هیچ کس پنهان نیست و تمام افراد منفور و منافق را دور خود جمع کرده، به خلافت پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله منصوب گردد؟!

آن‌گاه چنین نتیجه می‌گیرد: «بنابراین هنگامی که این دو نفر از راه حق منحرف شدند و حکم نادرستی بر خلاف حکم خداوند صادر کردند ما می‌توانیم به استناد دلیل محکم برای خود تصمیم بگیریم (و حکم آن‌ها را دور بیفکنیم!)» (**وَالثِّقَةُ فِي أَيْدِينَا لِأَنْفُسِنَا، حِينَ خَالَفَا سَبِيلَ ٱلْحَقِّ، وَ أَتَيَا بِمَا لَا يُعْرَفُ مِنْ مَعْكُوسِ ٱلْحُكْمِ**).

به این ترتیب، امام علیه‌السلام به خورده‌گیران پاسخ دندان‌شکنی می‌دهد که اوّلاً پذیرش حکمیّت از شما بود و ثانیاً آن‌ها در کار حکمیت، مطلق العنان و رها نبودند؛ بلکه موظّف بودند همراه و همگام قرآن حرکت کنند و به میل خود سخنی نگویند. حال که آن‌ها به شرط خود عمل نکردند، حکم‌شان از درجهٔ اعتبار به کلی ساقط است. جالب این‌که آن‌ها در حکم خود نیز با یکدیگر توافق نداشتند و یکی بر سر دیگری کلاه می‌گذارد و او را در

---

۱. «**تاه**» از مادهٔ «**تیه**» به معنای تحیّر و سرگردانی و گمراهی گرفته شده است.

برابر کار انجام شده قرار می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که داد و فریادش بلند می‌شود؛ در حالی که در حکمیّت توافق حکمین شرط است. آیا چنین حکمیّتی پشیزی ارزش دارد؟!

## نکته

### حکمین پشت به قرآن کردند

اگر امام علیه‌السلام در این خطبه با صراحت می‌فرماید: حکمین قرآن را نادیده گرفتند و با این که حق را می‌دیدند به آن پشت کردند و هوای نفس را بر حقیقت مقدّم داشتند، دلیلش روشن است ؛ زیرا اگر آن‌ها به آیات مختلفی که در قرآن یا مستقیماً در فضیلت علی علیه‌السلام نازل شده و یا یک اصل کلی را بیان می‌سازد ـ که طبق روایات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی علیه‌السلام نمونه بارز آن بوده است ـ می‌اندیشیدند ترجیح آن حضرت بر شخصی همچون معاویه که فرزند دشمن شماره یک اسلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یعنی ابوسفیان بود و در میسر پدر خودگام بر می‌داشت تردید به خود راه نمی‌دادند.

آیا قرآن مجید نمی‌گوید: «﴿**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ**﴾[1] ؛ آیا آن کس که در رکوع، انگشتر به سائل بخشید و آیه در شأنش نازل شد، کسی جز علی علیه‌السلام بود؟ با این که ابن عباس، عماریاسر، جابربن عبدالله انصاری، ابوذر غفاری، انس بن مالک، عبدالله بن سلام، مسلمة بن کهیل، عبدالله بن غالب، عقبة بن حکیم و عبدالله بن ابیّ (این ده نفر) از صحابه همگی این حدیث را نقل کرده‌اند و شرح آن در تفاسیر اهل تسنن نیز نقل شده است.

آیا کسی که در جای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در لیلة المبیت می‌خوابد و جان خود را آمادهٔ نثار کردن در راه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌کند و صبحگاهان آیهٔ ﴿**وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ**

---

۱. مائده، آیهٔ ۵۵.

**ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللهِ وَاللهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ**﴾[۱] در حق او نازل می‌شود، دیگری با او می‌تواند برابری کند؟![۲]

آیا مقدّم داشتن کسی که قرآن او را بهترین مخلوقات (بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله) شمرده و آیهٔ «﴿**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ**﴾؛ کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند بهترین مخلوق خدایند»[۳] در شأن او نازل شده، جای شک و تردید است؟

آیا باید چند ماه، وقت امت اسلامی را بگیرند تا ببینند او برتر است یا معاویه؟! به راستی شگفت‌آور است اساساً این مقایسه، جفای بزرگی به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام محسوب می‌شود که بخواهند او را در برابر معاویه قرار دهند و برتری آن حضرت را ثابت کنند؛ خاک کجا و آفتاب کجا؟!

☆ ☆ ☆

---

۱. بقره، آیهٔ ۲۰۷.

۲. از جمله کسانی که این شأن نزول را نقل کرده‌اند، طبری، ابن هشام، حلبی و یعقوبی، احمد بن حنبل، ابن جوزی و ابن صباغ مالکی‌اند. (به جلد دوّم الغدیر، صفحهٔ ۴۸ و ۴۹ مراجعه فرمایید).

۳. بینه، آیهٔ ۷.
هنگامی که آیهٔ مزبور نازل شد، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: «مصداق این آیه تو و شیعیان تواند». (به شواهد التنزیل و الصواعق المحرقة و درالمنثور و نورالابصار و تفسیر طبری و غیر آن مراجعه کنید ـ برای شرح بیش‌تر دربارهٔ این گونه آیات به کتاب آیات ولایت در قرآن مراجعه کنید).

## خطبهٔ ۱۷۸[1]

## وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### فی الشهادة و التقوی و قیل أنه خطبها بعد مقتل عثمان فی أول خلافته

### از خطبه‌های امام علیه‌السلام

این خطبه درباره وحدانیّت خدا و توصیه به تقوا سخن می‌گوید. بعضی گفته‌اند: امام علیه‌السلام این خطبه را بعد از قتل عثمان و در آغاز خلافتش ایراد فرموده است.

### خطبه در یک نگاه

امام علیه‌السلام در این خطبه نخست همگان را به صفات خداوند از جمله به علم بی‌پایان پروردگار نسبت به همه چیز و حتی کوچک‌ترین امور ـ همچون عدد قطره‌های باران و ذرات خاک ـ توجّه می‌دهد تا بدانند اعمال آن‌ها نزد خداوند کاملاً روشن است و چیزی از اسرار درون و برون آن‌ها بر ذات مقدّسش مخفی نمی‌ماند.

---

۱. **سند خطبه:**
مرحوم شیخ صدوق در کتاب خصال بخشی از این خطبه را نقل کرده و ابن‌اثیر در کتاب نهایه بعضی از لغات پیچیدهٔ خطبه را تفسیر کرده و زمخشری در ربیع‌الابرار نیز قسمت‌هایی از آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج‌البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۴۳۵)

در بخش دوّم گواهی به یگانگی خداوند و نبوّت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دهد و هر یک را با صفات مناسب و پرمعنایی همراه می‌سازد که به شهادت و گواهی او عمق می‌بخشد.

در بخش سوّم از فریبندگی دنیا و وعده‌های دروغینش به دنیاپرستان سخن می‌گوید.

و سرانجام در بخش چهارم به همگان هشدار می‌دهد که گناهان، سبب زوال نعمت‌ها می‌شود و هیچ ملتی گرفتار بدبختی نشدند جز به علت گناهانشان و به همین دلیل، همگان را به بازنگری در اعمالشان دعوت می‌کند تا از روش‌های ناپسند دست بردارند و با اصلاح سیره عملی خود سعادتمند شوند.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ، وَ لَا يُغَيِّرُهُ زَمَانٌ، وَ لَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ، وَ لَا يَصِفُهُ لِسَانٌ، وَ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ عَدَدُ قَطْرِ ٱلْمَاءِ وَ لَا نُجُومِ السَّمَاءِ، وَ لَا سَوَافِي الرِّيحِ فِي ٱلْهَوَاءِ، وَ لَا دَبِيبُ النَّمْلِ عَلَىٰ الصَّفَا، وَ لَا مَقِيلُ ٱلذَّرِّ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ. يَعْلَمُ مَسَاقِطَ ٱلْأَوْرَاقِ، وَ خَفِيَّ طَرْفِ ٱلْأَحْدَاقِ. وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا ٱللهُ غَيْرَ مَعْدُولٍ بِهِ، وَ لَا مَشْكُوكٍ فِيهِ، وَ لَا مَكْفُورٍ دِينُهُ، وَ لَا مَجْحُودٍ تَكْوِينُهُ، شَهَادَةَ مَنْ صَدَقَتْ نِيَّتُهُ، وَصَفَتْ دِخْلَتُهُ وَ خَلَصَ يَقِينُهُ، وَ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ. وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ٱلْمُجْتَبَىٰ مِنْ خَلَائِقِهِ، وَ ٱلْمُعْتَامُ لِشَرْحِ حَقَائِقِهِ، وَٱلْمُخْتَصُّ بِعَقَائِلِ كَرَامَاتِهِ وَ ٱلْمُصْطَفَىٰ لِكَرَائِمِ رِسَالَاتِهِ، وَ ٱلْمُوَضَّحَةُ بِهِ أَشْرَاطُ الْهُدَىٰ، وَٱلْمَجْلُوُّ بِهِ غِرْبِيبُ الْعَمَىٰ.**

## ترجمه:

هیچ‌کار، خدا را به خود مشغول نمی‌سازد (تا از کار دیگری بازماند) و گذشت زمان، دگرگونی در او ایجاد نمی‌کند ؛ مکانی او را در بر نمی‌گیرد، و هیچ زبانی قادر بر وصف او نیست، نه تعداد قطره‌های آب‌ها بر او پنهان می‌ماند، نه عدد ستارگان آسمان، نه شماره ذرات خاک که همراه بادها در هوا به پرواز در می‌آید؛ نه حرکات مورچگان بر سنگ‌های سخت و نه استراحت‌گاه مورچه‌های ریز در شب‌های تار، از محل ریزش برگ‌ها و حرکات پنهان چشم‌ها آگاه است.

و گواهی می‌دهم که جز او معبودی نیست و همتایی برای او وجود ندارد ؛ نه شک و

تردید در او راه دارد، و نه کفر در دین و آیینش و نه می‌توان خلفت (با عظمت) او را انکار کرد. شهادت کسی که نیّتش راست، درونش پاک، یقینش خالص، و میزان عملش (با ایمان و اعمال صالح) سنگین است.

و گواهی می‌دهم که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بنده و فرستادهٔ برگزیده او از میان خلایق است که برای تشریح حقایق آیین الهی انتخاب شد و به ویژگی‌های خاص اخلاقی آراسته گردید؛ برای رساندن رسالت‌هایی کریمانه الهی برگزیده شد و نشانه‌های هدایت به وسیله او آشکار گشت و تاریکی‌های جهل و ضلالت به وجود او روشنی یافت.

## شرح و تفسیر

### عظمت خداوند و کرامت پیامبرش

همان‌گونه که اشاره شد، امام علیه‌السلام در آغاز این خطبه و در عبارات کوتاه و پرمعنایی پنج وصف از اوصاف جمال و جلال او را بیان می‌دارد؛ می‌فرماید: «هیچ‌کار، خداوند را به خود مشغول نمی‌سازد (تا از کار دیگری بازماند) و گذشت زمان، دگرگونی در او ایجاد نمی‌کند؛ مکانی او را در بر نمی‌گیرد، و هیچ زبانی قادر بر وصف او نیست» (**لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ، وَ لَا يُغَيِّرُهُ زَمَانٌ، وَ لَا يَحْوِيهِ**[1] **مَكَانٌ، وَ لَا يَصِفُهُ لِسَانٌ**).

این اوصاف چهارگانه همگی از نامتناهی بودن ذات پاک او سرچشمه می‌گیرد. کسی که علم و قدرتش محدود است هنگامی که به چیزی می‌پردازد و علم و قدرت خود را در راه انجام آن به کار می‌گیرد به طور طبیعی از کار دیگر باز می‌ماند؛ ولی ذات پاک خداوند در یک لحظه به تدبیر تمام جهان هستی می‌پردازد، راز و نیاز بندگان را می‌شنود و خواسته‌های آن‌ها را می‌داند و از آن‌جا که نامحدود است و جامع جمیع کمالات است دگرگونی در او راه ندارد؛ زیرا دگرگونی‌ها یا به سوی کمال است یا به سوی نقصان و هیچ‌کدام در آن ذات نامتناهی راه ندارد.

---

۱. «**یحوی**» از مادهٔ «**حوایه**» (بر وزن شفاعت) به معنای احاطه و استیلا بر چیزی است.

و همچنین مکان، لازمهٔ محدودیت وجود است، آن ذاتی که نامحدود است همه جا حاضر است و در عین حال، نیازی به مکان ندارد.

نیز ذات و صفاتش در وصف ما نمی‌گنجد ؛ چرا که ما محدودیم و ذات و صفاتش نامحدود و اگر تا پایان عمر از کمالات او سخن بگوییم ناچاریم در پایان کار اعتراف کنیم:

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر
ما همچنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم

آری، تنها او می‌تواند در وصف و صفات خود را بیان کند ؛ آن گونه که در حدیث آمده است: «**لَا أَبْلُغُ مَدْحَكَ وَ الثَّنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا اثْنَيْتَ عَلَىٰ نَفْسِكَ**؛ من هرگز نمی‌توانم به مرحله مدح و ثنای تو برسم تو همان‌گونه هستی که خودت ثنای خویش را گفته‌ای».[۱]

سپس به شرح جالبی از پنجمین وصف یعنی علم نامحدود او می‌پردازد و ضمن این که آگاهی او را بر همه چیز بیان می‌کند، انگشت روی هفت موضوع که کاملاً از نظر دیگران پنهان است می‌گذارد و بر علم و آگاهی خدا نسبت به آن‌ها تأکید می‌کند و می‌فرماید: «نه تعداد قطره‌های آب‌ها بر او پنهان می‌ماند، نه عدد ستارگان آسمان، نه شماره ذرات خاک که همراه بادها در هوا به پرواز در می‌آید؛ نه حرکات مورچگان بر سنگ‌های سخت و نه استراحتگاه مورچه‌های ریز در شب‌های تار، و نیز از محل ریزش برگ‌ها و حرکات پنهان چشم‌ها آگاه است» (**وَ لَا يَعْزُبُ**[۲] **عَنْهُ عَدَدُ قَطْرِ ٱلْمَاءِ وَ لَا نُجُومِ السَّمَاءِ، وَ لَا سَوَافِي**[۳] **الرِّيحِ فِي ٱلْهَوَاءِ، وَ لَا دَبِيبُ**[۴] **النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا**[۵]**، وَ لَا مَقِيلُ**[۶]

---

۱. این بخش از مناجاتی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دل شب به هنگام سجده بیان می‌فرمود. اصول کافی، جلد ۳، صفحهٔ ۳۲۴ (حدیث ۱۲).

۲. «**یعزب**» از مادهٔ «**عزوب**» (بر وزن غروب) به معنای دورشدن و پنهان گشتن است. و به همین مناسبت به مردان و یا زنانی که همسر ندارند و یا از همسر خود دورند «**عزب**» گفته می‌شود.

۳. «**سوافی**» جمع «**سافیه**» به معنای تندباد است. ←

**اَلذَّرِّ**[۷] **فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ. يَعْلَمُ مَسَاقِطَ اَلْأَوْرَاقِ، وَ خَفِيَّ طَرْفِ**[۸] **اَلْأَحْدَاقِ**).

تعبیر به «عدد قطر الماء» اشاره به دانه‌های باران و قطره‌های آب دریاها و نهرها و چشمه‌ها است که جز خدا از آن آگاه نیست ؛ همان‌گونه که از عدد ستارگان آسمان کسی با خبر نمی‌باشد. امروز می‌گویند تنها در کهکشان ما حدود ۲۰۰ میلیارد ستاره هست ؛ ولی در کهکشان‌های بی‌شمار دیگر چه خبر است؟ تنها خدا می‌داند!

و از آن‌ها عجیب‌تر ذرات غباری است که در کره خاکی ما هر لحظه بر امواج باد سوار می‌شود و از جایی به جایی منتقل می‌گردد؛ چه کسی از تعداد آن‌ها با خبر است جز خدا؟!

تعبیر به جنبش مورچه بر سنگ سخت به عقیدهٔ بعضی اشاره به صدای بسیار ضعیفی است که از برخورد پاهای او از آن سنگ به وجود می‌آید و یا اشاره به اثر بسیار ضعیفی است که رد پای او را بر آن سنگ سخت بر جای می‌گذارد که با هیچ وسیله‌ای قابل درک نیست ؛ ولی خدا از آن آگاه است و همچنین از محل آسایش آن‌ها. فراموش نشود این مربوط به تمام مورچه‌ها در تمام نقاط جهان است!

تعبیر به «**يَعْلَمُ مَسَاقِطَ اَلْأَوْرَاقِ**» اشاره به محل ریزش برگ‌ها در سراسر کرهٔ زمین است که در هر لحظه در دل باغ‌ها و جنگل‌ها و بلندای کوه‌ها و اعماق دره‌ها برگ‌هایی از درختان فرو می‌ریزد او از تمام آن‌ها آگاه است.

و همچنین در هر لحظه، چشم میلیون‌ها میلیون انسان، بلکه حیوانات، دارای چشم و پلک آهسته به هم می‌خورد او شماره و کیفیت آن‌ها را به خوبی می‌داند.

---

← ۴. «**دبیب**» به معنای راه رفتن آهسته است.

۵. «**صفا**» جمع «**صفاة**» (بر وزن وفا) به معنای تخته سنگ صاف است.

۶. «**مقیل**» از مادهٔ «**قیلوله**» به معنای خواب نیم روز گرفته و چون «**مقیل**» اسم مکان است، به معنای محل استراحت و خواب در میان روز می‌باشد.

۷. «**ذر**» جمع «**ذره**» به معنای مورچه‌های کوچک است.

۸. «**طرف**» به معنای پلک چشم و گاه به معنای نگاه کردن و به هم زدن پلک‌ها نیز می‌آید.

آری، در تمام پهنهٔ هستی نه چیزی از کلیات بر او مخفی است ؛ نه چیزی از جزئیات ایمان به چنین خدایی برای تربیت انسان کافی است. آری، کافی است که بداند عالم، محضر خداست و اسرار درون و برون ما بر او آشکار است. به همین دلیل در قرآن مجید می‌خوانیم: «اگر تمام درختان، قلم شوند و هفت اقیانوس دیگر بر آن‌ها اضافه شود (این‌ها همه پایان می‌یابد ؛ ولی) کلمات خدا پایان نمی‌گیرد».[۱]

سپس امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن گواهی به وحدانیّت معبود یگانه می‌دهد؛ چرا که تنها چنین خدایی شایستهٔ عبودیت است؛ نه غیر او؛ عرضه می‌دارد: «گواهی می‌دهم که جز الله معبودی نیست و همتایی برای او وجود ندارد ؛ نه شک و تردید در هستی او راه دارد، و نه کفر در دین و آیینش و نه می‌توان خلقتش را انکار کرد» (**وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا ٱللّٰهُ غَيْرَ مَعْدُولٍ[۲] بِهِ، وَ لَا مَشْكُوكٍ فِيهِ، وَ لَا مَكْفُورٍ دِينُهُ، وَ لَا مَجْحُودٍ تَكْوِينُهُ**).

به این ترتیب، امام علیه‌السلام هرگونه شرک و شک کفر به آیات تکوینی و تشریعی را نفی می‌فرماید. به تعبیر دیگر، نخست هرگونه شبیه و همتا را از ذات پروردگارش نفی می‌کند ؛ سپس شک در ذات مقدّس او و بعد به افعال تشریعی و تکوینی خداوند می‌پردازد و تصریح می‌کند که نه در دین و آیین او جایی برای این کار است و نه در خالقیت و ربوبیت او در جهان آفرینش.

آن‌گاه می‌افزاید: «شهادت کسی که نیّتش راست، درونش پاک، یقینش خالص، و میزان عملش (با ایمان و اعمال صالح) سنگین است» (**شَهَادَةَ مَنْ صَدَقَتْ نِيَّتُهُ، وَصَفَتْ[۳] دِخْلَتُهُ[۴] وَ خَلَصَ يَقِينُهُ، وَ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ**).

---

۱. لقمان، آیهٔ ۲۷.

۲. «**معدول**» از مادهٔ «**عدل**» (بر وزن علم) به معنای شبیه و همتا گرفته شده است.

۳. ازمادهٔ «**صفا**» به معنای پاکی گرفته شده است.

۴. «**دخله**» به معنای باطن و درون چیزی است.

اشاره به این که این گواهی ذات و صفات حق گواهی کسی است که دارای این صفات چهارگانه است: نیّت و انگیزهٔ او صادقانه و قلب او از هرگونه شرک و ریا خالص است؛ یقین او آمیخته به شک نیست و اعمال او نیز نشان می‌دهد که در درون، ایمان راسخی به خدا دارد؛ نه همچون گواهی افراد منافق یا طمع ورزان در مال و جاه دنیا و نه آن‌ها که ایمانی آمیخته به شک دارند و نه کسانی که دم از ایمان می‌زنند، ولی عمل صالحی در ترازوی اعمالشان دیده نمی‌شود.

سپس امام علیه‌السلام بعد از شهادت به یگانگی پروردگار به شهادت بر نبوّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌پردازد و آن حضرت را با شش ویژگی از اوصاف مهمش می‌ستاید:

«گواهی می‌دهم که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بنده و فرستادهٔ برگزیده او از میان خلایق است که برای تشریح حقایق آیین الهی انتخاب گشته و به ویژگی‌های خاص اخلاقی گرامی داشته شده، و او را برای رساندن رسالات کریمانهٔ الهی برگزیده و نشانه‌های هدایت به وسیله او آشکار گردیده و تاریکی‌های جهل و ضلالت به وجود او روشنی یافته است» (**وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ٱلْمُجْتَبَىٰ مِنْ خَلَائِقِهِ، وَ ٱلْمُعْتَامُ[1] لِشَرْحِ حَقَائِقِهِ، وَٱلْمُخْتَصُّ بِعَقَائِلِ[2] كَرَامَاتِهِ وَ ٱلْمُصْطَفَىٰ لِكَرَائِمِ رِسَالَاتِهِ، وَ ٱلْمُوَضَّحَةُ بِهِ أَشْرَاطُ الْهُدَىٰ، وَٱلْمَجْلُوُّ بِهِ غِرْبِيبُ الْعَمَىٰ**[3]).

در اوّلین ویژگی، سخن از صفات برجستهٔ آن حضرت به میان آمده که سبب انتخاب او به رسالت بوده است. و در دوّمین وصف، از مأموریت آن حضرت برای شرح حقایق دین و اعتقادات صحیح سخن می‌گوید.

---

۱. «**معتام**» از مادهٔ «**عَیْم**» (بر وزن غَیْب) در اصل به معنای شدت علاقه به شیر گرفته شده و «**معتام**» در این‌جا به معنای کسی است که «علاقهٔ شدید» به انجام دادن مأموریت الهی به او داده شده است.

۲. «**عقائل**» جمع «**عقیله**» به معنای برگزیدهٔ هر چیزی است و لذا به گوهرهای گران‌بها «**عقیلة البحر**» گفته می‌شود.

۳. «**غربیب**» به معنای چیز سیاه پر رنگ است و در این‌جا به معنای تاریکی جهل به کار رفته است.

و در سوّمین صفت از مکارم اخلاق آن حضرت پرده بر می‌دارد و در چهارمین وصف از مأموریت‌های مهم او برای بیان احکام سخن به میان می‌آورد.

در پنجمین وصف از هدایت‌های آن حضرت از طریق گفتار و رفتار و امضای عملی او سخن می‌گوید.

و در ششمین وصف از تلاشی که آن حضرت برای مبارزه با جهل ـ که از آن به نابینایی تعبیر شده ـ سخن به میان آورده است.

تمام این اوصاف، اشاره به این است که اگر من به نبوّت او گواهی می‌دهم و به پیشوایی‌اش تن داده‌ام، بی علت نیست؛ نه یک دلیل که چندین دلیل دارد.

## نکته

### ۱ـ کلید حل معمای صفات

همان‌گونه که در کلمات پرمعنای امام علیه‌السلام بیان شد، نه گذشت زمان در ذات پاک خداوند اثر می‌گذارد و نه جابه‌جایی مکان دربارهٔ او متصور است و نه چیزی در سراسر عالم هستی از دایره علم او بیرون است.

آری، همهٔ عالم، محضر خداست؛ ولی او جا و مکانی ندارد. همه جا حاضر است؛ ولی هیچ‌کس او را نمی‌بیند. اوصاف جلال و جمال او هر چند معرفتی عمیق به ما می‌بخشد، ولی باید اعتراف کرد که او در وصف نمی‌گنجد!

گاه این تعبیرات دربارهٔ ذات بی‌مثال او معما جلوه می‌کند و شکلی از تناقض را در نظر مجسم می‌سازد؛ ولی با توجّه به یک نکته، کلید حل این معما به دست می‌آید و آن این‌که او وجودی است بی‌نهایت، در بی‌نهایت و نامحدود و نامتناهی از هر جهت؛ نه آغازی دارد نه انجامی و نه حد محدودی.

گرچه تصور چنین وجودی برای ما انسان‌ها که همه چیزمان محدود و نامتناهی است، بسیار مشکل است، ولی به هر حال بدون توجّه به این نکته، بحث صفات الهی حل نخواهد شد.

اگر می‌گوییم او همه چیز حتی ذرات غباری را که تندبادها در هوا به پرواز در می‌آورند، می‌داند به جهت آن است که همه جا حضور دارد و اگر می‌گوییم او همه جا حضور دارد به این معناست که وجود و هستی او نامحدود است و چیزی جدا از او تصور نمی‌شود و بر هر چیز احاطه دارد و اگر می‌گوییم زمان و مکان ندارد، به دلیل آن است که زمان بر اثر حرکت به وجود می‌آید و مکان به واسطهٔ محدود بودن انسان است؛ ولی وجود نامتناهی حرکتی به سوی نقص و یا کمال ندارد و چون از همه چیز بی‌نیاز است، به مکان نیازی نخواهد داشت کوتاه سخن این‌که اگر بخواهیم خداشناس خوبی باشیم باید تمام صفات مخلوقات را که از محدود بودن و نیازهای آن‌ها سرچشمه گرفته از آن ذات بی‌مثال نفی کنیم.

## ۲ـ اهداف بعثت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، به ویژه در نهج‌البلاغه دربارهٔ هدف بعثت انبیا و مخصوصاً پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله سخنان بسیاری وجود دارد؛ از جمله در این بخش از خطبهٔ مورد بحث، تعبیرات پرمعنایی دیده می‌شود. امام علیه‌السلام یکی از اهداف رسالت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را شرح حقایقی بیان فرموده که می‌تواند اشاره به هر حقیقت یا حقایق مربوط به مبدأ و معاد و اصول عقاید باشد و دیگر بیان ارزش‌های اخلاقی؛ آن‌گونه که از خود پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است: «**إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**؛ من برای این مبعوث شدم که ارزش‌های اخلاقی را به کمال برسانم».[۱]

و دیگر این که رسالت‌های الهی را در زمینهٔ احکام دین تبیین کند و نشانه‌های هدایت را آشکار سازد و سرانجام این که پرده‌های جهل و کوردلی را از چشم جان انسان‌ها دور نماید. او هم معلّمی است بزرگ و هم مربی آگاه و هم رهبری فرزانه و هم راهنمایی خبیر و پرمایه.

---

۱. کنزالعمال، جلد ۳، صفحهٔ ۱۶. (حدیث ۵۲۱۷۵)

## بخش دوّم

**أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الدُّنْيَا تَغُرُّ ٱلْمُؤَمِّلَ لَهَا وَ ٱلْمُخْلِدَ إِلَيْهَا، وَ لَا تَنْفَسُ بِمَنْ نَافَسَ فِيهَا، وَ تَغْلِبُ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهَا. وَ ٱيْمُ اللهِ، مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضِّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَزَالَ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ ٱجْتَرَحُوهَا، لِأَنَّ ﴿اللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾. وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزِلُ بِهِمُ النِّقَمُ، وَ تَزُولُ عَنْهُمُ النِّعَمُ، فَزِعُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ، وَ وَلَهٍ مِنْ قُلُوبِهِمْ، لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ، وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ. وَ إِنِّي لَأَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونُوا فِي فَتْرَةٍ. وَ قَدْ كَانَتْ أُمُورٌ مَضَتْ مِلْتُمْ فِيهَا مَيْلَةً، كُنْتُمْ فِيهَا عِنْدِي غَيْرَ مَحْمُودِينَ، وَ لَئِنْ رُدَّ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ إِنَّكُمْ لَسُعَدَاءُ. وَ مَا عَلَيَّ إِلَّا ٱلْجُهْدُ، وَ لَوْ أَشَاءُ أَنْ اَقُولَ لَقُلْتُ: عَفَا ٱللهُ عَمَّا سَلَفَ!**

## ترجمه:

ای مردم، دنیا آرزومندان و دل بستگان خود را فریب می‌دهد و از وعده‌های دروغین به علاقه‌مندان خویش دریغ نمی‌ورزد و بر آن کس که بر دنیا پیروز گردد سرانجام چیره خواهد شد. به خدا سوگند! هرگز ملتی که در ناز و نعمت می‌زیستند نعمتشان زوال نیافت، مگر بر اثر گناهانی که مرتکب شدند ؛ زیرا خداوند هرگز به بندگانش ستم روا نمی‌دارد و اگر مردم هنگامی که بلاها بر آن نازل می‌شود و نعمت‌ها از آنان سلب می‌گردد با صدق نیّت در پیشگاه خدا تضرّع کنند و با قلب‌های پر از عشق و محبتِ به خدا، از او درخواست نمایند، به یقین آن‌چه، از دستشان رفته به آنان باز می‌گردد و هر خرابی را برای آن‌ها اصلاح می‌کند. من از این می‌ترسم که شما در جهالت و غفلت فرو روید

(همچون دوران جاهلیّت)؛ زیرا اموری بر شما گذشت که در آن، تمایلاتی پیدا کردید که از نظر من پسندیده نبود؛ ولی اگر امور شما به مسیر اصلی بازگردد سعادتمند خواهید شد. وظیفهٔ من جز تلاش و کوشش (برای بازگشت شما به راه راست) نیست و اگر بخواهم گفتنی‌ها را می‌گویم (و کوتاهی‌های شما را درگذشته بر می‌شمرم؛ ولی به دلیل مصالحی صرف‌نظر می‌کنم؛ فقط می‌گویم خداوند گذشته را (بر شما) ببخشاید.

## شرح و تفسیر

### با صدق نیّت به درگاه خدا روید

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه، همهٔ مردم را مخاطب ساخته و چهار نکتهٔ مهم را که در زندگی انسان‌ها اثر عمیق دارد، به همگان گوشزد می‌کند ؛ نخست می‌فرماید: «ای مردم، دنیا آرزومندان و دل بستگان خود را فریب می‌دهد و ارزش و اهمّیّتی برای کسانی که آن را با ارزش بدانند قائل نیست و بر آن کس که بر دنیا پیروز گردد سرانجام چیره خواهد شد» (**أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الدُّنْيَا تَغُرُّ آلْمُؤَمِّلَ لَهَا وَ آلْمُخْلِدَ**[1] **إِلَيْهَا، وَ لَا تَنْفَسُ**[2] **بِمَنْ نَافَسَ فِيهَا، وَ تَغْلِبُ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهَا**).

از آن جا که «**حُبّ الدّنیا**» ـ مطابق حدیث معروف ـ سرچشمهٔ هرگونه گناه و خطاست، امام علیه‌السلام از حبّ دنیا شروع می‌کند. شایان توجّه این که نکوهش از دنیا داران نشده؛ بلکه سخن از دنیاخواهان و عاشقان و دلبستگان به آن به میان آمده است.

زرق و برق دنیا آن چنان دنیاپرستان را مغرور می‌سازد که گمان می‌کنند همه چیز جاویدان خواهد ماند ؛ ولی ناگهان می‌بینند در یک حادثهٔ ناگوار همه چیز بر باد می‌رود ؛

---

۱. «**مخلد**» به معنای کسی است که در جایی به طور همیشگی سکونت اختیار می‌کند و از مادهٔ «**خُلد**» و «**خلود**» گرفته شده و در عبارت مذکور اشاره به کسی است که به دنیا چسبیده است.

۲. «**تنفس**» از مادهٔ «**نفاسه**» به معنای پرقیمت بودن گرفته شده و در این‌جا به معنای اهمّیّت و ارزش قائل شدن آمده است.

مثلاً محصول صدها سال از امکانات مادی در یک شهر با یک زلزله که گاه ده ثانیه بیش‌تر به طول نمی‌انجامد نابود می‌شود. آری، تکانی می‌خورند و موقتاً بیدار می‌شوند و باز در خواب غفلت فرو می‌روند.

سپس در ادامهٔ این سخن به نکتهٔ دوّم می‌پردازد و به صورت یک قانون کلی می‌فرماید: «به خدا سوگند! هرگز ملتی که در ناز و نعمت می‌زیستند نعمتشان زوال نیافت، مگر بر اثر گناهانی که مرتکب شدند ؛ زیرا خداوند هرگز به بندگانش ستم روا نمی‌دارد» (**وَ ٱيْمُ اللهِ، مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضِّ**[1] **نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَزَالَ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ ٱجْتَرَحُوهَا**[2]، **لِأَنَّ ﴿اللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾**).

در واقع این سخن برگرفته از آیات قرآن است ؛ آن جا که می‌فرماید: «**﴿إِنَّ اللهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾** ؛ خداوند نعمت‌های هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد، مگر آن که آن‌ها آن چه را مربوط به خودشان است، تغییر دهند».[3]

و نیز می‌فرماید: «**﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾**؛ اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند برکات آسمان‌ها و زمین را بر آن‌ها می‌گشودیم ولی آن‌ها (حق را) تکذیب کردند ما نیز آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم».[4]

به یقین نعمت‌های الهی بر حسب شایستگی‌ها و لیاقت‌ها در میان بندگان تقسیم می‌شود ؛ لذا پاکان و صالحان شایستهٔ آنند نه گنهکاران آلوده.

---

۱. «**غض**» به معنای تر و تازه است .

۲. «**اجترحوا**» از مادهٔ «**جرح**» به معنای جراحت و اثری است که بر اثر آسیب‌ها به بدن می‌رسد و «**اجتراح**» به معنای انجام دادن گناه آمده: گویی انسان به وسیله آن خود را مجروح می‌سازد و گاه این معنا توسعه داده شده و در هرگونه کسب و اکتساب نیز استعمال می‌شود.

۳. رعد، آیهٔ ۱۱.

۴. اعراف، آیهٔ ۹۶.

**پرسش**: در روایات می‌خوانیم خداوند برای ترفیع مقام اولیایش گاه آن‌ها را به بلاهایی مبتلا می‌سازد ؛ همان‌گونه که در تعبیر معروف آمده است: «**اَلْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ**».(۱)

و از بعضی آیات و روایات استفاده می‌شود که بلاها گاهی برای آزمایش مؤمن و پاداش‌های بزرگ الهی و نیز گاه برای هشدار و بیداری بندگان است، آیا این موارد با آن چه در عبارت امام علیه السلام ذکر شد منافات ندارد؟

**پاسخ**: آن‌چه در کلام امام علیه السلام آمده یک قانون کلی است و می‌دانیم هر قانون کلی استثنائاتی دارد. موارد آزمایش و بیدار باش و امثال آن، استثنائاتی در قانون کلی فوق محسوب می‌شود و به تعبیر دیگر آن‌چه امام علیه السلام فرموده حمل بر غالب می‌شود و این شبیه چیزی است که در قرآن مجید بیان شده است: «﴿**وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ**﴾ ؛ هر مصیبتی بر شما می‌رسد به سبب اعمالی است که انجام داده‌اید و بسیاری را نیز عفو می‌کند».(۲)

به یقین این آیه با آیهٔ ﴿**وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ...**﴾(۳) که از آزمایش‌های مختلف الهی به وسیلهٔ بلاها سخن می‌گوید و نیز با آیهٔ «﴿**ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**﴾ ؛ فساد در خشکی و دریا به دلیل کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شد». منافاتی ندارد. خدا می‌خواهد نتیجهٔ بعضی اعمالشان را به آن‌ها بچشاند. شاید (به سوی حق) بازگردند.(۴)

---

۱. این عبارت که در کلمات علما و بزرگان آمده، متن حدیث نیست ؛ بلکه برگرفته از احادیث اسلامی است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «**إِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً اَلْأَنْبِياءُ ثُمَّ الَّذِي يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ**؛ پیامبران الهی بیش از همه (با آفات و مصایب) آزمایش می‌شوند ؛ سپس کسانی که بعد از آن‌ها قرار دارند و به همین ترتیب آن‌ها که برترند آزمون بیش‌تری دارند». (اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۲۵۲، باب شدة ابتلاء المؤمن، حدیث ۱).

۲. شوری، آیهٔ ۳۰.

۳. بقره، آیهٔ ۱۵۵.

۴. روم، آیهٔ ۴۱.

و اگر انسان درست دقت کند غالباً می‌تواند مواردی را که بلاها جنبهٔ مجازات الهی دارد، از مواردی که برای آزمایش یا هشدار است بازشناسد. هرگاه گناه مهمی از او سرزد و یا جامعه‌ای آلوده به انواع مفاسد شد، حوادث تلخی که بعد از آن پیدا می‌شود قطعاً مجازات است ؛ ولی حوادث تلخی که برای صالحان و پاکان پیش می‌آید، معمولاً جنبهٔ آزمایش و هشدار برای ترفیع مقام است.

سپس امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن که در واقع نتیجهٔ مستقیم یادآوری پیشین است، می‌فرماید: «و اگر مردم زمانی که بلاها بر آن نازل می‌شود و نعمت‌ها از آنان زایل می‌گردد با صدق نیّت در پیشگاه خدا تضرّع کنند و با قلب‌های پر از عشق و محبّتِ به خدا، از او درخواست (توبه) نمایند، یقیناً آن‌چه، از دستشان رفته به آنان باز می‌گردد و هر خرابی را برای آن‌ها اصلاح می‌کند» (**وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزِلُ بِهِمُ النِّقَمُ، وَ تَزُولُ عَنْهُمُ النِّعَمُ، فَزِعُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ، وَ وَلَهٍ[1] مِنْ قُلُوبِهِمْ، لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ[2]، وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ**).

در واقع این طبیب حاذق الهی بعد از ذکر درد به بیان درمان می‌پردازد و راه دفع آفات و بلاها را به آن‌ها می‌آموزد و دعایی را که صادقانه باشد و از اعماق جان بر خیزد و در یک کلمه در انسان، تحول ایجاد کند برطرف کنندهٔ بلاها می‌شمرد ؛ همان گونه که در احادیث متعدد دیگری وارد شده است ؛ از جمله امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «**اَلدُّعٰاءُ يَدْفَعُ الْبَلاءَ النَّازِلَ وَ مَا لَمْ يَنْزِلْ**؛ دعا بلاهایی را که نازل شده و نازل نشده است، برطرف می‌سازد».[3]

امام علیه‌السلام درآخرین بخش این خطبه و در بیان چهارمین نکته آن‌چه را قبلاً به صورت

---

۱. «**وله**» به معنای تحیّر از شدت اندوه است تا آن‌جا که گاه انسان، عقل و هوش خود را از دست می‌دهد؛ لذا به عشق سوزانی که آرامش و هوش را از انسان می‌گیرد نیز اطلاق شده است.

۲. «**شارد**» به معنای کسی است که از مسیر منحرف شده یا فرار کرده است.

۳. اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۴۶۹ (باب ان الدعاء یردّ البلاء، حدیث ۵).

عام بیان کرده بود، برای اصحاب و یاران و مخاطبان تطبیق می‌فرماید: «من از این می‌ترسم که شما در جهالت و غفلت فرو روید (همچون دوران فترت جاهلیّت)؛ زیرا اموری بر شما گذشت که در آن، تمایلاتی پیدا کردید که از نظر من پسندیده نبود؛ ولی اگر امور شما به مسیر اصلی بازگردد (و مسلمانان ناخالص و هوشیار باشید) سعادتمند خواهید شد» (**وَ إِنِّي لَأَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونُوا فِي فَتْرَةٍ**[1]. **وَ قَدْ كَانَتْ أُمُورٌ مَضَتْ مِلْتُمْ فِيهَا مَيْلَةً، كُنْتُمْ فِيهَا عِنْدِي غَيْرَ مَحْمُودِينَ، وَ لَئِنْ رُدَّ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ إِنَّكُمْ لَسُعَدَاءُ**).

و سرانجام می‌فرماید: «وظیفهٔ من جز تلاش و کوشش (برای بازگشت شما به راه راست) نیست و اگر بخواهم گفتنی‌ها را می‌گویم (و کوتاهی‌های شما را در گذشته بر شمرم؛ ولی به دلیل مصالحی صرف‌نظر می‌کنم؛ فقط می‌گویم) خداوند گذشته را (بر شما) ببخشد» (**وَ مَا عَلَيَّ إِلَّا ٱلْجُهْدُ، وَ لَوْ أَشَاءُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ: عَفَا ٱللَّهُ عَمَّا سَلَفَ!**).

در این‌که منظور امام علیه‌السلام از اشارهٔ سربسته‌ای که به بعضی از انحرافات آن‌ها می‌کند، چیست؟ جمعی معتقدند: اشاره به ماجرای عثمان و حکومت اوست که در شورای شش نفرهٔ عمر، ظالمانه، حکومت را از لایق‌ترین افراد (علی علیه‌السلام) به کسی که هیچ‌گونه شایستگی این کار را نداشت ـ و حوادث بعد این حقیقت را اثبات کرد ـ سپردند و شما هم بر آن صحّه گذاشتید و ورود خطبه را بعد از قتل عثمان و در اوایل خلافت امام علیه‌السلام شاهد این معنا دانسته‌اند.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به تمام دوران خلفای پیشین و حوادث دردناکی باشد که در امر خلافت به وقوع پیوست.

---

۱. «**فترة**» در اصل به معنای توقف و ضعف و ناتوانی است و به همین جهت به فاصلهٔ میان دو برنامه که کارها متوقف می‌شود اطلاق شده و از آن‌جا که فترت گاه آمیخته با غفلت و جهل است در این معنا نیز استعمال شده است.

و منظور امام علیه‌السلام از جملهٔ «**و لو اشاء ان اقول لقلت**» نیز همین است که اگر من بخواهم از روی این حوادث نامطلوب پرده برگیرم می‌توانم؛ ولی از آن صرف‌نظر می‌کنم و از خدا می‌خواهم شما را به علت این کوتاهی‌ها و اشتباهات مجازات نکند و ببخشد.[۱]

☆ ☆ ☆

۱. بسیاری از شارحان و مترجمان نهج‌البلاغه، جملهٔ یاد شده را چنین ترجمه کرده‌اند: اگر من بخواهم چیزی بگویم می‌گویم: «خداوند گذشته را ببخشد» ولی این معنا بسیار بعید است؛ به خصوص این که در کلام شیخ مفید(ره) در کتاب جمل و در کتاب مناقب طبق نقل کتاب تمام نهج‌البلاغه کلمهٔ «لکن» قبل از «**عفا الله عما سلف**» آمده است؛ بنابراین می‌گویم: «عفا الله عما سلف» و این دعایی است جهت تقاضای عفو الهی برای آن‌ها؛ به علاوه ارتباط این جمله با جمله‌های قبل نیز همین را اقتضا می‌کند. (و عده‌ای از شارحان همین معنا را برگزیده‌اند). به کتاب‌های معارج نهج‌البلاغه، تألیف بیهقی، صفحهٔ و بحارالانوار، علامهٔ مجلسی، جلد ۲۹، صفحهٔ ۵۹۹ و شرح حدائق الحقائق بیهقی، جلد ۲، صفحهٔ ۹۴ و شرح مرحوم خویی، جلد ۱۶، صفحهٔ ۳۵۹ مراجعه کنید.

این برگه سفید می‌باشد.

## خطبهٔ ۱۷۹[1]

## وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

و قد سأله ذعلب اليماني فقال: هل رأيت ربك يا أميرالمؤمنين؟ فقال عليه السلام: أفأعبد ما لا أراه؟ فقال: و كيف تراه؟ فقال:

### از سخنان امام عليه السلام است

«ذعلب یمانی» از امام عليه السلام پرسید: امیرمؤمنان آیا پروردگارت را دیده‌ای؟

امام عليه السلام فرمود: آیا کسی را عبادت کنم که نمی‌بینم؟ ذعلب پرسید: چگونه او را دیده‌ای؟

امام خطبهٔ ذیل را ایراد فرمود.

---

۱. **سند خطبه:**
گفتار بالا در چندین کتب معتبر از کتب علمای شیعه قبل از تألیف نهج‌البلاغه با طرق متعدد (و با تفاوت‌هایی در عبارت) نقل شده است؛ از جمله مرحوم کلینی در جلد اوّل اصول کافی در دو مورد آن را نقل کرده ؛ مرحوم صدوق در کتاب توحید و مرحوم مفید در ارشاد آن را آورده است. از میان دانشمندان اهل سنّت، ابن جوزی حنفی آن را در کتاب تذکرة از ابن عباس نقل نموده است. (مصادر نهج‌البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۴۳۷)

## خطبه در یک نگاه

این کلام عمدتاً دربارهٔ صفات خداوند سخن می‌گوید و بر این معنا تأکید می‌کند که اگر خدا را با چشم سر نمی‌توان دید با چشم دل و در لابه‌لای صفاتش می‌توان به خوبی مشاهده کرد.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**فقال: لَا تُدْرِكُهُ اَلْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ اَلْعِيَانِ، وَ لٰكِنْ تُدْرِكُهُ اَلْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ اَلْإِيمَانِ. قَرِيبٌ مِنَ اَلْأَشْيَاءِ غَيْرَ مُلَابِسٍ، بَعِيدٌ مِنْهَا غَيْرَ مُبَايِنٍ. مُتَكَلِّمٌ لَا بِرَوِيَّةٍ، مُرِيدٌ لَا بِهِمَّةٍ، صَانِعٌ لَا بِجَارِحَةٍ. لَطِيفٌ لَا يُوصَفُ بِالْخَفَاءِ، كَبِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْجَفَاءِ، بَصِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْحَاسَّةِ، رَحِيمٌ لَا يُوصَفُ بِالرِّقَّةِ. تَعْنُو اَلْوُجُوهُ لِعَظَمَتِهِ، وَ تَجِبُ اَلْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ.**

## ترجمه:

چشم‌ها هرگز او را آشکارا نمی‌بیند؛ ولی قلب‌ها با حقایق ایمان، او را درک می‌کند ؛ او به همه چیز نزدیک است ؛ اما نه آن‌گونه که به آن‌ها چسبیده باشد و از همه چیز دور است ؛ اما نه آن گونه که از آن‌ها بیگانه گردد. او سخن می‌گوید؛ بی‌آن‌که نیاز به تفکّر داشته باشد و اراده می‌کند ؛ بی‌آن‌که محتاج به تصمیم گرفتن باشد. او خالق و سازنده است ؛ اما نه با (دست و) اعضا پیکر، او لطیف است ؛ اما نه به این معنا که پنهان باشد و بزرگ و قدرتمند است ؛ ولی نه به این معنا که جفاکار باشد. بیناست ؛ نه با عضو بینایی یعنی چشم، و مهربان است نه به معنای نازک دل بودن. صورت‌ها در برابر عظمتش خاضع و قلب‌ها از هیبتش لرزان است.

☆ ☆ ☆

## شرح و تفسیر

### آیا خدا را دیده‌ای؟

از روایات مختلف در شرح حال امیرمؤمنان علی علیه‌السلام استفاده می‌شود که حضرت بارها می‌فرمود: «**سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي**؛ هر مطلبی را که می‌خواهید از من سؤال کنید پیش از آن که از میان شما بروم» و به این ترتیب آمادگی خود را برای پاسخ به هر سؤال مربوط به دین و دنیای مردم بیان می‌فرمود؛ حتی بعد از آن‌که ضربهٔ هولناک ابن ملجم بر فرق مبارکش وارد شد در ملاقاتی که با توده‌های مردم در بستر شهادتش داشت، همین جمله را تکرار فرمود!!

از جمله مواردی که امام علیه‌السلام این جمله را بیان فرمود هنگامی بود که بر کرسی خلافت ظاهری نشست و برای مردم خطبه‌ای خواند و در ضمن آن خطبه جملهٔ «**سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي**» را تکرار فرمود و بر این معنا تأکید کرد که مخصوصاً از تمام آیات قرآن و زمان و شأن نزول و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن با خبرم. در این هنگام، «ذعلب یمانی» که مردی شجاع و فصیح بود برخاست و سؤال مزبور را مطرح کرد و امام علیه‌السلام با زیبایی تمام به پاسخ او پرداخت.[1]

«آیا ممکن است کسی را که نمی‌بینم عبادت کنم؟!» (**أفاعبد ما لا أریٰ؟**).

به این معنا که عبادت، فرع بر معرفت است و معرفت درجاتی دارد که بالاترین درجهٔ آن درجهٔ شهود است و امام علیه‌السلام در این سخن به مرحلهٔ عالی عبادت خود نظر دارد که آن را همراه با مشاهدهٔ ذات پاک پروردگار می‌شمرد.

ذعلب در فکر فرو رفت که منظور امام علیه‌السلام در این‌جا کدام مشاهده است؟ آیا مشاهدهٔ حسی است که قائلان به جسمیت خداوند (مجسّمه) عقیده دارند؟ یا مشاهدهٔ روحانی و معنوی می‌باشد که چیزی برتر از مشاهده عقلی است؟ لذا بلافاصله سؤال کرد: چگونه خدا را می‌بینی؟ «**و کیف تراه؟**» آیا این سؤال و استفهام برای کشف حقیقت بود یا نوعی

---

۱. توحید صدوق، صفحهٔ ۳۰۵. (باب ۴۳، حدیث ۱ و ۲)

انکار و جدال؟ پاسخ این سؤال بسته به این است که «ذعلب» را چگونه انسانی بدانیم. اگر او را از یاران خاص و ارادتمندان ویژهٔ آن حضرت بدانیم بدون شک سؤال او برای کشف حقیقت است و اگر او را انسانی ماجراجو بشمریم ـ آن‌گونه که از بعضی روایات گذشته استفاده شد ـ در این صورت سؤالش بوی انکار و مجادله می‌دهد. به هر حال، امام علیه‌السلام در پاسخ او سخنی گفت و پرده از روی حقایقی برداشت و همه مخاطبان حتی ذعلب را تأثیر فوق العاده قرار داد تا آن‌جا که خواندیم ذعلب در پایان این سخن، مدهوش شد و **بوی گلش چنان مست کرد که دامنش از دست برفت**. امام علیه‌السلام چنین فرمود:

«چشم‌ها هرگز او را آشکارا نبینند؛ اما قلب‌ها با نیروی حقایق ایمان، وی را درک می‌کند» (**فقال: لَا تُدْرِكُهُ ٱلْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ ٱلْعِيَانِ، وَ لٰكِنْ تُدْرِكُهُ ٱلْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ ٱلْإِيمَانِ**).

منظور از حقایق ایمان، اصول اعتقادی و معارف حقه است.

برای توضیح این سخن باید به این نکته توجّه کرد که مشاهده بر سه گونه است: ۱. مشاهدهٔ حسی که با چشم صورت می‌گیرد و گاه چشم را نیز به سلاحی همچون دوربین‌ها و تلسکوپ‌ها مسلح می‌کند؛ ۲. مشاهدهٔ عقلی که انسان از طریق استدلال به آن می‌رسد و حقایقی را همچون آفتاب با چشم دل می‌بیند؛ آن گونه ـ که به گفتهٔ مرحوم مغنیه در شرح نهج‌البلاغه ـ کسانی مانند نیوتون مشاهده کردند؛ از افتادن یک سیب از درخت به روی زمین، قانون جاذبه را که هرگز با چشم سر دیده نمی‌شود مشاهده کرد و به آن پی برد؛ ۳. شهود باطن و درون که یک نوع ادراک باطنی است؛ اما نه استدلالی.

انسان با چشم دل واقعیت موجود را می‌بیند و آن را باور می‌کند؛ بی آن که احتیاج به استدلالی داشته باشد و این درک و دیدی است که تا انسان به آن نرسد فهم آن مشکل است.

این موضوع، نمونه‌های فراوانی در قرآن و روایات اسلامی دارد. دربارهٔ حضرت ابراهیم علیه‌السلام می‌خوانیم: خداوند ملکوت آسمان‌ها و زمین را به او نشان داد: ﴿**وَكَذَٰلِكَ**

﴿نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.[۱]

دربارهٔ حضرت یعقوب علیه‌السلام می‌خوانیم: هنگامی که برادران یوسف علیه‌السلام، پیراهن وی را در مصر از او گرفتند و حرکت کردند، یعقوب علیه‌السلام گفت: من بوی یوسف را احساس می‌کنم: ﴿إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ﴾.[۲]

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به هنگام حفر خندق، قبل از شروع جنگ احزاب، زمانی که کلنگ را بر فرق سنگی که مانع پیشرفت کار خندق شده بود در سه نوبت فرو کوفت و جرقه‌های پرید، فرمود: «من کاخ کسری و قصر قیصر و قصرهای صنعا در یمن را دیدم که به روی اصحاب من گشوده می‌شود».[۳]

علی علیه‌السلام بارها در نهج‌البلاغه از آینده خبر می‌دهد و در بعضی موارد می‌گوید: «فلان گروه را می‌بینم که چنین و چنان خواهند کرد». حتی بعضی از مؤمنان مخلص به چنین کشف و شهودی نایل می‌شدند. داستان جوان پاکدلی که صبحگاهان در صف جماعت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بود معروف است که می‌گفت: هم اکنون بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در جهنم می‌بینم!» و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را تصدیق کرد و فرمود: «این جوان، بنده‌ای است که خداوند، قلبش را به نور ایمان روشن کرده است؛ **هٰذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِیمَانِ**».[۴]

و موارد دیگر که شرح آن در خور کتاب مستقلی درباره کشف و شهود است و همگی دلالت بر این می‌کند که غیر از مشاهدهٔ حسی و عقلی، نوع دیگری از شهود وجود دارد که برتر از این‌هاست.[۵]

سپس امام علیه‌السلام برای توضیح این مطلب که چگونه دل‌ها به حقایق ایمان، خدا را درک

---

۱. انعام، آیهٔ ۷۵.
۲. یوسف، آیهٔ ۹۴.
۳. کامل ابن اثیر، جلد ۲، صفحهٔ ۱۷۹.
۴. اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۵۳، (باب حقیقة الایمان و الیقین، حدیث ۲)
۵. برای توضیح بیش‌تر و فهم معنا شهود و اسباب و موانع آن به تفسیر پیام قرآن، جلد ۱، صفحهٔ ۲۵۲ به بعد مراجعه فرمایید.

می‌کند یازده وصف از اوصاف و اسمای حسنای او را بیان می‌نماید که نُه مورد از آن‌ها همراه با تعبیراتی است که صفات مخلوقات را از او نفی می‌کند.

در وصف اوّل و دوّم می‌فرماید: «او به همه چیز نزدیک است؛ اما نه آن‌گونه که به آن‌ها چسبیده باشد و از همه چیز دور است؛ اما نه آن گونه که از آن‌ها بیگانه گردد» (**قَرِيبٌ مِنَ ٱلْأَشْيَاءِ غَيْرَ مُلَابِسٍ**[۱]، **بَعِيدٌ مِنْهَا غَيْرَ مُبَايِنٍ**).

بارها گفته‌ایم، مشکل مهم ما در فهم صفات خداوند، تداعی صفات مخلوقات و ممکنات است که تا از آن دور نشویم توان درک صفات او را نخواهیم داشت؛ مثلاً در همین دو وصف وقتی می‌گوییم خدا نزدیک است چیزی شبیه نزدیک بودن دو جسم با یکدیگر که در دو مکان حسی قرار دارند به نظر می‌رسد و هنگامی که می‌گوییم او دور است، بیگانگی و جدایی همچون جدایی دو جسم از یکدیگر تداعی می‌شود؛ حال آن که دور و نزدیک بودن او چنین نیست. او به همه چیز نزدیک است، یعنی احاطهٔ کامل به تمامی موجودات دارد و دور است، یعنی هرگز گرد و غبار امکان وصفات پر از نقص مخلوقات بر دامان کبریایی‌اش نمی‌نشیند.

در دوّمین و سوّمین وصف می‌فرماید: «او سخن می‌گوید؛ بی‌آن‌که نیاز به تفکر داشته باشد و اراده می‌کند؛ بی‌آن‌که محتاج به تصمیم گرفتن باشد» (**مُتَكَلِّمٌ لَا بِرَوِيَّةٍ**[۲]، **مُرِيدٌ لَا بِهِمَّةٍ**[۳]).

هنگامی که موضوع سخن گفتن و اراده کردن مطرح می‌شود، فوری فکر ما متوجّه

---

۱. «**ملابس**» اسم فاعل از مادهٔ «**ملابسه**» به معنای مخلوط شدن و یا چسبیدن به چیزی است.

۲. «**رویة**» از مادهٔ «**ترویه**» است که گاه به معنای سیراب شدن و گاه به معنای تفکّر و اندیشه کردن آمده است.

۳. «**همّة**» از مادهٔ «**هَمّ**» که به معنای عزم کردن برای انجام دادن چیزی است، گرفته شده. این واژه گاه به معنای غم واندوهی که فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد نیز آمده است و در خطبهٔ مزبور به معنای اوّل است.

کسی می‌شود که زبانی را قبلاً فرا گرفته، مطلبی را در نظر می‌گیرد و آن را پس از اندیشه در غالب کلمات و جمله بندی‌ها می‌ریزد ؛ سپس زبان و لب را به کار می‌گیرد تا صدایی را که از حنجره بر می‌خیزد برش‌های لازم دهد و حروف و کلمات را ایجاد کند و به مخاطب منتقل سازد و در مورد اراده نیز به این معنا منتقل می‌شویم که شخص اراده کننده ازپیش فکر و اندیشه خود را به کار گرفته و صلاح و فساد چیزی را اندیشیده و سبک و سنگین کرده، سپس اجزای کاری را موافق خویش دانسته و در انجام دادن آن تصمیم می‌گیرد و به اعضا و جوارح خود فرمان اجرای آن را می‌دهد.

به یقین هیچ یک از این امور دربارهٔ خداوند صادق نیست؛ او نه جسم است و نه اعضا و جوارح دارد و نه احتیاج دارد به اندیشیدن و موافق و مخالف منافع خویش را ازهم جدا ساختن.

سخن گفتن او چیزی جز آفرینش امواج صوتی در فضا همانند آفرینش سایر موجودات نیست ؛ شبیه همان امواجی که موسی علیه‌السلام از درخت وادی طور شنید و ارادهٔ او چیزی جز علم به مصالح و مفاسد و نظام احسن نیست. این حقیقت در مورد صفات هفت‌گانهٔ بعد نیز به طور دقیق صادق است.

این جاست که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام برترین راه شناخت خدا را نفی صفات مخلوقات از او می‌داند: «**وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ نَفْيِ الصِّفَاتِ عَنْهُ**».(۱)

در پنجمین وصف می‌فرماید: «او سازنده و خالق است ؛ اما به وسیلهٔ اعضای پیکر» (**صَانِعٌ لَا بِجَارِحَةٍ**).

آری، او هر چه را اراده کند با فرمان «**کن**؛ موجود باش» بلافاصله ایجاد می‌شود ؛ حتی اگر به خواهد جهانی گسترده و پهناور همچون جهان کنونی ایجاد کند با یک فرمان موجود می‌شود و تمام دقایق و ظرایف و ارکان و شرایط و اجزا را در یک لحظه می‌آفریند و هرگاه اراده کند تدریجاً و در طی دوران‌ها ایجاد شود همان مسیر را طی می‌کند ؛ نه

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱.

همچون انسان‌ها که با دست و ابزار و وسایل صنعتی و کارخانه‌ها، مصنوعات محدودی را به وجود می‌آورند.

و در ششمین و هفتمین وصف می‌فرماید: «او لطیف است ؛ اما نه به این معنا که پنهان باشد و بزرگ و قدرتمند است ؛ ولی نه به این معنا که جفاکار باشد» (**لَطِيفٌ لَا يُوصَفُ بِالْخَفَاءِ، كَبِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْجَفَاءِ**).

شارحان نهج‌البلاغه در این‌جا و علمای علم کلام در باب صفات خدا دربارهٔ صفت لطیف سخن بسیار گفته‌اند و معانی متعددی ذکر کرده‌اند. گاه لطیف به معنای ناپیدا و گاه به مفهوم آفرینندهٔ اشیای ظریف و گاه به معنای کسی که دارای لطف و محبّت است تفسیر کرده‌اند و خداوند دارای همه این صفات است؛ ولی آن‌چه مناسب جمله یاد شده است، معنای اوّل است ؛ یعنی ذات پاک خداوند، آن‌چنان ظریف است که ناپیداست؛ ولی نه به این معنا که از بندگان مخفی باشد ؛ چراکه آثارش سراسر جهان هستی را در برگرفته و از چهرهٔ همهٔ موجودات تجلّی کرده است؛ به گفتهٔ شاعر:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من  با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

و نقطهٔ مقابل آن، جملهٔ «لا یوصف بالجفا» است ؛ اشاره به این‌که او دارای عظمت است؛ ولی نه همچون عظمت گردنکشان و خودبزرگ‌بینان که همواره آمیخته با ظلم و ستم و جفاست ؛ همان‌گونه که قرآن مجید در اواخر سورهٔ حشر می‌فرماید: «﴿**الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ**﴾ ؛ او پادشاهی است پاکیزه از هر عیب و نقص و ظلم و ستم».

در هشتمین و نهمین وصف می‌فرماید: «بیناست ؛ نه با عضو بینایی و چشم، و مهربان است نه به معنای نازک دل بودن» (**بَصِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْحَاسَّةِ، رَحِيمٌ لَا يُوصَفُ بِالرِّقَّةِ**).

هنگامی که می‌گوییم فلانی بیناست، فوری نظر ما به عضو بینایی یعنی چشم معطوف می‌شود و هنگامی که می‌گوییم فلان شخص، مهربان است نازک دلی و رقت قلب را تداعی می‌کند؛ در حالی که تمام این‌ها صفات ممکنات و وجودهای جسمانی

است و خداوند برتر و بالاتر از آن است.

بصیر و بینا بودن خداوند به معنای علم او به تمام موجوداتی است که با چشم دیده می‌شود و رحیم بودن او به معنای لطف و رحمت و بخشش عطای اوست به بندگانش ؛ این گونه اوصاف ترکیبی است از کمال و نقص خداوند؛ کمال آن را داراست و از نقص آن منزه است.

سرانجام در پایان خطبه به آخرین اوصاف او (وصف دهم و یازدهم) پرداخته، می‌فرماید: «صورت‌ها در برابر عظمتش خاضع و قلب‌ها از هیبتش لرزان است» (**تَعْنُو**[۱] **اَلْوُجُوهُ لِعَظَمَتِهِ، وَ تَجِبُ**[۲] **اَلْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ**).

اشاره به این‌که گرچه او لطیف، رحیم و مهربان است، اما به گونه‌ای نیست که بندگانش این اوصاف را دستاویزی برای جرأت و جسارت در برابر آن ذات پاک قرار دهند؛ بلکه باید در عین امید به لطف و رحمتش از نافرمانی او خائف و از مجازاتش بیمناک باشند.

لذا قرآن مجید در وصف مؤمنان راستین می‌گوید: «﴿**وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا وَّ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ**﴾ ؛ و آن‌ها که نهایت کوشش را در اجرای طاعات انجام می‌دهند در حالی که دل‌هایشان ترسان است».[۳]

و می‌دانیم همیشه تعادل خوف و رجاست که انسان را در مسیر تکامل و قرب به خدا پیش می‌برد.

☆ ☆ ☆

---

۱. «**تعنوا**» از مادهٔ «**علوّ**» (بر وزن غلوّ) به معنای تسلیم شدن و خضوع است.

۲. «**تجب**» از مادهٔ «**وجوب**» است که گاه به معنای ثبوت و گاه به معنای سقوط و افتادن آمده است که لازمهٔ آن ثبوت و آرام گرفتن است. و هنگامی که در مورد قلب به کار می‌رود به معنای اضطراب و لرزش می‌آید.

۳. مؤمنون، آیهٔ ۶۰.

## خطبهٔ ۱۸۰[1]

# وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

## في ذم العاصين من أصحابه

از خطبه‌های امام علیه‌السلام است که در نکوهش یاران نافرمانش ایراد فرموده است.

## خطبه در یک نگاه و شأن ورود آن

از کتاب «غارات» ثقفی چنین بر می‌آید که امام علیه‌السلام این خطبه را زمانی ایراد کرد که دو نفر فرستاده محمّد بن ابی‌بکر برای تقاضای کمک قبل از وقوع جنگ میان او و «عمروبن عاص» در سرزمین مصر، نزد امام علیه‌السلام آمدند. امام علیه‌السلام برخاست و مردم را به مسجد دعوت کرد و ماجرا را برای آن‌ها بیان کرد ؛ اما گروه اندکی برای جهاد اعلام آمادگی کردند. شب هنگام به سوی اشراف کوفه فرستاد و آن‌ها را به دارالاماره جمع فرمود؛ در حالی که بسیار اندوهگین بود ؛ زیرا می‌دانست شکست محمّدبن‌ابی‌بکر و افتادن مصر به دست طرفداران معاویه، ضربهٔ بسیار سنگینی است. امام علیه‌السلام این خطبه را در نکوهش یاران

---

۱. **سند خطبه:**
این خطبه را «ابراهیم بن هلال ثقفی» که پیش از سیّد رضی می‌زیسته در کتاب «غارات» از «حبیب بن عبدالله» نقل کرده است. (مصادر نهج‌البلاغه، جلد ۲، صفحهٔ ۴۳۹ و ۴۴۰)

نافرمان خویش ایراد کرد و از همه برای دفع فتنه ابن عاص از مصر کمک خواست.

از آن‌چه گفته شد محتوای خطبه به خوبی روشن می‌شود؛ مجموعه‌ای است از کلمه‌ها و سرزنش‌ها و تشویق‌ها و ترغیب به جهاد با دشمن و ذکر عواقب شوم سُستی و تنبلی در این راه.

☆ ☆ ☆

## بخش اوّل

**أَحْمَدُ ٱللهَ عَلَىٰ مَا قَضَىٰ مِنْ أَمْرٍ، وَ قَدَّرَ مِنْ فِعْلٍ، وَ عَلَىٰ ٱبْتِلَائِي بِكُمْ أَيَّتُهَا ٱلْفِرْقَةُ ٱلَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطِعْ، وَ إِذَا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبْ. إِنْ أُمْهِلْتُمْ خُضْتُمْ، وَ إِنْ حُورِبْتُمْ خُرْتُمْ وَ إِنِ ٱجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَىٰ إِمَامٍ طَعَنْتُمْ، وَ إِنْ أُجِئْتُمْ إِلَىٰ مُشَاقَّةٍ نَكَصْتُمْ. لَا أَبَا لِغَيْرِكُمْ! مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ وَ ٱلْجِهَادِ عَلَىٰ حَقِّكُمْ؟ ٱلْمَوْتَ أَوِ الذُّلَّ لَكُمْ؟ فَوَٱللهِ لَئِنْ جَاءَ يَوْمِي ـ وَ لَيَأْتِيَنِّي ـ لَيُفَرِّقَنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أَنَا لِصُحْبَتِكُمْ قَالٍ، وَ بِكُمْ غَيْرُ كَثِيرٍ.**

### ترجمه:

خدا را بر آن‌چه فرمان داده و کاری که مقدّر فرموده ستایش می‌کنم و پروردگار را بر گرفتاری خودم به شما می‌ستایم. ای گروهی که هرگاه فرمان دادم اطاعت نکردید و هر زمان دعوتتان نمودم اجابت ننمودید؛ هر وقت به شما مهلت داده شود (که آماده پیکار با دشمن شوید) در بیهودگی فرو می‌روید (و فرصت‌ها را از دست می‌دهید) و اگر با شما بجنگند ضعف وناتوانی نشان می‌دهید ؛ هرگاه مردم، اطرافِ پیشوایی گرد آیند طعنه می‌زنید و اگر شما را برای حل مشکلی بیاورند عقب نشینی می‌کنید. دشمنتان بی‌پدر باد! منتظر چه نشسته‌اید؟! در مقابل یاری خویش و جهاد برای به دست آوردن حق خود جز مرگ یا ذلت (نصیب شما خواهد شد)؟ به خدا سوگند! اگر مرگ من فرا رسد ـ که قطعاً فرا خواهد رسید ـ میان من و شما جدایی، خواهد افکند؛ در حالی که من از همنشینی با شما ناراحت بودم و وجودتان برای من قدرت آفرین نبود (حال آن که من برای شما همه چیز بودم).

## شرح و تفسیر

### یا جهاد یا در انتظار مرگ و ذلت بودن

امام علیه‌السلام در آغاز این خطبه همچون بسیاری دیگر از خطبه‌ها از حمد و ثنای الهی شروع می‌کند و می‌گوید: «خدا را بر آن‌چه فرمان داده و کاری که مقدر فرموده ستایش می‌کنم و پروردگار را برگرفتاری خودم به شما می‌ستایم» (**أَحْمَدُ ٱللهَ عَلَىٰ مَا قَضَىٰ مِنْ أَمْرٍ، وَ قَدَّرَ مِنْ فِعْلٍ، وَ عَلَىٰ ٱبْتِلَائِي بِكُمْ**).

در این که آیا قضا و قدر در این عبارت به یک معناست و همه اشاره به مقدّرات الهی است یا دو معنا دارد، شارحان نهج‌البلاغه تفسیرهای متعددی دارند. بعضی هر دو را به یک معنا دانسته و بعضی گفته‌اند: قضا مربوط به آفرینش عالم امر و عقول یعنی جهان ماورای طبیعت است و قدر، اشاره به عالم خلق یعنی جهان طبیعت است. یکی از تفسیرهای روشنِ قضا و قدر ـ که آیات و روایات نیز بر آن گواهی می‌دهد ـ این است که قضا ـ هم در عالم تکوین و هم در عالم تشریع ـ اشاره به فرمان الهی برای اصل وجود چیزی است و قدر، اشاره به اندازه‌گیری‌ها و اجزا و شرایط آن است ؛ مثلاً فرد بزرگی فرمان می‌دهد مسجد یا بیمارستانی ساخته شود. این مصداق قضاست ؛ سپس نیازها و اندازه‌گیری‌های آن را بیان می‌کند؛ این قدر است. فرمان خدا به ادای نماز و روزه در عالم تشریع، قضاست و دستور او نسبت به اجزا و شرایط آن، قدر است.

نکتهٔ دیگر این است که در عبارت یاد شده، امام علیه‌السلام خدا را برگرفتاری‌ها و مشکلاتی که برای یاران نافرمانش به وجود آمده، حمد و سپاس می‌گوید. این بدان جهت است که مردان خدا تسلیم فرمان اویند و در دیدگاه آن‌ها هر چه از دوست می‌رسد نیکوست و همه را دارای مصلحت و هدف می‌بینند.

سپس حاضران در مجلس یعنی سران قبایل و عشایر کوفه را مخاطب ساخته، چنین می‌فرماید: «ای گروهی که هرگاه فرمان دادم اطاعت نکردید و هر زمان دعوتتان نمودم اجابت ننمودید؛ هر وقت به شما مهلت داده شود (که آماده پیکار با دشمن شوید) در

بیهودگی فرو می‌روید (و فرصت‌ها را از دست می‌دهید) و اگر با شما بجنگند ضعف وناتوانی نشان می‌دهید ؛ هرگاه مردم، اطرافِ پیشوایی گرد آیند طعنه می‌زنید و اگر شما را برای حل مشکلی بیاورند عقب نشینی می‌کنید» (**أَيَّتُهَا ٱلْفِرْقَةُ ٱلَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطِعْ، وَ إِذَا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبْ. إِنْ أُمْهِلْتُمْ خُضْتُمْ**[۱]، **وَ إِنْ حُورِبْتُمْ خُرْتُمْ**[۲] **وَ إِنِ ٱجْتَمَعَ ٱلنَّاسُ عَلَىٰ إِمَامٍ طَعَنْتُمْ، وَ إِنْ أُجِئْتُمْ**[۳] **إِلَىٰ مُشَاقَّةٍ**[۴] **نَكَصْتُمْ**[۵]).

امام علیه‌السلام در این عبارت، به چهار نقطهٔ ضعف مردم پیرامونش اشاره می‌کند: نافرمانی، بی‌توجهی به فراخوانی، استفاده نکردن از مهلت‌ها و فرصت‌ها و ضعف نشان دادن در میدان نبرد.

به‌یقین هریک از این موارد می‌تواندعاملی برای شکست باشد تاچه رسد به‌تمام‌این‌ها.

سپس آن‌ها را سرزنشی آمیخته با محبّت می‌کند و می‌فرماید: «دشمنتان بی‌پدر باد! منتظر چه نشسته‌اید؟! در مقابل یاری خود و جهاد برای به دست آوردن حق خویش جز مرگ یا ذلت (نصیب شما خواهد شد)؟» (**لَا أَبَا لِغَيْرِكُمْ! مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ وَ ٱلْجِهَادِ عَلَىٰ حَقِّكُمْ؟ ٱلْمَوْتَ أَوِ الذُّلَّ لَكُمْ؟**).[۶]

---

۱. «**خضتم**» از مادهٔ «**خوض**» (بر وزن حوض) به گفتهٔ راغب در مفردات ورود تدریجی در آب و راه رفتن در آن است، سپس به معنای کنایی شروع در کارهای بد و یا سخنان زشت آمده است.

۲. «**خُرْتم**» از مادهٔ «**خوار**» به معنای فریاد کشیدن گرفته شده و از آن‌جا که فریاد زدن غالباً از ضعف وناتوانی ناشی می‌شود، این واژه به معنای ضعف و ناتوانی آمده است.

۳. «**أُجئتم**» از مادهٔ «**اجاء**» از ریشهٔ «**مجیئی**» گرفته شده که به معنای آوردن شخص یا چیزی است؛ بنابراین «**ان اجئتم**» یعنی اگر شما را بیاورند.

۴. «**مشاقة**» به معنای صعوبت و سختی و عداوت و دشمنی است و از مادهٔ «**شق**» (بر وزن حق) به معنای شکافتن و پراکنده کردن گرفته شده است.

۵. «**نکصتم**» از مادهٔ «**نکص**» (بر وزن عکس) به معنای عقب گرد گرفته شده است.

۶. بسیاری از شارحان نهج‌البلاغه جملهٔ «**الموت او الذُلَّ لکم**» را نوعی نفرین گرفته‌اند؛ یعنی ←

اشاره به این‌که وضعی که به خود گرفته‌اید ـ که در برابر توطئه‌های دشمن غدّاری همچون معاویه و لشکریان غارتگر او خونسرد و بی‌تفاوتید ـ نتیجه‌ای جز مرگ یا ذلت ندارد. یا می‌میرید و یا اگر زنده بمانید در زیر دست و پای آن‌ها ذلیل خواهید شد. عزت در جهاد است که نتیجه‌اش یا پیروزی است یا شهادت ؛ همان‌گونه که امام علیه‌السلام در خطبه می‌فرماید: «**اَلْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَيٰاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ**؛ مرگ در زندگی توأم با شکست شماست و زندگی در مرگ پیروزمندانه به شما خواهد بود».[۱]

و در ادامهٔ این سخن می‌افزاید: «به خدا سوگند! اگر مرگ من فرا رسد ـ که قطعاً فرا خواهد رسید ـ میان من و شما جدایی، خواهد افکند؛ در حالی که من از همنشینی با شما ناراحت بودم و وجودتان برای من قدرت آفرین نبود (حال آن که من برای شما همه چیز بودم)» (**فَوَاللّٰهِ لَئِنْ جَاءَ يَوْمِي ـ وَ لَيَأْتِيَنِّي ـ لَيُفَرِّقَنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أَنَا لِصُحْبَتِكُمْ قَالٍ**[۲]**، وَ بِكُمْ غَيْرُ كَثِيرٍ**).

در این‌جا امام علیه‌السلام آن‌ها را به یک نکتهٔ مهم توجّه می‌دهد و آن این‌که وجود من سرمایهٔ عظیمی برای شماست که قدر آن را نمی‌دانید. بدانید اگر مرگ من فرا رسد، من چیزی را از دست نمی‌دهم، جز سیاهی لشکر و گروهی بی‌اراده و بی اثر؛ ولی شما همه چیز را از دست خواهید داد ؛ رهبری آگاه و شجاع و فرزانه و فرماندهی شکست‌ناپذیر.

---

← مرگ بر شما باد یا ذلت. در حالی که ظاهر جمله چیزی غیر ازاین است. امام علیه‌السلام می‌خواهد نتیجه سُستی و ضعف آن‌ها را در جهاد بیان کند ؛ یعنی نتیجهٔ عمل شما یکی از این دو چیز است: یا مرگ یا ذلت ؛ به خصوص این که جملهٔ «**لا ابا لغیرکم**» که قبل از آن آمده و جمله «**لله أنتم**» که بعد از آن نقل شده، نشان می‌دهد، حضرت در مقام نفرین نبوده است ؛ بلکه همان‌گونه که خود این شارحان نیز اعتراف دارند در مقام ابراز لطف و مهربانی بوده است.

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۵۱.

۲. «**قالٍ**» به معنای دشمن و مخالف است و از مادهٔ «**قِلا**» (بر وزن ندا) به معنا شدت بغض و عداوت گرفته شده است.

## بخش دوّم

**لِلّهِ أَنْتُمْ! أَمَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ! وَ لَا حَمِيَّةٌ تَشْحَذُكُمْ! أَوَ لَيْسَ عَجَباً أَنَّ مُعَاوِيَةَ يَدْعُو ٱلْجُفَاةَ الطَّغَامَ فَيَتَّبِعُونَهُ عَلَىٰ غَيْرِ مَعُونَةٍ وَ لَا عَطَاءٍ، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ ـ وَ أَنْتُمْ تَرِيكَةُ ٱلْإِسْلَامِ، وَ بَقِيَّةُ النَّاسِ ـ إِلَىٰ ٱلْمَعُونَةِ أَوْ طَائِفَةٍ مِنَ ٱلْعَطَاءِ، فَتَفَرَّقُونَ عَنِّي وَ تَخْتَلِفُونَ عَلَيَّ؟ إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ إِلَيْكُمْ مِنْ أَمْرِي رِضىً فَتَرْضَوْنَهُ، وَ لَا سُخْطٌ فَتَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ ؛ وَ إِنَّ أَحَبَّ مَا أَنَا لَاقٍ إِلَيَّ ٱلْمَوْتُ! قَدْ دَارَسْتُكُمُ ٱلْكِتَابَ، وَفَاتَحْتُكُمُ ٱلْحِجَاجَ، وَ عَرَّفْتُكُمْ مَا أَنْكَرْتُمْ، وَسَوَّغْتُكُمْ مَا مَجَجْتُمْ، لَوْ كَانَ ٱلْأَعْمَىٰ يَلْحَظُ، أَوِ النَّائِمُ يَسْتَيْقِظُ! وَ أَقْرِبْ بِقَوْمٍ مِنَ ٱلْجَهْلِ بِاللهِ قَائِدُهُمْ مُعَاوِيَةُ! وَ مُؤَدِّبُهُمُ ٱبْنُ النَّابِغَةِ!**

## ترجمه:

شما مردم عجیبی هستید! آیا دینی ندارید که شما را گردآورد و یا غیرتی که به سوی دشمن بسیج کند؟! آیا شگفت‌آور نیست که معاویه، جفاکاران اوباش را دعوت می‌کند و آن‌ها بدون انتظارِ بخشش و کمکی، متابعتش می‌کنند؛ ولی من شما را که بازماندگان اسلام و بقایای انسان‌های ارزشمند هستید دعوت می‌کنم و کمک‌ها و عطایایی به شما می‌بخشم با این حال، از گرد من پراکنده می‌شوید و راه مخالفت را پیش می‌گیرید.

نه اوامر من که سبب خشنودی است شما را راضی می‌کند و نه آن‌چه باعث خشم من است بر ترک آن اتفاق می‌کنید. در چنین شرایطی محبوب‌ترین چیزی که دوست دارم با آن ملاقات کنم مرگ است؟ من کتاب خدا را به شما تعلیم دادم (و تفسیر و تأویل آن را به

شما آموختم) درهای استدلال را به روی شما گشودم و آن‌چه را (از نیکی‌ها) نمی‌شناختید به شما معرفی کردم و آن‌چه (بر اثر نادانی و جهل) از دهان فرو می‌ریختید برای شما گوارا ساختم. (آری! همهٔ گفتنی‌ها را گفتم اما حیف که) نابینا نمی‌بیند و کسی که در خواب فرو رفته بیدار و هشیار نیست، اما چه نزدیک‌اند به جهل و بی‌خبری از خدا (و تعلیمات الهی) آن گروه که رهبرشان معاویه و مربی آن‌ها پسر نابغه (عمروعاص) باشد.

## شرح و تفسیر

### همهٔ گفتنی‌ها را گفتم اما...

امام علیه‌السلام به دنبال سرزنش یاران خود به سبب ضعف و سستی نشان دادن در برابر دستورات آن حضرت در این بخش از خطبه سرزنش‌ها را ادامه می‌دهد و می‌فرماید: «شما مردم عجیبی هستید! آیا دینی ندارید که شما را گرد آورد؟ و یا غیرتی که به سوی دشمن بسیج کند؟!» (**لِلّهِ أَنْتُمْ! أَمَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ! وَ لَا حَمِيَّةٌ**[1] **تَشْحَذُكُمْ**[2]**!**).

اشاره به این‌که ایستادن در برابر دشمن و دفاع از خود و آرمان‌های خویش یکی از دو عامل را می‌طلبد: یا اعتقاد به خداوند و روز جزا و وعده‌های پرارزش او به مجاهدان و شهیدان و یا غیرت و تعصب قومی و میهنی؛ متأسفانه هیچ یک از آن‌ها در شما دیده نمی‌شود، دین و ایمانتان ضعیف و غیرت و تعصب شما از کار افتاده است ؛ لذا نشسته‌اید تا دشمن به سراغتان بیاید و بر مغزتان بکوبد و گلویتان را بگیرد.

سپس امام علیه‌السلام مقایسه‌ای در میان آن‌ها و اصحاب معاویه می‌کند و می‌فرماید: «آیا شگفت‌آور نیست که معاویه، جفاکاران اوباش را دعوت می‌کند و آن‌ها بدون انتظارِ

---

۱. «**حميّة**» به معنای غیرت، شخصیت، تعصّب و گاه به معنای تکبّر نیز آمده است و در اصل از مادهٔ حمایت گرفته شده ؛ زیرا این‌گونه صفات سبب حمایت از چیزی یا شخصی می‌شود.

۲. «**تشحذ**» از مادهٔ «**شحذ**» (بر وزن قبض) به معنای تیز کردن است و گاه در مسائل معنوی مانند هوشیاری و زرنگی به کار می‌رود.

بخشش و کمکی، متابعتش می‌کنند؛ ولی من شما را که بازماندگان اسلام و بقایای انسان‌های با ارزشید دعوت می‌کنم و کمک‌ها و عطایایی به شما می‌بخشم با این حال، از گرد من پراکنده می‌شوید و راه مخالفت با من را پیش می‌گیرید» (**أَوَ لَيْسَ عَجَباً أَنَّ مُعَاوِيَةَ يَدْعُو ٱلْجُفَاةَ[۱] ٱلطَّغَامَ[۲] فَيَتَّبِعُونَهُ عَلَىٰ غَيْرِ مَعُونَةٍ وَ لَا عَطَاءٍ، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ ـ وَ أَنْتُمْ تَرِيكَةُ[۳] ٱلْإِسْلَامِ، وَ بَقِيَّةُ النَّاسِ ـ إِلَىٰ ٱلْمَعُونَةِ أَوْ طَائِفَةٍ مِنَ ٱلْعَطَاءِ، فَتَفَرَّقُونَ عَنِّي وَ تَخْتَلِفُونَ عَلَيَّ؟**).

در این‌جا دو نکته شایان دقت است: نخست این‌که در تواریخ معروف است که معاویه در بذل و بخشش‌های سیاسی و جهت‌دار، بسیار فعّال بود؛ چگونه امام می‌فرماید: معاویه نه کمکی به افراد می‌کند و نه عطایی به آن‌ها می‌بخشد؟

پاسخ این سؤال را بعضی از شارحان نهج‌البلاغه داده‌اند و آن این‌که معاویه معاملات سیاسی خود را با سران قبایل و فرماندهان لشکر داشت و آن‌ها را به ارقام گزافی می‌خرید و با تودهٔ مردم کاری نداشت ؛ ولی علی علیه‌السلام برای رعایت عدالت، بیت المال را میان همه تقسیم می‌کرد و هزینه‌های جنگی را به همهٔ جنگجویان اسلام می‌پرداخت.

دیگر این‌که چرا معاویه با آن‌گونه تقسیم مال، مردم را بسیج می‌کرد ولی با تعمیم عطا و گسترش عادلانهٔ کمک‌ها از سوی امیرمؤمنان بسیج نمی‌شدند؟

پاسخ این سؤال نیز چندان پیچیده نیست ؛ اضافه بر سستی و بی‌وفایی کوفیان وفاداری شامیان هنگامی که معاویه اموال را جمع می‌کرد و به سران قبایل رشوه می‌داد افراد قبیله با فرمان سرانشان بسیج می‌شدند، ولی هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به سران و افراد قبیله تقریباً یکسان می‌داد سران ناراضی، سستی به خرج می‌دادند و افراد

---

۱. «**الجفاة**» جمع «**جافی**» به معنای شخص خشن و کج‌خلق است و از مادهٔ «**جفا**» گرفته شده است.

۲. «**الطغام**» جمع «**طغامه**» به معنای انسان‌های ضعیف الفکر و پست و اوباش است.

۳. «**تریکه**» ازمادهٔ ترک (رها کردن) به معنای شخص یا چیزی است که باقی مانده است و منظور در این‌جا باقی ماندگان از شخصیت‌های آغاز اسلام است.

قبیله را بسیج نمی‌کردند.

سپس امام علیه‌السلام نکوهش شدیدی از تفرقه و پراکندگی آن‌ها کرده، می‌فرماید: «نه اوامر من که سبب خشنودی است شما را راضی می‌کند و نه آن‌چه باعث خشم من است بر ترک آن اتفاق می‌کنید» (**إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ إِلَيْكُمْ مِنْ أَمْرِي رِضىً فَتَرْضَوْنَهُ، وَ لَا سُخْطٌ فَتَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ**).

گرچه شارحان نهج‌البلاغه در تفسیر این جمله احتمالات گوناگونی داده‌اند؛ ولی به اعتقاد ما تفسیرش روشن است؛ امام می‌خواهد بفرماید: شما همواره در وادی تفرقه و تشتّت گام بر می‌دارید و چیزی سبب وحدت کلمهٔ شما نمی‌شود ؛ نه عواملی که مورد رضای من است و نه نواهی نسبت به اموری که مورد خشم من است و مهم‌ترین عامل بدبختی شما همین تفرقه و اختلاف است ؛ نه گوش به اوامر من می‌دهید و نه توجّهی به نواهی من دارید.

این احتمال نیز وجود دارد که امام علیه‌السلام می‌خواهد به این نکته اشاره بفرماید که شما نه در چیزی که مخالف میلتان است اجتماع می‌کنید و نه در چیزی که موافق میلتان است جمع می‌شوید؛ مثل این‌که انسان به بیماری بگوید: تو نه دوای تلخ را می‌خوری و نه شیرین را؛ یعنی اگر اوّلی را قبول نداری، دست کم دوّمی را بپذیر.

بعد از این سرزنش‌ها و توبیخ‌ها آتش درون قلب امام علیه‌السلام شعله‌ور می‌شود و این کوه صبر و استقامت، به صورت آتشفشانی در می‌آید که موادّ مذاب و سوزان از دامنه‌اش سرازیر است؛ می‌فرماید: «در این شرایط، محبوب‌ترین چیزی که دوست دارم با آن ملاقات کنم مرگ است؟» (**وَ إِنَّ أَحَبَّ مَا أَنَا لَاقٍ إِلَيَّ ٱلْمَوْتُ!**).

راستی چه دردناک است کار به‌جایی برسد که این بزرگ مرد جهان بشریّت که همیشه مردم را به صبر و تحمّل دعوت می‌نمود، آرزوی مرگ کند. آری! گاه دوستان سست عنصر و بی‌وفا بلایی بر سر انسان می‌آورند که دشمنان خونخوار نمی‌آورند و این جاست که انسان آرزوی مرگ می‌کند؛ مرگی که میان او و چنین افراد بی‌ارزش و حق نشناس جدایی

افکند.

آن‌گاه امام علیه‌السلام به شرح خدمات مهم فرهنگی و تربیتی خویش نسبت به امت اسلامی مخصوصاً در مورد یارانش پرداخته و به چهار نکتهٔ مهم اشاره می‌کند:

نخست می‌فرماید: «من کتاب خدا را به شما تعلیم دادم (و تفسیر و تأویل آن را به شما آموختم)» (**قَدْ دَارَسْتُكُمُ**[1] **ٱلْكِتَابَ**).

به یقین، قرآن در میان مسلمان‌ها بود و شب و روز آن را قرائت می‌کردند و نیازی به تدریس امام علیه‌السلام نبود؛ منظور، فهم محتوای قرآن و رسیدن به عمق دستورات آن است که امام علیه‌السلام که بزرگ‌ترین مفسّر قرآن در اسلام بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است همواره آیات الهی را برای مردم تفسیر می‌کرد و خطبه‌های آن حضرت همه جا از این آیات مایه می‌گیرد.

در بیان دوّمین خدمت می‌فرماید: «من درهای استدلال را به روی شما گشودم» (**وَفَاتَحْتُكُمُ ٱلْحِجَاجَ**[2]).

اشاره به این‌که بعد از دلیل نقل، شما را به ادلهٔ عقلیه که یکی از دو حجّت الهی است آشنا ساختم.

و در بیان سوّمین خدمت می‌فرماید: «و آن‌چه را (از نیکی‌ها) نمی‌شناختید به شما معرفی کردم» (**وَ عَرَّفْتُكُمْ مَا أَنْكَرْتُمْ**).

اشاره به این‌که حقایق بسیاری بود که بر شما پوشیده بود و از آن بی‌خبر بودید؛ من از روی آن‌ها پرده برداشتم و حقیقت آن را آشکار ساختم.

این جمله ممکن است مفهوم دیگری نیز داشته باشد و آن این‌که مسائلی بود که شما انکار می‌کردید و بر اثر نادانی، موضع دیگری می‌گرفتید؛ من حقیقت را بر شما روشن ساختم تا از راه انکار بازگردید.

---

۱. «**دارستکم**» از مادهٔ «**مدارسه**» به معنای تدریس کردن و آموختن گرفته شده است.

۲. «**حجاج**» جمع «**حجّت**» به معنای دلیل و برهان است و گاه معنای مصدری دارد و به صورت مفرد به کار می‌رود.

و سرانجام در بیان چهارمین خدمت فرهنگی می‌فرماید: «و آن‌چه (بر اثر نادانی و جهل) از دهان فرو می‌ریختید برای شما گوارا ساختم» (**وَسَوَّغْتُكُمْ**[۱] **مَا مَجَجْتُمْ**[۲]).

به این که مفهوم که بسیاری از دستورات اسلام بود که شما به عمق و حقیقت آن نرسیده بودید؛ از این رو آن را ناخوش می‌داشتید و از آن فاصله می‌گرفتید؛ ولی من اسرار و فلسفه‌های آن‌ها را روشن ساختم تا همچون جرعه‌ای گوارا آن را بنوشید.

و در پایان این سخن، تأسف خویش را از لیاقت نداشتن بسیاری از مخاطبان، چنین ابراز می‌فرماید: «(آری! همهٔ چیز را گفتم اما صد حیف که) نابینا نمی‌بیند و شخصی که در خواب فرو رفته بیدار و هشیار نیست» (**لَوْ كَانَ ٱلْأَعْمَىٰ يَلْحَظُ، أَوِ النَّائِمُ يَسْتَيْقِظُ!**).

اشاره به این‌که من در تعلیم و تربیت شما هیچ کوتاهی نکردم و تمام برنامه‌های مفید و سازنده را ارائه دادم؛ اما افسوس که قابلیّت محلّ وجود نداشت و این بذرهای علم و حکمت و دانه‌های حیات بخش باران تعلیم و تربیت من بر شوره‌زار فرو ریخت.

و در پایان در یک اظهار تعجبِ آشکار می‌فرماید: «چه نزدیک‌اند به جهل و نادانی نسبت به خدا (و تعلیمات الهی) آن گروه که رهبرشان معاویه و مربی آن‌ها پسر نابغه (عمروعاص) باشد» (**وَ أَقْرِبْ بِقَوْمٍ**[۳] **مِنَ ٱلْجَهْلِ بِاللهِ قَائِدُهُمْ مُعَاوِيَةُ! وَ مُؤَدِّبُهُمُ ٱبْنُ النَّابِغَةِ**[۴]**!**).

---

۱. «**سوغتكم**» از مادهٔ «**تسويغ**» به معنای گوارا ساختن گرفته شده؛ سپس در معنای اجازه دادن و بخشیدن نیز به کار رفته است.

۲. «**مججتم**» از مادهٔ «**مجّ**» (بر وزن حج) به معنای بیرون ریختن آب یا چیزی از دهان است؛ سپس در معنای کنایی ابراز تنفّر و... کراهت از چیزی نیز به کار رفته است.

۳. «**اقرب بقوم**» از قبیل صیغهٔ تعجّب است و امام علیه‌السلام به این وسیله از افراد نادانی که در برابر برنامه‌های ننگین معاویه تسلیم بودند، اظهار تعجّب می‌کند.

۴. «**نابغة**» در اصل به معنای فرد مبرّز و پراستعداد و کم‌نظیر و مشهور است (و از مادهٔ نبوغ گرفته شده) و گاه به افرادی که مشهور به فساد باشند نیز گفته می‌شود و «**نابغه**» نام مادر عمروعاص بود. شاید بدین جهت که او مشهور به فساد بوده است؛ همان‌گونه که در فارسی به چنین زنانی «**معروفه**» می‌گویند.

در حدیثی نقل شده است که علی علیه‌السلام از کنار جماعتی از اهل شام که در میان آن‌ها «ولید بن عقبه» (همان مرد شرابخواری که حدّ شرب خمر نیز بر او جاری شد) بود می‌گذشت. آن‌ها (آهسته) به آن حضرت دشنام می‌دادند ؛ بعضی شنیدند و به امام علیه‌السلام خبر دادند. حضرت ایستاد و به یاران خویش فرمود: آرامش و وقار اسلام و سیمای صالحان را حفظ کنید. به خدا سوگند!... و سپس همان جملهٔ یاد شده را با اضافاتی بیان فرمود.[۱]

قراین تاریخی نشان می‌دهد، مردم شام ذاتاً انسان‌های خوبی بودند ؛ ولی حاکمان و مربیانی همچون معاویه و بنی‌امیّه و عمروعاص و سایر تفاله‌های عصر جاهلیّت، آن‌ها را به کلی از راه به در کرده بودند.

این تعبیر در ضمن، تأثیر رهبری‌های خوب و بد و معلمان صالح و ناصالح را در شکل‌گیری جوامع بشری نشان می‌دهد که گاه اقوام شایسته را چنان از راه به در می‌برند که ناشایسته‌ترین انسان‌ها می‌شوند.

## نکته‌ها

### ۱ـ فرق میان «مَعُونه» و «عطا»

در خطبه مزبور امام علیه‌السلام فرمود: معاویه به پیروان خود نه معونه‌ای می‌دهد و نه عطایی (البتّه منظور، افراد عادی است، وگرنه خریدن سران قبایل به وسیله اموال گزاف از سوی معاویه در تواریخ معروف است).

فرق میان «معونه» و «عطا» در این است که عطا چیزی مانند حقوق رسمی است و معونه، کمک‌هایی است که گهگاه برای آماده ساختن اسلحه یا مرکب جهت میدان جنگ داده می‌شود.

---

۱. تاریخ طبری، جلد ۴، صفحهٔ ۳۱. (حوادث سال ۳۷ هجری)

## ۲ـ خدمات چهارگانه فرهنگی امام علیه‌السلام

در خطبهٔ یاد شده، امام علیه‌السلام در شرح خدمات خود نسبت به اصحاب و یارانش به چهار موضوع اشاره می‌کند: نخست تعلیم کتاب الله و قرآن مجید، دوّم آشنا ساختن آن‌ها با دلایل عقلی و براهین آشکار؛ سوّم تعلیم دادن آن‌چه بر آن‌ها مجهول بود و کشف اسرار بسیاری از حقایق مربوط به دین و زندگی و چهارم بازگرداندن آن‌ها به مفاهیم عالیه‌ای که بر اثر نادانی از آن فاصله می‌گرفتند.

در واقع، این اصول چهارگانه یک دورهٔ کامل آموزش دینی و فکری را تشکیل می‌دهد و سزاوار است همهٔ کسانی که در آموزش یا برنامه ریزی مسلمانان به گونه‌ای دخالت دارند به آن توجّه کافی کنند.

بدیهی است این برنامه‌ها در صورتی به نتیجهٔ کامل می‌رسد که افراد تحت تعلیم و تربیت، آمادگی و قابلیّت پذیرش را داشته باشند.

☆ ☆ ☆

**خداوندا!** به ما چشم بینا و گوش شنوا و بیداری و آگاهی مرحمت فرما تا سخنان روح‌پرور و انسان‌ساز اولیای تو را به گوش جان بشنویم و آیات عظمتت را با چشم دل ببینیم.

**خداوندا!** هرگز ما را در دنیا و آخرت از آن‌ها جدا مفرما و بر طریقهٔ آن‌ها ثابت قدم بدار؛ **یا رب العالمین**.

پایان جلد ششم

اسفندماه ۱۳۸۲

«محرم الحرام ۱۴۲۵»